

مجموعه چند کتاب درباره:

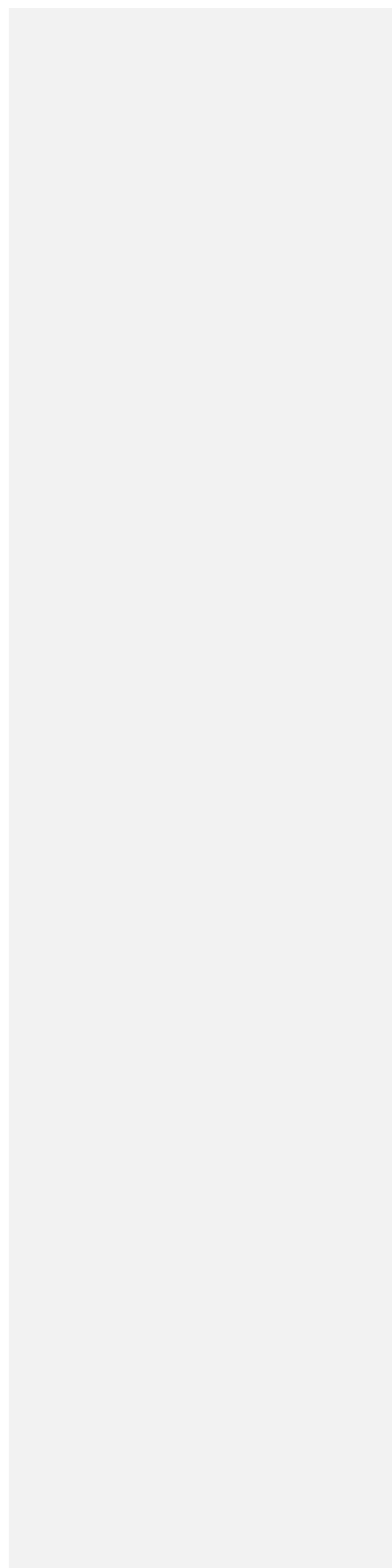
چراغ قرمزهای زندگی. چگونه مشکلات خود را حل کنیم؟. حوادث تلخ

و شیرین تاریخ اسلام. مسائل ازدوج و طلاق

خداشناسان و خدانشناسان. اعمال و برنامه های معنوی.

علوم چهارگانه ادبیات عرب. صرف و نحو به زبان ساده

و...



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء
حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون إنّما یتذکر اولوا

الالباب

»زمراه 9

بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها
»خردمندان متذکر می شوند

در پیشگاه الهی علم آموزی انقدر مهم است که سفارش شده :

ما انسان ها باید از ابتدای زندگی دنبال علم و دانش باشیم تا زمانی که
از دنیا برویم...

مخصوصا علمی که باعث میشود بر هدایت و ایمان ما افزوده شود.

و کسانی که بیشتر می دانند معمولا بیشتر هدایت میشوند و بفرمایش
امیرالمومنین علی (ع) ریشه همه شرها جهل و ناگهی است.

ما در این کتاب مجموعه چند کتاب مفید را گرد آورده ایم تا مطالعه
کنندگان بتوانند قدمهای بیشتری در کسب علم بردارند.

پاییز 1404. کرمانشاه

کتاب

چراغ قرمزهای زندگی





وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (بقره 229)

هر که از مرزهای الهی عبور کند جزو ستمکاران است.

فهرست

ارتباط با نامحرم

استفاده از درآمد نامشروع

عدم احترام به والدین و بزرگترها

اسراف و ریخت و پاش

بخل و خساست

کینه و دشمنی

عصبانیت

شرکت در مجالس لهو و لعب

شرابخواری و میگساری

استفاده از مواد مخدر

ارتباط با نامحرم

یکی از جاهایی که انسان ها مخصوصا جوانان باید توقف کنند، در مورد ارتباط با نامحرم است. اگرچه خداوند غریزه جنسی را در هر انسان سالمی قرار داده تا روزی ازدواج کند. هم نسل بشر ادامه یابد و هم بین زن و مرد محبت و الفت پیدا شود. و کانون خانواده تشکیل گردد و در پرتو آن استعدادها شکوفا شود. اما تا قبل از ازدواج، مرد وزن و پسر و دختر، حق ندارند باهم ارتباط غیر اخلاقی داشته باشند. حتی از ارتباط گفتاری و نوشتاری که مضمون آن جنسی باشد نهی شده است. زیرا غریزه جنسی در عین حال که برای انسان بسیار ضروری است اما بسیار خطرناک هم است همانند برق.

افرادی که از این چراغ قرمز رد شوند معمولا در زندگی دچار مشکلات فراوانی می گردند. جوانی را می شناسم که با برقراری ارتباط با دختر دانشجویی، چنان از مسیر درست دور شد که نماز را کنار گذاشت و حتی درسش ضعیف شد درحالی که قبلا جزو زرنگ های کلاس بود.

اسلام به طور کلی (خواه دختر و پسر یا زن و مرد نامحرم) به منظور حفظ عفت عمومی، هر گونه ارتباط نامشروع با نامحرم اعم از سخن گفتن از روی هوس، نگاه ناپاک، تماس بدنی و ... را ممنوع کرده و بر حیا و عفت و پاکدامنی تأکید نموده است.

هر " پیامبر اکرم (ص) سخن گفتن زن با مرد نامحرم را نهی کردند و فرمودند **مردی که با زن نامحرمی دست دهد، دچار غضب الهی شود و هر کس با زن نامحرمی همراه شود و در جای خلوتی قرار گیرد، (1). "در زنجیری از آتش قرار خواهد گرفت**
بحارالانوار، ج 101، ص 32

آقا رسول الله فرمود: پرهیزید از صحبت با نامحرم. زیرا اگر مردی با زنی نامحرم تنها صحبت نماید آنوقت تحریک شده و قصد گناه می کند.

ای جوان با اجنبی خلوت مکن خویش را پیوسته با شهوت مکن

روزی شیطان به موسی (ع) نصیحتهایی کرد از جمله گفت: با نامحرم تنها نشو که خودم در آنجا حاضر می شوم نه یاران و اصحابم.

خلوت با اجنبی بد حاصل است
محو تقوای دل است
کمترینش

گر محیط خلوتی آید به پیش
اجنبی سازد پریش
که در آنت
تو از آن بگریز، پادر آن مَنه
وايمان منه
آبرو با عفت

استفاده از درآمد نامشروع

نهی قرآن کریم از استفاده از اموال باطل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ.⁽¹⁾

ای مؤمنین! نباید اموال دیگران را از روی ناحق تصرف کرده و استفاده نکنید .
بلکه باید معاملاتتان بر مبنای معاملات اسلامی باشد .

مسئله نان حلال در آوردن از مسایل مهم زندگی هر سرپرست خانواده ای
است . و عده زیادی از مردم در این مورد راه انحرافی رفته و از راههای خلاف
پول در می آورند لذا سعادت‌مند نمی گردند .

امام صادق (ع) لیه السلام به مصادف فرمود: ای مصادف! نان حلال در آوردن از
شمشیر زدن در راه خدا سخت تر است .⁽²⁾

ضررهای اموال آلوده

وقتی پول کثیف وارد بازار شود: بازار آلوده می‌باشد-اعتماد در معاملات از بین می‌رود.-دوطبقه پولدار و فقیر بوجود می‌آید.-آبروها از بین می‌رود-زندان‌ها پر می‌شود-خانواده‌ها از هم می‌پاشد-پرونده‌های قضائی بیشتر می‌شود-زلزله و قحطی و خشکسالی پدید می‌آید. که در احادیث است که اگر بازار کم فروشی کنند خشکسالی می‌شود.

امام کاظم (ع) به صفوان شتردار فرمود شما همه کارهایت خوب است جز یک کار. چرا شترهایت را به دستگاه حکومت اجاره داده‌ای؟ زیرا دوست داری تا ستمارانی که شترهایت را کرایه کرده‌اند آنقدر زنده بمانند تا پول تورا پرداخت کنند و کسی که بقاء ستمکار را بخواهد جزو آنان است!⁽³⁾ و پولی که از بابت اجاره شترهایش از ستمکاران می‌گیرد اشکال شرعی دارد.

1. *نساء 29

2. جوانان و گناهان کبیره .

3-وسائل باب تجارت باب 71 ص 548

آقا رسول الله (ص) فرمود: هرگاه شخصی یک لقمه حرام بخورد و جزء بدنش شود تمام ملائکه آسمان و زمین لعنتش می کنند.⁽¹⁾

و فرمود: هر که لقمه حرامی بخورد تا چهل شب نمازش قبول نمی شود و تا چهل روز دعایش مستجاب نمی گردد.⁽²⁾

شخصی به رسول خدا (ص) عرض کرد می خواهم دعایم مستجاب شود چه کنم؟ فرمود غدایت را حلال و پاکیزه کن و حرام به شکم خودت داخل ننما!⁽³⁾ و خداوند به حضرت عیسی (ع) فرمود به ستمکاران بنی اسرائیل بگو درحالی که مال حرام در تصرف شماست مرا صدا زنید که اگر مرا بخوانید من شما را لعنت می کنم.⁽⁴⁾

آقا امام حسین علیه السلام به لشکر عمر سعد فرمود: شکمهایتان از حرام پر شده است!⁽⁵⁾

مصادیق اموال باطل

ربا خواری - رشوه خواری - غصب اموال - ارث خواری - کم فروشی -
گرانفروشی - احتکار - غش در معامله - قاچاق - خودفروشی - کودک فروشی -
فروش آلات موسیقی و قمار و سی دی مستهجن و ماهواره و غیره - فروش سلاح

به دشمن-فروش کتابهای گمراه کننده عقیدتی یا اخلاقی-درآمد از راه رمالی
وساحری وفالگیری ودعانویسی وکهانیت وغیره

معاملات انسان و درآمد انسان باید از راه حلال باشد تا زندگی انسان از
گرفتاری ها و اثرات زیانبار درآمد حرام مصون بماند .

1-سفینه البحار 1/245

2-همان

3-گناهان کبیره 405

4-همان

5-همان

مؤمنین ومؤمنات اگر بخواهند به سعادت برسند باید از خوردن هرگونه غذای
حرام ،خودداری کنند.نباید بخاطر غذای عالی،آلوده به حرام بشوند.زیرا شکم
انسان به گونه ای است که هزغذایی به او دادی اعتراض نمی کند.نان وسبزی

بدهی اعتراض نمی‌کند غذای عالی دادی باز اعتراضی ندارد. لذا علمای ما در مورد خوردن ساده زیست بودند و سخت‌گیری نمی‌کردند

تأثیرات امور معنوی در سلامتی

یقیناً غذا در روحيات انسان اثر مثبت و منفی می‌گذارد. اگر از غذای پاکیزه و حلال و طیب استفاده شود اثر مثبت و اگر از غذای نجس و آلوده و حرام استفاده شود، اثر منفی بر معنویات انسان می‌گذارد. همچنین روزه گرفتن، با طهارت غذا خوردن، ذکر الهی بر زبان جاری نمودن، به فقرا کمک کردن در سلامتی انسان نقش‌های کلیدی بازی می‌نمایند.

به داستانی در این زمینه توجه فرمائید:

غذای نجس

«مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی به خانه یکی از محترمین جهت صرف غذا دعوت شد. سر سفره میزبان متوجه شد که مرحوم آخوند از خورش موجود در سفره نمی‌خورد. از آنجا که مرد پارسایی بود متوجه می‌شود که احتمالاً اشکالی شرعی در تهیه این خورش است. ابتدا از خانواده خود سؤال می‌کند و می‌بیند که اشکال از این ناحیه نیست. سپس سراغ قصاب می‌رود، قصاب می‌گوید که این گوشت را از شخصی خریده است و خود

ذبح ننموده است . به ناچار سراغ فروشنده گوشت به قصاب می‌رود و مسئله را از او می‌پرسد . او ابتدا وجود هر گونه شبه‌های را انکار می‌کند

اما وقتی با اصرار مواجه می‌شود می‌گوید ما گوسفند چاقی داشتیم که آن را در صحرا به جایی بسته بودیم . بعد از چند ساعت که سراغ او رفتیم دیدیم که حیوان از بس جست و خیز کرده طناب به گلایش پیچیده شده و او را خفه کرده است . چون متحمل ضرر زیادی

(1) قصص العلماء تنکابنی

می‌شدیم تصمیم گرفتیم که سر او را بریده و به قصاب بفروشیم .

میزبان وقتی ما را می‌شنود خدمت مرحوم آخوند رسیده و از ایشان می‌پرسد: آقا شما چگونه خوراک را از خورش نخوردید؟

مرحوم آخوند می‌فرماید: من دیدم که در ظرف خورش نجاست وجود دارد
» (1)

1. همچو سلمان، ص 96.

عدم احترام به والدین و بزرگترها

جایگاه پدر و مادر بسیار والا است که انسان قادر به درک این عظمت نمی

باشد. پدر و مادر واسطه آفرینش فرزند و مسؤول تربیت و پرورش او می

باشند، بدین سبب در دین مقدس اسلام بالاترین تأکید در اطاعت و احترام به

آنان شده است تا جایی که خداوند متعال در قرآن کریم نام آنان را در ردیف

نام خود قرار داده و پس از دستور به شکرگزاری خود، بر لزوم قدردانی از

آنان تأکید می نماید و می فرماید: آری به او توصیه کردم که برای من و برای

پدر و مادرش شکر بجا آور که بازگشت [همه شما] به سوی من است! و هر

گاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی

نداری [بلکه می دانی باطل است]، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در

دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به

سوی من آمده اند سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از

آنچه عمل می کردید آگاه می کنم. (لقمان/14-15)

پیامبر اکرم (ص) نیز از مقام عظیم و والای پدر و مادر، نزد خداوند خبر می

دهد و می فرماید: خداوند با خشنودی والدین خشنود می شود و با خشمگین

شدن والدین خشمگین می گردد و این نشان دهنده توجه و عنایت ویژه

پروردگار نسبت به مقام و منزلت والدین می باشد.

همچنین ایشان در بیان عظمت و شأن این دو موجود گرانقدر می فرماید: نگاه

محبت آمیز فرزند به پدر و مادرش، عبادت است. (محدث نوری / مستدرک

الوسائل / ج 9 / ص 152)

آری ، همین نگاه ساده و همراه با مهر و محبت به پدر و مادر که باعث
خشنودی و شادمانی آنها خواهد شد و رضایت آنها را در پی خواهد داشت
،عبادت محسوب می شود ؛ همان هایی که با تحمل مشقتهای فراوان در راه
پرورش فرزندان فداکاری ها کرده اند و لذا، شایسته ترین انسانها برای احترام و
قدردانی معرفی شده اند.

اهمیت احترام به والدین

در فرهنگ دینی ما احترام به پدر و مادر از جمله ضروریات و مهمترین مسائل
اخلاقی محسوب شده که خداوند متعال به آن سفارش فراوان کرده است.
قرآن کریم بعد از اصل توحید، یکی از مهمترین تعلیمات انسانی را نیکی به
پدر و مادر معرفی فرموده است: پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید

و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به

سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها

سخنی شایسته بگو و از روی مهربانی و لطف، بالِ تواضع خویش را برای آنان

فرورد آور و بگو: پروردگارا! بر آن دو رحمت آور، همان گونه که مرا در

کودکی تربیت کردند. (اسراء/23-24)

آری، بی احترامی به پدر و مادر گناه بزرگی است که خداوند به راحتی از آن

نمی گذرد و تا روز قیامت صبر نمی کند و فرزند خطاکار را سریع مجازات

می نماید. پیامبر بزرگ ما در اهمیت این موضوع می فرماید: «کیفر سه گناه تا

قیامت به تاخیر نمی افتد عاق پدر و مادر، ظلم و تجاوز به مردم و ناسپاسی در

مقابل احسان و نیکی دیگران.»

آثار نیکی و احترام به والدین

نیکی و احترام به پدر و مادر و راضی و خشنود نمودن آنان، آثار و فواید بسیار مهم و ارزنده و سعادت دنیوی و اخروی را در پی خواهد داشت . در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - خشنودی خداوند و غفران الهی

خشنودی خداوند یکی از مهم ترین نتایج نیکی و احترام به والدین است چنان که امام صادق (ع) می فرماید: «حسن سلوک و نیکی به والدین از حسن شناخت و معرفت عبد به خداوند تعالی است، زیرا هیچ عبادتی انسان را به سرعت نیکی به پدر و مادر به خشنودی خداوند تعالی نمی رساند آن هم احسانی که محض تحصیل رضای پروردگار باشد.»

بدین جهت خداوند در سوره اسراء بعد از آنکه انسان را به نیکی کردن و

احترام به پدر و مادر دستور می دهد، می فرماید: «پروردگارتان به آنچه در

درون شماست، آگاه تر [از خودتان] است. اگر صالح باشید، قطعاً او آمرزنده

توبه کنندگان است.» (اسراء/25)

بنا بر این از آنجا که گاهی در باره حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آنها و

تواضعی که بر فرزند لازم است ممکن است لغزش هایی پیش بیاید که انسان

آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود. چنانچه بلافاصله پشیمان شود و در

مقام جبران برآید، مسلماً مشمول عفو خدا خواهد شد.

2 - طول عمر

یکی دیگر از آثار احترام به والدین، طولانی شدن عمر انسان است

.پیامبر(ص) در این باره می فرماید: « ای فرزند آدم! به پدر و مادرت نیکی کن

و صله رحم داشته باش تا خداوند، کارت را آسان و عمرت را طولانی

بگرداند. پروردگارت را فرمان ببر تا خردمند به شمار آیی و از او نافرمانی نکن

که نادان شمرده می شوی.» همچنین می فرماید: «در آنچه خدای متعال در

«الواح» به موسی(ع) داد، از جمله چنین بودند... مرا و پدر و مادرت را

سپاسگزاری کن، تا تو را از نابود شدن ها حفاظت کنم و اجلت را به تأخیر

ببندازم و به تو زندگی ای پاک ببخشم و تو را از این زندگی به سوی بهتر از

آن، ببرم.»

امام باقر(ع) نیز با تحسین کسانی که والدین خود را مورد احترام و نیکی قرار

می دهند می فرماید: «خوشا به حال کسی که به پدر و مادر خود نیکی کند،

زیرا خداوند بر عمر او می افزاید»

3 - فراوانی روزی

خداوند متعال «رزاق» است؛ تمامی موجودات بر سفره لطف و احسان او

حضور دارند و از نعمت های او چه مادی و چه معنوی بهره مند می شوند.

وظیفه ما در قبال این همه نعمتی که خداوند به ما عطا کرده این است که

همیشه و در همه حال سپاسگزار او باشیم. در حقیقت شکر نعمت عامل بسیار

مؤثری در افزایش نعمت ها و الطاف الهی است که خداوند با صراحت بدان

اشاره فرموده است: « و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوئید، بر

نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است.»

پدر و مادر نیز از جمله بزرگترین نعمت‌هایی هستند که خداوند به بندگانش
ارزانی داشته است و باید خدا را به خاطر وجود این نعمت‌های گرانقدر شاکر
بود .

در آیه 14 سوره لقمان، شکر والدین هم ردیف شکر خدا آمده است: «أَنْ

اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ؛ [به انسان توصیه کردیم] که شکرگزار من و پدر و

مادرت باش!»

امام رضا(ع) در این باره می‌فرماید: «خدا امر فرموده به شکرگذاری از خودش

و برای والدین، پس اگر کسی والدین را شکر نکند، خدا را هم شکر نمی‌کند.

4- آسان شدن مرگ

مرگ یک رخداد طبیعی در زندگی انسان است و در روایتی از امام رضا(ع) به

عنوان یکی از وحشتناک ترین مراحل زندگی انسان معرفی شده است. در

حالی که مرگ برای انسان مؤمن و صالح آسان و بنا به سخن امام علی(ع)

ارزشمندترین هدیه برای او می باشد آن جا که فرمود: «أفضل تحفة المومن

الموت»

خداوند در قرآن کریم در وصف مرگ پرهیزگاران می فرماید: «همانها که

فرشتگان [مرگ] روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند به آنها

می گویند: «سلام بر شما! وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می

دادید!» (نحل/32)

امام صادق(ع) راحتی در هنگام مرگ و آسان شدن سكرات موت را از دیگر

آثار احترام و نیکی به والدین برشمرده و می فرماید: «کسی که دوست دارد

خدای متعال سختی های مرگ را بر او آسان سازد، نسبت به خویشان و

نزدیکان و پدر و مادرش نیکوکار باشد و اگر چنین کند خدای متعال سختی

های مرگ را بر او آسان می کند»

5 - ورود به بهشت و برخورداری از درجات بالای بهشتی

از جمله آثار اخروی که در نتیجه احترام به پدر و مادر برای انسان حاصل می

شود، رسیدن به بهشت و بهره مندی از نعمتهای فراوان آن است.

خداوند در قرآن سعادت و شقاوت انسان را بسته به اعمال او می داند و برای

هر یک از اعمال انسان درجه و مرتبه ای قرار داده است: «برای هر یک برابر

اعمالی که انجام داده اند درجاتی است، که پروردگار تو از آنچه می کنند

غافل نیست.» (انعام/132)

اگر احترام به پدر و مادر در نزد خدا در مرتبه ای بسیار بالا قرار دارد، پس چه

پاداشی بهتر و ارزشمندتر از بهره مندی از بهشت و درجات بالای آن برای

انسان می تواند وجود داشته باشد؟

امام باقر(ع) در مورد مؤمنان برخوردار از جایگاه والای بهشتی می فرماید: «اگر

مؤمنی چهار ویژگی در خود داشته باشد خداوند او را در بالاترین و شریف

ترین جایگاه قرار خواهد داد: کسی که یتیمی را پناه داده و بر او پدرانه نظر

افکند، کسی که ضعیفی را مورد ترحم قرار دهد و در حد کفایت به او کمک

کند، کسی که به والدین خود انفاق و با آنان مدارا کند، و[آن که] به ایشان

نیکی کرده و از نگران ساختن آنها اجتناب نماید.»

6 - همنشینی با نیکان

یکی از پیامدهای نیک احترام به والدین، همنشینی با نیکان در آخرت است.

بزرگترین آرزو و خواسته اهل ایمان، همنشینی با «ابرار» چه در دنیا و چه در

آخرت است. آنان از خدا می خواهند که با نیکان بمیرند و با ایشان محشور

شوند: «پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و زشتی های ما را بپوشان و ما را با

نیکان بمیران.»

کسی که به خدا ایمان داشته باشد، برای جلب رضایت خدای متعال و

برخورداری از فضل و رحمت الهی تمام سعی و تلاش خود را به کار می گیرد

و با اعمال شایسته، راه رسیدن به رستگاری را می پیماید. یکی از آن اعمال

نیک، احترام به پدر و مادر است که سعادت آخرت و همنشینی با نیکان را به

دنبال خواهد داشت.

پیامبر اکرم (ص) در بیان نیکی به پدر و مادر و نتیجه آن در آخرت و روز

قیامت می فرماید: «کسی که برای پدر و مادرش حج انجام دهد و یا بدهکاری

آنها را بپردازد، خداوند او را در روز قیامت با نیکان بر می انگیزد.»

7 - اجابت دعای والدین در حق فرزندان

انسان موجودی است که همیشه به خداوند محتاج است و همواره در تمام

کارها باید به او متوسل شود و از او کمک بخواهد . دعا بهترین وسیله ارتباط

بین خدا و انسان است . خداوند بزرگ بندگان خود را به دعا کردن سفارش

نموده و وعده استجابت به آنان داده است. چنانکه در سوره بقره می فرماید:

«دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم.»

البته خداوند متعال برای دعا و استجابت آن و همچنین برای درخواست

کنندگان آن شرایطی قرار داده است که باید به آن شرایط عمل نمود. در این

خصوص پدر و مادر از جمله کسانی هستند که دعایشان در حق فرزندان

خوش رفتار مستجاب می شود .

در اهمیت دعا برای فرزندان همین بس که حضرت امام سجاده (ع) در صحیفه

سجاده، دعای 25 را به فرزندان خود اختصاص می دهد و از خداوند نیک

بختی آنها را می خواهد.

امام صادق (ع) در اهمیت دعای والدین در حق فرزندان می فرماید: «خداوند

دعای سه کس را رد نخواهد کرد: دعای پدر در حق فرزند در هنگام نیکی به

او، دعای پدر بر ضد فرزند (نفرین) هنگامی که مورد عاق او واقع شود و دعای

مظلوم بر ظالم.»

8 - موجب نیکی فرزندان

والدین از نظر اخلاقی و تربیتی بر فرزندان خود تأثیر زیادی دارند. پدر و مادر اولین کسانی هستند که فرزندان در تمام مراحل زندگی، آنها را به عنوان الگوی خود قرار می دهند.

بنا بر این کسی که انتظار ادب و معرفت و حق شناسی از فرزندانش دارد، باید

همین حالت را نسبت به پدر و مادر خودش و بزرگترها نشان دهد، تا

کوچکترها هم از او بیاموزند. اگر کسی پدر و مادرش را احترام کرد نتیجه آن

را در احترام فرزندانش به خود خواهد دید. اگر فرزند ببیند که پدر و مادرشان

نیکی به والدین را سرلوحه زندگی خود قرار داده اند و به آن اهتمام می

ورزند، او هم نسبت به آنان چنین خواهد کرد.

امام صادق (ع) می فرماید: «به پدران تن نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی

کنند.» (بحار الانوار/ج 71/ص 65)

اسراف و ریخت و پاش

آدمی در شبانه روز برای رفع احتیاجات خوراکی و پوشاکی، جنسی، رفت و آمد و... خود، باید غذا برای خوردن و لباس برای پوشیدن و همسر برای آرامش و رفع غریزه جنسی و مرکب سواری داشته باشد.

انسان بعنوان خلیفه خدا در زمین تا چه حد می تواند از این نعمتها استفاده کند؟ حد و اندازه خوردن چقدر است؟ لباس تا چه اندازه؟ مصرف انرژی چقدر؟

خداوند در قرآن اندازه آنرا معین کرده و فرموده است که:

«مؤمنین آنانی هستند که وقتی خرج می کنند، اسراف نکرده و بخل هم نورزیده بلکه حد وسط را رعایت می کنند.» فرقان 67

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.» اعراف 31

«امام صادق (ع): خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر با میانه روی باشد، حلال و الا حرام است چون خدادر سوره انعام آیه 141 فرموده است: اسراف نکنید که خدا مسرفین را دوست ندارد.»

علی ع: یا بنی! واقتصاد فی معیشتک.

قناعت و صرف جویی شعار اسلام است و حرص و طمع خارج از اعتدال و مخالف انسانیت است. کلوا و اشربوا و لا تسرفوا. {

امام باقر ع: سه چیز نجات دهنده انسان است: ترس از خدا در آشکار و نهان. میانه روی در خرج در هنگام غنا و فقر. سخن به عدل در خوشنودی و غضب.

بر درب سوم بهشت نوشته است: لا اله الا محمد رسول الله و علی ولی الله. ان لكل شیء حيلة وحيلة الصحة فی الدنيا اربع خصال. قلة الکلام وقلة المنام وقلة المشی وقلة الطعام. هر که در دنیا سلامتی می خواهد چهار مطلب رعایت کند. کم حرفی. کم خوابی. کم راه رفتن. کم خوری

افراط در مصرف مواد دارویی و غذایی و انرژی بزرگترین ضربه به کشور است!

آمار رسمی نشان می دهد که مصرف دارو در کشور ما بیشتر از کشور هفتصد میلیونی هند است. مصرف انرژی در کشور ما به اندازه 20 برابر استاندارد است. سرانه مصرف ما در انرژی به اندازه کشور یک میلیاردی چین است. مصرف آب در کشورهای اروپایی که چند برابر ما باران و نزولات آسمانی دارد بسیار کمتر از ماست در فرهنگ آنها برای مصرف آب از تکنولوژی روز و مدرن برای پایین آوردن مصرف آب استفاده می کنند. آمار نشان می دهد سالانه بین 15 تا 40 درصد محصولات کشاورزی در چرخه تولید تا مصرف از بین می رود که بخشی از این معضل به دولت، سیاستگذاری ها و راهکارهای آن برای جلوگیری از هدر رفت محصولات کشاورزی و بخش دیگر آن به فرهنگ نادرست مصرف نزد مردم برمی گردد.

همچنین نتایج تحقیقات و مطالعات مختلف بیانگر آن است که در بخش کشاورزی کشور، آب به شکلهای مختلف و به میزان زیادی تلف می شود به نحوی که بازده کل آبیاری در کشور بین 33 تا 37٪ تغییر می نماید. یعنی حدود 70٪ از منابع آب به صورت تبخیر، نفوذ عمقی، جریانات سطحی به

زهکشاها، و از طریق رودخانه‌هایی که به دریا ریخته و یا از مرزهای کشور خارج می‌شوند تلف می‌گردد.

بخش عمده مصرف بالای حامل‌های انرژی در کشور به دلیل هدر رفت یا اتلاف انرژی در بخش‌های مختلف مصرف است. روند بسیار بالای میزان اتلاف انرژی عمدتاً به دلیل غیراستاندارد بودن سیستم‌های انرژی، عدم توجه به طراحی‌های مناسب برای بهینه‌سازی مصرف انرژی در نیروگاه‌ها، شبکه انتقال و توزیع نیرو، صنایع خودروسازی و دیگر دستگاه‌ها و وسایل انرژی‌بر و ساختمان‌ها است.

به عنوان مثال اگر نیروگاه‌های ما برای تولید برق 100 واحد گاز دریافت می‌کنند، حدود 70 واحد آن را هدر می‌دهند و تنها از 30 واحد آن استفاده می‌کنند یا وقتی برق تولیدی وارد شبکه انتقال می‌شود تا زمانی که به دست مصرف‌کننده برسد، بالاتر از 21 درصد از آن هدر می‌رود در حالی که هدر روی یا پرت انرژی در شبکه‌های انتقال و توزیع بیشتر کشورهای دنیا بین 5-7 درصد و حتی در کشور بنگلادش 9 درصد است. بررسی میزان هدر روی انرژی در ایران نشان می‌دهد که فقط در سال 86 حدود 60 میلیارد دلار هدر روی انرژی داشته‌ایم که رقم قابل توجهی است

. با مقایسه آمار مصرف بنزین در ایران در سال 1355 با کشورهای ترکیه و فرانسه نشان می‌دهد که در آن زمان مصرف بنزین در کشور ما و ترکیه تقریباً برابر و حدود 7 میلیون لیتر در روز بوده است. در فرانسه نیز مصرف بنزین 6 برابر ایران بوده است؛ اما با گذشت 30 سال از آن زمان آمارها نشان می‌دهد که مصرف بنزین در فرانسه در سال 1385، معادل نصف مصرف این فرآورده در ایران است

معاون وزیر نیرو در امور برق و انرژی با بیان اینکه روزانه از سهم گاز مصرفی نیروگاه‌ها کاسته و به سهم گازوئیل اضافه می‌شود گفت: وضعیت کنونی مصرف برق در شبکه سراسری کاملاً غیرمنطقی، غیرطبیعی و نگران‌کننده است.

عباس علی‌آبادی در گفت و گو با فارس افزود: موضوعی که بنده بر آن تاکید دارم این است که مصرف برق باید کنترل شود چرا که میزان مصرف انرژی در کشور بیش از اندازه و استانداردهای جهانی است.

وی ادامه داد: وضعیت کنونی مصرف برق در حال حاضر در شبکه سراسری برق کاملاً غیرمنطقی، غیرطبیعی و نگران‌کننده است که به لحاظ اقتصادی به کشور صدمه وارد می‌کند.

اضرار به دیگران

ذکر این نکته در اینجا ضروری است که زیاده‌روی در مصرف آب و برق علاوه بر عنوان اسراف به عنوان ضرر به دیگران نیز حرام است. به عبارت دیگر زیاده‌روی در مصرف آب و برق و مانند آن دو عنوان و حیثیت دارد و به هر دو عنوان حرام است. یکی عنوان اسراف از نظر زیاده‌روی در مصرف و هدر دادن. دوّم عنوان ضرر به غیر است زیرا زیاده‌روی در مصرف آب و برق موجب قطع آن و ضرر به دیگران می‌گردد، موجب قطع برق کارخانه، بیمارستان و مراکز صنعتی و دولتی و خانه‌های مردم می‌گردد و این ضرر به دیگران است. از طرفی موجب محرومیت مناطق دیگری از این نعمت می‌شود در همین رابطه فقهاء بزرگوار تحت عنوان قاعده لا ضرر احکامی دارند مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید:

«اگر مالکی در مال خود تصرف کند در صورتی که احتمال قوی بدهد این

تصرف موجب ضرر به انسانی می‌شود جایز نیست زیرا در جواز این عمل ضرر

بر دیگری است در حالی که منع نمودن صاحب مال از تصرف بیهوده باعث

ضرر او نمی‌گردد. کسی که آتشی را بیش از اندازه مورد نیازش برافروزد و

احتمال قوی سرایت به اموال دیگران را بدهد اگر سرایت کند ضامن است».^۱
بر همین اساس امام خمینی (ره) زیاده‌روی در مصرف آب و برق را موجب
ضمان می‌داند.

1- قال علی (ع) «کلّ ما زاد علی الاقتصاد اسراف».^۲

علی (ع) می‌فرماید: آنچه بیش از حد کفاف باشد اسراف است.

2- قال علی (ع) «ما فوق الکفاف اسراف».^۳

«بررسی‌ها و پژوهش‌های کارشناسان نشان می‌دهد میانگین مصرف آب در
ایران در ازای هر یک نفر جمعیت 2 متر مکعب (2 هزار لیتر) است این رقم
بیش از حد معمول و مورد نیاز در مقایسه با جوامع پیشرفته صنعتی که به طور
متوسط روزانه 750 لیتر آب مصرف می‌کنند نگران کننده است این نگرانی

25- مکاسب قاعده لا ضرر ص. 375

23- غرر ج 2 ص. 547

24- مستدرک ج 2 ص. 645

زمانی آشکارتر می شود که بدانیم برای انتقال، پالایش و توزیع هر متر مکعب 200 ریال هزینه به دولت تحمیل می شود-آب معادل 300

چه بسیار غذاهای که با زحماتی پخته و آماده می شود ولی مقداری از آن به سطلهای زباله منتقل می گردد.

در کشور ما میلیاردها تومان صرف نانی می شود که شصت درصد آن مصرف نمی شود.

مصرف بسیاری از مواد بسیار مهم کشور ما حداقل دو برابر استاندارد جهانی است!

میلیاردها تومان صرف تهیه سیگار و دود کردن آن میشود.

میلیاردها تومان صرف جشنهای آنچنانی عروسی ها و جشنواره های بی خاصیت که هیچ بار فرهنگی مثبت ندارد، می گردد.

میلیاردها تومان صرف مواد مخدر می گردد.

ضرر افراط در مصرف یکی دو تا نیست بلکه زیان های ناشی از مصرف زیاد مواد غذایی و انرژی به مسئله سلامت جامعه هم آسیب وارد می کند. افزایش

سرطان ها و بیماری های قلبی و غیره به عدم استاندارد بودن مصرف کشور ما برمی گردد.

عدم اعتدال در مهمانی ها!

«دو دختر مسلمان فرانسوی که به ایران آمده بودند و در بعضی از مراسمات جشنها شرکت کرده بودند، اظهار داشتند: شما که انقلاب کرده اید، همه چیزتان خوب است غیر از مراسم عروستتان! که خیلی اسراف می کنید در حالیکه می توانید هزینه این جشنها را صرف خرید وسایل زندگی عروس و داماد نمایید.»

آری در بسیاری از مهمانی های ما ایرانی ها اسراف صورت می گیرد و مواد غذایی فراوانی دور ریخته می شود. و برکت مهمانی را تبدیل به نامبارکی می کند. چرا باید برای یک مهمانی، انواع غذاها طبخ گردد و هزینه فراوانی صرف گردد؟

اسراف باعث عذاب

«هر مسلمانی مخصوصاً پدر و مادر و وظیفه دارند که در همه مصارف زندگی حد و وسط را رعایت کنند که اسراف باعث از دست رفت نعمتهای حلال دنیوی و باعث عذاب اخروی می شود.»

«امام صادق (ع): هر ساختمانی که بیش از مقدار نیاز باشد، در آخرت وبال گردن صاحبش می شود»

چشم و هم چشمی عامل اسراف!

«یکی از علل اسراف و تبذیر (ریخت و پاش) چشم و همچشمی های ناسالم است. مثلاً فلان شخص در عروسی فرزندش چقدر خرج کرد من باید دو برابر او یا مثل او خرج کنم...»

همچنین تجمل گرایی نیز از علل اسراف و تبذیر می باشد. تقلید از فرهنگ غرب و توجه بیش از حد به زخارف و زبرج دنیا که مانع توجه به خدا است، باث می شود پولهای کلانی در مصارف غیر لازم و غیر اجب صرف گردد.

راهکار اصلاح الگوی مصرف

1- از مهمترین علل مصرف بی رویه در کشور ما تأثیرات مخرب صدا و سیما می باشد. باید متولیان این نهاد فرهنگ ساز، در این زمینه اقدام انقلابی کرده و همه برنامه هایی که تبلیغ مستقیم یا غیر مستقیم تجمل گرایی و مصرف گرایی است را اصلاح نمایند.

هنچنین در زمینه تهیه برنامه های که الگوی صحیح مصرف را نشان می دهد سرمایه گذاری نمایند.

2- کتاب و مقالات در زمینه الگوی درست مصرف برای اقشار مختلف جامعه تهیه گردد.

3- آداب و سنن اسلامی در زمینه چگونه خوردن؟ چگونه پوشیدن؟ و چگونه زندگی کردن را باید بصورت گسترده ترویج نمود.

4- برای اجناس وارداتی تجملاتی هزینه های زیاد گمرکی وضع نمود.

5- زندگی مسئولین باید براساس زندگی متوسط و میانه باشد. و مخصوصا در عروسی فرزندان شان رعایت اعتدال را بکنند.

6- بازیگران و هنرپیشه های مشهور را در جهت ترویج الگوی صحیح مصرف بکارگیری نمایند.

7- بزرگان کشورمان در برنامه های سیما حاضر شده و مردم را به زندگی میانه توصیه فرمایند.

8- خانواده هایی که در این زمینه موفق بوده اند تشویق گردند.

9- مسئله مقایسه بین مصرف در کشورهای مختلف با مصرف در کشور ما بررسی و به مردم گزارش شود.

10- روش های کشورهای موفق در مصرف صحیح برای ملت ایران تبیین گردند.

11- در زمینه اندازه خوردن و میزان مورد نیاز غذا برای بدن از طرف وزارت بهداشت و آموزش و پرورش و دیگر متولیان امر، کیفیت غذا خوردن و اندازه آن بصورت گسترده اشاعه گردد.

12- کنترل زیاده روی در مصرف دارو نیاز به همکاری پزشکان عمومی دارد که بعضا داروی زیادی تجویز می کنند که باید در این زمینه اقدام مقتضی انجام گیرد.

13- کنترل مصرف انرژی در کشور نیاز به فعالیت سخنرانان، صدا و سیما، قسمت مبارزه با قاچاق کالا، نیروی انتظامی، و دیگر متولیان امر دارد تا بتوان در این زمینه موفق شد.

14- در زمینه کنترل زیاده روی در مصرف آب شرب و کشاورزی باید بطور وسیع در زمینه مکانیزه کردن آبرسانی در کشاورزی واحداث صدها سد کوچک در کشور و تغییر لوله کشی قدیمی شهرها بهره برد. {در زمان طاغوت

یکی از کارشناسان اسرائیل غاصب به شاه گفته بود شما که می گوئید ایران کمبود آب دارد درست نیست. شما فقط رودخانه های کردستان را در اختیار من بگذارید تا من کل ایران را آب بدهم! و در کشور فلسطین اشغالی با استفاده از روشهای جدید و صنعتی نمی گذارند آبها هدر برود و از همه آنها استفاده می شود.

باید سرمایه گذاری عظیمی در استفاده از روشهای نوین آبرسانی انجام داد تا مشکلات کمبود آب در سراسر ایران برطرف گردد.

اسراف در روایات

1- عن ابی عبدالله (ع): «ادنی الاسراف هراقه فضل الاناء و ابتذال ثوب الصون والقاء النوی».¹

امام صادق (ع) می فرماید: «کمترین اسراف ریختن اضافی آب، پوشیدن لباس آبرو در منزل و انداختن هسته خرما است.

2- قال الصادق (ع): «ان الله ملكاً يكتب سرف الوضوء كما يكتب عدوانه».¹

امام صادق (ع) می‌فرماید: همانا خدا فرشته‌ای دارد که اسراف در وضو را می‌نویسد چنانکه اسم دشمنانش را می‌نویسد.

3- عن عبدالله بن عمر مرّ رسول الله (ص) بسعد و هو يتوضأ فقال لا يسرف يا سعد قال افى الوضوء سرف قال نعم و ان كنت على نهر جار»²

رسول اکرم (ص) در مسیر با سعد برخورد کردند و فرمودند: ای سعد اسراف نکن. سعد گفت: یا رسول الله آیا در وضوء هم اسراف است. حضرت فرمودند: آری اگر چه در کنار نهر جاری باشی.

4- قال علی (ع) «ان السرف امر يبغضه الله.... حتى صب فضل شرايك».³

علی (ع) در ضمن حدیثی می‌فرماید: «اسراف چیزی است که خدا مبغوض می‌دارد حتی دور ریختن اضافه آب».

19- وسایل ج 1 ص 340.

20- تفسیر صافی ج 3 ص 187.

21- فروع کافی ج 4 ص 52.

«رسول خدا(ص): از علامتهای اسراف آنستکه آنچه درشان او نیست می خورد

و آنچه در شان او نیست می پوشد و آنچه در شان او نیست می خرد»

«امام صادق(ع): کمترین حد اسراف آنستکه اضافه آب را دور بریزی و یا لباس

مخصوص بیرون را در خانه بپوشی و یا لباس تمیز را در محل کثیف بپوشی!»

بخل و خساست

بخل به معنای دست بسته بودن و دم تمایل به استفاده رساندن به برادران و

خواهران خود از فضل و نعمت های الهی است که به او داده شده نمی بخشد و

دوست ندارد کسی از ثروت او چیزی بدست آورد و این بخاطر دلبستگی

سخت و محکم به مادیات است که در او بصورت بخل جلوه می نماید. قرآن می فرماید:

((و لا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة و لله ميراث السموات و الارض و الله بما تعملون خبير))

گمان نکنند آنانیکه نسبت به آنچه خداوند به آنان از فضلش داد.

بخل می ورزند برایشان این بخیل بودن خیر است بلکه خیر نیست و این شر است برای آنانکه آنچه بخل نموده اند روز قیامت برگردنشان آویخته می شود و برای خداست میراث آسمانها و زمین و خدا به آنچه می کنید آگاه است. پیامبر (ع) بارها فرمود:

((الهم انی اعوذ بک من البخل))

خدایا از بخل به تو پناه می برم.

و فرمود: در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل ، بدخلقی .

و فرمود: نزد خداوند بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به عظمت و جلالتم بخیل را وارد بهشت ننمایم.

شاعر گوید:

بخور ، بپوش ، ببخش و بدانکه حاصل عمر

خرد ندانست کس کوبه دیگری بگذاشت

آورده اند : در اصفهان مردی بود مالدار ولی بخیل که دست کسی به غذای

او نرسیده و شامه روزگار بوی شوربای او نشنیده مصداق این شعر:

از بخیلی که هست امساکش

گربرنند دست نا پاکش

نیست ممکن که نیم قطره خون

آید از دست ممسکش بیرون

سه پسر داشت چون موقع مرگش رسید خواست امتحان کند کدامیک از

پسرانش از جهت بخل از خودش بخیل تر هستند جانشین خود سازد پس پسر

بزرگ خود را خواسته گفت تو نان چگونه خوری گفت نان با پنیر خورم

گفت برو که بدبختی و تو را از دولت بهره نیست و پس دوم را طلبید و گفت

نان چگونه خوری گفت نان به پنیر می مالم و می خورم گفت تو نیز بدبختی و

از ساعات حظی نداری پسر سومی را خواست و گفت نان چگونه خوری گفت

من پنیر را در خیال گذرانیده نان را با پنیر خیالی می خورم . گفت تو پسر منی
پس کلید اموال خود را به او داد.

سخن حضرت یحیی (ع):

نقلست که حضرت یحیی (ع) شیطانرا بصورت اصلیش دید گفت ای ابلیس
مرا خبر ده که کدام صنف از مردمان را دوست می داری و کدام صیف را
دشمن گفت: دوسترین کس نزد من مؤمن بخیلست و دشمن ترین کس نزد
من فاسق سخاوتمند . یحیی (ع) گفت: این چیست که می گوئی گفت زیرا
بخیل بخلش (برای گمراهی) کافی باشد و خداوند به سخاوت سخاوتمند و
نظر افکند و او را پیامرزد و بدی قباح فسق را به او نگیرد.

پیامبر (ص) فرمود:

((اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلکم))

از بخل بهره‌یزید زیرا بخل اقوام گذشته را نابود نمود.

آورده اند: پادشاهی که به کمال سخاوت بود روزی با یکی از درباریان
خود صحبت می کرد و به او گفت مرا آرزوی آنستکه هزار هزار درهم بیک
نفر ببهشم او گفت این مقدار بسیار است و برای یکنفر زیاد است گفت اگر
نصف دهم چطور است گفت اینمقدار نیز زیاد است پادشاه گفت ای بدبخت
من می خواستم این بخشش را به تو نمایم خود را محروم نموده و مرا از
سخاوت بازداشتی .

مرد هر چند در هنر کوشد

بخل او جمله را فرو پوشد

از لئیمان تیره دل بگذیز

در کریمان پاک دین آویز

بدترین مرگها:

روزی پیامبر اسلام (ص) گرد خانه کعله طواف می نمود . مردی را دید
دست بر پرده آویخته می گوید: خدایا تو را به عظمت این خانه سوگند می
دهم که گناهم را بیامرزی آنجناب فرمود گناهت چیست و عرضکرد بزرگتر

از آنستکه شرح دهم پرسید گناه تو بزرگتر است یا زمینها جوابداد گناه من بزرگتر است. سؤال کرد گناه تو بزرگتر از کوه ها است پاسخ داد آری فرمود از دنیا ها بزرگتر است گفت بلی پرسید گناهت بزرگتر است یا آسمانها عرضکرد گناه من فرمود از عرش نیز بزرگتر است جوابداد آری پرسید گناه تو بزرگتر است یا خدا عرضکرد خدا ، از تفصیل گناهش جويا شد گفت یا رسول الله من مردی ثروتمندم هر گاه مستمندی یه من مراجعه می کند به اندازه ای ناراحت می شوم مثل اینکه کسی با آتش گداخته به من روی آورده پس پیامبر (ص) فرمود دور شو از من که با آتش خود مرا نسوزانی به آن خدائیکه مراى برای هدایت برانگیخته اگر بین رکن و مقام دو هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گریه کنی که از اشک چشمت جویها جاری شود و درختها آبیاری گردد در صورتیکه با بخل و لثامت بمیری خداوند تو را با سر در آتش خواهد انداخت . و ای بر تو مگر نمی دانی خدا در قرآن فرمود:

((و من یبخل فانما یبخل عن نفسه))

هر کس بخل ورزد از استفاده مالش نسبت به خود جلو گیری کرده است.

بخیلتر از بخیل (داستان):

بخیلی کوفی شنید در بصره مرد بخیلیست که در این صفت کامل است. بطرف بصره رفت تا با مصاحبتی اندازه بخلش را بیازماید. پس از ملاقات گفت من از راه دور به آرزوی همنشینی آمده ام تا شما که در این صفت مشهوری مرا چیزی بیاموزی گفت چون رنج سفر برده ای و از راه دور آمده ای اینک بر ما لازم است تو را میهمانی کنیم. فعلا میل به چه غذائی داری تا تهیه کنم. مرد کوفی گفت مدت‌ها است که آرزوی پنیر تازه دارم اگر فراهم شود بد نیست که خیلی مشتاقم.

بصری ظرفی برداشته بیار آمدی برای میهمان تازه وارد پنیر تهیه کند بدکان پنیر فروش مراجعه کرده گفت از کوفه میهمان عزیزی وارده شده و پنیر تازه خواسته مایلم یک درهم پنیر تازه خوب بدهی دکاندار گفت پنیری بدهم که مانند سر شیر باشد. بخیل با خود اندیشید که پس سر شیر بهتر از پنیر است جوانمردی آن است که بهتر را برای مهمان تهیه کنم. از دکان پنیر فروش خارج شده به سر شیر فروش مراجعه نمود از او نیز سر شیر خوب درخواست نمود. دکاندار گفت سرشیری برایت بیاورم که صافتر از روغن زیتون باشد. باز گفت معلوم می شود روغن زیتون بهتر از سر شیر است به روغن فروش مراجعه نموده و درخواست روغن خوب کرد. فروشنده گفت روغن صافتر از اب زلال دارم. بخیل گفت اینطور که معلوم می شود اب زلال بهتر از روغن زیتون

است از روغن فروش جدا شده و گفت در خانه آب زلال خودم دارم. به منزل برگشته ظرف را پر از آب زلال نموده پیش مهمان نهاد گفت تمام بازار بصره را گشتم بهتر از آب زلال چیزی نیافتم. داستان را از اول تا آخر شرح داد. کوفی دست بخیل بصری را بوسیدخ گفت گواهی می دهم که تو در این فن از من استادتری .

پیامبر (ص) فرمود: بخیل از خدا مردم و بخشش دور بوده و به جهنم نزدیک است و بدترین دردها بخل است.

بخل موجب از دست دادن نعمت است:

آورده اند که بخیلی روزی با اهل و عیالش طعام می خورد. سائلی به درب منزل آمده تقاضای کمک کرد ولی همینکه زن خواست چیزی به فقیر بدهد شوهر عصبانی شد و کارشان به طلاق کشید. تا اینکه زن پس از مدتی ازدواج کرده و با شوهر دومش زندگی می کرد . روزی با شوهرش بر سر سفره نشسته بود که فقری درب خانه آمده و تقاضای کمک کرد . شوهر گفت آنچه از طعام مانده بردار و به او بده وقتی زن طعام را به دم درب خانه برد و به فقیر داد ناگهان متوجه شد این فقیر شوهر سابقش است پس فریاد زن بلند شد شوهر او

آمده و گفت چه شد گفت این فقیر شوهر اولم است که مال بسیاری داشت
ولی به سبب بخل مالش تلف شد و زندگیش از هم پاشید.

ضرب المثل است که یک آدم بخیلی بود که یک شب خدا به او گاوی داد
و فردای آن شب هم به همسایه او یک گوساله آدم بخیل وقتی که خبردار شد
به درگاه خدا نالید و گفت : خداوندانه می خواهم این گاو را به من بدهی و نه
آن گوساله را به همسایه ام.

پیامبر (ص) فرمود: از بخل پرهیزید زیرا که بخل پیشینیان را هلاک کرد و
آنها را وادار کرد که بخون یکدیگر بیالایند و محارم خویش را حلال شمارند.

کینه و دشمنی

کینه ای نباشیم

یکی از ویژگی های مردان و زنان خداجو، پرهیز از کینه توزی
است. آنان آرزومندند که دل های شان همچون دل های

بهشتیان، تهی از کینه و دشمنی مؤمنان شود. در کریمه قرآنی آمده: «وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا؛ در دل هایمان از». آنان که ایمان آورده اند، کینه ای قرار مده

حضرت علی علیه السلام در سفارش، برای کینه زدایی از دل ها می فرماید: «طَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحِقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مَرُمِي؛ دل ها را از». کینه پاک سازید، زیرا کینه تیزی دردی مهلك است

::امام صادق (ع) لیه السلام فرمود

الْمُؤْمِنُ يَحْقِدُ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ فَإِذَا قَامَ ذَهَبَ عَنْهُ الْحِقْدُ

مؤمن وقتی در مجلس است [ممکن است] دچار کینه شود، ولی آن گاه که از مجلس خارج شد، کینه هم از دل او می رود

متاسفانه برخی از انسانها کینه ای هستند و اگر سر موضوعی کینه ادم رو در دل بگیرند دیگه به این زودیهها دست از دشمنی بر نمی دارند و رفیق نمی شوند. مخصوصا اگر همسر انسان یا فامیل باشه یا همسایه ادم باشه! گاهی کار به قتل و جنایت می کشه. گاهی طلاق ...و خودکشی و

اگر اخبار مربوط به حوادثی که بر اثر کینه اتفاق می افتد رو مرور کنیم می بینیم بسیاری از جنایات و اتفاقات بد بخاطر کینه است. چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق داد و در خصوص علت آن به قاضی گفت: آقای قاضی شوهرم خیلی آدم کینه‌ای است و هنوز هم بعد از گذشت دو سال نتوانسته دعوایی که روز عروسی با هم داشتیم را فراموش کند.

(تلخیص از کتاب معراج السعاده ملا احمد نراقی ، ص 222 و 185 و 178)

کینه و دشمنی بر دو قسم است: زیرا هر که عداوت کسی را در دل دارد یا آن را در دل پنهان می کند و انتظار زمان فرصت را می کشد، یا آشکار در صدد ایذا و اذیت آن شخصی است که او را دشمن دارد، و اظهار عداوت او را می کند.

قسم اول را «حق و کینه» گویند، که عبارت است از: پنهان کردن عداوت شخصی در دل.

و قسم دوم را «عداوت» نامند، و این ثمره قسم اول است، زیرا که: چون کینه قوّت گرفت و عداوت شدید گردید، خزانه دل از محافظت آن عاجز، و پرده از روی کار بر می‌دارد. و قسم اول از ثمرات غضب است، زیرا که: چون آدمی بر دیگری خشم گیرد و به جهت عجز از انتقام یا مصلحتی دیگر آن وقت اظهار غضب نکند و خشم خود را فرو برد و در دل خود پنهان سازد کینه حاصل می‌شود. و هر یک از این دو قسم از صفات مهلکه و اخلاق رذیله است.

و از اخبار مستفاد می‌شود که: مؤمن کینه ور نیست. و در غالب اوقات صفات مهلکه دیگر نیز از کینه و عداوت متولد می‌گردد، چون حسد و غیبت و دروغ و بهتان و شماتت و اظهار عیب و دوری و ایذاء و سخریّت و استهزاء و غیر این‌ها از آفات و اعمال محرمه است که دنیا و دین آدمی را فاسد می‌سازد.

و اگر فرض شود که هیچ یک از این‌ها حاصل نشود همان خود بغض و عداوت او از امراضی است که نفس قدسی را بیمار، و همیشه روح از آن متألم و در آزار است. آدمی را از بساط قرب الهی دور، و از مراققت ساکنان عالم قدس مهجور می‌گرداند. و صاحب خود را منع می‌کند از آنچه شیوه اهل ایمان و شیمه اخیار و نیکان است، و از بشاشت و شکفتگی و مهربانی و فروتنی و مراققت و همنشینی نسبت به کسی که کینه او را در دل دارد. و خود را از

اعانت و قضاء حوائج او باز می‌دارد. و هر یک از این‌ها درجه‌ای از دین را کم می‌کند و پرده میان آدمی و میان بار یافتگان بزم تقرب می‌گردد. و از این جهت است که در اخبار و آثار مذمت بی‌شمار در خصوص عداوت و دشمنی وارد شده است. حتی اینکه حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند که: «هیچ وقتی جبرئیل - علیه السلام - به نزد من نیامد مگر این که گفت: ای محمد از عداوت و دشمنی مردم احتراز کن». و فرمودند که: «جبرئیل هرگز در هیچ امری این قدر به من وصیت نکرد که در خصوص عداوت مردم». و حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند که: «هر که تخم عداوت بکارد همان». «را که کاشته است درو می‌کند».

معالجه عداوت و دشمنی

و معالجه این صفت خبیثه آن است که: اول تأمل کند در این که دشمنی و عداوت، شجره‌ای است که: به جز اندوه و الم در دنیا ثمری ندارد. و صفتی است که: غیر از غصه و غم اثری نمی‌بخشد. ساغری است که: به جز زهر جانگزا به کام صاحب خود نریزد. و آتشی است که: به غیر از دود کدورت از آن بر نخیزد، زیرا که عدو مسکین همیشه با اندوه و غصه قرین، و پیوسته با رنج و محنت همنشین است. به سبب عداوت خاندانهای کهن بر باد، و دودمان

قدیم از بیخ و بنیاد بر افتاد. و بسا دولتهای بی پایان که به سبب عداوت به نکبت
مبدل، و بسا عزتها که بنیادش به تیشه عداوت سست و مختل گردیده

بلکه آنچه از کتب و تواریخ و سیره‌ها و احوال مردمان، مکرر معلوم شده آن
است که

هیچ دولتی به سر نیامد مگر به واسطه عداوت و دشمنی

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج
بی شمار آرد و اکثر آن است که: مطلقاً از کینه و عداوت، ضرری به آنکه او را
دشمن دارند نمی‌رسد. و بعد از آن ملاحظه عاقبت آن را در آخرت بنماید که
آدمی را به عذاب الیم می‌رساند. و چون این امور را تأمل کرد، و متنبه گردید
که: عاقل همیشه خود را در حالتی باقی نمی‌دارد که مضرات آن به او عاید، و
دشمن از آن منتفع گردد، پس سعی نماید که با آن شخصی که عداوت و کینه
دارد رفتار دوستانه و گفتار مشفقانه به عمل آورد. و با او به مهربانی و شکفتگی
ملاقات کند. و در قضای حوایج او سعی نماید. و در مجامع و محافل، نیکیهای
او را اظهار نماید. بلکه نسبت به او زیاده از دیگران نیکی و احسان کند تا نفس
را گوشمالی داده بینی شیطان را بر خاک مالد. و پیوسته چنین رفتار کند تا آثار
عداوت از دل او بر طرف شود.

و ضد این صفت، «نصیحت» است، که عبارت است از: خیر خواهی و نیک
پسندی بر دیگران. و آن نیز بر دو قسم است: باطنی و ظاهری

اولی: عبارت از آن است که: به دل، طالب خوبی و خیر مسلمین باشد

دومی: آن است که خیر و صلاح ایشان را به جا آورد

و شرافت این صفت بسیار، و فضیلت آن بی شمار است، همچنان که در بیان
صفت حسد مذکور خواهد شد

مذمت ضرب، فحش، لعن و طعن

بدان که: از آثار و لوازمی که بر حقد و عداوت مترتب می گردد، ضرب و
فحش و لعن و طعن است. و بسا باشد که اینها از مجرد غضب نیز صادر
گردند. و می شود که به جهت همنشینی او باش و اراذل، و مصاحبت فسّاق و
جهّال، و کسانی که هرزه گو و معتاد به فحش دادن هستند، فحش دادن عادت
کسی شود که بدون دشمنی و غضبی فحش به زبان او جاری گردد

و شکی نیست که همه این امور، مذموم است و قبیح، و در شریعت غرّاً، حرام
صریح اند. و موجب «حبط» اعمال و موکّد خسران مآل اند. و «ملّین» و حکماء و
مشرعه و سایر عقلاء بر خبائث آنها متّفق، و عقل و شرع بر حرمت آنها دو
شاهد صادق

اما ضرب: که عبارت است از: زدن با دست، یا چوب، یا آلتی دیگر. پس بدون جهت شرعی، در حرمت آن شکی نیست. و هیچ طایفه از طوایف بنی آدم، و هیچ فرقه از فرق عالم، بی جهت و سبب شرعی تجویز زدن کسی را نکرده‌اند. و در اخبار و آثار، نهی صریح از آن شده و وارد شده است که

هر که مردی را تازیانه زند حق تعالی او را تازیانه‌ای از آتش خواهد زد». و «اما فحش و دشنام و هرزه زبانی و بدگوئی: منشأ همه این‌ها خباثت نفس و دنائت طبع است. و هر که زبان او به این‌ها دراز، البته خبیث النفس و از جمله اراذل و اوباش، معدود است. بلکه از بعضی اخبار مستفاد می‌شود که: رذل مخصوص شخصی است که مضایقه نداشته باشد از اینکه هر چه بگوید و هر چه به او بگویند

و حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند که: «مؤمن نیست کسی که طعنه زن و لعن کن و فحش گوی و هرزه زبان است». و نیز فرمودند که: «بهشت حرام است بر هر فحش دهنده». و در روایت دیگر از آن سرور مروی است که: «هرزه گوئی و پرده‌داری از شعبه‌های نفاق است». و نیز از آن حضرت منقول است که: «چهار نفرند که اهل دوزخ از آنها متأذی‌اند

یکی از آنها مردی خواهد بود که پیوسته چرک از دهان او جاری خواهد بود، و آن کسی است که در دنیا فحش گوی بوده». و نیز از آن جناب مروی است که: «بهشت حرام است بر هر فحّاش هرزه گوی کم حیائی که باک نداشته باشد از اینکه هر چه بگوید و از هر چه از برای او بگویند. و چنین شخصی را اگر تفتیش و تفحص کنی و به حقیقت امر او بر خوری یا ولد الزنا است، یا نطفه پدرش با نطفه شیطان ممزوج شده، و این شخص به وجود آمده...». (یعنی در وقت معاشرت و مجامعت پدرش، شیطان نیز در جماع با او شریک شده و در حدیثی دیگر است که هر گاه ببینی مردی را که مضایقه ندارد از اینکه هر چه بگوید و هر چه در حق او بگویند، بدانید که او ولد الزنا است، یا به «شراکت شیطان هم رسیده

و اما لعن: و معنی آن راندن و دور کردن از خداست. پس شکی در بدی آن نیست.

و جایز نیست شرعا لعن کردن بر کسی مگر کسی که متّصف به صفتی باشد که آن صفت به نصّ شریعت موجب دوری او از خدا باشد و مجوز لعن او باشد. و ذمّ شدید در اخبار در خصوص لعن کردن رسیده

و حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمودند که: «چون لعنت از دهان شخصی بیرون آید میان او و آن شخص که به او لعنت شده تردد می کند، اگر آن شخص مستحق لعن باشد به او متعلق می شود و اگر نباشد به صاحبش برمی گردد». و از این حدیث مستفاد می گردد که: لعن به کسی که سزاوار لعن نباشد، بر می گردد به لعن کننده

پس باید نهایت احتراز را نمود و لعن نکرد کسی را مگر آنانی که از صاحب شریعت مقدسه تجویز لعن ایشان شده. و والد ماجد حقیر - قدس سره - در کتاب «جامع السعادات» فرموده است که: آنچه (در شریعت) تجویز شده، لعن کردن به کافرین و فاسقین و ظالمین است. - همچنان که در قرآن وارد شده است - و شکی در جواز لعن این ها بر سبیل عموم نیست، به این نوع که «بگوئی: لعنه الله علی الکافرین یا علی الظالمین یا علی الفاسقین

نفرین به مسلمان

و مخفی نماند که دعای بد و نفرین به مسلمانان کردن نیز مانند لعن کردن است و مذموم است. و خوب نیست حتی بر ظلمه، مگر در صورتی که از شرّ و ضرر او آدمی مضطر و ناچار گردد

و در حدیث است که: «گاه است مظلوم این قدر نفرین ظالم می کند که مکافات ظلم او می شود و زیاد می آید، و این زیادتى از برای ظالم باقى می ماند و روز قیامت مطالبه می کند». و اما ضد این، که دعای خیر باشد از برای برادر دینی بهترین طاعات و فاضل ترین عبادات است. و فایده آن بی حد، و ثواب آن خارج از «حیز عد» است بلکه در حقیقت کسی که دعا به دیگری کند دعا به خود کرده. حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمودند که: «چون کسی». «در غیاب برادر خود به او دعا کند فرشته گوید: از برای تو هم مثل این باشد و فرمودند که: «در حق برادر مستجاب می شود دعائی که در حق خود». «مستجاب نمی شود».

عصبانیت و خشم

بعضی از افراد در برخوردها و صحبتها با دیگران زود ناراحت شده و عصبانی و گاه دشمن می شوند. این یک نوع بیماری روحی است که با بردباری و عفو و خویشن داری قابل درمان است. اگر انسان به فضائل اخلاقی بزرگان دین نگاه

کند متوجه می شود که آدمی می تواند دریای خوبی ها و نیکی ها و مکارم اخلاق باشد و زندگی و حیات طیبه ای برای خود فراهم نماید.

امام پنجم (ع): کسیکه عصبانیت خود را کنترل کند، در حالیکه قدرت بر اعمال خشونت دارد، روز قیامت خداوند دلش را از اطمینان و ایمان پر نماید.

رسول خدا (ص): «محبت خدا بر آنکه در غضب، خوددار باشد، لازم است»

رسول خدا (ص): «خداوند به کسیکه خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانش گذشت داشته باشد، و بردباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می کند.»

«مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: مرا نصیحتی بفرما! حضرت فرمود: غضب نکن! باز گفت: مرا توصیه ای بفرمائید! فرمود: غضب نکن! برای بار سوم گفت: مرا نصیحتی بفرمائید! فرمود: غضب منما!

آن شخص خدا حافظی کرد و بنزد قبیله خود مراجعه نمود. ناگاه دید که بر سر مسئله قتلی، قبیله او آماده کارزار با قبیله دیگر شده است. او هم غضبناک شده و لباس رزم پوشید! اما بیاد سخن پیامبر افتاد و لباس جنگی را در آورد و بنزد قبیله مقابل رفت و گفت: ای مردم! هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد، بعهده من است و خونبهای آنرا می دهم. آنها گفتند: ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم! سپس بایکدیگر صلح نمودند.»

یکی از مواردی که باعث عصبانیت انسان می شود این است که دیگران او را مسخره کنند. در این موارد می توان با سکوت در مقابل مسخره کننده از کنار آن گذشت. همانند ملاک اشتر فرمانده سپاه علی ع که وقتی شخصی پوست

خربزه ای بطرف او پرتاپ کرد، مالک به مسجد رفت و برای آمرزش آن شخص دعا کرد.

یا اینکه با حاضر جوابی، شخص مسخره کننده را وادار به عقب نشینی نمود. گویند جوان بی ادبی خرما ده ای را نزد عالم ربانی آقا جمال خوانساری آورد و گفت این خر را برای من عقد کنید! آقا جمال با حالتی جدی به او گفت شما در قرآن نخوانده ای که ازدواج با مادر حرام است من چگونه مادرت را برایت عقد کنم!

یا به یک نفر روحانی گفتند: مارمولک! او اشاره کرد که بیا نزدیک. وقتی آن جوان نزدیک شد گفت خبرنداری که من قبلا مارمولک بودم ولی الان تمساح شده ام!

یا نقل شده عالمی عبور می کرد از بالای بام بر سرش خاکروبه ریختند. او رو به آسمان کرد و گفت خدایا تورا شکر می گویم که بر سر پر گناهم بجای سنگ، خاکروبه ریختی!

در هر حال انسان باید مسلط بر خودش باشد و در هنگام عصبانیت آنرا کنترل کرده و در آن حال هیچ تصمیمی نگیرد والا دچار پشیمانی خواهد شد! و یا جنایتها مرتکب می شود که دیگر جبران نمی شود. همانگونه که شاه عباس در هنگام عصبانیت دستور قتل فرزندش را صادر کرد! یا آغا محمدخان قاجار دستور کور کردن هزاران کرمانی را داد! یا در زمان خودمان دهها قتل و آدمکشی و چاقو کشی و هفت تیر کشی و اهانت و ضرب و جرح در میان افراد که بر اثر عصبانیت بوجود می آید را شاهدیم.

مینا مادر علی کوچولو وقتی دید پسرش چادر نو او را پاره کرده و به دور کمرش بسته آنچنان عصبانی شد که کودکش را زیر مشت و لگد گرفت که ناگاه با بدن بی جان او مواجه شد و او را مرده یافت. اما انسانهای بزرگ چنان بر نفسشان مسلط هستند که نمی گذارند در هنگام عصبانیت، کنترل از دستشان خارج شده و باعث مشکل و ضرر شود. وقتی خدمتکار امام سجاده داشت بر دست حضرت آب می ریخت ناگاه ظرف آب از دستش رها شد و بر سر امام افتاد و سر حضرت را شکست. امام نگاهی به او کرد. او گفت: والکاظمین الغیظ {آل عمران 134}. یعنی مؤمن خشمش را فرو می خورد. امام فرمود فروخوردم. گفت: والعافین عن الناس. یعنی مؤمن اهل عفو و گذشت است. امام فرمود از تو گذشتم. گفت: والله یحب المحسنین. یعنی خدا نیکوکاران را دوست دارد. امام فرمود تو را آزاد کردم.

رابطه پر خاشگری با رشد شخصیتی نوجوان

یکی از آثار رشد نوجوانان، ظاهر شدن پر خاشگری در رفتار بعضی از آنها در خانواده و مدرسه و جاهای دیگر است.

از علت های پر خاشگری، می توان به به تحقیر نوجوان در مقابل دیگران اشاره کرد. او که هرچه بزرگتر می شود به مسئله نیاز به احترام گذاشتن و داشتن شخصیت پی می برد وقتی با بی احترامی به خود مواجه می شود گاه به پر خاشگری و عصبانیت های بی جا و دعوا با اعضای خانواده یا هم کلاسی های خود بر سر مسائل کوچک روی میآورد. لذا اولین نکته برای آرامش

خانواده و دوری از رفتارهای ناپسند نوجوانان و جوانان، شناخت روان جوان و آگاهی از مقتضیات جوانی است. فرزند جوان، مطابق میل طبیعی، عاشق استقلال و تشخص است. می‌خواهد هرچه زودتر خود را از محدودیتهای دوران کودکی رها سازد و به گروه بزرگسالان پیوندد و مانند آنان مستقل باشد. او خواسته خود را بر زبان نمی‌آورد! ولی اگر به مقصود خود نائل نشود و به حق طبیعی خود، دست نیابد، سرکشی و طغیان می‌کند، به کارهای غیر عادی دست می‌زند، بد رفتار و تندخو می‌شود و با زبان حال می‌گوید:

به شخصیت من احترام بگذارید! مرا مستقل و آزاد بشناسید! با من همانند یک فرد بزرگ برخورد کنید!

در سخن پیامبرص است که فرمود: «فرزند، هفت سال آقا است. هفت سال بنده است و هفت سال هم وزیر است».

طفل هفت سال اول بر پدر و مادرش حکومت می‌کند! زیرا فکرش نارسا و جسمش ناتوان است. پدر و مادر باید با دیده رأفت به او نظر کنند و ناچارند که خواسته‌های او را برآورده سازند.

در هفت سال دوم، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در تن و روان کودک پدید می‌آید. جسمش قوی می‌شود و درکش رشد می‌کند. تاندازه‌ای خوبیها و بدیها را می‌فهمد. لذا مورد مؤاخذه والدین و مربی و آموزگار قرار می‌گیرد. و چون عقلش بخوبی شکفته نشده و صلاح و فساد خود را به درستی تشخیص نمی‌دهد، پدر و مادر آمرانه به او تذکر داده و او باید فرمان والدین را اطاعت کند.

اما در هفت سال سوم نشانه‌های جوانی و بزرگسالی در او پدید می‌آید. لذا احساس مسئولیت می‌کند و در تدبیر زندگی همکار والدین می‌باشد.

از بکار بردن کلمه وزیر چند نکته را می‌فهمیم:

الف - جوان تشخص طلب و استقلال جواست.

ب - نباید با او آمرانه برخورد کرد.

هیچ چیز بیش از حق رأی در تربیت آنان مؤثر نیست. باید در خانه و مدرسه به آنها حق اظهار عقیده داده شود. البته استقلال دادن به جوان به این معنا نیست که وی در تمام اعمالش آزاد باشد تا به میل خود به هر محیط فاسدی برود، زیرا جوان که عقلش نسبت به احساساتش ضعیف است، همواره در معرض سقوط قرار دارد. جوان اغلب پایان کار را نمی‌بیند و از تشخیص بسیاری از بدیها و خوبیها عاجز است. پس مراد از وزیر بودنش آن است که هم شخصیتش مورد احترام باشد و هم اختیار صد در صد نداشته باشد، بلکه تصمیم‌نهایی با والدین است.

سختگیری بی مورد، زورگویی و ستم، تعدی و خشونت والدین نسبت به جوان یکی از دو نتیجه را به بار می‌آورد:

الف - جوان بر اثر فشارهای طاقت فرسای روحی و نظارتهای خسته‌کننده

والدین، نیروی مقاوت خود را از دست داده و تسلیم شرائط موجود می‌شود. او اگر چه سازگار و سربزیر می‌شود ولی استعدادهای خود را از دست می‌دهد و یک انسان نالایق بار می‌آید.

ب - جوان در مقابل سختگیری‌ها می‌ایستد که در نتیجه باعث اختلاف در خانواده می‌شود. عربده‌ها و فریادها، تندی و خشونت، اشک و زاری، هیجان و ناراحتی برنامه عادی چنین خانه‌هایی خواهد بود!

بعضی پدران بخاطر عقده خود کم‌بینی، خشن و تندخو هستند. برای ابراز قدرت در خانه، با اهل منزل بدرفتاری می‌کنند، فریاد می‌کشند، دشنام می‌دهند. گاهی بچه‌ها را کتک می‌زنند! و گاهی در محیط منزل ایجاد رعب و هراس می‌کنند! لغزش یا اشتباه کوچک را بزرگ تلقی کرده و چشم‌پوشی نمی‌کنند. مثلاً پدر اگر بخواهد بخوابد، انتظار دارد که همه اهل خانه ساکت باشند و اگر صدایی بلند شود، طوفان بپا می‌کند! ولی اگر دیگران خواب باشند، استراحت دیگران برایش ارزشی ندارد! کودکان این خانه‌ها بر اثر سختگیری بی‌مورد والدین، خشمگین و عصبی بار می‌آیند و همواره در خود احساس حقارت نموده و این حس بصورت عقده در آنها باقی می‌ماند!

البته تا کوچک هستند نمی‌توانند در مقابل رفتار خشن پدر نیرومند خود عکس‌العملی نشان دهند، اما زمانی که پا به سن جوانی می‌گذارند، برای اینکه در خانه بخاطر عقده حقارت خود، ابراز وجود کنند، کانون خانواده را به محل مشاجره و ناسازگاری تبدیل کرده و کار به آنجا می‌کشد که فرزند در مقابل پدر می‌ایستد! راه حل این معضل به دو طرف برمی‌گردد. دو طرف باید خودسری و لجاج را ترک کنند و از تمایلات نادرست خویش چشم‌پوشند تا بتوانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل کنند.

در بررسی روی 105 پسر و دختر جوان که خلاف بزرگی را انجام داده بودند، متوجه شدند که تقریباً 91 درصد جوانان مجرم از اختلالات عاطفی شدید رنج می‌برند. یعنی هم از حیث عاطفی مورد بی‌مهری قرار گرفته بودند و هم احساس ناامنی و حقارت داشتند!

جنون جوانی

باتوجه به اینکه هر انسان سالمی دارای دو نیروی عظیم عقل و احساس است، در جوانان معمولاً احساسات در کمال قدرت و نیرو، و عقل در حال ضعف و ناتوانی است (بغیر از موارد استثنائی) لذا می‌بینی تصمیمات و کارهایشان گاهی نامعقول و نپخته است و مخصوصاً در حال عصبانیت کارهای ناروا و اعمال خطرناک انجام می‌دهند. جوان سعادتمند کسی است که باتوجه به ضعف عقل جوانی، خود را بشناسد و در کارهای مهم از نصیحت افراد عاقل و خیرخواه پیروی نماید و از برنامه‌های صحیح تربیتی و دینی تبعیت کند.

یکی از بیماریهای روانی که در کمین بعضی از جوانان است، بیماری جنون جوانی است! این بیماری به چند صورت بروز می‌کند که یک قسم آن اختلالات روانی و بی‌نظمی‌های فکری است، که کم و بیش تمام جوانان نوحاسته گرفتار آن هستند و این بیماری همان جنون خودنمایی و تخیلات افسانه‌ایست. در این بیماری، شخص اسیر توهمات واهی خود می‌گردد، از واقعیت‌های زندگی غافل می‌شود و مانند

دیوانگان به اوهام و تخیلات پناه می‌برد! و همواره در خواب و خیال سیر می‌کند و زندگی را از پشت عینک افکار بیهوده و غیر واقعی می‌بیند. او از عقل و منطق گریزان است و عاشق اوهام و افسانه‌های ناشدنی! او گاهی تحت تأثیر این اوهام به جرم و جنایت دست می‌زند و کارهای وحشتناک و خشن و اعمال جنون آمیز از او صادر می‌شود. مانند آن دو جوان هامبورگی که برای رسیدن به پایۀ «جیمس دین»، با طناب باریکی خود را از طبقۀ چهارم ساختمانی به پائین پرت کردند!

تخیلات غیر عقلانی و تصوّرات ناسنجیدهٔ جوانان، گاه آنچنان آنان را مسرور و خوشحال می‌کند که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجند و بی‌اختیار قهقهه می‌زنند. و گاهی چنان غم‌زده و مهمومشان می‌سازد که از اجتماع گریزان شده و به گوشه‌گیری و انزوا پناهنده می‌شوند. این اختلالات در کلمات بزرگان دین آمده و پیامبر اکرم (ص) آن را جنون جوانی و امیر مؤمنان علی (ع) آن را مستی جوانی تعبیر فرموده است.

جوانان در سال اول و دوم بعد از بلوغ، دچار آشفتگی روحی و ناموزونی‌های شدید روانی هستند تا جایی که در پاره‌ای از بی‌نظمی هارنگ جنون بخود می‌گیرد! اما هر چقدر از عمر جوانی بیشتر می‌گذرد و فاصلهٔ جوان از دورۀ بحران بلوغ، افزایش می‌یابد، طوفان احساسات به همان نسبت فروکش می‌کند و بی‌نظمی‌های روانی تقلیل می‌یابد و جوان از نظر عقلی، پخته می‌شود و

اخلاقش عادی می گردد. البته این تغییرات در افراد مختلف است. زیرا افراد فقیر و دارای زندگانی سخت، در حدود 18 سالگی به مرحله پختگی می رسند ولی افراد ثروتمند و مرفه، در 22 یا 23 سالگی هنوز مرد نشده اند! منبع: گفتار فلسفی «محمد تقی فلسفی».

شرکت در مجالس لهو و لعب

افرادی که در مجالس مختلف جوانان و پارتی ها شرکت می کنند باید مواظب باشند که عمرشان بیخود هدر نرود یا این جلسات به آلودگی ختم نگردد. لذا اسلام اجازه شرکت در مجالسی که در آن لهو و لعب و کارهای خلاف مانند قماربازی و شرط بندی و دیدن فیلمهای خلاف یا تعریف کارهای زشت است و با اصطلاح اجازه شرکت در پارتی های مختلط را نمی دهد.

پاسخ آیه الله مکارم شیرازی مدّ ظلّه به سوال های زیر

سوال: شرکت در عروسی یا مجالس دیگر که انسان می داند در آن رعایت

شئون اسلامیه نمی شود (از قبیل اختلاط زن و مرد، رقص و پایکوبی،

استفاده از نوارهای موسیقی و مانند آن) چه حکمی دارد؟

جواب: شرکت در مجالس حرام گناه است

پاسخ تعدادی از فقها به سوال هایی درباره مجالس آلوده به گناه

سوال: شرکت در مجالس جشن و عروسی که در آن برنامه های موسیقی اجرا

می شود چگونه است؟

پاسخ آیات عظام

خامنه ای: شرکت در این گونه مجالس در صورتی که تایید و یا تشویق گناه

کار باشد، حرام است

فاضل لنکرانی: شرکت در مجالس لهو و لعب جایز نیست

صافی گلپایگانی: جایز نیست

بهجت: اگر موسیقی مطرب است، شرکت جایز نیست

مکارم شیرازی: شرکت در مجلس گناه جایز نیست

تبریزی: گوش دادن به موسیقی لهوی ولو در مجالس عروسی جایز نیست

سیستانی: اگر موسیقی مناسب مجالس لهُو و عیاشی است شرکت کردن جایز نیست

بازداشت 80 دختر و پسر در پارتی شبانه

17 اردیبهشت 1389 ساعت 18:54

دادستان تهران از بازداشت 80 دختر و پسر در پارتی شبانه در ویلایی در حومه

تهران خبر داد و گفت: افرادی که اقدام به فروش بلیت برای شرکت در این

مراسم می کردند، نیز بازداشت شدند.

دکتر عباس جعفری دولت آبادی در گفت و گو با ایسنا، با اعلام این خبر، اظهار

کرد: شب گذشته پلیس امنیت اخلاقی ناجا با کسب اطلاعات مردمی متوجه

شد، گروهی به صورت مخفیانه و حرفه ای بلیت هایی را با قیمت 30 تا 35

هزار تومان برای شرکت در مراسم موسیقی زنده به فروش می‌رسانند؛ پلیس با حکم قضایی وارد محل برگزاری این کنسرت غیرقانونی می‌شود و در پی آن 80 دختر و پسر با لباس نامناسب و در حالت غیرعادی را بازداشت می‌کنند.

دادستان تهران افزود: پرونده این 80 دختر و پسر به اتهام شرکت در مجالس لهو و لعب و پنج نفر از فروشندگان بلیت این موسیقی زنده، به دادسرای ارشاد تهران ارجاع شده است.

وی با بیان این که این پنج نفر برگزار کننده موسیقی زنده برای هر اجرا، شبی 50 میلیون ریال دریافت می‌کردند، گفت: افرادی که برای اولین بار در زمینه تشکیل مجالس مبتذل و ضد اخلاقی بلیت می‌فروختند جوانان را در محلی جمع و سپس با هماهنگی آنها را به محل برگزاری این پارتی شبانه منتقل می‌کردند.

دادستان تهران به افرادی که املاک خود را برای مجلس لهدو و لعب اجاره يا در اختيار اين گونه افراد قرار مي دهند، هشدار داد: اگر افراد عامدانه دست به اين اقدام بزنند نسبت به ضبط املاک آنها به نفع دولت اقدام خواهد شد.

وي گفت: اکثر افراد بازداشت شده در اين پارتی شبانه در حالت غيرعادي بودند و مقاديري مشروبات دست ساز و خارجي از اين محل كشف شده است.

وي به خانواده ها توصيه كرد كه براي شركت در مراسم ها صرفا بليت را از مراكز مجاز و مورد تاييد مراجع دولتي تهيه كنند تا فرزندان شان با مشكلات

مشابه مواجه نشوند

شرابخواری و میگساری

شرابخواری

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا»⁽¹⁾

از تو در مورد شراب و قمار می پرسند بگو که گناه بزرگی در استفاده از این دو است اگرچه منفعی هم دارد ولی بدی آن از نفعش بیشتر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَعْتَابُ وَالْأَعْزَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»⁽²⁾ 90

ای مؤمنین! شراب و قمار و چوبهای قمار و امثال آن پلید و جزو کارهای شیطانی است لذا از آنها دوری کنید شاید رستگار شوید.

شراب مایعی است مست کننده که نه تنها دردین اسلام بلکه در همه ادیان و بلکه از دید همه اطباء مضر و ضرر آور تشخیص داده شده است.

بزرگترین ضرر شراب مختل کردن عقل آدمی است. عقلی که شرافت انسان و برتری او بر سایر موجودات وابسته به آن است.

یکی از دانشمندان گفته است که حتی مصرف کم الکل می تواند ضایعات مغزی بسیاری را سبب شود. و وقتی انسان از نوشیدن مقدار کمی الکل، احساس لذت و شادمانی می کند نمی داند که به نابودی سلولهای مغزی خود کمک کرده است.

آثار زیانبار شراب در جوامع مختلف قابل انکار نیست. به بعضی از این آثار اشاره می شود:

شراب را می توان ریشه بسیاری از مفاسد غرب دانست که بحمدالله در کشور ما بخاطر رعایت مسائل مذهبی، شرابخواری در حد بسیار ضعیف و اندکی است.

اما در تاریخ می توان به مواردی اشاره کرد که شرابخواری باعث

1-بقره 219

2-مائده 90

نابودی و جنایات وقتل شده است. وقتی هارون، خلیفه عباسی، خواهرش عباسه را به عقد جعفر برمکی وزیر مقتدر خود درآورد او را از هرگونه تماس جنسی منع نمود و جعفر هم اطاعت کرد ولی عباسه نتوانست برهوس خود غلبه کند و ترتیبی داد تا جعفر با نوشیدن شراب مست شود. آنگاه با او عمل جنسی انجام داد. وقتی بعد از مدت ها خبر به هارون رسید، دستور کشتن جعفر برمکی و کندن

ریشه برامکه در دستگاه خلافت خود را صادر نمود. و به این ترتیب ریشه
برمکی ها از قدرت و خلافت کنده شد.

و یا وقتی مغولها به ایران حمله کردند، پادشاه ایران جلال الدین خوارزمشاه
بدلیل مستی نتوانست تصمیم درستی برای دفاع از کشور
بگیرد لذا کشور ایران به اشغال مغولها درآمد و تمدن اسلامی دچار آفت
مخربی گردید.

در زمان امیر کبیر که می رفت کشور ما از تاریکی و گمراهی بدرآید و از عقب
ماندگی نجات یابد، بدخواهان حکم قتل امیر کبیر را از ناصرالدین شاه در حال
مستی گرفتند و اجرا نمودند. و باعث شدند که امید نجات ایران برباد رود.
در تاریخ ذکر شده که افرادی بوده اند که بر اثر مستی با محارم خود مثل
خواهر خود زنا کرده اند.

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ و اگر خواهی
باید بگزینی تویکی زین سه خطر را
زنهار

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از خواهر خود، سینه و سر

را

لرزید از این بیم جوان بر خود
کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را
و جادشت

یا خود زمی ناب کشی یک دو سه
تا آنکه بپوشم ز هلاک تونظر را
ساغر

گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند
هر گز نکنم ترکِ ادب این دونفر را

لکن چوبه می دفع شر از خویش توان
می نوشم و باوی بکنم چاره شر را
کرد

جامی دو بنوشید و چو شد خیره ز
هم خواهر خود را زد و هم کشت
مستی
پدر را

ای کاش شود خشک بن تاک
زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را
و خداوند

«ایرج میرزا»

دانشمندان تنها آثار زیانبار شرابخواری را گریبانگیر شرابخوار نمی دانند بلکه به
نسلهای بعدی هم این آثار سرایت می کند.

دبیر کل سازمان بین المللی مبارزه بالکل گفت که هشتاد درصد دیوانگان وچهل درصد بیماران آمیزشی در نتیجه اعتیاد به الککل بوده است. و دکتري در آلمان گفته است که درب ميکده هارا ببنديد تا من درب نيمي از بیمارستانها و دیوانه خانه هارا ببندم.

می چنانت کند به نادانی که بز ماده را پری خوانی
مست نادم شود به هشیاری توزمستان طمع چه می داری؟

جایگاه شرابخوار در روایت:

امام صادق (ع) فرمود: هر که شراب بخورد روح ایمان از او خارج می گردد.⁽¹⁾

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا خَطَبَ وَلَا يُشَفَّعَ إِذَا شَفَعَ وَلَا يُصَدَّقَ إِذَا حَدَّثَ وَلَا يُؤْتَمَنَ عَلَى أَمَانَةٍ⁽²⁾

پیامبر خدا ص فرمود: بعد از اینکه خداوند شراب را حرام کرد، اگر کسی شراب بخورد نباید به او زن بدهید. شفاعتش را قبول نکنید. سخنش را تصدیق نکنید. او را امین در امانتهای خود قرار ندهید.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يُؤْتَى شَارِبُ الْخَمْرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ مُدْلَعًا لِسَانُهُ
يَسِيلُ لُعَابُهُ عَلَى صَدْرِهِ⁽³⁾

امام باقر ع فرمود: روز قیامت شارب خمر با صورتی سیاه و درحالی که زبانش
بیرون افتاده و آب دهانش بر سینه‌اش سرازیر است محشور می‌گردد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: شَارِبُ الْخَمْرِ لَا يُعَادُ إِذَا مَرِضَ وَلَا يُشْهَدُ لَهُ

1- کافی 2/276

2- الکافی ج: 6 ص: 396

3- الکافی ج: 6 ص: 396

جَنَازَةً وَلَا تُزَكُّوهُ إِذَا شَهِدَ⁽¹⁾

پیامبر خدا ص فرمود: اگر شرابخوار مریض شد به عیادتش نروید. اگر مرد در
تشییعش حاضر نشوید. شهادتش را قبول نکنید.

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْخَمْرَ وَعَاصِرَهَا وَمُعْتَصِرَهَا وَبَائِعَهَا وَمُسْتَرِيَهَا وَسَاقِيَهَا وَ
آكِلَ ثَمَنِهَا وَشَارِبَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ⁽²⁾

پیامبر اسلام (ص) در رابطه با نوشیدن شراب، ده دسته را لعن فرمود: کسیکه درخت آن را می‌نشاند، آنکه درخت را آبیاری می‌کند، کسیکه آب آنرا می‌گیرد و شراب می‌سازد، کسیکه شراب را می‌نوشد، ساقی شراب، آورنده شراب، کسیکه شراب بسویش آورده می‌شود، خریدار شراب، مصرف کننده پول شراب و کسانی که در خوردن و فشردن انگور شراب و فروختن و خریدن و حمل آن دست دارند و کسیکه از پول فروش آن استفاده می‌کند، همه در گناه شریکند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ شَرِبَ النَّبِيذَ عَلَى أَنَّهُ حَلَالٌ خُلِدَ فِي النَّارِ وَمَنْ شَرِبَهُ عَلَى أَنَّهُ حَرَامٌ عُذِّبَ فِي النَّارِ⁽³⁾

امام صادق (ع) فرمود: هر که شراب را به عنوان اینکه حلال است بخورد در جهنم ابدی می‌ماند و هر که به عنوان اینکه حرام است بخورد در جهنم عذاب می‌شود.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): يَا يُونُسَ بْنَ ظَبْيَانَ أَبْلِغْ عَطِيَّةَ عَنِّي أَنَّهُ مَنْ شَرِبَ جُرْعَةً مِنْ خَمْرٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ فَإِنْ شَرِبَهَا حَتَّى يَسْكُرَ مِنْهَا نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْ جَسَدِهِ...⁽⁴⁾

امام صادق (ع) فرمود: هر که یک جرعه شراب بنوشد خداوند عز و جل
و ملائکه و پیامبران و مؤمنین همه لعنش کنند و اگر آنقدر بخورد که مست کند
روح ایمان از بدنش خارج می گردد.

همچنین امام صادق (ع) فرمود: شرابخواران، تشنه می میرند و تشنه محشور
می شوند و تشنه وارد جهنم می شوند.⁽⁵⁾

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ وَلَا يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ
لَا وَاللَّهِ لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ شَرِبَ الْمُسْكِرَ وَلَا

1-الكافي ج : 6 ص : 396

2-الكافي ج : 6 ص : 398

3-الكافي ج : 6 ص : 398

4-الكافي ج : 6 ص : 399

5-الكافي ج : 6 ص : 400

يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ لَا وَاللَّهِ⁽¹⁾

پیامبر خدا ص فرمود: کسی که نمازش را سبک بشمارد شفاعتم به او نمی‌رسد و در حوض کوثر بر من وارد نمی‌شود. به خدا قسم! شفاعتم به شرابخوار نمی‌رسد و بر من در کنار حوض کوثر وارد نمی‌شود والله.

عَنْ أَبِي صَادِقٍ (ع) قَالَ: مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا اُنْحَبَسَتْ صَلَاتُهُ اَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ اِنْ مَاتَ فِي الْاَرْبَعِينَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَاِنْ تَابَ تَابَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ⁽²⁾

امام صادق (ع) فرمود: هر که شراب بخورد نمازش تا چهل روز بالا نمی‌رود و اگر در این چهل روز بمیرد، با جاهلیت مرده است. ولی اگر توبه کند، خداوند توبه‌اش را قبول می‌نماید.

امام صادق (ع) فرمود: کسی که عمرش را در شرابخواری فنا کند مانند بت پرستان است و کسی که از ترس خدا از شرابخواری دست بردارد خداوند او را بهشت برده و از شراب بهشتی سیراب نماید.⁽³⁾

عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ ابْتَدَأَنِي أَبُو صَادِقٍ (ع) يَوْمًا مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ كُلُّهُ حَرَامٌ فَقَالَ نَعَمْ الْجُرْعَةُ مِنْهُ حَرَامٌ⁽⁴⁾

فضیل بن یسار می گوید روزی امام صادق (ع) بدون مقدمه به من فرمود: رسول خدا (ص) فرمود هر مست کننده‌ای (شرابی) حرام است. پرسیدم همه جورش یا هر مقدارش حرام است؟ فرمود حتی یک جرعه آن هم حرام است.

«وقتی متوکل دستور داد امام هادی (ع) را به مجلس شراب او بیاورند و به امام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود و چون امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود، امام اشعاری را خواندند که وضع مجلس را عوض کرد و اشک به چشمان نحس متوکل آمد و دستور داد امام را با احترام برگردانند. ابیات امام بشرح زیر است:

1- الکافی ج : 6 ص : 400

2- الکافی ج : 6 ص : 400

3- الکافی ج : 6 ص : 404

4- الکافی ج : 6 ص : 411

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عزٍ من معاقلهم واسكنوا حُفراً يا بئس ما نُزلوا

ناداهم صارخٌ من بعد دفنهم این الاساور والتيجان والحلل

این الوجوه اللتي كانت منعمه من دونها تضرب الاستار والكلل

فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل

قد طال ما اكلوا دهداً و قد شربوا واصبحوا اليوم من بعد الاكل قد اكلوا⁽¹⁾

«ستمگران در قله های برفراز کوه با نگهبانانی نیرومند بسر می بردند. ولی با آمدن مرک این کوه ها سودی برای آنان نداشت.

بعد از عزتی که داشتند باغ مردنشان، به سوراخهایی افتادند چه بد فرود آمدنی بود؟

وقتی آنها را داخل قبر گذاشتند، صدائی آمد که : کجاست آن تخت ها و تاج ها و لباسها؟

کجا هستند آن صورتهایی که غرق در نعمت بودند. و همیشه زیر پرده ها و پشه بندها قرار داشتند؟

ناگاه قبر با زبان فصیح از طرف این مرده ها جواب داد: کرمها بر این صورتهای می غلطند!

یک عمر طولانی خوردند و آشامیدند. حالا خودشان توسط کرمها خورده می شوند.»

ملاقات دبیر کل با آیه الله بروجردی

نقل می کنند که دبیر کل بین المللی مبارزه با الکل با آیه الله العظمی بروجردی ملاقات کرد و علت حرمت شراب در اسلام را از ایشان پرسید. آقا فرمودند زیرا شرافت انسان به عقلش است و شراب عقل را تعطیل می کند و مختل می نماید. دبیر کل خیلی از این جمله خوشش آمد و گفت من با رؤسای مذاهب زیادی ملاقات کرده و این سوال را کرده ام ولی هیچکدام این چنین

1- منتهی الامال-ستارگان درخشان

کامل به من جواب نداده اند.⁽¹⁾

ملعون است کسی که...

در روایت است که آقا رسول الله فرمود ملعون است کسی که سر سفره ای بنشیند که در آن شراب باشد.⁽²⁾

و در سخن دیگری فرمود کسی که به خدا و قیامت ایمان دارد نباید سر سفره‌ای که در آن شراب نوشیده می‌شود بنشیند.⁽³⁾

بعضی از افراد شراب را برای معالجه می‌خورند در حالی که آقا امام صادق (ع) فرمود خداوند شفای هیچ مرضی را در شراب قرار نداده است.⁽⁴⁾

1- داستانهای از زندگی علماء

2- وسائل الشیعه

3- مسالك شهيد ثانی باب اطعمه و اشربه

4- فروع کافی کتاب الاشربه باب من اضطر الى خمر

استفاده از مواد مخدر



از عوامل انحراف و موانع زندگی سالم، اعتیاد به انواع مواد مخدر است. در زمان کنونی به دلایل مختلف از جمله همسایگی با کشورهایمانند افغانستان و پاکستان، پل ارتباطی بودن ایران

برای صادرات مواد مخدر به دنیا، کشور ما را دچار این مرض سخت و خطرناک و این مشکل و معضل بزرگ نموده است. شاید بیش از دو میلیون نفر از هموطنان ما یابه صورت اعتیاد و یا تفریحی و تفنّنی از مواد مخدر استفاده می نمایند. چه جوانانی که در راه استفاده و یا قاچاق مواد مخدر جان خود را ازدست داده اند. و چه جوانانی که بخاطر اعتیاد به انواع گناهان و تخلفات آلوده شده و از سرقت گرفته تا قتل و تجاوز و غیره را مرتکب می شوند. و در صد بالایی از زندانیان کشورمان مربوط به مواد مخدر است.

اعتیاد پلّه ای است که با آن، انجام بسیاری از خلافها و ناهنجاریها، شدنی شده است

آیا معتاد مجرم است یا بیمار؟

جرم معتاد این است که مقدمات اعتیاد را برای خود فراهم ساخته است. ولی وقتی اعتیاد آمد، دیگر فرد معتاد مجرم نیست. زیرا کشش و عادت به مواد چنان در روح و جسم او وجود دارد که نمی تواند به آسانی دست از اعتیاد بردارد. بنابر این باید گفت که فرد معتاد، بیماری است که خود در بیمار شدنش نقش داشته

است. اگر این معنی و مفهوم در بین مردم و مسئولین کشور ما جا بیفتد، شاید بتوان با تدابیری این بیماران را درمان نمود و از سرایت این مرض به بقیه جلوگیری کرد. البته بعضی از معتادان مجرمین خطرناکی هستند که درعین بیماربودن، مجرم هم هستند و باید با آنها برخورد شود.

مخبر کمیسیون اجتماعی مجلس هفتم گفت: زنگ خطر رشد اعتیاد در بین زنان و دختران ایرانی زده شده است و مسوولان بیش از این در چاره اندیشی اساسی تعلل نکنند. محمدعلی مقنیان در گفت و گو با خبرنگار "ایلنا" افزود: البته در مواردی شاهدیم که برخی مسوولان و کارشناسان مبادرت به اعلام آمارهای اغراق آمیز در مورد رشد اعتیاد در کشور می کنند که فقط به ایجاد جوی متشنج در جامعه دامن می زنند. وی افزود: البته با توجه به نرخ رشد کنونی اعتیاد در بین زنان و شرایط حاکم بر جامعه در صورت ادامه این روند، پیش بینی ها آینده ای نگران کننده را نشان می دهد. نماینده ییجار در مجلس هفتم با تاکید بر رشد روزافزون اعتیاد و

مصرف دخانیات در بین زنان ایرانی گفت: البته به همین موازات مردان نیز در زمینه مصرف موادمخدر رشد داشته‌اند لذا مبارزه با پدیده شوم اعتیاد، نیازمند عزمی ملی است.

وی افزود: در بسیاری موارد خانواده‌هایی که در آن فرد معتاد وجود دارد، معمولاً فرزندان تحت حمایت مادران از آلودگی محفوظ می‌مانند ولی در صورت آلوده شدن زنان، فرزندان و نسل‌های آتی کشور دیگر هیچ پناهی برای آلوده شدن ندارند. مقنیان افزود: اگر امروز نتوانیم میزان رشد اعتیاد و مصرف دخانیات را در جامعه به ویژه زنان کنترل کنیم، قطعاً در آینده با چالشی جدی مواجه می‌شویم و این مساله به امری غیر قابل کنترل بدل خواهد شد.

وی بیکاری و فقر را مهمترین علت گرایش افراد به مواد مخدر دانست و گفت: البته در وهله اول برای کسب درآمد به فروش مواد مخدر سوق یافته و پس از مدتی کم‌کم به این مواد آلوده می‌شوند.

دکتر علی هاشمی دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر و مشاور رئیس جمهور ایران، روز پنجشنبه 26 ژوئن و به مناسبت فرا رسیدن روز جهانی مبارزه با مواد مخدر گفت افغانستان بزرگترین

تولید کننده مواد مخدر در جهان است و ایران به دلیل داشتن مرزهای مشترک با این کشور، بیشتر در معرض ورود مواد مخدر است.

آقای هاشمی پیشتر نیز در مصاحبه ای با خبرنگاران گفته بود: "به خاطر وجود 44 میلیون جوان زیر 30 سال در کشور، شیوع مصرف مواد مخدر می تواند به بحرانی علیه امنیت ملی تبدیل شود."

وی افزود: "این اقشار (جوانان) در معرض خطر اعتیاد قرار دارند و باید با حل مشکلات و پر کردن اوقات فراغت آنان، گام اساسی در راستای حفظ این فرزندان از خطر افتادن در دام مواد مخدر برداشت."

به گفته آقای هاشمی، 2 میلیون نفر در ایران به طور رسمی یا تفننی به مواد مخدر اعتیاد دارند که در این میان 280 تا 300 هزار نفر معتادان هروینی با رفتارهای پر خطر هستند. منظور از معتادان با رفتارهای پر خطر، احتمالاً آن دسته از معتادانی است که برای دست یافتن به ماده مخدر حاضر هستند دست به هر اقدامی بزنند.

نگرانی درباره افزایش شمار معتادان در ایران در حالی روبه افزایش است که به گفته آقای هاشمی، در کنار نهادهای دولتی و نیروی انتظامی و حتی ارتش و سپاه پاسداران که در مبارزه با قاچاق مواد مخدر نقش دارند، 10 هزار تشکیلات غیر دولتی نیز در این زمینه فعالند.

عمده ترین ماده مخدر مورد مصرف در ایران تریاک و مشتقات آن مانند هروئین است که تماما از کشور همسایه، افغانستان وارد خاک ایران شده و پس از تغذیه معتادان ایرانی، باقی مانده آن راهی اروپا یا سایر کشورهای منطقه می شود.

البته تریاک تنها ماده مخدری نیست که در بازار فراخ ایران در دسترس علاقمندان قرار دارد. مواد مخدر توهم زا مثل حشیش، گراس و مواد شیمیایی مانند قرص های اکستازی که در خانواده مواد مخدر توان افزا و یا روان گردان قرار می گیرد هم هست که طبق گزارش ها، به وفور یافت می شود.

منبع تامین مواد مخدر توهم زا مثل حشیش و گراس هم عمدتا همان همسایه شرقی، یعنی افغانستان است اما مواد شیمیایی و قرص های روان گردان سایر کشورها است و گفته می شود مواد

اولیه آنها در برخی کشورهای اروپایی یا اروپای شرقی تولید و به ایران و سایر کشورهای منطقه می رسد. البته از قرار معلوم تولید خانگی این مواد در ایران نیز آغاز شده است.

سردار مرتضی طلایی، فرمانده نیروی انتظامی تهران، در این زمینه به ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی گفته است: "در زمان حاضر، مواد شیمیایی اکستازی، خطرناکترین مواد مخدر رایج است."

معضل اعتیاد جوانان به مواد مخدر است."

وی گفت: "در سال های اخیر این مواد (قرص های شیمیایی) به سرعت جایگزین تریاک و مواد توهم زا شده است."

فرمانده نیروی انتظامی تهران گفته است "دسترسی آسان، هزینه پایین و امکان تولید خانگی، مهمترین عوامل افزایش مصرف مواد مخدر شیمیایی است."

وی به خانواده ها هشدار داده که فرزندان خود را کنترل کنند و در صورت مشاهده تغییر رفتار آنها، به مقابله با خطر اعتیاد فرزندان برخیزند.

سردار طلایی، افت تحصیلی، کاهش شدید وزن، درگیری پیاپی با خانواده، معاشرت با گروههای بزرگتر از خود و قانون گریزی را جزو نشانه های اعتیاد جوانان ذکر کرد.

البته از قرار معلوم، در میان مقام های جمهوری اسلامی دیدگاه مشترکی نسبت به نوع مواد مخدر مصرفی میان جوان های معتاد وجود ندارد.

در حالی که فرمانده نیروی انتظامی تهران از شیوع گسترده قرص های اکستازی میان جوانان ابراز نگرانی کرده، علی هاشمی دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر در خصوص میزان شیوع مصرف مواد شیمیایی گفته است "نباید با نشر اخبار غیرواقع جامعه را دچار وحشت کرد."

آقای هاشمی گفت: "ستاد مبارزه با مواد مخدر از حدود شش ماه قبل و به دنبال دریافت اخبار ضد و نقیض، دستگاه های مسئول از جمله نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات را مامور پیگیری مساله مواد مخدر شیمیایی کرد که در نهایت مشخص شد این مواد به ندرت و فقط در پارتی های بعضی نقاط جامعه مصرف می شود."

ناظران می گویند نه اقدام های قهری نیروهای مسلح و نه برنامه های فرهنگی اجتماعی نهادهای تبلیغاتی در ایران نتوانسته از گرایش مردم به انواع مواد مخدر جلوگیری کند و اکنون مقام های مسئول سخن از کاهش سن اعتیاد در ایران سخن می گویند.

حتی برخی مقام های ایرانی از مدت ها قبل لزوم "حرام" اعلام شدن مواد مخدر توسط علمای مذهبی را مطرح کرده اند تا شاید از این طریق گرایش به مواد مخدر را محدود کنند اما هنوز چنین حکم مذهبی صادر نشده است.

در تازه ترین مورد، دکتر انصاری لاری استاندار فارس در مراسم گرامیداشت مامورانی که در راه مبارزه با مواد مخدر در استان فارس جان خود را از دست داده اند، بار دیگر تحریم شرعی مواد مخدر از سوی مراجع را خواستار شد.

آقای انصاری لاری گفت: "در کنار منع قانونی مواد مخدر، تحریم شرعی آن یک ضرورت است و لذا اتخاذ چنین سیاستی در پیشگیری از مصرف مواد مخدر بسیار تاثیرگذار خواهد بود."

درصد اعتیاد در سنین پایین در ایران

نتایج یک تحقیق نشان می دهد که درصد اعتیاد در سنین پایین در ایران رو به افزایش است

این تحقیق توسط دکتر «عبدالرضا عزیزی» پزشک و درمانگر اعتیاد، از بررسی شرح حال دوهزار فرد معتاد منتج شده و در آن رویکرد به اعتیاد، به عنوان یک بیماری که مستلزم درمان است، معرفی شده است.

محقق در این پژوهش متوسط سن شروع اعتیاد را ۲۴ سال ذکر کرده و افزوده است: از این افراد بیش از ۵۱ درصد بین ۲۰ تا ۴۰ سال و ۴۵ درصد زیر ۲۰ سال سن داشته اند.

به اعتقاد وی مهم ترین عامل اعتیاد به مواد مخدر در ایران و به ویژه در بین جوانان، ریشه در اعتقادات و فرهنگ مردم دارد که معضلات اقتصادی، بیکاری و نبود امنیت شغلی آن را تشدید می کند.

در این تحقیق همچنین به نقش خانواده به عنوان اصلی ترین مراکز کنترل رفتار فردی اشاره شده که گاهی با آسیب پذیر شدن خود، عاملی برای گرایش جوانان به اعتیاد می شود. محقق معتقد است این محیط در ایران طی چند سال اخیر به علت اختلال در روابط والدین با فرزندان از جمله به سبب

گرفتاری پدر، مادر و یا اعتیاد آنها، متزلزل و ثبات آن با چالش روبه رو شده است.

دسترسی آسان به مواد مخدر در ایران (به خاطر همجواری با افغانستان و در مسیر قاچاق بودن)، عدم یک برنامه مدون و پایدار برای پیشگیری از اعتیاد، کمبود امکانات تفریحی، ورزشی و سرکوب برخی از خواسته های طبیعی جوانان از جمله علل ذکر شده برای گرایش آنان به استعمال مواد مخدر است. طبق نتایج این پژوهش، دوستان و محیط نامناسب عامل روی آوری ۶۰ درصد افراد به مواد مخدر است و این عامل خود در بازگشت به اعتیاد همچنان پررنگ ترین عامل محسوب می شود.

در این پژوهش ۱۷ درصد معتادان درمان بیماری های بعضاً پیش پا افتاده مانند سرماخوردگی، دردهای مفصلی، دردهای عصبی و آرتروز را عامل استفاده از مواد مخدر ذکر کرده اند، که به اعتقاد محقق این نشانگر میزان تاثیر باورها و ضعف فرهنگی در خصوص مراجعه و اعتماد به پزشک است.

همچنین بسیاری به این علت که در هنگام ترک اعتیاد اذیت شده اند، به مصرف مجدد روی آورده اند که این می تواند نتیجه

خوددرمانی و یا عدم درمان صحیح از سوی درمانگر باشد.
در این پژوهش درخصوص نوع مواد مصرفی و میزان آن توسط
معتادان آمده است: سیگار، اولین ماده مصرفی در ۱۹/۷۳ درصد
افراد است و این معتادان قبل از اعتیاد به مواد مخدر، سیگار
مصرف می کرده اند.

همچنین در این تحقیق به بالا بودن مصرف «تریاک» در کشور
اشاره شده است: نوع مصرف در ۳۴/۶۷ درصد بیماران تریاک، در
۳۸/۲۰ درصد افراد شیر تریاک و در ۱۲/۱۲ درصد معتادان
هرویین است. نزدیک

به ۴۰ درصد افراد تجربه استعمال حشیش و ۵۰ درصد تجربه
نوشیدن مشروبات الکلی را داشته اند.

از دیگر یافته های این پژوهش، حصول یک رابطه معنی دار و
معکوس بین میزان تحصیلات و اعتیاد است. به این معنا که افراد
تحصیلکرده کمتر دچار اعتیاد به مواد مخدر می شوند و بیش از
۹۰ درصد این بیماران بی سواد بوده یا دارای تحصیلات دیپلم و
زیر دیپلم هستند.

در این پژوهش درخصوص انگیزه های ترک اعتیاد آمده است:
بیش از ۶۰ درصد از معتادان با اعلام انزجار از ادامه این روند و

خسته شدن از وضعیت فعلی، برای ترک اعتیاد اقدام می کنند. درمان نامناسب اعتیاد توسط پزشکان ناوارد و ایجاد عوارض سوء برای فرد، ترس از اطلاع یافتن خانواده از اعتیاد فرد در هنگام ترک اعتیاد و ناتوانی افراد در شناسایی پزشکان رازدار و معتمد، از جمله عواملی ذکر شده که باعث می شود فرد علی رغم میلش به مصرف موادمخدر ادامه دهد

{ منبع : روزنامه همشهری فروردین 1377 }

{ایران اسلامی از ابتدای انقلاب اسلامی، 3600 شهید و 12000 مجروح در مبارزه با قاچاق مواد مخدر تقدیم نموده است}

{باندهای بین المللی قاچاق مواد مخدر سالی 600 میلیارد دلار از این راه به جیب می زنند.}

{خطر کراک 400 برابر هروئین می باشد}

{نقش اعتیاد در بزهکاری ها و طلاق و فروپاشی خانواده ها حتی قتل وجنایها ،نقشی غیر قابل انکار است}

عوامل اعتیاد

. عوامل اعتیاد را چند چیز شمرده‌اند:

رفیق : شصت درصد معتادین از طریق رفیق ناباب آلودگی پیدا کرده‌اند. اینجاست که جوان سالم باید در مسئله رفاقت، هشدارهای اسلام و بزرگان و افراد دلسوز را گوش کند تا به دام این نارفقان نیفتد.

تأثیر دوستان

تقریباً در ۶۰ درصد موارد، اولین مصرف مواد بدنبال تعارف دوستان رخ می‌دهد. ارتباط و دوستی با همسالان مبتلا به سوء مصرف مواد، عامل مستعد کنندگان مواد برای گرفتن تایید رفتار خود از دوستان، سعی می‌کنند آنان را وادار به همراهی با خود نمایند. گروه «همسالان» به خصوص در شروع مصرف سیگار و حشیش بسیار مؤثر هستند. بعضی از دوستی‌ها، صرفاً حول محور مصرف مواد شکل می‌گیرد نوجوانان به تعلق به یک گروه نیازمندند و

اغلب پیوستن به گروههایی که مواد مصرف می کنند، بسیار آسان است. هرچه پیوند فرد با خانواده، مدرسه و اجتماعات سالم کمتر باشد، احتمال پیوند او با این قبیل گروهها بیشتر میشود.

مشکلات خانوادگی:

عوامل مربوط به خانواده

خانواده اولین مکان رشد شخصیت، تشکیل باورها و الگوهای رفتاری فرد است. خانواده علاوه بر اینکه، محل حفظ و رشد افراد و کمک به حل استرس و پاتولوژی است، منبعی برای تنش، مشکل و اختلال نیز می باشد. ناآگاهی والدین، ارتباط ضعیف والدین و کودک، فقدان انضباط در خانواده، خانواده مشتت یا آشفته و از هم گسیخته، احتمال ارتکاب به انواع بزهکاریها مانند سوء مصرف مواد را افزایش می دهد. همچنین والدینی که مصرف کننده مواد هستند باعث می شوند فرزندان با الگوبرداری از رفتار آنان، مصرف مواد را یک رفتار بهنجار تلقی کرده، رفتار مشابهی پیشه کنند.

موقعیت های مخاطره آمیز فردی

بعضی از نوجوانان و جوانان در موقعیت های یا شرایط قرار دارند که آنان را در معرض خطر مصرف مواد قرار می دهد. مهمترین این موقعیت ها عبارتند از: در معرض خشونت قرار گرفتن در دوران کودکی و نوجوانی، ترک تحصیل، بی سرپرستی یا بی خانمانی، فرار از خانه، معلولیت جسمی، ابتلا به بیماریها یا

دردهای مزمن. حوادثی مانند از دست دادن نزدیکان یا بلایای طبیعی ناگهانی نیز ممکن است منجر به واکنش‌های حاد روانی شوند. در این حالت فرد برای کاهش درد و رنج و انطباق با آن از مواد استفاده می‌کند.

صفات شخصیتی

عوامل مختلف شخصیتی با مصرف مواد ارتباط دارند. از این میان، برخی از صفات بیشتر پیش‌بینی‌کننده احتمال اعتیاد هستند و به طور کلی فردی را تصویر می‌کنند که با ارزش‌ها یا ساختارهای اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و مذهب پیوندی ندارد و یا از عهده انطباق، کنترل یا ابزار احساسات دردناکی مثل احساس گناه، خشم و اضطراب برنمی‌آید. این صفات عبارتند از: عدم پذیرش ارزش‌های سنتی و رایج، مقاومت در مقابل منابع قدرت، نیاز شدید به استقلال، صفات ضد اجتماعی، پرخاشگری شدید، احساس فقدان کنترل بر زندگی خود، اعتماد به نفس پایین، فقدان مهارت‌های اجتماعی و انطباقی. از آنجا که اولین مصرف مواد، معمولاً از محیط‌های اجتماعی شروع می‌شود هر قدر فرد قدرت تصمیم‌گیری و مهارت ارتباطی بیشتری داشته باشد، بهتر می‌تواند در مقابل فشار همسالان مقاومت کند.

نگرش مثبت به مواد

افرادی که نگرش‌ها و باورهای مثبت و یا خنثی به مواد مخدر دارند، احتمال مصرف و اعتیادشان بیش از کسانی که نگرش‌های منفی دارند. این نگرش‌های

مثبت معمولاً عبارتند از: کسب بزرگی و تشخیص، رفع دردهای جسمی و خستگی، کسب آرامش روانی، توانایر مصرف مواد بدون ابتلا به اعتیاد.

ناراحتی های عاطفی: چهارده درصد از معتادین باین علت معتاد شده اند.

کنجکاوی: هشت درصد بخاطر کنجکاوی معتاد شده اند.

جوانان سالم 15 تا 20 ساله ای که برای کسب تجربه و یا در اثر معاشرت با دوستان نامناسب و یا معتادان به استفاده از ماده مخدر پرداخته اند. این گروه از راه کنجکاوی و به علت نداشتن پشتوانه خانوادگی و تربیت صحیح در اثر معاشرت با کسانی که آنها را به استفاده از داروی مخدر تشویق می کنند و برای اولین بار مواد مخدر را تجربه می کنند و دچار اعتیاد می شوند. البته بسیاری از این جوانان به علت احساس درماندگی ، ناکامی ، عدم کفایت و برای رهایی از تنهایی و فشار روانی معتاد می شوند و متأسفانه رهایی از این اعتیاد به سادگی میسر نمی شود.

لذت جویی: شش درصد بخاطر لذت از استفادهٔ مواد مخدر آلوده شده‌اند.

تسکین درد: پنج درصد برای نجات از درد جسمی معتاد شده‌اند.

فامیل معتاد: چهار درصد از فامیل معتاد خود اعتیاد را فرا گرفته‌اند.

ریشه‌های روانی اعتیاد

از نقطه نظر روانشناسی عقیده بر این است که اعتیاد به مواد مخدر بگونه‌ای غیر مستقیم واکنش و پاسخی است مخرب در مقابل کنش‌های غیر قابل تحمل بیرونی و درونی که بدان وسیله فرد سعی می‌کند آلام و مشکلات درونی خود، مانند اضطراب، افسردگی و محرومیتها را کاهش داده و یا تسکین بخشد که در واقع انتخاب شیوه‌ایست ناسالم به منظور فرار از واقعیتهای موجود.

در واقع معتاد همانند دیگر افراد، انسانی است که نیاز دارد عشق بورزد و مورد عشق قرار گیرد (عشق سازنده و حقیقی) او می‌خواهد به دیگران محبت کند و مورد مهر و محبت قرار گیرد وجودش برای دیگران موثر و با ارزش باشد و متقابلاً وجود دیگران برای وی مفید و با اهمیت باشد، سرانجام ندای درونش از او می‌خواهد که او بایستی تغییر کند تغییری که او را از تمامی این مصائب و

مشکلات برهاند و در تبادل خود و جامعه‌اش قبول مسولیت نماید متأسفانه بر اثر نارساییها و انحرافات خانوادگی و اجتماعی و همچنین عدم یک نظام تربیتی صحیح فرد به تدریج از مسیر حقیقت دور می‌شود و با انتخاب شیوه و معیارهای مخرب از خود و جامعه‌اش بیگانه می‌گردد و این گریز از خویشتن خویش و بیگانگی وی را به انزوا و فرار هرچه بیشتر از واقعیتها می‌کشاند.

اثرات دارویی مواد مخدر

مصرف مواد مخدر و دیگر ترکیبات اعتیادآور بعثت اثرات دارویی ویژه خود تغییراتی در سطح فیزیولوژی و بیولوژی شخص بوجود می‌آورد که قسمت مهم این تغییرات بر روی سلسله اعصاب مرکزی و محیطی انجام می‌گیرد و نتیجتاً بر روی حالات جسمانی- روانی فرد اثر می‌گذارد و شخص مواجه با تجاربی در تداوم از اهمیتی خاص برخوردار خواهد بود. و مهمترین این تغییرات عبارتند از: تسکین موقت آلام روحی مانند اضطراب، افسردگی و بی‌قراری و تسکین موقت دردهای جسمانی و احساس رضایت و آرامش درونی موقت و تشدید موقت و میزان هوشیاری بگونه‌های غیر قطبی و چون اغلب معتادین قبل از اینکه به اعتیاد روی آورند با مشکلاتی متعدد مانند اضطراب، افسردگی، بی‌قراری و تضادهای گوناگون مواجه بوده‌اند لذا مصارف اولیه مواد مخدر ممکن است در کوتاه مدت سبب تسکین ناراحتیهای فوق گردد و ترک ناگهانی و یا کاهش مصرف مواد مخدر پس از ایجاد وابستگی بدنی نسبت به دارو سبب اختلالاتی می‌گردد مانند بی‌قراری،

اضطراب ، خستگی مفرط ، گیجی ، حالات تهوع ، استفراغ و اسهال عدم تمرکز شدید و پاشیدگی افکار. در چنین مرحله‌ای فرد معتاد با چنین حالاتی روبرو می‌گردد و بنابراین تنها راه فرار از آن را استفاده مجدد دارو بداند. وابستگی فرد معتاد نسبت به ماده مخدر صرفاً بدنی نیست و جنبه‌های وابستگی روانی آن به دارو در رابطه با مشکلات شخصیتی فرد در جریان تداوم اعتیاد از اهمیت اولیه برخوردار است.

افسردگی با اعتیاد درمان پذیر نیست!

افسردگی روانی یکی از بیماریهای شایع عصر ماست که بر روی

خلق و خوی و رفتار و احساس فرد اثر می‌گذارد. در نوعی

افسردگی فعالیت و اراده و قابلیت حیاتی و جسمانی و اعتماد به

نفس کاهش می‌یابد و نشانه‌هایی چون خستگی ، بی‌میلی ،

بی‌علاقگی ، کم‌خوابی و ناامیدی بروز می‌کنند. در این موارد

نشاط و علاقه و همکاری جای خود را به نگرانی ، ناخشنودی و

انزواجویی می‌دهد و بیمار با از دست دادن علایق شغلی و

اجتماعی و گاه فردی ممکن است به طرف مواد مخدر نیز گرایش

یابد تا شاید آرامش و آسایش بیشتری احساس کند. افرادی که

برای برای گریز از تشویش و اضطراب و فشارهای روانی مواد

مخدر را انتخاب می‌کنند کسانی هستند که از رو به رو شدن با

واقعیات عاجزند و به علت احساس عدم کفایت ، زندگی خود را
از واقعیت جدا کرده و آن را بر اوهام و رویا بنا می کنند

آسیب پذیری جوانان در دوران بلوغ

دوران بلوغ دوره ایست که فرد با تضادها و کشمکشهای متعدد درونی مواجه می گردد. در این زمان او بخوبی احساس می کند که به مرحله ای جدید از زندگی می بایستی وارد شود و مسوولیتی در قبال خود و جامعه اش اتخاذ نماید. مرحله ای که او را با نگرانی ، اضطراب و مشکل تصمیم گیری روبرو می سازد و او سعی می کند بگونه ای بر مشکلات خویش فائق آید. عدم توجه به اعضای خانواده توقعات بیجا و بی مورد اطرافیان ، بدون در نظر گرفتن حساسیت این دوره و توقعات و ارزشهای متضاد اجتماعی اختلالات تطابقی در خانواده و زمینه های نامطلوب شخصیتی فرد بسهولت وی را در این دوره در مقابل انحرافات مختلف آسیب پذیر می سازد.

یکی از عوامل گسترش اعتیاد، ناهنجار تلقی نکردن این بیماری خطرناک از سوی افراد جامعه است

مصرف مواد به عنوان هنجار اجتماعی

در جوامعی که مصرف مواد نه تنها ضد ارزش تلقی نمی‌شود، بلکه جزئی از آداب و سنن جامعه و یا نشان تمدن و تشخص و وسیله احترام و پذیرایی است، مقاومتی برای مصرف مواد وجود ندارد و سوء مصرف و اعتیاد شیوع بیشتری دارد.

کمبود امکانات فرهنگی، ورزشی، تفریحی: کمبود امکانات لازم برای ارضای نیازهای طبیعی روانی و اجتماعی نوجوانان و جوانان از قبیل کنجکاوی، تنوع طلبی، هیجان‌خواهی، ماجراجویی، مورد تأیید و پذیرش قرار گرفتن و کسب موفقیت بین همسالان، موجب گرایش آنان به کسب لذت و تفنن از طریق مصرف مواد و عضویت در گروه‌های غیر سالم می‌شوند.

عدم دسترسی به سیستم‌های خدماتی، حمایتی، مشاوره‌ای و درمانی: در زندگی افراد، موقعیت‌ها و مشکلاتی پیش می‌آید که آنان را از جهات مختلف در معرض خطر قرار می‌دهد. فقدان امکانات لازم یا عدم دسترسی به خدماتی که در چنین مواقعی بتواند فرد را از نظر روانی، مالی، شغلی، بهداشتی و اجتماعی حمایت نماید، فرد را تنها و بی‌پناه، بدون وجود سطح مقاومت اجتماعی رها می‌کند.

توسعه صنعتی جامعه، مهاجرت، کمبود فرصت‌های شغلی و محرومیت اقتصادی - اجتماعی: توسعه صنعتی، جوامع را به سمت شهری شدن و مهاجرت از روستاها به شهرها سوق می‌دهد. مهاجرت باعث می‌شود تا فرد، برای اولین بار، با موانع جدیدی برخورد نماید. جدایی از خانواده، ارزش‌های سنتی و ساختار حمایتی قبلی به تنهایی، انزوا و ناامیدی فرد می‌انجامد. کم سواد، فقدان مهارت‌های شغلی، عدم دسترسی به مشاغل مناسب و به دنبال آن محدودیت در تأمین نیازهای حیاتی و اساسی زندگی و تلاش برای بقا، فرد را به مشاغل کاذب یا خرید و فروش مواد می‌کشاند و یا برای انطباق با زندگی سخت روزمره و شیوه جدید زندگی به استفاده از شیوه‌های مصنوعی مانند مصرف مواد سوق می‌دهد.

عوامل مربوط به مدرسه

از آنجا که مدرسه بعد از خانواده، مهم‌ترین نهاد آموزشی و تربیتی است، می‌تواند از راه‌های زیر زمینه‌ساز مصرف مواد در نوجوانان باشد:

- بی‌توجهی به مصرف مواد و فقدان محدودیت یا مقررات جدی منع مصرف در مدرسه، استرس‌های شدید تحصیلی و محیطی، فقدان حمایت معلمان و مسئولان بهنگام نیاز عاطفی و روانی زمان بروز مشکلات و طرد شدن از طرف آنان.

- عوامل مربوط به محل سکونت: عوامل متعددی در محیط مسکونی می تواند موجب گرایش افراد به مصرف مواد شود.
- فقدان ارزش های مذهبی و اخلاقی، شیوع خشونت و اعمال خلاف، و فور مشاغل کاذب، آشفته گی و ضعف همبستگی بین افراد محل و حاشیه نشینی از جمله این عوامل هستند.
- مشخصات فردی و عوامل محیطی بخشی از علل اعتیاد هستند و بخش دیگر را بازارهای بین المللی مواد و عوامل اجتماعی - اقتصادی حاکم بر جامعه تشکیل می دهند. این عوامل عبارتند از:
- فقدان قوانین جدی منع تولید، خرید و فروش، حمل و مصرف مواد، موجب و فور و ارزانی آن می شود.

مراحل اعتیاد به مواد مخدر:

الف: آشنایی با مواد مخدر : در این مرحله فرد در اثر معاشرت با دوستان ناباب و تشویق آنان، کنجکاوی و احساس غروری که در برابر این دوستان در خود می بیند، با مواد مخدر آشنا می شود و به مرور زمان به این مواد وابستگی پیدا می نماید.

ب - تردید و دودلی: در این مرحله فرد پس از اینکه مدت زمانی را بطور نامرتب از ماده مخدر استفاده می کند، بطور ناخودآگاه با خویشتن وارد جنگ و ستیز شده که چه کنم تا نجات یابم؟ ولی با توجه به وابستگی جسمی و روانی به مواد، خود را ناتوان از ترک می بیند و در نتیجه میل به افزایش مواد که در آن تدریجاً بدن به مقدار معینی از آن خومی گیرد، در او ایجاد می شود.

ج- اعتیاد: در این مرحله، فرد بعد از شک و تردید و احتمالاً مدتی ترک کردن، به اعتیاد قطعی کشیده می شود! و با مصرف مواد اعتیادآور، سرعت سلامت جسمی و روانی خود را آلوده می کند. اعتیاد به تریاک با مصرف یک ماه و اعتیاد به هروئین سرعت انجام می شود

سیگار چراغ سبزی برای سایر مواد مخدر!

در دود سیگار بیش از چهار هزار نوع ماده سمی وجود دارد که تعدادی از آنها سرطانزا می باشند. وقتی این مواد سرطانزا از دهان وارد نای می شوند، تغییرات سرطانی را در آن محل ایجاد

می کنند و از آنجایی که در نُسَج ریه، اعصاب حسی نیست، افراد سیگاری از مراحل رشد سرطان در ششهای خود اطلاعی ندارند.

این تکثیر سلولهای سرطانی در طی سالیان متمادی که فرد به استعمال دخانیات پرداخته است، ادامه می یابد تا اینکه بتدریج مبتلا به کاهش وزن، خلط خونی، بی اشتهایی، سرفه، تنگی نفس، دردهای قفسه سینه و خشونت صدا می گردد، که متأسفانه از این لحظه تا مرگ فاصله بسیار کمی است!

در مردان سیگاری عوارضی چون عقیمی، کاهش میل جنسی، و ناهنجاریهایی برای فرزندان از جمله لب شکری، سرطان خون و سرطان مغز در اثر سیگار ایجاد می شود.

در زنان سیگاری، دردهای عضلانی، دردهای استخوانی، خستگی، ضعف بدن و بی اشتهایی فراوان دیده می شود. می بتونت کشد سر از بستان بنگ رویت کند به گورستان

آنچه در مورد اعتیاد و مواد مخدر باید بدانیم :

اعتیاد به مواد مخدر یکی از عوامل اصلی شیوع بیماری های ایدز و هپاتیت می باشد.

پنجاه میلیون نفر معتاد آلوده به ایدز هستند.

موادمخدر آنچنان آرام و بی صدا بر جسم و روان مصرف کننده مستولی می گردد که هیچ معتادی آغاز اعتیاد خود را به یاد نمی آورد.

اعتیاد سبب تباهی میلیون ها مغز فعال می شود که سرمایه های آینده جامعه بشری بشمار می روند.

اگر درصد کمی از کودکانی که والدین آنها معتاد هستند به سوی بزهکاری سوق داده شوند، بعد از گذشت چندین سال تعداد بزهکاران در این مملکت به هزاران نفر خواهد رسید.

اعتیاد بیش از یک میلیارد نفر از اعضاء خانواده معتادان را در جهان بطور مستقیم با مشکلات ناشی از این آسیب مواجه نموده است. موادمخدر منشاء وقوع بسیاری از جرائم اجتماعی نظیر قتل، تجاوز، سرقت و ... می باشد .

موادمخدر سالانه حدود 600 میلیارد دلار سود به حساب سوداگران مرگ واریز می کند که این رقم چند صد برابر کل بودجه کشور ما و بسیاری دیگر از کشورهای بزرگ دنیا است.

سالانه مقادیر قابل توجهی از ثروت ملی کشور به جیب سوداگران موادمخدر می‌رود.

قاچاقچیان بین‌المللی موادمخدر برای رسیدن به مقاصد شوم خود به مدرن‌ترین تجهیزات تسلیحاتی و ارتباطی مجهز هستند.

75٪ از زندانیان کشور را بطور مستقیم و غیرمستقیم مجرمین موادمخدر تشکیل می‌دهند.

کشور ما در همسایگی بزرگترین تولیدکنندگان انواع موادمخدر جهان (افغانستان و پاکستان) موسوم به «**هلال طلائی**» و در مسیر ترانزیت موادمخدر قرار گرفته است و درین راه خود نیز قربانی آن می‌گردد.

کشور ما در مقابله با ورود و شیوع این مواد خانمانسوز، بمنظور کنترل و حفاظت مرزهای شرقی اقدام به احداث بیش از هزار کیلومتر جاده، ده‌ها پاسگاه مرزی، برجک و دیده‌بانی و حفر چندین کیلومتر کانال و ... نموده است و هزاران نفر از فرزندان این مرز و بوم نیز به فجیع‌ترین وضع به شهادت رسیده‌اند

جنگ تریاک بصورت غیر مستقیم ادامه دارد

اگر چه جنگ انگلیس با چین بر سر فروش تریاک از سوی بریتانیا به چین سالهاست که تمام شده است اما جنگ ناپیدایی در جهان در مورد مواد مخدر ادامه دارد. از لبنان و مراکش و ایران و پاکستان و افغانستان گرفته تا هنگ کنگ و چین و... و همه ساله تلفات انسانی و مادی زیادی ببار می آورد.

در مراکش شاه حسن بزرگترین تولید کننده حشیش است و به عنوان سلطان حشیش! معروف است.

همانطور که در زمان طاغوت، اشرف پهلوی بزرگترین قاچاقچی ایران بود.

در امریکای لاتین، کلمبیا مرکز تولید و صادرات مواد مخدر است و در سال 1981 هشت میلیارد دلار

درآمد ارزی داشته و کسری تجاری نداشت!

در سال 1984 بزرگترین باند کوکائین در کلمبیا که هزار نفر کارگر و 9 کارخانه تولید کوکائین و هواپیما و کشتی های فراوانی داشتند، کشف شد.

راههای مقابله با اعتیاد

پیشگیری به عنوان بهترین شیوه مقابله با اعتیاد

اساس پیشگیری تعلیم و تربیت ، راهنمایی ، مشورت و ارشاد خانواده‌هاست این آموزش باید در یک طیف گسترده اعم از رسمی و غیر رسمی صورت پذیرد و بویژه از رسانه‌های گروهی در جهت آموزشی و نتیجتاً پیشگیری از اعتیاد نخست با تحلیل کلیه عوامل احتمالی اعم از فرهنگی ، اجتماعی ، خانوادگی ، تحصیلی و غیره که افراد سالم را بسوی این انحراف عظیم مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی و خانوادگی سوق دهد، کمال استفاده بعمل آید. آنگاه مسئولان تعلیم و تربیت علما و روحانیون ، روانشناسان و سایر صاحب نظران شیوه‌های مقابله را در چارچوب نظام حکومتی و متناسب با ارزشهای حاکم بر جامعه ارائه دهد.

نقش خانواده در پیشگیری از اعتیاد فرزندان

خانواده تاثیر عمیقی در کودک می‌گذارد و شخصیت او را پی‌ریزی می‌کند. اگر محیط خانواده سالم باشد کودک دارای اعتماد به نفس، مهر و محبت و احساس مسئولیت می‌شود. بررسیهای متعدد نشان داده است که اگر کودک مورد توجه خانواده واقع نشود و یا از خانواده طرد شود و یا برعکس اگر بیش از حد مورد توجه و حمایت واقع شود آماده کجروی، ناسازگاری و تجاوز به حقوق دیگران خواهد شد. کودکانی که در محیط خانه پذیرفته نشده‌اند و با محرومیت عاطفی و فقدان مهر مادری روبرو بوده‌اند، محبت و عواطف دیگران را احساس نمی‌کنند و با ترک خانه و مدرسه و ناسازگاری رفتار خصمانه بروز می‌دهند. این افراد فاقد قدرت سازش می‌شوند.

حمایت بیش از اندازه و اغماض بی‌نهایت پدر و مادر نیز سبب می‌شود که کودک بسیار پر توقع و به اصطلاح لوس و نازپرورده بار آید و در نتیجه به تدریج در سازش با دیگران دچار اشکال

شود. چنین فردی به عنوان یک موجود ضد اجتماعی طعمه خوبی برای قاچاقچیان مواد مخدر و جنایتکاران به شمار می آید. برقراری رابطه صحیح پدر و مادر با کودک سبب می شود که رشد شخصیت بچه سیر طبیعی داشته باشد و از انحراف و کجروی مصون بماند. عواقب خطرناک اعتیاد ایجاب می کند که والدین از لحظه تولد ، بچه را موجودی بدانند که یاد می گیرد و رشد شخصیت او منوط به برقراری رابطه صحیح بین همه اعضا خانواده است. مواظبت مادر از کودک و ایجاد رابطه عاطفی با فرزند و رفتار خردمندانه توأم با مهربانی پدر نه تنها به رشد شخصیت و متعادل شدن کودک کمک می کند، بلکه در صورت اعتیاد اتفاقی در دوره بلوغ نیز درمان را آسان می سازد.

تقویت روحیه دینی و مذهبی

قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیّها

رستگار شد کسی که تزکیه نفس نمود و بدبخت شد کسیکه از نفسش تبعیت کرد.

انسان نماینده خدا در زمین است و می تواند با اطاعت الهی
و مخالفت با نفس و شیطان به مقامات بالایی برسد، او با انجام
عباداتی که برای هر مسلمانی در نظر گرفته شده که مهمترین آن
نمازهای شبانه روزی است و با ترک محرمات، همچنین با توسل به
اهل بیت ع، چنان دیوار دفاعی مستحکمی در مقابل انحرافات
اخلاقی و شیطانی ایجاد می شود که احتمال انحراف به کمترین
حد خود می رسد.

جوانهایی که اهل مسجد و نماز جماعت مرتب هستند در معرض
خطر اعتیاد نیستند مگر در بعضی
موارد استثنائی.

افرادی که مرتب توسل به اهل بیت ع را دارند. زیارتنامه ها را
می خوانند. در محافل مرثیه اهل بیت شرکت می کنند. به زیارت
امامان و امامزادگان می روند در رفع مشکلاتشان نذر می کنند
و امثال این کارها. موفق تر و از خطراتی که بشریت را تهدید می
نماید به دورتر هستند.

اینکه می بینیم بزرگان تاریخ بشریت مانند پیامبران الهی و امامان
معصوم و اولیاء خدا مانند خضر و لقمان،

به نماز و مناجات با خدا خیلی اهمیت می دادند زیرا نماز اکسیر حیات بشر است. نماز انسان را بالا می برد. نماز صورت شیطان را سیاه می کند و ناله او را درمی آورد. نماز داروی مهم ضد اعتیاد است. البته نماز با حال. نماز با حضور قلب. نماز با همه شرایطش. مخصوصاً نماز جماعت و نماز شب.

امکان ندارد کسی که برای نماز شب بر می خیزد و بعد از وضو به مناجات با خدا می ایستد و اشکش جاری می شود، به دام اعتیاد بیافتد. اصلاً انزجار عجیبی از انحرافات اخلاقی مثل قماربازی و شرابخواری و اعتیاد در او پیدا می شود.

دولت باید قسمت مهمی از بودجه مبارزه با مواد مخدر را به اشاعه فرهنگ نماز اختصاص دهد و اگر چه این سرمایه گذاری در دراز مدت جواب می دهد ولی مصونیت عجیبی برای جوانها ایجاد می کند.

انواع مواد مخدر:

1- مواد سستی‌زا مانند تریاک، مُرفین، هروئین و کدئین و کراک
و شیشه

2- مواد توان‌افزا مانند کوکائین، ناس و کراتم.

3- مواد توهم‌افزا مانند حشیش، ماری‌جوانا، ال‌اس‌دی و غیره..

عوارض و ضایعات اعتیاد:

1- فردی و جسمانی: از جمله عوارض آن، بیماری‌های
جسمانی، دردهای عضلانی، یبوست، تغییر در مردمک چشم،
اختلال در دستگاه گوارش، خشکی دهان، خارش بدن، تشنج،
گرفتگی صدا، احساس خستگی، فساد دندان و بوی بد دهان،
عفونت کبد و ریه که گاهی به مرگ می‌انجامد.

2- عوارض روانی: اختلال در سازگاری روانی فرد، ضعف
عصبی، سلب اراده و ابتکار، حالت جنگ و ستیز با خود، پیدایش

انحرافات اخلاقی، اضطراب و بی‌قراری، عدم اعتماد به نفس، ترس دائمی و صدها مشکل روحی و روانی و عاطفی دیگر.

3- عوارض اجتماعی: نداشتن علاقه به فعالیتهای

اجتماعی، بی‌نظمی خانوادگی، قانون شکنی، جرم و جنایت، ترک محل کار و تحصیل، معتاد نمودن دیگران، فروپاشی نظام خانواده، نابودی فرزندان و انحراف آنان و...

4- جنبه اقتصادی: معتاد به دلیل عدم اشتغال و عدم بازدهی و

انگل بودن، ضایعات اقتصادی بزرگی برای کشور ایجاد می‌نماید. عدم احساس مسئولیت در تأمین مخارج خانواده، تهیه هزینه اعتیاد از راه نامشروع و اشتغال به انواع بزهکاری و دهها عوارض دیگر.

5- جنبه سیاسی: افراد معتاد به علت بی تفاوتی نسبت به همه

چیز، مشارکتی در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در مواقع لزوم ندارند. و معمولاً غارتگران و مفسدین از آنها به عنوان عاملان جنایت، قتل و توطئه‌های سیاسی و غیر سیاسی، استفاده می‌کنند.

توضیحات بیشتر:

اعتیاد عوارض زیر را در فرد و جامعه ایجاد می نماید.

عوارض خانوادگی

- خشونت در خانواده شامل کودک آزاری و همسر آزاری
- عفلت از فرزندان
- مشکلات تحصیلی، اختلالات روانی و خودکشی فرزندان
- نابسامانی و آشفتگی خانواده
- محدودیت در روابط سالم خارج از خانواده
- افت سطح اقتصادی و اجتماعی خانواده
- بی کفایتی در سرپرستی خانواده
- طلاق

عوارض شغلی

- افت اعتبار فردی و موقعیت شغلی
- سوانح و حوادث حین کار
- غیبت از کار
- کاهش کارایی
- اخراج و بیکاری

عوارض اقتصادی

- خسارات ناشی از کاهش نیروی مولد و افزایش نیروی مصرف کننده جامعه
- هزینه‌های تحمل شده به نیروهای انتظامی و جمع آوری امکانات لازم برای مبارزه با جرایم مستقیم و غیر مستقیم ناشی از مواد مخدر
- صرف وقت دادگاه‌ها و نیروهای قضایی
- هزینه نگهداری مجرمین مواد مخدر و معتادان در زندان‌ها
- هزینه مراکز بازپروری و درمانگاه‌های ترک اعتیاد
- هزینه و خسارات ناشی از مراقبت‌های بهداشتی ثانیه شامل بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها

عوارض اجتماعی

- ضعف پای‌بند به اصول اخلاقی و مذهبی
- انواع جرایم مثل سرقت، فحشا، خشونت، تجاوز و قتل
- افزایش مشاغل کاذب و بیکاری
- بی خانمانی و فقر

مهمترین ضربه اعتیاد چیست؟

از بین رفتن شخصیت، مهمترین ضربه ای است که معتاد از اعتیادش دریافت می کند. اگر تا قبل از اعتیاد و در دوران پاک بودنش، قول و قرارش حرمت داشت. در میان فامیل و خانواده دارای احترام بود. به نظراتش توجه می کردند. به عنوان یک انسان دارای وجدان و عواطف مطرح بود. به او حسن ظن داشتن و اعتماد می نمودند و...

اما بعد از اعتیاد شخصیت او را کمتر از یک کودک خردسال قبول می کنند. به او هیچ گونه اعتمادی نمی کنند. اگر یک سرقت در منزل یا محله اتفاق بیافتد اولین متهم آن فرد معتاد است. از نظر عقیدتی هم

اعتقاد او ثابت نیست چه بسا در هنگام نیاز بدنش به مواد مخدر، حاضر باشد برای بدست آوردن مقداری مواد، کافر شود و دینش را بفروشد! نظر تعهدات اخلاقی نیز هیچگونه اعتمادی به او نیست چه بسا ناموس خود را در عوض مواد بفروشد. خلاصه برای رسیدن به مواد از هیچ ابزار کثیفی نمی گذرد

واینها البته دلیل بیمار بودنش است نه دلیل خباثتش. نه دلیل پستی
روحش. بلکه او بیماری است که اسیر
شیطان شده و باید با همت خود و اطرافیانش آزاد شود.

داستانهای زیادی از کارهای عجیب و غریبی که افراد معتاد برای
رسیدن به مواد انجام داده اند وجود دارد. و لطیفه ها و جوک
های فراوانی درباره شخصیت بد معتاد در زبان مردم است.
از جمله این لطیفه ها:

دو زندونی معتاد به طرف هم هسته خرما پرت
دیگه می پرسن؟ چه خبر؟ می کردن، از زندونی
می گه: جنگ هسته ایش

یه تریاکی، تو پیام گیر تلفنش ضبط کرده بوده
خشم هشتم ولی

دو تا تریاکی باهم نشسته بودن تریاک می کشیدن

۱)	سوال کرد ، کی روز جمعه میاد اولی از دومی دومی جواب داد والله نمیدونم یا شنبه یا یکشنبه
۵)	شخصی سر خیابان واستاده بود یک خرکوش داشت می دفعه یک معتاد از راه رسید گفت این خاست بفروشه ، یک معتاد میمون جنده ، مرده گفت اقا این خرکوشه نه میمون ، گفت من که از شما سوال نکردم از از خرکوشه سوال کردم .
۶)	تریاکیه داشته تریاک می کشیده؛ یهو پلیس بی حرکت. تریاکیه می گه: کو تا :سر می رسه و می گه !!!حرکت
۷)	دارم از یه معتاده می پرسند؟ تو بیژنی؟ می گه: نه من ژن 😂

۸) یک اسکناس دویست تومنی روی زمین افتاده بود. به معتادی گفتند این اسکناس را بردار! گفت مگر من وزنه بردارم!	
۹) یه روز یه پسره توپش می فته تو خونه یه معتاد از قضا معتاد یه صفایی به خودش داده بوده پسره در می زنه معتاد تازه توپم معتاده هم می گه در و باز می کنه پسره می گه آقا خوب منم توپم	
۱۰) یه روز یه نفر به خونه یه معتاد زنگ میزنه مرد معتاد که حال جواب دادن به تلفن رو نداشته گوشی رو برمی داره و می گه هشتم ولی خستم	

11: به یه معتاد می گن با 45, 46, 47, 48 جمله بساز. می گه: چلا پنجه

می کشی؟ چلا شیشه می شکنی؟ چلا هف نمی زنی؟ چلا هشتی ناراحت؟

ازش یه معتاد 2 تا سیگار تو دهنش گرفته بود داشت میکشید
میپرسن چرا 2 تا سیگار میکشی میگه یکی واسه خودم یکی هم از
بعد از یه مدتی میبینن همون معتاد یه طرف دوستم که زندونه
ازاد شده دونه سیگار میکشه بهش میگن حتما دوستت از زندان
میگه نه خودم ترک کردم

بیشترین معتادها در کدام کشور هستند؟

در امریکا!

اینکه امام راحل، امریکارا شیطان بزرگ نامید، گزافه نبوده است زیرا امریکا بزرگترین صادرکننده ابزارهای فساد و تباهی به دنیا می باشد که یکی از این ابزارها انواع مواد مخدر می باشد.

اشاعه مواد مخدر در بین نوجوانان و زنان در امریکا

رئیس مبارزه با مواد مخدر آمریکا:

«تعداد کودکان زیر هجده سال که در رابطه با مواد مخدر دستگیر شده اند بین سالهای 91-95 بیش از 37٪ افزایش یافته است» وی افزود:

این نخستین موج ضعیف از یک طوفان ویرانگر است.»

«تنها در سال 1990، تعداد 978 نوجوان به جرم فروش مواد مخدر در پایتخت آمریکا دستگیر شده اند و 431 نوجوان دستگیر شده در واشنگتن اعتیاد به کوکائین داشته اند.»

منابع معتبر پزشکی آمریکارسمای اعلام کرده اند که :

«2/3 نوجوانان ایالات متحده قبل از اتمام دبیرستان یکی از اشکال داروهای مخدر را استفاده می کنند.»

وزارت بهداشت و خدمات انسانی آمریکا:

«استفاده نوجوانان دوازده تا هفده ساله آمریکایی از مواد مخدر در سال‌های 1371 تا 1374 به میزان 78٪ افزایش یافته است. بنابر این گزارش که از سوی این وزارتخانه هر سال منتشر می‌گردد:

نسبت افرادی که سن آنان میان دوازده تا هفده سال است و حداقل ماهی یک بار کوکائین مصرف می‌کنند در سال گذشته 166٪ افزایش یافته است.»

روزنامه وال استریت ژورنال:

«تعداد زنانی که در سال 1996 به دلیل سوداگری مواد مخدر در زندان‌های آمریکا زندانی شده‌اند به 23 هزار نفر می‌رسد که نزدیک به ده برابر تعداد زنانی است که در سال 1986 با جرمی مشابه زندانی شده بودند.» «تعداد زنانی که به دلایل غیر از قاچاق مواد مخدر در آمریکای زندانی شده‌اند نیز طی سال‌های 1986 الی 1996 از هفده هزار نفر به 39 هزار نفر رسیده است. این در حالی است که سازمان‌های حقوق بشر گزارش‌هایی درباره شرایط بد زنان زندانی و تجاوز و تعرض به آن‌ها داده‌اند.»

.

بحث تخصصی اعتیاد و مراحل ترک آن

در مورد اعتیاد و خصوصیات شخصیتی افراد معتاد و چگونگی ترک اعتیاد، نکاتی را از زبان متخصصین و کسانی که خود یک زمانی معتاد بوده اند و از لابلای آیات و احادیث

جمع آوری شده که به شرح زیر تقدیم می شود.

- 1- معتاد دارای دو شخصیت مغایر است. یکی آن شخصیتی است که به مردم نشان می دهند و مردم آن را می بینند. و دیگری آنچه که در درون احساس می نمایند. این دوگانگی را در ابتدا می توان کنترل کرد ولی به مرور در اثر پیشرفت اعتیاد، شخصیت بیرونی ضعیفتر شده و شخصیت اصلی معتاد گونه قوی تر می شود.
- 2- به همان نسبت که نیاز معتاد به ماده مخدر دلخواهش بیشتر می شود، نیروی اراده در او ضعیف تر شده و سرانجام پس از آنکه

بیماری اعتیاد بصورت مزمن درآمد، این نیرو مفهوم و کاربرد خود را در زندگی معتاد از دست می دهد. زیرا رابطه معتاد با ماده مخدر دلخواهش، رابطه عاشق و معشوق است و این احساس آنقدر قوی است که بر نیروی اراده او پیروز می شود!

3- حالت نشگی از همان ابتدا در قسمتی از مغز ثبت می شود و پس از مدتی به صورت غریزه ای ثانوی و خودکار در می آید.

همانطور که ما برای عصبانی شدن نیاز به فکر کردن نداریم و این احساس بصورت خودکار بوجود می آید، میل به نشگی هم برای فرد معتاد خودکار است و نیاز به فکر کردن ندارد!

4- رابطه معتاد با تمام مسائل رابطه ای غیر طبیعی است که این روابط از ترس و کمبود سرچشمه می گیرد حتی در کارهای مثبت، ترس محرک اصلی است. مثلاً داشتن فرزند برای معتاد با دید پر شدن کمبودهای اوست نه با انگیزه عشق و غریزه بقا و دیگر انگیزه های هدفدار. لذا وقتی فرزند دار شد بعد از مدتی احساس می کند که نه تنها کمبودهای او برطرف نشد بلکه مسئولیتهای تازه ای هم به زندگیش اضافه شده است!

5- در اثر نرسیدن مواد مخدر به معتاد، حالتی به او دست می دهد که در اصطلاح به آن خماری می گویند. علائم اصلی خماری بشرح زیر است:

جسمی:

ضعف کلی در بدن همراه با ارتعاش و لرزش - خمیازه به همراه آبریزش چشم - بی حوصلگی و عدم تمرکز فکری - بی قراری، اضطراب و بی خوابی - آبریزش بینی مانند سرماخوردگی -

دل درد و اسهال - تشنج و سرد و گرم شدن و سیخ شدن موهای بدن به همراه عرق کردن -

دردهای عضلانی که به سیم کشی معروف است - حالت تهوع و استفراغ - افزایش ضربان قلب و درجه حرارت بدن و فشار خون - گشاد شدن مردمک چشم -

روحي:

افسردگی شدید-احساس تنهایی-پوچی و بیهودگی-ترس
شدید از آینده-غریبگی نسبت به همه چیز و همه کس -
اضطراب و دلهره

6-افراد معتاد چون دلایل مثبتی برای انجام کارهای خود
ندارند معمولاً از وسیله ای بنام توجیه استفاده می کنند.مثلاً
برای توجیه دزدی یا قاچاق این گونه توجیه می کنند که چون
کار نیست!مسئولین توجهی به او نمی کنند.بیسواد هستیم.حرفه
مناسبی بلد نیستیم پس حق دارم که دزدی کنم!

7-اکثر معتادان با چرب زبانی و غلو، سعی در مهم جلوه دادن
خود دارند اما بر خلاف این تظاهر، آنها در ته دل باور دارند که
لیاقت هیچ چیز خوب را در دنیا ندارند.

8-در مشکلاتی که برای انسان پیش می آید طرز تفکر معتاد با
افراد سالم فرق می کند.اگر مثلاً ماشین انسان وسط جاده خراب
بشود و امکان تعمیر آن در محل نباشد افراد سالم فکر می کند که
چگونه جرثقیل یا وسیله ای پیدا کند تا ماشین را به تعمیرگاه
ببرد.ولی فرد معتاد این گونه فکر نمی کند بلکه فوراً عصبی
و دلخور شده و از شانس و اقبال بد خود شاکی می شود!با ماشین

مادر مرده لگد می زند و به تمام دنیا بد و بیراه می گوید و عاقبت فکر می کند که این دنیا اصلاً ارزش زندگی را ندارد و مرگ و خودکشی راه حل بسیار بهتری است.

درجه تحمل و مقاومت معتادان در مقابل مشکلات بسیار کم است. آنها در اثر فرار از مشکلات و مسائل روز مره و نداشتن تمرین برای حل مسائل خود، روز بروز مقاومتشان کمتر و احساس حقارت و بیهودگی شان بیشتر می شود.

9- یکی از انواع اعتیادها، اعتیاد به دزدی است. وقتی معتاد یک دوبار دزدی کرد ولذت برد و حس طمع و حس غرور ناشی از خطا کردن و گیر نیافتادن ارضا گردید به مرور به این عمل معتاد می شود. برای او فرقی نمی کند چه بدزدد و فرقی ندارد کالای دزدی به درد بخور باشد یا نباشد!

10- یکی از مهمترین مراحل درمان معتادین آنست که زمینه ای فراهم شود تا معتاد آنچه راجع به خودش می داند و حقیقت دارد بر زبان جاری کند و از آن حالت غرور و تکبر شیطانی و دوگانگی در شخصیتش دور شود.

لذا در بعضی از مؤسسات درمان معتادان، جلسه ای عمومی از همه معتادان تحت درمان تشکیل می شود و هر کسی با صدای بلند آنچه در مورد خودش اتفاق افتاده، از چگونگی اعتیادش و از کارهای زشتی که انجام داده همه را می گوید و دیگران نه تنها او را سرزنش نمی کنند بلکه برای او دست می زنند و این موفقیت {پاکداشتن روی غرور کاذب و دوری از دوگانگی در رفتار} را به او تبریک می گویند و این مرحله اگر بدرستی انجام شود از قدمهای مهم ترک اعتیاد است.

متأسفانه در جامعه طوری برخورد می شود که اگر مردم کارهای زشت معتادی را بشنوند بجای اینکه او را به ترک کارهای زشت تشویق کنند و او را بیمار بدانند نه یک مجرم! فقط او را سرزنش کرده و گاه مورد دشنام قرار می دهند. و این به دوگانگی در رفتار معتاد کمک می کند!

معتاد کسی است که اشتباهی را هزاربار تکرار می کند 11-
اما همیشه انتظار دارد که نتیجه قبلی تکرار نشود!

12- از جمله مراحل ترک اعتیاد برای فرد معتاد مخصوصاً معتادانی که سالیان طولانی گرفتار آن بوده و هرچه تلاش می

کرده اند نمی توانستند ترک کنند، اقرار به نداشتن کنترل در مصرف و از اعتقاد قبلی و هم چنین اقرار به از هم پاشیدگی زندگی است. اش که معتقد بود عقل کل است و همه چیز را از همه کس بهتر می داند دست بر می دارد.

بعد از این باید باور کند که خداوند می تواند سلامت روانی او را به او برگرداند. در حالی که قبلا فکر می کرد نیاز به هیچ کس یا مرجعی ندارد و فقط به مواد مخدر ایمان داشت! و باید از خدا کمک بگیرد و به دستورات او و پیامبران عمل نماید.

در روایتی از علی ع است که فرمود پیامبر، پزشکی سیار بود که به بیمارانش سر می زد و آنان را مداوا می نمود. اصلا پیامبران از طرف خداوند برای درمان انسانها آمده اند آنوقت اکثر انسانها از آنها فرار کرده و به طاغوتها و شیطانها و فرعون ها پناه می بردند.

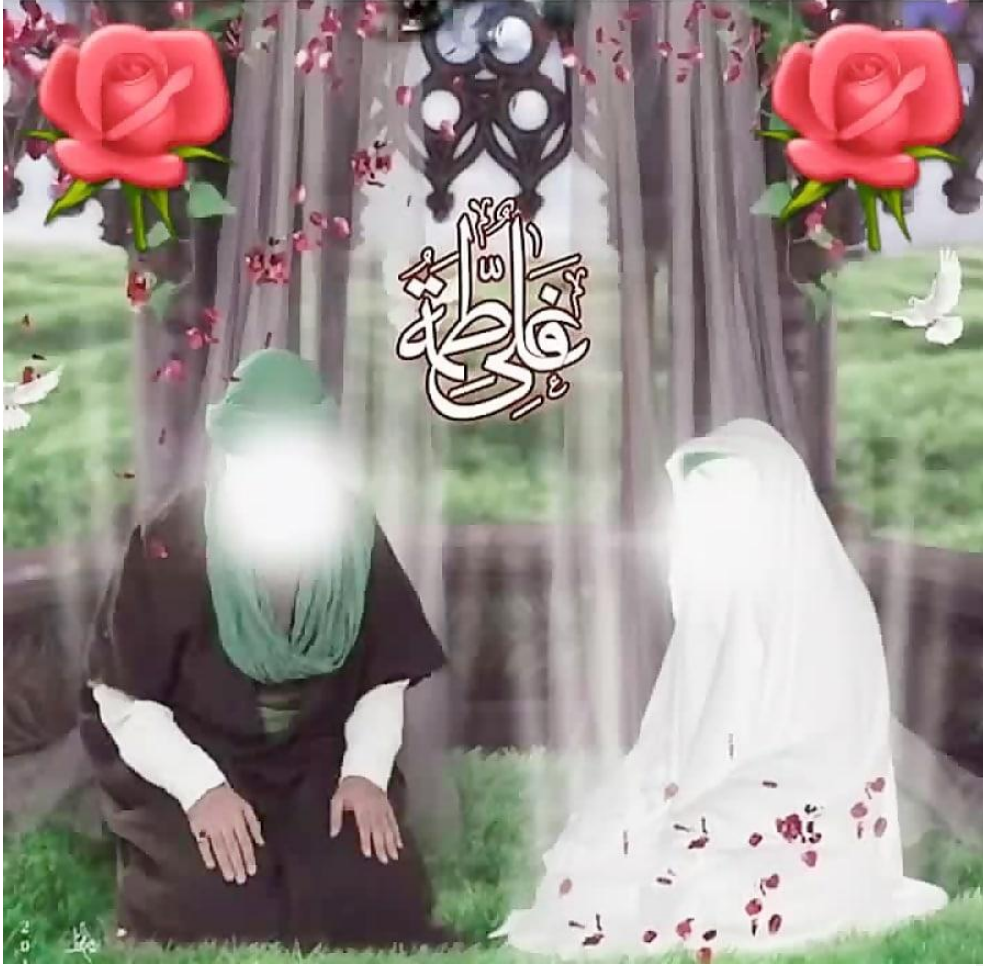
در عصر حاضر، کتابهای پیامبران وجود دارد و آئین اسلام به عنوان کامل ترین دین می تواند درمان همه بیماریهای خطرناک بشریت باشد.

چرا ما انسانهایی که سراسر نور و هدایت هستند یعنی پیامبران
وامامان فرار می کنیم و به انسانهای سراسر ظلمانی و تاریک و
گمراهی پناه می بریم؟ آیا هنرپیشه ها و هنرمندان فاسد سینمای
غرب می توانند ما را به سعادت برسانند تا ما از آنها تقلید کنیم؟ آیا
افرد آلوده به انواع مفاسد می توانند دست ما را بگیرند و زندگی
خوبی برایمان تضمین کنند؟ خیر. زیرا چگونه گمراهی می تواند
هدایتگر دیگران باشد. چگونه کسی که زندگی را در لذت جویی
جسمانی می داند و بس، می تواند
ما را به سلامت به مقصد برساند؟

واقعا اگر فقط جوانان ایرانی همگی به قرآن پناه می بردند حتی
یک معتاد هم نداشتیم. اگر همه جوانها اهل نماز باشند و بجای
رفت و آمد به خانه های شیطانی به خانه خدا یعنی مسجد تردد
کنند، معضل بزرگ کشور ما به آسانی قابل حل میباشد اگر چه از
علل اعتیاد، بیکاری و فقر می باشد و باید آنها هم درمان شوند

کتاب

حوادث تلخ وشیرین صدر اسلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت
محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

از ابتدای رسالت حضرت محمد(ص) تا زمان رحلت ان بزرگوار، حوادث
تلخ و شیرینی رخ داد. که این حوادث حتما باید مورد مطالعه همه ما
قرار بگیرد و از ان بتوانیم عبرت بگیریم و بصیرت خود را افزایش
دهیم.

مخصوصا کارشکنی هایی که منافقین مرتب می کردند تا جلو پیشرفت
اسلام را بگیرند و در این رابطه آیاتی نازل شده مخصوصا سوره
منافقون.

امید است این کتاب مورد استفاده مطالعه کنندگان محترم قرار بگیرد.

بهار 1402. کرمانشاه

شهادت یاسر وسمیه اولین شهدای اسلام

اولین مرد و زن مسلمان که در راه اسلام به شهادت رسیدند، یاسر و سمیه پدر و مادر عمار، یار فداکار و با وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بودند.. خلاصه زندگی آنان را بنا بر آنچه برخی تاریخ نگاران نقل کرده اند، چنین است

یاسر بن عامر، پدر عمار همراه دو برادر خود حارث و مالک از یمن به مکه در جست و جوی برادر دیگر خود آمدند، حارث و مالک به یمن برگشتند؛ ولی یاسر در مکه ماند و با ابو حذیفه بن مغیره بن عبدالله بن

عمر بن مخزوم هم‌پیمان شد و او کنیز خود را که نامش سمیه دختر خیاط بود، به همسری یاسر درآورد و عمار از او تولد یافت، و ابوحنیفه سمیه را آزاد کرد. یاسر و عمار همواره با ابوحنیفه بودند تا او درگذشت، و چون خداوند دین اسلام را پدید آورد، یاسر و سمیه و عمار و برادرش عبدالله بن یاسر مسلمان شدند. یاسر پسر دیگری بزرگ‌تر از عمار و عبدالله، به نام حریث، داشت که بنی‌دیل در جاهلیت او را کشتند. (ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، تحقیق: عطا، محمد عبدالقادر، ج ۴، ص ۱۰۱، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق)

تولد زهرای مرضیه(س)

در روز بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت، نوزادی در مکه متولد شد که برترین زنان دو عالم لقب گرفت. حضرت فاطمه زهرا(س) در خانه حضرت محمد(ص) و حضرت خدیجه(س) در محله ای به نام «زقاق العطارین» پای به این دنیا گذاشت.

خانه ای که تا هنگام هجرت، منزلگاه پیامبر اکرم(ص) بود و فرشته وحی بارها در آن خانه بر پیامبر نازل شده بود و بعدها به صورت مسجد درآمد.

«انا اعطیناک الکوثر»

حضرت محمد(ص) از حضرت خدیجه(س) دارای دو فرزند پسر به نام های قاسم و عبدالله بود که هر دو از دنیا رفتند و ایشان فاقد پسر بود.

عرب ها به کسی که پسر نداشتند، ابتر می گفتند و بر این اساس، بدخواهان قریش و مشرکان این لقب را به پیامبر می دادند.

روزی عاص بن وائل که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم(ص) را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد و مدتی با حضرت

گفتگو نمود، گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند، این منظره را از دور مشاهده کردند.

هنگامی که عاص بن وائل وارد مسجد شد به او گفتند: با که صحبت می کردی؟ گفت: با این مرد «ابتر».

آنان فکر می کردند با رحلت پیامبر(ص) برنامه ای ایشان نیز به پایان رسیده و از این مساله خوشحال بودند اما پس از آن بود که سوره کوثر نازل شد و پیامبر اکرم(ص) را به نعمت های بسیار و کوثر بشار داد و دشمنان او را ابتر خواند.

این سوره هم از تدام برنامه های اسلام خبر داد و هم از ادامه نسل پیامبر و هم ابتر شدن بدخواهان ایشان. سوره کوثر همانند تسلی خاطری بر دل پیامبری بود که با شنیدن لقب ابتر ناراحت و غمگین می شد.

جایگاه والای حضرت زهرا(س) نزد پیامبر اکرم(ص)

گزارش های فراوانی درباره محبت حضرت رسول (ص) به حضرت فاطمه زهرا(س) وجود دارد که نشان دهنده شأن و جایگاه والای

ایشان است. در برخی روایت ها آمده است که حضرت محمد(ص) چنان به حضرت زهرا(س) احترام و علاقه نشان می داد که از حد محبت پدر و فرزند فراتر رفته بود.

عَلَّامه مجلسی از برخی کتاب های مناقب به سند خود از اسامه نقل کرده که گفت: روزی در مسجد به علی (ع) و عباس گذر کردم در حالی که به بحث نشسته بودند، چون مرا دیدند از من خواستند که از پیامبر(ص) برای شان اجازه ملاقات بگیرم.

گوید: به رسول خدا عرض کردم: این علی (ع) و عباس هستند که اجازه ملاقات می خواهند. حضرت فرمود: آیا می دانی چه چیزی آنها را به این جا آورده است؟ گفتم: به خدا سوگند که نمی دانم. فرمود: اما من می دانم برای چه به اینجا آمده اند و سپس اجازه ورود به آنها داد.

پس آن دو وارد شده و پس از سلام و ادای احترام در محضرش نشسته و اظهار داشتند ای رسول خدا، کدام یک از افراد خانواده ات در نزد تو محبوب تر هستند؟

پیامبر پاسخ داد: فاطمه (س).

عایشه در مورد شدت علاقه و محبت پیامبر(ص) نسبت به فاطمه(س) می گوید: «من کسی شبیه تر از فاطمه در کلام و حدیث نسبت به پیامبر(ص) ندیدم. فاطمه هرگاه بر پیامبر(ص) داخل می شد، پیامبر(ص) به او خوش آمد می گفت و جلوی او بلند می شد و دست او را می گرفت و می بوسید و او را در جای خود می نشاند».

علاقه وافر رسول خدا(ص) به فاطمه زهرا(س) در زمان حیات پیامبر و پس از آن زبانزد همه بود و کسی نمی تواند آن را انکار کند. در تأیید این مطلب از عایشه سؤال شد: «محبوب ترین مردم نزد رسول خدا(ص) چه کسی بود؟ در پاسخ گفت: از بین مردان محبوب ترین علی و از بین زنان، فاطمه بود».

برخی فرموده های پیامبر اکرم(س) بدین شرح است؛

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»

فاطمه (س) پاره تن من است هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

«فاطمه شعرة منى؛ فمن آذى شعرة منى، فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله و من آذى الله لعنه الله ملئ السموات و الأرض»
فاطمه (س) تار موی من است و هر که به تاری از موهای من آزار برساند مرا آزار رسانده و هر که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده است و هر که به خدا آزار برساند، خداوند به اندازه آسمان ها و زمین او را لعنت خواهد کرد.

«یا علیّ إنّ فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی»
علی جان فاطمه (س) پاره ی تن من و نور چشم و میوه ی دلم می باشد.

«فاطمه بهجة قلبی و إبنها ثمرة فؤادی و بعلمها نور بصری»
فاطمه (س) مایه سرور و خوشحالی من می باشد، همچنین دو فرزندش میوه دلم و همسرش نور چشمم می باشد.

وفات ابوطالب و خدیجه کبری دویار باوفای پیامبر اکرم

دوران شعب ابی طالب آغاز شده بود. سران مکه به دنبال آن بودند تا با اعمال فشار بر پیامبر اکرم(ص) و مسلمانان به هدف های ننگین خود برسند. پس از ابلاغ رسالت پیامبر(ص)، ابوطالب و خدیجه(س) دویار باوفای ایشان بودند. ابوطالب با حمایت معنوی و قبیله ای و حضرت خدیجه(س) با حمایت های مالی خود به همسر ارجمندش به دنبال اعتلای اسلام بودند. از رسول خدا(ص) نقل شده است که «هیچ مالی به من سود نبخشید، آن گونه که ثروت خدیجه(س) به من سود بخشید.»

بنابر روایات اسلامی، پیامبر(ص) از اموال خدیجه(س) در راه کمک به آزادی بدهکاران، یتیمان و بینوایان استفاده می کرد.

در ماجرای محاصره شعب ابی طالب، اموال حضرت خدیجه(س) در حمایت از بنی هاشم مصرف شد، تا آنجا که در روایت آمده است:

«ابوطالب و خدیجه(س) همه اموال خود را برای حفظ اسلام و محاصره شدگان انفاق کردند.» در جریان محاصره شعب ابی طالب، حکیم بن حزام، برادرزاده خدیجه(س)، با شترها، گندم و خرما را حمل می کرد و با زحمت و خطر زیاد، آن ها را به بنی هاشم می رساند.

خدا این کار خدیجه(س) را در ردیف نعمت ها و مواهب بزرگ خود به بنده برگزیده اش محمد(ص) برشمرد. پیامبر(ص) نیز همواره از بخشندگی و ایثار خدیجه، با عظمت و بزرگی یاد می کرد.

در همین روزهای سخت بود که پیامبر(ص) همسر گران قدر خود را از دست داد و حزنی عمیق بر قلب پیامبر(ص) فرود آمد، اما یادگار گران قدر او یعنی حضرت زهرا(س) در کنار پدر حضور داشت و این مسئله مایه تسلی قلب پیامبر بود. خدیجه(س) این همسر باوفای حضرت رسول اکرم(ص) بعد از 25 سال زندگی در کنار آن حضرت در دهمین سال بعثت در شصت و پنج سالگی و در دهم ماه رمضان چشم از جهان فرو بست و قلب رسول خدا و مسلمانان را داغ دار کرد.

پیامبر اکرم(ص) پیکر پاک او را با دست های خویش به قبر گذاشت و
از شدت حزن و

اندوه، سال وفات او را که با فاصله اندکی از رحلت ابوطالب(ع) رخ
داده بود، عام الحزن (سال اندوه) نامید

مطالعه تاریخ زندگی حضرت خدیجه(س) نشان می دهد که او، هم در
دوران جاهلیت و هم بعد از بعثت خاتم الانبیا(ص) دارای فضایل و
کمالات معنوی بوده است. او که در جامعه خود به عنوان یک الگوی
زن برتر مطرح بوده، تأثیر بسزایی در گسترش صفات نیک انسانی
داشته است. سخاوت، کرامت، ایثار و فداکاری، عفت و پاکدامنی،
دوراندیشی و درایت و توجه به مستمندان، عطوفت و مهربانی و صبر و
استقامت از جمله خصلت های پسندیده اوست. به همین دلیل آن بانوی
.یگانه همتای واقعی برای حضرت محمد (ص) بود

ازدواج امیرالمومنین با فاطمه زهرا و تولد امام حسن و امام حسین و

زینب کبری

هنگامی که حضرت علی علیه السلام برای خواستگاری فاطمه علیها
السلام رفتند، پیامبر(ص) در خانه ام سلمه بودند. حضرت علیه السلام
در زدند. ام سلمه پرسیدند: کیست؟ قبل از پاسخ خواستگار، پیامبر(ص)
دستور دادند: «در را باز کن و بگو داخل شود. کسی پشت در است که
محبوب خدا و رسول است». حضرت علی علیه السلام وارد شدند، سلام
کردند و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند. چشمان خود

را بر زمین دوختند. شرم از پیامبر(ص) مانع گفتن خواسته شان می شد. پیامبر(ص) که خود حضرت علی (ع) را بزرگ کرده و از روحيات او باخبر بودند، سکوت را شکسته و فرمودند: «می بینم برای حاجتی اینجا آمده ای. خواسته ات را بر زبان آور و آنچه در دل داری بازگو که». «خواسته ات پیش من پذیرفته است».

حضرت(ع) با سخنانی شیرین خواسته شان را چنین بازگو کردند: «پدر و مادرم فدای شما، وقتی خردسال بودم مرا از عمویان ابوطالب و فاطمه بنت اسد گرفتید. با غذای خود و به اخلاق و منش خود بزرگم کردید. نیکی و دلسوزی شما درباره من از پدر و مادرم بیشتر و بهتر بود. تربیت و هدایتم به دست شما بوده و شما ای رسول خدا به خدا سوگند ذخیره دنیا و آخرتم هستید. ای رسول خدا اکنون که بزرگ شده ام، دوست دارم خانه و همسری داشته باشم تا در سایه انس با او، آرامش یابم. آمده ام تا دخترتان فاطمه را از شما خواستگاری کنم. آیا مرا می پذیرید؟» چهره پیامبر(ص) چون گل شکفته شد. گویا انتظار این لحظه را می کشیدند. خوشحال شدند، ولی جواب قطعی را بر عهده حضرت فاطمه(س) گذاشتند

به دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه السلام) به سوی مسجد رفتند تا پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در پی او بیایند. در بین راه، ابوبکر و عمر را دیدند و داستان خود را برای آنان بازگو کردند. آنگاه به مسجد رفتند. همچنین پیامبر(ص) به بلال دستور دادند که مهاجر و انصار را در مسجد گرد آورند. پس از مدتی کوتاه، همگی در مسجد بودند، پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر منبر بالا رفتند و پس از ستایش خداوند فرمودند: ای مردم! بزرگان قریش، فاطمه را از من خواستگاری کردند و من در پاسخ گفتم که به خدا سوگند! من شما را رد نکردم، بلکه خداوند شما را رد کرده است. در همین حال، جبرئیل بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: خداوند فرموده است که اگر علی را برای فاطمه نیافریده بودم از آدم ابوالبشر تا روز قیامت، شوهر و همسری هم تراز فاطمه پیدا نمی شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز پیام جبرئیل را

ابلاغ کردند و فرمودند

ای مردم! جبرئیل بر من نازل شد و مرا آگاهی داد که خداوند جلیل، علی و فاطمه را در آسمانها به نکاح هم درآورده است و از فرشتگان گواه گرفت و فرمان داد تا من نیز در روی زمین، فاطمه را به نکاح علی درآورم و شما را گواه بگیرم. پس فاطمه را به ازدواج علی درآوردم. ای علی! راضی شدی؟

علی ایستاد و با چهره ای شاداب فرمود: خدا را بر نعمتهای او سپاسگزارم و گواهی می دهم که جز او، خدایی نیست. درود بر محمد(صلی الله علیه و آله)؛ درودی که مقام و درجه اش را بالا برد. ای مردم! خداوند، ازدواج را برای ما پسندیده دانسته و بدان دستور داده است. خدا، ازدواج من و فاطمه را مقدر و بدان حکم کرده است

حاصل این ازدواج بسیار مبارک چهار فرزند بود. اولین انها امام حسن

مجتبی. بعد امام حسین بعد زینب کبری بعد ام کلثوم علیهم السلام.

تفسیر ایه: مرج البحرين يلتقيان... یخرج منهما لولو والمرجان.... همین

ازدواج و تولد حسنین است.

جنگ احد و شهادت حضرت حمزه (ع)

در سال ۳ ه در روز جنگ احد، حضرت حمزه سید الشهداء و ۶۹ نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند. در این جنگ مسلمانان هزار نفر بودند که به نوشته عده‌ای سیصد نفر در بین راه برگشتند و برای جنگ ۷۰۰ نفر باقی ماند. در این روز دندان و پیشانی پیامبر (ص) را شکستند.

شهادت حضرت حمزه (ع)

در این روز جناب حمزه بن عبد المطلب (ع) به شهادت رسید. آن حضرت برادر رضاعی پیامبر (ص) بود، چون هر دو بزرگوار از زنی به نام ثویبه شیر خورده بودند.

آن حضرت مردی شجاع و با هیبت بود و در این جنگ به دست وحشی و به دستور هند همسر ابوسفیان کشته شد. هند به خاطر کشته شدن پدر و برادر و عمویش در جنگ بدر، ابتدا قصد نبش قبر مادر

پیامبر (ص) را داشت، ولی کفار قریش از ترس نبش قبور امواتشان مانع شدند. این بود که او وحشی را با وعده‌هایی به کشتن پیامبر (ص) یا علی مرتضی (ع) و یا حمزه تحریک کرد. وحشی گفت: «از کشتن پیامبر (ص) و پسر عمویش علی (ع) عاجزم، ولی برای کشتن حمزه کمین می‌کنم».

او در میدان جنگ با نیزه‌ای بر سینه و یا شکم مبارک آن حضرت زد و آن حضرت را شهید کرد. وقتی خبر به هند دادند، آن خبیث دستور داد سینه آن حضرت را بشکافد و جگر مبارک آن حضرت را بیرون آورد. وقتی خواست به جگر حمزه دندان بزند دندان‌های نحسش کارگر نشد. همچنین هند با خنجری گوش‌ها، بینی و... آن حضرت را جدا کرد و به گردن انداخت.

پیامبر (ص) هنگامی که حمزه را با آن وضع دیدند، گریستند و عباى مبارک را روی او کشیدند که خواهرش صفیه او را به آن حال ببیند و فرمودند: یا عم رسول الله و اسد الله و اسد رسوله ... یا فاعل الخیرات، کاشف الکربات ... امیر المؤمنین و فاطمه زهرا (س) و صفیه و دیگران بر آن حضرت گریستند. پیامبر (ص) بر بدن مبارک او نماز خوانده و او را در احد دفن نمودند.

پیروزی مسلمانان در جنگ خندق(احزاب)بواسطه حماسه

امیرالمومنین

در این جنگ قهرمان مشرکین بنام عمرو بن عبدود رجز می خواند و

مبارز می طلید.

هر بار که ندای قهرمان عرب «عمرو بن عبدود» برای مبارزه بلند می‌شد، فقط جوانی بر می‌خاست و از پیامبر اجازه می‌گرفت که به میدان برود، ولی پیوسته با مقاومت و امتناع آن حضرت روبه‌رو می‌شد، آن جوان حضرت علی(ع) بود و پیامبر(ص) در برابر تقاضای او می‌فرمود: بنشین این عمرو است

عمرو برای بار سوم نعره کشید و گفت: صدایم از فریاد کشیدن گرفت، آیا در میان شما کسی نیست که به میدان گام نهد؟ این بار نیز حضرت علی(ع) با التماس فراوان از پیامبر(ص) خواست که به وی اذن مبارزه دهد.

جمله تاریخی پیامبر(ص) درباره امام علی(ع) در جنگ خندق*

پیامبر فرمود: این مبارز طلب عمرو است، حضرت علی(ع) عرض کرد: باشد! سرانجام پیامبر با درخواست وی موافقت کرد و شمشیر خود را به او داد و عمامه‌ای بر سر او بست و در حق او دعا کرد و گفت: خداوندا! علی را از بدی حفظ فرما، پروردگارا! در بدر «عبیده» و در احد شیر خدا «حمزه» را از من گرفتی، خداوندا! علی را از آسیب حفظ فرما. سپس این آیه را تلاوت کرد: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»، (انبیاء: 89) سپس این جمله تاریخی را بیان فرمود: «بَرَزَ

الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ»، یعنی دو مظهر کامل ایمان و شرک با هم
روبه‌رو شدند.

امام(ع) برای جبران تأخیر به سرعت رهسپار میدان شد و رجزی به
وزن و قافیه رجز قهرمان عرب خواند که مضمون آن این بود که عجله
!مکن، مرد نیرومندی برای پاسخ به ندای تو آمده است

آن‌گاه حضرت علی(ع)، عمرو بن عبدود را به یاد نذری انداخت که ...
با خدا کرده بود که اگر فردی از قریش از او دو تقاضا کند یکی را
پذیرد و عمرو گفت: چنین است، حضرت علی(ع) گفت: درخواست
نخست من این است که اسلام را بپذیری، قهرمان عرب گفت: از این
درخواست بگذر که مرا نیازی به دین تو نیست

سپس حضرت علی(ع) گفت: بیا از جنگ صرف نظر کن و رهسپار
زادگاه خویش شو و کار پیامبر را به دیگران واگذار که اگر پیروز شد
سعادت برای قریش است و اگر کشته شد، آرزوی تو بدون نبرد جامه
عمل پوشیده است

عمرو در پاسخ گفت: زنان قریش چنین سخن نمی‌گویند، چگونه
برگردم، در حالی که بر محمد دست یافته‌ام و اکنون وقت آن رسیده

است که به نذر خود عمل کنم؟ زیرا من پس از جنگ بدر نذر کرده‌ام
که بر سرم روغن نمالم تا انتقام خویش را از محمد بگیرم

این بار حضرت علی(ع) گفت: پس ناچار باید آماده نبرد باشی و گره
کار را از ضربات شمشیر بگشاییم، در این موقع قهرمان سالخورده از
کثرت خشم به سان پولاد آتشین شد و چون حضرت علی(ع) را پیاده
دید از اسب خود فرود آمد و آن را پی کرد و با شمشیر خود بر
حضرت علی تاخت و آن را به شدت بر سر آن حضرت فرود آورد

حضرت علی(ع) ضربت او را با سپر دفع کرد، ولی سپر به دو نیم شد و
کلاهخود نیز درهم شکست و سر آن حضرت مجروح شد، در همین
لحظه امام فرصت را غنیمت شمرده، ضربتی محکم بر او فرود آورد و
او را نقش بر زمین ساخت، صدای ضربات شمشیر و گرد و خاک
میدان مانع از آن بود که سپاهیان دو طرف نتیجه مبارزه را از نزدیک
ببینند.

اما وقتی ناگهان صدای تکبیر حضرت علی(ع) بلند شد، غریو شادی از
سپاه اسلام برخاست و مسلمانان دریافتند که حضرت علی(ع) بر
قهرمان عرب غلبه یافته، شر او را از سر مسلمانان کوتاه ساخته است

دشمن با این شکست عقب نشست و جنگ بنفع اسلام پایان یافت.
بنابراین عامل اصلی پیروزی مسلمانان کشته شدن عمرو بدست
امیرالمومنین بوده است.

در جنگ خیبر دو شادی به پیامبر رسید یکی پیروزی بر یهود خیبر
بوسیله امیرالمومنین و یکی بازگشت جعفر بن ابیطالب از حبشه بعد از
سالهای طولانی

پیامبر خدا فرمود نمی دانم به کدام پیروزی خوشحال باشم به فتح
خیبر یا بازگشت ام جعفر بن ابیطالب از حبشه. بعد فرمودند می خواهم
به جعفر گنجی بدهم! عده ای خیال کردند الان پیامبر از غنایم جنگی
به جعفر می دهد. اما پیامبر فرمود ان گنج چهار رکعت نماز است که
هر که بخواند جعفر در ثواب ان شریک است. نماز جعفر طیار در بین
علماء به اکسیر اعظم معروف است که حاجت هارا روا می کند.

(چگونگی ادای نماز جعفر طیار:)

نماز جعفر طیار به صورتِ دو نماز دو رکعتی با دو تشهد و سلام
مستقل به ترتیب ذیل خوانده می شود.
در ابتدای نماز، نیت نماز جعفر طیار کرده و در رکعت اول بعد از حمد
سوره «اذا زلزلت»، در رکعت دوم پس از حمد سوره عادیات، در

رکعت سوم پس از حمد سوره نصر و در رکعت چهارم پس از حمد «قل هو الله احد» خوانده می‌شود.

در هر یک از رکعت‌ها بعد از حمد و سوره، ۱۵ مرتبه ذکر تسبیحات اربعه «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» و در رکوع هر رکعت همین ذکر ده مرتبه و پس از سر برداشتن از رکوع ده مرتبه و در سجده هر رکعت ده مرتبه و هنگام برداشتن سر از سجده‌ها نیز ده مرتبه این ذکر گفته می‌شود که در هر رکعت ۷۵ بار و در مجموع ۳۰۰ بار تکرار می‌شود).

در روایات اسلامی تعبیرات مهمی درباره ایشان آمده است؛ از جمله اینکه: جعفر در قیامت بر ابلاغ رسالت انبیاء گواهی خواهد داد. او پس از حضرت علی(ع) و زید سومین نفری بود که به پیامبر(ص) ایمان آورد و به خاطر علاقه فراوانی که به فقرا و مستمندان داشت از سوی پیامبر(ص) به ابوالمساکین ملقب گشت و درباره او فرمود: «تو از نظر خلقت و خوی شبیه منی». علاوه بر این جعفر رئیس مهاجران به حبشه بود و دو هجرت داشت (هجرت به سوی حبشه و هجرت به سوی مدینه) و به دو قبله نماز خواند (در آغاز اسلام به سوی بیت المقدس و

سپس در مدینه به سوی کعبه) و دو بار با پیغمبر(ص) بیعت کرد

(بیعتی در آغاز اسلام و بیعتی در فتح مکه

انس بن مالک از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل می کند که «

فرمود

نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَ حَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ

«وَجَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ

؛ (ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان اهل بهشتیم من و حمزه سیدالشهدا

.و جعفر ذوالجناحین و علی و فاطمه و حسن و حسین

در جنگ موته دو یار باوفای پیامبر یعنی جعفر بن ابیطالب (برادر
حضرت علی) و زید بن حارثه (پسر خوانده پیامبر اکرم) بشهادت
رسیدند

وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر خدا رسید، از آن پس هرگاه وارد خانه می شدند، بر آن دو شهید به شدت می گریستند و می فرمودند: آن دو شهید، با من هم سخن و همدم و انیس بودند، و هر دو رفتند^۱

درباره شهادت جعفر فرمودند به عوض دو دستش که در راه خدا قطع شد خدا دوبال به او می دهد که در بهشت هر کجا بخواهد پرواز کند. لذا به جعفر طیار معروف شد

من لایحضره الفقیه ، ج 1، ص 177^۱

نزول ایه ولایت

حذیفه بن یمان می گوید: پیامبر اکرم (ص)، دامادش علی (ع) را به یمن اعزام کرده بود و چون خودش قصد حجه الوداع کرده بود، به علی (ع) نیز پیام داد که او نیز برای انجام حج به مکه رود. آن دو در مکه به یکدیگر رسیدند و ما در آن هنگام همراه رسول خدا (ص) بودیم. روزی حضرت علی (ع) به جانب کعبه رفت و به نماز مشغول شد و در آن هنگام مستمندی از راه رسید و از مردم درخواست کمک می کرد و چون به حضرت علی (ع) رسید، آن حضرت در حال رکوع بود؛ پس در همان حال انگشتر خود را بیرون آورد و به مستمند بخشید. حذیفه در ادامه می گوید، ما که نزد رسول خدا (ص) بودیم، مشاهده کردیم که بر آن حضرت آیه ای نازل شد و حضرت آن را برای ما قرائت کردند: «انما ولیکم الله ورسوله والذین یقیمون الصلوة (و یؤتون الزکوة وهم راکعون)» (مائده/ ۵۵)

پیامبر (ص) برای نزول آیه تکبیر گفت و سپس به ما فرمود: برخیزید بینیم این صفاتی را که خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است،

درباره چه کسی است؟ چون پیامبر(ص) وارد مسجدالحرام شد،
شخص مستمندی را دید و از او پرسید: از کجا می آیی؟
گفت: از نزد مرد نمازگزار می آیم که انگشتر خود را در حال رکوع، به
من بخشید. پیامبر(ص) بار دیگر تکبیر گفت و جلوتر رفت، تا به
علی(ع) رسید که در حال نماز خواندن بود. بعد از نماز از او پرسید یا
علی امروز بر تو چه گذشت؟
حضرت علی(ع) داستان مرد نیازمند و بخشیدن انگشتر خود به وی را
به رسول خدا(ص) بازگو کرد و پیامبر(ص) با شنیدن آن داستان برای
بار سوم تکبیر گفت.(مسارالشیعه؛ شیخ مفید؛ ص ۲۳؛ باندکی دخل و
(تصرف)
گویند یکی از اصحاب بارها در رکوع صدقه داد تا شاید در شان او هم
ایه ای نازل شود ولی نشد که نشد!

مباهله

بیست و چهارم ذی الحجه روز مباهله نام گرفته است. در این روز که روز نزول آیه «تطهیر» نیز هست، خداوند بر ارزش‌ها و فضیلت‌های اهل بیت (ع) و جایگاه راستین آنان در درک و شناخت اسلام راستین مهر تأییدی دیگر زد. روایات فراوانی در منابع معروف و دست اول اهل سنت و منابع اهل بیت (ع) آمده است، که با صراحت می‌گوید: آیه مباهله درباره حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (س)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نازل شده است.

مباهله در اصل از ماده بَهَلَ (بر وزن أَهْل) به معنی رها کردن است. این واژه را به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا معنی کرده‌اند آن نیز به خاطر رها کردن و واگذار نمودن بنده به حال خویش و خروج از سایه لطف خداست، اما از نظر مفهوم متداول که در آیه به آن اشاره شده، مباهله به معنی نفرین کردن دو نفر به همدیگر است. به این ترتیب که وقتی استدالات منطقی سودی نداشت، افرادی که با هم درباره یک مسأله مهمّ دینی گفت‌وگو دارند در یک جا جمع می‌شوند و به درگاه خدا تضرّع می‌کنند و از او می‌خواهند که دروغگو را رسوا سازد و

مجازات کند، همان کاری که پیامبر اسلام(ص) در برابر مسیحیان
نجران کرد، که در آیه ۶۱ سوره آل عمران به آن اشاره شده است

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ (در این آیه می خوانیم
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ
(نَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی درباره
مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: "بیایید ما فرزندان خود را دعوت
کنیم، شما نیز فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما
نیز زنان خود را، ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ما است)
دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود، آنگاه مباحله (و نفرین) کنیم، و
."» "لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم

این آیه به ضمیمه آیاتی که قبل و بعد از آن نازل شده، نشان می دهد
که در برابر پافشاری مسیحیان در عقاید باطل خود، از جمله ادعای
الوهیت حضرت مسیح(علیه السلام) و عدم کارایی منطق و استدلال در
برابر لجاجت آنها، پیامبر(ص) مأمور می شود که از طریق مباحله وارد
شود، و صدق گفتار خود را از این طریق خاص و روحانی به ثبوت
!برساند، یعنی با آنها مباحله کند تا راستگو از دروغگو شناخته شود

تفسیر آیه

هر گاه (مسیحیان) بعد از علم و دانشی که به تو رسیده (درباره نفی « الوهیت مسیح(علیه السلام) و تثلیث و انحرافات از این قبیل) با تو به بحث و ستیز برخیزند، به آنها بگو: "ما

(فرزندان خود را دعوت کنیم شما نیز فرزندان خود را
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
، ما زنان (أَبْنَاءَكُمْ

خویش را دعوت نماییم و شما نیز زنان خود را، (و نِسَائُنَا وَ نِسَاءَكُمْ)،
ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ما است) دعوت می نماییم و
(وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) شما نیز نفوس خود

آنگاه مباحله (نفرین) کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار
). (ثُمَّ تَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) : دهیم

بدون تردید از نظر تاریخی این مسئله واقع شد. یعنی پیامبر(صلی الله
علیه وآله) گروهی را انتخاب کرد و همراه خود برای مباحله آورد

در روایات اسلامی که مفسران و محدثان نقل کرده اند آمده است
«هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر(ص) به مسیحیان نجران پیشنهاد
مباحله داد، بزرگان مسیحی از پیامبر(ص) یک روز مهلت خواستند، تا
در این باره به شور بنشینند. اسقف (اعظم) به آنها گفت: "نگاه کنید،
اگر فردا محمد با فرزند و خانواده اش برای مباحله آمد از مباحله با او

بپرهیزید، و اگر اصحاب و یارانش را همراه آورد با او مباحله کنید که
". او پایه و اساسی ندارد

فردا که شد که پیامبر(ص) آمد، در حالی که دست حضرت علی(ع) را
گرفته بود و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) پیش روی او حرکت
می کردند، و حضرت فاطمه(علیها السلام) پشت سر او مسیحیان و در
. پیشاپیش آنان " اسقف اعظم آنان بیرون آمدند

هنگامی که پیامبر(ص) را با همراهان مشاهده کرد، پرسید: اینها چه
کسانی هستند؟ " گفتند: "این یکی، پسر عمو و داماد او است، و این
دختر زاده های او هستند، و این بانو، دختر او است که از همه نزد او
گرامی تر است. " اسقف نگاهی کرد و گفت: "من مردی را می بینم که
مصمم و با جرأت در مباحله آمده و می ترسم او راستگو باشد، و اگر
راستگو باشد بلای عظیمی بر ما وارد خواهد شد. " سپس گفت: "ای
ابوالقاسم (محمد(ص)) ما با تو مباحله نخواهیم کرد، بیا با هم صلح
!«»کنیم

و در بعضی از روایات آمده که اسقف اعظم گفت: «من صورتهایی را
می نگرم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکنند چنین خواهد شد!
!«»پس مباحله نکنید که هلاک خواهید شد

همین مضمون با تفاوت‌هایی که به اصل قضیه ضرر نمی‌زند، در بسیاری از تفاسیر دیگر نیز آمده است، مانند تفسیر فخر رازی (جلد ۸، صفحه ۱۰) و قرطبی (جلد ۲، صفحه ۱۳۴۶) و روح البیان (جلد ۲، صفحه ۴۴) و روح المعانی (جلد ۳، صفحه ۱۸۸) و بحر المحیط (جلد ۲، صفحه ۴۷۲) تفسیر بیضاوی (ذیل آیه مورد بحث) و تفاسیر دیگر

در غزوه بنی المصطلق باد تندی وزید! پیامبر خدا فرمود منافقی در
مدینه مرد. وقتی مسلمانان به مدینه برگشتند دیدند رفاعه از سران
نفاق بدرک واصل شده است

دشمنان یکی از دوستان پیامبر بنام خیب را اسیر کردند وقتی می
خواستند او را بکشند گفت السلام علیک یا رسول الله. حضرت که در
مدینه بین اصحاب نشسته بود فرمود وعلیک السلام و گریست
...و فرمود خیب بمن سلام کرد و کفار او را کشتند

زن یهودی کباب گوسفند درست کرد و به زهر آغشته کرد. همینکه پیامبر لقمه ای را داخل دهان گذاشتند دست گوسفند کباب شده به سخن درآمد و گفت مرا به زهر آغشته اند از من نخور! البته قسمتی از غذا وارد بدن پیامبر شد و هر سال باعث ضعف و بیماری حضرت می شد تا اینکه بر اثر همان زهر رحلت فرمودند لذا مسلمانان می گفتند پیامبر هم شهید شد.

در مورد دیگر یهودیان چاهی را حفر کرده و در آن نیزه و شمشیر نصب کردند و روی چاه را پوشانده و حضرت را دعوت کردند که پیامبر از روی چاه عبور کردند ولی اتفاقی نیافتاد ولی یهودیان که عبور کردند در چاه افتادند و مردند.

در هنگام بازگشت از جنگ تبوک تعدادی از منافقین نقشه ترور پیامبر را طراحی کردند که هنگام عبور حضرت از تنگه از بالای کوه کیسه های پراز سنگ پرتاب کنند تا شتر پیامبر رم کرده و حضرت را

به دره بیاندازد! ولی جبرئیل حضرت را مطلع کرد و در این مورد هم
تلاش دشمنان بجائی نرسید.

مسجد ضرار به چه معنا است؟ و داستان ساختن آن چیست؟

در قرآن کریم در سوره توبه به ماجرای مسجد ضرار اشاره شده
است. علت نام گذاری مسجد ضرار به این نام؛ از این رو بوده که
گروهی از منافقان برای تحقّق بخشیدن به نقشه های پلید خود علیه
اسلام و مسلمانان، اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند، تا با
عنوان مسجد پایگاهی برای ضربه زدن به پیامبر (ص) و مسلمانان
داشته باشند.^[3]

خلاصه داستان مسجد ضرار چنین است: گروهی از منافقان (که
سردسته آنان ابوعامر راهب پدر حنظله غسیل الملائکه نزد پیامبر

(ص) آمدند و از آن حضرت خواستند که به آنان اجازه دهد تا مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازند تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند. همچنین از آن حضرت تقاضا کردند که شخصاً به آن مسجد آمده و اقامه نماز فرماید؛ تا این که آیات 107 تا 110 از سوره توبه بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد و پرده از اسرار کار آنها برداشت، و به دنبال آن پیامبر اسلام (ص) دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آن را [ویران کنند].⁴

این موضوع را همه مفسران اسلامی و بسیاری از منابع حدیثی و تاریخی ذکر کرده‌اند، اگر چه در جزئیات آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود.

پاورقی:

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج 3، ص 228، دار الکتب [3].
الإسلامیة، تهران، چاپ ششم، 1371 ش

تفسیر نمونه، ج 8، ص 134؛ حجتی، سید محمد باقر، أسباب [4].
النزول، ص 56 و 57، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ ششم

شهادت دهها تن از قاریان قرآن با مکر دشمن

سریهٔ بئر معونه در ماه صفر سال چهارم هجری در منطقه آبگاه معونه
رخ داد و در طی آن ... تن از یاران رسول اکرم (ص) به شهادت
رسیدند. «ابوبراء عامر بن مالک بن جعفر» معروف به «ملاعب الاسنه»
در سال چهارم هجرت به نزد پیامبر (ص) رفت و دو اسب و دو شتر به
ایشان پیشکش کرد. رسول اکرم (ص) فرمودند: «هدیه مشرک را
نمی‌پذیرم» و اسلام را بر او عرضه داشتند. ابوبراء نه انکار کرد و نه
تسلیم شد و از رسول الله (ص) خواست تا افرادی را برای هدایت
قومش به قبیله او بفرستد. پیامبر (ص) امتناع فرموده و گفتند: «من از
جانب مردم نجد برای یاران خود بیمناکم». با تضمین ابوبراء، حضرت
هفتاد تن (به روایتی 40 تن) از قاریان قرآن را همراه با نامه‌ای به
سمت قبیله ابوبراء روان کردند. قاریان از مدینه خارج شدند و در ماه
صفر به منطقه «بئر معونه» سرزمینی در حد فاصل بین سرزمینهای «بنی

عامر» و «بنی سلیم» رسیده و در آنجا اردو زدند. به دستور فرمانده گروه، دو تن از قاریان چارپایان را برای چرا به نقطه‌ای دورتر بردند و پس از آن «حرام به ملحان» همراه با نامه رسول خدا (ص) و تنی چند از قبیله بنی عامر به نزد «عامر بن طفیل» از بزرگان بنی عامر رفت. عامر نامه را را نخوانده و سفیر را به شهادت رسانید و از قبیله خود برای کشتن قاریان کمک خواست. افراد بنی عامر به سبب حمایت ابوبراء از قاریان از مخاصمه با آنها خودداری کردند. «عامر بن طفیل» از افراد قبیله «بنی سلیم»، «عصیه» و «رعل» کمک خواست آنها را با او همراهی کرده و قاریان قرآن را به شهادت رساندند. تنها فرمانده گروه «منذر بن عمرو ساعدی» باقی ماند. مشرکین به او امان دادند اما او گفت: «دست در دست شما نمی‌گذارم و امانی از شما نمی‌پذیرم تا اینکه مرا به محل شهادت «حرام بن ملحان» ببرید و از حمایت من دست بردارید». مشرکان چنین کردند و منذر با آنها جنگید تا آنکه به شهادت رسید. پیامبر (ص) با شنیدن چگونگی به شهادت رسیدن او فرمودند: «در برابر مرگ گردن فرازی کرد». قاریانی که برای چرانیدن چارپایان به نقطه‌ای دورتر رفتند وقتی پرواز لاشخورها را بر مزار محل

استقرار دوستان خود دیدند از ماجرا مطلع شدند. به نزدیک آنها رفتند و به نبرد با مشرکان پرداختند که یکی از آن دو تن به شهادت رسید و دیگری که «عمرو بن امیه» نام داشت به اسارت درآمد. «عامر بن طفیل» بنا بر نذر مادرش جهت آزاد کردن برده‌ای او را رها کرد و وی خبر شهادت یارانش را به حضرت رسول (ص) رسانید. قاریان پیش از شهادت دست بر آسمان برداشته و گفته بودند: «پروردگارا! ما کسی را نمی‌یابیم که به وسیله او سلام خود را به پیامبرت ابلاغ کنیم. خدایا خودت سلام ما را به او برسان». جبرئیل این مهم را بر عهده گرفت و از این رو هنگامیکه «عمرو بن امیه» خود را به حضرت رسول (ص) رسانید ایشان از مایه مطلع بود. در روایات آمده که رسول اکرم (ص) تا پانزده روز (به روایتی 40 روز) مشرکان متخاصم را نفرین کردند.

شعب ابوطالب...

هشت سال از بعثت حضرت محمد(ص) گذشت وبا وجود اذیت و آزارها
و شکنجه های قریش، تعدادی از افراد مسلمان شدند.

چون قریش، پیشرفت اسلام را دیدند، در دارالندوه جمع شدند
و پیمان محاصره اقتصادی، اجتماعی،... علیه مسلمانان بستند که طبق
بندهای این پیمان، قسم خوردند و امضا نمودند که: «با آن حضرت
دشمن باشند! و هر موقع به آنحضرت دست پیدا کنند، او را بکشند! با بنی
هاشم غذا نخورند و سخن نگویند و خرید و فروش نکنند. دختر به آنها
ندهند و از آنها دختر نگیرند تا زمانیکه بنی هاشم، حضرت را به
آنها تسلیم نمایند!!»

وقتی ابوطالب از این پیمان با خبر شد، بنی هاشم را جمع
کرد و گفت: بحق کعبه قسم می خورم که اگر خاری بیای
محمد(ص) برود، همه شمارا هلاک می کنم. سپس همه به دره ای که به
«شعب ابی طالب» معروف شد، رفتند. در آنجا ابوطالب شمشیر بدست
گرفته و شب و روز از حضرت محافظت می نمود و در شب چند
نوبت، محل استراحت پیامبر را عوض می نمود. با اینکه ثروت خدیجه

در این ایام صرف شد، اما شدّت این محاصره طوری بود که اهل مکه از گریه اطفال بنی هاشم که گرسنه بودند، خواب نمی رفتند!...

بعد از چهار سال خداوند موریانه را فرستاد تا عهدنامه را - بغیر از نام خدا، - خورد و این خبر توسط ابوطالب به قریش داده شد و به این وسیله پیمان از بین رفت.

دوماه پس از خروج مسلمانان از شعب، ابوطالب رحلت کرد و سه روز بعد، خدیجه از دنیا رفت.

معراج پیامبر...

شش ماه قبل از هجرت به مدینه، شبی حضرت در خانه فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان (ع) بود که جبرئیل با وسیله ای آسمانی بنام «بُراق» نازل شد و حضرت را بر آن سوار نمود و ابتدا به مسجد الاقصی 'برد و از آنجا به آسمانهای هفت گانه سپس به دیدار بهشت و جهنم و بعد به سدره المنتهی ' و مقام قاب قوسین و هنگام سحرگاه او را به خانه اش باز گردانید. در این سفر آسمانی، حضرت عجایبی دید. حضرت در روایتی در مورد جهنم فرمودند: 1- در جهنم دیدم که

عده‌ای در مقابلشان گوشت پاکیزه و گوشت مردار است! ولی فقط از مردار می‌خورند! از جبرئیل عَلیّ را پرسیدم. فرمود: اینها در دنیا حرام‌خوار بوده‌اند! 2- جماعتی را دیدم که لبهای آنان مانند شتر بود و ملائکه از گوشت پهلوی آنان بریده و در دهانشان می‌گذاشتند که اینها عیب‌جو بودند 3- گروهی را دیدم که سرشان را می‌کوبیدند که اینها نماز عشاء نمی‌خواندند. 4- گروهی را دیدم که ملائکه آتش بدشان را انداخته و از مقعدشان در می‌آمد! اینها مال یتیم‌خوار بودند. 5- عده‌ای را دیدم که شکمشان آنقدر بزرگ بود که نمی‌توانستند، برخیزند! اینها ربا‌خوار بودند. 6- عده‌ای از زنها را به پستانشان آویزان کردن بودند! اینها زناکار بودند. 7- عده‌ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می‌دوختند! اینها هم زناکار بودند. 8- مردی را دیدم که می‌خواست پشت‌هیز می را بردارد و نمی‌توانست! با این حال بر پشتش هیز می گذاشت! او قرض‌دار بوده است. 9- زنی را دیدم که به موی سرش آویزان کرده و مغز سرش را می‌جوید! این زن موی سر خود را نامحرم نمی‌پوشانده است. 10- زنی را دیدم که به زبانش آویزان کرده بودند! او در مقابل شوهرش زبان‌درازی می‌کرده است. 11- زنی

را به پاهایش آویخته بودند! این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفته است. 12- زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد! این زن خود را برای دیگران آرایش می‌کرده است. 13- زنی را دیدم که پاهایش را بدستهایش بسته بودند و مار عقرب بر او مسلط بودند! او غسلهایش را نمی‌کرده است. 14- زنی را دیدم که گوشت بدنش را می‌بریدند! او خود را به مردان عرضه می‌نموده است. 15- شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می‌سوزانیدند و روده‌های خود را می‌خورد! او واسطه زنا بوده است. 16- کسی را دیدم که سرش مثل خوک و بدنش مثل الاغ بود! او سخن‌چینی می‌کرده است. 17- کسی را دیدم که صورتش مثل سگ بود و آتش بر او وارد می‌کردند! او خواننده و حسود بوده است و...»

هجرت به مدینه...

در سال سیزده بعثت، قریش در جلسه‌ای تصمیم به قتل رسول خدا (ص) گرفتند.

خداوند رسولش را از این توطئه آگاه نمود و دستور داد که علی (ع) را در جای خود گذاشته و خود به مدینه هجرت نماید. پیامبر وقتی از مکه خارج شد و بطرف غار «ثور» می‌رفت، ابوبکر را در راه دید و او را با خود همراه نمود و هر دو بداخل غار رفتند و علی (ع) تا سه روز برای حضرت، آذوقه می‌آورد و بعد از سه روز، رسول خدا (ص) علی (ع) را برای رد کردن اماناتی که نزد پیامبر بود، در مکه گذاشت و خود بطرف مدینه حرکت نمود.

اما شب اولی که قریش برای کشتن پیامبر به خانه حضرت، یورش برند، با تعجب علی (ع) را در بستر پیامبر، یافتند (که خداوند در شأن او آیهٔ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ» 207 بقره) را نازل نمود.) و او را رها نموده و به تعقیب پیامبر پرداختند و اما خداوند اراده کرد که رسولش، به سلامت به مدینه برسد.

پیامبر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد محله ای در اطراف
مدینه بنام «قبا» شد و در آنجا اولین مسجد را بنا نمود.

«هجرت پیامبر مبدأ تاریخ مسلمانان گردید و حوادث مهم سال
اول هجرت بشرح زیر بوده است: تعیین جمعه به عنوان عید
مسلمانان. واجب شدن نمازهای یومیه. ساخته شدن مسجد قبا. ایجاد
پیمان برادری بین مهاجرین و انصار. و...»

در مدّت ده سالی که رسول خدا (ص) در مدینه بودند، حکومت اسلامی
را تأسیس کردند و مدینه به عنوان اولین شهر مسلمانان
و دارالاسلام، مطرح گردید. در این مدت، جنگهایی بین مسلمانان
و مشرکین پیش آمد که تقریباً در همه جنگها، آغازگر جنگ، مشرکین
بوده اند و مسلمانان به عنوان دفاع وارد جنگ می شده اند. تعداد این
جنگها را 62 جنگ گفته اند که 22 تای آن غزوه بوده است یعنی
حضرت شخصاً در آن حضور داشته اند که اسامی غزوات بشرح زیر
می باشند: «ابواء، بواط، عشیر، بدر اولی، بدر کبری» سال دوم، «بنی
سلیم، سویق، ذی امر، احد» سال سوم، «نجران، اسد، بنی نضیر» سال
چهارم، «ذات الرقاع» سال ششم، «بدر اخیره، دومه الجندل، خندق» سال

پنجم، بنی قریظه، بنی لحيان، بنی قرو، بنی مصطلق، خیبر» سال
ششم، فتح مکّه» سال هشتم، حنین» سال هشتم، طائف و تبوک» سال
هشتم»

ستون مسجد گریه کرد!

«زمانیکه پیامبر در مسجد سخنرانی می کرد، در اوایل به یک
ستون چوبی تکیه می کردند، تا اینکه مردم گفتند: چون جمعیت زیاد
شده و همه دوست دارند شمارا ببینند، اجازه بفرمائید منبری بسازیم که
چند پایه داشته باشد و شما بر بالای آن بروید. پیامبر اجازه دادند.
چون جمعه بعد رسید، حضرت بالای آن منبر رفتند تا خطبه بخوانند
که ناگاه ناله ای مانند صدای شیون زنِ فرزند مرده از آن ستون چوبی
بلند شد! پیامبر پائین آمد و نزد آن ستون رفتند و دست مبارک بر آن
ستون گذاشته فرمودند: من از روی بی اعتنائی از تو نگزاشتم و بالای

منبر نرفتم. ولی مصلحت بندگان خدا را حساب کردم... سپس حضرت
بالای منبر رفتند و فرمودند: من اگر دست بر آن ستون نمی گذاشتم،
هرگز نالهٔ اواز دوری رسول خدا ساکت نمی شد! در حالیکه در میان
بنندگان خدا کسانی هستند که از دوری و نزدیکی رسول خدا پروا
نمی کنند.» حیوة القلوب ج 2

کوه گریه کرد!

«در غزوة تبوک وقتی حضرت با بیست و پنج هزار نفر از
مسلمانان، بطرف مرز شام می رفتند، در راه به کوهی رسیدند که بدون
چشمه و سیلاب و جوبی، آب از بالای آن به پایین می ریخت. عده ای
تعجب کردند و گفتند: جریان این آب عجیب است! پیامبر فرمود: این
کوه گریه می کند! گفتند: کوه هم گریه می کند؟ فرمود: آری آیا
می خواهید علّت گریه کوه را بدانید؟ گفتند: بلی! یا رسول الله! پیامبر
فرمود: ای کوه چرا گریه می کنی؟ کوه با زبان فصیحی که همه
می شنیدند، گفت: ای رسول خدا! روزی حضرت عیسی از کنار من عبور
کرد در حالیکه این آیه را قرائت می کرد: ناراً وقودها الناس

والحجارة أُعِدَّتْ للكافرين. (24 بقره) آتش جهنم که برای کفار آماده شده، هیزم‌ش، مردم و سنگها هستند.

از آنروز تا بحال از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم، من گریه می‌کنم!

پیامبر فرمود: ناراحت نباش! تو از آن سنگها نیستی زیرا آن سنگ کبریت است.

در این موقع آب جاری کوه خشک شد، بطوریکه گویا هیچ آب و رطوبتی نبوده است. «بحارج 17 ص 364

امام حسن عسکری (علیه السلام) از پدران‌ش نقل کرده، هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) خبر مرگ نجاشی را از جبرئیل شنید، به شدت گریست (بَکَى بُكَاءَ حَزِينٍ عَلَيْهِ) و فرمود: برادر شما «أَصْحَمَه» مرد. حضرت آنگاه به صحرا رفت و از راه دور بر او نماز خواند و هفت تکبیر گفت و خداوند زمین را برای او هموار ساخت؛ به طوری که جنازه نجاشی را دید، در حالی که او در حبشه بود.

جنگ بدر...

جنگ بدر در رمضان سال دوم هجری واقع شد. تعداد لشگر دشمن 950 نفر و تعداد نفرات سپاه اسلام 313 نفر بوده است. در ابتدای جنگ، برادر هند بنام ولید بدست علی(ع) کشته شد و پدرش عتبه بدست حمزه کشته شدند. سپس سعید بن عاص و حنظله بن ابی سفیان و طلحه بن عدی و نوفل بن خویله که از شیاطین قریش بود، بدست علی(ع) کشته شدند. و همین طور علی(ع) از سپاه دشمن می کشت تا اینکه نیمی از کشته های مشرکین که هفتاد نفر بودند، بدست علی(ع) بهلاکت رسیدند و باهمت سایر یاران پیامبر از جمله حمزه، لشگر اسلام پیروز شد.

جنگ أُحُد ...

جنگ اُحُد در سال سوم واقع گردید. نفرات دشمن، پنج هزار نفر و تعداد یاران پیامبر، هزار نفر بودند. در ابتدا طلحه بن طلحه از میان مشرکین مبارز طلبید. کسی جرأت میدان او را نداشت. علی (ع) پیش آمد و با او مبارزه نمود و او را کشت. در این موقع پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس برادرش مصعب که علمدار مشرکین بود به میدان آمد که او هم بدست علی (ع) کشته شد. بعد عده زیادی از قبیله بنی عبدالدار پرچم را گرفته و سپس کشته شدند. در این هنگام از دشمن غلامی بنام صواب که در بزرگی جثه مثل گنبد بود و دهانش کف کرده بود و چشمانش سرخ مانند دو کاسه خون بود، مبارز طلبید. کسی از مسلمانان جرأت نکرد به جنگ او برود. علی (ع) بر او حمله کرد و او را کشت. سپس مسلمانان بر دشمن هجوم آوردند و کفار را وادار به عقب نشینی نمودند. مسلمانان مشغول جمع آوری غنیمت شدند و کمانداران مسلمان کوه عینین را دیدن این صحنه محل تنگه را ترک کردند و برای جمع آوری غنیمت خود را به میدان جنگ رساندند. گروهی به فرماندهی خالد بن ولید از این فرصت استفاده کرده و کوه را دور زده و از پشت به مسلمانان یورش بردند. پرچم مشرکین دوباره بالا رفت

دشمنان در حال فرار نیز چون پرچم خود را دیدند و برگشتند. از طرفی شخصی صدا زد: محمد کشته شد! مسلمانان از این خبر دچار وحشت شدند و عقب نشینی و فرار نمودند. پیامبر تنها ماند و فقط چند نفر از او محافظت می کردند. از جمله علی مرتضی که دشمن از هر طرف به پیامبر حمله می کرد، علی (ع) آنرا دفع می نمود. تا آنکه نود زخم و جراحت بر بدن علی (ع) وارد شد. فداکاری علی (ع) طوری اعجاب انگیز بود که جبرئیل در آسمان ندا کرد: لا فتی الا علی ولا سیف الا ذو الفقار. «منتهی الامال»

جنگ خندق ...

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد. مشرکین باده هزار نفر، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندقی که اطراف شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند. بعضی از مسلمانان از کثرت لشکر دشمن دچار هراس شده بودند. در این زمینه قرآن می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذَا زَاغَتِ الْأَبْصَارُ» یاد بیاورید آن زمانی را که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند.

دشمن 27 روز مدینه را محاصره کرد. سپس چند نفر از شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند. عمرو که او را با هزار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلبید. احدی جرأت جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی (ع) خارج شد و در مقابل او قرار گرفت. پیامبر در این موقع فرمود: تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفته است. علی (ع) بعد از مبارزه ای سر عمرو را از تن جدا کرد. که پیامبر فرمود: ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت، برتر است.

شکست دشمن آغاز شد و مخصوصاً طوفان، سنگریزه و خاک را بر لشگر دشمن می ریخت. یکی از مسلمانان هم در لشگر دشمن رخنه کرد و اتحادیهود با آنان را برهم زد. با این عوامل لشگر دشمن عقب نشینی کرد و به مکه بازگشت.

جنگ خیبر...

در سال هفتم، جنگ خیبر صورت گرفت و قلعه های یهودیان پیمان شکن بوسیله سپاه اسلام محاصره شد. مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اینکه علی(ع) مأمور فتح آن شد. او برای فتح این قلعه با مرحب خیبری از قهرمانان یهود جنگید و او را کشت. سپس ربیع و عنتربخیبری و مرّه و یاسر و دیگر شجاعان یهود را از پای در آورد. یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کردند. علی(ع) در عملی اعجاب انگیز در قلعه را از جا در آورد و بر روی خندق قرار داد تا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پیروزی مهمی بدست آمد.

جنگ ذات السلاسل ...

در جنگ ذات السلاسل که 12000 نفر از قبیله یابس جزء مشرکین و چهار هزار نفر جزء لشکر مسلمین بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را که فرماندهی آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شکست دهد. تا اینکه علی(ع) فرماندهی را بدست گرفت و در صبحگاهی بردشمن یورش برد و آنان را شکست داد و با پیروزی و غنائم مهمی برگشت که سوره العادیات در باره این پیروزی نازل شد.

جنگ حنین ...

در جنگ حنین نیز سپاه دشمن با 12000 نفر در مقابل مسلمین قرار داشت. دشمن با استفاده از کمینگاههای کوهستان توانست در ابتدا شکستی بر لشکر اسلام وارد کند اما بارشادت علی(ع) که بیش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاکت رساند و کشتن پرچمدار مشرکین بنام ابوجردل، دشمن روبه هزیمت نهاد و جنگ با پیروزی اسلام پایان رسید.

جنگ جمل...

عده ای از افرادی که با علی(ع) بیعت کردند، امیدوار بودند که امیرمؤمنان به آنان توجه نموده و از ثروت و جاه و مقام برای آنان سهمی بگذارد. اما کم کم متوجه شدند که امیرمؤمنان فرقی بین آنان و دیگر مسلمین، در هنگام تقسیم بیت المال قائل نیست. لذا اشخاصی مانند طلحه و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم وعده ای دیگر، جلسات مخفیانه ترتیب دادند و تصمیم به مقابله با حضرت را

گرفتند. طلحه وزیر به بهانه حج به مکه رفتند و با عایشه، گروهی را بدور خود جمع نمودند و به بهانه انتقام خون عثمان، بطرف بصره حرکت کردند و در آنجا بعد از مقدماتی جنگ بین یاران عایشه و طلحه وزیر از یکسو و لشگر ظفرمند علی مرتضی از سوی دیگر آغاز شد و با کشته شدن شتر عایشه و طلحه وزیر و وعده زیادی از دو طرف، جنگ به پیروزی امیر مؤمنان تمام شد.

جنگ صفین...

بعد از شکست ناکثین «عهد شکنان» در جنگ جمل، معاویه که حکومت خود را در شام با خطر مواجه می دید و امیر مؤمنان او را از استانداری شام عزل کرده بود، به بهانه خون عثمان لشگری هشتاد هزار نفره تهیه دید و بسوی عراق حرکت کرد. امیر مؤمنان نیز سپاهی نود هزار نفره که 900 نفر از انصار و 800 نفر از مهاجرین در آن شرکت داشتند، فراهم آورد.

در کناره های فرات، دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند و بعد از مقدماتی جنگ شروع شد و نود روز طول کشید. شخصیت هایی در این جنگ در کنار امیر مؤمنان بودند که حضور هر کدام از آنها

در کنار علی (ع)، برای باطل بودن و ناحق بودن معاویه کافی بود. اشخاصی مانند عمار یاسر، اویس قرن، ابویوب انصاری، مالک اشتر، عبدالله بن عباس، محمد بن ابوبکر، هاشم مرقال، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد، محمد بن حنفیه، در این نبرد شرکت داشتند. وقتی عمار و هاشم مرقال بشهادت رسیدند، لشکر امیر مؤمنان، حملات پیروزمندی را به لشکر معاویه نمودند. در اینجا بود که نیرنگهای عمرو عاص و اشعث بن قیس و دیگر مشاورین معاویه شروع شد و کار به آنجا کشیدند که قرآنهار سر نیزه کردند و تقاضا نمودند که قرآن درباره این جنگ حکم کند! از لشکر علی (ع) عده زیادی ساده لوح وعده ای هم از منافقین که می دانستند قضیه چیست، امیر مؤمنان را تحت فشار قرار دادند تا به حکمیت راضی شود و اینکار را بر علی (ع) تحمیل نمودند. آن اسوه مظلومیت مجبور شد که تن به حکمیتی بدهد که تا آخر آن برای حضرت روشن بود. با کشته شدن نزدیک به هفتاد هزار نفر از دو طرف، این جنگ بجایی نرسید و معاویه بانیرنگهایی که بکاربرد، نجات یافت.

جنگ نهروان...

از حکمیتی که بر اثر نیرنگ پدید آمدوبه ضرر لشگر امیرمؤمنان تمام شد، گروهی بنام خوارج زائیده شدند. اینها همان کسانی بودند که حکمیت را بر علی(ع) تحمیل کردند. ولی بعد از مشخص شدن نیرنگ معاویه، از علی(ع) می خواستند که بخاطر پذیرفتن حکمیت، توبه کند! و در مقابل با علی(ع) کارشان به آنجا کشید که گفتند: اصلاً ما حاکم لازم نداریم چون قرآن گفته است: **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ**. حاکم فقط خداست و علی(ع) و معاویه هر دو باید کنار بروند!

در میان اینها افرادی بودند که نماز و عبادتشان بسیار پر رونق بود و آثار سجده در پیشانی بعضی دیده می شد. اما از تقوا و عقل در آنها اثری نبود.

چهار هزار نفر از این گروه خوارج، در کنار نهر نهروان برای جنگ با امیرمؤمنان و قرآن ناطق جمع شدند. امام ابتدا پیکهائی را روانه کرد تا شاید خونشان حفظ شود ولی فقط 1200 نفر پیشیمان شدند و برگشتند و بقیه بر سر تصمیم خود ماندند. طی جنگی که امیرمؤمنان با آنها نمود فقط 10 نفرشان زنده ماندند و بقیه کشته شدند.

بستن درخانه مسلمانان غیر از درخانه علی(ع)

سَدُّ الْأَبْوَابِ یا مسدود کردن درب‌ها واقعه‌ای که طی آن، پیامبر اسلام به فرمان خدا دستور به مسدود کردن درب همه خانه‌ها بجز درب خانه امام علی(ع) به مسجد النبی داد. تاریخ این رخداد مورد اختلاف است. این واقعه به صورت متواتر در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده و جزء فضایل امام علی(ع) به شمار می‌آید.

امیرالمؤمنین(ع) در شورای شش نفره تعیین خلافت، به این فضیلت خود استناد کرده است.... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): سُدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ غَيْرَ بَابِ عَلِيٍّ.

پیامبر خدا(ص) فرمود: **درهای مسجد را، بجز در خانه علی،**
ببندید(نسائی، خصائص أمير المؤمنين، ۱۶۱۴ق، ص ۷۳، ح ۲۳ و
(ص. ۱۰۵، ح ۴۴)

صَحِيفَه مَلْعُونَه یا صحیفه مشئومه

صَحِيفَه مَلْعُونَه یا صحیفه مشئومه پیمان‌نامه تعدادی از صحابه پیامبر(ص) در مخالفت با رسیدن خلافت به امام علی(ع) است. بنابر منابع شیعی، گروهی از صحابه پیش از واقعه غدیر با هم پیمان بستند که نگذارند خلافت به خاندان پیامبر(ص) برسد. آنان می‌خواستند رسول خدا را در گردنه کوه هَرشا به قتل برسانند. پس از واقعه غدیر نیز در مدینه جمع شدند و بر پیمان خود تأکید کردند و این جمع، صحیفه ملعونه دوم خوانده شده است. پیامبر(ص) در خطبه غدیر اصحاب صحیفه را اهل آتش دانسته و از آنان بیزاری جست.

حادثه تهمت!

حادثه افک ماجرای تهمتِ فحشا زدن گروهی از مردم به یکی از مسلمانان در صدر اسلام است. آیات ۱۱ تا ۲۶ سوره نور به حادثه افک اشاره دارد. بنابر روایت اهل سنت، شخص مورد تهمت، عایشه همسر رسول خدا(ص) بود. بر اساس این روایات، این واقعه در سال ۵

هجری قمری در مدینه به وقوع پیوست و خداوند در این آیات، مردم را به دلیل تهمت زدن و دامن زدن به شایعات سرزنش کرده است

بر اساس روایت دیگری که در منابع شیعی آمده، فردی که به او تهمت زده شده ماریه قبطیه همسر دیگر پیامبر(ص) و مادر ابراهیم بوده است

صلح حُدَیبِیّه

صلح حُدَیبیه، پیمان صلحی که در سال ششم هجری بین پیامبر (ص) و مشرکان مکه در منطقه حدیبیه امضا شد و در سوره فتح به آن اشاره شده است. مسلمانان که برای به جا آوردن مناسک عمره رهسپار مکه شده بودند با ممانعت مشرکین قریش مواجه شدند و در محلی به نام حدیبیه در نزدیکی مکه توقف کردند. پس از مذاکراتی بین طرفین، سرانجام پیمان صلح حدیبیه بسته شد که بر اساس آن صلحی ده ساله بین طرفین برقرار شد و مسلمانان آن سال به مدینه بازگشتند تا سال بعد برای انجام عمره وارد مکه شوند. ماجرای بیعت رضوان در زمان اقامت مسلمان در حدیبیه، هنگامی روی داد که گمان می‌رفت مکیان فرستاده پیامبر(ص) را کشته‌اند. بسیاری از تاریخ‌نگاران این صلح را زمینه‌ساز گسترش فعالیت تبلیغی پیامبر(ص) در جزیره العرب و خارج از آن و در نتیجه فراهم کننده مقدمات فتح مکه دانسته‌اند.

تصمیم پیامبر برای عمره‌گزاری

حضرت محمد(ص) در سال ششم هجری، مسلمانان مدینه و برخی قبایل اطراف آن را برای سفر به مکه به قصد عمره، فراخواند. [۱]

بیشتر مهاجران و انصار این دعوت را پذیرفتند اما قبایل اطراف مدینه
[از همراهی پیامبر(ص) سر باز زدند].^۲

گفته شده که این تصمیم پیامبر(ص) بعد از آن گرفته شد که حضرت
محمد(ص) در خواب، خود و یارانش را در حال طواف خانه خدا
مشاهده کرد. مفسران آیه ۲۷ سوره الفتح اشاره به همین خواب
دانسته‌اند. [نیازمند منبع] آیه‌ای که خداوند در آن از «فتح قریب» خبر
داده است.

تعداد مسلمانان

کاروان مسلمانان، روز دو ذیقعدۀ سال ششم مدینه را به سوی مکه
[ترک کرد].^۳

تعداد همراهان پیامبر در این سفر را متفاوت ذکر کرده‌اند. [۴] روایت
مشهور این تعداد را ۱۴۰۰ تن می‌داند. [۵] چهار زن نیز در این جمع
[حضور داشتند که یکی از آنان امّ سلمه، همسر پیامبر، بود].^۶

پیامبر عبدالله بن اُمّ مکتوم [۷] یا نُمَیْلَه بن عبدالله لیثی [۸] را به
جانشینی خود در مدینه منصوب کرد.

مُحرم شدن مسلمانان

مسلمانان سلاحی جز سلاح مسافر (شمشیر در نیام) نداشتند. پیغمبر اسلام (ص) مقداری که از مدینه بیرون رفت و به «ذی الحلیفه» - که اکنون به نام مسجدی که در آنجا بنا شده به «مسجد شجره» معروف است - رسید جامه احرام پوشید و هفتاد شتر نیز که همراه داشت نشانه قربانی بر آنها زد و از جلو براند تا به افرادی که خبر حرکت او را به قریش می‌رسانند بفهماند که به قصد جنگ بیرون نیامده، بلکه منظور او تنها انجام عمره و طواف خانه خداست. [۹] گفته شده است شتر ابوجهل نیز، که پیامبر در جنگ بدر به غنیمت گرفته بود، به [صورتی نمادین در میان دیگر قربانی‌ها بوده است. ۱۰]

مسیر پیامبر (ص) به سمت حدیبیه

در «عُسْفان» – محلی در دو منزلی مکه – به پیامبر خبر رسید که مشرکان مکه از حرکت مسلمانان مطلع شده و قسم خورده‌اند که مانع ورود آنان به مکه شوند. [۱۱] قریش جنگجویان خود را در خارج مکه مستقر کردند و خالد بن ولید را با دویست سوار تا کراع الغمیم به [مقابله مسلمانان فرستادند. ۱۲]

پیامبر، با راهنمایی چند تن از بنی اسلم، از بیراهه مسیر خود را به سوی مکه ادامه داد تا با جنگجویان قریش روبرو نشود. [۱۳] در این [مسیر، مسلمانان برای اولین بار نماز خوف [۱۴] به جا آوردند. ۱۵]

ورود به حدیبیه

مقالهٔ اصلی: حدیبیه

مسلمانان در حدیبیه توقف کردند. در این منطقه مذاکراتی با قریش انجام شد. از جمله ابتدا به واسطه قبیله خزاعه [۱۶] و در ادامه با چند

نماینده از قریش که به اردوی مسلمانان فرستاده شدند؛ اما این مذاکرات سودی نداشت و مکیان اجازه ورود مسلمانان را به این شهر ندادند.[۱۷]

اسارت تعدادی از قریشیان

قریشیان برای فشار به کاروان مسلمانان، مکرز بن حفص را با همراهی حدود چهل یا پنجاه نفر از سوارکاران ورزیده مأمور کردند تا در اطراف لشکر مسلمانان جولانی بزنند و اگر توانستند کسی را از مسلمانان دستگیر کنند؛ اما این گروه همگی به دست مسلمانان اسیر شدند و رسول خدا(ص) که مأمور به جنگ نبود دستور داد آنها را آزاد کنند.[۱۸]

بیعت رضوان

از سوی پیامبر(ص) عثمان بن عفان که از بنی امیه بود و اقوام بانفوذی در میان سران قریش داشت.[۱۹] برای مذاکره راهی مکه شد اما این مذاکرات هم بی نتیجه ماند. مشرکان اجازه بازگشت به عثمان ندادند

و شایع شد که مکیان وی را کشته‌اند. در پی نشر این خبر، رسول خدا اصحاب را به بیعتِ معروف به بیعت رضوان فراخواند. [۲۰] پس از مدتی معلوم شد که عثمان کشته نشده و در مکه محبوس بوده [است. ۲۱]

قرارداد صلح

در نهایت قریش سهل بن عمرو را برای مذاکره نزد مسلمانان فرستادند و پیمان صلحی بین پیامبر و سهل امضا شد که به موجب آن، قرار شد مسلمانان در آن سال بدون زیارت خانه خدا به مدینه [بازگردند و سال بعد وارد مکه شوند. ۲۲]

پیامبر چون به فواید این صلح آگاه بود، انعطاف زیادی نشان داد نمونه‌ای از انعطاف پیامبر، قبول درخواست سهیل بن عمرو بود مبنی بر حذف «بسم الله الرحمن الرحيم» از ابتدای صلح نامه و نوشتن «باسمک اللهم» به جای آن، و نیز حذف عنوان رسول الله بعد از نام آن حضرت و نوشتن «محمد بن عبدالله» به جای آن بود. [۲۳] برخی صحابه

از جمله عمر بن خطاب به این شیوه پیامبر انتقاد کرد.[۲۴] و این
[صلحنامه را باعث حقارت مسلمانان می‌دانست].[۲۵]

مفاد صلح نامه

:مُفاد صلح نامه حدیبیه چنین بود

[ده سال میان طرفین صلح برقرار گردد].[۲۶]

مسلمانان آن سال بدون زیارت خانه خدا به مدینه بازگردند و سال
بعد برای به جا آوردن عمره وارد مکه شوند، مشروط بر اینکه جز
سلاح مسافر، سلاحی به همراه نداشته باشند و بیش از سه روز در مکه
اقامت نکنند، قریش نیز در این مدت شهر را ترک خواهند کرد
مسلمانان متعهد شدند افرادی را که از مکه به مدینه می‌گریزند، به
مکه بازگردانند، اما طرف مقابل چنین تعهدی نسبت به فراریان مدینه
نداشت. (البته در این صلحنامه طبق آیه ۱۰ سوره ممتحنه، بازگرداندن
[زنان مؤمنی که از مکه به مدینه می‌گریختند، ممنوع شده بود].[۲۷]

سایر قبایل در هم‌پیمان شدن با قریش یا مسلمانان آزاد و مختار
[باشند]. ۲۸

بازگشت به مدینه

بنا بر روایات مختلف، مسلمانان ده روز و اندی، و به قولی بیست روز، در حدیبیه اقامت کردند. [۲۹] رسول خدا در خارج از منطقه حرم خیمه زده بود، ولی در حرم نماز می‌گزارد. چون نوشتن صلح نامه پایان یافت و مردانی از مسلمانان و مشرکان بر آن گواهی دادند، پیامبر به همراهانش فرمان داد که به نشانه حج، شتران خود را قربانی کنند و سرهایشان را بتراشند. بیشتر اصحاب، به دلیل ناخرسندی از به جا نیاوردن حج و چون صلح حدیبیه را نوعی شکست می‌دانستند، از فرمان پیامبر سرپیچی کردند، اما پس از آنکه رسول خدا به تنهایی اقدام به به‌جا آوردن این اعمال کرد، آنان نیز تبعیت کردند، [۳۰]
[سپس رسول خدا و مسلمانان به مدینه بازگشتند]. ۳۱

طبق معاهده حدیبیه، سال بعد (سال هفتم) پیامبر و مسلمانان به مکه رفتند و سه روز در نبود قریش در آنجا اقامت کردند و اعمال عمره را [به جای آوردند. این واقعه به عمره القضاء معروف است. ۳۲]

فتح مبین

در راه بازگشت از حدیبیه به مدینه، سوره فتح بر پیامبر نازل شد که خدا در آن، صلح حدیبیه را «فتح مبین» نامیده و با اعلام رضایت از بیعت کنندگان، وعده پیروزی‌ها و غنیمت‌های فراوان به مسلمانان داده بود. [۳۳] به نظر غالب مفسران، این وعده راجع به فتح خیبر است که در سال هفتم اتفاق افتاد، [۳۴] اما برخی نیز آن را مربوط به فتح [مکه دانسته‌اند. ۳۵]

نقض صلح نامه از سوی قریش

اندکی پس از امضای پیمان یکی از مردم مکه به نام ابوبصیر که مسلمان شده بود، طبق پیمان حدیبیه به مردم مکه تسلیم شد، اما او در بین راه از چنگ محافظان خود گریخت و در نقطه‌ای که بر سر

کاروان قریش به شام است موضع گرفت. اندک اندک عده‌ای از مسلمانان مکه به او پیوستند و برای کاروان قریش خطر جدی پدید آوردند. قریش از پیامبر خواستند تا آن افراد را به مدینه راه دهد؛ بدین ترتیب بند مربوط به استرداد یک طرفه فراریان به درخواست [قریش لغو شد]. ۳۶

هنوز دو سال از پیمان صلح نگذشته بود که مشرکان مکه بند اول صلح نامه (یعنی ترک مخاصمه و جنگ) را نقض کردند. زیرا قبیله بنی خزاعه با مسلمانان و قبیله بنی بکر با قریش هم پیمان بودند، اما در نبردی که در سال هشتم میان این دو قبیله رخ داد، مردانی از قریش به نفع بنی بکر، افرادی از بنی خزاعه را کشتند. این به معنای نقض صلح حدیبیه بود و با اینکه ابوسفیان شخصاً برای عذرخواهی به مدینه رفت، عذرش پذیرفته نشد و در اندک مدتی، پیامبر عازم فتح مکه [شد]. ۳۷

برکات صلح حدیبیه

صلح حدیبیه را از عوامل مهم زمینه‌ساز گسترش دعوت اسلام به سراسر جزیره العرب دانسته اند. به گونه‌ای که از آغاز پیمان صلح تا نقض آن (۲۲ ماه)، تعداد کسانی که به اسلام گرویدند، بیش از کل تعداد مسلمانان تا آن زمان بود و حتی برخی بزرگان قریش، مانند [عمر و عاص و خالد بن ولید، در همین دوران به اسلام گرویدند. ۳۸]

همچنین گفته شده که آرامش حاصل از صلح حدیبیه سبب شد که پیامبر به سرزمین‌های خارجی هم توجه کند و در سال هفتم، [پادشاهان و سران ممالک اطراف را نیز به اسلام دعوت نماید. ۳۹]

پاورقی:

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۷۶.
۲. رسولی، زندگانی محمد (ص)، ۳۷۵ش، ج ۲، ص ۲۰۷. ↑
۳. واقدی، کتاب المغازی، ۹۶۶م، ج ۲، ص ۵۷۳؛ ابن سعد، کتاب الطبقات الکبیر، لیدن، ج ۲، ص ۹۵. ↑
۴. رجوع کنید به ابن سعد، کتاب الطبقات الکبیر، لیدن، ج ۲، ص ۹۵؛ طبری، تاریخ، دار التراث، ج ۲، ص ۶۲۰. ↑

5. ↑ رجوع كنيد به ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٧٧.
6. ↑ واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٥٧٤.
7. ↑ واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٥٧٣؛ ابن سعد، كتاب الطبقات الكبير، ليدن، ج ٢، ص ٩٥.
8. ↑ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٧٦.
9. ↑ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٧٦؛ ابن سعد، كتاب الطبقات الكبير، ليدن، ج ٢، ص ٩٥.
10. ↑ واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٥٧٤.
11. ↑ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٧٧.
12. ↑ ابن سعد، كتاب الطبقات الكبير، ليدن، ج ٢، ص ٩٥.
13. ↑ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٧٧.
14. ↑ رجوع كنيد به سوره نساء، آيه ١٠١-١٠٢.
15. ↑ رجوع كنيد به واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٥٨٣-٥٨٢.
16. ↑ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٧٩.

17. ↑ رجوع کنید به ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۱؛ ابن سعد، کتاب الطبقات الکبیر، لیدن، ج ۲، ص ۹۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار صادر، ج ۲، ص ۵۴.
18. ↑ رجوع کنید به واقدی، کتاب المغازی، ۱۹۶۶م، ج ۲، ص ۶۰۲؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۱؛ ابن سعد، کتاب الطبقات الکبیر، لیدن، ج ۲، ص ۹۶-۹۷.
19. ↑ ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۲؛ ابن اثیر، الکامل، دار الکتاب العربی، ج ۲، ص ۲۰۳.
20. ↑ رجوع کنید به واقدی، کتاب المغازی، ۱۹۶۶م، ج ۲، ص ۶۰۳؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۲؛ طبری، تاریخ، دار التراث، ج ۲، ص ۶۳۲.
21. ↑ ابن اثیر، الکامل، دار الکتاب العربی، ج ۲، ص ۲۰۳.
22. ↑ ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۳.
23. ↑ رجوع کنید به یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار صادر، ج ۲، ص ۵۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۷۲؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰.
24. ↑ رجوع کنید به ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۳؛ نیز رجوع کنید به واقدی، کتاب المغازی، ۱۹۶۶م،

- ج ٢، ص ٦١١-٦٠٩؛ ابن سعد، كتاب الطبقات الكبير، ليدن، ج ٢، ص ١٠١.
25. ↑ بيهقي، دلائل النبوه، ١٤٠٥ق، ج ٤، ص ١٠٦؛ ذهبي، تاريخ الاسلام، ١٤٠٩ق، ج ٢، ص ٣٧١.
26. ↑ يعقوبي، تاريخ يعقوبي، دار صادر، ج ٢، ص ٥٤.
27. ↑ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٩٠-٧٩١.
28. ↑ واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٦١١-٦١٢؛ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٨٤؛ ابن اثير، الكامل، دار الكتاب العربى، ج ٢، ص ٢٠٤؛ يعقوبي، تاريخ يعقوبي، دار صادر، ج ٢، ص ٥٤.
29. ↑ رجوع كنيد به واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٦١٦؛ ابن سعد، كتاب الطبقات الكبير، ليدن، ج ٢، ص ٩٨.
30. ↑ واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٦١٣؛ يعقوبي، تاريخ يعقوبي، دار صادر، ج ٢، ص ٥٥؛ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٨٥.
31. ↑ يعقوبي، تاريخ يعقوبي، دار صادر، ج ٢، ص ٥٥.
32. ↑ ابن اثير، الكامل، دار الكتاب العربى، ج ٢، ص ٢٢٧.
33. ↑ واقدى، كتاب المغازى، ١٩٦٦م، ج ٢، ص ٦١٧-٦٢٣؛ ابن هشام، السيره النبويه، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٧٨٨-٧٨٦.

34. برای نمونه رجوع کنید به طبری، جامع؛ طبرسی، ۱۴۰۸؛ ↑
طباطبائی، ذیل فتح: ۱۹
35. رجوع کنید به طباطبائی، ذیل فتح: ۱۹ ↑
36. رجوع کنید به واقدی، کتاب المغازی، ۱۹۶۶م، ج ۲، ↑
ص ۶۲۴-۶۲۹؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲،
۷۸۸-۷۸۹؛ شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۱
37. ابن اثیر، الكامل، دار الكتاب العربی، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۴ ↑
38. رجوع کنید به واقدی، کتاب المغازی، ۱۹۶۶م، ج ۲، ↑
ص ۶۲۴؛ ابن هشام، السیره النبویه، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۷۸۸
39. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ↑
<https://lib.eshia.ir/23019/1/5871> ص

تلاش برای ترور پیامبر(ص)

افراد و اقوام مختلف در ایام و مکان‌های گوناگون قصد ترور پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را داشتند که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

راهب مسیحی

پیامبر در سن نه و یا دوازده سالگی به همراه عمویش "ابوطالب" برای تجارت به سفر شام رفتند در بین راه، "راهبی مسیحی" به نام "بحیرا" آنها را به صومعه خود مهمان نمود بحیرا نشانه‌های پیامبر آخرالزمان را در کتب آسمانی خوانده بود لذا از روی این علائم، پیامبر را شناخت و به ابوطالب گفت مراقب برادرزاده‌ات باش که اگر یهود او را بشناسند چنان که من شناختم او را می‌کشند و بدان که شان او بزرگ است و او پیغمبر این امت است که به شمشیر خروج خواهد فرمود.

گویند افرادی از اهل کتاب به نام‌های "زریر" و "تمام" و "دریس" آنچه را که بحیرا در پیامبر دیده بود، دیدند و خواستند آن حضرت را بکشند اما بحیرا مانع شده و خدا را به یاد آنها آورد و آنچه از صفات و نام او در کتاب الهی آمده بود به ایشان گوشزد کرد و بالاخره آنها را [از کشتن حضرت منصرف نمود]. ۵

بنی نظیر

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به سوی بنی‌نضیر رفت تا در پرداخت دیه از آنها کمک بگیرد. یهودیان گفتند آنچه فرمان دهی انجام می‌دهیم لکن استدعا داریم امروز میهمان ما باشید، حضرت به لحاظ امنیتی نپذیرفت که داخل حصار آنها شود لذا بر دیوار قلعه آنها تکیه داده و نشست.

یهودیان با خود گفتند اکنون بهترین فرصت است برای کشتن محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، لذا یک نفر به پشت بام برود و سنگی بر سر او بغلطاند و ما را از زحمت او برهاند.

جبرئیل پیامبر را از نقشه شوم آنها مطلع نمود پیامبر برخاست و به
[سوی مدینه بازگشت. ۶]] ۷

زینب دختر حارث

پس از جنگ خیبر، "زینب دختر حارث" و همسر "سلام بن مشکم"
گوسفند بریانی را به سم آغشته نمود و به پیامبر هدیه کرد. و چون
فهمیده بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ماهیچه دست گوسفند
را بیشتر دوست دارد لذا آن قسمت را به سم بیشتری آغشته کرده
بود.

هنگامی که غذا را جلوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نهاد آن
حضرت ماهیچه دست را برداشته و تکه ای از آن را در دهان گذاشت
اما آن را نبلعید. حضرت لقمه را بیرون آورد و فرمود این استخوان به
من خبر می دهد که مسموم است سپس آن زن را فراخواند و او
[اعتراف کرد... ۸]] ۹]] ۱۰

عمر بن خطاب

از "انس بن مالک" نقل شده که: «عمر شمشیر برداشته و بیرون آمد و به مردی از بنی زهره برخورد آن مرد گفت آهنگ کجا داری، ای عمر؟ گفت می خواهم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بکشم! مرد گفت فرضاً محمد را کشتی چگونه از شمشیرهای بنی هاشم و بنی زهره جان سالم به در خواهی برد؟ عمر گفت می بینم آئینی را که بر آن [بودی رها کرده ای؟ اگر بدانم ابتدا تو را می کشم....]» [۱۱] ۱۲

قبائل قریش

قریش پس از تلاش های نافرجام برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سرانجام در "دارالندوه" جمع شدند و به این نتیجه رسیدند که از هر قبیله ای یک نفر شجاع و جنگجو انتخاب شود و شبانه وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواب است به او حمله

کنند و او را بکشند در این صورت خاندان پیامبر قدرت انتقام از تمام قبایل را ندارند لذا نهایتاً به دیه راضی خواهند شد.

برای این کار عده‌ای را انتخاب نمودند اما خداوند پیامبر را از نقشه شوم آنها مطلع کرد و دستور داد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را به جای [خود بخواباند و خود همان شب هجرت کند]. ۱۳

ماجرای عقبه

هنگامی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به همراه کاروان از تبوک به مدینه باز می‌گشت در بین راه گروهی از اصحاب توطئه کردند که هنگام عبور حضرت از عقبه که راه باریکی بوده است شتر حضرت را رم دهند تا حضرت به دره سقوط کند و کشته شود.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از این توطئه مطلع شد لذا به عمار فرمود تا زمام شترش را بگیرد و "حذیفه" نیز آن را براند. در همان حال که می‌رفتند صدای هجوم آن گروه را که صورت خود را پوشانده بودند از پشت سر شنیدند که ایشان را محاصره کرده بودند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خشمگین شد و به "حذیفه" دستور داد تا آنها

را شناسایی کند حذیفه با عصای سرکجی که داشت به سر و صورت
شترهای منافقین حمله‌ور گردید. آنها ترسیدند لذا با شتاب گریختند
و خود را در میان مردم انداختند. حذیفه بازگشت و به رسول خدا
ملحق شد. پیامبر فرمود: «ای حذیفه آیا کسی از آنها را شناختی؟
حذیفه گفت شتر فلانی و فلانی را شناختم و تاریکی شب زیاد بود و
». آنها روی خود را پوشانده بودند

پیامبر فرمود: «آیا دانستی که ماجرای آنها چیست و چه می‌خواهند؟
عرض کرد نه یا رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم). حضرت فرمود
آنها تصمیم داشتند تا با من حرکت کنند و هر وقت به گردنه وارد
شدم مرا از آن به پایین بیندازند و بکشند. حذیفه گفت آیا وقتی مردم
رسیدند آنها را مجازات نمی‌فرمایی؟ پیامبر فرمود خوش ندارم که
مردم هر جا نشستند بگویند محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اصحاب
[خود را کشت. آنگاه رسول خدا آنان را یک‌یک نام برد.]» [۱۴]

بدین جهت حذیفه «صاحب سِرِّ رسول خدا بود و هر گاه شخصی
می‌مُرد عمر دنبال حذیفه می‌فرستاد و اگر حذیفه بر او نماز می‌خواند
عمر هم نماز می‌خواند و اگر حذیفه بر او نماز نمی‌خواند عمر هم نماز

نمی‌خواند، [۱۵] زیرا قرآن از نماز خواندن بر منافقین را نهی فرموده
[است: «ولا تصلّ علی أَحَدٍ مِنْهُمْ مات ابدا وَلَا تَقُمْ علی قَبْرِهِ»] [۱۶]

ابوسفیان

ابوسفیان "قبل از پذیرش اسلام و بعد از این که به ظاهر مسلمان "
شود بارها علیه پیامبر توطئه می‌کرد. ابوسفیان به یکی از قریشیان در
مکه گفته بود آیا کسی محمّد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را ترور نمی‌کند
تا ما به خونخواهی خود برسیم او در بازارها به آسودگی راه می‌رود.
مردی اعرابی گفت اگر مرا تقویت کنی من او را می‌کشم. ابوسفیان
.یک شتر و مقداری توشه به او داد

مرد اعرابی وارد مدینه شد و نشانی حضرت را گرفت و وارد مسجد
شد. حضرت به اصحابش فرمود این مرد در صدد حيله است ولی
خداوند بین او و آنچه می‌خواهد مانع خواهد شد. اعرابی جلو آمد و
گفت کدام یک از شما فرزند عبدالمطلب است؟ حضرت فرمود من
هستم. اعرابی پیش آمد و روی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خم شد

مانند آنکه می‌خواهد رازی را به او بگوید "اسید بن حضیر" او را گرفت و بسوی خود کشید و گفت از رسول خدا دور شو و در همان حال دستش به داخل لباس او خورد و متوجّه خنجر شد. حضرت فرمود این مرد حيله گر و خائن است. اعرابی خود را باخت و شروع [کرد به التماس کردن به حضرت. ۱۷]

صفوان بن اُمیّه

عمیر بن وهب جمحی "با" صفوان بن اُمیّه "کنار «حجر الاسود» نشسته" بودند و سخن از کشته‌های جنگ بدر به میان آمد. صفوان گفت پس از آنها خیری در زندگی نیست. عمیر گفت به خدا راست گفتند؛ «اگر به خاطر اهل و عیالم و نیز وامی که قدرت پرداخت آن را ندارم نبود می‌رفتم و محمّد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را می‌کشتم زیرا من از آنها «زخم خورده‌ام و فرزندم در دست آنها اسیر است».

صفوان فرصت را غنیمت شمرد و گفت من بدهی تو را پرداخت می‌کنم و سرپرستی خانواده‌ات را به عهده می‌گیرم. عمیر شمشیرش

را تیز نموده و به سمّ آغشته نمود و راهی مدینه شد و به نزدیک پیامبر رفت. پیامبر پرسید برای چه کاری آمده‌ای؟ گفت بخاطر فرزندم که اسیر شماس‌ت؛ در حقّ او نیکی کنید. حضرت فرمود پس آن شمشیر که حمایل کرده‌ای چیست؟ خلاصه پیامبر از نقشه او و صفوان در کنار حجرالاسود خبر داد و همین [باعث شد که عمیر مسلمان شود]. ۱۸

پانویس

۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه دهخدا، واژه ترور ↑ ۱.
۲. قمی، عباس، منتهی الآمال، قم، مؤسسه انتشارات هجرت، ↑ ۲.
۱۳۷۳، چاپ هشتم، ج ۱، ص ۲۶.
۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت - لبنان، مؤسسه الوفاء، ↑ ۳.
۱۴۰۴ ه. ق، ج ۱۵، ص ۹۱ و ۹۰.

مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت - لبنان، مؤسسه الوفاء، ↑ ٤.
١٤٠٤ هـ. ق، ج ١٥، ص ١١١

ابن هشام الحميري، ابو محمد عبد الملك، السيرة النبويه (معروف ↑ ٥.
به سيره ابن هشام)، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، ج ١،
ص ١١٨

ابن حجر العسقلاني، شهاب الدين، فتح الباري شرح صحيح ↑ ٦.
البخاري، بيروت - لبنان، دار المعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، ج ٧،
ص ٢٥٤

مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت - لبنان، مؤسسه الوفاء، ↑ ٧.
١٤٠٤ هـ. ق، ج ٢٠، ص ١٦٤

الطبري، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك (تاريخ طبري)، ↑ ٨.
ج ٣، ص ١٥

ابن حجر العسقلاني، شهاب الدين، فتح الباري شرح صحيح ↑ ٩.
البخاري، بيروت - لبنان، دار المعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، ج ٧،
ص ٣٨١

مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، بيروت - لبنان، مؤسسه الوفاء، ↑ ١٠. ١٤٠٤ هـ. ق، ج ٢١، ص ٦

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت - لبنان، دار صادر، ↑ ١١. ج ٣، ص ٢٦٧

ابن اسحاق، محمد، سيرة ابن اسحاق، ج ١، ص ١٨١ ↑ ١٢.

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت - لبنان، دار صادر، ↑ ١٣. ج ١، ص ٢٢٧ و ٢٢٨

الحلبى الشافعى، على بن برهان الدين، السيرة الحلبية، بيروت ↑ ١٤. - لبنان، دارالمعرفة، ١٤٠٠ ج ٣، ص ١٢٠

ابن الاثير، على بن محمد، اسد الغابة فى معرفة الصحابه، ↑ ١٥. بيروت - لبنان، دارالكتب العربى (انتشارات اسماعيليه - تهران)، ج ١، ص ٣٩١

توبه/سوره ٩، آيه ٨٤ ↑ ١٦.

ابن كثير الدمشقي، اسماعيل، البداية و النهاية، تحقيق علي ↑ ١٧.
شيري، بيروت - لبنان، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ هـ. ق، چاپ
اول، ج ٤، ص ٧٩

الرواندي، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، تحقيق مؤسسة ↑ ٠.
الامام المهدي، قم، مؤسسة الامام المهدي، ذي الحجة ١٤٠٩، چاپ
اول، ج ١، ص ١٢٠

تروريسم تاريخي يهود (مرحله اول عمليات يهود)

يهود با شناسايي نور نبوت در اجداد پيامبر(ص) و با تطبيق آن با علائم
ذکر شده در کتاب های آسمانی سعی در خاموش کردن این نور
داشتند.

١) ترور هاشم: حضرت هاشم، جد اعلاي پيامبر، مکی است، اما قبر
ايشان در غزه فلسطين است! ايشان از مکه برای تجارت به سوی شام
خارج شده و در يثرب مهمان رئيس يکی از قبائل مستقر در مدینه به
نام عمرو بن زيد بن ليید خزر جي می شود. هاشم با دختر عمرو، سلمی،

ازدواج می‌کند. بعد از ازدواج، هاشم همسر خود را به مکه برد، وقتی سلمی حامله شد، طبق شرطی که هنگام ازدواج کرده بودند، او را برای وضع حمل به نزد خانواده‌اش در یثرب برگرداند و خود از آنجا برای تجارت به شام رفت، هنگام رفتن به سفر، به همسرش سفارش می‌کند که احتمال دارد از این سفر بازنگردم. خداوند به تو پسری خواهد داد، از او سخت نگهداری کن.

هاشم به غزه می‌رود و پس از پایان تجارت هنگام بازگشت در همان شب به ناگاه دچار بیماری می‌شود. اصحابش را فرا می‌خواند و می‌گوید به مکه بازگردید. به مدینه که رسیدید، به همسر سلام برسانید و او را سفارش کنید برای فرزندم که از او متولد می‌شود و بگوئید که او بزرگ‌ترین دغدغه من است. پس قلم و کاغذی می‌خواهد و وصیت‌نامه‌ای می‌نویسد که بخش عمده‌ای از آن در سفارش به پاسداری از فرزند است و اشتیاق به زیارت او (المجلسی، ج 15، 53-51).

حضرت موسی خبر آمدن پیامبر اکرم (ص) را به یهودیان داده بود. اینان از قیافه پدر و مادر و نسل او آگاه بودند و گنجینه‌ای از اطلاعات را در اختیار داشتند و آنان مسلط به علم چهره‌شناسی بودند که از موسی آموخته بودند و نسل به نسل به آنان منتقل شده بود. بنابراین

هاشم، در چهره آنان آشنا بود و یهودیان به خوبی می‌دانستند که پیامبر آخرالزمان از نسل اوست. اما تیر آنها دیر به هدف خورد و هنگامی هاشم ترور شد که نطفه عبدالمطلب در مکه بسته شده بود.

(2) ترور عبدالمطلب: فرزند هاشم در مدینه به دنیا آمد و رشد کرد و او را شبیه نامیدند. به توصیه هاشم، مادر پاسداری او را به عهده گرفت و جالب است که مادر دیگر ازدواج نکرد.

روزی مردی از بنی عبد مناف به هنگام رفتن برای تجارت، در یثرب، می‌بیند یکی از بچه‌ها در حال بازی، خود را فرزند هاشم می‌خواند. از حال او می‌پرسد. او خود را معرفی می‌کند و آن مرد این خبر را به مطلب می‌رساند (المجلسی، ج 15، 122). و مطلب این کودک را فراری داده و همراه خود به مکه می‌برد (المجلسی، ج 15، 158) طبق نقل دیگری، با توافق مادرش این کار را می‌کند (الجزری، ج 2، 6). به هنگام مراجعت مطلب و شبیه، یهودیان آنان را شناسایی کرده و به آنها حمله کردند که با اعجاز نجات یافتند (المجلسی، ج 15، 60).

وقتی مطلب او را به مکه آورد، مردم به گمان اینکه او غلام مطلب است او را عبدالمطلب نام نهادند و این نام بر او ماند (المجلسی، ج 15، 123).

3) ترور عبدالله: یهود در ترور عبدالمطلب ناکام ماند و از او عبدالله به دنیا آمد. عبدالله اهل مدینه است ولی قبرش در مدینه در مقرّ یهود است. درباره او داستان‌ها صریح‌تر است و یهودیان بارها دست به ترور او زده و ناکام ماندند (المجلسی، ج 15، 110-90).

روزی وهب بن عبد مناف، یکی از تجّار مکه، عبدالله را که آن روز جوانی 25 ساله بود، دید که یهودیان او را در میان گرفته و می‌خواهند او را بکشند. وهب ترسید و در میان بنی‌هاشم رفت و فریاد زد: عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه‌آسا نجات یافت. وهب که شاهد نجات معجزه‌آسای او بود و نور نبوت را در چهره‌اش می‌دید، پیشنهاد ازدواج دخترش آمنه و عبدالله را داد و این ازدواج مبارک سرگرفت.

نقل شده است یهودیان، خانمی از کاهنان یهود را فرستادند که همسر عبدالله شود و نطفه پیامبر آخرالزمان به این زن منتقل شود لذا آن زن هر روز سر راه عبدالله را می‌گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می‌داد اما روز بعد از ازدواج عبدالله با آمنه، دیگر آن پیشنهاد را نداد، عبدالله از او پرسید چرا این بار سخن پیشینت را تکرار نکردی؟ گفت نوری که در پیشانی تو بود، دیگر نیست. عبدالله ازدواج کرده بود (ابن شهر آشوب، ج 1، 26).

چند ماه پس از ازدواج آن دو و در شرایطی که آمنه باردار بود، عبدالله در راه بازگشت از شام در مدینه از دنیا می‌رود (الطبری، ج 1، 598) و تیر یهود برای بار دوم دیر به هدف می‌خورد و عبدالله به گونه‌ای مشکوک در یثرب رحلت می‌کند اما نمی‌توان خط ترور را ردیابی کرد.

4) تلاش برای ترور پیامبر: آورده‌اند فردای شب میلاد پیامبر (ص)، یکی از علمای یهود به دارالندوه آمد و گفت: آیا دیشب در میان شما فرزندی متولد شده است؟ گفتند: نه گفت پس باید در فلسطین به دنیا آمده باشد، پسری که نامش احمد است و هلاک یهود به دست او خواهد بود. آنها پس از جلسه سراغ گرفته و دریافتند که پسری برای عبدالله بن عبدالمطلب به دنیا آمده است. آن مرد را خبر کردند که آری در میان ما کودکی به دنیا آمده و قسم به خدا که پسر است! عالم یهودی از آنها خواست که او را نزد کودک ببرند. آنها او را به نزد کودک بردند، او تا بچه را دید بیهوش شد و چون به هوش آمد گفت: به خدا قسم! پیامبری، تا قیامت از بنی اسرائیل گرفته شد. این همان کسی است که بنی اسرائیل را نابود می‌کند و چون دید قریش از این خبر شاد شدند، گفت: به خدا قسم! کاری با شما بکند که اهل مشرق و مغرب از آن یاد کنند (الکلبی، ج 8، 300).

محمد(ص) از همان نخستین روز تولد شناسایی شد. تیرهای یهود برای جلوگیری از پیدایش ایشان، به خطا رفته است و حالا آنها برای رسیدن به هدف، باید محمد(ص) را از میان بردارند.

تلاش‌ها برای جلوگیری از ترور محمد(ص)

1) دوری از مکه: اکنون عبدالمطلب وظیفه‌ای خطیر بر عهده دارد. پیامبر اکرم(ص) برای مادر و نیز جد مادری وجد پدری بسیار محبوب بود. عبدالمطلب محبوب‌ترین فرزندش یعنی عبدالله را از دست داده است و دختر و هب نیز دو ماه پس از ازدواج بیوه شده است. محصول ازدواج پسری بسیار زیباست. اما اهمیت پاسداری از او نیز برای سرپرستانش کاملاً آشکار است. او در محیط مکه که محل آمد و شد کاروان‌های تجاری و زیارتی است، در امان نیست لذا باید چاره‌ای اندیشید. چاره در دور کردن او از مکه است، آن هم به گونه‌ای مخفیانه و دور از چشم اغیار. بنابراین پیامبر را به دایه می‌سپارند تا ایشان را در سرزمینی دورتر از مکه و به گونه‌ای پنهانی نگهداری کند. با نگاهی به صفحات تاریخ درمی‌یابیم که تاریخ‌نگاران در علل سپردن پیامبر به دایه، ادله‌ای مانند شیر نداشتن مادر، بدی آب و هوا و

نامناسب بودن آن برای کودکان و رسم عرب را برشمرده‌اند که هر سه دلیل به آسانی نقد پذیرند:

(الف) روشن است که اگر مادر پیامبر شیر نداشت، باید دایه‌ای از اهل مکه برای او می‌گرفتند تا نزد خودش رشد نماید.

(ب) آب و هوای مکه چه مدت نامناسب بوده است؟ آیا این بدی آب و هوا، پنج سال طول کشید؟ در مورد این که آب و هوای مکه در آن سال‌ها بد بوده باشد، شاهی از تاریخ نمی‌توان یافت به علاوه اگر چنین بود، باید مکیان یا حداقل کودکان آنها، همه به سرزمین‌های دیگر کوچ می‌کردند که چنین چیزی رخ نداده است.

(ج) اگر عادت اهل مکه به دایه سپردن کودک بود، پس چرا دیگر عرب‌ها کودکان خویش را به دایه نسپردند. حتی آنان که هم عصر میلاد پیامبر (ص) یا پس از آن به دنیا آمدند، به دایه سپرده نشده‌اند. آورده‌اند که پیامبر را مدتی مادر حمزه شیر داد. چرا حمزه که دو ماه از پیامبر بزرگ‌تر بود به دایه سپرده نشد؟ افزون بر این‌ها، نوزاد تنها دو سال شیر می‌خورد چرا پیامبر را پنج سال نزد حلیمه فرستادند؟ پس همان‌طور که قبلاً گفته شد، چون ورود و خروج غریبه‌ها به مدینه امری عادی است، به آسانی می‌شود در این شهر افراد را ترور کرد؛ از

این رو تنها راه پیش روی عبدالمطلب این است که حضرت را ناپدید کند.

اما چرا عبدالمطلب، محمد(ص) را پس از پنج سال دوباره به مکه باز می گرداند؟ در تاریخ دلایلی بر علت این کار نقل شده است از جمله در حدیثی که ((شق صدر)) نام گرفته است، آمده: هنگامی که پیامبر نزد حلیمه بود، با فرزندان او به چوپانی می رفت. در یکی از همان ایام کسی آمد و سینه محمد(ص) را پاره کرد، لخته ای خون از آن بیرون آورد و گفت این نصیب شیطان از توست. سپس محل را در طشتی از طلا با آب زمزم شست و رفت. کودکان نزد حلیمه دویدند و فریاد زدند که محمد کشته شد (ابن حنبل، ج 3، 121 و 149 و 288).

پس از آن حلیمه او را نزد جدش برگردانده به عبدالمطلب گفت: من نمی توانم از فرزندت نگهداری کنم چون او جن زده شده است. عبدالمطلب نیز او را تحویل گرفت (الحمیری، ج 1، 165). به نظر می رسد این حدیث جعل شده است تا خط اصلی داستان را گم کند. در واقع علت باز گرداندن حضرت به مکه آن بود که حضرت را شناسایی کرده بودند و می خواستند ایشان را با خود ببرند. نقل های دیگر این مطلب را تأیید می کند (الحمیری، ج 1، 108 و الطبری، ج 1، 574). آن

منطقه دیگر امن نبود؛ بنابراین حلیمه، دیگر توان پاسداری از پیامبر را نداشت.

اگر یهودیان از حضرت موسی(ع) نام شیر دهنده را نیز پرسیده بودند، در هفته اول او را می‌یافتند. تنها به دلیل ضعف اطلاعات یهود در این زمینه، یافتن پیامبر پنج سال طول کشید. احتمالاً در کار نگهداری از اطلاعات مربوط به پیامبر در مکه، خلل حفاظتی پیدا شده که او را پیدا کردند. از این به بعد عبدالمطلب محافظ پیامبر شد .

2) پاسداری مداوم: پس از آنکه حلیمه، پیامبر را به عبدالمطلب بازگرداند، ایشان شخصاً حفاظت از حضرت را به عهده گرفت. رفتار عبدالمطلب نشان می‌دهد اهمیت حفاظت از این کودک برای ایشان کاملاً روشن بوده است که حتی هنگام جلسات دارالندوه نیز ایشان را با خود می‌برد و بر جای خود می‌نشاند.

پس از عبدالمطلب، حفاظت نبی اکرم(ص) به عهده ابوطالب قرار می‌گیرد. ایشان چهار سال از تجارت دست کشیدند تا اینکه قحطی در مکه فشار آورد. ابوطالب به تجارت رفت و پیامبر را هم با خود برد و داستان بحیرا پیش آمد. در نقل داستان بحیرا، آن قدر اختلاف هست که نشان می‌دهد به گونه‌ای می‌خواهند این داستان را به انحراف و ابتذال بکشانند در حالی که در کشف دو مطلب، این داستان بسیار

پرمغز است: 1- انتشار اطلاعات مربوط به پیامبر در آن روز و میزان گفتگو در این باره، بسیار فراوان بوده است. 2- میزان خطر یهود برای پیامبر به اندازه‌ای بوده که بحیرا نیز این مطلب را می‌دانسته و از ابوطالب خواست که او را به شهرش بازگرداند که مبادا یهود بر او دست یابند زیرا هیچ صاحب کتابی نیست که نداند او به دنیا آمده و اگر او را ببینند، به یقین خواهند شناخت.

تذکر بحیرا، احساس خطر برای پیامبر است. دشمنی یهود با پیامبر به حدی است که بحیرا نیز که عالم مسیحی است، آن را دریافته و گمان می‌کند ابوطالب از آن بی‌خبر است. ابوطالب از همان‌جا پیامبر را باز می‌گرداند و جالب اینجاست که بعد از آن، هفت یهودی برای ترور حضرت تا نزد بحیرا آمدند. مهم این است که بعد از این ماجرا، ابوطالب هرگز به سفر نرفت (المجلسی، ج 15، 410).

ابوطالب در حفاظت از پیامبر(ص) با درایت کامل از هیچ چیز کم نگذاشته بود. سر سفره پیش از پیامبر غذا می‌خورد تا ببیند مسموم هست یا نه، سپس آن را در جلو پیامبر می‌گذاشت. شب‌ها در کنار محمد می‌خوابید و بچه‌ها را در کنارش می‌خواباند که اگر شب خواستند ایشان را ترور کنند، از خواب بیدار شود. ابوطالب در همه مکان‌ها نخست خودش قدم می‌گذاشت تا از نبود دشمن مطمئن شود

(المجلسی، ج 15، 407). تا سن 25 سالگی اوضاع پیامبر(ص) به همین روش بود. حضرت در این سن تقاضای تجارت کرد. حال او جوانی رشید است که دیگر کسی جرأت ترور او را ندارد و البته حضرت هم که از برنامه یهود حتماً آگاهی دارد. برنامه های یهود که برای جلوگیری از به دنیا آمدن حضرت و نیز ترور ایشان به نتیجه نرسید، مرحله بعدی عملیات خود که جلوگیری از گسترش اسلام و فتح قدس توسط آن حضرت بود، رفتند.

رد پای یهود در جنگ های مشرکان با پیامبر(مرحله دوم عملیات یهود)

شگرد یهود این بود که پیش از آنکه عملیاتی را علیه پیامبر راه اندازد، مشرکان را به میدان بیاورد. اینکه در آیه 82 سوره مائده مشرکان را با (واو) به یهود عطف می کند، نشان از نوعی تبعیت دارد. یهود محور اصلی است و دشمنی مشرکان تبعی است. پس در عملیات مشرکان بر ضد پیغمبر باید سرنخ های توطئه یهود در مکه را بیابیم. این امر در جنگ احد و خندق روشن است اما در جنگ بدر باید بسیار دقت کرد تا سرنخ را یافت.

با هجرت پیامبر به مدینه، مکه در شوک فرو رفت. پیامبر در مدینه در صدد تشکیل حکومت بودند. اهل مکه، حکومت نادیده بودند و جنگ‌هایشان همواره داخلی بود. اینجا تفکر یهود به کمک مشرکان می‌آید. ابوجهل پیشنهاد تهاجم به مدینه را می‌دهد و با نوشتن نامه‌ای برای پیامبر، آن حضرت را تهدید می‌کند. این نامه 29 روز قبل از جنگ بدر به دست حضرت می‌رسد (الطبری، ج 1، 40). با دقت در فرازهای این نامه، که بسیار فراتر از شعور عرب جاهلی است، می‌توان به این نتیجه رسید که این سخنان از سوی جریانی که ما آن را یهود می‌نامیم، به ابوجهل القا شده است.

1) جنگ بدر: در علت جنگ بدر گفته‌اند پیامبر راه کاروان‌های تجاری قریش را بست تا آنها از نظر اقتصادی در تنگنا قرار گیرند و مجبور به پذیرش اسلام شوند. سپس مشرکان برای دفاع از خود برخاستند و پیامبر همه را کشت. با بررسی جنگ بدر در خواهیم یافت که این جنگ تهاجم نبوده و به راستی حکم دفاع داشته است. چرا که سران شرک می‌خواستند با استفاده از سود آن، سپاهی برای جنگ با پیامبر تجهیز کنند لذا مبارزان جنگ بدر بیشتر سرمایه‌گذاران همان کاروان بودند.

خداوند به پیامبر مأموریت جهاد می‌دهد (حج 39). ابوسفیان می-خواست کاروان را در بدر نگه دارد که دریافت پیامبر و سپاهیانش کاروان را رهگیری کرده‌اند و از مسیر و زمان عبور او آگاهند. به ناچار مسیر کاروان را تغییر داد و گریخت و در ضمن پیکی به مکه فرستاد که مکیان محافظانی برای کاروان بفرستند. لشکر حفاظتی مکه که از جاده اصلی حرکت می‌کردند، با کاروان برخورد نکرده و در عوض آن با سپاه اسلام مواجه شدند و جنگ در گرفت.

سپاه مکه مجموعه‌ای از سران شرک و سرمایه‌داران بزرگ مکه بودند که سردمدار مبارزه با اسلام بوده و مانع پیوستن توده مردم به اسلام می‌شدند و اگر سد این مجموعه در هم می‌شکست، اسلام به سرعت تمام شبه جزیره را فرا می‌گرفت و جنگ و کشتارهای بعدی توسط آن رخ نمی‌داد. اگر مسلمین دارای بصیرت کافی بوده و تابع دستورات پیامبر(ص) بودند، در همین کارزار اول، کار مشرکان تمام می‌شد؛ متأسفانه نیروهای پیامبر(ص) دارای چنان بصیرتی نبودند چرا که ساعتی بعد از منهزم شدن سپاه کفر، که بهترین فرصت برای قلع و قمع سران شرک بود، به ناگاه بدون اینکه فرمانی در این زمینه از سوی پیامبر(ص) صادر شده باشد، جنگ تعطیل شد. علت این امر هم، به اسارت گرفته شدن شماری از مشرکان بود.

آیه نازل شده در این زمینه، بیانی روشن از عمق فاجعه بود:

«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (انفال 67 و 68). برای هیچ پیامبری نسزد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین کشتار بسیار کند. شما متاع این جهانی را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و او پیروزمند و حکیم است. اگر پیش از این از جانب خدا حکم نشده بود به سبب آنچه که گرفته بودید عذابی بزرگ به شما می‌رسید.

نقش یهود: بعضی، طمع برخی مسلمین در سپاه اسلام را مسبب و مشوق اسیرگیری دانسته‌اند. در این خصوص نقل شده بعضی از انصار نزد پیامبر آمدند و از حضرت خواستند که از کشتن اسیران صرف نظر کرده و در عوض گرفتن فدیة، آنها را آزاد نماید و بر خواسته خویش پای فشرده‌اند. پیامبر در پاسخ آنها فرمودند: اگر چه چنین کنیم، سال دیگر به تعدادشان کشته می‌دهیم. آنها گفتند: باکی نیست، امسال از آنها فدیة می‌گیریم و سود دنیا می‌بریم و در سال آینده شهید می‌شویم و به بهشت می‌رویم (القمی، ج 1، 126 و 270).

تمرد از امر پیامبر آن هم از سوی سلحشوران بدری بسیار بعید به نظر می‌رسد. پس باید به دنبال دلیلی ظریف‌تر بگردیم. جریانی که

دائماً در مدینه از سوی یهود پیگیری می‌شد این بود که نبی اکرم (ص) پیروزی‌های زودرس نداشته باشد. اگر مشرکان در بدر نابود می‌شدند، یهود به سرعت سقوط می‌کرد و منافقان نیز نمی‌توانستند آنان را یاری کنند. نفاق داخل مدینه نیاز به زمان داشت پس نهضت اسلامی باید به تاخیر بیافتد.

بنابراین می‌بایست در میان یهود و نفاق داخل مدینه به دنبال عوامل این نافرمانی گشت، چرا که تنها آنها از این امر سود می‌بردند. این مسلم است که یهود نمی‌توانست در این خصوص، فعالیت مستقیم داشته باشد پس چه کسانی عامل مستقیم ایجاد جو اسیرگیری در بین مسلمین بوده‌اند؟ از آنجا که گزارشات تاریخی، در این زمینه چندان گویا نیست، برای پاسخ به این سؤال باید در امور پیرامونی نبرد بدر دقت نمود. در اینجا رد پای این جریان را در داستانی از طبری که ابن ابی‌الحدید هم آن را آورده، پی می‌گیریم.

او پس از اینکه درخواست قریش از ابوبکر و عمر را برای پادرمیانی در خصوص اسرا نقل می‌کند، در ادامه می‌افزاید:

پس از جنگ، بین ابابکر و عمر در کشتن یا زنده نگه داشتن آنان، اختلاف شد... (در انتهای حدیث آمده است) و حضرت آیه 118 سوره مائده را خواندند (ابن ابی‌الحدید، 173، 14).

ابن ابی الحدید بعد از نقل این داستان می گوید: آیه 118 سوره مائده که پیامبر خواندند، در آخر عمر پیامبر نازل شده است در حالی که جنگ بدر در سال دوم هجرت بوده است پس چگونه می توان پذیرفت که پیامبر به این آیه استدلال کرده باشد؟! سپس وی در متن و درستی این حدیث تردید می کند (ابن ابی الحدید، ج 14، 173).

در هیچ منبع تاریخی نیامده که رسول الله (ص) در خصوص فرجام اسرا، اصحاب را به شور دعوت کرده و نظر آنها را طلب کرده باشد و اساساً جای این سؤال است که چرا تنها این دو تن، نزد پیامبر در این مورد سخن گفته اند؟ چرا در این داستان از افراد دیگری چون علی (ع) و مقداد ذکری به میان نیامده است؟ اگر صرفاً مسئله اظهار رای مطرح بود، چرا تا این حد از سوی این دو تن برای به کرسی نشاندن نظرشان اصرار شد؟ آیا نمی دانستند این نحوه اظهار رای، که اولی شفاعت اسرا کند و بیرون رود و دومی داخل شده و حکم به اعدام آنها دهد و تا چند نوبت این عمل تکرار شود موجب گستاخی عوام شده، جو تشنج پدید خواهد آمد و در نهایت پیامبر نخواهد توانست نظرش را در خصوص اسرا اعمال کند؟

به هر حال در نتیجه این واقعه، دشمنان خونی اسلام نجات یافته و مجال پیدا کردند که جنگ خونین احد را در سال بعد به راه اندازند.

حال آیا از مجموع این امور نمی توان حدس زد که جریان اسیرگیری هم برنامه ای حساب شده بوده است؟

2) جنگ احد: دومین عملیات پیامبر با مشرکان، نبرد احد می باشد. سران یهود به مکه آمدند و با ابوسفیان گفتگو نموده او را تحریک کردند و قول دادند که در صورت عملیات دوباره، هماهنگ با آنها وارد جنگ خواهند شد. در سال بعد ابوسفیان سه هزار نفر نیرو برای رزم گردآورده، به همراه سه هزار نفر نیروی تدارکاتی و تعدادی زن، سپاه شرک را دوباره به راه انداخت.

خبر این سپاه به پیامبر رسید و ایشان به مشورت با یاران پرداختند. نخست خود پیامبر(ص) پیشنهاد دادند که داخل مدینه بجنگیم و جنگ را به جنگ شهری تبدیل کنیم چرا که مشرکان پر شمار و تجهیزات نظامی شان بیشتر است و در میدان های باز می توانند ما را دور بزنند و محاصره کنند؛ اما اگر در شهر بجنگیم چون محل عملیات را می شناسیم، سازمان دشمن، وقتی وارد کوچه های مدینه شد، به هم خورده و تضعیف می گردد. از طرفی همه مردم شهر درگیر جنگ شده و ما می توانیم از همه قوا بهره بگیریم (ابن ابی الحدید، ج 14، 223). ولی برخی از اصحاب نظر ایشان را نپذیرفتند و جنگ در شهر را ننگین دانستند (القمی، ج 1، 111).

اصحاب در برابر رأی مستحکم پیامبر که با اصول نظامی سازگار بود می‌بایست دلیل منطقی بیاورند. اما چنانکه در تاریخ نقل است، دلایل مخالفان نظر پیامبر متعصبانه و بی‌منطق بوده است. سستی این دلایل نشان می‌دهد که جریانی رخ داده تا واقعیتی را که در اینجا رخ داده، پپوشانند و آن چیزی نیست جز تحمیل خروج از شهر بر پیامبر. اگر این جنگ در شهر اتفاق می‌افتاد، قطعاً این نبرد به سود پیامبر تمام می‌شد و ضربه‌ای که مشرکان می‌بایست در بدر می‌خوردند و از آن رستند، در اینجا کامل می‌شد و سقوط شرک جلو می‌افتاد.

آورده‌اند ابوسفیان هنگامی که به سوی مدینه می‌آمد، متوجه جاسوسان پیامبر(ص) شد و از اینکه مسلمین با شنیدن خبر حمله پر تعداد مشرکین در شهر بمانند ابراز نگرانی کرد (الواقدی، ج 1، 205). ولی علی‌رغم این مطلب او به مسیر خود ادامه داد. آیا این مطلب نشانه این نیست که او از پیش از جنگ، از خروج سپاه مطمئن بوده است؟ به عبارت دیگر این امر که او از قبل می‌داند که برخی پیامبر را مجبور به خروج از شهر می‌کنند، حکایت از ارتباط او با برخی از مسلمین ندارد؟

در جریان مشاوره، دودستگی و اختلافی در بین مردم رخ داد. امثال عبدالله بن ابی بن سلول و یارانش بر ماندن در شهر اصرار داشته(الواقدی، ج 1، 219) و طرفدار نظر پیامبر بودند و عده‌ای هم

مخالف این نظر بودند. در پایان حضرت پذیرفتند که از شهر خارج شوند. ایشان پس از اقامه نماز، به منزل رفتند تا لباس و زره بر تن کنند و سلاح بردارند و همراه آنان دو نفر نیز داخل شدند (ابن ابی- الحدید، ج 14، 225). در این لحظه مردم از کرده خود پشیمان شدند که چرا رسول الله را به خروج از شهر مجبور کردند. هنگامی که حضرت از منزل خارج شدند، مخالفان جنگ شهری نزدشان آمدند و پشیمانی خود را ابراز کردند اما حضرت نپذیرفتند و فرمودند: من شما را به این امر دعوت کردم و شما آن را نپذیرفتید، برای یک پیامبر شایسته نیست پس از پوشیدن زره آن را درآورد تا زمانی که با دشمن نبرد کند (الواقدی، ج 1، 214). در اینجا جای این پرسش است که چرا مردم نخست نظر به خروج دادند و سپس پشیمان شدند؟ آیا پاسخ این پرسش با دو نفری که همراه پیامبر (ص) به هنگام پوشیدن زره داخل خانه شدند، ارتباط نداشته است؟ هنگامی که این دو در بین مردم بودند، نظر مردم خروج از شهر بود اما هنگامی که اینها ساعتی از میان مردم خارج شدند، به یکباره نظر مردم دگرگون شد! پس هسته مرکزی مخالفت مردم با نظر نخست پیامبر، همین دو تن هستند چون تا از مردم دور شدند، مردم بر آن شدند تا نظر پیامبر را اجرا کنند.

این نکته قابل تأمل است که چرا پیامبر(ص) که موافق جنگ شهری است، در این شرایط که مخالفان دست از مخالفت برداشته‌اند، از تصمیم به خروج، برنگشتند؟ حضرت می‌دانستند که تغییر رای مردم به دلیل دوری آن‌دو است و با ورود ایشان و جوسازی مجدد، احتمال تغییر دوباره رای مردم می‌رود و ساعتی دیگر نظرشان تغییر یافته و رایی دیگر خواهند داد. در واقع نظریه خروج، از ناحیه مردم نبود بلکه به آنان القاء شده بود. درست همانند سال پیش که تفکر اسیرگیری در میان‌شان القاء شد.

شایعه کشته شدن پیامبر: در شرایط بحرانی نبرد، ناگهان فریاد برخاست که پیامبر کشته شد. مسلمانانی که در این گیرودار اندک مقاومتی داشتند، با شنیدن این خبر پا به فرار گذاشتند و همه نیروی شرک آزاد شد. این شایعه را حتی دشمن هم باور کرده بود. امر به قدری مشتبه شده بود که ابوسفیان نیز نمی‌دانست که پیامبر زنده است یا نه (ابن‌ابی‌الحدید، ج 14، 244).

مطابق متون تاریخی، در چند نقطه شیطان فریاد زد: 1- در شب پیمان عقبه در منا که پیامبر(ص) با اهل مدینه قرارداد می‌بست، شیطان فریاد زد: ای گروه قریش و عرب! این محمد است که می‌خواهد با اهالی یثرب برای جنگ با شما قرارداد ببندد که مشرکان بیدار شدند و به

آنجا حمله کردند. 2- در جلسه‌ای که قصد داشتند پیامبر را بکشند، شیطان در قالب پیرمردی از اهل نجد آمد و پیشنهاد داد که از تمام قبایل جمع شوند تا امکان خونخواهی نباشد (القمی، 273، 1). 3- در جنگ احد از عمر نقل شده است که شیطان فریاد زد (ابن‌ابی‌الحدید، ج 15، 27).

درباره ناله شیطان باید با دیده تردید نگریست. این مطلبی است که تنها مورّخین به آن پرداخته‌اند و روایتی در این باره نقل نشده است. از طرفی روشن نیست که در نقل‌های تاریخی آیا واقعا منظور از شیطان، ابلیس بوده و او این کارها را انجام داده یا اینکه باید به دنبال شیاطینی از جنس انسان باشیم. در واقع هر جا در تاریخ کاری این گونه به شیطان نسبت داده می‌شود، باید علامت سؤالی روی آن گذاشت و آن را از پوشیده‌گویی مورّخین برشمرد. آیا اساساً از نظر کلامی و فلسفی شیطان حق دارد این چنین ظاهر شده و در راه حق انحراف ایجاد کند؟

کسی که در احد فریاد قتل پیامبر را سر داد، قطعاً از جنس جن نمی‌تواند باشد به این مطلب هم اطمینان داریم که از مشرکین نبوده است چرا که اگر این خبر از سوی مشرکان بود، ابوسفیان در درستی یا نادرستی آن مردد نمی‌شد که بیاید و در بحبوحه جنگ از حضرت

علی(ع) که در حال شمشیر زدن است سؤال کند که آیا محمد(ص) زنده است یا خیر. بنابراین، این سخن را باید نفوذی‌هایی از درون مسلمین گفته باشند که می‌خواستند این عملیات به ضرر پیامبر(ص) تمام شود.

نبردهای مستقیم یهود با اسلام

آن گونه که در بیشتر کتب تاریخ موجود، در تشریح عملیات بدر و اُحد سرمایه‌گذاری و ریشه‌یابی شده، در عملیات پیامبر(ص) با یهودیان کار پژوهشی صورت نگرفته است. در تاریخ‌نگاری معمول، عملیات پیامبر(ص) با یهود همیشه دست دوم است. در حالی که تمام نیروی مشرکان تنها در دو عملیات بدر و اُحد پایان می‌پذیرد، اما یهود تا پایان عمر پیامبر(ص) دست از مبارزه نمی‌کشد.

عملیات‌های یهود از پیچیدگی خاصی برخوردار است. از پیش از تولد پیامبر(ص) تا زمان رحلت ایشان که حضرت سپاه اسامه را برای نبرد موته آماده کرده بودند، بارها یهود و پیامبر(ص) رویارویی‌هایی داشته‌اند، ولی تاریخ‌نگاران به این سلسله عملیات توجه لازم را نکرده و آن را پیایی بررسی نکرده‌اند.

یکی از کیدهای آنان در عملیات‌ها این بود که ضربات خود را به دین خاتم می‌زدند و سپس به گونه‌ای آن را بیان می‌کردند که گویی آنها

که مظلومانه مورد هجوم قرار گرفته‌اند. برای اثبات این مطلب کافی است زمان حساس عملیات‌های بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و نوع عمل آنها را مورد دقت قرار دهیم. این مطلب خود به تنهایی نشانگر آن است که در طراحی عملیات، یهود با زیرکی بسیاری عمل می‌کرد، درحالی که در عملکرد مشرکان نوعی روحیه عجولانه هویدا است.

1) بنی‌قینقاع، نخستین شورش یهود: پس از بازگشت پیامبر از بدر، یهود شورش کرده، عهد خود را شکستند. اعلام جنگ یهودیان با مسلمانان، برای اهالی مدینه سخت گران بود؛ چون بنی‌قینقاع با گروه‌هایی از مدینه هم‌پیمان بودند. حضرت تصمیم گرفت پاسخ این خیانت را با قدرت بدهد. مسلمانان پانزده روز آنان را در میان دژهایشان محاصره کردند و بنی‌قینقاع ناچار به تسلیم شدند. رسول خدا(ص) دستور بازداشت همه را صادر کرد و قصد مجازات جدی آنان را داشت و به گفته مورخان تصمیم کشتن همه آنان را داشت (الطبری، ج 1، 173). اما یهودیان و هم‌پیمانانشان وارد میدان شدند و آن قدر وساطت کردند که حضرت دست از خنشان شست و راضی به کوچاندن آنان شد (الواقدي، ج 1، 180).

2) بنی‌نضیر، جنگ طمع‌کارانه یهود: پس از نبرد اُحد و بازگشت سپاهیان اسلام به مدینه، بنی‌نضیر پیمان خود را با پیامبر شکسته، اعلان جنگ کردند. شرایط این نبرد بسیار بحرانی بود و روحیه مردم چندان مناسب دفاع نبود. نکته مهم در این رویارویی، نقش هم‌پیمانان یهود در مدینه است که با وعده یاری یهود، آنان را به اعلان جنگ تشویق می‌کنند (الواقدی، ج 1، 186). رسول‌الله فرمان حرکت داد. سپاه اسلام به سوی قلعه بنی‌نضیر حرکت کرد. یهودیان با دیدن رسول خدا(ص) و اصحابش، بالای قلعه‌ها رفته، شروع به پرتاب سنگ و تیر کردند. سپاه پیامبر قلعه را محاصره کرد و این محاصره به طول انجامید. یکی از دلایل این محاصره آن بود که ارتباط یهود با منافقان مدینه که قول همکاری داده بودند، قطع شد. در طول روزهای محاصره، عملیات‌های نظامی بین دو طرف صورت می‌گرفت. تا اینکه یهود تن به تسلیم داد و مسلمانان پیروز شدند و پیامبر(ص) حکم به کوچ اجباری آنان داد. منافقین مدینه، هنگام کوچ بنی‌نضیر، با ناراحتی آنان را بدرقه کردند. زید بن رفاعه، دوست عبدالله بن اُبی می‌گفت: از نبود بنی‌نضیر در مدینه وحشت می‌کنم، ولی آنان به سوی عزت و ثروت می‌روند و به سوی قلعه‌هایی بلند که مانند اینجا نخواهد بود (الواقدی، ج 1، 375).

به اتفاق مفسران و مورخان، آیات دوم تا پانزدهم سوره حشر درباره رویداد بنی‌نضیر نازل شده است.

3) خندق، آتش یهود، جنگ مشرکان: بنی‌قریظه هیئتی را به مکه فرستادند. آنها با ابوسفیان مذاکره و او را تحریک به گردآوری نیرو کردند. انگیزه تحریک آنها نیز نزدیک بودن پیروزی در عملیات احد بود. پس از عملیات احد، یأس مشرکان که در جنگ بدر حاصل شده بود، تبدیل به بارقه امید شد؛ امید به اینکه می‌توانند پیامبر(ص) را از میان بردارند. در عملیات گذشته نیز یهودیان بنی‌نضیر به مشرکان قول داده بودند، اما عمل نکرده بودند. اما این بار قول دادند که هم-زمان عملیات انجام دهند. پس از رفت و آمد فراوان، مشرکان توانستند ده هزار نیرو جمع کنند.

پیامبر اکرم(ص) همه مردم را جمع کردند و نظر خواستند. سلمان پیشنهاد کردن خندق داد و پیامبر پذیرفت، مسلمین بین کوه احد و کوه صلح را خندق کردند. پیامبر اکرم(ص) سه هزار نیرو را در مدینه بسیج کرده بودند. در همین زمان از پشت مدینه، یهود بنی‌قریظه با اعلان جنگ، امنیت مسلمانان را حتی درون مدینه هم سلب کردند، این اوج خیانت و سوءاستفاده یهودیان از رأفت پیامبر اسلام بود و نشان از عمق کینه آنها به اسلام داشت. پیامبر(ص) فرمودند: رفت و

آمد کنندگان مسلح باشند. مدینه مخاطره آمیز شد و به قدری شرایط سخت شد که منافقین تصمیم فرار جمعی مردم از معرکه را شایع کردند.

عمرو بن عبدود، قهرمان عرب، از خندق عبور کرد و مبارز طلبید. به روایت ابن ابی‌الحدید، علی(ع) رهسپار میدان می‌شود (ابن‌ابی‌الحدید، ج 18، 285). عمرو در برابر چشمان حیرت‌زده مشرکان و مسلمانان با ضربت شمشیر علی(ع) از پای در آمد. با کشته شدن عمرو، روحیه دشمن شکسته شد (القمی، ج 2، 182).

بزرگ‌ترین متحدان این جنگ قریش، قطفان و بنی‌قریظه بودند. ابوسفیان تصمیم گرفت هماهنگ با قطفان و بنی‌قریظه عملیات را آغاز کند. نعیم بن مسعود اشجعی، شبانه به سوی رسول‌الله آمد و اسلام خویش را ابراز کرد و گفت من تازه مسلمانی هستم که آنان از اسلام من آگاهی ندارند و با تمام این قبایل که به جنگ شما آمده‌اند، دوستی دیرینه دارم. اگر دستوری دارید، اجرا می‌کنم. پیامبر(ص) فرمود: برو اتحاد این گروه‌ها را به هم بزن.

نعیم نزد بنی‌قریظه که آتش‌افروز جنگ بودند، رفت و خیرخواهی خود را ابراز کرد و گفت: اگر مشرکان عملیات را آغاز کنند و در جنگ شکست بخورند، فرار کرده و به مکه می‌روند؛ اما شما اسیر

می‌شوید و محمد(ص) همه شما را می‌کشد. از مشرکین بخواهید که چند تن از رؤسای مشرکان نزد شما بیایند و همراه با شما بجنگند تا مطمئن شوید که اینها به خاطر دوستانشان به شما خیانت نخواهند کرد. از سوی دیگر نزد ابوسفیان رفت و گفت: شنیده‌ام که بنی‌قریظه از نقض عهد با محمد(ص) پشیمان شده و پیک نزد محمد(ص) فرستاده‌اند که ما ده تن از اشراف قریش را به گروگان می‌گیریم و به تو می‌دهیم تا بر عهد و پیمان خویش باقی باشیم و از ما راضی شوی. ابوسفیان تصمیم به حمله گرفت. نمایندگان را به دژ بنی‌قریظه فرستاد و گفت: اینجا منطقه زندگی ما نیست، چهارپایان ما در حال هلاکند، آماده باشید که ما فردا حمله می‌کنیم و شما نیز فردا از پشت سر حمله کنید، تا کار را یکسره سازیم. فرمانده بنی‌قریظه در پاسخ گفت: ما در صورتی اقدام به جنگ می‌کنیم که عده‌ای از بزرگان احزاب همراه با ما در دژ باشند. ابوسفیان با شنیدن این سخن گفت: نعیم درست گفته است. او خیرخواه ماست و بنی‌قریظه در صدد خیانتند لذا از هم پیمانی با آنان چشم پوشید و تصمیم گرفت بدون آنان به جنگ با پیامبر(ص) رود. با این تردید خللی در سپاه شرک ایجاد شد و عملیات یک روز به تأخیر افتاد (القمی، ج 2، 179).

شب هنگام طوفان شدیدی به پا شد و مشرکین به شدت ترسیدند. ابوسفیان سران شرک را جمع کرد تصمیم به فرار گرفت و امر کرد تا مشرکان سوار شوند و بگریزند. بدین ترتیب سپاه دشمن گریخته و جنگ پایان یافت (القمی، ج 2، 185).

4) بنی قریظه، تنبیه مقتدرانه خیانت کاران یهود: پس از جنگ خندق و اطمینان از فرار مشرکین، پیامبر(ص) به فرمان خداوند، سراغ بنی قریظه، که برخلاف پیمان خویش آتش جنگ احزاب را افروخته و در همان زمان از پشت به مدینه هجوم آورده بودند، رفتند. سپاهیان پیامبر قلعه بنی قریظه را محاصره کردند. این محاصره پانزده روز به طول انجامید. پس از اینکه بنی قریظه از محاصره به تنگ آمدند، از پیامبر خواستند ابولبابه بن عبدالمنذر را که از هم پیمانان اوسی آنان بود، نزد آنان بفرستد تا با او رایزنی کنند. ابولبابه در جمع پیریشان یهود حاضر شد و آنان از او پرسیدند: آیا خواسته محمد(ص) را در تسلیم شدن بپذیریم؟ او گفت: آری! و در عین حال به گلوی خود اشاره کرد که یعنی تسلیم شدن برابر مرگ است.

ابولبابه فوراً متوجه خیانت خود شد و با ناراحتی و پشیمانی از دژ بنی قریظه بیرون آمد و بدون اینکه نزد مسلمانان باز گردد، به مسجد رفت و خود را به ستونی بست و استغفار کرد. با اینکه خطای ابولبابه

می‌رفت تا بنی‌قریظه را از تسلیم شدن باز دارد، اما به نقل ابن هشام تهدید امیرمؤمنان آنان را از قلعه‌ها پایین کشید (ابن هشام، ج 2، 240). پس از تسلیم، بنی‌قریظه، از پیامبر خواستند که سعد بن معاذ را به عنوان حکم میانشان قرار دهد.

سعد در جریان نبرد خندق تیر خورده و شاهرگ دستش قطع شده بود و حال خوبی نداشت لذا سعد را حاضر کردند. او نخست از بنی‌قریظه درباره حکمیت خود تعهد گرفت و گفت: آیا حکم مرا خواهید پذیرفت؟ گفتند: آری. آنگاه حکم کرد که مردان بنی‌قریظه کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان قسمت مسلمانان شود. پیامبر فرمودند: این همان حکم خداوند درباره ایشان است. سعد پس از این رویداد، به دلیل شدت بیماری حاصل از جنگ، به شهادت رسید (ابن هشام، ج 2، 244).

5) خیبر، قلعه‌ای شکست‌ناپذیر: پس از شکست یهود در مدینه، چهارمین خاکریز یهود علیه پیامبر (ص) عملیاتی شد و یهود در خیبر به تجمع نیرو و پرداخت و شمال مدینه را به پایگاهی برای توطئه و حرکت‌های نظامی علیه پیامبر مبدل ساخت. یهودیان خیبر، شمال مدینه را ناامن ساخته و مانع گسترش اسلام به آن مناطق می‌شدند. پس از شکست بنی‌قریظه، یهودیان خیبر و قبایل هم‌پیمان آنان، با

اطمینان به نیرو و امکانات خود، به خصوص قلعه شکست‌ناپذیر خیبر، نقشه‌ای برای حمله به مدینه طرح‌ریزی کردند (الواقدی، ج 1، 563).

اکنون مسلمانان دریافته بودند که جز با قطع ریشه فساد، توطئه‌های یهود پایان نخواهد یافت. به فرمان پیامبر(ص) شش هزار تن از مردم مدینه به سوی خیبر رهسپار شدند. قابل دقت است که عملیات خیبر در آغاز محرم سال هفتم است. عملیات نظامی در ماه‌های حرام از نظر اسلام ممنوع است، اما دفاع جایز است. حرکت پیامبر در ماه محرم یعنی ماه ممنوعیت هجوم، نشان از دفاعی بودن حرکت دارد. در حالی که تاریخ و بیان آن، حرکت پیامبر را هجوم معرفی می‌کند.

خیبر دارای دژهای مستحکم و امکانات نظامی فراوانی بود و به پشتوانه همین امکانات، یهودیان گمان به شکست پیامبر داشتند و کمترین چیزی را که انتظار می‌کشیدند، تضعیف و کندسازی حرکت اسلام بود. یاران پیامبر، یک یک دژها را فتح کردند و گاه برای گشودن یک قلعه، روزها جنگیدند. با رسیدن مسلمانان به آخرین قلعه (نزار)، عملیات قفل شد.

این قلعه در قلّه کوه ساخته شده بود و دیوارهای بلندی داشت و در زیر آن خندقی کنده شده بود و عبور از آن ناممکن می‌نمود. پس از تلاش فراوان و نافرجام مسلمانان برای دستیابی به قلعه، پیامبر(ص)

پرچم نبرد را به دست امیرمؤمنان می‌سپارد و پیروزی را برای مسلمانان به ارمغان می‌آورد. امیرمؤمنان(ع) درب قلعه را با دستان پرتوان خویش از جا کند و آن را سپر قرار داد (ابن هشام، ج 2، 335) و آن گاه بر روی خندق انداخت تا رزمندگان از آن عبور کنند (المفید، ج 1، ص 127).

تغییر عرصه کارزار

1) تبوک: یهود، پس از شکست‌های پیاپی در جلوگیری از گسترش اسلام و قلمرو آن، دست به تغییر عرصه کارزار می‌زنند. مثلث شرک، نفاق و یهود، اکنون تمام همت خویش را برای نابودی پیامبر و اسلام که هر لحظه بر شتابِ رشدِ آن افزوده می‌شود، به کار می‌گیرد. یهود در پی طراحی نقشه‌ای است که پیامبر(ص) را با سپاهیان از مدینه بیرون سازد و منافقان مدینه در خلاء حضور پیامبر کودتا کنند و حاکمی بگمارند و مشرکان نیز با حمله به مدینه، پایتخت حکومت اسلام را به دست گیرند.

هوشیاری حاکم بزرگ اسلام و اتصال او به منبع وحی، نقشه مثلث شوم را این گونه خنثی می‌کند:

الف. خروج مشرکان از ضلع سوم مثلث: پیامبر اکرم(ص) برای انجام عمره، مُحَرَّم شدند، خبر به مشرکان رسید که رسول الله در حال آمدن است و آنان احساس کردند پیامبر(ص) قصد حمله به مکه را دارد لذا هیئتی برای مذاکره فرستادند. حضرت فرمودند: ما قصد عمره داریم. گفتند: نمی‌گذاریم. پیامبر(ص) فرمود: به زور وارد می‌شویم. گفتند: می‌جنگیم. همه اصحاب گفتند: یا رسول الله، تا آخرین نفس می‌ایستیم. اما مشرکان آمادۀ عملیات نبودند؛ باز هیئتی فرستادند و گفتند: اکنون وقت جنگ نیست. شما اگر وارد مکه شوید، حیثیت ما شکسته می‌شود. امسال باز گردید و سال دیگر بیاید.

حضرت از فرصت پیش آمده بهره گرفتند و با امضای پیمان صلح، یکی از دشمنان سرسخت پیامبر(ص) (جناح شرک) از این مثلث سه جانبه بیرون می‌رود. مطابق این پیمان، قریش و مسلمانان متعهد می‌شوند که مدت ده سال، جنگ و تجاوز را بر ضد یکدیگر ترک کنند تا امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان ایجاد گردد. مسلمانان مقیم مکه، می‌توانند آزادانه، شعائر مذهبی خویش را انجام دهند و قریش حق تعرض، آزار و تمسخر آنان را ندارد (القمی، ج 2، 309).

در جریان صلح حدیبیه، یکی از صحابه، به شدت مخالف صلح بود. او بر آشفت و اعتراض کرد و به پیامبر گفت: آیا تو به راستی رسول خداوندی؟ فرمود: بلی! گفت: مگر ما مسلمان و آنان کافر نیستند؟ پیامبر فرمود: بلی! گفت: پس چرا ما خواری و ذلت را متحمل شویم؟ پیامبر فرمود: من بدانچه مأمورم، عمل می‌کنم. آن صحابی به پاخواست و به اصحاب گفت: مگر به ما وعده ندادند که وارد مکه شویم؟ پس چگونه جلوی ما گرفته شده و باید به خواری بازگردیم. اگر من یار و یآوری داشتم، هرگز تن به این خواری نمی‌دادم (القمی، ج 2، 312).

حساسیت و این‌گونه دخالت برخی از اطرافیان پیامبر(ص)، در صلح حدیبیه نشان می‌دهد که با این عملیات ارتباط مستقیم دارند.

ب. خروج منافقان از مثلث شوم و شکست کودتا: هنگامی که پیامبر اکرم(ص) رهسپار تبوک می‌شوند، امیرمؤمنان(ع) را که تاکنون در تمام نبردها ملازم حضرت بوده است، در مدینه به عنوان جانشین خویش می‌گمارند. با این اقدام پیامبر(ص) و نصب جانشینی چنین مقتدر، نقشه منافقان برای کودتا و به دست‌گیری پایگاه حکومت اسلام، نقش بر آب می‌شود. سپاهیان پیامبر(ص) به تبوک می‌رسند، و بدون هیچ‌گونه درگیری، به مدینه باز می‌گردند.

2) موته: در سال هشتم هجری، مکه به دست پیامبر(ص) فتح شد. با فتح مقر شرک، یهود جناح عظیمش را از دست داد و می‌رفت تا آخرین تیغ خود، یعنی روم را از نیام در آورد. برای بار دوم در طول تاریخ، یهود سراغ ابرقدرت زمان خود رفت. بار اول، در عصر حضرت عیسی(ع)، فیلاتوس رومی را ضد عیسی(ع) وارد عمل کردند و این بار هنگامی که از مشرکان مأیوس شدند، از رومیان کمک گرفتند. رومیان، سپاه خویش را در موته که حدود هزار کیلومتر از مدینه فاصله دارد، مستقر کردند.

قاعدتاً پس از فتح مکه به دست پیامبر(ص)، جمعیت بسیاری باید با ایشان همکاری کنند، اما شرکت کنندگان در برابر نیروی پنجاه هزار نفره روم، تنها سه هزار نفر بودند! در این جنگ، هر سه فرمانده تعیینی پیامبر اکرم(ص) شهید شدند و عملیات به شکست انجامید. در اینجا جای این پرسش است که چگونه نیروی شصت یا هفتاد هزار نفره خلیفه دوم، در برابر نیروهای هشتصد هزار نفره ایران در نبردهای بعدی پیروز می‌شود اما در این نبرد سپاه اسلام شکست می‌خورد؟! موته آخرین نبرد عصر حیات پیامبر اسلام است که حضرت در آن شرکت نداشتند در اینکه در این عملیات ارتباطی بین شرک، نفاق و یهود وجود دارد، تردیدی نیست و جالب است که در

این جنگ تنها سه فرمانده تعیین شده از سوی پیامبر و سه نفر دیگر شهید شدند.

3) نفوذ در سازمان حکومتی پیامبر: شهادت رسول الله(ص): مطابق روایات معتبر، رسول گرامی اسلام، با شهادت از دنیا رفته‌اند (الطوسی، 2). برخی شهادت حضرت را در اثر سمّی دانسته‌اند که زنی یهودی در عملیات خیبر، در گوشت گوسفند کرده و به ایشان خورانده بود. اما بر این نظر اشکال وارد است. فاصله عملیات خیبر تا شهادت رسول الله(ص) سه سال است. آیا این زهر سه سال طول کشیده است تا اثر کند؟ بنابراین نمی‌توان پذیرفت که این سم مربوط به سه سال پیش در خیبر باشد.

شاید در تاریخ دست برده و کلمه «خیبر» را بدان افزوده باشند تا خطی را در کوره راه‌های تاریخ گم کنند. تاریخ شهادت رسول الله(ص) از برهه‌های حساس و مهمی بوده است. پیامبر(ص) سپاه اسامه را جهت اعزام به موته بسیج کرده‌اند تا شکست پیشین در این منطقه را جبران کند. اگر اسامه در این نبرد پیروز می‌شد، سد مستحکم یهود به سوی قدس فرو می‌ریخت. بنابراین یهود باید برای جلوگیری از فتح قدس به دست پیامبر اسلام(ص) دست به کار شود.

از سوی دیگر با شکست یهود، نفاق نیز در مدینه شکست می خورد و یهود پایگاه امید خویش را از دست می داد. اگر پیامبر تنها یک ماه دیگر زنده بماند، و این سپاه به جنبش درآید، مرگ یهود قطعی است. اینجاست که منافقان مدینه، برای حفظ حیات خویش و یهود، پیامبر را جام زهر می نوشانند (العیاشی، ج 1، 200).

یهود نسبت به اسلام اطلاعات جامعی در اختیار دارد. همان گونه که اطلاعات پیامبر در تورات را در اختیار دارد، اطلاعات مربوط به جانشینان او را نیز در اختیار دارد و اهل بیت (ع) را همانند فرزندان خود می شناسد و می داند که کار نبی اکرم با جانشینان او ادامه می یابد، بنابراین اگر این پرچمی که امروز در مویه متوقف شده، به دست علی (ع) بلند شود و او این عملیات را ادامه دهد و قدس را بگیرد، گویی پیامبر آن را گرفته و فتح کرده است.

یهود برای نفوذ در سازمان مسلمانان، گروهی را سازماندهی کرد و درون حاکمیت پیامبر فرستاد. این گروه که برخی از آنان را با نام منافقان می شناسیم، کسانی بودند که در ظاهر اسلام آورده، ولی دل در گرو آن نداشتند و درصدد یافتن فرصتی مناسب برای ضربه زدن به اسلام بودند. قرآن در آیات بسیاری، آنان را سرزنش کرده، صفاتشان را برمی شمارد.

به گزارش تاریخ، بسیاری از این افراد، پیش از اسلام آوردن ظاهری خویش، یا در کسوت یهودی بوده‌اند، یا با یهودیان ارتباط مکرر داشته‌اند. برخی کتاب‌ها به نام این افراد نیز اشاره کرده‌اند؛ (البلاذری، ج 1، 339) هرچند نام برخی دیگر را نمی‌توان در کتاب‌ها یافت، اما از سلوک آنان و تاریخ زندگی و چگونگی اسلام آوردنشان می‌توان به یهودی بودن یا ارتباطشان با یهود پی‌برد (الصدوق، تهذیب، ج 2، 412).

بلاذری، از رفت و آمد اهل نفاق به کنیسه یهود خبر داده و در جای دیگری گفته است: مالک بن نوفل، عالمی یهودی بود که به اسلام پناه آورده ولی اخبار رسول خدا را به یهودیان می‌داده است (البلاذری، ج 1، ص 329). به جهت یهودی بودن شماری از منافقان، رابطه خوبی میان این دو گروه در صدر اسلام وجود داشته است. تلاش عبدالله بن ابی، یکی از منافقان رسوا شده، در دو حادثه بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر، برای نجات دوستان یهودی‌اش، دلیل دیگری بر این مطلب است. یهود با نفوذ پیروزمند خویش در دین مسیح، مسیحیت یهودستیز و اصلاح‌گر را به دینی بی‌محتوا و بی‌پایه تبدیل کرد. تلاش‌های پولس، نفوذی یهود در مسیحیت، به اندازه‌ای به بار نشست که پس از یک قرن، اثری از مسیحیت راستین بر زمین نماند. این تجربه موفق یهود،

در جلوگیری از گسترش اسلام به کار یهود آمد اما آنان این بار نه پس از رسول خدا، که هم‌زمان با آغاز رسالت، تلاش خویش را برای نفوذ در دین اسلام آغاز کردند. از این روی میان پیامبر اسلام و همه پیامبران پیشین تفاوت اساسی وجود دارد.

عناصر نفوذی یهود در دو چهره نمایان شدند، برخی با تلاش‌های یهودپسندانه و دفاع از یهودیان، خواسته یا ناخواسته، ماهیت خویش را به دیگر مسلمانان نمایانده بودند. همانند عبدالله بن اُبی، رفاعه بن زید، مالک بن نوفل و... برخی نیز وظیفه دیگری برعهده داشتند و مأمور بودند که هرگز ماهیت خویش را ابراز نکنند و حتی با ظاهرسازی‌های دروغین تا رأس هرم قدرت نیز پیش روند. هرچند این افراد ردپایی از خویش به جای گذاشته‌اند و می‌توان در تاریخ نفوذ آنان را اثبات کرد، (در جنگ تبوک، گروهی از منافقان درصدد قتل پیامبر(ص) برآمدند و خداوند از توطئه آنان پرده برداشت. حذیفه بن یمان، صحابی وفادار رسول‌الله، این منافقان را دیده و شناخته است)(الراوندی، ج 1، 101 و الصدوق، الخصال، 499) اما آنان توانستند کار خویش را به درستی پیش برده و همچنان قلوب عوام‌الناس را همراه خود سازند و بیعت و حمایت آنان را پس از رسول‌الله(ص) به دست آورند.

در سازمان نفاق، عده‌ای یهود را و عده‌ای نیز قدرت را قبول دارند و عده‌ای هم تنها با پیامبر دشمن‌اند. بنابراین این سازمان متشکل از سه گروه: قدرت‌طلبان؛ یهودیان و مشرکین است. بسیاری از مشرکان به دروغ مسلمان شده‌اند، همانند ابوسفیان، که دشمن پیامبر بود، اما چون هنگامی که رشد و گسترش اسلام را دید و می‌خواست خاندانش به قدرت دست یابند، اسلام را پذیرفت. گروهی نیز مسلمانانی هستند که در پی قدرت‌اند، بنابراین این عده نیز قابل استفاده‌اند.

دسته سوم نیز اصالتاً یهودی‌اند و هرگز ایمان نمی‌آورند، اما ظاهراً اسلام را می‌پذیرند. این سازمان باید به اندازه‌ای قدرت بگیرد که بتواند پس از رسول خدا(ص) قدرت را به دست گیرد. به اندازه‌ای که جانشین رسول خدا را کنار زند و بر رأس هرم قدرت جایگزین شود. چرا پس از حضرت رسول(ص) مردم دنبال حضرت علی (علیه السلام) نرفتند؟

در اثر نفوذ سازمان یهود، مردم کسان دیگری را نیز به موازات پیامبر(ص) قبول داشتند و گوش به اوامرشان می‌سپردند. به اندازه‌ای که با پیروی از آنان، از بیعت با علی(ع) سرباز زدند. حضرت زهرا(س) پس از پدر، آزارهای بسیار دید و در راه رسوا ساختن خط نفاق و دفاع از ولایت، به شهادت رسید. اما مردم زبان به اعتراض

نگشودند و قاتلان هنوز بر قدرت بودند. این درحالی است که دیده بودند رسول الله(ص) بارها خم شده، دست فاطمه(س) را می‌بوسد و می‌گوید:

«فاطمه بضعة منی، من آذاها فقط آذانی یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها و هی سیده نساء العالمین» فاطمه پاره تن من است. هر که او را بیازارد، مرا آزرده است. رضایت خدا در خشنودی او و خشم خداوند در خشم اوست. او سرور زنان جهانیان است (الطبرسی، اعلام‌الوری، ج 1، 295).

نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان فهمید که یهود برای مقابله با اسلام، عملیاتی را در سه مرحله زیر طراحی کردند:

1- تلاش برای جلوگیری از تولد پیامبر(ص)

2- ساختن استحکامات در مسیر حرکت حضرت به سوی بیت

المقدس

3- نفوذ در سازمان حکومتی پیامبر(ص)

یهودیان با پیش‌بینی اینکه ممکن است هریک از این سه مرحله به نتیجه مورد نظر نرسد، هر سه مرحله را با هم آغاز کردند و اگرچه

نتوانستند از تولد پیامبر(ص) جلوگیری کنند، ولی با استفاده از استحکامات خود پیامبر را مجبور کردند که برای رسیدن به بیت المقدس هفت خان را طی کند و در خان ششم یعنی تبوک، حضرت را از حرکت بازداشت.

از طرف دیگر با زیرکی تمام، چنان به شخصیت پردازی پرداخت که مردم به موازات پیامبر، این شخصیت‌ها را هم قبول داشتند به قدری که رسواسازی‌های پیامبر هم در مورد آنها کارگر نشد و در نهایت با ساخته شده دست خود، بعد از شهادت پیامبر تا راس قدرت پیش رفتند.^۱

نویسنده^۱

• سید هادی علیراده

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

فرمان پیامبر اسلام برای دریافت زکات

روز واقعه: 1 محرم

سال 9 هجری قمری

پس از آن که آیه زکات و لزوم اخذ آن از مسلمانان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ...» [۱] آن حضرت دستور داد که از

دارایی‌های مسلمانان، مالیاتی به عنوان "زکات" و "صدقه" دریافت کرده و در امر حکومت اسلامی و هزینه کردن در مواردی چون تأمین معیشت مستمندان، آزادی بردگان، تأمین رهگذران وامانده، کمک به بدهکاران ورشکسته و تألیف قلوب دشمنان و امثال آن‌ها مصرف نمایند.

بدین منظور در نخستین روز ماه محرم سال نهم هجری، عاملان و کارگزارانی برای این امر برگزید و آنان را با توصیه‌های خاصی به سوی مناطق مختلف حکومت اسلامی گسیل داشت.

برخی از مسلمانان به محض دریافت پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله، زکات دارایی‌های خویش را به ماموران حکومتی پرداختند ولی برخی دیگر به خاطر حرص و طمع ورزی به مال دنیا و یا عدم درک کامل اسلام و نداشتن ایمان باطنی، از پرداخت زکات امتناع کرده و حتی برخی از طوایف مانند طایفه بنی تمیم آماده درگیری و نبرد با [ماموران حکومت اسلامی شدند].^۲

به هر روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله با تلاش فراوان و پیگیری‌های مستمر، موفق گردید فرهنگ زکات و صدقه را در اسلام و در میان مسلمانان رایج گردانیده و همگان را از نعمت آن برخوردار گرداند.

پانویس

.سوره توبه، آیه ۶۰

المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۹۷۳ و ص ۱۰۸۴؛ منتهی الآمال، شیخ

.عباس قمی، ج ۱، ص ۸۹

منافقین در صدر اسلام

یکی از جریان‌ات مهم که اقدامات و فعالیت هایش در صدر اسلام بسیار مشهود بود، جریان نفاق بود. بخش بزرگی از گرفتاری های پیامبر اکرم (ص) در صدر اسلام از ناحیه این جریان بود؛ زیرا این جریان در عرصه های گوناگون علیه جامعه ی نوپای اسلامی دست به ایجاد توطئه و دسیسه می زد و در نتیجه بیشترین اوقات رسول گرامی اسلام، صرف خنثی سازی این دسیسه ها و توطئه ها می شد. اگر چه پس از هجرت پیامبر به مدینه این جریان، دارای تشکل و انسجام بیشتری گردیده و به توطئه گری، دسیسه سازی و کارشکنی علیه اسلام، پیامبر (ص) و مسلمانان پرداختند، اما رد پای آن را در دوران مکی نیز می توان یافت و شواهد معتبر، وجود نفاق در مکه را تأیید می نماید. از طرفی جریان نفاق پدیده ای است که اختصاص به عصر پیامبر (ص) ندارد بلکه هر جامعه ی نوپا و انقلابی را از درون مورد تهدید قرار می دهد، از این رو مطالعه و شناسایی این جریان در صدر اسلام می تواند به عنوان مسئله روز جوامع اسلامی نیز مطرح باشد تا از آشنایی با ویژگی ها و عملکردهای این جریان در صدر اسلام، برای مبارزه با روح نفاق و خطوط کلی منافقین در جوامع اسلامی امروزه

بهره گرفت. در این نوشتار، پس از تعریف نفاق به بررسی زمان شکل گیری جریان نفاق و عملکردهای آن در عصر رسالت می پردازیم.

معنای لغوی نفاق

نفاق به معنای پنهان کردن کفر و تظاهر به اسلام و ایمان، یک واژه ی اسلامی است که برای اولین بار به این معنا در قرآن کریم و احادیث به کار رفته است. اصل و ریشه ی این واژه «نق» است که در کتاب های لغت به معنای متعددی چون: رونق یافتن معامله، کثرت مشتری، رایج شدن بازار، (۱) شیوع مرگ و موت، (۲) فانی شدن و به سر رسیدن، (۳) «کانال و تونل زیر زمینی که راه خروجی به یک مکان دیگر دارد» (۴) و به معنای سوراخ مخفی لانه ی موش صحرایی به کار رفته است. (۵) اما از میان معانی مذکور، دو کاربرد به معنای واژه ی نفاق نزدیکتر به نظر می رسد؛ یکی این که نفاق از ریشه «نق» به معنی نقب و کانال زیر زمینی که راه خروجی به یک مکان دیگر دارد، گرفته شده باشد و دیگری این که از ریشه «نافقاء» که به معنای یکی از سوراخ های لانه ی موش صحرایی است اشتقاق یافته باشد. معروف است که موش صحرایی وقتی برای خویش لانه می سازد، برای آن دو

راه خروجی و گاهی هم بیشتر قرار می دهد، یکی از این راهها را به گونه ای می سازد که وقتی به سطح زمین می رسد، آن جا را سوراخ نمی کند بلکه با باقی گذاشتن قشر نازکی از خاک آن را پنهان می دارد و زمانی که دشمن از سوراخ دیگری وارد شد، وی با سرش به آن موضع مخفی می زند و آنجا را سوراخ نموده فرار می نماید. (۶) عرب ها به این راه خروجی مخفی و پنهانی موش صحرایی، «نافقاء» و به راه آشکارا و قاصعاء می گویند. منافق نیز این گونه رفتار می کند؛ از یک راه وارد اسلام می شود و تظاهر به اسلام می کند سپس از راه دیگر از اسلام بیرون می رود؛ یعنی با تظاهر به اسلام، کفر خویش را از مسلمانان مخفی می دارد تا روزی بتواند از آن طریق فرار نماید.

معنای اصطلاحی نفاق

چنان که یادآور شدیم نفاق یک واژه ی اسلامی و به معنای تظاهر به اسلام و ایمان و پنهان داشتن کفر است. از این رو در تعاریف اصطلاحی نفاق نیز گفته شده است که نفاق، تظاهر به ایمان است در حالی که در باطن ایمان نداشته باشد (۷) و یا اینکه گفته اند: نفاق در برابر ایمان و به معنای عدم اعتقاد به حق است. (۸) هم چنین گفته

اند: نفاق، گفتن شهادیتن و رعایت شئون ظاهری اسلام است در حالی که در باطن اعتقادی به اسلام نداشته باشد. (۹) از آنجا که همه ی تعاریف اصطلاحی نفاق در این معنا اشتراک دارند که منافق، کسی است که با پنهان داشتن کفر، تظاهر به اسلام نماید، می توان گفت که نفاق، در اصطلاح آن است که شخص منافق برای فریب دادن مؤمنین به زبان، اظهار اسلام و ایمان نماید در حالی که در باطن به همه و یا برخی از ارکان ایمان کفر بورزد. بنابراین منافق کسی است که در دل خدا را قبول ندارد اما متظاهر به خدا پرستی است، قرآن و پیامبر (ص) را قبول ندارد اما متظاهر به احترام به قرآن و پیامبر (ص) است. (۱۰)

خاستگاه و زمان شکل گیری

حال که مفهوم نفاق روشن شد، باید دید که جریان نفاق چه زمانی شکل گرفته است و خاستگاه آن کجا بوده است. درباره خاستگاه و زمان شکل گیری جریان نفاق به طور کلی دو نظریه ابراز شده است: الف. عده ای خاستگاه جریان نفاق را مدینه دانسته و آغاز شکل گیری آن را پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی در آنجا می دانند. آنان برای اثبات مدعایشان استدلال می کنند که

ریشه ی نفاق ورزیدن دو عامل ترس از اظهار هویت و طمع به مال اندوزی است، بنابراین از آنجا که مسلمانان پیش از هجرت یک گروه اقلیت، محکوم و تحت سلطه ی مشرکین قریش در مکه بودند و قدرت نظامی و یا مالی کافی نداشتند تا کسی از آنان بترسد یا به اموال آنان چشم طمع بدوزد، از این رو برای مبارزه با آنان، نیاز به نفاق ورزیدن و پنهان کاری نبود. اما پس از آنکه پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرد و مسلمانان قدرت یافتند، عده ای که هنوز نور اسلام در قلب هایشان نتاییده بود، یا از ترس اسلام و یا از روی طمع به مال و منال دنیا، به نفاق روی آوردند. ب. نظر دیگر این است که جریان نفاق ابتدا در مکه شکل گرفته است. علامه طباطبایی و گروهی دیگر از محققین از طرفداران این نظریه محسوب می شوند؛ آنان معتقدند که علل اصلی نفاق ورزیدن، همیشه ترس از قدرت حاکم و یا طمع رسیدن به مال و منال دنیایی نیست تا نتیجه بگیریم که از آنجا که مسلمانان در مکه قدرت و یا مال کافی نداشتند، از این رو انگیزه ای برای نفاق ورزیدن هم وجود نداشت. علامه طباطبایی بار د این نظریه که تنها ترس و طمع، منشأ نفاق باشد، رسیدن به قدرت را نیز یکی از

علل و انگیزه های روی آوردن به نفاق دانسته و اظهار می دارد:

«بسیاری از منافقین را می بینیم که در مجتمعات بشری دنبال هر دعوتی می روند و دور هر صدایی را می گیرند، بدون اینکه از مخالف خود هر قدر نیرومند باشند، پروایی بکنند و نیز اشخاصی را می بینیم که در مقام مخالفت با مخالفین خود بر می آیند و عمری را با خطر سپری می کنند و به امید رسیدن به هدف بر مخالفت خود اصرار هم می ورزند تا شاید هدف خود را که رسیدن به حکومت است به دست آورده، نظام جامعه را در دست بگیرند و مستقل در اداره ی آن باشند و در زمین غلو کنند و رسول خدا هم از همان اوایل دعوت فرموده بود که اگر به خدا و دعوت اسلام ایمان بیاورید، ملوک و سلاطین زمین خواهید شد. با مسلم بودن این دو مطلب، چرا عقلاً جایز نباشد که احتمال دهیم بعضی از مسلمانان قبل از هجرت به همین منظور، مسلمان شده باشند، یعنی به ظاهر اظهار اسلام کرده باشند تا روزی به آرزوی خود که همان ریاست و استعلاء است، برسند... و نیز ممکن است بعضی در ابتدا بدون هدف شیطانی مسلمان شده باشند اما در اثر پیشامدهایی، درباره ی حقانیت دین اسلام به شک افتاده و مرتد شده

باشند، اما این ارتداد خود را از دیگران پنهان ندارند.» (11) این نظریه با دقت در اوضاع و شرایط حاکم در صدر اسلام نزدیکتر به واقعیت به نظر می‌رسد؛ زیرا با پیشگویی‌هایی که در مورد آینده‌ی اسلام صورت می‌گرفت، کسانی را که آرزوی رسیدن به قدرت داشتند، وادار نموده باشد تا به ظاهر به اسلام بگروند تا در آینده با در دست گرفتن رهبری جهان اسلام به آرزوی خویش دست یابند، در مورد منافقان مکه احتمال وجود این عامل بسیار زیاد است. علاوه بر آنچه مورد اشاره قرار گرفت، شواهد دیگری نیز وجود دارد که شکل‌گیری جریان نفاق در مکه را تأیید می‌نماید؛ مباحث مطرح شده درباره‌ی منافقان در سوره مکی از جمله‌ی این شواهد است. سخن درباره‌ی منافقان علاوه بر سوره مدنی در چند سوره مکی نیز آمده است؛ سوره‌ی مدثر یکی از این سوره‌هاست که در آن مباحثی درباره منافقین مطرح شده است، این سوره که براساس ترتیب نزول، چهارمین سوره است، آیات اول آن که خطاب به پیامبر می‌گوید: «یا ایها المدثر قم فأنذر و ربک فکبر...» به خوبی نشان می‌دهد که مربوط به اوایل تاریخ اسلام در مکه است که پیامبر مأمور شده است تا مردم را انداز

نماید. در آیه ۳۱ این سوره مردم معاصر نزول آن در محیط عربستان به چهار دسته: «مؤمنان»، «کافران»، «صاحبان کتاب» و «الذین فی قلوبهم مرض» تقسیم شده اند. سه گروه مؤمنان، کافران و صاحبان کتاب هیچ گونه ابهامی ندارند که بر چه کسانی اطلاق می شوند، اما سؤال این است که گروه چهارم یعنی «الذین فی قلوبهم مرض» چه کسانی بوده اند. به طور قطع آنان در شمار کافران نیستند؛ زیرا با واو عطف از کافران جدا شده اند، هم چنین در شمار مؤمنان و صاحبان کتاب نیز نیستند؛ زیرا از این دو گروه تمجید شده است در حالی که این گروه مورد توبیخ قرار گرفته است. به ناچار این گروه می بایست کسانی باشند که در آن تاریخ روی غرض و مرضی که در دل داشتند، اسلام آورده اند بدون آنکه همانند مؤمنان واقعی به پیامبر (ص) دل بسپارند و نسبت به حضرتش تسلیم در مقام محبت داشته باشند. (۱۲)

این توهّم که ممکن است این گروه، مؤمنین ضعیف الایمان صدر اسلام باشند، مردود است، زیرا؛ اولاً: در آیه ۵۰ سوره ی نور، مرض قلبی غیر از حالت شک و تردید است، بلکه این دو قسیم یکدیگراند «أفی قلوبهم مرض أم ارتابوا». ثانیاً: در آیات متعدد صفات و ویژگی هایی

برای این گروه ذکر شده که هرگز قابل تطبیق بر مؤمنان ضعیف
الایمان نمی گردد. به عنوان مثال در آیات ۲۱ - ۳۰ سوره محمد،
ویژگی هایی چون: بیمار دلان، مفسدان، قاطعان رحم، ملعونان، کوران،
کران، مرتدان، کینه توزان و سرانجام کسانی که عملشان حبط می
شود، برای این گروه برشمرده شده است که هرگز بر مؤمنان ضعیف
الایمان قابل تطبیق نیست. بنابراین، این گروه، مردمانی خاص و دارای
شرایط فکری و اجتماعی ویژه ای بوده اند که در آن دوران به ظاهر
اسلام اختیار کرده اند و می بایست دارای ویژگی هایی زیر باشند: ۱.
در خطر مشکلات طاقت فرسایی که از طرف کفار متوجه مسلمانان می
شده، نباشند؛ یعنی از تیره ها و فامیل های معروف و شناخته شده
قریش باشند که روی سنت قومی در حمایت فامیل خویش قرار داشته
اند. ۲. می بایست از یک راهی به موقعیت رسالت پیامبر (ص) یقین
حاصل کرده باشند تا ایمان ظاهریشان با آن تعلیل شود. ۳. چون آنان
در کلام وحی با عنوان «الذین فی قلوبهم مرض» معرفی شده اند، پس
اسلام آوردنشان از روی محبت به پیامبر (ص) نبوده و قلباً به آن
حضرت تسلیمی نداشته اند، اما چون می دانسته اند که سرانجام اسلام

پیروز می شود، سودای ریاست خواهی، آنان را واداشته است که با همه ی دشواری های محیطی، مسلمان شوند تا هر چه زودتر زمینه را برای نفوذ خود در بین مسلمانان فراهم سازند. (۱۳) با توجه به ویژگی های مذکور، این گروه در شمار آن دسته از منافقان قرار می گیرند که علت و انگیزه ی آنان از به ظاهر اسلام آوردن، قدرت خواهی و رسیدن به حکومت می باشد. از دیگر شواهدی که بیانگر شکل گیری نفاق در مکه می باشد، آیات ۱۰ و ۱۱ سوره عنکبوت است؛ این سوره که از سور مکی است، در آیات دهم و یازدهم آن سخن از منافقین به میان آورده است: «و من الناس من یقول آمنا بالله فاذا اودى فی الله جعل فتنه الناس کعذاب الله و لدن جاء نصر من ربک لیقولن انا معکم اولیس الله بأعلم بما فی صدور العالمین * و لیعلمن الله الذین آمنوا و لیعلمن المنافقین» (۱۴) و از مردم کسانی هستند که می گویند به خدا ایمان آورده ایم، اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می شمارند (و از آن سخت وحشت می کنند) ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) بیاید، می گویند: ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی

شریکیم) آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است آگاه تر نیست؟ مسلماً خداوند مؤمنان را می شناسد و به یقین منافقان را نیز می شناسد. این دو آیه به آن دسته از منافقین اشاره دارد که علت اسلام آوردنشان رسیدن به سود دنیایی بوده است و چون ایمان آنان عاریتی و مقید به عافیت و سلامتی و آزار ندیدن است، قرآن کریم ایمان آنها را مطلق ذکر نکرده بلکه فرموده: «برخی هستند که می گویند ایمان آوردیم» پس آیه مزبور هم ردیف آیه ۱۱ سوره حج است که می فرماید «و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر إطمأنّ و ان اصابته فتنه انقلب علی وجهه» (15)؛ «از میان مردم کسی است که خدا را تنها با زبان می پرستد همین که دینا به او رو کند و نفع و خیری به او برسد، حالت اطمینان پیدا می کند، اما اگر مصیبتی برای امتحان به او برسد، دگرگون می شود و به کفر رو می آورد.» و از آنجا که در آیه دهم سوره ی عنکبوت متعرض آزار دیدن و اذیت شدن متظاهرين معهود گشته است، به طور آشکار به جریان نفاق در مکه مربوط می شود؛ زیرا در مدینه مسلمانان از کسی آزار و اذیت ندیدند، هرچه آزار و شکنجه دیدند، در مکه بود. (۱۶) شأن نزول

هایی که برای آیه ی دهم و یازدهم سوره عنکبوت نقل شده نیز بیانگر وجود منافقین در مکه است. از ضحاک نقل شده که آیه دهم و یازدهم سوره عنکبوت درباره جمعی از منافقین مکه نازل شده که ایمان می آوردند ولی همین که خود را در معرض خطر می دیدند و یا شکنجه می شدند، به کفر سابق خود بر می گشتند و اذیت و آزار مردم را در دنیا با عذاب آخرت خداوند یکسان می شمردند. (۱۷) شأن نزول های دیگری نیز قریب به همین مضمون وارد شده است که مؤید وجود منافقین در مکه است. بنابراین می توان ادعا کرد که پیدایش نفاق در مکه بوده است، اگرچه پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه بود که به صورت یک جریان متشکل در آمده و دست به اقدامات و فعالیت های خطرناک و تخریبی علیه اسلام و پیامبر (ص) زدند.

عملکرد منافقین

جریان نفاق که در مکه شکل گرفت، پس از هجرت پیامبر اعظم (ص) به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی، دارای تشکّل و هم بستگی بیشتر گردیده و در سراسر دوران رسالت پیامبر (ص) در مدینه، دست به اقدامات، فعالیت ها و عملکردهای خطرناک و تخریبی علیه اسلام،

پیامبر (ص) و مسلمانان زدند. نمونه هایی از عملکردهای تخریبی

:جریان نفاق را در زیر مورد بررسی قرار می دهیم

تأسیس مرکز و پایگاه مذهبی . ۱

جریان نفاق برای انجسام بخشیدن به فعالیت هایشان نیاز به یک پایگاه داشتند تا در آنجا گرد هم آمده، دسیسه ها، توطئه ها و دیگر اقداماتشان را علیه اسلام و مسلمانان سازماندهی نمایند؛ از این رو به فکر تأسیس چنین مرکز و پایگاهی افتادند. از آنجا که پنهان کاری از ویژگی های اصلی و اساسی منافقان است، در تأسیس مرکز تصمیم گیری شان نیز از آن سود جستند. آنان این مرکز را در قالب مسجد احداث نمودند تا عنوان مسجد، پوششی برای فعالیت های خرابکارانه ی آنان باشد، مسجدی که در تاریخ اسلام به مسجد ضرار شهرت یافت. داستان احداث این مسجد در منابع این گونه آمده است که سه طایفه از بنی عوف – بنی عمر بن عوف، بنی سالم بن عوف و بنی غنم بن عوف – در قبا زندگی می کردند؛ بنی عمر بن عوف با ورود اسلام به مدینه از اسلام استقبال کردند و مهاجران را در خانه هایشان جا دادند و قطعه زمینی را برای ساختن مسجد هدیه کردند که به مسجد

بنی عمر بن عوف یا مسجد قبا شناخته شد. (۱۸) آنان پس از احداث مسجد، از رسول خدا خواستند با نماز خواندن در آنجا آن را افتتاح نماید، رسول گرامی اسلامی نیز مسجد قبا را با نماز خواندن در آن افتتاح نمود، پس از این جریان پسر عموهایشان از بنی سالم و بنی غنم بن عوف که با شک و تردید، مسلمان شده بودند و هنوز نفاق در دل هایشان وجود داشت، نسبت به پسر عموهایشان در مورد مسجد قبا حسادت ورزیدند. (۱۹) از این رو عده ای از منافقان این دو طایفه (بنی سالم و بنی غنم) که پانزده نفر بودند، در کنار مسجد قبا، مسجد دیگری ساختند تا در آنجا جمع شده برای توطئه کردن علیه مسلمین مرکز و پایگاهی داشته باشند؛ پس از پایان یافتن کار احداث مسجد، نزد رسول خدا (ص) آمدند و از آن حضرت خواستند مسجدی را که بنا نموده بودند، افتتاح نماید. حضرت که در حال تجهیز سپاه برای رفتن به غزوه ی تبوک بود، اظهار داشت که پس از برگشتن از جنگ آن را افتتاح خواهد کرد. (۲۰) پس از بازگشت پیامبر اعظم (ص) از غزوه ی تبوک، خداوند از طریق وحی اهداف و انگیزه های منافقان را از بنای مسجد به آن حضرت خبر داد، وقتی رسول خدا (ص) از سوء

نیت منافقین آگاه شد، نه تنها در آن مسجد نماز نخواند، بلکه فرمان داد تا آن را از بیخ و بن برکنند و بسوزانند. قرآن کریم اهداف انگیزه های منافقان را از احداث مسجد ضرار این گونه بر می شمارد: «و الذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین و إرصاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیحلفنَّ إن أردنا إلا الحسنى و الله یشهد إنهم لکاذبون» (21) کسانی که برای زیان رساندن به مسلمانان، تقویت کفر، تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمین گاه ساختن برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود، مسجدی ساختند؛ آنان سوگند یاد می کنند که جز نیکی و خدمت، نظری نداشته ایم، اما خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند. بنابراین قرآن کریم اهداف شوم جریان نفاق را از احداث مسجد ضرار در چهار قسمت خلاصه می کند: ۱. ضرر رساندن به مسلمانان: آنان برخلاف ادعایشان که هدف از بنای مسجد را تأمین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کارافتادگان قلمداد می کردند. در صدد ضرر رساندن به مسلمانان، نابودی اسلام، پیامبر (ص) و مسلمانان بودند (و الذین اتخذوا مسجداً ضراراً). ۲. تقویت مبانی کفر: آنان می خواستند مبانی کفر را تقویت

نموده، مردم را به وضعیت قبل از اسلام که همان شرک و کفر است، باز گردانند (و کفرأً). ۳. ایجاد تفرقه میان مسلمانان: می خواستند میان صفوف مسلمانان تفرقه ایجاد نمایند، زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد قبا که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر (ص)، از رونق می افتاد. (و تفریقاً بین المؤمنین). ۴. ایجاد پایگاه برای دشمنان خدا و رسول: آنان می خواستند مرکز و پایگاه و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود و سوابق سوئش برای همگان روشن بود، بسازند تا از این پایگاه برنامه های خویش را عملی سازند. (۲۲) و (ارصاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل

(توطئه ترور پیامبر اسلام (ص) ۲۰

از دیگر عملکرد های بسیار خطرناک جریان نفاق در عصر رسالت، توطئه ترور رسول گرامی اسلام بود؛ منافقین که از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به اسلام فروگذار نمی کردند، در یک اقدام بسیار خطرناک، تصمیم به ترور پیامبر (ص) گرفتند. براساس گزارش های تاریخی در غزوه ی تبوک، منافقان پیش بینی می کردند که این جنگ غیر از دیگر جنگ های پیامبر (ص) است؛ زیرا دیگر جنگ های آن

حضرت با عرب و قبایل عربی بود، اما این جنگ با یک قدرت نیرومند، یعنی امپراتوری روم بود. آنان فکر می کردند کار پیغمبر در این جنگ تمام است؛ لذا پیش از جنگ با در خطر دیدن وضع پیامبر و مسلمانان نیات خویش را برملا کردند، اما وقتی دیدند پیغمبر از این سفر موفق برگشت و اینها هم کم و بیش شناخته شدند، با خود گفتند، نکند وقتی ما به مدینه برگردیم پیامبر (ص) تصمیم خطرناکی درباره ما بگیرد و یا سوره ای درباره ما نازل شود و ما را رسوا نماید، از این رو در بازگشت رسول خدا (ص) از غزوه ی تبوک تصمیم گرفتند در گردنه ای میان تبوک و مدینه (عقبه ی هرشی) شبانه شتر رسول خدا را رم دهند تا آن حضرت در میان درّه افتاده و بدین ترتیب کشته شود. آنان به هنگام طرح این توطئه با همدیگر می گفتند: اگر پیامبر (ص) متوجه شد می گوئیم شوخی می کردیم و اگر متوجه نشد او را به قتل می رسانیم. هنگامی که رسول خدا (ص) نزدیک آن گردنه رسید، خداوند وی را از تصمیم منافقین آگاه ساخت، حضرت به اصحاب فرمود تا از وسط دره عبور کنند و خود از بالای گردنه رهسپار شد. عمار یاسر و حذیفه به همراه آن حضرت بودند، یکی افسار ناقه را

گرفته بود و دیگری آن را عقب می راند. وقتی بالای گردنه رسیدند، منافقان به منظور عملی کردن مقصودشان جلوتر آمدند، تا خواستند دست به کار شوند؛ رسول خدا (ص) حذیفه را دستور داد تا توطئه گران را دور نماید، توطئه گران از ترس اینکه مبادا رسوا شوند، با سرعت خود را میان سپاه انداختند. وقتی از گردنه پایین آمدند، حضرت از حذیفه پرسید: کسی از این افراد را شناختی؟ حذیفه جواب داد: خیر، حضرت تمام آنها را تک تک نام برد. حذیفه عرض کرد آیا افرادی را نمی فرستی تا آنان را به قتل برسانند؟ حضرت فرمود: دوست ندارم که عرب ها بگویند بعد از اینکه به کمک اصحابش پیروز شده کمر به قتل آنان بسته است. (۲۳) گفتنی است که شبیه این جریان در برخی منابع تفسیری، حدیثی و تاریخی به هنگام بازگشت رسول خدا (ص) به مدینه از حجه الوداع و پس از تعیین امام علی (ع) (به جانشینی خویش نیز نقل شده است. (۲۴)

طرح محاصره ی اقتصادی ۳.

محاصره اقتصادی و ترک داد و ستد از عواملی است که نهضت و جنبش اقلیت با هدف را خاموش می سازد، منتفذان جامعه که بیداری

گروهی را به ضرر خود می دانند، از طریق قطع روابط اقتصادی، اقلیت فشرده و بهم پیوسته را به زانو درآورده، از تعقیب راهی که در پیش گرفته اند، باز می دارند. انقلاب ها و اصلاحات همواره از یک گروه کوچک و ضعیف و تهدیدست آغاز می گردد و برای به هم زدن این دسته کافی است که سرمایه داران منتفذ، روابط تجاری و اقتصادی و کمک های بلاعوض خود را به آنان قطع نمایند و از این طریق یک نوع گرسنگی و فقر و بیچارگی مصنوعی در جامعه بوجود بیاورند که اقلیت تهدیدست ناچار شوند از هدف و ایده ی خود دست بردارند. چنانکه مشرکان مکه در صدر اسلام از این تاکتیک بطور بسیار زننده استفاده کردند و مسلمانان را با گرسنگی طاقت فرسایی دست به گریبان ساخته وادار کردند در شعب ابوطالب با گرسنگی و فقر زندگی کنند. (۲۵) پس از هجرت رسول گرامی اسلام به مدینه یکی از روش هایی که منافقین برای تضعیف حاکمیت پیامبر (ص) توصیه می کردند، ایجاد مشکلات از طریق محاصره ی اقتصادی بود. توطئه عبدالله بن ابی پیشوای منافقان علیه اسلام این بود که هر نوع معامله با مهاجران و یا کسانی که اطراف رسول خدا را گرفته بودند، ممنوع گردد تا بر اثر

مشکلات معیشتی و اقتصادی، یاران پیامبر (ص) از اطرافش پراکنده شوند. (۲۶) وی پس از طرح این توطئه از هواداران خود خواست که آن را عملی سازند. براساس طرح و نقشه ی وی هر نوع معامله با مهاجران و یا کسانی که اطراف رسول خدا را گرفته بودند، ممنوع گردید، تا در اثر مضیقه زندگی از اطراف او پراکنده شوند. (۲۷) در غزوه ی بنی مصطلق پس از نزاعی که میان مهاجران و انصار بر سر چاه مریسع در گرفته بود، عبدالله بن ابی با اشاره به اطرافیان و طرفداران خویش اظهار داشت: به خدا قسم وقتی به مدینه برگردیم، باید روابط اقتصادی خود را با کسانی که دور رسول خدا (ص) را گرفته اند قطع نماییم تا سرزمین ما را ترک کنند. (۲۸) قرآن کریم در سوره ی منافقون به این توطئه منافقین این گونه اشاره می نماید: «هم الذین یقولون لا نتفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا والله خزائن السموات و الأرض ولكن المنافقین لا یفقهون» (29) آنها کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند غافل از اینکه خزائن آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقین نمی فهمند

طرح اخراج پیامبر (ص) و مسلمانان از مدینه ۴.

از جمله اقدامات جریان نفاق، توطئه اخراج پیامبر (ص) و مسلمانان از مدینه بود؛ آنان در این راستا بسیار تلاش نمودند تا طرح و نقشه ی خویش را عملی سازند. نامه ای که قریشیان قبل از جنگ بدر به منافقان مدینه فرستاده و در آن خواستار قتل پیامبر (ص) و یا خروج وی و یارانش از مدینه شده بودند، جریان نفاق را بر اقدامشان مبنی بر اخراج پیامبر (ص) و مسلمانان از مدینه مصمم تر می کرد. منافقان که این فکر را همیشه در سر داشتند تا روزی زمینه برای عملی کردن نقشه آنها فراهم شود و آنان رسول خدا و یارانش را از مدینه اخراج نمایند، سرانجام در غزوه ی بنی مصطلق، عبدالله بن ابی، رئیس جریان نفاق از این تصمیم و توطئه پنهانی پرده برداشت و آن زمانی بود که کشمکش و نزاع میان دو نفر از مهاجران و انصار بر سر برداشتن آب از چاه مریسع باعث بالا گرفتن نزاع بین مهاجران و انصار شده بود، در اینجا عبدالله بن ابی موقعیت را برای آشکار ساختن نیات و اهداف خویش مناسب تشخیص داده و اظهار داشت: من دیگر خوارترین عرب شده ام. از ابتدا نمی خواستم در این سفر شرکت کنم، گمان نمی

کردم که زنده باشم و چنین چیزی را بینم و نتوانم تغییر وضعیت دهم. آن گاه رو به یاران خود نموده گفت: این نتیجه ی کارهای شماست، آنها را در خانه های خویش جا دادید و اموال خویش را در اختیار آنها گذاشتید، از آنها دفاع کردید و خود را در معرض کشته شدن قرار دادید، در نتیجه بسیاری از زنان شما بیوه شدند و بچه های شما یتیم شدند، در حالی که اگر آنها را اخراج می کردید، به دیگران پناه می بردند. سپس گفت: اگر به مدینه برسیم، عزیزترین مردم (منظور وی، خودش بود) خوارترین آنها را (منظور وی، پیامبر (ص) بود) از مدینه اخراج خواهد نمود. (۳۰) قرآن کریم این ماجرا را در سوره ی منافقون این گونه حکایت می کند: منافقین می گویند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند! در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند. (۳۱) اینکه عبدالله بن ابی اظهار می دارد «اگر آنها را اخراج می کردید به دیگران پناه می بردند» نشان دهنده ی این است که این جریان از قبل تصمیم بر اخراج پیامبر (ص) و مسلمانان داشته اند و سخنان بعدی وی «اگر به مدینه برسیم، عزیزترین مردم خوارترین آنان را اخراج

خواهد کرد»، از اقدام جدّی وی حکایت دارد.

کناره گیری از سپاه اسلام در لحظات بحرانی. ۵.

از عملکردهای منافقان در عصر رسالت، کناره گیری از سپاه اسلام در لحظاتی بود که مسلمانان، سخت به تقویت روحیه نیازمند بودند؛ آنان در چنین لحظاتی به منظور ایجاد تزلزل و اضطراب و دودستگی در صفوف مسلمانان، از سپاه اسلام کناره گیری می کردند. آنان در جنگ های زیادی به این کار مبادرت ورزیدند، در غزوه ی احد هنگامی که مشرکین قریش به منظور انتقام گیری از مسلمانان با تجهیز سپاه انبوه و امکانات فراوان از مکه به قصد حمله به مدینه حرکت کردند، رسول خدا (ص) نیز پس از مشورت با اصحاب و یاران خویش برای مقابله با نیروی دشمن با هزار نفر سپاه به سمت کوه احد حرکت نمود. در این موقع که اسلام بیش از هر زمانی به یار و یاور نیاز داشت تا در برابر حمله ی دشمن ایستادگی نموده و از کیان اسلام دفاع نمایند، عبدالله بن ابی، سر کرده ی منافقان از بین راه به بهانه ی اینکه پیامبر (ص) تسلیم نظریه ی جوانان شده و نظر او را نادیده گرفته و نیز به این دستاویز که جنگی نخواهد شد، با سیصد نفر از طرفداران خویش از

سپاه اسلام کناره گیری کرده و به مدینه باز گشتند. (۳۲) در غزوه ی خندق نیز عده ی زیادی از منافقین با بهانه های پوچی و واهی، صحنه ی نبرد را ترک نموده و به خانه های خویش باز گشتند. (۳۳) در غزوه ی تبوک به هنگام اعزام سپاه اسلام برای جنگ با رومیان، سپاه اسلام در منطقه ای به نام «ثنیه الوداع» اردوگاهی تشکیل دادند. جمعی از منافقین نیز به سرکردگی عبدالله بن ابی اندکی پایین تر، در ناحیه ی «زباب» خیمه های خود را بر پا کردند. عبدالله بن ابی و پیروانش با ایجاد شک و تردید در میان مسلمانان، جمع کثیری را از رفتن به همراه رسول خدا برای جنگ با رومیان بازداشته و از همان جا به مدینه (برگشتند. (۳۴)

توطئه ترور شخصیت اجتماعی پیامبر (ص) و خانواده ی وی ۶. یکی دیگر از عملکردهای منافقین که قلب پیامبر (ص) را مکدر ساخت، توطئه ترور شخصیت اجتماعی پیامبر (ص) و خانواده ی آن حضرت از طریق انتشار داستان افک بود. غالب سیره نویسان ماجرای افک را مربوط به عایشه دانسته اند که گزارشگر این واقعه نیز خود عایشه است. اما گزارش دیگری هم وجود دارد که ماجرای افک را

مربوط به همسر دیگر پیامبر (ص) یعنی ماریه ی قبطیه دانسته است. به هر حال چه اینکه ماجرا مربوط به عایشه باشد و یا اینکه مربوط به ماریه ی قبطیه باشد، آنچه در این میان قطعی است، تهمتی است که از جانب عده ای از منافقان به یکی از همسران پیامبر (ص) زده شده و قلب مقدس آن حضرت را جریحه دار نموده است که سرانجام با نزول وحی، دامن همسر رسول گرامی اسلام از تهمت منافقان پاک گردیده است. قرآن کریم در آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره ی نور به ماجرای افک پرداخته است. نکته که از دقت در این آیات به دست می آید، این است که گذشته از شأن نزول های که در مورد این آیات گزارش شده است و ماجرا را مربوط به تهمتی از طرف منافقان نسبت به یکی از همسران پیامبر (ص) می داند، از قرائنی که در خود آیات وجود دارد نیز به دست می آید که سر نخ این تهمت در دست منافقان بوده است، از جمله: * مقصود از جمله ی «و الذی تولی کبره» (35) یعنی آن کسی که بخش بزرگ این تهمت زدن را به عهده داشته است، همان عبدالله بن ابی، رئیس جریان نفاق بوده است. * در آیه یازدهم، از گروه تهمت زن به لفظ «عصبه» تعبیر شده است که می رساند توطئه گران

ارتباط بسیار نزدیکی با هم داشته اند و یک چنین گروهی در میان مسلمانان جز منافقان گروه دیگری نبود. * به خاطر مخالفتی که از ورود او به مدینه انجام گرفته بود و او در دروازه ای مدینه متوقف بود که ورود همسر پیامبر (ص) را با شتر صفوان مشاهده می کند و چون زمینه برای تهمت زدن آماده بود، فوراً دست به تهمت زده و می گوید که به خدا سوگند هیچ کدام از گناه نجات نیافته است. (۳۶) و اما آنچه در گزارش واقعه ی افک به فراموشی سپرده شده است، روح بزرگ پیامبر (ص)، مقام بلند و اعجاب آور او در صبوری، حقیقت جویی و عدالت گرایی در قضاوت و عدول از افراط در مجازات تهمت زندگان است؛ حتی بعد از اینکه به پاکی همسرش با نزول آیه ی افک قطع پیدا کرد. در تاریخ بسیار خوانده ایم که برای تهمتی کمتر از افک صاحبان قدرت، شکم ها دریده اند، چشم ها درآورده اند و زبان ها بریده اند. اما کمتر کسی را در تاریخ سراغ داریم که بتواند رفتاری (عادلانه، همانند رفتار پیامبر (ص) از خود نشان دهد. (۳۷)

برقراری ارتباط با دشمنان اسلام ۷.

یکی از مهمترین عملکردهای جریان نفاق در عصر رسالت، ارتباط

برقرار نمودن آنان با دشمنان اسلام بود. آنان با دو جبهه از دشمنان اسلام ارتباط برقرار نموده و طرح دوستی ریخته و هم پیمان شدند؛ یکی جبهه ی کفار و مشرکین و دیگری جبهه ی یهود.

الف. ارتباط با یهود

از جلوه های بسیار بارز برقراری ارتباط منافقان با دشمنان اسلام، هم پیمانی و طرح دوستی آنان با یهود بود، یهودیان یک گروه از دشمنان اسلام بودند که همیشه دشمنی و کینه ی بیشتری نسبت به مسلمانان داشتند، (همان گونه که امروز نیز رژیم صهیونیستی در زمره ی کینه توزترین دشمنان مسلمانان محسوب می شوند) سه طایفه از این یهودیان در مدینه و یک طایفه نیز در خیبر زندگی می کردند که منافقان، هم با سه طایفه ساکن در مدینه و هم با یهودیان خیبر رابطه داشتند. قرآن کریم در چندین آیه، از این هم پیمانی و ارتباط منافقان با یهودیان خبر داده است. در آیات ۱۴ تا ۲۲ سوره ی مجادله از هم پیمانی و طرح دوستی منافقان با یهود پرده برداشته است؛ این آیات به سر گذشت دسته از منافقین که با یهودیان طرح دوستی ریخته بودند و با خدا و رسولش دشمنی می ورزیدند، اشاره نموده و آنان را به

خاطر این کارشان بشدت نکوهش نموده و به عذاب دردناک الهی تهدید نموده است. (۳۸) در آیه ی ۱۴ می فرماید: «الم تر إلی الذین تولوا قوماً غضب الله علیهم» که منظور از قومی که خدا بر آنها غضب نموده، یهود است که منافقین با آنان طرح دوستی ریخته و هم پیمان شده بودند. (۳۹) نمونه ی دیگر از برقراری ارتباط منافقین با یهود، هم پیمانی منافقان با یهودیان بنی نضیر بود که در جریان غزوه ی بنی نضیر از آن پرده برداشته شد؛ در این غزوه که رسول گرامی اسلام بنی نضیر را بین اسلام آوردن و یا خارج شدن از مدینه مخیر گذاشته بود، آنان رفتن از مدینه را برگزیدند، اما در این اثنا عبدالله بن ابی برای آنان پیغام فرستاد که سرزمین خود را ترک نکنند و با ثبات قدم با محمد (ص) وارد جنگ شوند و وعده داد که او و قبیله اش نیز از آن ها حمایت می نمایند و اگر بنا بر خروج از سرزمین باشد، با آنان خارج خواهند شد و اگر کار به جنگ بکشد، با آنان در جنگ همکاری خواهند کرد. یهودیان با دریافت این پیام مصمم بر ماندن شده و آماده ی جنگ شدند و به پیامبر (ص) نیز پیام دادند که ما سرزمین خویش را ترک نمی کنیم و تو هر کاری که می خواهی بکن.

(۴۰) قرآن کریم در آیه ی ۱۱ سوره ی حشر به این رخداد اینگونه

اشاره نموده است: «آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران

کفارشان از اهل کتاب می گفتند: «هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با

شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره ی شما

اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم کرد»

خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند.» (41) در ادامه در آیه

ی ۱۲ این سوره با توجه به ویژگی پیمان شکنی منافقان از یک

واقعیت دیگر نیز بدین گونه خبر می دهد: «اگر آنها را بیرون کنند، با

آنان بیرون نمی روند، اگر با آنها پیکار شود، یاریشان نخواهند کرد،

اگر یاریشان کنند، پشت به میدان کرده فرار می نمایند، سپس آنان را

یاری نمی کنند.» (42) منافقان با یهودیان خیبر نیز رابطه داشتند؛ وقتی

پیامبر (ص) تصمیم به غزوه خیبر گرفت، عبدالله بن ابی به یهودیان

خیبر نامه نوشت و آنان را از تصمیم پیامبر (ص) آگاه ساخته و به نبرد

با مسلمانان تشویق نمود و اظهار داشت که از سپاه اسلام ترس به دل

راه ندهند؛ زیرا عدد مسلمانان کم و عدد آنها [یهودیان] زیاد است.

((۴۳))

ب. ارتباط با کفار و مشرکین

گذشته از برقراری ارتباط با یهودیان مدینه که در همسایگی منافقان قرار داشتند، آنان با کفار و مشرکین به ویژه مشرکین قریش نیز در ارتباط بودند، نامه نگاری کفار قریش با جریان نفاق پیش از جنگ بدر، نشان دهنده ارتباط قدیمی این جریان با مشرکین قریش است. در این نامه که از طرف مشرکین قریش به عبدالله بن ابی و دیگر منافقان مدینه از دو قبیله اوس و خزرج نوشته شده، از آنان درخواست شده است که یا پیامبر (ص) و دیگر مسلمانان را بکشند و یا از شهرستان بیرون نمایند. (۴۴) نمونه ی دیگر از هم پیمانی و ارتباط منافقین با مشرکین قریش موردی است که در سوره ی محمد (ص) از آن خبر داده است. آیات ۲۰ تا ۳۱ این سوره که درباره ی منافقان سخن گفته است و در آیه ی ۲۶ از قول منافقان این گونه نقل شده است: «ذلک بأنهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الأمر و الله یعلم إسرارهم» (45) این به خاطر آن است که آنان به کسانی که نزول وحی الهی کراحت داشتند، گفتند: «ما در بعضی از امور شما را پیروی می کنیم در حالی که خداوند پنهان کاری آنان را می

داند.» دو نکته در مورد این آیه باید روشن شود؛ یکی اینکه گروه «الذین کرهوا ما نزل الله» چه کسانی هستند که منافقین به آنها گفته اند «سنطیعکم فی بعض الأمر» و دیگر اینکه منظور از «بعض الأمر» چه موضوعی بوده است؟ از آنجا که در آغاز این سوره وقتی اوصاف کفار را بیان می کند و در آیه نهم یکی از اوصاف معرف آنان را جمله «کرهوا ما نزل الله» قرار داده است، (۴۶) از اینجا به دست می آید که مراد از «الذین کرهوا ما نزل الله» در آیه ۲۶ نیز همان کفار و مشرکین است که منافقین با آنان ارتباط برقرار نموده و با آنان هم پیمان شده اند. هم چنین با توجه به اینکه فعالیت ها و اقدامات هر دو گروه، هم منافقین و هم مشرکین قریش، بر سر ریاست دنیوی بوده است، از این رو سازشی که میان آنان برقرار می شود بر سر همین موضوع است و این تنها نقطه ی مشترکی بود که طرفین می توانستند بر سر آن با (یکدیگر متحد شده و پیمان همکاری ببندند. (۴۷)

نتیجه گیری

با توجه به آنچه از آغاز این نوشتار تا بدین جا مورد بحث و بررسی قرار گرفت، به این نتیجه دست می یابیم که جریان نفاق براساس

قرائن و شواهد معتبر، در مکه شکل گرفت و پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه به صورت یک جریان متشکل درآمد. این جریان براساس گزارش های تاریخی، در طول دوران رسالت به عملکردهای تخریبی زیادی علیه پیامبر (ص) و مسلمانان دست زد. ایجاد پایگاه جاسوسی در قالب مسجد، طرح نقشه ی محاصره اقتصادی مسلمانان، طرح توطئه اخراج پیامبر (ص) و مسلمانان از مدینه، طرح توطئه ترور پیامبر اسلام (ص)، طرح توطئه ترور شخصیت اجتماعی پیامبر (ص) و خانواده ی آن حضرت، کناره گیری از سپاه اسلام در لحظات بسیار حساس و بحرانی، ایجاد ارتباط با دشمنان اسلام چون یهود و مشرکین قریش و... بخشی از عملکردهای این جریان در عصر پیامبر (ص) بود.

: پی نوشت ها

۱. محمد بن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، قم، نشر ادب . الحوزه، ۱۴۰۵، ص ۳۵۷. ۲. عبدالرحمن بن احمد فراهیدی، العین، ج ۵، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، قم، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۹، ص ۱۷۷. ۳. ابن منظور، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۵۸.

۴. النفق سرب فی الارض له مخلص إلى مكان: نفق تونل و کانالی در زیر زمین است که راه خروج به یک مکان دیگر دارد. (عبدالرحمن بن احمد، العین، ج ۵، ص ۱۷۷ / اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، ج ۴، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷، ص ۱۵۶۰). ۵. ابن منظور، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۵۸. ۶. جوهری، پیشین، ج ۴، ۱۵۶۰. ۷. سید عبدالله الجزائری، التحفه السنیه (مخطوط)، ص ۴۱. ۸. احمد بن محمد، اردبیلی (مقدس اردبیلی)، زبده البیان، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا، ص ۸. ۹. محمد حسن نجفی (جواهری)، جواهر الکلام، ج ۶، ص ۵۹. ۱۰. مرتضی مطهری، پانزده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰، صص ۱۲۴ - ۱۲۶. ۱۱. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۴۸۶ - ۴۸۷. ۱۲. عبدالکریم نیری بروجردی، قسمت هایی از اسلام شناسی تاریخی، ج ۱، صص ۱۹ - ۲۱. ۱۳. عبدالکریم نیری بروجردی، پیشین، ج ۱، صص ۲۱ - ۲۷. ۱۴. عنکبوت: ۱۰ - ۱۱. ۱۵. حج: ۱۱. ۱۶. محمدحسین طباطبایی،

پیشین، ج ۱۶، ص ۱۵۸. ۱۷. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق هاشم رسولی محلاتی و فضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دارالمعرفه، اول، ۲۴۰۶، ج ۸، ص ۴۳۰ / عبدالرحمن سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۴۲. ۱۸. طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۹. ۱۹. طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۹. ۲۰. محمد بن عمر واقدی (م. ۲۰۷)، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۰۴۵ / محمد هادی یوسفی غروی، تاریخ تحقیقی اسلام [موسوعه التاريخ الاسلامی]، ترجمه حسین علی عربی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، دوم، ج ۴، ص ۳۶۱. ۲۱. توبه: ۱۰۷. ۲۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و دوم، ج ۸، ص ۱۳۸. ۲۳. طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۷۰ / محمد هادی یوسفی غروی، پیشین، ج ۴، ص ۳۹۳. ۲۴. قمی در تفسیر خویش می نویسد: چهار نفر از اصحاب رسول خدا جلسه تشکیل دادند و توطئه ی قتل آن حضرت را طراحی نمودند، بدین صورت که در گردنه ی هرشی که بی جحفه و ابواء قرار

دارد، کمین نموده ناچه پیامبر (ص) را به درون دره پرت نمایند. پس از فرا رسیدن شب، رسول خدا که از لشکر اسلام جلو افتاده بود، همین که به گردنه نزدیک شد خداوند بوسیله وحی حضرت را از توطئه آگاه کرد، وقتی حضرت به نزدیکی آنها رسید، آنان را با اسامی شان صدا زد، وقتی آنان صدای حضرت را شنیدند فرار کردند، پس از آنکه حضرت از گردنه پایین آمد این عده نزد وی رفته قسم یاد کردند که قصدی علیه وی نداشته اند. آیه ۷۴ سوره توبه در رد اظهارات آنان نازل شد: یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمه الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بمالم ینالوا. (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۵ / تاریخ تحقیقی اسلام، ج ۴، ص ۵۱۷). ۲۵. جعفر سبحانی، تفسیر سوره توبه و منافقین، قم، کانون نشر اندیشه های اسلامی، اول، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۹۸. ۲۶. سید احمد خاتمی، سیمای نفاق در قرآن، قم، انتشارات شفق، ۱۳۷۹ ش، اول، ص ۷۵. ۲۷. جعفر سبحانی، پیشین، ص ۲۹۹. ۲۸. همان، ص ۲۹۹. ۲۹. منافقون: ۷. ۳۰. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۸. — ۳۷۰ / محمدهادی یوسفی غروی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۹. ۳۱. منافقون: ۸. ۳۲. ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق سهیل زکار، بیروت،

دارالفکر، ۱۴۲۰ ق، ج ۳، ص ۵۸۴ - ۵۸۵. ۳۳. ابن هشام، همان، ج ۳، ص ۷۰۷ / جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیره نبی الاعظم، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ ق، چهارم، ج ۹، ص ۲۳۱ - ۲۳۲. ۳۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار سویدن، ج ۲، ص ۳۶۸ / ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۴. ۳۵. إن الذین جاءوا بالإفک عصبه منکم لا تحسبوه شراً لکم بل هو خیر لکم امریء منهم ما اکتسب من الإثم و الذی تولى کبره منهم له عذاب عظیم. (نور: ۱۱). ۳۶. جعفر سبحانی، منشور جاوید، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، دوم، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۹۶ - ۹۷. ۳۷. محمد ابراهیم آیتی، تاریخ صدر اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ ش، ص ۴۹۳. ۳۸. مجادله: ۱۴ - ۲۲. ۳۹. علامه طباطبائی، پیشین، ج ۱۹، صص ۳۳۴ - ۳۳۵. ۴۰. محمد هادی یوسفی غروی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۸. ۴۱. حشر: ۱۱. ۴۲. حشر: ۱۲. ۴۳. ابراهیم سالم، النفاق و المنافقون فی عهد رسول الله، مصر، بی نا، ۱۳۶۷ ق، ص ۱۲۷. ۴۴. محمد حمید الله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام، ترجمه سید محمد حسینی، تهران، سروش، ۱۳۷۴،

اول، ص ۱۱۴. ۴۵. محمد: ۲۶. ۴۶. و الذين كفروا فتعساً لهم و أضل أعمالهم ذلك بأنهم كرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم. (محمد: ۹).

۴۷. عبدالکریم نیری بروجردی، پیشین، ج ۱، صص ۵۸۰ - ۵۸۳.

منابع: ۱. قرآن کریم ۲. نهج البلاغه ۳. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ صدر اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ ش. ۴. ابراهیم سالم، النفاق و المنافقون فی عهد رسول الله، مصر، بی نا، ۱۳۶۷ ق. ۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵. ۶. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ق. ۷. اردبیلی (مقدس اردبیلی)، احمد بن محمد، زبده البیان، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا. ۸. الجزائری، سید عبدالله، التحفه السنیه (مخلوط). ۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چهارم، ۱۴۰۷.

۱۰. حمیدالله، محمد، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام، ترجمه دکتر سید محمد حسینی، تهران، سروش، اول، ۱۳۷۴. ۱۱. خاتمی، سید احمد، سیمای نفاق در قرآن، قم،

انتشارات شفق، ۱۳۷۹ ش. ۱۲. خلیل فراهیدی، عبدالرحمن بن احمد،
العين، تحقيق دكتور مهدى مخزومي و ابراهيم سامرايى، قم، مؤسسه
دارالهجره، ۱۴۰۹. ۱۳. سبحانى، جعفر، تفسير سوره توبه و منافقين،
قم، كانون نشر اندیشه های اسلامى، اول، ۱۳۶۹ ش. ۱۴. سبحانى،
جعفر، منشور جاويد، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، دوم، ۱۳۷۵. ۱۵.
سيوطى، عبدالرحمن، الدر المنثور فى تفسير المأثور، بيروت، دارالفكر،
۱۴۱۴. ۱۶. طباطبايى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن،
ترجمه محمد باقر موسوى همدانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى. ۱۷.
طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق هاشم
رسولى محلاتى و فضل الله يزدى طباطبايى، بيروت، دارالمعرفه، اول،
۱۴۰۶ ق. ۱۸. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، تحقيق محمد
ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارسویدن. ۱۹. عاملی، جعفر مرتضى،
الصحيح من سيره نبى الاعظم، بيروت، دارالهادى، ۱۴۱۵ ق. ۲۰. قمى،
على بن ابراهيم، تفسير القمى، قم، دارالكتاب، ۱۴۰۴. ۲۱. مطهرى،
مرتضى، پانزده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰. ۲۲. مكارم شيرازى، ناصر
و ديگران، تفسير نمونه، دارالكتب الاسلاميه، چاپ بيست و دوم. ۲۳.

نیری بروجردی، عبدالکریم، قسمت هایی از اسلام شناسی تاریخی،
قم، ۱۴۰۳ ش. ۲۴. واقدی، محمد بن عمر (م. ۲۰۷)، المغازی، تحقیق
مارسدن جونز، قم، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵. ۲۵. یوسفی غروی،
محمد هادی، موسوعه التاريخ الاسلامی، قم، مجمع الفکر الاسلامی،
۱۴۱۷، اول. ۲۶. یوسفی غروی، محمد هادی، تاریخ تحقیقی اسلام
[موسوعه التاريخ الاسلامی]، ترجمه حسین علی عربی، قم، مرکز
انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^۱، ۱۳۸۲

^۱ <https://shiastudies.com/fa/2533>

حادثه قلم و دوات

داستان از این قرار است که در روزهای پایانی عمر رسول خدا(صلی

الله علیه وآله) آن حضرت به جمعی از اصحاب که به عیادتش رفته

بودند، فرمود: «قلم و دواتی برایم حاضر کنید تا برای شما نامه ای

بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید». ولی بعضی از صحابه به

امخالفت برخاستند و مانع نوشتن این نامه شدند

و سه مورد از صحیح [\(1\)](#) این حدیث در شش مورد از صحیح بخاری

. که هر دو از معتبرترین کتب روائی اهل سنت است، آمده [\(2\)](#)مسلم

بخش نخست این ماجرا مطابق نقل «مسلم» در کتاب صحیح خود چنین

است:

يوم الخميس، و ما » :سعيد بن جبیر می گوید: ابن عباس گفته است

يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رأيت على خديه كأنها نظام

اللؤلؤ. قال: قال رسول الله: «أتوني بالكتف والدواء - او اللوح والدواء -

(اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً؛

(3)! پنج شنبه و چه روز پنجشنبه سختی بود

آنگاه ابن عباس گریست و سیل اشک او را دیدم که همچون رشته

مروارید بر گونه هایش جاری شد. سپس ادامه داد: رسول خدا فرمود:

«برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما نوشته ای بنگارم که پس

(4)...از آن هرگز گمراه نشوید

در بدو امر چنین به نظر می رسد که همه اصحاب که حضور داشتند با

شنیدن این خواسته رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، با شوق و علاقه

فراوان قلم و دواتی حاضر کردند، تا پیامبر اکرم(صلی الله علیه

وآله)وصیت نامه اش را بنویسد؛ زیرا از یک سو اطاعت فرمان رسول

خدا(صلی الله علیه وآله) واجب است و از سوی دیگر، این نوشته به

هدایت جاویدان و ترک ضلالت آنان پیوند می خورد و از سوی سوم،

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بستر بیماری و رحلتش نزدیک بود و

طبعاً کلماتی جامع و هدایت ویژه ای را عرضه می کرد؛ از این رو، باید

برای دریافت این دستورالعمل از سوی پیامبر و پیشوای خود، سر از پا

نشناسند و بدون فوت وقت، قلم و دوات حاضر کنند؛ ولی شگفت آور

!آنکه جمعی از صحابه با آن به مخالفت برخاستند

راستی عکس العمل بعضی از آنان باورکردنی نیست! اما واقعیت دارد،

زیرا در کتب صحاح و کتاب های معروف تاریخی آمده است

مطابق این روایت، در حضور آن حضرت نزاع و درگیری شد! برخی

گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید و برخی گفتند نیازی نیست. در پاره

(5)ای از روایات، نام آنان که مخالفت کرده اند، نیامده است

ولی در پاره ای از روایات تصریح شده است که «عمر» به مخالفت

برخاست

از جمله در صحیح بخاری آمده است که پس از درخواست رسول

خدا(صلی الله علیه وآله) برای مهیا ساختن قلم و دوات، «عمر» گفت:

«إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ!!، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛

(بیماری بر پیامبر چیره شده است (که چنین سخنانی می گوید)، قرآن

(6).!نزد شماست و کتاب خدا ما را کافی است

بخاری در جای دیگر از کتابش نیز همین سخن را با اندکی تفاوت از

عمر نقل کرده است؛ او می نویسد: ابن عباس می گوید؛ وقتی که

اَتُونِي بِكِتَابٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا «: بیماری پیامبر شدت یافت، فرمود

تَضَلُّوا بَعْدَهُ، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا

(كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا»؛

برای من کاغذی حاضر کنید، تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از

آن گمراه نشوید! عمر گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده و کتاب الهی

(7). (که ما را کافی است، نزد ماست

صحيح مسلم نیز در یک مورد (از سه مورد) نام معترض را عمر ذکر

کرده است

منبع:

1 . قران کریم

2 . تاريخ الامم و الملوک تاريخ طبری ابو جعفر محمد بن جرير

الطبری تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم دار التراث بيروت

1387 قمری/ 1967 میلادی طبعه الثانيه

3 . تفسير القرآن العظيم ابن كثير دمشقى اسماعيل بن عمرو تحقيق

محمد حسين شمس الدين دار الكتب العلميه منشورات محمدعلى

. بيضون بيروت 1419 قمرى چاپ اول

4 . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان محمد بن حبان بن احمد ابو

حاتم التميمى البستى تحقيق شعيب الارنوط مؤسسه الرساله -

. بيروت 1414 قمرى - 1993 ميلادى الطبعة الثانيه

5 . صحيح البخارى محمد بن اسماعيل ابو عبدالله البخارى الجعفى

تحقيق د. مصطفى ديب البغا دار ابن كثير اليمامه بيروت 1407

. قمرى - 1987 ميلادى الطبعة الثالثه

6 . الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم بن الحجاج ابو

الحسين القشيري النيسابوري تحقيق محمد فواد عبد الباقي دار احياء

. التراث العربي - بيروت بي تا

7 . المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي احمد بن محمد

بن علي المقرئ الفيومي المكتبة العلميه بيروت بي تا

8 . عمده القاري شرح صحيح بخاري بدرالدين عيني دارالفكر بيروت

. چاپ اول 2005 ميلادي

کتاب

مسائل ازدواج و طلاق

مقدمه

حمد مخصوص خداوند حکیم است و صلوات و سلام بر محمد و اهل بیتش باد.

مسائل مربوط به ازدواج و طلاق از مهم ترین مسائل درگیر و مبتلا به مردم مسلمان ایران است. باتوجه به اینکه گاهی این مسائل بصورت مساله و استفتائات در یک کتاب فراهم نشده است ما تصمیم گرفتیم در این زمینه به مردم خوب کشورمان کمک کرده و مسائل مورد نیاز در زمینه ازدواج و طلاق را در یک کتاب فراهم بیاوریم با این توضیح که این قسمی از مسائل است و آوردن همه مسائل و استفتائات امام امت و مراجع تقلید در یک کتاب فعلا میسر نیست.

مسائل شرعی از رساله امام امت رض برگرفته شده و استفتائات مربوط به ایه الله العظمی مکارم شیرازی می باشد.

امیدواریم که این کتاب برای خوانندگان مفید قرار گرفته و باعث آگاهی و حل مشکل آنها گردد.

بهار 91-دفتر امام جمعه نورآباد لرستان

مسائل ازدواج

2443 کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام میافتد، واجب است زن بگیرد.

2444 اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می تواند عقد را به هم بزند.

2445 اگر مرد و زن نامحرم در محل خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نمی تواند وارد شود چنانچه بترسند که به حرام بیفتند باید از آنجا بیرون بروند.

2446 اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.

2451 اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

2452 اگر زن انسان از شوهر دیگرش دختری داشته باشد انسان می تواند آن دختر را برای پسر خود عقد کند که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

2453 اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچه اش را سقط کند.

2454 اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عده کسی هم نیست زنا کند چنانچه بعد او را عقد کند و بچه ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام آن بچه حلال زاده است.

2455 اگر مرد نداند که زن در عده است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعا فرزند هر دومی باشد ولی اگر زن می دانسته که در عده است، شرعا بچه فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می باشند.

2456 اگر زن بگوید یا ئسه ام نباید حرف او را قبول کرد ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می شود.

2457 اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعا ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

2461 کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه‌ای پیدا کند آن بچه حلال زاده است.

2462 هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن، با او نزدیکی کند معصیت کرده ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است.

2463 زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده، اگر بعد از عده وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگه دارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عده ندارد.

احکام عقد

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود، و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک

ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می نامند.

2363 در زناشویی چه دائم چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می خوانند یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

2364 وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

2367 یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند

دستور خواندن عقد دائم

2368 اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید: "زوجتك نفسی علی الصداق المعلوم" یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: "قبلت التزویج" یعنی قبول کردم ازدواج را عقد صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و

وکیل بگوید: "زوجه موکلتی فاطمه موکلک احمد علی الصداق المعلوم" پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: "قبلت لموکلک احمد علی الصداق"، صحیح می باشد.

دستور خواندن عقد غیر دائم (صیغه)

2369 اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید: "زوجتک نفسی فی المدة المعلومه علی المهر المعلوم" بعد بدون فاصله مرد بگوید: "قبلت" صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید: "تمتع موکلتی موکلک فی المدة المعلومه علی المهر المعلوم" پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: "قبلت لموکلک هکذا"، صحیح می باشد.

2371 اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است.

2373 اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعدا زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.

2374 اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

2375 پدر و جد پدری می توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است ازدواج کنند و بعد از آن که طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده اند مفسده ای نداشته، نمی تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده ای داشته، می تواند آن را به هم بزند.

2376 دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

2377 اگر پدر و جد پدری غایب باشند، به طوری که نشود از آنان اذن گرفت و دختر هم احتیاج به شوهر کردن داشته باشد لازم نیست از پدر و جد پدری اجازه بگیرند

عیبهایی که بواسطه آنها می شود عقد را به هم زد

2380 اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیب را دارد می تواند عقد را به هم بزند : اول: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: مرض برص. چهارم: کوری. پنجم: شل بودن به طوری که معلوم باشد. ششم: آنکه افضا شده، یعنی راه بول و حیض و یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد، ولی اگر راه حیض و غائط او یکی شده باشد، به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود. هفتم: آنکه گوشت یا استخوانی یا غده ای در فرج او باشد که مانع از نزدیکی شود.

2381 اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است یا آلت مردی ندارد یا عنین است و نمی تواند وطی و نزدیکی نماید یا تخمهای او را کشیده اند می تواند عقد را به هم بزند. و تفصیل این مساله و مساله سابق در کتاب تحریر الوسيله ضبط شده است.

2382 اگر مرد یا زن، به واسطه یکی از عیبهایی که در دو مساله پیش گفته شد عقد را به هم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

2383 اگر به واسطه آن که مرد عنین است و نمی تواند وطی و نزدیکی کند، زن عقد را به هم بزند شوهر باید نصف مهر را بدهد. ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزنند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

2390 اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد، یا صیغه تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

2391 اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود طلاق رجعی دهد، در بین عده نمی تواند خواهر او را عقد نماید

2392 انسان نمی تواند بدون اجازه زن خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعدا زن بگوید به آن عقد راضی هستم اشکال ندارد.

2396 اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود

2397 زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر در آید، مرد مسلمان هم نمی تواند با زنهای کافره غیر کتابیه بطور دائم ازدواج کند و به احتیاط واجب ازدواج دائم با زنهای کافره اهل کتاب نیز جایز نیست، ولی صیغه کردن زنهای اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد.

2398 اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است زنا کند آن زن بر او حرام می شود و اگر با زنی که در عده متعه، یا طلاق بائن، یا عده وفات است زنا کند، بعدا می تواند او را عقد نماید

2399 اگر با زن بی شوهری که در عده نیست زنا کند، بعدا می تواند آن زن را برای خود عقد نماید

2400 اگر زنی را که در عده دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عده حرام است، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

2401 اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عده بوده، چنانچه هیچکدام نمی‌دانسته‌اند زن در عده است و نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در عده حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد آن زن بر او حرام می‌شود.

2402 اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند باید از او جدا شود و بعدا هم نمی‌تواند او را برای خود عقد کند.

2403 زن شوهردار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر او را طلاق دهد ولی باید مهریه‌اش را بدهد.

2404 زنی را که طلاق داده‌اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدت او را بخشیده یا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم عده شوهر اول تمام بوده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

2405 مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است اگر چه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شوند.

2406 اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن کس لواط کند، آنها بر او حرام نمی شوند.

2409 اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است بجا نیاورد، زنش که به واسطه محرم شدن بر او حرام شده بود حلال نمی شود. و نیز اگر زن طواف نساء نکند، شوهرش بر او حلال نمی شود، ولی اگر بعدا طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می شوند.

2410 اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را افضا نماید (مخرج حیض با بول یکی شود) هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند.

2411 زنی را که سه مرتبه طلاق داده اند بر شوهرش حرام می شود، ولی اگر با مردی ازدواج کند و بعد طلاق بگیرد. بعد از عده، شوهر اول می تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

2412 زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت، کند تهیه غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است.

2413 اگر زن در کارهایی که در مساله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و هم‌خوابی ندارد ولی مهر او از بین نمی‌رود.

2414 مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

2416 زنی که از شوهر اطاعت می‌کند اگر مطالبه خرجی کند و شوهر ندهد می‌تواند جهت الزام شوهر بر پرداخت نفقه به حاکم شرع و اگر ممکن نباشد به عدول مؤمنین و اگر آن هم ممکن نباشد به فساق مؤمنین مراجعه نماید. و چنانچه الزام شوهر بر دادن نفقه ممکن نباشد، می‌تواند در هر روز باندازه خرجی آن روز بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

2418 شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با عیال دائمی خود را ترک کند.

2419 اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد.

2420 اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدتی را معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد. ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعہ یا صیغہ

2421 صیغہ کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

2423 زنی که صیغہ می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می تواند لذت های دیگر از او برد ولی اگر بعدا به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

2424 زنی که صیغہ شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد.

2425 زنی که صیغہ شده حق هم خوابی ندارد و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد.

2426 زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد عقد او صحیح است و برای آن که نمی دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی کند.

2427 زنی که صیغه شده، می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می رود بیرون رفتن او حرام است.

2428 اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح و گرنه باطل است.

2429 پدر و جد پدری می توانند برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورند و نیز می توانند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی در آورند ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد.

2432 مرد می تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده اش تمام نشده به عقد دائم خود در آورد.

2509 زنی که صیغه شده، مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد، و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود یا مرد مدت را به او

ببخشد، به این ترتیب که بگوید: "مدت را به تو بخشیدم"، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

استفتائات آیه الله العظمی مکارم شیرازی درباره ازدواج و ارتباط دختر و پسر

ارتباط تلفنی دختر و پسر نامحرم -1

ارتباط تلفنی با یک پسر نامحرم در صورتی که به خاطر علاقه زیاد باشد

و دختر بخواهد که آن پسر را هدایت کند چه حکمی دارد

.جایز نیست

روابط دختر و پسر از طریق اینترنت -2

آیا روابط دختر و پسر از طریق چت ایراد دارد؟ -1

خواهشمند است در مورد روابط دختر و پسر در هر شرایطی توضیح دهید -2

جایز نیست -1

در مجالس عمومی یا در کلاس درس یا مانند آن و صحبت های عادی و -2

معمولی مانعی ندارد اضافه بر آن جایز نیست مگر این که واقعاً بخواهند

مقدمات ازدواج با یکدیگر را فراهم کنند

روابط زن و مرد نامحرم از طریق پست الکترونیکی -3

لطفاً بفرمایید ارتباط از طریق پست الکترونیکی (ایمیل) در مورد شعر و شاعری

و ادبیات و مذهب و سیاست و خانواده و موضوعاتی از این قبیل بین زن و مرد

و غیره چه صورتی دارد

بین نامحرم ها جایز نیست

گوش دادن به خنده زن نامحرم -4

گوش دادن به خنده زن نامحرم اگر موجب مفسده خاصی نباشد چه حکمی دارد و در صورتی که مفسده داشته باشد چه حکمی دارد؟
در مواردی که مفسد خاصی بر آن مترتب نشود مانعی ندارد

تماس با اجنبیه در وسائل نقلیه عمومی -5

آیا اگر در وسائط نقلیه عمومی زنی بغل دست انسان بنشیند و بر اثر تنگی جابا بدن اجنبیه تماس بگیرد آیا لازم است برخاسته یا از تاکسی خارج شویم؟
می توانید کیف یا ساک خود را به عنوان حائل بین خودتان بگذارید و لازم نیست از ماشین پیاده شوید

اشتغال خارج از منزل بانوان -6

نظر ایشان را در مورد اشتغال خارج از منزل بانوان می خواستم؟ اگر از لحاظ شرعی اشکالی ندارد چه شرایطی باید داشته باشد؟ و اگر همراه با مراوده در مسائل کاری و همکاری با نامحرم باشد چه حکمی دارد؟

در صورتی که جهات شرعی آن رعایت بشود و خوف انحرافی در کار نباشد
و با اجازه همسر باشد مانعی ندارد

صحبت کردن برای ازدواج از طریق اینترنت -7-

جوان 25 ساله ای هستم که در مقطع کارشناسی ارشد مشغول تحصیل
میباشم. در محیط مرکز آموزشی با دختر 24 ساله ای آشنا شدم. با ایشان در
مورد ازدواج صحبت کردم. ایشان گفتند تا یکسال قصد ازدواج ندارند
و کسانی هستند که او بخواهد با آنها ازدواج کند. ایشان حجاب را خیلی رعایت
نمی کنند. من الان دیگر به آن مرکز نمی روم ولی در این فکر هستم که از
طریق اینترنت برای ایشان نوشته ها و عکس هایی بفرستم. در صورت توافق اگر
ایشان پذیرفت شرط ازدواج را رعایت حجاب و نماز خواندن و غیره قرار می
دهم البته با توجیح دقیق ایشان نه به زور. آیا ارتباط اینترنتی با ایشان در
چارچوب اسلام و ذکر خوبی هایی که در من وجود دارد خلاف موازین
اسلامی است (برای متقاعد کردن ایشان) لطفا مرا راهنمایی نمایید. (من علاقه
(زیادی به اخلاق ایشان و برخی تفکراتشان پیدا کرده ام
به مقدار ضرورت و نیاز برای ازدواج می توانید با او صحبت کنید

بازی و تفریح به صورت مختلط -8

دانشجویان در اردوهای تفریحی بصورت مختلط (ذکور و اناث) به بازی و تفریحاتی (مثل برف بازی و غیره) می پردازند و این کار را صحیح می دانند. آیا این عمل آنان خالی از اشکال است؟
این کارها جائز نیست

روابط دختر و پسر -9

داشتن رابطه پسر و دختر اگر بدون لمس های حرام و یا نزدیکی باشد و فقط برای مشورت در کارهای یکدیگر و ... باشد چه حکمی دارد.
در مورد مقدمات ازدواج جائز است و در غیر آن اشکال دارد

دست زدن به نامحرم -10

آیا دست زدن به دختر در صورتی که هیچ غرض و منظوری در میان نباشد مشکل دارد یا خیر؟ و یا اینکه اگر بخواهیم با او ازدواج کنیم چطور؟

.جائز نیست

شنیدن صدای روضه خوانی بانوان -11

شغل بعضی از خانمها ذکر توسّل به اهل بیت (علیهم السلام) در مجالس زنانه است، گاهی از اوقات در زمانی که مشغول روضه خوانی هستند مرد و یا بچه هایی که خوب و بد را می فهمند وارد حیاط آن خانه می شوند و صدای این خانم را می شنوند، حکم این قبیل روضه خوانیها چیست؟

در این مورد که نوشته اید، صدای خود را آهسته تر کند و یا بدون تکیه به صوت بخواند.

اشتغال بانوان در ادارات -12

آیا اشتغال زنان در اداراتی که محلّ مراجعه مردان است جایز است؟

.با رعایت شئون اسلامی اشکالی ندارد

شوخی اساتید زن در کلاس -13

خنده و شوخی استاد خانم در کلاس درس دانشجویان دختر و پسر به منظور
رفع کسالت و خستگی و تجدید روحیه دانشجویان چه حکمی دارد؟
رعایت آداب عفت در کلاس درس واجب است

معاینه توسط غیر همجنس برای استخدام -14

آیا معاینه و لمس افراد غیر بیمار در مقام آموزش پزشکی جهت کنترل سلامتی
و استخدام و سربازی و... در صورتی که همجنس نباشند جایز است؟
در اموری که برای جامعه ضرورت دارد جایز است

سلام کردن مرد به زن نامحرم -15

آیا سلام کردن مرد بر زن نامحرم کراهت دارد؟
کراهت ندارد ولی از بعضی از اخبار استفاده می شود که سلام کردن به زن
جوان مکروه است

گفتگو با نامحرم -16

آیا گفتگو با زن نامحرم به طور کلی جایز است؟

در صورتی که به طور عادی باشد، مانعی ندارد.

ارائه کنفرانس توسط دانشجویان دختر -17

آیا خواهران دانشجو می توانند در مورد امور کلاس یا مسائل علمی در میان

برادران دانشجو کنفرانس ارائه نمایند؟

هرگاه موازین شرعی در آن رعایت گردد و مفسده خاصی نداشته باشد مانعی

ندارد.

مشاغلی که مستلزم لمس نامحرم است -18

افعال و مشاغلی برای زن و مرد هست که مستلزم نظر لمس بدن دیگری است

مثل دندان پزشکی، زایمان، جراحی و... در این گونه موارد تکلیف چیست؟ و

آیا فرقی بین حال ضرورت و غیر آن هست و ملاک ضرورت چیست؟

این گونه امور فقط در صورت ضرورت جایز است و معیار ضرورت تشخیص

عرف عام و صالح است.

درس خواندن نزد نامحرم -19

خانمی می خواهد به تحصیل خود ادامه دهد که بعدها شغل حلالی انتخاب کند ولی فعلا ادامه تحصیل ملازم با این است که با نامحرم رو به رو شود مثلا نزد مرد نامحرم درس بخواند یا این که با مردها در یک کلاس باشند، آیا تحصیل با چنین شرایطی جایز است؟

هرگاه توأم با امر حرامی نگردد مانعی ندارد، مانند خلوت با اجنبی و مفاسد دیگر.

گوش دادن به خنده زن نامحرم -20

گوش دادن به خنده زن نامحرم اگر موجب مفسده نباشد چه حکمی دارد و در صورتی که مفسده داشته باشد چه حکمی دارد؟

در مواردی که مفاسد خاصی بر آن مترتب نشود مانعی ندارد

شرائط مجلس عروسی اسلامی -1

یک مجلس عروسی اسلامی چگونه باید برگزار شود؟

مجلس عروسی اسلامی آن است که جشن و شادی و شادمانی، بدون ارتکاب گناه و کارهای حرام و خلاف شئونات انسان انجام می شود.

غنا در مراسم عروسی و غیر آن -2

بنابر قول بعضی از فقها غنا در مجالس عروسی استثنا شده است، نظر مبارک حضرت عالی چیست؟

فرقی میان مجالس عروسی و غیر عروسی (بنابر احتیاط) نیست.

دایره زدن در مراسم عروسی -3

دایره زدن در مجالس عروسی و غیر عروسی چه حکمی دارد؟

حکم دایره زدن حکم سایر آلات موسیقی است و فرقی میان مجالس عروسی (و غیر آن نمی باشد) بنابر احتیاط واجب.

عکس گرفتن در مجالس عروسی -4

آیا خواهران مذهبی می توانند در عروسی ها و عقد ها که نوعاً بدحجاب و آرایش کرده هستند، جلو دوربین قرار بگیرند توسط خواهران عکاس عکس آنها گرفته بشود؟ ناگفته نماند ظاهر کردن چنین عکسهایی به دست مردان نامحرم می باشد.

عکس گرفتن از زنان به وسیله زنان اشکالی ندارد، مگر این که به دست مردان بیگانه بیفتد و آنها را بشناسند و یا منشأ فساد شود.

کاروانهای عروسی -5

حکم کاروانهای عروسی که عروس را با بوق زدن و دست زدن در خیابانها می برند چیست؟

این کارها مناسب اهل دین نیست.

دعوت از مطرب برای مجالس عروسی -6

متأسفانه در یکی دو سال اخیر، عده ای برای عروسی فرزندان خود از افرادی به نام «مُطَرِب» که دارای ابزار و آلات موسیقی بوده، و در عروسی ها ضمن آواز خواندن به رقص و پایکوبی نیز می پردازند، دعوت به عمل می آورند! با

توجه به آثار منفی حضور مطربان، دعوت از چنین افرادی و پول دادن به آنها شرعاً چه حکمی دارد؟

دعوت کردن از مطرب حرام است، و پول دادن به آنها گناه دیگری است. علاقه مندان به اسلام و شیعیان اهل بیت اطهار (علیهم السلام) بایستی از این اعمال پرهیز کنند.

حکم غنا در مراسم مختلف عروسی -7

آیا حکم جواز غنا در مجلس زفاف و عروسی، در مجلس شب عقد نیز جاری است؟

تفاوتی بین شب عقد و عروسی و سایر شبها نیست، و آهنگها و موسیقی های مناسب مجالس لهو و فساد، در هر حال حرام است.

ایجاد کاروان های عروسی -8

گل کاری کردن ماشین، و بوق زدن در سطح شهر، اگر موجب جلب نظر نامحرم به داخل ماشین، یا باعث اذیت و مزاحمت مردم شود، چه حکمی دارد؟

اگر برای مردم تولید مزاحمت کند، اشکال دارد.

ورود کاروان های عروسی به اماکن مقدسه -9

مدّتی است که کاروانهای عروسی به آستان مقدّس حضرت محمّد بن موسی الکاظم (علیه السلام) - سبز قبا - می آیند. ولی متأسّفانه به دلیل عدم رعایت حجاب و پوشش اسلامی کامل توسط عروس و دامادها، و این که بعضی از آنها تنها به فیلمبرداری و عکّاسی و نماد قرار دادن ضریح متبرّک قناعت می کنند، موجبات توهین و بی حرمتی نسبت به حریم مقدّس آن حضرت را فراهم آورده اند. ممانعت از ورود کاروانهای عروسی به داخل اماکن مذهبی چه حکمی دارد؟

لازم است این کاروانها جهات شرعی و شؤون آن اماکن متبرّکه را رعایت کنند، و مسؤولین این اماکن مقدّسه باید از طرق صحیح، از جمله نصب پلاکاردهایی هشدار دهنده، و توزیع اوراق چاپی، و تذکرات پی در پی، به گونه ای که به درگیری و خشونت منتهی نشود، مسأله را دنبال کنند.

غنا در مراسم عروسی و غیر آن -10

بنابر قول بعضی از فقها غنا در مجالس عروسی استثنا شده است، نظر مبارک حضرت عالی چیست؟

فرقی میان مجالس عروسی و غیر عروسی (بنابر احتیاط) نیست

کاروان های عروسی -11

حکم کاروانهای عروسی که عروس را با بوق زدن و دست زدن در خیابانها می برند چیست؟

این کارها مناسب اهل دین نیست

حکم شرعی ازدواج موقت -

عقد موقت از نظر اسلام چه حکمی دارد؟

ازدواج موقت یکی از احکام مسلم فقهی است، شرح بیشتر را در کتاب ما به نام «این است آیین ما» و همچنین در جلد 3 تفسیر نمونه ذیل آیه 24 سوره نساء مطالعه کنید

ازدواج موقت برای مرد متأهل -2

آیا برای مردی که همسر دائم دارد ازدواج موقت جایز است؟ (حکم مسأله را در صورتی که همسر دوّم در همان محل زندگی همسر دائم یا در محل
(دیگری زندگی کند بیان فرمایید

.اشکالی ندارد، لکن فقط در صورت ضرورت این کار را بکند

حضور در مکانهای خاص به منظور ازدواج موقت -3

شخصی در جستجوی ازدواج موقت است و می داند که در فلان مکان با عده ای از زنانی که برای این امر آماده اند رو به رو می شود، آیا جایز است که به آن مکان رفته و به آنها نگاه کند و یکی از آنها را انتخاب کند؟
در صورتی که به قصد ازدواج باشد مانعی ندارد

حق هم خوابی در ازدواج موقت -4

سلام ببخشید من یک ازدواج موقت کرده ام ی شود به من توضیح دهید که
در ازدواج موقت حق هم خوابی ندارند یعنی چه

منظور این است که مرد مجبور نیست که هر چهار شب یک شب نزد او بخواند بلکه از این نظر آزاد است

ترویج ازدواج موقت -5

:لطفاً پیرامون ازدواج موقت به پرسشهای زیر پاسخ دهید

- 1- آیا جواز متعه مربوط به دوره و شرایط خاصی از تاریخ اسلام بوده است؟
- 2- آیا حکومت اسلامی در قبال قانونمندی، یا جلوگیری از گسترش آن در جامعه، وظیفه ای دارد؟
- 3- در شرایط کنونی وظیفه روحانیت در ارتباط با ازدواج موقت چیست؟ آیا همچون سایر احکام مکلف به ترویج آن هستند؟
- 4- در فتوای مشهور آمده است: «زن یائسه عدّه ندارد.» آیا کسانی که لوله های رحم خود را بسته اند، در حکم زنان یائسه هستند؟

مسأله متعه اختصاص به زمان معینی نداشته، و ندارد، ولی گاهی (مثل زمان ما) شرایط ایجاب می کند قیود و شرایطی برای آن قائل شوند، که افراد هوسباز از آن سوء استفاده نکنند. و تبلیغ از آن بدون فراهم شدن آن شرایط خالی از مشکلات نیست؛ و اما زنانی که لوله های خود را ببندند، مشمول یائسه بودن نیستند؛ بلکه در حکم «من لا تحيض فی سنّ من تحيض» می باشند.

ازدواج مجدد زنی که متعه بوده -6

خانمی که صیغه شده، چه مدت و به چه طریق می تواند دوباره ازدواج کند؟
بعد از اتمام صیغه (و یا بخشش بقیه مدت توسط شوهر) باید دو دوره ایام عدّه نگه دارد و سپس ازدواج نماید.

تفاوت ازدواج موقت با زنا -7

فرق ازدواج موقت با زنا چیست که یکی حلال و دیگری حرام است؟ چون در زنا نزدیکی انجام می شود و پولی هم رد و بدل می شود و در ازدواج موقت نیز همینطور است، فقط در ازدواج موقت یک جمله به عنوان صیغه ادا می شود.

ازدواج موقت تمام احکام ازدواج را دارد به جز نفقه و بعضی از جزئیات دیگر، اما فرزند از آنها ارث می برد و مسئولیت عدّه نگه داشتن بعد از پایان مدت بر دوش زن می باشد و زن هرگز نمی تواند در این مدت همسر مرد دیگری شود و امثال آن

حکم صیغه نود و نه ساله -8

آیا صیغه 99 ساله اشکال دلرد؟

اشکالی ندارد ولی به حکم عقد دایم است

خواندن صیغه عقد موقت -1

این جانب جوانی هستم 21 ساله که در حال حاضر با شرایطی که دارم نمیتوانم ازدواج کنم و با شرایطی هم که در جامعه امروز است کنترل کردن شهوات برای این جانب سخت شده است البته با توجه به اینکه گفته شده برای جلوگیری از این مسئله شرایطی که گفته شده است مانند گرفتن روزه و غیره را هم انجام داده ام ولی با شرایطی که دارم این مسئله خیلی سخت شده

بعضی از دوستان مذهبی مسئله صیغه را برای من مطرح کرده اند می خواستم
سؤال کنم که من می توانم با توجه به مسائل اسلام این کار را انجام دهم و آیا
خواندن صیغه عقد موقت به توسط خودم درست است البته به زبان فارسی
وصحیح آن

عقد موقت برای شما اشکالی ندارد و می توانید صیغه را از روی رساله بخوانید
(ولی ازدواج موقت دختر باکره بدون اذن پدر جایز نیست

نحوه متعه زنان اهل کتاب -2

در صورت جایز بودن متعه اهل کتاب در کشورهای غربی آیا باید صیغه عقد
به زبان عربی خوانده شود یا همان توافق بین 2 نفر بر سر زمان و مهریه (در
قالب هدیه) کفایت می کند؟

در صورتی که آشنا به عربی نباشد به هر زبانی جایز است ولی باید به آنها
تفہیم گردد که عقد ازدواج در اسلام دو نوع است که یک نوع آن عقد
موقت است که در برابر آن هدیه ای پرداخت می شود

عدم لزوم تقدم ایجاب بر قبول در عقد -3

آیا در عقد نکاح، تقدّم ایجاب بر قبول لازم است؟

لازم نیست؛ ولی بهتر است ایجاب مقدّم شود.

4- اجرای صیغه عقد نکاح توسط روحانی سنی

اگر روحانی سنی عقد نکاح پسر یا دختر شیعه را بخواند، حکمش چیست؟

در صورتی که شرایط معتبره نزد شیعه در آن رعایت شود اشکالی ندارد.

تقدم زوج یا زوجه در اجرای صیغه عقد -5

در اجرای صیغه عقد دائم، زوج باید مقدّم شود، یا زوجه؟

تفاوتی نمی کند؛ ولی تقدّم زوجه بهتر است.

نحوه متعه زنان اهل کتاب -6

در صورت جایز بودن متعه اهل کتاب در کشورهای غربی آیا باید صیغه عقد

به زبان عربی خوانده شود یا همان توافق بین 2 نفر بر سر زمان و مهریه (در

قالب هدیه) کفایت می کند؟

در صورتی که آشنا به عربی نباشد به هر زبانی جایز است ولی باید به آنها تفهیم گردد که عقد ازدواج در اسلام دو نوع است که یک نوع آن عقد موقت است که در برابر آن هدیه ای پرداخت می شود

عدم تصریح به نام واقعی در زمان اجرای صیغه -7

آیا در هنگام خواندن صیغه اگه فامیلی واقعی را نگوییم، این امر صیغه را باطل میکند؟

باید فامیلی واقعی گفته شود یا اگر کسی به نام دیگری مشهور است آن نام ذکر شود و یا به صورتی اشاره شود که طرفین مشخص کردند

رضایت همسر اول در ازدواج موقت -

از نظر شرعی آیا مرد متاهل برای ازدواج موقت نیاز به اجازه همسرش دارد؟

از نظر شرعی برای ازدواج دوم چطور؟

نیازی به اجازه همسر اول نیست

کسی که از شیر زن دایی خود خورده است -1

من از شیر زن دایی ام نوشیده ام آیا من به دختر دایی هایم محرم هستم؟

از شیر ایشان مطابق مسأله 2116 رساله ما خورده باشید به دختران آن دایی از همان خانم محرم می باشید

دلیل محرمیت دایی -2

چه مدرکی برای محرمیت دایی جز شهرت فتوایی وجود دارد؟

این مسأله صریحاً در آیه 23 سوره نساء آمده است، آن جا که می فرماید: (وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ) مسلماً هنگامی که دختر خواهر به شخصی محرم باشد دایی هم با او محرم می شود زیرا از یک طرف دختر خواهر است و از یک طرف دایی.

محرمیت عروس زوجه -3

آیا عروس زوجه انسان (یعنی زوجه فرزندی که آن زن از شوهر دیگر دارد) بر او محرم است؟

تنها عروس خود انسان یعنی همسر پسرش بر او محرم است نه عروس
همسرش.

4- دختران زن از شوهر اول

اگر زنی که شوهر او مرده است و از او پسران و دخترانی دارد با مرد دوّمی
ازدواج کند آیا شوهر دوّم به پسران و دختران این خانم محرم است؟
شوهر دوّم پس از عروسی با آن زن نسبت به دختران آن زن از شوهر اوّل
محرم است و امّا نسبت به پسران محرمیت مفهومی ندارد

5- محرمیت دختر زن از شوهر اول به پدر شوهر دوم

شخصی با همسر شهیدی که دارای یک دختر است، ازدواج کرده، آیا این
دختر بر پدر این آقا (پدر بزرگ) محرم است، اگر نیست راه محرم شدن
چیست؟

نامحرم است، ولی هرگاه آن پدر فرزند دیگری داشته باشد و صیغه شرعی این
دختر را با آن فرزند بخوانند، حکم عروس او را پیدا می کند و بر او محرم می
شود.

نوه های همسران یک مرد نسبت به همدیگر -6

مردی دارای دو زن است و از هر دو دارای اولاد است و می دانیم که اولاد پسر و اولاد اولاد پسر این زن با آن زن محرمند، اینک سؤال این است که آیا اولاد دختر آن زن (نوه دختری زن اول) نیز به زن دیگر محرم می باشند؟

نوه های پسری و دختری همه با آن زن محرمند، زیرا زن پدر و زن جد جزء محارمند.

(نحوه محرمیت فرزند خوانده (دختر -7

گاهی افرادی که صاحب فرزند نمی شوند، دختری از پرورشگاه می گیرند، آیا راهی برای محرم شدن او بر پدر خوانده وجود دارد؟

هرگاه آن مرد پدری داشته باشد و این دختر به ازدواج موقت او درآید بر این مرد و فرزندان او محرم می شود و اگر پسرانی از همسر دیگر دارد صیغه موقت دختر را برای خودش بخواند تا برای پسرانش محرم شود ولی در این صورت نسبت به خودش بعد از پایان مدت عقد موقت، محرم نخواهد بود.

مادر زن و پدر شوهر -8

شخصی پس از فوت همسرش دوباره ازدواج کرده و مادرزن اوّل او نیز دوباره ازدواج کرده است، آیا هنوز با مادر زن اوّل محرم است؟ در صورت طلاق چطور؟ اگر پسر کسی بمیرد و عروس او شوهر دیگری کند یا عروزش طلاق بگیرد و با دیگری ازدواج کند، آیا باز هم به پدر شوهر اوّل محرم است؟

مادر زن در هر حال محرم است و عروس هم در هر حال به پدر شوهر محرم است.

محرمیت داماد زن اول به زن دوم -9

مردی دارای دو زن است و از هر زنی چند دختر دارد همه دخترها را شوهر داده، آیا شوهران این دختران به زن دیگر آن مرد محرمند؟ و آیا فرزندان و نوه ها چه از این دختران و چه از آن دختران، نسبت به زنهای دیگر آن مرد محرمند؟

بچه ها و نوه ها به مرد و زن محرمند ولی داماد یک زن به زن دیگر محرم نیست.

محرمیت ماد زن دوم به پسر زن اول -10

آیا مادر زن دوم به پسر زن اول محرم است؟

محرم نیست

محرمیت پسر زن به زن دوم شوهر -11

در صورتی که زن اول از شوهر اولی خود (غیر از شوهر فعلی) پسری داشته باشد، تکلیف این پسری که از شوهر قبل بوده است با زن و مادر زن شوهر دوم

چیست؟

محرم نیستند

نحوه محرمیت پرستانر نسبت به جانبازان -12

این جانب یکی از جانبازان انقلاب اسلامی هستم که از گردن به پایین فلج هستم و به هیچ وجه قادر به انجام کارهایم نیستم با توجه به این که یکی از خواهران راضی است که جهت رضای خدا همه کارهایم غیر از مسائل جنسی را انجام دهد آیا راهی برای محرمیت ما وجود دارد؟

هرگاه صبیغه عقد موقت آن دختر (هر چند برای مدت کوتاهی) برای پدر شما خوانده شود شما برای همیشه به او محرم خواهید شد، البته مانند محرمیت مادر و خواهر نه محرمیت همسر.

دست دادن از روی لباس -13

آیا دست دادن از روی لباس با نامحرم اشکال دارد؟
تماس از روی لباس بدون قصد ریه و تلذذ اشکالی ندارد.

سلام کردن مرد به زن نامحرم -14

آیا سلام کردن مرد بر زن نامحرم کراهت دارد؟
کراهت ندارد ولی از بعضی از اخبار استفاده می شود که سلام کردن به زن جوان مکروه است.

انجام تزریقات توسط نامحرم -15

آمپول زدن زن توسط مرد نامحرم چگونه است؟

در غیر صورت ضرورت جایز نیست

گفتگو با نامحرم -16

آیا گفتگو با زن نامحرم به طور کلی جایز است؟

در صورتی که به طور عادی باشد، مانعی ندارد

گوش دادن به خنده زن نامحرم -17

گوش دادن به خنده زن نامحرم اگر موجب مفسده نباشد چه حکمی دارد و در

صورتی که مفسده داشته باشد چه حکمی دارد؟

در مواردی که مفسد خاصی بر آن مترتب نشود مانعی ندارد

کتک زدن بخاطر عدم رعایت حجاب -18

اگر یکی از محارم مردی ملتزم به حجاب شرعی نباشد، آیا مرد حق دارد به

خاطر این کار او را بزند، البته بعد از این که راههای مختلف زیادی را برای

قانع ساختن او پیموده و نتیجه ای نگرفته است؟

زدن به منظور امر به معروف و نهی از منکر بدون اجازه حاکم شرع جایز نیست.

محرمیت مادر جانشین -19

بعضی از مؤمنین و مؤمنات که برای اولاددار شدن به مراکز ناباروری مراجعه می کنند و از حیث نطفه نقایصی دارند، آیا می توانند از نطفه هایی که در بانک نطفه نگهداری می شود در لقاح مصنوعی با منی خود آنها ممزوج و شرایط لقاح را فراهم و با دستگاه در رحم همسران آنها قرار دهند یا خیر؟ در صورتی که به طور کلی در منی آنها اسپرم و تخمک وجود نداشته باشد آیا می توانند از اسپرمها و تخمکهای مجهول الهویه موجود در بانک نطفه استفاده نمایند و چنانچه در دو فرض فوق فرزندی به وجود آید ولد متعلق به چه کسی خواهد بود؟

استفاده از نطفه بیگانه برای صاحب فرزند شدن جایز نیست و تولد فرزند باید مستند به ازدواج صحیح شرعی باشد ولی اگر چنین عملی انجام شود، فرزند متعلق به صاحبان نطفه است و نسبت به مادری که در رحم او کشت شده نیز محرم می باشد، بی آن که از او ارث ببرد.

محرمیت فرزند رضاعی برادر -20

اگر زن برادرم به فرزندى به غير از فرزند برادرم شیر بدهد آیا من با آن فرزند محرم میشوم؟

در صورتی که از شیر برادر تان باشد به شما هم محرم می باشد

نگاه به تصاویر بازیگران ایرانی بی حجاب -1

در یک سری سایت ها در اینترنت عکس یک سری از بازیگرهای ایرانی زن بی حجاب وجود دارد آیا دیدن آنها اشکال دارد یا خیر

در صورتی که آنها را بشناسید اشکال دارد همچنین در صورتی که نگاه به آنها به قصد لذت باشد یا مفسده ای بر آن مترتب گردد.

نگاه به عکس و فیلم زن نامحرم بدون قصد ریه -2

نگاه کردن به عکس و فیلم (اگر پخش مستقیم و زنده باشد) زنان نامحرم
(بدون رعایت حجاب کامل) بدون قصد ریه چه حکمی دارد
در صورتی که بدون قصد لذت باشد و خوف وقوع در گناه نرود اشکالی
ندارد.

حکم نگاه با لذت به صورت انسان دیگر -3

اگر انسان همان طور که از دیدن یک باغ و گلستان لذت میبرد از نگاه کردن
به صورت انسان دیگر (مرد یا زن) لذت ببرد حرام است و مصداق قصد ریه و
لذت به حساب می آید؟

غالباً این گونه نگاهها جنبه لذت جنسی دارد لذا اشکال دارد

نگاه کردن به زنان چادر نشین -4

نگاه کردن به صورت زنان چادر نشین که معمولاً قسمتی از موی سر آنها نیز
دیده می شود برای مرد نامحرم چه حکمی دارد؟ توضیح اینکه آنها به این نوع
پوشش عادت کرده اند و اگر تذکر داده شود نمی پذیرند

اگر قصد لذت و ریه نباشد اشکالی ندارد.

نگاه کردن به تصاویر مستهجن -5

نگاه کردن به تصاویر مستهجن در صورتی که هیچ اثر سوئی روی فرد نداشته باشد چه حکمی دارد البته از نظر فقهی مراد است نه از لحاظ اخلاقی؟

جایز نیست زیرا تصاویر مستهجن منشأ فساد است

نگاه با لذت به محارم -6

اگر کسی به قصد لذت به مادرزن خود نگاه کند یا وی را ببوسد چه حکمی -1 دارد؟

به یقین حرام است -1

حکم دیدن پا یا شکم برهنه زنانی که مقید به پوشش آن نیستند -7

دیدن پا یا شکم برهنه ی زنانی که مقید به پوشش آن نیستند چه حکمی دارد؟

در صورتی که به نهی از منکر دیگران توجهی نمی کنند و بدون قصد لذت نگاه شود و خوف وقوع در گناه نرود اشکال ندارد. البته این مسئله در مورد شکم صدق نمی کند

نگاه عمدی به دستان مردان -8

سلام علیکم. من شنیدم که نگاه کردن به دستان آقایانی که بلوز آستین کوتاه می پوشند حرام است حتی اگر سهوا و بدون غرض باشد آیا این درست است؟ احتیاط آن است که نگاه عمدی نکنید ولی نگاه بدون اختیار اشکالی ندارد

نگاه کردن به موی سر خانمی که قصد ازدواج با او را دارد -9

سلام با آرزوی سلامت. اینجانب میخوامم بدانم آیا دیدن موی خانمی که قصد ازدواج با او را دارم و با این ازدواج موافقت کرده است حرام میباشد؟ این کار قبل از عقد جایز نیست مگر این که واقعاً بخواهد آشنایی بیشتری به صفات و خصوصیات همسر آینده داشته باشد آن هم فقط به مقدار ضرورت. جایز است

نگاه به بدن محارم -10

نگاه به بدن محارم تا چه حد امکان دارد

نگاه به بدن محارم به آن مقداری که در میان محارم معمول است مانعی ندارد
و به بیشتر از آن نگاه نکنید

و معمولاً سر و گردن و کمی از سینه و کمی از دستها و پاها را در برابر محارم
نمی پوشانند

نگاه کردن به عکس قبل از ازدواج همسر -11

من در سن 20 سالگی با زنی که 18 سال سن داشت ازدواج کردم، نگاه من به
عکس 16 سالگی همسر من که بی حجاب است و آن هم با قصد ریه چه حکمی
دارد؟

اشکال ندارد

نگاه زن به مرد نامحرم -12

چه مقدار از بدن مرد را زن نامحرم می تواند به طور مستقیم و غیر مستقیم
بیند؟

آن مقدار که بطور معمول آنرا نمی پوشانند مانند سر، گردن و کمی از سینه و
دستها تا کمی بالاتر از آرنج و پاها تا نصف ساق

نگاه کردن به ترانه های تصویری غیر مجاز -13

نگاه کردن به ترانه های تصویری غیر مجاز که در آنها زنها و دخترها با هم یا با
پسرها می رقصند بدون اینکه کوچکترین شهوتی به انسان دست دهد چه
حکمی دارد؟
جایز نیست

نگاه کردن به عکس و فیلم سکسی خارجی -14

نگاه کردن به عکس سکسی یا فیلم سکسی خارجی (غیر مسلمان) چه حکمی
دارد؟
جائز نیست

نگاه کردن به عکسهای مبتذل -15

آیا دیدن عکسهای مبتذل برای ما گناهی دارد یا نه و آیا کبیره است یا صغیره
و من در این باره توبه کرده ام و می خواهم کمی به من دلداری دهید
دیدن عکس های مبتذل جائز نیست. حال که موفق به توبه شده اید سعی کنید
که با اعمال نیک آینده گذشته را جبران کنید تا ان شاء الله خداوند شما را
مشمول عفو خود قرار دهد.

تماشای فیلمهایی که حجاب را رعایت نمی کنند -16

نگاه کردن به فیلم های ایرانی که تازه ساخته می شوند و حجاب را رعایت
نمی کنند درست است یا نه
در صورتی که هنرپیشه زن را شناسید و منشأ فسادى نشود اشکالی ندارد.

نگاه کردن به چهره زیبای همجنس -17

نگاه به صورت زیباروی همجنس و لذت از آن چه صورتی دارد؟ آیا این لذت حتماً جنسی است؟

هر گاه لذت جنسی باشد جائز نیست اما اگر مشکوک است مانعی ندارد و در هر حال بهتر است احتیاط کند در دام شیطان نیفتد

منظور از ریه و لذت در نگاه به نامحرم -18

آیا نگاه کردن به وجه و کفین زن نامحرم بدون قصد لذت اشکال دارد؟ و منظور از قصد ریه و لذت چیست؟

اشکال ندارد و منظور از ریه آن است که بترسد به گناه بیفتد و منظور از لذت هم لذت جنسی است

تماشای زنان بدون حجاب از تلویزیون -19

نگاه کردن به فیلمهایی که زنهای بی حجاب و آرایش کرده در آن بازی می کنند و بعضاً از تلویزیون پخش می شود چه حکمی دارد؟
در صورتی که منشأ مفاسد خاصی بشود حرام است

تماشای فیلمهای ایرانی و خارجی از تلویزیون -20

مشاهده فیلمهای ایرانی در خارج و خارجی از سیمای جمهوری اسلامی ایران
چه حکمی دارد؟

مشاهده فیلمهای ایرانی در صورتی که صحنه و آهنگهای نامشروعی در آن
نباشد جایز است چه برای کسانی که در داخل هستند یا در خارج و در غیر این
صورت جایز نیست و در مورد فیلمهای خارجی چنانچه صحنه های نامشروع
.سانسور می شود مانعی ندارد

استفاده از غذای حلال برای داشتن فرزند صالحنگاه کردن به ترانه های -1
تصویری غیر مجاز که در آنها زنها و دخترها با هم یا با پسرها می رقصند بدون
اینکه کوچکترین شهوتی به انسان دست دهد چه حکمی دارد؟
.جایز نیست

نگاه کردن به عکس و فیلم سکسی خارجی -14

نگاه کردن به عکس سکسی یا فیلم سکسی خارجی (غیر مسلمان) چه حکمی دارد؟

.جائز نیست

نگاه کردن به عکسهای مبتذل -15

آیا دیدن عکسهای مبتذل برای ما گناهی دارد یا نه و آیا کبیره است یا صغیره .و من در این باره توبه کرده ام و می خواهم کمی به من دلداری دهید

دیدن عکس های مبتذل جائز نیست. حال که موفق به توبه شده اید سعی کنید که با اعمال نیک آینده گذشته را جبران کنید تا ان شاء الله خداوند شما را .مشمول عفو خود قرار دهد

علت درد زایمان -2

من یک زن هستم و می خواستم فلسفه دردی که زنان هنگام زایمان متحمل می شوند را بدانم ودراین زمینه اگر آیه و یا آیاتی موجود می باشد ویا حدیثی . ازفلسفه این درد ناشی از زایمان می باشد را بیان بفرمایید

لازم به ذکر است که خود از این درد وحشت دارم و با راهنماییهای مذهبی
حضرتعالی تسکین می یابم

این درد علاوه بر این که آزمایشی برای زنان است به گفته دانشمندان سبب
تکامل فرزند آنها می شود و طبق روایات با تولد فرزند گناهان آنها پاک می
شود.

استفاده از خوردنی های خانه پدری بدون إذن -3

آیا طبق آیه ... سوره نور فرزند در خانه پدر و مادر خود میتواند از هر چه
بخوادد بخورد؟ آیا همسر آن فرزند هم که در آن خانه زندگی می کند چنین
اجازه ای دارد؟

فرزند می تواند از آن چه در خانه پدر است بخورد مشروط به این که علم یا
گمان بعدم رضایت او نداشته باشد، ولی همسرش بدون اجازه یا علم به
رضایت نمی تواند چنین کند.

قیم شدن مادر صغیر -4

اگر صغیر، جدّ پدری نداشته باشد آیا مادر می تواند با اجازه حاکم شرع قیّم او بشود؟

با اجازه حاکم شرع مانعی ندارد.

زن نامحرمی که بدون دخول باردار شده -5

اگر مردی با زن نامحرمی تفخیز کند و انزال شود و فرزندی منعقد گردد بی آن که دخول صورت گرفته باشد حکم فرزند و زوال بکارت که بر اثر تولد فرزند حاصل می شود چیست؟

هرگاه یقین داشته باشد که انزال نمی شود، بعید نیست فرزند آنها همچون فرزند شبهه باشد و اگر احتمال می داده است، خالی از اشکال نیست و در مورد مهرالمثل اگر زن با میل و رضایت خود حاضر شده و احتمال این امر را می داده مهرالمثل ندارد و اگر احتمال نمی داده و رضایت به غیر تفخیز نداشته، احتیاط واجب دادن مهرالمثل است.

ولد الزنا -6

آیا طفل متولد از زنا، حکم فرزند شرعی را دارد؟

طفل متوگد از زنا، از نظر حضانت و وجوب انفاق و مانند آنها (جز در مواردی که دلیل قائم بر استثنا آن شده است مانند مسأله ارث) حکم فرزند شرعی را دارد، بنابراین ولد الزنا تمام احکام محرمیت و وجوب نگهداری و تربیت را دارد فقط ارث نمی برد.

کتک زدن پدر به فرزند -7

آیا پدر می تواند فرزند خود را به خاطر سرپیچی در یادگیری قرآن، تأدیب نماید؟

بهتر است از طریق تشویق این کار را انجام دهد.

بیرون کردن فرزند از خانه توسط پدر -8

با سلام و خسته نباشید

آیا پدر می تواند فرزند مجرد و بیکار خود را که از سن بلوغ گذشته باشد از خانه طرد کند به دلیل وجود نامادری در آن منزل که به عقیده خودش به هم نامحرم هستند یا بنا به دلایل دیگر؟

در صورت امر پدر به ترک منزل چه وظیفه ای بر عهده فرزند است؟
پسر به زن پدر خود نامحرم نیست و پدر بدون دلیل شرعی نمی تواند فرزندش را از خانه اش بیرون کند.

فروختن فرزندان بی سرپرست -9

آیا می توان به خانواده هایی که فرزند ندارند، فرزندی بدون سرپرست (مانند کودکان سر راهی) تحویل داد، و در مقابل پولی از آنها گرفت؟ اگر مبلغ اخذ شده بر اساس جنس طفل، یا ویژگیهای ظاهری او، متفاوت باشد، چه حکمی دارد؟

فروختن فرزند به هیچ عنوان جایز نیست.

ضرب و جرح کودکان توسط والدین -10

بعضی از کودکان توسط پدر و مادر شدیداً مورد ضرب و جرح قرار می گیرند، و گاه آثار این شکنجه ها در بیمارستان دیده می شود، و متأسفانه قانونی جهت منع آن موارد وجود ندارد. حکم آن چیست؟

این گونه شکنجه ها محکوم به دیه و ارش است؛ و فرقی با جنایات دیگران ندارد.

تهیه جهیزیه دختر توسط پدر -11

آیا تهیه جهیزیه بر عهده پدر می باشد و جزو رزق و کسوت واجبی محسوب می شود که بر عهده او نسبت به فرزند است؟ و در صورتی که این گونه است اگر دختر، خود کار کند و تمام یا بخشی از جهیزیه خود را تامین نماید آیا این جزو امور تبرعی محسوب می شود که تکلیف را از پدر ساقط می کند یا مثل مورد استقلال و غنی بودن زن محسوب می شود که تکلیف نفقه را از شوهر ساقط نمی کند؟ اگر صورت دوم صحیح است در صورتی که بعداً دختر، پولی را از پدر خود قرض نماید و پدر هم از دنیا برود آیا می تواند عوض آنکه جهیزیه را خودش تامین نموده است آن پول را تقاض نماید؟

تهیه جهیزیه بر عهده پدر نیست ولی سزاوار است در این راه به فرزند خود کمک نماید.

وظیفه والدین در قبال فرزندى که پایبند احکام شرعى نیست -12

پسرم پایبند به احکام شرع نیست، به گونه ای که تمام اعضای خانواده از کارهای او به ستوه آمده اند! عربده کشی های او باعث ناراحتی خانواده، و حتی همسایه هاست! در خانه نوارها و فیلم های مبتذل نگاه می کند، و سایر فرزندانم نیز گاهی به آن فیلمها نگاه می کنند! از هر طریقی با او برخورد کردم، به شکست انجامید. وظیفه من نسبت به ایشان چیست؟ آیا می توانم او را از خانه بیرون نموده، و از زمره فرزندانم خارج نمایم؟

باز هم از تأثیر سخن مأیوس نشوید. سعی کنید از طریق تشویق و محبت و وعده و مانند آن در او نفوذ نمایید. یا بعضی افراد را سفارش کنید با او دوست شوند، و ببینند درد اصلی او کجاست؟ ای بسا مشکلی دارد که صریحاً نمی گوید، و از این طریق حل می شود. اگر همه این امور را انجام دادید، و به نتیجه نرسیدید، و پیوسته منشأ فساد بود، اخراج او از خانه مانعی ندارد.

تأدیب فرزند به خاطر سرپیچی در یادگیری قرآن -13

آیا پدر می تواند فرزند خود را به خاطر سرپیچی در یادگیری قرآن، تأدیب نماید؟

بهتر است از طریق تشویق این کار را انجام دهد.

تنبيه بدنې كودك -14

اگر پدر یا مادری فرزند خود را برای تربیت یا از روی غضب بزند و جای آن سیاه یا کبود و یا قرمز بشود، آیا ديه دارد؟
ديه دارد.

مصرف اموال كودك در هزينه های او -15

آیا می توان هديه كودك را صرف مخارج خود او نمود؟
اشكالي ندارد.

انتقال جنين از يك رحم به رحم ديگر -1

اطبا می توانند جنين را از شکم زنی که نمی تواند آن را در رحم معيوب خود پرورش دهد و سقط می کند خارج نموده و در رحم سالم زن ديگري قرار

داده که در آن جا به رشد خود ادامه داده تا به طور طبیعی متولد شود،

:بفرمایید

الف) آیا اگر زن دوم هم همسر شوهر زن اول باشد (که نطفه متعلق به یک

شوهر می شود) این کار جایز است؟

ب) در صورتی که زن دوم با شوهر زن اول بیگانه و اجنبی باشد، آیا این کار

جایز می باشد؟

ج) اگر انجام این کار قبل از ولوج روح یا بعد از ولوج روح فرق دارد، آن را

بیان فرمایید؟

در هر سه صورت، انتقال جنین (بعد از انعقاد نطفه) مانعی ندارد، ولی چون

معمولا مستلزم نظر و لمس حرام است، تنها در مواردی مجاز می باشد که

.ضرورتی وجود داشته باشد

سقط جنین برای حفظ جان مادر -2

اگر طبیب تشخیص قطعی دهد که ماندن جنین در شکم مادر موجب مرگ

:مادر می گردد، بفرمایید

الف) آیا جایز است جنین را در شکم مادر از بین ببرد تا مادر سالم بماند؟

ب) آیا می توان مادر را به همان حال باقی نهاد تا بچه سالم بماند و مادر بمیرد؟

ج) اگر در باقی گذاردن مادر به همان حال، احتمال مرگ، هم برای مادر و هم برای بچه در کار باشد تکلیف چیست (یعنی احتمال مرگ و سلامت برای هر دو مساوی باشد)؟

د) اگر حکم فوق نسبت به جنین قبل از ولوج روح فرق پیدا می کند حکم هر دو حال را توضیح فرمایید؟

الف) چنانچه خلقت جنین کامل نشده مانعی ندارد

ب) هرگاه بچه به صورت انسان کامل در نیامده باشد، سقط جنین برای نجات مادر اشکال ندارد

ج) اگر بدانیم یکی از آن دو قطعاً نجات پیدا می کند باید آنها را به حال خود گذاشت تا یکی از آن دو بدون دخالت انسان دیگری نجات یابد و اگر امر دایر میان این است که هر دو بمیرند یا فقط جنین بمیرد می توان جنین را سقط کرد تا مادر زنده بماند

د) از جوابهای بالا معلوم شد

سقط جنین برای عمل جراحی مهم مادر -3

خانمی دچار بیماری چشمی گردیده که اطبا نظر به عمل جراحی به طور اورژانسی داده اند، اما متأسفانه این خانم دارای حمل سه ماهه می باشد که باید سقط جنین انجام دهد و بعد عمل جراحی چشم را به انجام برساند و اگر چشم خود را عمل نکند کور می شود و همچنین ضررهای زیادی نسبت به جنین وارد می گردد در این صورت آیا سقط جنین جایز است؟

در فرض مسأله پایان دادن به بارداری ظاهراً مانعی ندارد.

زمان ولوج روح -4

ولوج روح چه زمانی می باشد؟

هنگامی که بچّه در شکم مادر به حرکت در می آید که معمولاً در حدود چهار ماهگی است.

مراقبت از جنین توسط مادر -5

آیا محافظت از بچه در رحم واجب است یعنی مادر باید تمام شرایط لازم جهت حفظ و سلامتی بچه را فراهم کند؟
تا آن جا که مایه عسر و حرج نشود لازم است.

استفاده از مسکن های قوی توسط زنان باردار -6

چنانچه به بیمارانی که از درد شدیداً رنج می برند مسکن های قوی داده شود، دردشان تسکین خواهد یافت، لیکن به احتمال قوی به این خاطر بعداً دچار عوارض جنین و ناراحتیهایی خواهند شد، تکلیف طیب نسبت به این گونه بیماران چیست؟

هرگاه ضرری باشد که در برابر تسکین درد شدید در میان عقلاً قابل پذیرش باشد اشکالی ندارد. و اگر ضرر مهمی است که او را به خطر می اندازد، جایز نیست. و اگر برای خودش ضرر نداشته باشد، بلکه برای جنین ضرر داشته باشد. نیز حکم مسأله همین است.

اطلاع پزشک از ناقص الخلقه بودن فرزندان بعدی زوجین -7

اگر پزشک به طور قطع تشخیص دهد که فرزندان بعدی زن و شوهری، ناقص
:العضو خواهند شد، بفرماید

1. آیا بر طبیب واجب است، در صورت سؤال والدین، واقعیت را به آنان اطلاع
دهد؟

2. آیا در صورت عدم سؤال، بر طبیب واجب است به آنان بگوید، تا از پیدا
کردن چنین فرزندان جلوگیری نمایند؟ اگر واجب نیست، آیا گفتنش حرام
است؟

3. اگر طبیب احتمال دهد که در صورت اطلاع والدین از این مطلب، هربار
که فرزندی پیدا کنند، اقدام به سقط وی خواهند نمود، در اینجا وظیفه طبیب
چیست؟

1. واجب نیست، مگر اینکه در سرنوشت آنان اثر مهمی داشته باشد.

2. در این گونه موارد اگر مسأله مهمی است طبیب کتمان نکند.

3. طبیب باید به وظیفه خود عمل کند، و اگر بیمار عمل خلافی انجام دهد او
مسئول نیست؛ منتها طبیب وظیفه خود را در امر به معروف و نهی از منکر انجام
دهد.

تجویز مسکن های قوی برای شخص باردار -8

بیمارانی که از درد، شدیداً رنج می برند چنانچه به آنان مسکن های قوی داده شود، دردشان تسکین خواهد یافت، لیکن به احتمال قوی به این خاطر بعداً دچار عوارض جنین و ناراحتیهایی خواهند شد، بفرمایید تکلیف طیب نسبت به این گونه بیماران چیست؟

هرگاه ضرری باشد که در برابر تسکین درد شدید در میان عقلا قابل پذیرش باشد اشکالی ندارد و اگر ضرر مهمی است که او را به خطر می اندازد، جایز نیست و اگر برای خودش ضرر نداشته باشد بلکه برای جنین ضرر داشته باشد. نیز مسأله همین است.

تهیه نطفه از بانک نطفه -1

بعضی از مؤمنین و مؤمنات که برای اولاددار شدن به مراکز ناباروری مراجعه می کنند و از حیث نطفه نقایصی دارند، آیا می توانند از نطفه هایی که در بانک نطفه نگهداری می شود در لقاح مصنوعی با منی خود آنها ممزوج و شرایط لقاح را فراهم و با دستگاه در رحم همسران آنها قرار دهند یا خیر؟ در

صورتی که به طور کلی در منی آنها اسپرم و تخمک وجود نداشته باشد آیا می توانند از اسپرمها و تخمکهای مجهول الهویه موجود در بانک نطفه استفاده نمایند و چنانچه در دو فرض فوق فرزندی به وجود آید ولد متعلق به چه کسی خواهد بود؟

استفاده از نطفه بیگانه برای صاحب فرزند شدن جایز نیست و تولد فرزند باید مستند به ازدواج صحیح شرعی باشد ولی اگر چنین عملی انجام شود، فرزند متعلق به صاحبان نطفه است و نسبت به مادری که در رحم او کشت شده نیز محرم می باشد، بی آن که از او ارث ببرد.

نظر پزشکی قانونی در مورد الحاق فرزند -2

اگر از طرف قاضی، زنی را جهت معاینه و تشخیص نطفه ای که وی در رحم دارد به نزد پزشک قانونی بفرستند، در صورتی که طبیب به طور قطع بتواند تشخیص دهد که نطفه متعلق به شوهر این زن نبوده بلکه از مرد اجنبی می باشد، در این حال اگر طبیب واقعیت را گزارش دهد یقین دارد این زن را بناحق اقوام وی خواهند کشت و اگر خلاف گزارش کند بچه ملحق به شوهر

این زن می گردد و مسائل حقوقی و ارث و محرمیت و سایر مشکلات پیش خواهد آمد، بفرمایید وظیفه طبیب چیست؟

مهم این است که قول طبیب و یقین او برای قاضی در این گونه موارد حجّت نیست و حتّی یقین خود قاضی هم که از این طریق حاصل شود حجّیت آن محل اشکال است بنابراین لزومی ندارد طبیب یقین خود را در این گونه موارد بازگو نماید و در نتیجه به حسب حکم ظاهری بچه ملحق به آن شوهر است و این گونه احکام ظاهری مشکلی ایجاد نمی کند.

اماره فراش بودن مطلق نزدیکی -3

درباره اماره فراش و نفی ولد به سؤال زیر پاسخ دهید:

آیا برای اجرای اماره فراش، احراز وقوع مطلق نزدیکی کافی است، یا نزدیکی باید به گونه ای باشد که احتمال حاملگی، هر چند به صورت ضعیف، وجود داشته باشد؟ مثلاً برخی از فقهای عظام وطی در دبر را، به ویژه در صورت عزل، یا عدم انزال، برای جریان اماره فراش کافی نمی دانند. نظر حضرتعالی چیست؟

در تمام این موارد احتمال انعقاد فرزند هست، و اماره فراش محسوب می شود.

وطی به شبهه در مورد جریان اماره فراش -4

همان طور که مستحضرید برای اماره فراش، احراز و اثبات وقوع نزدیکی در مورد زوجین لازم نیست. آیا احراز وطی برای جریان اماره فراش در وطی به شبهه در مورد جریان اماره فراش نسبت به وطی به شبهه نیز نیازی به احراز و اثبات نزدیکی نیست، یا از آن جا که نزدیکی به شبهه خلاف اصل است، باید احراز شود؟ یعنی آیا اجرای اماره فراش در وطی به شبهه (مثلاً) متوقف بر اقرار و اعتراف واطی به نزدیکی است؟

در مورد وطی به شبهه احراز وطی لازم است

تعیین شرایط اماره فراش -5

با توجه به این که از شرایط تحقق اماره فراش، این است که از زمان وقوع نزدیکی تا هنگام تولّد، کمتر از شش ماه، و بیش از حداکثر مدّت حمل نگذشته باشد، لطفاً بفرمایید

الف) اگر زمان وضع حمل به طور معمول نرسیده باشد، ولی با عمل جراحی
طفل را زودتر متولد کنند، تا از حداکثر حمل (10 ماهه) تجاوز نکنند، آیا اماره
فراش جاری، و طفل ملحق به شوهر است؟

ب) تاریخ نزدیکی و فاصله میان آمیزش و تولد به چه وسیله ای تعیین می
شود؟ اگر چندین نزدیکی در طهر واحد انجام شود، مبدأ حمل کدام است؟
اگر زوجین با یکدیگر توافق کنند که از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد، بیشتر از
ده ماه یا کمتر از شش ماه گذشته، آیا چنین توافقی پذیرفته می شود، و نسب
طفل نفی می گردد؟

الف) در این صورت ملحق به فراش نیست

ب) منظور از فراش نزدیکی نیست که تاریخ آن را تعیین کنند، بلکه همین
اندازه که زن در خانه شوهر باشد، که امکان نزدیکی درباره او می رود، اماره
فراش حاصل است

شرط حداقل شش ماه در اماره فراش برای اطفال غیر سالم -6

آیا شرط حداقل 6 ماه، فقط مربوط به طفلی است که صحیح و سالم و زنده به دنیا بیاید، یا شامل طفل مریض، ناقص، یا طفلی که مرده به دنیا آمده نیز می شود؟

اطفال مریض و ناقص و مانند آن را نیز شامل می شود، مشروط بر این که انسان محسوب شود.

حضانة ولد الزنا - 7

طبق ماده 1167 قانون مدنی، ولد زنا ملحق به زانی نیست، آیا می توان با در نظر گرفتن وضعیّت این اطفال و آینده آنان، ولایت قهری پدرشان را بر آنان مقرر نموده، و از این باب آنان را ملزم به حضانة طفل و پرداخت نفقه و نگهداری از آنان نمود؟ و در صورت نبودن پدر، جدّ پدری، و در صورت فقدان وی، دیگر اقوام پدری را، با رعایت قاعده الأقرب فالأقرب، ملزم به این کار کرد؟

عدم الحاق ولد الزنا به زانی در مورد ارث است؛ ولی در نفقه و حضانة، زانی موظّف است آن را بر عهده بگیرد. به تعبیر دیگر، ولد الزنا احکام ولد را دارد، الاّ ما خرج بالدلیل.

سقط جنین نامشروع به خاطر خوف از کشته شدن -8

دختری از زنا حامله شده است. در صورت پی بردن خانواده، احتمال کشتن وی می باشد. آیا می تواند سقط جنین کند؟ حکم دیه آن چیست؟
در صورتی که واقعاً جان او در خطر باشد، و جنین به چهار ماهگی نرسیده باشد، مجاز است سقط جنین کند، و دیه آن را به بیت المال پردازد.

حکم فرزندی که نطفه اش در زمان عده منعقد شده -9

اگر مردی با یک زنی که تازه شوهرش را از دست داده و هنوز در عده است ازدواج کند و در اثر نزدیکی فرزندی از آن دو نفر به وجود آید فرزند متعلق به چه کسی خواهد شد و تکلیف شرعی چیست؟
در صورتیکه یقین دارند که فرزند از این ازدواج حاصل شده فرزند متعلق به همین دو نفر است و تفاوتی با بقیه فرزندان نمی کند.

ازدواج دختر صغیر توسط ولی -1

پدری دختر نابالغش را به عقد نکاح یک پسر بچه درآورده است، الآن دختر 17 ساله است در حالی که پسر 13 ساله است و از نظر جسمانی خیلی کوچک به نظر می رسد، دختر پدر را از دست داده و یتیم شده و حاضر نیست با آن بچه ازدواج کند، زیرا نمی تواند منتظر بزرگ شدن او باشد. با توجه به مطالب فوق از حضرت عالی تفضلاً داریم اگر شرع مقدس اسلام اجازه دهد حکم فرمایید دختر مذکور با برادر بزرگ آن پسر بچه ازدواج کند که خود دختر هم راضی است

هرگاه اجرای عقد مذکور از اول به مصلحت دختر صغیر نبوده، اصل عقد باطل است و اگر فرضاً مصلحت بوده ولی الآن در انتظار ماندن آن دختر بیش از این موجب عسر و حرج شدید است ولی پسر می تواند صیغه طلاق آن دختر را اجرا کند و بعد با هر کس خواست ازدواج کند

راه اثبات زوجیت پس از فوت شوهر -2

شخصی به نام ابراهیم با اینجانبه، که دوشیزه بودم، ازدواج دائم نمود. سعی داشت این ازدواج به جهت داشتن همسر و فرزندان، که در خارج بودند کاملاً مخفی باشد. به همین دلیل به خاطر سنّ بالایش مانع فرزنددار شدن من می شد.

نامبرده خانه ای برای زندگی مشترک در تهران خریداری، و تا زمان فوت وی با یکدیگر زندگی می کردیم، و سالی دو سه بار به خارج رفت و آمد می کرد. در سال 1375 به منظور معالجه به خارج رفت، و در همان جا مرحوم شد. اکنون همسر و فرزندان او منکر زوجیت اینجانبه شده اند، در حالی که زوجیت ما بر کسی پوشیده نیست. متأسفانه عقدنامه عادی نیز مفقود شده، اما فتوایی آن موجود می باشد. یکی از شهود عقد، و همچنین پدر و مادرم که شاهد عقد بودند، نیز در قید حیات هستند. لطفاً حکم مسأله را بیان فرمایید شما باید از طریق شهادت شهود، این مطلب را ثابت کنید. و شهادت پدر برای دختر، چنانچه ظاهر الصلاح باشد، مانعی ندارد. و چنانچه همسایگان نیز تأیید کنند که شما و ایشان سالها ظاهراً به صورت زن و شوهر زندگی می کرده اید، آن هم می تواند از قرائنی باشد که به علم قاضی کمک می کند.

خواندن صیغه عقد بصورت غیر حضوری -1

با توجه به پیشرفت علوم و ضرورت پاسخگویی به برخی ابهامات، استفتای زیر نیاز به تفکر و بررسی کامل دارد و استدعا دارم با در نظر گرفتن همه شرایط پاسخ داده شود: همانطور که می دانیم می توان خطبه عقد دائم را غیر

حضورى خواند يعنى مثلاً پسر در خارج است تلفنى دخترى را برايش عقد مى کنند. 1) آيا شرايط فوق براى صيغه يا خواندن صيغه محرميت هم جايز است؟ (تلفنى يا اينترنتى (چت)) 2) همانگونه كه مى دانيم در صيغه خواندن خطبه به زبان فارسى هم جايز است. آيا دو نفر ميتوانند تلفنى يا اينترنتى صيغه شوند؟ 3) با توجه به اينكه عرف جامعه صيغه را نمى پذيرد آيا ضرورت دارد براى صيغه نفر سومى هم شاهد باشد؟ 4) آيا مى توانند پسر و دخترى تلفنى يا اينترنتى فقط براى صحبت كردن محرم يكديگر شوند و تضمين كنند يكديگر را نديده يا تماس بدنى نداشته باشند؟ آيا در اينصورت هم رضاي پدر شرط است؟ با تشكر

صيغهء عقد ازدواج (دائم يا موقت) را مى توانند طرفين عقد اجرا كنند و نياز به شاهد ندارد، خواه حضورى باشد يا تلفنى؛ و اگر نتوانند به زبان عربى صيغه را بخوانند به زبان فارسى هم جائز است؛ و در هر حال، براى ازدواج با دختر اذن پدر لازم است.

تبدیل عقد دائم به موقت - 2

آیا کسی که صیغه عقد دائم خوانده، می تواند با اجرای صیغه مجدد آنرا به عقد موقت تبدیل کند؟

.جائز نیست مگر بعد از انجام طلاق

خواندن مجدد عقد دائم -3

آیا تکرار صیغه عقد دائم به فاصله چند روز توسط دو وکیل مختلف اشکال دارد؟

.عقد اوّل کافی و مؤثر است ولی خواندن عقد دوّم ضرری نمی زند

اجرای عقد دائم قبل از انقضای مدت عقد موقت -4

کسی که بدون انقضای عقد موقت، عقد دائم اجرا کند و بعداً متوجّه شود، آیا عقد دائم او باطل است؟

احتیاط واجب آن است که مجدّداً عقد را بخواند ولی اگر قبلاً فرزندی به وجود آمده باشند، حلال زاده اند

ازدواج با اهل تسنن -5

آیا ازدواج مردان سنی با دختران شیعه جایز است؟ ازدواج مرد شیعه با دختر سنی چگونه؟

در صورتی که خوف انحراف نباشد مانعی ندارد ولی در صورتی که احتمال انحراف عقیدتی باشد جایز نیست.

ازدواج پدر با مادر زن پسر -6

اخيراً از چند تن از علما پرسیده اند که آیا ازدواج پدر، با مادر زن فرزند خویش شرعاً جایز است؟ ایشان گویا فرموده اند: جایز نیست، نظر حضرت عالی چیست؟

جایز است و کسی قائل به حرمت نیست.

شرط انجام امور منزل -7

آیا این شرط که همسر آینده کارهای معمولی منزل را انجام دهد صحیح است و در صورتی که به شرط عمل نکرد حکم آن چیست؟

هرگاه شرط کنند، این شرط لازم الاجراست و در صورت تخلف احتیاط این است که زن هزینه آن را بپردازد.

شرط عدم نزدیکی -8

آیا در عقد نکاح دائم می توان شرط کرد که نزدیکی زن و مرد صورت نگیرد؟

در عقد دائم خالی از اشکال نیست.

تحقیق در مورد عده زن متعه -9

مردی زنی را به عقد موقت خود در می آورد در بین مباشرت با آن زن شک می کند که آیا او از زنانی است که زیاد صیغه می شود وعده نگه نمی دارد یا نه، آیا تحقیق واجب است؟

سؤال و تحقیق از زن واجب نیست

حکم زوجیت در صورت زنده شدن همسر پس از فوت -10

زنی که در اثنای وضع حمل بمیرد و بعد به برکت توسّل به ذات پاک خدا و اولیاء الله زنده شود، آیا زوجیت او باقی است؟
در فرض مسأله زوجیت باقی است.

ازدواج دختر به عنوان وجه المصالحه -11

بین دو طایفه، در محلّی درگیری واقع می شود و چشم پسر بچه ای نابینا می شود، به عنوان وجه المصالحه دختر ده ساله ای را با اجازه ولیّش برای برادر بچه 8 ساله ای که چشمش از بین رفته بود عقد می کنند. خود دختر ادّعا می کند من راضی نبوده و نیستم. در قانون سنّ پسر و دختری که بتوانند مستقلاً در کارهای خود مداخله کنند 18 سال است و کمتر از 18 سال باید به دادگاه مراجعه و دادگاه به پزشک متخصص ارجاع می دهد که بالغ و رشیده باشند، چنانچه پزشک متخصص قانونی بر بلوغ و رشد گواهی کند، دادگاه قبل از سن 18 سالگی حکم رشد صادر می کند. در این مورد چنین اقدامی نشده لیکن در سن 16 سالگی صورت جلسه ای بین زوجین به این کیفیت که تا پایان تحصیلات متوسطه زوجین به تحصیل خود ادامه دهند، تنظیم شده است. در همین صورت جلسه نیز دختر ادعا می کند پدر و مادرم تهدیدم کردند من

امضا کردم. این ازدواج در بعضی از روستاها مرسوم بوده و هست. در ضمن در
مسأله 4 تحریر الوسیله در فصل اولیای عقد آمده است که «یشترط فی صحه
تزویج الاب و الجد و نفوذہ عدم المفسده» و در آخر مسأله ذکر شده «بل
الاحوط مراعات المصلحه» آیا این عدم مفسده و رعایت مصلحت مربوط به
دختر می باشد یا به پدر و فامیل دختر؟ آیا چنین عملی اصلاً درست است یا
نه؟

رعایت مصلحت و مفسده مربوط به دختر است یعنی مصالح دختر باید در نظر
گرفته شود ارتباطی به پدر و مادر ندارد و ملاحظات فامیلی و جبران خسارتها،
نمی تواند مجوز باشد که صغیر مال المصلحه شود و اما در مورد کبیر شرعی
.واضح است که بدون رضای او عقد صحیح نیست

ازدواج معاطاتی -12

حکم ازدواج معاطاتی چیست و چه شرایطی دارد؟ اگر یکی از مقلدین شما در
این مسأله (به فرض عدم صحّت ازدواج معاطاتی به نظر شما) به مرجع دیگری
رجوع نماید حکم چیست؟ اگر فردی به علّت عدم آشنایی به حکم (در

صورت عدم صحّت ازدواج معاطاتی) با فردی به این طریق ازدواج کند و بعد حکم را بفهمد وظیفه اش چیست؟

چیزی به نام ازدواج معاطاتی نداریم چنین ازدواجی باطل است

جاری شدن عقد در عده طلاق-13

دوشیزه ای به عقد دائم جوانی درمی آید؛ نظر به این که از خانواده مذهبی بوده و به خاطر این که در رفت و آمد مشکلی نداشته باشند، صیغه عقد خوانده می شود و بعد از عقد در مواقعی که خلوت می کرده اند نامزد و دوشیزه از راه دبر آمیزش می کرده اند، پس از مدّتی کار آنان منجر به اختلاف و جدایی می گردد، دختر چون مسائل شرعی را نمی دانسته فکر می کرده این نوع آمیزش عده ندارد به همین جهت متأسفانه در حال عده به عقد دائم دیگری در می آید و بعد از چند سال زندگی و بچه دار شدن متوجّه مسأله می شوند حکم شرعی را بیان فرمایید

احتیاط واجب آن است که در فرض مسأله بعد از عده مجدّداً صیغه عقد بخوانند و حرام ابدی نیست

عقد دائم در عده عقد موقت -14

زن مطلقه ای بعد از انقضای عده، متعه می شود و بعد از چندی با وساطت بزرگان فامیل بنا می شود با شوهر اول ازدواج کند، به همسر دوم مراجعه و چاره جویی می نماید او بقیه مدت را می بخشد و دوباره زن را صیغه می کند و قبل از دخول فسخ می نماید و زن بلافاصله به عقد شوهر اول درمی آید با این استدلال که این فسخ دوم قبل از دخول است و غیر مدخوله عده ندارد، آیا این مطلب صحیح است؟

عده عقد سابق با این امور از بین نمی رود و تا عده پایان نیابد ازدواج مجدد او صحیح نمی باشد و نمی تواند بدون عده به عقد نکاح کسی درآید

شرط عدم نزدیکی در عقد دائم -15

در صورتی که در ضمن عقد نکاح شرط عدم نزدیکی شود آیا این شرط باطل است یا خیر؟ در صورت باطل بودن آیا مبطل نیز می باشد؟

در نکاح دائم این شرط اشکال دارد ولی در نکاح موقت اشکال ندارد و در هر حال مبطل نیست

شروط ضمن عقد مخالف عقل و شرع -16

بنده از اینترنت شرایطی را در مورد ازدواج دیدم که خیلی خوب و عادلانه هم بود و من از آنها پرینت گرفتم و به دوستانم هم نشان دادم و آنها هم تایید کردند که شرایط بسیار خوبی است و می تواند برای دختری که قصد ازدواج دارد بسیار مفید باشد برای همین با خواستگارم مطرح کردم و آن هم پذیرفت ولی وقتی رفتیم محضر، محضر دار که یک روحانی هم بود گفت اکثر این ها شرایط خلاف شرع هستند و بدرد نمی خورند و حتی به تمسخر گفتند که شاید هر کس این ها را نوشته قصد دست انداختن خانمها را داشته است و من خیلی ناراحت شدم واقعاً همین مسایل است که باعث می شود ما جوانها دین گریز باشیم

چرا نباید به شرایط مورد توافق طرفین احترام قایل شد ؟

من شرایط را هم برایتان ارسال می کنم و از شما خواهش دارم که مرا راهنمایی فرمایید

از لطف شما هم ممنونم

فکر می کنیم آنچه نوشته اید، منظورتان مزاح و شوخی بوده. هیچ برده ای هم در دوران بردگی دارای چنین محدودیتی نبوده و اگر زوجی را پیدا کنید که زیر بار این شرایط برود حتما باید او را به طیب روانی معرفی کنید

اختلاف زن و مرد در وقوع عقد نکاح -17

در صورت اختلاف بین زن و مرد در وقوع عقد نکاح، قول کدام یک مقدم است؟

در صورت نبودن بینه شرعی یا قرائن قطعیه، قول منکر نکاح مقدم است

اختلاف زوجین بر دائم یا منقطع بودن عقد -18

در صورت اختلاف بین زوجین در دائم یا منقطع بودن عقد نکاح، قول کدام یک مقدم است؟

قول مدعی عقد موقت مقدم است؛ ولی احتیاط آن است که در پایان مدت، صیغه طلاق نیز جاری گردد

اختلاف زوجین در بقاء زوجیت -19

در صورت اختلاف بین زن و مرد در مورد این که عقد نکاح سابق به قوّت خود باقی است، یا به علل شرعی مانند طلاق و فسخ، زوجیت خاتمه یافته، قول کدام یک مقدم است؟

.قول مدّعی بقای زوجیت، مقدم است

تعیین مهریه سنگین -20

آیا تعیین مهریه ی سنگین حرام است؟

.حرام نیست ولی کار بسیار بدی است

عدم محرمیت داماد به زن پدر -1

آیا زن پدر به داماد محرم می باشد در حالی که فرزند را بعد از شیر خوارگی مادری کرده است ؟

.داماد به زن پدر محرم نیست

ازدواج با خواهر همسر در زمان حیات همسر -2

در چه صورت انسان میتواند با حفظ همسر دائم خود خواهر او را که از شوهرش طلاق گرفته را به عقد موقت خود در آورد؟
در هیچ صورت نمی توان با حفظ همسر، با خواهر وی ازدواج کرد.

حرمت ازدواج خواهر مفعول بر شخص لواط کننده -3

آیا ازدواج با خواهر دو شخص لواط کننده برای یکدیگر در سن نوجوانی در هر صورت حرام است یا اینکه شرایطی دارد؟
تنها خواهر مفعول بر شخص فاعل حرام است. آن هم در صورتی که فاعل بالغ باشد و دخول حاصل شده باشد.

حرمت ابدی مادر و مادر بزرگ زن -4

آیا اگر مرد زن دیگری بگیرد باز هم مادر و مادر بزرگ زن فوت شده قبلی اش، تا ابد با او محرمند؟

.آری محرم هستند

ازدواج همزمان با دو خواهر -5

حکم ازدواج همزمان با دو خواهر چیست؟

.حرام است

آگاهی از مسلمان نبودن همسر بعد از عقد -6

اگر زن بعد از ازدواج بفهمد شوهرش مسلمان نیست، حکمش چیست؟

.نمی تواند با او زندگی کند و ازدواجش باطل است

ازدواج غیر سید با زن سیده -7

آیا ازدواج غیر سید با زن سیده جایز است؟ چون بعضی معتقدند که در ازدواج

کفو بودن شرط است و سیده با غیر سید کفو نیست و ثانیاً اگر احتمال درگیری

باشد حکم مسأله چیست؟

جایز می باشد و در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) فراوان بوده است ولی
اگر خطر درگیری باشد از آن صرف نظر کنید

شک در بلوغ لواط کننده -8

شخصی با پسری لواط کرده است ولی شک دارد که در زمان این عمل بالغ
بوده یا نه، آیا ازدواج او با خواهر یا دختر یا مادر آن پسر جایز است؟
در صورتی که فاعل، مشکوک البلوغ باشد، خواهر و مادر و دختر آن پسر بر
او حرام نمی شود

زنا با زن شوهردار -9

دختری در ایام عقد با یک نفر زنا کرده است، شوهرش که فعلاً صورت
عقدش معلوم نیست، او را طلاق داده و بعد از طلاق، زانی این دختر را عقد
کرده است آیا این عقد شرعاً درست است؟

در صورتی که عقد قبلی با رضایت انجام شده و صحیح بوده و زنا با زن
(شوهردار واقع شده، آن دختر بر زانی حرام ابدی است) بنابر احتیاط واجب

ازدواج با دختری که مقید به مسائل شرعی نیست -10

آیا ازدواج با دختری که به ظاهر مسلمان است ولی اهل نماز نیست، مثل ازدواج با کافر است؟

این ازدواج جایز است ولی باید تدریجاً او را دعوت به انجام واجبات نمود

ازدواج با زنی که در عده است -11

اگر مردی با زنی که در عده است از روی جهل به مسأله، عقد دائم یا موقت بخواند، آیا این زن بر او حرام ابدی می شود؟ حکم صورت عمد را نیز بیان فرمایید؟

در دو صورت حرام ابدی می شود یکی آن که ازدواج و دخول کند هر چند از روی جهل باشد دوّم آن که آگاهانه ازدواج کند، هر چند دخول ننماید

ازدواج با خواهرزاده زن مطلقه -12

آیا جایز است خواهرزاده زن مطلقه ای را که در عده طلاق رجعی است بدون اجازه خاله مطلقه اش صیغه کرد؟

بدون اذن او جایز نیست، مگر بعد از گذشتن عده

دختر زن مطلقه فرد از شوهر دیگر -13

اگر زید زنش را طلاق دهد و آن زن بعد از طلاق و عده، با فردی دیگر ازدواج کند و از این ازدواج دختری متولد شود، آیا زید می تواند بعد از رسیدن آن دختر به سن ازدواج با او ازدواج کند؟

دختر زن انسان از شوهر دیگر با او محرم است (به شرط دخول با آن زن) و فرقی میان دخترانی که قبل از نکاح و بعد از طلاق متولد شده اند نیست

دختران زنی که فرد با او نزدیکی کرده است -14

مردی زنی را برای مدت کوتاهی صیغه کرده، بعد از انقضای مدت، محرمیت بین مرد با دختر زنی که صیغه شده باقی است - چه زن زنده باشد یا فوت کرده باشد - آیا نسبت به دختر دختر این زن و همچنین هر چه پایین رود، نیز محرمیت باقی است؟

چنانچه با آن زن نزدیکی کرده باشد دختران آن زن مطلقاً براو حرامند

عروس و داماد -15

شخصی پس از فوت همسرش دوباره ازدواج کرده و مادرزن اوّل او نیز دوباره ازدواج کرده است، آیا هنوز با مادر زن اوّل محرم است؟ در صورت طلاق چطور؟ اگر پسر کسی بمیرد و عروس او شوهر دیگری کند یا عروزش طلاق بگیرد و با دیگری ازدواج کند، آیا باز هم به پدر شوهر اوّل محرم است؟ مادر زن در هر حال محرم است و عروس هم در هر حال به پدر شوهر محرم است.

زنا در عده عقد موقت -16

زنا در عده عقد موقت چه حکمی دارد؟ آیا موجب حرمت ابدی می شود؟

فتوای امام (قدس سره) در این مورد چیست؟

زنا در عده متعه مسلماً حرام است، ولی موجب حرمت ابدی آن زن نمی شود بنابراین اجرای صیغه عقد پس از گذشت عده اشکال ندارد و فتوای امام (رحمه الله) در تحریرالوسیله و توضیح المسائل نیز همین است

دلیل عدم جواز ازدواج دختر مسلمان با مرد مسیحی -17

یک فرد مسیحی از من پرسید چگونه است که در شرایطی فرد مسلمان میتواند زن مسیحی را صیغه کند ولی برعکس آن حرام است؟ لطفاً دلیل آن را بفرمایید؟

با توجه به این که مسلمانان حضرت مسیح را به عنوان یک پیامبر بزرگ _3 می شناسند مشکلی در ازدواج آنها با زن مسیحی پیدا نمی شود ولی در صورت عکس چون مرد مسیحی احترامی برای پیامبر (ص) قائل نیست ممکن است مشکلاتی پیش آید.

ازدواج همزمان با دو خواهر ناتنی و رضاعی -18

خواهشمند است بفرمایید حکم قرآنی: (و لا تجمعوا بین الاختین) ناظر بر خواهران تنی است و یا عام بوده و شامل خواهران ناتنی و رضاعی نیز میشود؟ تفاوتی نمی کند.

ازدواج مرد با زنی که قبلاً با او زنا محصنه کرده است -19

:لطفاً به سؤالات زیر پاسخ دهید

- اگر کسی با زن شوهردار زنا کند، ازدواج با آن زن بعد از طلاق یا فوت 1 شوهرش چه صورت دارد؟

- آیا فرقی بین دخول در قُبُل و دُبُر هست؟ 2

- آیا صورت علم به مسأله و جهل به آن تفاوتی دارد؟ 3

- اگر ازدواج صورت بگیرد و صاحب اولاد شوند، حکم چیست؟ 4

جواب 1 تا 4: ما دلیلی بر حرمت نیافته ایم؛ لذا در صورتی که ازدواج کرده باشند ازدواج آنها را بر هم نمی زنیم. ولی اگر ازدواج نکرده باشند، می گوییم احتیاط کنند. و فرقی بین علم و جهل، و دخول از طرفین نیست.

ازدواج با خواهر خنثی مشکله ای که با او نزدیکی کرده -20

چنانچه شخصی با خنثای مشکل عمل شنیع از قُبُل یا دُبُر انجام دهد، یا خنثای مشکل با شخصی این کار را بکند، وضعیّت حرمت نزدیکان آنها بر دیگری چگونه خواهد بود؟

در مواردی که حرمت مشکوک شود؛ بنابر حلیت می گذارند

بچه دار نشدن مرد -1

زن و مردی پس از چند سال ازدواج بچه دار نشدند، دکتر تشخیص داده است که عیب از جانب مرد بوده است و اکنون زن می گوید شوهرش فاقد بیضه است و بچه دار نشدن آنها بدین جهت است، در این صورت آیا زن می تواند عقد را فسخ کند؟

در صورتی که آگاهی بر این امر نداشته، می تواند فسخ کند مگر این که بعد از آگاهی راضی شده و با او زندگی کرده باشد

بیماری ایدز -2

آیا بیماری ایدز را در هر یک از زن و مرد، از عیوبی که بتوان عقد نکاح را بدون طلاق فسخ کرد می دانید؟

اگر به گواهی اهل اطلاع این بیماری در مرحله ای باشد که موجب سرایت و خطر گردد و شوهر حاضر به طلاق دادن زن نباشد، زن می تواند طلاق خود را

به وسیله حاکم شرع بگیرد و مرد نیز در این گونه موارد می تواند زن را طلاق بدهد.

3- جنون

شوهرم پزشک محترم و مطلعی بوده که بعد از چند سال زندگانی مشترک زناشویی متأسفانه مبتلا به جنون شد. من اختلال حواس او را به دادگاه اعلام و پزشک قانونی هم مراتب را تأیید کرده است، در صورتی که حاکم شرع حجر را ثابت و او را محجور علیه بداند، آیا با صرف صدور حکم حجر، عقد نکاح فسخ می شود؟ یا جهت وقوع فسخ ازدواج باز باید به محکمه مراجعه شود؟ زن می تواند صیغه فسخ را جاری کند و احتیاط آن است که آن را به اطلاع حاکم شرع برساند.

4- آگاهی از بیماری صرع بعد از عقد و ازدواج

دختری را به ازدواج دائمی پسر من آورده ام و عروسی هم نموده اند، حال معلوم شده که دختر مدتهاست به بیماری صرع مبتلاست، خود دختر و دکترش هم تصدیق نموده اند ولی پدر و مادرش این مطلب را نگفته و پنهان نموده اند،

حتّی دختر می گوید: می خواستم بگویم، ولی پدر و مادرم مانع شدند، تکلیف عقد و مهریه چیست؟

بیماری صرع موجب خیار فسخ در عقد نکاح نیست و اگر بخواهد دختر را طلاق دهد، چنانچه عروسی نموده باید تمام مهر را بپردازد.

فسخ نکاح در صورت عدم بکارت -5

آیا نبودن بکارت در دختر، باعث جواز فسخ عقد می شود؟ و معنای فسخ چیست؟

در صورتی که شرط بکارت کرده باشد حقّ فسخ دارد و معمولاً در محیطهای ما، شرط بکارت به عنوان یک شرط ضمنی و از پیش توافق شده می باشد و معنای فسخ این است که بگوید من عقد را فسخ کردم یا به هم زدم و به هر زبانی باشد کافی است.

عجز مرد از نزدیکی -6

اگر مردی قبل از ازدواج از نزدیکی عاجز باشد و زن بعد از مراسم عروسی بفهمد و فوراً عقد و نکاح را به هم نزنند و از شوهر جدا نشود، آیا در این صورت زن می تواند بدون طلاق شوهر کند؟

در این موارد، زن باید به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم یک سال به مرد مهلت می دهد اگر درمان شد ازدواج باقی است، در غیر این صورت زن می تواند نکاح را فسخ کند و احتیاج به طلاق نیست و به فرض که مرد بعد از آن هم خوب شود قابل بازگشت نیست مگر به صورت ازدواج جدید

عدم سلامت جسمی و روانی همسر -7

اگر تدلیس کننده خود زن باشد و شوهر پس از آگاهی از وجود عیب، نکاح را فسخ کند، موردی که دارای بیماری روانی، سرگیجه، استفراغ، تشنج، پرخاشگری و حالتهای غیر عادی که ناشی از بیماری روانی غیر قابل علاج باشد و پزشکان متخصص و شهود عینی تصدیق کرده اند آیا این فسخ صحیح است؟

هرگاه زوجه و کسان او طوری وانمود کنند که زن سالم است و در واقع سلامت زن به صورت شرط در ضمن عقد در آید و بعداً کشف خلاف شود

شوهر می تواند عقد را فسخ کند و اگر دخول نکرده، مهری برای زن نیست و اگر قبل از آگاهی بر عیب دخول کرده است تمام مهر بر او لازم است و می تواند آن را از تدلیس کننده بگیرد و اگر تدلیس کننده زن باشد مهر او ساقط است.

آگاهی از اعتیاد شوهر -8

اگر زن بعد از عقد بفهمد همسرش معتاد است آیا می تواند عقد را فسخ کند، تکلیف مهریه چه خواهد شد؟

اگر زن در موقع عقد شرط کند که هرگاه شوهر مثلاً مسافرت نماید یا معتاد به موادّ مخدر گردد یا خرجی او را ندهد اختیار طلاق با او باشد این شرط باطل است ولی هرگاه شرط کند که او از طرف شوهرش وکیل باشد که هرگاه این کارها را انجام دهد خود را مطلقه کند این وکالت صحیح است و در چنین صورتی حق دارد خود را طلاق دهد.

آگاهی به عدم توانایی بارداری همسر پس از دخول -9

پسری با دختری ازدواج می کند. در شب زفاف (یعنی بعد از دخول) پسر متوجه می شود که همسرش رحم ندارد. یعنی این دختر تا آخر عمر نه می تواند حامله شود نه تا بحال خون قاعدگی دیده است. پسر هم از طریق دادگاه اقدام کرده و دادگاه گفته باید تمام مهریه را بپردازد. در حالی که دختر و پدرش فقط به قصد اخاذی از پسر این حقه را زده اند و همچنین دختر خودش از این ماجرا آگاه بود کاملاً. حال می خواستم بدانم پسر باید باز هم تمام مهریه را بدهد؟؟؟

در فرض سؤال که عرفاً مصداق تدلیس محسوب می شود حق فسخ دارد و چنانچه بلافاصله بعد از اطلاع فسخ کند دختر حق مهریه ندارد

مردی که به علت زود انزالی امکان مجامعت ندارد -10

مردی مبتلا به زود انزالی است و عملاً امکان مجامعت ندارد، در حالی که منی از وی خارج می شود اما نمی تواند مقاربت نماید. آیا اگر پس از عقد شرعی حتی یکبار مقاربت نکرده باشد این امر عنن تلقی می شود و یا سبب فسخ نکاح می باشد؟

این امر عنن محسوب نمی شود ولی اگر منجر به عسر و حرج شدید زوجه شود حاکم شرع می تواند او را طلاق دهد (این گونه بیماری ها معمولاً درمان دارد)

کسی که در مواقع خاص قادر به نزدیکی است -11

اگر فردی در بعضی مواقع، به علت وضعیّت خاصّ جسمانی اش، قادر بر نزدیکی نباشد، ولی در بعضی مواقع، که کلیّه شرایط فردی و محیطی مهیا باشد، و طرف مقابل نیز همکاری لازم را بنماید، موفق به این عمل شود، آیا این مشکل عنن محسوب شده، و موجب فسخ نکاح می شود؟
در صورتی که فراهم شدن این شرایط میسر باشد، عنن محسوب نمی شود.

کسی که با کمک دارو قادر به نزدیکی است -12

اگر فردی از لحاظ جنسی در حالت عادی موفق به عمل نزدیکی نباشد، ولی با استفاده از داروهای موجود، که توسط پزشکان مورد تأیید و تجویز است، قادر به این کار باشد. آیا بیماری مذکور عنن محسوب، و موجب فسخ نکاح می شود؟

بیماری مزبور عنن محسوب نمی شود

آگاهی به جنون همسر بعد از ازدواج -13

دختر خانمی ازدواج نموده، و پس از آن طبق نظر متخصصان و اقرار خانواده و خود دختر، معلوم شده که قبل از ازدواج دارای مرتبه ای از جنون بوده، و اکنون ادامه زندگی با ایشان غیر ممکن است. آیا شوهر حق فسخ دارد؟ و در صورت فسخ، آیا زوجه مستحق مهر المثل است، یا مهر المسمی؟
شوهر حق فسخ دارد؛ ولی اگر دخول واقع شده باید مهر المسمی را بپردازد.

آگاهی به سابقه بیماری روانی همسر بعد از ازدواج -14

زنی به صورت مزمن مبتلا به جنون دائم یا ادواری بوده، و سوابق جنون و بستری شدن در بیمارستان روانی را از شوهر مخفی نگاه داشته، و حتی پس از طرح دعوا از طرف مرد، نیز موضوع را انکار نموده است. مرد پس از ازدواج و دخول و گذشت چند سال، از نوع بیماری و سوابق بستری شدن قبلی زوجه در بیمارستان آگاهی نسبی یافته، و بلافاصله پس از اطلاع، ضمن مشورت با حقوقدانها، اقدام به فسخ نکاح می نماید. حال اگر بیماری فوق توسط

کمیسیون پزشکی قانونی به صورت زیر تأیید گردد: «زوجه دارای سابقه اختلال روانی و واجد علائم جنون حداقل از سال 1367 (شش سال قبل از ازدواج) بوده، و در حال حاضر نیز دچار عوارض مزمن بیماری است.» در فرض مسأله آیا مرد حق فسخ دارد، و به زن مهریه ای تعلق می گیرد؟

سابقه بیماری روانی به تنهایی برای فسخ کافی نیست. و با توجه به این که چند سال با او زندگی کرده، و آثار محسوسی در این مدت نبوده، نشان می دهد که بهبودی نسبی یافته است. و وجود عوارض غیر محسوس، یا ضعیف گذشته، به تنهایی برای فسخ نکاح کافی نیست.

ادعای عدم بکارت زوجه از طرف زوج -15

پسرم از دختری با تأکید بر باکره بودن وی خواستگاری کرده، و صیغه

عقد شرعی و دائمی زوجیت با شرط باکره بودن زوجه جاری گردیده است. پس از گذشت ده ماه از اجرای صیغه دائمی عقد، و قبل از برگزاری مراسم ازدواج، زوجه اعلام می دارد که پرده بکارت وی ازاله گردیده، (و این امر قطعی و اثبات شده است.) ولی خود زوج اقدام به ازاله بکارت کرده، اما زوج

با اتيان سوگند شرعی منکر ادّعی زوجہ می باشد. لطفاً در این مورد به

سؤالات زیر پاسخ فرمایید

- آیا پسر، حقّ فسخ نکاح را دارد؟ 1

- آیا زوج باید اثبات کند که اقدامی نکرده است؟ 2

- در صورت فسخ نکاح، آیا زوج حقّ دریافت مهر المسمّی، یا مهر المثل 3 دارد؟

در صورتی که زوج و زوجہ قبل از عروسی با هم رفت و آمد داشته و 1- خلوت می کرده اند، ادّعی پسر پذیرفته نیست

آری تا ثابت نکند، در فرضی که در بالا گفتیم، ادّعی او پذیرفته نیست 2-

در فرض بالا زوج حقّ فسخ ندارد 3-

عدم لزوم تصریح به عدم بکارت در خواستگاری 16-

یک سال پیش با دختری آشنا شدم، که توسط فرد دیگری به طور نامشروع بکارت خود را از دست داده بود. با پرسش از دفتر بعضی مراجع، و رؤیت

استفتائات ایشان، مبنی بر این که این جانب می توانم بدون اذن پدر، دختر را به صیغه موقت خود در آورم، با ایشان ازدواج موقت کردم. حال پس از گذشت یک سال، خواستگاری برای او آمده است. آیا این خانم، که به عنوان دختر باکره می خواهد با آن مرد ازدواج کند، لازم است بگوید باکره نیست؟ بر دختر لازم نیست وضع خود را به شوهر بگوید؛ اما اگر بعداً بر شوهر ثابت شد که دختر باکره نیست، حق فسخ نکاح را دارد.

تدلیس و. پنهان نمودن عیوب در ازدواج -17

خواهشمند است نظر خود را راجع به تدلیس ازدواج به طور مشروح بیان فرمایید. آیا پنهان نمودن نقص، مانند کچلی کلی، یا موضعی، کم پشت، یا خالی بودن قسمتی از موهای سر، در زن موجب حق فسخ برای مرد می شود؟ هرگاه در موقع خواستگاری معایب خود را عمداً بپوشاند، و خود را غیر از آنچه هست نشان دهد، مصداق تدلیس است، و شوهر پس از اطلاع حق فسخ دارد.

بیماری ایدز همسر -18

با توجه به این که یکی از راههای سرایت بیماری ایدز تماس جنسی است، لطفاً
به سؤالات زیر پاسخ دهید

- همبستر شدن با همسر مبتلا به ایدز چه حکمی دارد؟ 1

- آیا ازدواج با کسی که ایدز دارد جایز است؟ 2

- آیا بیماری ایدز مبطل عقد است، یا مجوزی برای طلاق می باشد؟ 3

جواب 1 تا 3: ازدواج با مبتلایان به ایدز باطل نیست؛ ولی چنانچه اطلاع نداشته
قابل فسخ است. اما احتیاط آن است که زن با اجازه حاکم شرع خود را مطلقه
کند. و در هر صورت، اگر نزدیکی کردن خطر ابتلا به ایدز داشته باشد جایز
نیست.

غیر طبیعی بودن اعضای بدن همسر - 19

جوانی دختر باکره ای را، مشروط بر صحت کامل طرفین، به عقد ازدواج
دائمی خود در آورده است. در اولین فرصت بعد از ازدواج، که زوجین با هم

تنها شده اند، زوجه متوجّه می شود که ناحیه ی فوقانی بدن شوهر دچار ناراحتی مادرزادی، قیفی شکل، ناموزون و غیر طبیعی است. بدین جهت مواجهه ای صورت نگرفت. در این صورت

- آیا زوجه اختیار فسخ نکاح را دارد؟¹

- در فرض جواز فسخ نکاح، و با توجّه به این که زوجه مدخول بها نیست، آیا 2 می تواند نصف مهریه و دیگر خسارات، از قبیل هزینه میهمانی و مانند آن، را از زوج مطالبه کند؟

این عیب از عیوب فسخ نکاح نیست؛ مگر این که قبلاً شرط صحّت کامل کرده باشند. در این صورت زن حقّ فسخ از باب خیار تدلیس دارد، ولی در فرض مسأله که مواجهه صورت نگرفته مهر به او تعلّق نمی گیرد. اما اگر خساراتی متحمّل شده، می تواند آن را از زوج بگیرد

خنثی بودن یکی از زوجین -20

چنانچه پزشکی قانونی بر اساس وضعیّت کروموزمی شخص، خنثی را خنثای مذکر یا مؤنث معرفی کند، آیا برای طرفی که با او ازدواج نموده، جزء عیوب محسوب، و حقّ فسخ دارد؟

اگر در ظاهر علامت خلافی نمایان نیست، موجب فسخ نمی شود

حق حضانت پس از ازدواج زن -1

آیا در سقوط حقّ حضانت (حقّ سرپرستی و نگهداری کودک) به وسیله ازدواج مجدد فرقی بین ازدواج موقت و دائم هست؟ و در صورتی که زن از شوهر دوّم طلاق بگیرد آیا حقّ حضانت که به خاطر شوهر کردنش ساقط شده بود دوباره باز می گردد؟

در صورت ازدواج حقّ حضانت زن ساقط می شود خواه ازدواج دائم باشد یا موقت، مگر این که مدّت ازدواج موقت کم و کوتاه باشد که در این صورت ساقط نمی شود و هرگاه از شوهر دوّم طلاق بگیرد حقّ حضانت باز نمی گردد هر چند احتیاط مستحب آن است که زوج و زوجه در این مورد تراضی و مصالح کنند.

ساقط شدن حق حضانت پدر - 2

اگر عمل به حقّ الحضانه مستلزم عسر و حرج فوق العاده نسبت به دیگری باشد مثل این که گرفتن فرزند از مادر بعد از دو سال و ردّ به پدر باعث مشقّت غیر قابل تحمّل برای او باشد که این مشقّت اضافه بر اصل مشقّت فراق است که معمولاً متوجّه مادر می شود - و یا عمل به حقّ الحضانه باعث فساد و انحراف اخلاقی و تربیتی باشد و کودک در معرض فساد قرار گیرد در این صورت آیا باز هم حقّ حضانت ثابت است یا به حکم حرج و فساد ساقط می شود؟

در صورتی که به تشخیص حاکم شرع، فرزند با حضانت پدر در معرض انحراف و فساد قرار می گیرد حقّ حضانت او ساقط می شود

حق حضانت مادر منحرف - 3

اگر کسی همسر منحرف خود را که رابطه نامشروع داشته و محکوم به 75 ضربه شلاق شده، طلاق دهد و دختر سه ساله ای داشته باشد آیا از نظر شرع مقدّس، این زن مطلقه منحرف می تواند حضانت او را بر عهده گیرد؟

اگر خوف انحراف بچه باشد، نباید بچه را به چنان مادری سپرد

حضانت ولد غیر مشروع -4

بچه ای که از زنا متولد شده آیا به زانی داده می شود یا به زانیه؟
از نظر حق حضانت و نگهداری مانند فرزند حلال زاده است

سپردن والد الزنا به بهزیستی -5

اگر بچه ولد الزنا به دست زانیه داده شود باعث فساد می شود و موجب لطمه به آبروی یک عده مومن آن روستا می شود اما اگر شرع مقدس یا قانون دولت، این بچه را به اداره بهزیستی تحویل نماید، هم فساد کم می شود و هم آبروی چندین مؤمن حفظ می شود، در این صورت وظیفه چیست؟
باید حاکم شرع در این گونه موارد تصمیم بگیرد و اگر فساد هست جلوی آن را بگیرد.

حضانت مادر صغیر در صورتی که شوهر کند -6

همسر شهیدی که یک پسر دارد پس از گذشتن چند سالی ازدواج کرده است، پدر شهید می گوید: من به عنوان ولی نمی گذارم نوه ام در خانه بیگانه بماند

چون من وظیفه دارم او را پرورش دهم و فعلاً این پسر بیچه 5 ساله است،
مادرش می گوید: من به عنوان مادر، او را پرورش می دهم، از نظر اسلام کدام
یک مقدم هستند؟

در مورد نگهداری بیچه و پرورش او تا زمان بلوغ، مادر بیچه بر جدّ او مقدم
است حتّی در صورتی که شوهر کند، ولی در مسأله ولایت بر اموال حق با جدّ
است و مادر ولایتی بر اموال کودک ندارد

طلاق در صورت خودداری از پرداخت نفقه -7-

هرگاه زوج بدون عذر شرعی از دادن نفقه خودداری کند آیا طلاق زوجه
جایز است؟

حاکم شرع باید از مال زوج نفقه را بپردازد و اگر میسر نشود به او تکلیف
طلاق کند و اگر طلاق ندهد شخصاً او را طلاق می دهد

وکالت حاکم شرع برای اجرای صیغه طلاق -8-

من همراه شوهر و فرزندانم در سال 1366 به نروژ آمدم و الآن سه سال است
که شوهرم من و بیچه هایم را رها کرده و رفته و مرا بلا تکلیف گذاشته است

ولی طلاق دولتی را در نروژ انجام داده ایم در نروژ مرکز توحید اسلامی برای شیعیان و مسلمین وجود دارد، از جنابعالی درخواست می کنیم که به روحانی این مرکز وکالت و اجازه برای جاری کردن صیغه طلاق شرعی بدهید تا مرا طلاق دهد؟

چنانچه همسر شما نه حاضر است با شما زندگی کند و نه طلاق شرعی می دهد به روحانی محترم محلّ وکالت دادیم که شما را بعد از ثبوت این موضوع مطلقه سازد و همچنین در مورد سایر مسلمانانی که در شرایطی همانند شرایط شما زندگی می کنند

تبدیل ازدواج دائم به موقت -9

آیا برای تبدیل ازدواج دائم به موقت غیر از طلاق و انجام عقد موقت راهی وجود دارد؟ و اگر ندارد آیا عده نگهداشتن لازم است یا شوهر سابق در عده می تواند زن را متعه کند؟

راه آن فقط طلاق است و در عده می تواند با او ازدواج نماید به شرط این که طلاق رجعی نباشد و اگر طلاق رجعی است باید بعد از تمام شدن عده او را به عقد موقت درآورد

نفقه در صورت مشکوک بودن طلاق -10

شخصی به زنش اختیار داد که از سوی او کسی را برای طلاق وکیل کند، مدّتی گذشت زنش او را مطلع نکرد که طلاق جاری شده یا نه؟ آیا نفقه در این مدّت برشوهر واجب است و آیا شوهر می تواند این زن را به عنوان همسرش بپذیرد؟

مادامی که وقوع طلاق مشکوک است در حکم زوجه اوست

حکم حضانت فرزندان -11

لطفاً فتوای خود را با شرایط فعلی زنان در جامعه، و با توجّه به مهر و علاقه ای که خداوند در ضمیر آنان نهاده، در مورد اصلاح مدّت حضانت فرزندان در نزد مادران بفرمایید، تا با ارائه آن به مجلس و قانون گذاران بتوانیم این ماده قانونی را اصلاح نماییم

مشهور در میان فقهای ما این است که حضانت دختر تا هفت سال، و پسر تا دو سال، در اختیار مادر است؛ مگر این که عسر و حرج شدیدی برای مادر پیدا شود، که برای پدر نباشد، و بیش از این مقدار را ایجاب کند. ضمناً به این نکته

توجه داشته باشید که قوانین اسلام - بلکه هر قانونی - ناظر به حال اکثریت است، و موارد نادر و اتّفاقی معیار نیست. بی شکّ مصلحت فرزندان غالباً ایجاب می کند که زیر نظر پدران باشند، و به خاطر همین بوده که اسلام چنین قانونی وضع کرده است، ولی چون شما تنها به موارد خاصّی توجه کرده اید، تعجّب نموده اید. البتّه مسأله صلاحیت پدر، یا مادر در مورد حضانت شرط است، و اگر یکی از آن دو فاقد صلاحیت باشد، حقّ آنها سلب می شود.

تاثیر شرایط روحی و روانی کودک در مدت حضانت -12

پسر بچه ای دو سال دوران حضانت خود را نزد مادر سپری نموده است. اکنون با انقضای مدّت حضانت مادر، پدر قصد استرداد طفل را دارد. امّا طفل و مادر آن چنان به یکدیگر وابسته و علاقه مند هستند، که جدا کردن آنها حتی هفته ای یک روز، با مشقّت صورت می گیرد. با توجه به این مطلب، در صورتی که متخصصین روانشناسی نظر دهند که جدا کردن طفل از مادر، به سلامت روحی و روانی و جسمانی کودک صدمه وارد می کند، و موجب مشقّت و فشار شدید روحی و روانی به مادر خواهد بود، تکلیف چیست؟ اگر پدر به دلیل اشتغال خارج از منزل، بلکه خارج از شهر محلّ سکونت، بخواهد طفل را به دیگری بسپارد، چه حکمی دارد؟

در صورتی که طبق گواهی کارشناسان خبره و متدین ثابت شود که جدا کردن پسر بچه دو ساله از مادرش خطرات شدیدی برای مادر یا آن بچه به همراه دارد، نباید او را از مادرش جدا کرد.

حضانت طفل خنثای مشکل -13

حضانت طفل خنثای مشکل پس از اتمام مدّت شیرخوارگی با کدام یک از والدین خواهد بود؟ و ملاک آن چیست؟

در صورتی که بتوانند با هم توافق کنند مشکل نیست؛ در غیر این صورت قرعه می زنند.

تاثیر کفر در حضانت -14

آیا کفر مانع حقّ حضانت به شمار می آید؟

در صورتی که خطر مادی و معنوی بچه را تهدید نکند اشکالی ندارد؛ هر چند (بنابر احتیاط) در زمان حیات پدر مسلمان، حضانت آنها در اختیار اوست.

مباشرت یا استنابت در حضانت -15

آیا مباشرت در حضانت ضروری است، و با عدم امکان آن، حقّ حضانت ساقط می شود، یا استنابت نیز جایز است؟

ستفاده از کمکِ خادم، یا کمکِ کار با نظارت خودش مانعی ندارد، ولی سپردن به دیگری به طور کامل اشکال دارد.

اجازه دادگاه برای حضانت زن -16

در حکم دادگاه آمده: «چون برای نگهداری و حضانت طفل از محکمه اذن نگرفته، حقّ حضانت ندارد» این مسأله چه صورت دارد؟
در مدّتی که حضانت وظیفه زن است، اجازه دادگاه شرط نیست.

حضانت ولدالزنا -17

طبق مادّه 1167 قانون مدنی، ولد زنا ملحق به زانی نیست، آیا می توان با درنظر گرفتن وضعیّت این اطفال و آینده آنان، ولایت قهری پدرشان را بر آنان مقررّ نموده، و از این باب آنان را ملزم به حضانت طفل و پرداخت نفقه و

نگهداری از آنان نمود؟ و در صورت نبودن پدر، جد پدری، و در صورت فقدان وی، دیگر اقوام پدری را، با رعایت قاعده الأقرب فالأقرب، ملزم به این کار کرد؟

عدم الحاق ولد الزنا به زانی در مورد ارث است؛ ولی در نفقه و حضانت، زانی موظف است آن را بر عهده بگیرد. به تعبیر دیگر، ولد الزنا احکام ولد را دارد، الا ما خرج بالدلیل.

علت تقدم حضانت پدر -18

می دانیم که مادر، 9 ماه فرزند را در شکم دارد، و بسیاری از قوت و نیروی او به این طریق از دست می رود، و به خاطر زایمان، نیز دچار بیماریهایی می شود. چرا با تمام این مشکلات، که یک زن در بزرگ کردن طفل خود و حتی شیر دادن او دارد، به هنگام جدایی زن و شوهر از یکدیگر، (جز در موارد معدودی) فرزند به پدر سپرده می شود؟

شکی نیست که مرد برای حمایت از فرزند خود قدرت بیشتری دارد، و موارد استثنایی نمی تواند حکم کلی را تغییر دهد.

حقوق شرعیه زن و فرزند پس از اثبات نسب -19

اگر شخصی زنی را صیغه کند، و آن زن بچه ای به دنیا آورد، و مرد منکر شود. در صورت اثبات نسب، هرچند پس از ده سال، آیا تمام حق و حقوق این زن از قبیل حضانت، اجرت شیر دادن، نفقه طفل و مانند آن به او تعلق می گیرد؟

حقوق شرعیه این زن و بچه بعد از اثبات ازدواج و تولد، در هر حال ثابت است.

حکم پوشیدن لباسهای مشترک زنان و مردان -1

طبق یکی از فرمایشات حضرت امام محمد باقر (ع) جایز نیست زنان را که شبیه مردان شوند زیرا که رسول خدا لعنت کرد مردانی را که شبیه به زنان شوند و لعنت کرد زنان را که شبیه مردان شوند در پوشیدن لباسها. با توجه به اینکه امروزه تمام شلوارهای زنانه از لحاظ مدل شبیه شلوارهای مردانه می باشد و اکثر پیراهنهای زنانه به صورت یقه مردانه هست پوشیدن چنین لباسهایی از نظر شرعی چه حکمی دارد؟ و آیا شامل لعنت پیامبر می شود؟ پوشیدن بلوز و

شلوار برای زنان در منزل بدون دامن (که لباس راحتی محسوب می شود) چه حکمی دارد؟ آیا شامل لعنت پیامبر می شود یا نه؟

منظور آن است که هر یک لباس های مخصوص دیگری را بپوشد یا از نظر 1- قیافه و ظاهر خود را مثل او کند بنابراین پوشیدن لباس هایی که مشترک بین آنهاست با رعایت حجاب اشکالی ندارد.

اشکالی ندارد -2

فلسفه و تاریخچه حجاب -2

نظر جناب عالی در باره ی فلسفه ی حجاب و نیز چرا زن باید حجاب داشته باشد و همچنین درباره ی تاریخچه ی آن چیست؟

پیرامون فلسفه حجاب در تفسیر نمونه ، جلد 14 ، صفحه 442 به بعد ذیل آیه 31. سوره نور به طور مشروح بحث کرده ایم

رنگ لباس در پوشش ظاهری -3

به نظر شما پوشش ظاهری (رنگ تیره و روشن - و با وجود آمدن رنگهای شاد و متنوع در عرف که بسیار مطرح می باشد) چگونه باید باشد؟

رنگ خاصی در حجاب شرط نیست جز این که جنبه تحریک آمیز نداشته باشد.

4- وجوب حجاب ظاهری

آیا حجاب در زمان پیغمبر (ص) اجباری بوده؟ مثل حکومت جمهوری اسلامی

.حجاب از واجبات است و انجام همه واجبات حداقل در ظاهر الزامی است

5- الگوی مناسب برای لباس پوشیدن

الگوی مناسب برای لباس پوشیدن چیست؟

حجاب اسلامی پوشش بدن با لباس غیر زینتی و غیر چسبان باستانی گردی صورت و دستها تا مچ می باشد هر چند چادر حجاب برتر است

استفاده از لباسهای تنگ و مهیج -6

پوشیدن لباسهای مبتذل و یا لباسهای تنگ و مهیج و یا مدلهائی که موجب ترویج فرهنگ غرب است، چه برای زن و چه برای مرد، چگونه است؟

این گونه لباسها اشکال دارد و بر پسران و دختران و مردان و زنان مسلمان لازم است رعایت موازین عفت اسلامی را، که مایه سعادت دنیا و آخرت آنهاست، بنمایند.

ضروری بودن مسأله حجاب -7

آیا حجاب ضروری دین است و انکار حجاب باعث کفر می شود؟ آرزوی طول عمر برای معظم له دارم.

آری حجاب از ضروریات دین است و اگر کسی علم به ضروری بودن آن داشته باشد و انکار کند کافر می شود.

ضرورت حجاب -8

از آن جا که مسأله حجاب یک امر ضروری اسلام است و از آن جا که باید حدود و قوانین اسلامی در کشور جمهوری اسلامی خصوصاً در شهرهای مذهبی از جمله شهر مقدّس قم رعایت شود که بحمدالله این قوانین اسلامی تا به امروز در شهر مقدّس قم رعایت شده اما متأسفانه این روزها در این شهر مقدّس اعمال ناشایستی مشاهده می شود که در شأن و مقام و منزلت این شهر مقدّس نیست لذا کراً مشاهده می شود که اعمال ناشایستی در وسایل نقلیه خصوصاً در کاروانهای عروسی که از مقابل حرم مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) عبور می کنند انجام می شود و یا به طور کلی در مکانهای مقدّسی از جمله در مسجد مقدّس جمکران که مورد لطف و مرحمت پروردگار و حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده صورت می گیرد که واقعاً جای تأسف و نگرانی است چرا که مقام و منزلت این شهر بالاتر و بالاتر از آن است که اجازه بدهد این گونه اعمال در آن صورت گیرد لذا از آن جا که مراجع بزرگوار همیشه و در هر حال به فریاد و کمک انقلاب و اسلام می رسند و با فتاوی دندان شکن خود مشت محکمی بر دهان استکبار جهانی می زنند بر آن شدیم که فتوای صریح حضرت تعالی را در خصوص این مسأله در شهر مقدّس قم بدانیم.

بدون شك حجاب از مسلمات اسلام است و تمام فقهای اسلام در آن اتفاق نظر دارند و هر گونه بدحجابی و بی حجابی برخلاف شریعت مقدسه است مخصوصاً در شهرهای مذهبی و از آن بالاتر در اماکن مقدسه دینی باید مراعات بیشتری شود و گناه بدحجابی و بی حجابی در این اماکن بیشتر است و بدون شك پوشیدن چادر همه جا مخصوصاً در این اماکن اولی است

حد پوشش زن و مرد -9

حجاب از نظر اسلام چیست و چه نوع پوششی برای زن و مرد حجاب است آیا موهای مصنوعی که بعضی از زنها بر سر می گذارند حجاب موهای طبیعی آنها حساب می شود؟

حجاب شرعی در مورد زنان پوشیدن تمام بدن به جز صورت و دستها تا مچ می باشد، اما بعضی از انواع پوششها که زینت ظاهری محسوب می شود مثل موهای مصنوعی کافی نیست و همچنین لباسهایی که لباس زینت محسوب می شوند نیز کافی نیست و حجاب برای مردان پوشیدن قسمتهایی از بدن است که در بین مردم مسلمان پوشیدن آن مرسوم است بنابراین پوشیدن سر و دستها و مقداری از بازو (در پیراهنهای آستین کوتاه) و مانند آن بر مردان واجب نیست

پوشش در مقابل بچه ممیز -10

گفته می شود که زن باید خود را از پسر بچه ممیز بپوشاند، بفرمایید ممیز بودن پسر بچه از چه راه و یا راههایی شناخته می شود؟

مستحب است خود را از چنین پسری بپوشاند و منظور از ممیز این است که راجع به مسائل جنسی آگاه باشد.

پوشش زن مسلمان در مقابل زنان غیر مسلمان -11

مقدار پوشش زن مسلمان در برابر زنان غیر مسلمان را بیان فرمایید.

در مورد زنان غیر مسلمان بهتر آن است که بدن خود را در برابر آنها برهنه نکنند هر چند با پوشاندن عورت، ظاهر کردن بقیه حرام نیست

عدم التزام مرد به حجاب شرعی همسر -12

اگر مردی همسرش را به حجاب شرعی ملتزم نکند، آیا فاسق محسوب می شود؟

اگر نهی از منکر را ترک کند فاسق است.

جلوگیری از ترویج بی حجابی توسط حکومت اسلامی -13

آیا حکومت می تواند، یا بر او لازم است، از بد حجابی یا بی حجابی بعضی از خانم هایی که در این امر مهم کوتاهی می کنند جلوگیری نماید؟ توضیح این که: بنده دانشجو هستم. چندی قبل استاد در کلاس این شبهه را مطرح کرد، و مدّعی شد که هیچ دلیل فقهی وجود ندارد که حکومت را ملزم کند تا مواظب حجاب خانم ها باشد، همان طور که وظیفه ندارد مواظب نماز صبح افراد باشد. علاوه بر این گفتند: حضرت امیر(علیه السلام) دستور دارد که حجاب را از سر کنیزانی که خود را شبیه زنان آزاد کرده بودند، بردارند. نظر شما چیست؟

حکومت اسلامی و مسلمانان نسبت به گناهان پنهانی افراد وظیفه ای ندارند، ولی بدون شک نسبت به گناهانی که به طور علنی و آشکار، در سطح جامعه انجام می شود وظیفه نهی از منکر دارند، و الاّ جایی برای انجام این وظیفه مهم باقی نمی ماند. البتّه با این تفاوت که مردم باید به نهی از منکر زبانی اکتفا کنند، و از هر گونه برخورد فیزیکی اجتناب ورزند، ولی حکومت می تواند

وارد این مرحله نیز بشود؛ و در مورد کنیزها اساساً میزان پوشش آنها نسبت به زنان آزاد از نظر اسلام متفاوت بوده است

استفاده زنان از کلاه گیس -1

کلاه گیس برای زن جایز است؟

حال اگر دختری کلاه گیس بر سر بگذارد و حجاب خود را بردارد اشکال دارد؟

آری استفاده از کلاه گیس جایز است ولی این کار در برابر نامحرم جایز نیست.

نگاه کردن به زنان مسلمانی که حجابشان را رعایت نمی کنند -2

آیا به زنان مسلمانی که خودشان حجابشان را رعایت نمی کنند میتوان نگاه کرد و یا زن مسلمانی که عقیده به حجاب ندارد و حکم ان چیست؟

در صورتی که به نهی از منکر دیگران توجهی نمی کنند با دو شرط می توان به آنها نگاه کرد نخست این که به قصد لذت نباشد دیگر این که خوف وقوع در گناه نرود.

حکم اجبار برای مراعات حجاب همسر -3

من 7 ماه هست که ازدواج کردم و همسرم در یک خانواده ای بزرگ شده که حجاب (بیشتر منظورم روسری گذاشتن هست) برایشان مسئله ای نیست و تمام دختر خاله ها ، دختر دایی ها و جلوی نامحرمان مخصوصا جمع فامیل روسری سر نمی کنند و این مسئله در زندگی من تاثیر میگذارد و نمی تونم به زور به همسرم بگویم که باید روسری بپوشی در ضمن در هر رابطه ای که شما فکر کنید برایش از گناهان میگویم از آخرت میگویم و گه گاهی هم همسرم نماز میخواند ولی حالا میگوید چکار کنم به زور متوسل شوم یا

با زبان خوش توأم با ادب و احترام ایشان را راهنمایی کنید و فلسفه حجاب که برای حفظ شخصیت زنان (نه محدود کردن آنها) وضع شده را برایشان تبیین نمایید تا با میل و اختیار خود حجاب را مراعات کند.

در این زمینه کتابهای مختلفی نوشته شده از جمله کتاب کوچکی به نام "خواهرم حجاب سعادت است" که مطالعه آن به شما در این راه کمک زیادی خواهد کرد ضمناً اگر بتوانید روابطتان را با اقوامی که به مسائل اسلامی اهمیت نمی دهند کمتر و با بستگانی که مقید به احکام اسلامی هستند بیشتر کنید مؤثر خواهد بود و این راه را ادامه دهید و مأیوس نشوید

استفاده از رنگهای متنوع در لباس -4

گفته می شود که استفاده از چادر مشکی برای خواهران مناسب نیست و مکروه می باشد، و خواهران باید از پوشاک روشن و رنگهای متنوع استفاده نمایند و دلیلی ندارد که توصیه شود خانمها کفش و مانتوی تیره بپوشند، حال سؤال این است که در حال حاضر و با توجه به شرایط فعلی جامعه ما، تکلیف پوشش خواهران چیست و آیا سخنان فوق و امثال آن، با توجه به آثار و تبعات آن برای جامعه، شرعاً صحیح است؟

انتخاب چادر مشکی برای زنان، و عباي مشکی برای مردان، مکروه نیست. و استفاده از رنگهای ساده دیگر مادام که منشأ مفاسدی نشود نیز جایز است؛ البتّه. رنگهای سنگین بهتر است

استفاده از مانتو در صورتی که حفظ حجاب نشود -5

آیا پوشیدن مانتو برای زنان، در صورتی که حفظ حجاب اسلامی نشود و برجستگی های اندام مشخص باشد، اشکال دارد؟

در صورتی که لباس چسبان باشد حرام است؛ ولی اگر لباس گشاد باشد اشکال ندارد.

پوشیدن جوراب نازک برای زنان -6

آیا پوشیدن جورابهای نازک، در صورتی که پا در آن پیدا باشد برای زنان جایز است؟

اگر پا در آن پیدا باشد جایز نیست؛ ولی معلوم بودن حجم پاها ضرری ندارد

مقدار پوشش زن در برابر نامحرم -7

باسلام پوشش زن در چه حدی باید باشد. نامزد من در مقابل میهمانان نامحرم پوشش را در حد پوشیدن پیراهن آستین بلند و شلوار (نه زیاد تنگ و نه زیاد گشاد) کافی میدانند. البته به هیچ وجه جایی از بدن ایشان بدون پوشش نیست در صورتیکه لباس او چسبان نباشد و تمام بدن را غیر از گردی صورت و دستها تا مچ را بپوشاند مانعی ندارد.

پوشیدن مانتو -8

پوشیدن مانتو چه حکمی دارد؟ آیا جزء لباسهای زینتی است؟
پوشیدن لباسهای زینتی اشکال دارد ولی مانتوهای معمولی زینتی نیست و لباسی که تمام بدن جز صورت و کفین را بپوشاند کافی است هر چند چادر محفوظ تر و بهتر است.

انتخاب نوع حجاب -9

آیا در مورد انتخاب نوع حجاب زن خود او اختیار دارد که مثلاً چادر یا مانتو را انتخاب کند یا باید آنچه را که شوهرش انتخاب کرده انجام دهد؟

انتخاب نوع حجاب مشروط بر اینکه جنبه شرعی داشته باشد به دست زن است و اما رعایت حجاب از سوی غیر مسلمانان احترامی دست به مقدسات اکثریت جامعه ای که در آن زندگی می کنند

لزوم پوشاندن وجه و کفین برای بانوان -10

چنان که نپوشاندن وجه و کفین (صورت و دستها تا میچ) فساد را برای زن در جامعه به بار آورد آیا پوشاندن وجه و کفین واجب می شود؟
اگر موجب فساد باشد لازم است

لزوم رعایت حجاب در کلاس درس -11

حکم مشاهده دستها و موهای سر و صورت زن، بیش از مقدار شرعی که در هنگام نوشتن روی تخته سیاه ظاهر می گردد چگونه است؟ (البته به منظور تفهیم استاد و دریافت و درک دانشجویان

باید حجاب را طوری مراعات کنند که زاید بر وجه کفین ظاهر نشود

پوشاندن زینت -12

چنانچه زن با خود زینت داشته باشد (مانند حلقه ازدواج، یا انگشتری در دست، یا چهره آراسته کرده باشد) آیا واجب است وجه و کفین را بپوشاند؟
در مورد حلقه و انگشتر مانعی ندارد ولی در مورد آرایش مشکل است.

سرمه کشیدن و استفاده از ساعت و عینک زیبا -13

آیا سرمه کشیدن یا ابرو چیدن، انگشتر عقیق، ساعت، عینک طّبی زیبا برای زنان زینت به حساب می آید که پوشش آن لازم باشد؟
ظاهراً جزء زینت ممنوع نیست

پوشاندن صورت در محیط درسی -14

آیا پوشاندن صورت واجب است با توجّه به این که در محیط درسی کار مشکلی است؟

وجه و کفّین از حجاب مستثنا هستند و پوشاندن آنها واجب نیست

علت الذام حجاب برای مسافران خارجی -15

همانطور که می دانیم خداوند متعال در سوره نور، حجاب را مختصّ مؤمنان، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زنان مؤمنین دانسته است. حال سؤال این است که: 1- آیا حجاب برای غیر مسلمانان در کشورهای اسلامی واجب است؟ 2- اگر واجب است، همانطور که در فرانسه و ترکیه بر اعتقادات اسلامی ما می تازند، و ما آنها را ظالم و ضدّ اسلام می دانیم، آیا ما هم با پوشاندن زنان خارجی که به ایران می آیند و یا پیروان سایر مذاهب داخل کشور، به آنها اجحاف ننموده ایم؟ 3- اگر حجاب اختیاری بود، بهتر نبود، و معضلات اجتماعی حلّ نمی شد؟

یک اصل مسلم در اسلام داریم که هر حکمی برای مؤمنین و مسلمانان ثابت است، دیگران نیز مکلف به آن هستند (الکفار مکلفون بالفروع کما أنّهم مکلفون بالأصول)، بنابراین آنها هم موظّف به حکم حجاب و ترک شرابخوری (حدّ اقلّ آشکارا) و گناهان دیگر هستند، و نسبت به حجاب که ما می توانیم اعمال کنیم کار صحیح و عادلانه ای است، و ما دوران قبل از انقلاب را فراموش نکرده ایم که وقتی اختیار و آزادی داده شد چه زنانی با چه وضعی بیرون آمدند و اکثر جوانان را به فساد کشیدند؛ و نوشته اید که اگر ما به کشورهای آنها برویم و ما را اجبار به بی حجابی کنند، چه می شود؟

فراموش نکنید که آنها بی حجابی را واجب نمی دانند، در حالی که ما حجاب را واجب می دانیم

اجبار همسر به پوشش خاص -16

اگر مرد راضی نباشد که همسرش با مانتو در جامعه ظاهر شود، و از او بخواهد که با چادر بیرون رود، و زن امتناع نماید، چه حکمی دارد؟

مرد نمی تواند زن را به پوشش خاصی مجبور کند، مگر این که حجاب اسلامی با آن پوشش مراعات نگردد. و مانتو در صورتی که تنگ و چسبان نباشد، و تمام بدن زن به جز گردی صورت و دستها تا میچ را بپوشاند، حجاب اسلامی محسوب می شود؛ هر چند چادر حجاب برتر است

ترک کردن حجاب در مواقع ضرورت -17

وظیفه خواهران مسلمان دانشجوی ترکیه را نسبت به «رعایت حجاب» در:

فروضهای ذیل بیان فرمایید

- شرط طیّ کردن تمام ترمهای دانشجویی در دانشگاههای تحت مدیریت 1 لاییکها، رعایت نکردن حجاب شرعی است

- شرط اتمام چند ترم باقیمانده از رشته خاصی در دانشگاه رعایت نکردن 2
حجاب است.

با توجه به این که اگر دختران مسلمان و متدین دروس عالی را نخوانند تنها افراد بی بند و بار و لامذهب پست های مهم را اشغال می کنند، به افراد متدین اجازه داده می شود که مسأله حجاب را در خصوص مواردی که ضرورت دارد رعایت نکنند، ولی در غیر آن موارد حتماً رعایت نمایند

بیرون آوردن دختران نابالغ با بدن نیمه برهنه -18

برخی مادران دختران نابالغ خود را با سر و پای برهنه در خیابانها و مجالس در حضور نامحرمان ظاهر می کنند. این کار از نظر شرعی چه صورت دارد؟
بر پدر و مادر لازم است فرزندان خود را از زمان طفولیت با مسائل اسلامی آشنا کنند

گرفتن عکس بدون حجاب برای اخذ ویزا -19

اگر خانواده ای قصد اخذ ویزای ایالات متحده آمریکا را داشته باشد و طبق پیشنهاد مرتبطین سفارت آمریکا مبنی بر بی حجاب بودن عکس همسر و یا

دختر تنها در جهت تسریع در پاسخگویی سفارت یا اطمینان از اخذ ویزا عکس بدون پوشش و حجاب اسلامی تهیه و به سفارت ارائه شود حتی برای یک مورد و یک مرتبه از نظر شرعی مانعی دارد یا خیر؟ لازم به ذکر است که هویت همسر و دختر مسلمان با پوشش اسلامی نیز توسط سفارت پذیرفتنی است و تنها جهت اطمینان از حصول ویزا این عمل قرار است صورت پذیرد. در ضمن اگر دختر یا همسر بدون اذن ولی قصد چنین عملی را نماید تکلیف چیست؟

.. عکس بدون پوشش اسلامی جایز نیست 1

.. در این موارد بر طبق مقررات نظام اسلامی عمل نمایید 2

حضور بدون حجاب در برابر خواستگار -20

آیا در حضور خواستگار برای بار اول آشنایی، من میتوانم همینطور بدون چادر یا روسری با لباس پوشیده وارد شوم؟

آیا این کار گناه دارد یا باید با چادر بروم؟

پوشش مرد در مقابل زن نامحرم و مرد دیگر -1

مرد در مقابل مرد دیگر و زن نامحرم باید کدام قسمت از بدن خود را بپوشاند؟
آن مقدار که معمولاً مردان ظاهر می کنند مانند سرو گردن و کمی از سینه و بازو و پاها تا نصف ساق در برابر زن نامحرم مانعی ندارد و در برابر مرد کافی است شورت پوشیده باشد.

مقررات دانشگاه در قبال پوشش دانشجویان -2

در برخی از مراکز علمی مسائلی به وجود آمده که سبب ایجاد ذهنیت ناخوشایند، و بدبینی به اسلام، و موجبات دوری جوانان از دین و مذهب را فراهم آورده است، مسائلی که هیچ گونه ممانعتی برای انجام آن، نه از سوی دین و نه از سوی مراجع عالیقدر تقلید، ذکر نشده است.

در دانشگاه پزشکی «ع - ک» پوشیدن لباس های آستین کوتاه برای مردان ممنوع است، و این مسأله بحث و گفتگوهای را در پی داشته است. از آنجایی که طرح تمام گفتگوهای مطرح شده فی ما بین ما و مسئولین دانشگاه قدری مشکل است. سعی کرده ایم خلاصه آن را در این استفتا بگنجانیم:

دانشگاه: پوشیدن لباسهای آستین کوتاه ممنوع است

دانشجویان: در کجای دین پوشیدن لباسهای آستین کوتاه برای مردان حرام
شمرده شده است؟

دانشگاه: بعضی از مراجع تقلید حرام دانسته اند

دانشجویان: کدام مرجع تقلید حرام شمرده است؟ شاید ما مقلد ایشان نباشیم

دانشگاه جوابی ندارد و فقط می گوید: شما باید مقلد همان کسی باشید که ما
هستیم.

چندی بعد یکی از روحانیون سرشناس به دانشگاه ما تشریف آوردند، موضوع
را با ایشان در میان گذاشتیم، ایشان فرمودند: هیچ مرجع تقلیدی آن را حرام
نشمرده است

نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

پوشیدن لباس های آستین کوتاه برای مردان شرعاً حرام نیست، ولی مسئولین
دانشگاه حق دارند مقرراتی را طبق مصالحی که در نظر دارند برای محدوده
دانشگاه ها وضع کنند، مثلاً بگویند شرط ورود به دانشگاه استفاده از فلان نوع
و رنگ لباس است. همان گونه که در محیط های نظامی و انتظامی لباس های
خاصی را شرط می کنند. بنابراین خوب است دانشجویان عزیز با مسئولین

دانشگاه ها در این گونه مسائل به طور منطقی و بدون جرّ و بحث کنار بیایند، تا مشکل شرعی برای هیچ یک از دو طرف پیدا نشود.

احکام طلاق از رساله حضرت امام (رض)

2498 مردی که زن خود را طلاق می دهد، باید عاقل و بنابر احتیاط واجب بالغ باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست.

2499 زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی یا در حال نفاس یا حیض که پیش از این پاکی بوده با او نزدیکی نکرده باشد، و تفصیل این دو شرط در مسایل آینده گفته می شود.

2500 طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است: اول: آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد. دوم: آبستن باشد و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد. سوم: مرد به واسطه غایب بودن نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد.

2501 اگر زن را از خون حیض پاک بدانند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است، و اگر او را در حیض بدانند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است.

2502 کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود مثلاً مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولاً زن‌ها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند، صبر کند.

2503 اگر مردی که غایب است بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن یا نشانه‌های دیگری باشد که در شرع معین شده، باید تا مدتی که معمولاً زن‌ها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند، صبر کند.

2504 اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است، نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نه سالش تمام نشده، یا آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشکال ندارد، و همچنین است اگر یائسه باشد، یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد.

2505 هرگاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است، نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد، اگر بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، اشکال ندارد.

2506 اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولاً بعد از آن پاکی، خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود، صبر کند.

2507 اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه مرضی حیض نمی‌بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده، تا سه ماه از جماع با او خودداری نماید و بعداً او را طلاق دهد.

2508 طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد، باید بگوید: "زوجتی فاطمه طالق" زن من فاطمه رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: "زوجه موکلی فاطمه طالق".

عده طلاق

2510 زنی که نه سالش تمام نشده و زن یائسه عده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

2511 زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگهدارد یعنی بعد از آن که در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید، عده او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند، ولی

اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش دهد، عده ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

2512 زنی که حیض نمی‌بیند اگر در سن زنهایی باشد که حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عده نگهدارد.

2513 زنی که عده او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه عده نگهدارد، و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم عده نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عده نگهدارد

2514 اگر زن آبستن را طلاق دهند، عده‌اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است، بنابر این اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچه او به دنیا آید، عده‌اش تمام می‌شود.

2515 زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر صیغه شود، مثلاً یک ماهه یا یک ساله، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود یا شوهر مدت را به او ببخشد، در صورتی که حیض می‌بیند، باید به مقدار دو

حیض و اگر حیض نمی‌بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خودداری نماید.

2516 ابتدای عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می‌شود، چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عده نگهدارد.

عده زنی که شوهرش مرده

2517 زنی که شوهرش مرده، اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد یعنی از شوهر کردن خودداری نماید اگر چه یائسه یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، و اگر آبستن باشد باید تا موقع زاییدن عده نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه‌اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند، و این عده را عده وفات می‌گویند.

2518 زنی که در عده وفات می‌باشد حرام است لباس الوان بپوشد و سرمه بکشد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می‌باشد.

2519 اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عده وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعدا مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عده طلاق گفته شد برای

شوهر دوم عده طلاق و بعد برای شوهر اول عده وفات نگهدارد، و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اول عده وفات و بعد برای شوهر دوم عده طلاق نگهدارد.

2520 ابتدای عده وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

2521 اگر زن بگوید عده ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود:

اول: آنکه مورد تهمت نباشد. دوم: از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت، تمام شدن عده ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

2522 طلاق بائن آن است که بعد از طلاق مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است: اول: طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد. دوم: طلاق زنی که یائسه باشد. یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد. سوم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد. چهارم: طلاق زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند. پنجم: طلاق خلع و مبارات، و احکام اینها بعدا گفته خواهد شد. و غیر اینها طلاق رجعی است، که بعد از طلاق تا وقتی زن در عده است مرد می تواند به او رجوع نماید.

2523 کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع در کتابهای

مفصل گفته شده، بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

2524 در طلاق رجعی مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند: اول: حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است. دوم: کاری کند که از آن بفهمد رجوع کرده است.

2525 برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد بگوید: به زخم رجوع کردم، صحیح است.

2526 مردی که زن خود را طلاق رجعی داده اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند حق رجوع از بین نمی رود.

2527 اگر زنی را دوبار طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم، آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اول حلال می شود، یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید: اول: آنکه عقد شوهر دوم همیشگی باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند، بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اول نمی تواند او را عقد کند. دوم: شوهر دوم بالغ باشد و با او نزدیکی و دخول کند، و بنابر احتیاط واجب باید انزال شود.

سوم: شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد. چهارم: عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود.

طلاق خلع

2528 طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد طلاق خلع گویند.

2529 اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق خلع را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد می‌گوید: "زوجتی فاطمه خالعتها علی ما بذلت هی طالق" یعنی زنم فاطمه را طلاق خلع دادم او رها است.

2530 اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد وکیل صیغه را این طور می‌خواند: "عن موکلتی فاطمه بذلت مهرها لموکل محمد لیخلعها علیه" پس از آن بدون فاصله می‌گوید: "زوجه موکلی خالعتها علی ما بذلت هی طالق" و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر ببخشد که او را طلاق دهد وکیل به جای کلمه "مهرها" آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باید بگوید: "بذلت ماء تومان".

طلاق مبارات

2531 اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

2532 اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید: "بارات زوجتی فاطمه علی مهرها فهی طالق" یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او پس او رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: "بارات زوجة موکلی فاطمه علی مهرها فهی طالق" و در هر دو صورت اگر بجای کلمه "علی مهرها" "بمهرها" بگوید اشکال ندارد.

2533 صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید: "برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم"، اشکال ندارد.

2534 اگر زن در بین عده طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

2535 مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد، اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

2536 اگر با زن نامحرمی به گمان این که عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست یا گمان کند که شوهرش می باشد باید عده نگهدارد.

2537 اگر با زنی که می داند عیالش نیست، زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست، بنا بر احتیاط واجب باید عده نگهدارد.

2538 اگر مرد، زنی را گول بزند که از شوهر طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق و عقد آن صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند

2539 هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند، یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، چنانچه پس از مسافرت مرد یا خرجی ندادن شش ماه، خود را طلاق دهد صحیح است.

2540 زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

2541 پدر و جد پدری دیوانه اگر مصلحت باشد، می توانند زن او را طلاق بدهند.

2542 اگر پدر و جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت صیغه باشد، مثلاً برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند چنانچه صلاح بچه باشد، می‌تواند مدت آن زن را ببخشد ولی زن دایمی او را نمی‌تواند طلاق دهد.

2543 اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی‌داند بنابر احتیاط واجب، نباید آن زن را برای خود یا برای کس دیگر عقد کند.

2544 اگر کسی زن خود را بدون این که او بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلاً بعد از یک سال بگوید: یک سال پیش تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

احکام نگاه کردن

2433 نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم چه با قصد لذت و چه بدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دستها اگر به قصد لذت باشد حرام است ولی اگر بدون قصد لذت باشد مانعی ندارد و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می‌باشد و نگاه کردن به صورت و بدن و موی دختر نابالغ اگر به قصد لذت نباشد و به واسطه نگاه کردن هم انسان نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد، ولی بنابر احتیاط باید جاهایی را که مثل ران و شکم معمولاً می‌پوشانند نگاه نکند.

2434 اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دستهای زنهای اهل کتاب مثل زنهای یهود و نصارا نگاه کند در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد.

2435 زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و به حدی رسیده که مورد نظر شهوانی است بپوشاند.

2436 نگاه کردن به عورت دیگری حرام است اگر چه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد و احتیاط واجب آن است که به عورت بچه ممیز هم نگاه نکنند. ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

2437 مرد و زنی که با یکدیگر محرمند اگر قصد لذت نداشته باشند می توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

2438 مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است.

2439 عکس برداشتن مرد از زن نامحرم حرام نیست، ولی اگر برای عکس برداشتن مجبور شود که حرام دیگری انجام دهد مثلاً دست به بدن او بزند یا نظرش به صورت زینت شده او یا به سایر بدن او بیافتد، نباید عکس او را بردارد. و اگر زن نامحرمی را بشناسد، در صورتی که آن زن متهتک نباشد نباید به عکس او نگاه کند.

2441 اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند.

2442 اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

احکام شیر دادن (محرمیت رضاعی)

2464 اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مساله گفته خواهد شد شیر دهد، آن بچه به این عده محرم می‌شود: اول: خود زن و آن را مادر رضاعی می‌گویند. دوم: شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می‌گویند. سوم: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند. چهارم: بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، یا به دنیا می‌آیند. پنجم: بچه‌های اولاد آن زن هر چه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، یا اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشند. ششم: خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند. یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشند. هفتم: عمو و عمه آن زن اگر چه رضاعی باشند. هشتم: دایی و خاله آن زن اگر چه رضاعی باشند. نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشند. دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند. یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند. دوازدهم: عمو و عمه و دایی و خاله شوهری که شیر مال اوست هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند. و نیز

عده دیگری هم که در مسایل بعد گفته می شود، به واسطه شیر دادن محرم می شوند.

2465 اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مساله گفته می شود شیر دهد پدر آن بچه نمی تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده اند ازدواج کند و نیز نمی تواند دخترهای شوهری را که شیر مال اوست برای خود عقد نماید بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی او را هم برای خود عقد ننماید ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه یعنی نگاهی که انسان می تواند به محرمهای خود کند به آنان ننماید.

2466 اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مساله گفته می شود شیر دهد شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی شود

2467 اگر زنی بچه ای را شیر دهد به برادرهای آن بچه محرم نمی شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه ای که شیر خورده محرم نمی شوند.

2468 اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

2469 اگر انسان با دختری ازدواج کند دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

2470 انسان نمی‌تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند بعد مادر یا مادر بزرگ یا زن پدر او از شیر همان پدر آن دختر را شیر دهد عقد باطل می‌شود.

2471 با دختری که خواهر یا زن برادر انسان از شیر برادرش او را شیر کامل داده نمی‌شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهرزاده یا برادرزاده یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

2472 اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد زن پسرش که مادر آن طفل شیر خوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

2473 اگر زن پدر دختری، بچه شوهر آن دختر را از شیر آن پدر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود چه بچه از همان دختر یا زن دیگر شوهر او باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

2474 شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد: اول: بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد. دوم: شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی‌شود. سوم: بچه شیر را از پستان بمکد پس اگر شیر را در گلولی او بریزند نتیجه ندارد. چهارم: شیر خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد. پنجم: شیر از یک شوهر باشد. پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچه‌ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود. ششم: بچه به واسطه مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند بنابر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می‌شوند باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او نمایند. هفتم: پانزده مرتبه یا یک شبانه روز به طوری که در مساله بعد گفته می‌شود شیر سیر بخورد یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند احتیاط مستحب آن است کسانی که به واسطه شیر خوردن او به او محرم می‌شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او نمایند. هشتم: دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به

کسی محرم نمی شود بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال چهارده مرتبه و بعد از آن یک مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد محرم می شود.

2475 باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند یا کمی صبر کند که از اولی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

2476 اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچه دیگر را شیر دهد آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند

2493 اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود باید دختر شیرخواری را مثلاً دو روزه برای خود صیغه کند و در آن دو روز با شرایطی که در مساله گفته شد زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

2496 شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود: اول: خبر دادن عده ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند. دوم: شهادت دو مرد عادل یا چهار زن که عادل باشند ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند مثلاً بگویند ما دیده ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سایر شرطها را که در مساله گفته شد شرح دهند ولی اگر معلوم باشد که شرایط را می دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند لازم نیست شرایط را شرح دهند.

2497 اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچه به کسی محرم نمی شود

استقتادات ازدواج و طلاق از آیه الله العظمی مکارم شیرازی

رجوع زوجه در زمان عده طلاق خلع -1

با سلام در طلاق خلع و در زمان عده در صورتیکه زن به مرد رجوع نموده که این امر قطعی باشد نیازی به بیان شفاهی بذل ما بذل از طرف زن میباشد و یا همان عمل رجوع کافی بوده و فقط شرایط ازدواج (مهریه) به همان شکل سابق خواهد بود؟

زن باید رجوع به بذل کند و تمام آنچه را داده یا لا اقل قسمتی از آنرا باز پس بگیرد تا رجوع شوهر ممکن شود.

اختلاف زن و شوهر در تحقق رجوع -2

در صورت اختلاف زوجین، در این که رجوع صورت گرفته یا خیر، قول کدام یک مقدم است؟

قول منکر رجوع، مقدم است.

اختلاف زوجین در زمان وقوع رجوع -3

در صورت اختلاف زوجین در این که رجوع در زمان عدّه صورت گرفته یا بعد از آن، قول کدام یک مقدّم است؟

قول زوجه مقدّم است.

مجهول بودن تاریخ طلاق و رجوع -4

زوج و زوجه ای در اصل رجوع و انقضای مدّت عدّه طلاق رجعی اتّفاق نظر دارند، ولی در این که کدام زودتر واقع شده، اختلاف دارند. قول کدام یک مقدّم است؟

در صورتی که تاریخ طلاق معلوم باشد، و تاریخ رجوع مجهول؛ رجوع بی اثر خواهد بود. و اگر بالعکس بوده باشد، رجوع مؤثر است. و اگر تاریخ هر دو مجهول باشد، رجوع فایده ای ندارد.

اختلاف زوجین در رجوع -5

مردی زوجه اش را طلاق رجعی داده است. زوج مدّعی رجوع به طلاق، و زوجه منکر آن است. حکم شرعی در دو فرض بالا در اثنای عدّه و پس از آن چیست؟

اگر در اثنای عدّه باشد، این کار خود رجوع محسوب می شود. و اگر بعد از عدّه باشد، بدون دلیل پذیرفته نمی شود.

ازدواج مجدد بعد از رجوع همسر اول -6

زید همسر خود را طلاق رجعی می دهد و از هم جدا می شوند، مرد در یک شهر و زن در شهر دیگر به سر می برد و قبل از انقضای عدّه، مرد رجوع می کند ولی زن مطلع نمی شود و پس از انقضای عدّه، زن ازدواج می کند وظیفه چیست؟ یا مرد رجوع کرده و زن هم تمایل نشان می دهد ولی پدر و برادران زن اجازه نمی دهند برگردد و الآن چند سالی گذشته و زن ازدواج نکرده آیا زوجیت اوّل برقرار است؟ یا مرد وقتی که دید اصرارش اثر ندارد و اعراض کرد نیاز به طلاق مجدد دارد؟

اگر رجوع مسلّم باشد عقد دوّم باطل است و گذشتن زمان طولانی اثری ندارد و نیز عقد زوجیت با اعراض از بین نمی رود و طلاق لازم است تا از یکدیگر جدا شوند.

لزوم طلاق مجدد در صورت پشیمانی از رجوع -7

کسی که در عده رجعی به زن رجوع کند و فوراً پشیمان شود و بگوید همان جدایی و طلاق برقرار باشد، آیا صرف پشیمانی از رجوع کافی است و یا این که طلاق مجدد لازم است اگر طلاق لازم است چه زمانی باید انجام گیرد؟ پشیمانی فایده ندارد و با رجوع کردن، آن زن همسر او می باشد و اگر بخواهد جدا شود باید مجدداً طلاق دهد.

پول گرفتن برای رجوع -8

اگر مردی زن خود را طلاق دهد اما ورثه زن به آن مرد بگویند که فلان مقدار پول بگیر و طلاق مده، آیا شوهر می تواند رجوع کند؟ مردی که همسرش را طلاق داده می تواند پولی بگیرد و رجوع کند و اگر غیر طلاق رجعی است احتیاج به عقد مجدد دارد.

لمس و نزدیکی در ایام عده طلاق رجعی -9

:احتراما توضیح بفرمایید

- آنها با هم محرم اند و می توانند دست بدهند و روبوسی کنند ولی اگر به 1
قصده رجوع باشد طلاقشان باطل می شود
.. طلاق گذشته باطل می شود 2

عده وطی به شبهه در ایام عده طلاق 1-

:لطفاً به دو سؤال زیر پیرامون عده پاسخ فرمایید

الف) خانمی در عده طلاق یا وفات بوده، که با او وطی به شبهه می شود. آیا
لازم است دو عده نگه دارد، یا تکمیل همان عده اول کافی است؟ و اگر دو
عده لازم باشد، عده دوم (وطی به شبهه) از چه زمانی آغاز می شود؟

ب) در فرض فوق، اگر از زوج اول، یا از واطی به شبهه حامله شود، آیا عده
حمل مقدّم بر عده دیگری است؟

الف) احتیاط واجب آن است که دو عده نگه دارد. و عده دوم پس از انقضای
عده اول شروع می شود

ب) عده حمل مقدّم است، و بعد عده دوم را آغاز می کند

اسکان زوج در منزل دیگر در عده طلاق رجعی -2

هرگاه طبق ادّعای زوج، زوجه مرتکب عمل منافی عفت شده، و زوج نسبت به وی ظنین باشد، و نگه داری وی تا پایان عده در منزل مشترک، احتمال تشنج و درگیری ما بین طرفین را به همراه داشته باشد، و زوج برای جلوگیری از این مشکل، متقبّل هزینه مسکن جداگانه و اسکان همسرش در آن منزل شود. آیا در صورت صدور حکم طلاق رجعی توسط دادگاه صالحه، و اسکان زوجه در ایام عده در منزل جداگانه به هزینه زوج، اجرای صیغه طلاق و ثبت آن از نظر شرع انور اسلام مانع شرعی دارد؟

در فرض مسأله، چون احتمال خطر، یا ضرر، یا مفسده ای وجود دارد، عمل کردن به ترتیب فوق مانعی ندارد.

عده زنی که عادت نمی بیند -3

هرگاه زنی به خاطر شیردادن بچه، عادت ماهانه نبیند، تکلیف او برای طلاق چیست؟

سه ماه بعد از آخرین نزدیکی صبر می کند و بعد اجرای صیغه طلاق می شود، سپس عدّه سه ماه نگه می دارد

عدّه زنی که بعد از یک عادت یائسه شده -4

زن مطلقه ای پس از طلاق، یک یا دو بار عادت ماهانه دیده و سپس یائسه شده است، آیا باقیمانده عدّه ساقط است؟

اگر یک بار عادت شده است باید دو ماه دیگر عدّه نگهدارد و اگر دو بار عادت شده است باید یک ماه عدّه نگهدارد

احکام عدّه عقد موقت -1

سوال اول: زمان نگهداشتن عدّه در ازدواج موقت چقدر است؟

سوال دوم: آیا بدون نزدیکی کردن باز هم باید زن عدّه نگهدارد؟

سوال سوم: در صورت منفی بودن پاسخ سوال دوم اگر مردی پس از اتمام زمان صیغه

موقت مجدداً با همان زن صیغه بخوانند ولی اینبار نزدیکی نکنند آیا زن باید عده نگهدارد؟

1- عده ازدواج موقت بعد از تمام شدن مدت در صورتی که عادت ماهانه می بیند، به مقدار دو حیض کامل است و اگر عادت نمی بیند چهل و پنج روز تمام است.

2- در این صورت عده ندارد

3- عده دارد

زنا در عده عقد موقت - 2

زنا در عده عقد موقت چه حکمی دارد؟ آیا موجب حرمت ابدی می شود؟

فتوای امام (قدس سره) در این مورد چیست؟

زنا در عده متعه مسلماً حرام است، ولی موجب حرمت ابدی آن زن نمی شود بنابراین اجرای صیغه عقد پس از گذشت عده اشکال ندارد و فتوای امام (رحمه الله) در تحریر الوسیله و توضیح المسائل نیز همین است

عده زنی که یقین دارد باردار نیست -3

اگر زنی به عقد موقت مردی درآید و مطمئن باشد که از آمیزش با او حامله نشده است (مثلاً مرد خواجه باشد یا زن رحم خود را خارج کرده باشد) آیا باید پس از پایان مدت عقد موقت، عده نگهدارد؟

اگر دخول حاصل شده است عده لازم است.

عده زنی که در ازدواج موقت حامله شده -4

زنی متعه شده، و مدت عقد و عده وی سپری شده است، ولی از همان مرد حامله شده، و فرزندی در شکم دارد. آیا همان شخص تا قبل از وضع حمل، می تواند دوباره او را صیغه نماید؟

شوهر اول می تواند مجدداً او را متعه کند، ولی شخص دیگری حق ندارد با او ازدواج کند تا وضع حمل کند.

عده نگه داشتن زنانی که باردار نمی شوند -5

یکی از موانع و مشکلات، و شاید مهمترین آنها در راه ترویج و کاربردی نمودن ازدواج موقت، وجوب عده پس از انقضا یا بذل مدت می باشد. که عملاً استفاده از آن را، در حدی که بتواند پاسخگوی نیازهای موجود باشد، غیر ممکن نموده است. بر علمای دین و زعمای امت اسلامی است که با تحقیق و تدبّر در منابع غنی اسلامی، و به ویژه با تمسّک به فقه پویای تشیع، راهکارهای مناسب و عملی - که کاملاً منطبق بر اراده شارع مقدّس باشد - در این راستا ارائه نمایند، و با ایفای نقش بسیار مهمّ خود از ارتکاب بسیاری از گناهان و مفسد فردی و اجتماعی جلوگیری نمایند. پیشرفتهای علمی، خارج کردن رحم را در برخی بیماریها، یا به دلیل انگیزه های شخصی ممکن ساخته، و شخص می تواند پس از این عمل بدون هیچ گونه مشکلی به زندگی آسوده ادامه دهد. اگر رحم زنی را خارج کرده باشند، وی بی شکّ توان بارداری نداشته، و دچار حالت قاعدگی نخواهد شد. سخن در این است که آیا چنین زنی در صورت طلاق، فسخ نکاح، انقضا، یا بذل مدت در نکاح منقطع، باید عده نگهدارد؟

از مجموع ادله شرعیّه استفاده می شود که نگه داشتن عده تنها به خاطر احتمال بارداری نیست، و این در واقع یکی از علل آن می باشد؛ نه تنها علت. و یکی از علل آن حفظ حریم زوجیت است؛ به همین دلیل اگر شوهر یک سال در

مسافرت باشد و زنش را طلاق دهد، همه می گویند باید عده نگه دارد، در حالی که بعد از غیبت یکساله، احتمال انعقاد ولد وجود ندارد. همچنین اگر شوهر در زندان باشد، یا بر اثر بیماری گرفتار عنن گردد، و یقین پیدا کنیم که شوهر برای همیشه عقیم شده، در تمام این فروض، عده بر زن لازم است؛ در حالی که احتمال انعقاد نطفه وجود ندارد.

عده زن مسیحی -6

آیا عده بر زن مسیحی لازم است؟

آنها باید مطابق مذهب خودشان عمل کنند. و اگر آن زن به عقد موقت مسلمانان درآمده باید عده نگه دارد.

عقد در عده وفات -1

چنانچه زنی را در عده وفات عقد نمایند و بعد از حدود پانزده روز که عده تمام شده، عروسی نمایند و زفاف به عمل آید یعنی عقد در عده و دخول در خارج عده بوده و زوجین هم جاهل به مسأله و حرمت ازدواج در عده بوده

اند، لطفاً بفرمایید: آیا حرمت ابدی برای آنها ثابت شده یا فقط عقد باطل است؟ و آیا عده وفات را برای همسر اوّل باید تمام کند یا خیر؟ و به فرض این که عقد باطل شده و بخواهند عقد جدید بخوانند آیا باید برای همسر دوّم عده نگهدارد؟

عقد ازدواج باطل است ولی حرمت ابدی نمی آورد و عده نسبت به وطی به شبهه در مورد شوهر دوّم باید تمام شود و بعد می تواند با شخص دیگری ازدواج کند ولی ازدواج او با همسر دوّم نیاز به عده و وطی به شبهه ندارد.

اصلاح صورت برای زنی که در ایام عده وفات است -2

با سلام

آیا اصلاح صورت جزء زینت‌های ممنوع زن در زمان عده همسر فوت شده اش است؟

احتیاط واجب آن است که از اصلاح صورت پرهیزید

فوت کردن زوج پیش از اتمام عده طلاق -3

مردی زوجه اش را طلاق می دهد، و پیش از تمام شدن مدّت عدّه فوت می کند. آیا زوجه باید عدّه وفات نگه دارد، یا همان عدّه طلاق را تمام کند؟ آیا در این مسأله فرقی میان طلاق رجعی و بائن، یا طلاق حامله و غیر حامله وجود دارد؟

اگر عدّه رجعی بوده، نگه داشتن عدّه وفات لازم است. ولی در عدّه بائن، تکمیل همان عدّه کافی است.

زمان شروع عده وفات -4

حدود 15 سال پیش از شوهر اوّل طلاق گرفتم، و پس از حدود یک سال با مرد دیگری مجدّداً ازدواج کردم. پنج ماه پس از ازدواج دوّم، شوهر سابقم فوت نمود. اکنون بعد از گذشت حدود 14 سال متوجّه شدم که طلاق اوّل باطل بوده، و به همین دلیل از شوهر دوّم جدا شدم. آیا بنده، که یائسه نیز می باشم، باید بعد از 14 سال برای شوهر اوّل عدّه وفات نگه دارم؟

هرگاه تازه از فوت او آگاه شده باشید باید عدّه نگه دارید، ولی اگر قبلاً از فوت او با خبر شده اید، و مدّت چهار ماه و ده روز گذشته باشد، عدّه منقضی شده است.

استفاده از گردنبند در زمان عده وفات -5

اگر خانمی در عده شوهر قرار گیرد و از قبل از مرگ شوهر گردنبندی به طور معمول به گردن داشته باشد آیا بعد از مرگ همسر می بایست که گردنبند رو باز کند یا خیر؟

احتیاط آن است که آن را باز کند.

عهد به عدم ازدواج بعد از فوت همسر -6

زنی که شوهرش مرده و خودش هم جوان است (مثلا 30 ساله است) به خاطر فوت شوهرش بیشتر از متعارف ترک زینت می کند، حتی نظافت هم به اندازه عرف نمی کند و ازدواج را نیز ترک کرده است و اگر کسی برای خواستگاری بیاید می گوید: من با شوهرم عهد کرده ام دیگر ازدواج نکنم و بین ما شرط شده که هر کس جلوتر مُرد، دیگری ازدواج نکند، آیا این کار درست است و شرط آنها واجب العمل است؟

حداد به معنای ترک زینت در ایام عده وفات لازم است، ولی ترک زینت، به معنای ترک نظافت نیست و شرط مزبور اعتباری ندارد و سزاوار است آن زن بعد از گذشتن عده ازدواج کند.

مقدار ترک زینت در عده وفات - 7

زنی که شوهرش مرده و خودش هم جوان است (مثلاً 30 ساله است) به خاطر فوت شوهرش بیشتر از متعارف ترک زینت می کند، حتی نظافت هم به اندازه عرف نمی کند و ازدواج را نیز ترک کرده است و اگر کسی برای خواستگاری بیاید می گوید: من با شوهرم عهد کرده ام دیگر ازدواج نکنم و بین ما شرط شده که هر کس جلوتر مُرد، دیگری ازدواج نکند، آیا این کار درست است و شرط آنها واجب العمل است؟

حداد به معنای ترک زینت در ایام عده وفات لازم است، ولی ترک زینت، به معنای ترک نظافت نیست و شرط مزبور اعتباری ندارد و سزاوار است آن زن بعد از گذشتن عده ازدواج کند.

پذیرفتن ادعای شوهر در طلاق -

آیا طلاق به مجرد ادعای شوهر و این که بگوید: من او را مطلقه نموده ام ثابت می شود؟ به گونه ای که زن حق ازدواج داشته باشد و نفقه ساقط شود، یا این که باید با شهادت دو عادل باشد؟

فقها در این مورد اختلاف دارند، مرحوم محقق قمی در جامع الشّات و محقق یزدی در ملحقات عروه مشروحاً بحث کرده اند و از مجموع ادله ظاهر می شود که طلاق به مجرد ادّعای زوج خالی از اشکال نیست، بلکه باید بینه ای بر آن قائم شود.

معیار عدالت شهود طلاق -2

شخصی می خواهد زن خود یا زن دیگری را طلاق دهد، در شهری که ساکن است، عادل به آن معنایی که فقها عظام فرموده اند نیست مگر بعضی از اشخاصی که شخص مطلق نه به چشم خود از آنها معصیتی دیده و نه از دیگران شنیده که تا حال معصیتی کرده باشند و در شهرهای مجاور هم اشخاص عادل را نمی شناسد و از طرفی هم به ناچار باید این طلاق واقع شود بفرمایید آیا نزد همان اشخاص فوق الذکر که مورد وثوق و حسن ظن هستند می تواند اجرای طلاق کند؟

همین گونه افراد برای شهود طلاق کافی هستند و عادل محسوب می شوند

طلاق قبل از غسل حیض -3

این که طلاق باید در طهر واقع شود، آیا باید زن غسل هم کرده باشد، یا پاک شدن از حیض کافی است؟

غسل لازم نیست

عدم علم شاهد به فسق خودش -4

آیا عدم علم شاهد به فسق خودش در شهادت بر طلاق معتبر می باشد؟

خالی از اشکالی نیست

علم به فسق شهود پس از طلاق -5

آیا عدالت، که در شهود طلاق شرط است، شرط واقعی است یا شرط علمی و ظاهری؟ به تعبیر دیگر، هرگاه پس از اجرای صیغه طلاق، علم به فسق شاهدین

پیدا کنیم، در حالی که به هنگام طلاق آنها را عادل می پنداشتیم، طلاق واقع شده چه حکمی دارد؟
طلاق مزبور صحیح است

عدالت شهود در نظر زوج -6

آیا در طلاق، عدالت دو شاهد در نظر زوج کافی است؟
بله، عدالت دو شاهد در نظر زوج مادام که یقین برخلاف آن نباشد کافی است.

ادعای شوهر به آمیزش قبل از طلاق -7

طلاق خلعی واقع شده است ولی شوهر مدّعی است که قبل از طلاق با همسر آمیزش کرده ام و دیگر این که شاهدین عدلین حضور نداشته اند بلکه طلاق در حضور عدّه ای از مؤمنین ظاهر الصّلاح واقع شده است، آیا چنین طلاقی صحیح است؟

طلاق مزبور در هر حال محکوم به صحّت است زیرا ادّعی شوهر در مورد
موقعه قبل از طلاق در فرض مسأله پذیرفته نیست و به اعتراف خود او ظاهر
حال شهود، عدالت بوده و ما مأمور به باطن نیستیم، بنابر این طلاق اشکالی
ندارد مگر این که با دلیل شرعی ادّعی خود را ثابت کند

اعتبار وکالت زن ناشزه در طلاق -1

اگر زنی شرط کرده باشد که در صورتی که شوهرش همسر دیگری اختیار
کند وکالت در طلاق داشته باشد آیا در صورتی که شوهر به خاطر ناسازگاری
زن، همسر دوّمی اختیار کند باز هم همسر اوّل وکیل در طلاق است؟
ظاهر این است که این شرط از چنین صورتی منصرف است، زیرا هدف از این
شرط، این بوده که به همسر اوّل قناعت کند حال اگر همسر اوّل با پشت پا زدن
به زندگی زناشویی مرد را در بلا تکلیفی گذاشته، جایی برای تأمین آن شرط
باقی نمی ماند یعنی زن وکالت در طلاق نخواهد داشت

طلاق زن توسط قاضی -2

هرگاه مردی زندگی را بر همسرش سخت بگیرد و حاضر به طلاق او هم نباشد قاضی در چه صورتی می تواند این زن را طلاق دهد؟

طلاق در صورتی برای قاضی جایز است که عدم امکان سازش در حدی باشد که منجر به عسر شدید و حرج اکید گردد زوج شخصاً حاضر به طلاق نباشد و طلاق قاضی طلاق رجعی است، ولی اگر رجوع واقع شود و باز موضوع عدم سازش باقی باشد مجدداً طلاق می دهد تا سومین مرتبه که طلاق بائن بشود

موارد نفوذ حکم حکمین در طلاق -3

در موضوع اختلاف زن و شوهری که حضرت امام رضوان الله تعالی علیه احتیاط داشتند در تعیین حکمین، که نظر مبارک حضرت عالی هم همین است، اگر زن از شوهر خود تقاضای طلاق کند با این که شرعاً و قانوناً اختیار طلاق با مرد است (مگر موارد استثنایی) آیا در چنین موردی نیز احتیاج به تعیین حکمین است؟ چون اگر زوج راضی به طلاق نباشد حکم نمی تواند کاری بکند و نتیجه ندارد و در موارد استثنایی مانند ترک نفقه و عدم امکان اخذ نفقه زوجه از زوج، که دادگاه می تواند اقدام به طلاق کند آیا در چنین موردی تعیین داور لازم است یا خیر؟

حکمیّت طبق ظاهر قرآن مجید مربوط به مواردی است که اختلاف شدید میان زن و مرد پیدا شده و ممکن است منجر به جدایی یا مطالب ناگوار دیگر شود در این جا حاکم شرع دو حکم برای رسیدگی به کار آنها تعیین می کند و حکمین در صورتی می توانند حکم به جدایی دهند که این امر از سوی زوجین به آنها محوّل شده باشد که هر چه را صلاح دیدند عمل کنند حتّی طلاق.

طلاق زنی که خود وکالت در طلاق دارد -4-

هرگاه زوج ضمن عقد خارج لازم به زوجه وکالت در طلاق بدهد

آیا زوج می تواند زوجه را طلاق دهد؟

آری میتواند

باقی بودن وکالت زن برای طلاق پس از طلاق رجعی -5-

هرگاه زوجه با استفاده از وکالت خود را به طلاق رجعی مطلقه کند یا زوج، زوجه را به طلاق رجعی طلاق دهد، آیا در صورت رجوع وکالت طلاق برای زن باقی است؟

آری وکالت باقی است و اگر وکالت مطلقه باشد می تواند خود را به طلاق خلع مطلقه کند که قابل بازگشت نباشد

طلاق زن مشهور به فساد -6

خانم شوهرداری با افرادی حدود دو سال رابطه داشته است و حتی مدت 20 روز بدون اجازه شوهرش معلوم نیست که در کجا به سر برده است آیا لازم است این خانم مشهور به فساد را طلاق داد؟

طلاق دادن او واجب نیست ولی لازم است او را از کار خلاف بازدارد.

وظیفه همسران مفقودالأثران جنگی -7

همسران مفقودالأثرهای جنگی تحمیلی که چندین سال از شوهرانشان خبری ندارند در چه صورتی می توانند ازدواج کنند؟

در صورتی که یقین به فوت همسرشان پیدا کنند، ازدواج جایز است و در غیر این صورت اگر ماندن در آن حال، مایه عسر و حرج شود، حاکم شرع می تواند آنها را طلاق دهد و در غیر این صورت باید طبق دستور حاکم شرع

چهار سال درباره آنها تحقیق شود اگر اثری پیدا نشد حاکم شرع آنها را طلاق می دهد.

8- اختلاف زوجین در وقوع طلاق

در صورت اختلاف بین زن و مرد در وقوع و عدم وقوع طلاق، قول کدام یک مقدم است؟

در صورتی که بین شرعیه بر طلاق نباشد، قول منکر طلاق مقدم است.

9- هادم بودن نکاح محلل نسبت به طلاق های قبلی

آیا نکاح محلل، هادم یک طلاق و دو طلاق نیز می باشد؟ یعنی پس از ازدواج محلل، زوج اول می تواند سه طلاق دیگر بدهد؟
آری هادم می شود.

10- ارتداد محلل قبل یا بعد از وطی

در صورتی که محلّل بعد از وطی مرتد شود، آیا تحلیل حاصل می شود؟
ارتداد پیش از وطی چگونه؟ حکم مسأله در صورت ارتداد و اسلام مجدد
زوجه، پیش از وطی و پس از آن چه می باشد؟
ارتداد بعد از وطی اثری ندارد، ولی قبل از وطی زوجیت را باطل می کند؛
بنابراین دخول اثری ندارد.

وطی محلّل در ایام حیض یا احرام - 11

آیا در وطی معتبر در ازدواج محلّل، وطی و دخول حلال شرط است، یا اگر
دخول حرام واقع شده باشد (مانند وطی در ایام حیض، یا وطی در حال احرام)
آن هم در تحقّق حلّیت کافی است؟
کفایت می کند.

عدم نیاز به فحص مجدد در شوهر مفقودالاثر - 12

مردی، که دارای دو عیال است، مفقود می گردد. یکی از همسرانش به دادگاه
مراجعه و تقاضای طلاق می کند. دادگاه مدّت چهار سال، از تاریخ رفع
مراجعه به حاکم، صبر می کند، و چون اثری از شوهر زن پیدا نمی شود، حکم

بر طلاق، با نگه داشتن عدّه وفات می دهد. دو سال بعد، زن دیگر آن مرد به دادگاه مراجعه و تقاضای طلاق می دهد. آیا این زن هم، از تاریخ رفع مراجعه به حاکم باید چهار سال دیگر صبر کند، یا چون زن اوّل اقدام کرده، و مفقود الاثر بودن شوهر بر حاکم محرز شده، نیاز به این کار نیست؟

تحقیق و تفحص اوّل برای هر دو زوجه کافی است؛ مگر این که در این اثنا، آثاری بر وجود او آشکار شده باشد.

و کیلی که یقین به بطلان یکی از طلاق هایی که خوانده دارد -13

فردی که از جانب چند نفر وکیل در خواندن صیغه طلاق بوده، پس از اجرای صیغه های طلاق، (که برخی از آن ها رجعی، و برخی بائن بوده)، یقین حاصل می کند که یکی از طلاق ها باطل بوده است. اگر نام آن زن و شوهرها را نداند، و آن ها را شناسد، چه وظیفه ای دارد؟

باید احتیاط کند، و دوباره آنها را طلاق دهد. و اگر اسم آنها را نمی داند با اشاره آنها را مشخص کند. مثلاً بگوید: «اوّلین نفری را که قبلاً طلاق داده ام، الان به عنوان احتیاط طلاق می دهم؛ او از زوجیت خود یله و رهاست، فهی

طلاق» و اگر در نوع رجعی و خلعی شک دارد، برای هر کدام احتیاطاً دو طلاق، یکی رجعی و یکی خلعی بخواند.

طلاق دادن زوج شیعه بر طبق مذهب شافعی -14

زوج شیعه جعفری، و زوجه سنی شافعی است. زوج مدعی است که مطابق مذهب شافعی زوجه را سه طلاقه کرده، ولی زوجه منکر آن است. لطفاً بفرمایید:

- در فرض اثبات، آیا طلاق مورد ادعا صحیح است؟ به عبارت دیگر، آیا 1 زوج شیعه مذهب می تواند زوجه خود را بر طبق مذهب شافعی سه طلاقه کند، یا رعایت شرایط طلاق از نظر فقه شیعه برای زوج شیعه مذهب در هر حال الزامی است؟

- آیا آثار طلاق یاد شده را می توان بر اساس قاعده الزام نسبت به زوجه 2 مترتب ساخت؟

- آیا مجرای قاعده الزام تنها در فرضی است که زوج سنی مذهب باشد، یا در 3 فرض شیعه بودن زوج و سنی بودن زوجه نیز قاعده الزام جاری می شود؟

- به طور کلی در موارد ادّعی وقوع طلاق، قول زوج مقدّم است، یا زوجه؟ 4
اثبات آن بر عهده کیست؟

زوج شیعه موظّف است طبق مذهب خود همسرش را طلاق دهد -1

آری زوجه می تواند آثار طلاق مزبور را نسبت به خودش جاری سازد -2

قاعده الزام در هر دو صورت جاری می شود؛ هر چند رعایت احتیاط -3
خوب است

هر کدام ادّعی طلاق کنند، باید طبق موازین شرع ثابت نمایند -4

عدم حضور زوج در دفترخانه بعد از صدور حکم طلاق -15

دادگاه در رای صادره؛ با توجه به توافق زوجین رای به طلاق توافقی صادر
نموده است که با بذل کامل مهر از ناحیه زوجه نوع ان خلع تعیین گردیده است
حال زوج با وجود پذیرش و موافقت اولیه با طلاق در دادگاه حاضر به حضور
در دفترخانه نمی باشد خواهشمند است اعلام نمائید آیا اگر دادگاه در راستای
اعمال بند (ب) از ماده واحده قانون تعیین مهلت گواهی عدم امکان سازش
طلاق دهد آیا از منظر دیدگاه فقهی حضرتعالی ایرادی وارد است یا الحاکم
ولی الممتنع در خصوص طلاق توافقی نیز حاکم است؟

اگر طرفین یا یکی از دو طرف قبل از اجرای صیغه از طلاق توافقی برگردد آن طلاق متوقف خواهد شد ولی اگر دادگاه بعد از آن عدم امکان سازش را احراز کند یا زوجه در عسر و حرج شدید باشد می تواند بر این اساس حکم طلاق را صادر کند.

طلاق زنی که تمکین نمی کند -16

همسر این جانب نسبت به احکام اسلامی بی اعتناست و تمکین نمی کند و هنوز غیر مدخوله است، آیا می توانم او را طلاق دهم؟ طلاق او از چه نوعی است و حکم مهریه او چیست؟

سزاوار است مدّتی با او مدارا کنید و او را نصیحت کرده و به او محبّت نمایید شاید تدریجاً عوض شود و کار به طلاق نکشد و در غیر واجبات و محرّمات زیاد سختگیری ننمایید، اگر نتیجه نگرفتید می توانید از او جدا شوید، ولی چون مطابق آنچه نوشته اید این زن ناشزه و غیر مدخوله است حقّ نفقه ندارد و اگر او بخواهد طلاق بگیرد، طلاق او طلاق خلع است و جز از طریق بذل مهریه یا مانند آن و رضایت زوج امکان پذیر نیست

نحوه جدایی در عقد موقت 99 ساله - 17

با زنی صیغه

صیغه 99 ساله در حکم عقد دائم است و تا مراسم طلاق انجام نشود همچنان زن و شوهر هستید

خواندن صیغه طلاق رجعی به جای طلاق خلع - 1

اگر در طلاق خلع که زن مهرش را می بخشد و تقاضای طلاق می کند اشتباهها به جای صیغه طلاق خلع صیغه طلاق رجعی جاری شده باشد آیا باید دوباره طیغه طلاق جاری شود؟ در این صورت از چه زمانی زن باید عده نگاه دارد؟ زمان اجرای طلاق خلع یا از زمانی که اشتباهها صیغه طلاق رجعی جاری شده است؟

صیغه اشتباهی اعتباری ندارد و باید صیغه خلع اجرا شود و بعد از آن عده شروع می شود

راه ادامه زندگی در طلاق خلع - 2

اگر در طلاق خلع زن در ایام عادت بدون آن که دوباره مهرش را مطالبه کند ولی پشیمان شود و بخواهد برگردد آیا می توانند بدون عقد به زندگی ادامه بدهند یا باید صبر کنند تا عده تمام شود آنگاه مجدداً صیغه نکاح خوانده شود؟ آیا در طلاق خلع قبل از اتمام عده هم امکان دارد که از نو عقد دایم بخوانند و به زندگی ادامه دهند؟

در طلاق خلع یا باید زن به مهرش برگردد سپس مرد رجوع کند و یا عقد مجددی بخوانند هر چند در عده باشد.

عقد یا ایقاع بودن طلاق خلع -3

آیا طلاق خلع (با توجه به بذل مال) عقد است، یا ایقاع؟ اگر عقد است، الفاظ ایجاب و قبول آن چیست؟

نوعی عقد است، که الفاظ آن را در توضیح المسائل در بحث خود نوشته ایم.

نوع کراهت و نفرت در جواز طلاق خلع -4

آیا در تقاضای طلاق خلع، که از ناحیه زوجه مطرح می شود، کراهت و نفرت، باید کراهت ذاتی باشد، یا کراهت عرضی نیز موجب جواز طلاق خلع است؟

هرگونه کراهتی سبب طلاق خلع می شود

بذل نفقه از سوی زوج در ایام عده طلاق خلع -5

با عنایت به این که زن در عده طلاق خلع نفقه ندارد، آیا بذل نفقه ایام عده از سوی زوج به عنوان قسمتی از بذل، وجاهت شرعی دارد؟ و آیا اساساً چیزی که هنوز واجب نشده، می تواند مورد بذل واقع شود؟

با توجه به این که در ایام عده در طلاق خلع نفقه وجود ندارد، چیزی برای بخشیدن محسوب نمی شود

قبول ما بذل از ناحیه زوج در طلاق خلع -6

آیا اعلام قبول ما بذل از ناحیه زوج، شرط صحّت طلاق خلع است؟ به عبارت دیگر، آیا اعلام قبول ما بذل از ناحیه زوج شرعاً ضرورت دارد؟ چنانچه زوج قبول ما بذل را اعلام ننماید، آیا می توان طلاق خلع را به صرف بذل از ناحیه زوجه انجام داد؟

در طلاق خلع شرط است که زوج ما بذل را در برابر اجرای طلاق بپذیرد

شرط رجوع به بذل یا شرط رجوع به نکاح -7

آیا شرط حق رجوع به بذل در عدّه، یا شرط رجوع به نکاح در عدّه، بر فرض رجوع زن به بذل در زمان عدّه، مبطل خلع است؟

این دو موضوع احتیاج به شرط ندارد. و اگر هم شرط شود، تولید اشکال نمی کند.

تعلیق بر امر محتمل در خلع -8

درباره تعلیق در خلع، آیا تعلیق بر امر محتمل، یا امر مقارن محقق معلوم، ضرر دارد؟

عَلِیق در انشاء، در هر صورت خالی از اشکال نیست.

رجوع به بذل در طلاق خلع -9

آیا در خلع، رجوع به بذل صحیح و نافذ است؟ در هر حال، اگر رجوع به بذل حاصل شود، آیا احکام مطلقه رجعیّه جاری می شود، یا احکام دیگری دارد؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ رجوع به بذل جایز است. و بعد از رجوع به بذل، احکام مطلقه رجعیّه جاری می شود.

بذل مال توسط اجنبی بدون اطلاع زوجه -10

اگر در طلاق خلع، شخصی اجنبی به ادّعی و کالت از زوجه چیزی بذل نماید، سپس روشن شود که دروغ گفته، آیا طلاق خلع صحیح است؟ در صورت عدم صحّت، آیا طلاق رجعی می شود؟ اگر زن بعداً راضی به آن بذل شود، و آن را اجازه نماید، آیا خلع محقّق می شود؟

چنین طلاق اشکال دارد؛ و باید از نو خوانده شود.

بذل مال توسط زوجه در مرض موت -11

اگر زوجه در مرض موت، در حالی که شعور کافی دارد برای طلاق خلع چیزی بذل نماید، آیا خلع صحیح است؟ در صورتی که بذل زاید بر ثلث مال او باشد، چه حکمی دارد؟

در هر حال اشکال ندارد.

صیغه طلاقى که توسط قاضى جارى شود -12

در مورد در خواست طلاق از سوى زوجه به خاطر عدم تأديه نفقه از سوى زوج به مدت شش ماه، و عدم امکان الزام او به دادن نفقه، يا مواردى که دوام زوجيت به تشخيص دادگاه موجب عسر و حرج باشد، و زوج نیز با طلاق موافق نباشد، لطفاً بفرماييد: در صورتى که قاضى بخواهد صیغه طلاق را اجرا نمايد، مستدعى است نحوه اجراى آن را به عبارت صحيح بيان فرماييد؛ زیرا قضات غير روحانى در اجرا مشکل دارند.

بذلت عن قبل موكلتى كذا لزوجتها ليخلعها عليه ويطلقها به (به جاي كذا ذكر «بذل شود» سپس بگويد: «قلت عن قبل زوجها فلان، فهي على ما بذلت طالق

رجوع زوجه به بذل -13

زوجه در طلاق خلعي، مهریه خویش را به زوج می بخشد و پس از طلاق در ایام عدّه به بذل خود رجوع می کند در این صورت زوج حق رجوع به زوجیت دارد اما اگر زوج به زوجه رجوع نکرد آیا مهریه متعلق به زوجه است؟ حکم سایر احکام طلاق رجعی از قبیل نفقه زوجه و توارث و غیره چیست؟

با رجوع زوجه به بذل در ایام عدّه، طلاق رجعی می شود و احکام آن را دارد
و مهر را باید به او بدهد

پرداخت اقساطی حق بذل -14

این جانب با شوهرم توافق کردیم که مبلغی را به صورت اقساط پردازم تا مرا
طلاق خلعی بدهد، وقتی طلاق مذکور انجام شد، از طریق دادگاه اقدام به
گرفتن دختر دو ساله ام کردم درحالی که اقساط مذکور را می پردازم، ولی
چون شوهرم از گرفتن دخترم ناراحت شده است می گوید: چون تمام مبلغ را
تا کنون نداده ای مطلقه نیستی و طلاق بهم خورده است، آیا این حرف صحیح
است؟

طلاق خلعی واقع شده و مرد نمی تواند برگردد مگر این که زن برگردد

عدم اطلاع شوهر از رجوع زن به بذل -15

این جانب با بذل یکصد عدد سکه بهار آزادی از همسرم مطلقه خلعی شده ام،
در زمان عدّه طیّ نامه کتبی به دفتردار محضر، مراتب رجوع به بذل را اعلام

کردم، اکنون متوجه شده ام که دفتردار رجوع قانونی را به علّت فراموشی در دفتر ثبت ننموده است، حکم رجوع چیست؟ آیا مستحقّ دریافت مهریه هستم؟ چنانچه در عدّه، رجوع به بذل خود کرده اید و به شوهر اطلاع داده اید، حق دارید بذل خود را بازپس گیرید و اگر خبر نداده اید عدّه گذشته است کافی نیست و هر گاه دفتردار متکفّل این کار شده و کوتاهی کرده است ضامن می باشد.

طلاق زنی که تمکین نمی کند -16

همسر این جانب نسبت به احکام اسلامی بی اعتناست و تمکین نمی کند و هنوز غیر مدخوله است، آیا می توانم او را طلاق دهم؟ طلاق او از چه نوعی است و حکم مهریه او چیست؟

سزاوار است مدّتی با او مدارا کنید و او را نصیحت کرده و به او محبّت نمایید شاید تدریجاً عوض شود و کار به طلاق نکشد و در غیر واجبات و محرّمات زیاد سختگیری ننمایید، اگر نتیجه نگرفتید می توانید از او جدا شوید، ولی چون مطابق آنچه نوشته اید این زن ناشزه و غیر مدخوله است حقّ نفقه ندارد و

اگر او بخواهد طلاق بگیرد، طلاق او طلاق خلع است و جز از طریق بذل
مهریه یا مانند آن و رضایت زوج امکان پذیر نیست

طلاق خلع بدون بذل مال - 17

آیا طلاق خلع بدون گرفتن مال از زن صحیح است؟

صحیح نیست

مسافرت زن در ایام عده طلاق خلع - 18

چنانچه خانمی در ایام عده طلاق خلع مجبور به حج عمره بدلیل نوبت خود
باشد چه حکمی دارد؟ دقیقاً بفرمائید آیا بعد از دیدن دومین عادت ماهانه عده

طلاق خلع تمام میشود یا نه؟

در عده طلاق خلع، زن آزاد است که مسافرت کند ولی با دیدن دو عادت عده

تمام نمی شود

کفایت دخول در محلل -1

در بحث محلل، صرف دخول کفایت می کند یا هر دو باید ارضا شوند؟
دخول کافی است

معلقه گذاشتن زوجه و امتناع از طلاق -2

حکم مردی که به تعهدات خویش در رابطه با همسرش عمل نمی کند و حاضر به طلاق اونیز نمی باشد چیست؟

آن مرد باید به تعهدات خود عمل کند و اگر زوجه را معلقه گذارده و حاضر نیست به وظایف شرعی خود درباره آن زن عمل کند، حاکم شرع او را ملزم به طلاق و در صورتی که طلاق ندهد حاکم شرع می تواند به درخواست زن او را مطلقه سازد.

اجرای طلاق توسط ولی صغیر -3

پدری دختر نابالغش را به عقد نکاح یک پسر بچه درآورده است، الآن دختر 17 ساله است در حالی که پسر 13 ساله است و از نظر جسمانی خیلی

کوچک به نظر می رسد، دختر پدر را از دست داده و یتیم شده و حاضر نیست با آن بچه ازدواج کند، زیرا نمی تواند منتظر بزرگ شدن او باشد. با توجه به مطالب فوق از حضرت عالی تفضلاً داریم اگر شرع مقدس اسلام اجازه دهد حکم فرمایید دختر مذکور با برادر بزرگ آن پسر بچه ازدواج کند که خود دختر هم راضی است

هرگاه اجرای عقد مذکور از اوّل به مصلحت دختر صغیر نبوده، اصل عقد باطل است و اگر فرضاً مصلحت بوده ولی الآن در انتظار ماندن آن دختر بیش از این موجب عسر و حرج شدید است ولیّ پسر می تواند صیغه طلاق آن دختر را اجرا کند و بعد با هر کس خواست ازدواج کند

طلاق گرفتن از شخص محکوم به اعدام -4

طلاق زنی که همسرش تریاکی است و مدّتی است که مفقودالاثّر شده و محکوم به اعدام است، چگونه است؟

چنانچه فرار کرده و امید به بازگشت او نیست و زن در عسر و حرج شدید می باشد و زندگی کردن با چنین مردی برای او مقدور نیست حاکم شرع می تواند

او را طلاق دهد، ولی اگر می تواند صبر کند و احتمال بازگشت و امکان زندگی با او وجود دارد، حکم او عدم طلاق است

کفاره ظهار -5

این جانب مدت 24 سال است که با خانمم زندگی می کنم و دارای شش فرزند می باشیم، در این مدت با دخالت مستقیم پدر و مادر و برادر خانمم رو به رو بوده ام و زندگی تلخی را گذرانده ام تا این که مدتی قبل دیگر کارد به استخوانم رسید و تصمیم به جدایی از همسرم گرفتم و چون در تصمیم خود جدی بودم در چند جلسه (البته به فارسی) گفتم: همسرم مانند خواهر و مادرم برای من می باشد، حال همسرم از گذشته خود پشیمان شده و تعهد داده که دیگر مثل گذشته به تحریکات بستگان خود گوش نکند و من هم می خواهم مدتی دیگر به ایشان فرصت بدهم و با ایشان زندگی کنم با توجه به گفته بالا آیا می توانم با ایشان به عنوان زن و شوهر زندگی کنم؟

چنانچه این سخن را در حالی گفته اید که دو شاهد عادل حضور داشته اند و آن زن هم در حال عادت نبوده بعد از پاک شدن با او نزدیکی نکرده باشید باید کفاره بدهید و کفاره آن دوماه روزه است که باید سی و یک روز آن

پشت سر هم باشد و اگر توانایی به روزه نداشته باشید 60 مسکین را طعام دهید
اما اگر دو شاهد عادل حضور نداشته، کفّاره ای هم ندارد و این سخن بی اثر
است، در ضمن توجّه داشته باشید در آن جا که کفّاره لازم باشد تا کفّاره
ندهید حلال نمی شود

مردی که به علت زود انزالی امکان مجامعت ندارد -6

مردی مبتلا به زود انزالی است و عملاً امکان مجامعت ندارد، در حالی که منی
از وی خارج می شود اما نمی تواند مقاربت نماید. آیا اگر پس از عقد شرعی
حتی یکبار مقاربت نکرده باشد این امر عن تلقی می شود و یا سبب فسخ نکاح
می باشد؟

این امر عن محسوب نمی شود ولی اگر منجر به عسر و حرج شدید زوجه
شود حاکم شرع می تواند او را طلاق دهد (این گونه بیماری ها معمولاً درمان
(دارد)

حکم کادوهایبی که قبل از طلاق بین زن و شوهر رد و بدل شده -7

مرد و زنی در اثر اختلاف، کارشان به طلاق منتهی شده است. زن در ازای طلاق، مهریه اش را بخشیده، و جهیزیه خود را برده، و صیغه شرعی طلاق جاری شده است. حال دو سؤال پیش آمده، مستدعی است پاسخ فرمایید:

1- در طول مدت 9 سال زندگی مشترک، کادوهایی از خانواده های طرفین به این زن و شوهر داده شده است. حال که این دو نفر از هم جدا شده اند، این کادوها، که بعضی توسط بستگان مرد، و بعضی توسط اقوام زن داده شده، شرعاً به کدام یک تعلق دارد؟

2- در طول این مدت این زن و شوهر نیز کادوهایی به اقوام همدیگر داده اند (البته پول این کادوها را مرد پرداخت نموده است.) تکلیف این کادوها چیست؟ آیا زن باید این کادوها را از فامیل خود گرفته، و تحویل مرد دهد؟ یا چون این کادوها در آن زمان داده شده، متعلق به گیرنده آن می باشد؟

کادوهایی که زنانه است به زن تعلق دارد، و آنها که مردانه است به مرد. و 1- اگر به درد هر دو می خورد چنانچه از خانواده و یاران مرد آورده اند به مرد تعلق دارد، و اگر از خانواده و یاران زن آورده اند به زن تعلق دارد.

2- در صورتی که کادوها موجود باشد مرد می تواند باز پس بگیرد، (به شرط این که با مرد خویشاوند نباشد) ولی این کار مکروه و ناپسند است.

استفاده از حق طلاق برای تهدید زن -8

اگر زوج، زوجه را تهدید به استفاده از حق طلاق کند، مثلاً به زوجه اش بگوید: «یا منزل شخصی ات را ملک من کن، یا تو را طلاق می دهم.» و زن برای جلوگیری از طلاق ملک را به نام شوهر بزند، آیا اکراه صدق می کند؟ حکم این انتقال چیست؟

.آری عرفاً مصداق اکراه است

رد درخواست طلاق بی دلیل زوج توسط محاکم -9

با توجه به اطلاق ماده 1133 قانون مدنی که می گوید: «مرد هر وقت بخواهد، می تواند همسر خود را طلاق دهد.» بعضی از محاکم همان طور که طلاق بی دلیل زوجه را رد می کنند، در مورد درخواست زوج نیز همین حکم را صادر می نمایند. آیا این مطلب با اختیارات مطلق زوج طبق روایت مشهور نبوی «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» منافات ندارد؟

مطابق عنوان اولی اختیار طلاق به دست زوج است؛ هر زمان که

بخواهد. ولی با توجه به عناوین ثانویه، که برگرفته از شرایط خاص اجتماعی امروز است، حاکم شرع می تواند اجازه طلاق مرد را به مواردی موکول کند که عذر موجّهی داشته باشد.

کفایت دخول در محلل -10

در بحث محلّل، صرف دخول کفایت می کند یا هر دو باید ارضا شوند؟
دخول کافی است.

طلاق از شوهر مفقود شده -11

زنی که معلوم نیست همسرش در فلان حادثه کشته یا مفقود شده است و مدّت چهارسال است که خبری از او نیست، آیا می تواند با شخص دیگری ازدواج کند؟

نمی تواند با مرد دیگری ازدواج کند، مگر این که یقین به فوت او پیدا کند یا مراجعه به حاکم شرع کرده تا او دستور تحقیق درباره شخص مورد نظر را صادر نماید و پس از طیّ مراحل شرعی او را طلاق دهد.

حکم زنی که شوهرش مفقود شده است - 12

وظیفه زنی که شوهرش مفقود شده چیست و در این مدت نفقه او از کجا تأمین می شود؟

زنی که شوهرش مفقود شده است چند حالت دارد

الف) اگر صبر کند تا خبری آید مانعی ندارد و باید نفقه او را از مال شوهرش داد.

ب) اگر انفاق کننده ای از ولی یا غیر او باشد باید صبر کند، مگر این که عسر و حرج شدید و ضرر مهمی حاصل شود که حاکم شرع می تواند او را طلاق دهد.

ج) در غیر این دو صورت، رفع امر به حاکم شرع می کند و او به مدت 4 سال از اطراف محل فقدان وی تحقیق می کند، اگر خبری نشد نخست به ولی او پیشنهاد طلاق می کند و اگر او طلاق نداد خودش طلاق می دهد سپس عده وفات نگه می دارد (هر چند کفایت عده طلاق رجعی نیز قوی است اما احتیاط مهم‌امکن ترک نشود) و بعد شوهر می کند. اگر شوهر اول مادام که در عده است مراجعه کرد اولی است و اگر بعد از عده - حتی قبل از ازدواج مجدد -

شوهر اوّل بیاید طلاق نافذ است و تنها با رضایت طرفین و عقد جدید امکان بازگشت است.

اقامت زن در خانه شوهر در طلاق رجعی -1

در طلاق رجعی که نباید زوجه مطلقه از منزلی که با همسر خود در آن زندگی می کرده خارج شود و زوج حق ندارد تا زمانی که عدّه باقی است او را از منزل بیرون کند، آیا این نهی، وظیفه کیست؟

زوجین یا محضر که صرفاً طلاق را ثبت می کند یا مجری صیغه طلاق یا دادگاه که اجازه طلاق را صادر می کند. و اگر در موقع اجرای صیغه طلاق زوجین جدا از هم زندگی کنند، یا طلاق در شهر غربت واقع شود و زوجین اهلّ یک محل نباشند، تکلیف چیست؟

جواب: به مقتضای آیه شریفه قرآن و سایر ادلّه، این نهی وظیفه زوجین است ولی دادگاه یا محضر به مقتضای مسأله ارشاد جاهل و امر به معروف، آنها را واقف بر این حکم می کنند و در صورت جدا بودن مسکن آن دو چنانچه

مطابق رضایت طرفین انجام شده باشد و جدایی آنها به معنای قهر کردن از یکدیگر نباشد، اشکالی ندارد

مجهول بودن تاریخ طلاق و رجوع -2

زوج و زوجه ای در اصل رجوع و انقضای مدّت عدّه طلاق رجعی اتفاق نظر دارند، ولی در این که کدام زودتر واقع شده، اختلاف دارند. قول کدام یک مقدم است؟

در صورتی که تاریخ طلاق معلوم باشد، و تاریخ رجوع مجهول؛ رجوع بی اثر خواهد بود. و اگر بالعکس بوده باشد، رجوع مؤثر است. و اگر تاریخ هر دو مجهول باشد، رجوع فایده ای ندارد

شرایط عجیب یک خانم برای ازدواج

یکی از تازه‌ترین استفتائات از آیت‌الله مکارم شیرازی سوال خانمی است که نظر آیت‌الله مکارم شیرازی را نسبت به شروط مورد علاقه او برای عقد ازدواج جویا شده است.

به گزارش قانون این خانم، شروط را در اینترنت دیده است و پس از مشورت با دوستان خود، آن را با خواستگار خود هم مطرح نموده است اما پس از موافقت خواستگار با این شروط، محضردار از تایید این شروط و ثبت عقد ازدواج خودداری کرده است. متن سوال این خانم و پاسخ آیت‌الله مکارم شیرازی چنین است:

بنده از اینترنت شرایطی را در مورد ازدواج دیدم که خیلی خوب و عادلانه هم بود و من از آنها پرینت گرفتم و به دوستانم هم نشان دادم و آنها هم تایید کردند که شرایط بسیار خوبی است و می تواند برای دختری که قصد ازدواج دارد بسیار مفید باشد برای همین با خواستگارم مطرح کردم و او هم پذیرفت ولی وقتی رفتیم محضر، محضردار که یک روحانی هم بود گفت اکثر این ها شرایط خلاف شرع هستند و به درد نمی خورند و حتی به تمسخر گفتند که شاید هر کس این ها را نوشته قصد دست انداختن خانم ها را داشته است، من خیلی ناراحت شدم.

واقعاً همین مسایل است که باعث می شود ما جوان ها دین گریز شویم. چرا نباید به شرایط مورد توافق طرفین احترام قایل شد؟

من شرایط را هم برایتان ارسال می کنم و از شما خواهش دارم که مرا راهنمایی فرمایید.

از لطف شما هم ممنونم

1-زوج به زوجه وکالت بلاعزل با حق توکیل به غیر داد تا زوجه در هر زمانی که بخواهد از جانب زوج اقدام به متارکه کرده و خود را از علقه زوجیت رها سازد به هر طریق اعم از بذل یا اخذ مهریه.

2-زوج به زوجه وکالت بلا عزل داد تا هر زمان خواست مهریه را به هر میزان که خواست افزایش دهد.

3- زوجه اجازه دارد هر زمان اراده نمود به خارج از کشور مسافرت نموده و نیازی به اجازه مجدد زوج نباشد چه برای اخذ یا تمدید یا تجدید گذرنامه و این اجازه دائمی است.

4- زوجه حق ادامه تحصیل را تا هر مرحله‌ای که لازم بداند خواهد داشت در هر مکان و محلی که ایجاب کند .

5- زوج، زوجه را در انتخاب هر شغلی که مایل باشد و در هر محلی که صلاح بداند مخیر می نماید.

6- زوج مکلف است هنگام جدایی اعم از اینکه متارکه به درخواست زوج باشد یا به درخواست زوجه، کلیه دارایی خود را اعم از منقول و غیر منقول و وجوه نقدی بلا عوض به زوجه منتقل نماید.

7- حق انتخاب مسکن و تعیین کشور و شهر یا محل آن با زوجه خواهد بود.

8- حضانت فرزندان بعد از طلاق مطلقاً با زوجه خواهد بود و در صورت خروج از کشور نیز نیازی به اذن پدر نخواهد بود.

9- اختیار زمان بچه‌دار شدن مطلقاً در اختیار زوجه خواهد بود.

10- نزدیکی و تمکین در اختیار زوجه بوده و هر زمان که اراده نمود زوج مکلف به همبستری با زوجه خواهد بود.

11- اگر احياناً تقاضای همبستری از سوی زوج باشد زوج باید قبلاً مبلغی (که از سوی زوجه تعیین می شود) به شماره حساب زوجه واریز نماید با این حال زوجه در نزدیکی مخیر بوده و این امر موجب هیچ حقی هم برای زوج نخواهد بود.

12- زوج به هیچ عنوان حق طلاق زوجه را نخواهد داشت.

13- زوج پس از متارکه به هیچ عنوان حق ازدواج را نخواهد داشت اعم از نکاح دائم یا نکاح منقطع.

14- زوجه هر وقت مصلحت بداند می تواند زوج را تنبیه بدنی نماید و زوج حق هر گونه اعتراض بعدی را در این خصوص از خود سلب و ساقط می نماید.

15- زوج مکلف به انجام کلیه کارهای منزل بوده و در موقع جدایی نیز حق درخواست اجرت المثل را از این حیث نخواهد داشت.

16- زوجه هر گونه که مقتضی و صلاح بداند در برقراری ارتباط با دیگران مخیر بوده و زوج حق هر گونه اعتراض بعدی را از خود سلب و ساقط می نماید.

17- درخصوص تربیت اولاد زوجه هر گونه صلاح بداند اقدام خواهد نمود و زوج حق دخالت در این خصوص را نخواهد داشت.

18- ریاست خانواده با زوجه خواهد بود. 19- زوجه شرط نمود که زوج ضمن اطاعت کامل از زوجه از والدین ایشان نیز تبعیت کامل داشته باشد. 20- زوجه شرط نمود عنداللزوم نفقه والدین ایشان نیز با زوج باشد. 21- حق رجوع بعد از طلاق با زوجه خواهد بود.

22- نفقه زوجه علاوه بر مصادیق قانونی که عبارت از تهیه مسکن و البسه و خوراک و هزینه های بهداشتی و دارویی می باشد شامل کلیه تفریحات زوجه نیز از قبیل مسافرت خارج از کشور و غیره خواهد بود و میزان نفقه نیز توسط زوجه بدون لحاظ کردن وضعیت مالی زوج تعیین خواهد شد.

پاسخ آیت الله مکارم شیرازی:

فکر می کنیم آنچه نوشته اید، منظورتان مزاح و شوخی بوده. هیچ برده ای هم در دوران بردگی دارای چنین محدودیتی نبوده و اگر زوجی را پیدا کنید که زیر بار این شرایط برود حتما باید او را به طبیب روانی معرفی کنید.

آثار زیانبار روابط نامشروع و محرمات جنسی در دنیا و آخرت

«امام صادق (ع): خدا به حضرت موسی (ع) وحی کرد: زنان کنید تا زنان شما هم زنا نکنند و کسیکه بازنی زنا کند، بازنش زنا کنند پس همانطور که داده اید پس می گیرید!»⁽³⁾

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است. اثرات دنیوی زنا: رسواشدن، کوتاهی عمر و قطع روزی (روزی حلال) و اثرات اخروی: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم است»⁽⁴⁾.

3- بحار ج 79 ص 32

4- سفینه البحار ج 2 ص 44.

«امام صادق علیه السلام: عذاب کسی که نطفه اش را در رحم زن نامحرم بریزد از همه بیشتر است.»⁽⁴⁾

4. اصول کافی ج 5/541

احکام انواع زنا

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِكَيْ شَهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»⁽²⁾ «نور»²

زن و مرد زناکار را صدضربه شلاق بزنید و اگر ایمان به خدا و قیامت دارید، در مورد آنها دلرحمی ننمائید و عده‌ای موقع اجرای حکم شاهد باشند.

1- زنای مرد مجرد با زن مجرد

حد شرعی آن در صورت ثبوت در نزد حاکم شرع، صدضربه شلاق در دفعه اول تا سوم و در دفعه چهارم کشتن است.

2- زنای مرد زن دار «محسن» با زن شوهر دار «محسنه»

زن و مرد سنگسار می‌شوند.

3- زنای مرد زن دار «محسن» با زنی مجرد

مرد سنگسار و زن صدضربه شلاق می‌خورد.

4- زنای مرد مجرد با زن شوهر دار «محسنه»

مرد صدضربه شلاق می‌خورد و زن سنگسار می‌گردد.

5- موارد چهارگانه فوق با اجبار و تجاوز مرد

مرد در هر صورت کشته می‌شود. وزن در صورت ناراضی بودن حدی ندارد.

«امام باقر علیه السلام: هر که در ساعت واحدی با زنان مختلف زنا کند، برای

هر کدام یک حد جداگانه دارد.»⁽¹⁾

زشت بودن لواط در اسلام

لواط در ادیان الهی مخصوصاً در اسلام مردود و ولواط کار مورد لعن الهی است.

خداوند در چند جای قرآن از جمله در سوره هود آیه 70 تا 89 و در سوره حجر آیه 59 تا 61 و در سوره شعراء آیه 160 و در سوره عنکبوت آیه 26 و در سوره قمر آیه 33 به مسئله قوم لوط و عذابی که بر آنها وارد شد اشاره می‌فرماید. از جمله اینکه در آیه 165 شعراء

می‌فرماید:

«اتَّاتُونَا الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ» 165 «وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» 166 «

لوط به قومش گفت: آیا شما در میان جهانیان سراغ مردان (برای عمل

جنسی) می‌روید و زن‌ها را رها می‌کنید؟ بلکه شما قومی تجاوزگر می‌باشید!

سپس در آیات بعد به عاقبت این قوم اشاره می‌نماید: «أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ

مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» 173 «شعراء 173

باران (باران سنگ) بر آنها بارانیدیم که بد بارانی برای نصیحت شوندگان بود!

«حضرت رسول (ص) فرمود: وقتی قوم لوط این کارهای زشت را کردند، زمین آنقدر گریه کرد تا اینکه اشکش به آسمان رسید و آسمان آنقدر گریه کرد تا اشکش به عرش رسید. پس خدا به آسمان فرمود: آنها را سنگباران نما! و به زمین فرمود: آنها را فروبیر!»⁽²⁾

«حضرت رسول (ص) فرمود: هرگاه جنس مذکر با مذکر آمیزش نماید، عرش خداوند از این عمل به لرزه می افتد.»⁽³⁾

«امام صادق (ع) فرمود: آنها که تن به لواط می دهند، بازماندگان سدوم (قوم لوط) می باشند. من نمی گویم فرزندان آنها هستند ولی از طینت و سرشت آنها می باشند.

سؤال شد: همان شهر سدوم که زیر و رو شد؟ فرمود: آری چهار شهر

1. مسالك الافهام ج 2 ص 341

2- تفسیر نمونه ج 9 ص 194

3- همان

بودند: سدوم، صریم، لدنا و غمیرا»⁽¹⁾ تفسیر نمونه ج 9 ص 194

بعضی از احکام جنسی

1- اگر پسری را از روی شهوت ببوسند از سی تا نود شلاق به او حد می زنند.

2- اگر دومی در یک بستر و زیر یک لحاف بخوابند و هر دو عریان باشند، تا صد شلاق می خورند.

3- نگاه شهوانی به هم جنس هم جزو گناهان است و وعده آتش بر آن داده شده است.

4- مادر و خواهر و دختر مفعول در لواط، بر فاعل در لواط، حرام ابدی می شوند و فاعل نمی تواند با آنها ازدواج کند.

5- فرد زنا کار از نظر اسلام صلاحیت قضاوت، شهادت در دادگاه، امامت جماعت، مرجعیت و اجتهاد و... ندارد.

استمناء و استشهاء

استمناء عمل جنسی است که شخص بمنظور آمدن منی و به لذت رسیدن جنسی انجام می دهد.

برای این عمل در پسران اصطلاح استمناء و در دختران استشهاء بکار می‌رود.

«رسول خدا(ص): مساحقه کردن زن‌ها باهم زنا محسوب می‌شود.»⁽¹⁾

«علی(ع): مساحقه در بین زنان همانند لواط در بین مردان است.»⁽²⁾

«مجازات استمناء و استشهاء تعزیر است و مقدار آن بستگی به نظر قاضی

دارد»

ضررهای جسمی و روحی استمناء و استشهاء

پزشکان و دانشمندان این آثار را برای کسانی که استمناء می‌نمایند، ذکر

کرده‌اند:

1- زردرنگی و یا پریدگی رنگ

2- اختلال جهاز هاضمه و ابتلا به یبوست و بی‌اشتهایی

3- کم شدن قوه هوش و حافظه و قوای مغزی

4- کم خونی

5- لاغری و توقف رشد

6- رعشه وضعف اعصاب

7-ضعف و بی فروغی چشمها

8-سرگیجه

9-مرضهای سل،نقرس وروماتیسم

10-تنفر از ازدواج

«امام صادق(ع):سه دسته هستند که خدا در قیامت با آنان سخن نگوید
وآنان را مورد رحمت قرار نمی دهداز جمله کسیکه با دست خود استمناء کند
و کسیکه در عمل لواط،مفعول واقع شود.»⁽³⁾

1-مستدرک الوسائلج 2ص 570

2-همان

3-الحکم الظاهره ص 30

⁽¹⁾ «رسول خدا(ص):کسیکه با دست استمناء کند،ملعون است.»

عقوبتهای محرمات جنسی در دنیا

- (2) «امام صادق(ع): از جمله گناهانی که روزی را حبس می کند، زنا است.»
- (3) «امام علی(ع): زنا فقر را به ارث می گذارد.»
- «رسول خدا(ص): چهار چیز داخل خانه ای نمی شود الا آنجا را خراب می کند و برکت هم آنجا را آباد نمی کند: خیانت، دزدی، شرابخواری و زنا!»⁽⁴⁾
- «امام باقر(ع): در کتاب رسول خدا دیدیم که: هرگاه بعد از من زنا ظاهر شود، مرگ ناگهانی هم زیاد می شود.»⁽⁵⁾
- (6) «علی(ع): کافر و ولد الزنا دوستدار من نخواهند بود.»

آثار محرمات جنسی در آخرت

- «امام صادق(ع): سه دسته هستند که خدا در قیامت با آنان حرف نمی زند و آنان را پاک نمی کند و برای آنان عذابی دردناک است از جمله آنها زنی است که در بستر شویش زنا می کند»⁽⁷⁾
- «رسول خدا(ص): کسیکه با زن شوهردار زنا کند، در قیامت از عورت هردو، چرکی به مسیر پانصد سال خارج می شود که تمام اهل جهنم از بوی بد آن اذیت می شوند و عذابشان از همه بشتر است.»⁽⁸⁾

روایت شده: کسیکه بازنی یهودی یا نصرانی یا مجوس یا مسلمانی

یا از مذهب دیگری، زنا کند خداوند در قبرش، سیصد هزار در از جهنم و

1- مستدرک الوسائل ج 2 ص 570

2- بحار ج 79 ص 22

3- بحار ج 79 ص 23

4- بحار ج 79 ص 23

5- کافی ج 2 ص 374

6- بناء المقالة الفاطمية (سید بن طاووس) ص 520

7- ثواب الاعمال ج 2 ص 315

8- بحار ج 76 ص 366

آتش بر او باز می کند!⁽¹⁾

عمر دستور داد که غلامی که ارباب خود را کشته بود، را بکشند.

علی(ع) خبر دار شد. غلام را خواست و به او فرمود: چرا اورا کشتی؟ گفت: بزور
با من لواط کرد! علی(ع) از اولیاء مقتول پرسید: اورا دفن کردید؟

گفتند: آری! الان اورا دفن کردیم. امام فرمود: بروید و سه روز دیگر نزد من

بیایید! و به عمر فرمود: غلام را زندانی کن!

بعد از سه روز، علی(ع) باتفاق عمر بر سر قبر مقتول رفتند و قبر

اورا شکافتند. ناگاه کفنش را بدون جسد یافتند! علی(ع) تکبیر گفت و
فرمود: واللّه دروغ نگفته ام! بخدا سوگند! از رسول خدا(ص) شنیدم که

فرمود: هر شخصی از امت من لواط کند و بدون توبه بمیرد، اورا سه روز بعد از
دفن مهلت می دهند و سپس زمین اورا فرو می برد تا به قوم لوط

رساند و با آنان محشور شود!⁽²⁾

«رسول خدا(ص): کسیکه با زنی نامحرم، از دبر نزدیکی نماید یا با مردی

یا نوجوانی لواط کند، روز قیامت، بدبو تر از مردار، محشور می شود، و اهل محشر

از بوی او ناراحتند و از او معذرتی قبول نمی گردد، سپس به جهنم می رود و همه

اعمالش باطل می شود. در جهنم اورا در تابوتی که میخ های آن از آهن

است، گذاشته می شود و بر تابوت فرو می کنند، تا میخها در بدنش فرو می

رود و اگر عرق او را بر چهار صد اَمّت قرار دهند، همه می میرند و او از کسانی
است که عذابش از همه بیشتر است!

کسیکه با زن نامحرمی دست بدهد، با غُل و زنجیر محشور شده و به جهنم برده
می شود!

کسیکه با زن نامحرمی، شوخی کند، با هر کلمه ای که با او سخن
بگوید، هزار سال زندانی می شود و زن اگر راضی باشد و مرد را وادار به
بوسیدن یا مباشرت حرام یا شوخی با او کند، و مرد به این سبب، دچار
فحشاء شود، همین عذاب برای زن هم می باشد!

کسیکه چشمش را خیره بر زن نامحرم نماید، در قیامت در حالیکه

1- میزان الحکمه

2- مجمع المعارف و مخزن العوارف

میخهای آتشین بر چشمش فرو شده، محشور می شود و تا پایان حساب، به همین حالت است تا به دوزخ برده شود!»^(۱)

«امام صادق (ع): در روز قیامت، زنانی را که با هم مساحقه کرده اند،

در حالیکه لباسهایی از آتش در بر و مقنعه ای از آتش بر سر و عمودی از آتش در فرج آنهاست، آورده و وارد دوزخ می کنند!»^(۲)

«علی (ع): هر که لواط کند، روز قیامت، جُنب محشور شده و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب و لعنت کند و جهنم را برای او آماده کند!»^(۳)

«رسول خدا (ص): روز قیامت، خدا با سه دسته سخن نمی گوید و

به آنان نظر-لطف-نمی کند و اعمال آنان را تزکیه نمی نماید و برای آنان

عذابی دردناک است: پیرزناکار، پادشاه ستمکار، آدم خودرأی و متکبر!»^(۴)

«روز قیامت زناکار را وارد جهنم می کنند و قطره ای از عورتش می چکد

که از بوی آن تمام اهل جهنم دچار ناراحتی می شوند! جهنمیان به نگهبانان جهنم می گویند: این بوی بد مال کیست که ما را اذیت کرده است؟ به آنها گفته می شود: این بوی زناکاران است.»^(۵)

بازدید از جهنم در سفر معراج!

«رسول خدا(ص): در معراج از جهنم دیدار کردم و گروهی از زنها را دیدم که به پستانشان آویزان کرده بودند! جبرئیل گفت: اینها زناکار بوده اند. عده ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می دوختند! جبرئیل گفت: اینهانیز زناکار بوده اند... زنی را دیدم که بموی سرش آویزان کرده بودند! و مغز سرش را می جوید! جبرئیل گفت: این زن موی خود را از نامحرم نمی پوشانده است!... زنی را به پاهایش آویخته بودند! جبرئیل گفت: این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون

1- از عالم بعد از مرگ چه خبر؟ ص 46-بحارج 7

2- از عالم بعد از مرگ چه خبر؟ ص 50-مجمع المعارف ومخزن العوارف

3-مجمع المعارف ومخزن العوارف

4-بحارج 7

5-بحارج 8

می رفته است. زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد! جبرئیل گفت: این زن بدن خود را برای دیگران آرایش می کرده است! زنی را دیدم که

پاهایش را بدستهایش بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط بودند! جبرئیل گفت: این زن غسلهای خود را نمی کرده است! زنی را دیدم که گوشت بدنش را مقراض می کردند! جبرئیل گفت: این زن خود را به مردان عرضه می کرده است! شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می سوزانیدند و روده های خود را می خورد! جبرئیل گفت: این شخص واسطه زنا بوده است!...»⁽¹⁾

منابع

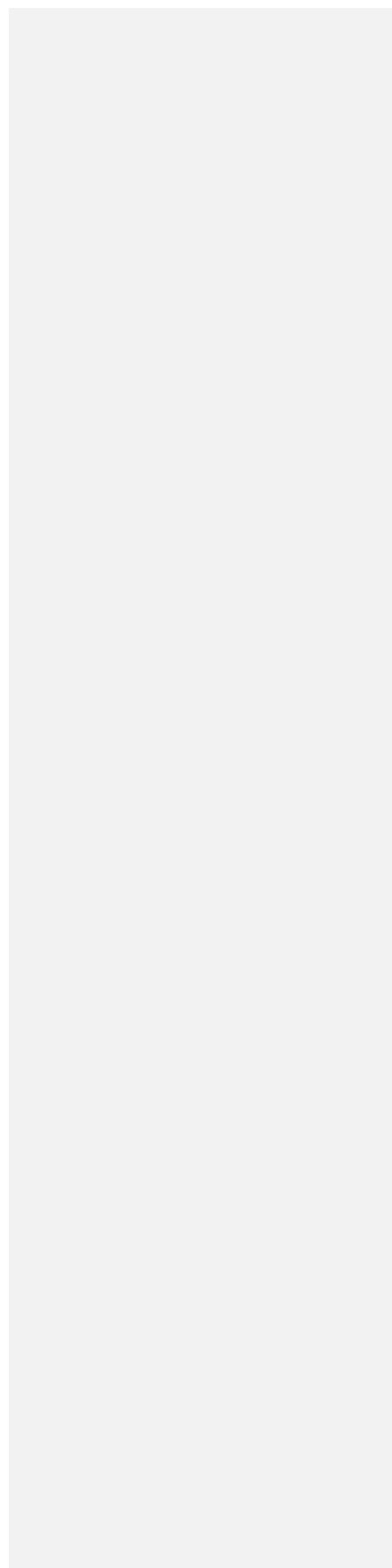
- 1- اخلاق در قرآن... مکارم شیرازی
- 2- اصول کافی... محمد بن یعقوب کلینی
- 3- الامالی... شیخ طوسی
- 4- الامالی... شیخ مفید

- 5 - بحار الانوار ... علامه مجلسی
- 6 - تحف العقول ... ابن شعبه حرانی
- 7 - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ... شیخ صدوق
- 8 - خصال ... شیخ صدوق
- 9 - مستدرک الوسائل ... میرزا حسین نوری
- 10 - مکارم الاخلاق ... شیخ طبرسی
- 11 - منتهی الآمال ... شیخ عباس قمی
- 12 - من لا یحضره الفقیه ... شیخ صدوق
- 13 - میزان الحکمه ... محمدی ری شهری
- 14 - نهج البلاغه ... سید رضی
- 15 - وسائل الشیعه ... شیخ حرّ عاملی
- 16 - گناهان کبیره ... شهید سید عبدالحسین دستغیب
- 17 - داستانهای از زندگی علماء ... مؤلف
- 18 - جوانان و گناهان کبیره ... مؤلف

کتاب

خدا شناسان و خدا شناسان!

از انسانهای بی خدا پترسید!
آنها به درجه ای رسیده اند که فکر می کنند هر
غلطی بکنند کسی آنها را مؤاخذه نخواهد کرد.
آنها برای هیچ چیز چیز ارزش قائل نیستند و چون
بی خدا هستند انگیزه ای برای رعایت اخلاق
ندارند.
کسی که خالق خود را انکار کند دست به هر
جنایتی میزند.



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات فراوان بر محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

خداشناسی بر همه مردم واجب و لازم است تا بتوانند سعادت دوجهان را کسب کنند والا در نتیجه خداشناسی، انسان دچار انحراف در عقیده شده و گاه کافر میشود. و در هر دوجهان بدبخت می گردد.

در این کتاب به گوشه هایی ناچیز از شناخت خداوند و نمونه هایی از خداشناسان همچنین نمونه هایی از خداشناسان اشاره شده است.

امید است ما جزو خداشناسان باشیم و این کتاب مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.

کرمانشاه- زمستان 98

خدا شناسان

امام حسین علیه السلام انهمه بلاومصیبت دید ولی در آخرین لحظات اینگونه «
با خدا حرف می زند:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِيَ رَبِّ سِوَاكَ،
وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ
لَهُ، يَا مُخَيِّ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، احْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَ
«أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»

پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می ورزم، معبودی جز تو نیست، ای
فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست
بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای
که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه
که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی^۱

چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا

خداوند زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در دریای شدائد غوطه ور می
سازد

جز زیبایی ندیدم

^۱ مقتل الحسين مرقم، ص 282

زینب کبری که علاوه بر امام حسین و حضرت عباس و علی اکبر و دیگر جوانان بنی هاشم، دو پسرش هم در کربلا بشهادت رسیدند ان چنان صبور و با استقامت بود در جواب ابن زیاد ملعون که گفت: دیدی خدا با خاندانت چه

کرد؟ فرمود: **ما رایت الا جمیلا**

.من از خدا جز زیبایی ندیدم.

ای به یک روز مادر دو شهید وی فدای دو نازنین پسرت
ای که در طول کمتر از یک روز ماند هفتاد و دو داغ بر جگرت
هزاران مادر به زینب کبری اقتدا کرده وقتی فرزندشان شهید می شود یا از دنیا می رود صبوری کرده و هرگز کلمه ای اعتراض آمیز بر زبان جاری نمی کنند.

استقامت مادر سه شهید

«وقتی در قم، مادر سه شهید در تشییع فرزند سومش حاضر شده بود، در میان بانوان و در مقابل جنازه فرزند شهیدش، ایستاد و سخنرانی کرد. نخست خطاب به جنازه، این بیت را خواند:
بشکست اگر دل من بفدای چشم مست سر خم می سلامت، شکند
اگر سبویی یعنی: امام به سلامت باشند، دل شکسته ام به فدای چشمهای تو.

بعد چنین گفت:

پسرم! نور دیده‌ام... سومین پسرم بودی که تو را نثار راه
قرآن نمودم. امروز، نخستین روز بهار به دیدار گل ارغوانی و پرپر
آمده‌ام، پیکر دوبرادر شهیدت را سال قبل دیدم، برای دیدار پیکر
تو، نخست اجازه نمی‌دادند، ولی وقتی دیدند، صبر و استقامت من
خوب است، اجازه دادند، من وقتی پیکر تو را دیدم، از ته دل
خشنود شدم که (به دلخواه من شهید شدی) زیرا دلم می‌خواست
تو در راه خدا قطعه قطعه شوی و چنین شد.

سپس این بانوی شجاع دستهایش را بطرف آسمان بلند کرد
و چنین گفت: خدایا! تو را شکر و سپاس می‌گویم که فرزندم در این
آزمایش الهی، این گونه، سرافراز و پیروز و رؤسفید، بیرون
آمد...» «زنان مرد آفرین ص 208»

- إن (رسول الله (ص)) - مر - فی یوم احد - علی امرأه حملت ثلاث جنائز -
علی بعیر - .

فقال (ص): من هؤلاء؟

فقلت: أخی و ابنی و زوجی - یا رسول الله - .

فمالی. إن صبرت؟

فقال (ص): إن صبرت فلك الجنة.

قالت: فما ابالي بعد هذا.¹

یعنی پیامبر خدا در جنگ احد برخورد کرد با زنی که سه تا جنازه شهید حمل می کرد. پیامبر پرسید اینجا کیا هستند؟ گفت برادرم و پسر و شوهرم.

ای رسول خدا!! اگر صبوری کنم چه اجری دارم؟

رسول خدا فرمود اگر صبر کردی برای تو بهشت است.

ان زن گفت پس دیگر بعد از این ناراحت نیستم.

پیامبری به خدا شکوه نمود که:

پیامبر صلی الله علیه و آله : شَكَى نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ : يَا رَبُّ
يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ عَبِيدِكَ يُؤْمِنُ بِكَ وَيَعْمَلُ بِطَاعَتِكَ ، فَتَرَوَى عَنْهُ الدُّنْيَا ، وَ
تَعْرِضُ لَهُ الْبَلَاءُ ، وَ يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ عَبِيدِكَ يَكْفُرُ بِكَ وَيَعْمَلُ بِمَعَاصِيكَ ،
فَتَرَوَى عَنْهَا الْبَلَاءُ وَ تَعْرِضُ لَهُ الدُّنْيَا . فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ ؛ أَنَّ الْبِلَادَ وَالْعِبَادَ
لِي ، وَأَنْهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُنِي وَيُهَلِّلُنِي وَيُكَبِّرُنِي ، وَأَمَّا عَبْدِي الْمُؤْمِنُ
فَلَهُ سَيِّئَاتٌ فَارَوَى عَنْهُ الدُّنْيَا ، وَ أَعْرِضُ لَهُ الْبَلَاءَ حَتَّى يَأْتِيَنِي فَأَجْزِيَهُ بِحَسَنَاتِهِ ، وَ

(مستدرک الوسائل ج 2 ص 430- 431) ¹.

أَمَّا عَبْدِي الْكَافِرُ فَلَهُ حَسَنَاتٌ فَازَوَى عَنْهُ الْبَلَاءُ ، وَاعْرِضْ لَهُ الدُّنْيَا حَتَّى
يَأْتِيَنِي فَأَجْزِيَهُ بِسَيِّئَاتِهِ ؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از پیامبران به پروردگار شکوه نمود و گفت: پروردگار! بنده‌ای از بندگانم به تو ایمان می‌آورد و طبق فرمان تو عمل می‌کند و تو، دنیا را از او باز می‌داری (او را از دنیا محروم می‌کنی) و در معرض بلا قرارش می‌دهی. و بنده‌ای از بندگانم به تو کفر می‌ورزد و تو را نافرمانی می‌کند و تو، بلا را از او باز می‌داری و دنیا را به او ارزانی می‌کنی! خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: «سرزمین‌ها و بندگان، از آن من‌اند و هیچ چیزی نیست، جز این که مرا منزّه و یگانه و بزرگ می‌داند. اما بنده مؤمنم، گناهانی دارد و من دنیا را از او باز می‌دارم و او را در معرض بلا قرار می‌دهم تا این که در قیامت نزد من بیاید و پاداش خوبی‌هایش را بدهم. و اما بنده کافر، خوبی‌هایی دارد، و من بلا را از او باز می‌دارم و دنیا را به او عرضه می‌کنم تا نزد من بیاید و کیفر گناهانش را بدهم».^۱

عکس العمل عارف بالله در هنگام فوت فرزندش

آیت الله فهری نقل می کنند: مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (ره) پسری داشت طلبه که روشنی و گرمی خانواده بود، در روز عید غدیر ایشان در منزل جلوس کرده و قشرهای مختلف به زیارتشان می آمدند، یک روز که طبق روال سال های قبل در روز عید غدیر ایشان جشن گرفتند و مهمان های زیادی هم برای ایشان آمده بود، خدمتکار منزل کنار حوض خانه می آید و چشمش بر پیکر بی جان پسر که بر روی آب بوده می افتد، بی اختیار فریاد می زند، اهل خانه که از اندرون با صدای خدمتگزار بیرون می آیند و با منظره دلخراشی مواجه می شوند، بی اختیار همه فریاد می کشند و بلند بلند گریه می کنند.

مرحوم ملکی متوجه می شود که صدای شیون خانه را پر کرده، از اطاق خود بیرون می آید. می بیند جنازه پسرش در کنار حوض افتاده است. رو به زنها می کند و می گوید: ساکت! در خانه مهمان داریم!

همگی سکوت می کنند و همین سکوت ادامه می یابد تا آنکه مرحوم ملکی از همه میهمانان پذیرایی می کند، عده ای از آنان ناهار را در منزل ایشان صرف می کنند و پس از پایان غذا که عازم رفتن می شوند، مرحوم ملکی به چند نفر از مهمانان خاص می فرماید؛ شما اندکی تأمل کنید، با شما کاری دارم و چون بقیه مهمانان بیرون رفتند، ماجرا را برای آنان می گوید و از آنان برای مراسم

تجهیز فرزند از دست رفته کمک می گیرد. و می فرماید چون من هرسال برای حضرت امیر جشن می گیرم امسال به من عیدی داده اند.^۱

قال رسول الله (ص) - : قال الله عز و جل: إذا وجهت إلى عبد من عبدی مصیبة فی بدنه أو ماله أو ولده. ثم استقبل ذلك بصبر جمیل _ استحييت منه (يوم القيامة) _ أن أنصب له ميزاناً.
أو أنشر له دیواناً^۲

_ الصبر الجمیل: الصبر الذی لیس فیهِ شکوی إلى الناس.

یعنی پیامبر خدا فرمود: خداوند عز و جل فرمود: اگر مصیبتی در بدن یا مال یا فرزند بنده ام وارد کنم و او صبر جمیل کند من حیا می کنم در قیامت برایش میزان نصب کنم یا پرونده ای باز کنم.

و صبر جمیل یعنی صبری که در آن شکایت و اعتراض نکند.

آخوند گریه کرد

شیخ احمد دشتی از یاران آخوند ملا کاظم خراسانی تعریف کرد که: در زمانی که وضع مالی آخوند و همه ما خراب بود، یکشب که آخوند مجلس درس خصوصی داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز او مثل میرزای نائینی و مرحوم

^۱ طیب دلها

^۲ (مسکن الفؤاد ص 49 و جامع الأخبار ص 316 الفصل 71).

سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیاء الدین عراقی و شیخ عبدالله گلپایگانی و عده‌ای دیگر حضور داشتند ، وقتی درس تمام شد ، ما دیدیم که سیدی باتفاق یک نفر زائر خدمت ایشان آمد و آن مرد زائر مقداری وجوهات در آورد و به آخوند داد و ایشان پولها را زیر تشکشان گذاشتند . ما همه خوشحال شدیم که عنقریب استاد به ما که بی پول بودیم ، چیزی می‌دهد . اما یک دفعه سید در گوش آخوند چیزی گفت که آخوند خراسانی ، قلم و دواتی به او دادند و سید چیزی نوشت ولی آخوند وقتی نوشته را خواند ، آنرا پاره کرد و بعد پولها را از زیر تشک در آورد و به او داد . و سید هم تشکرکنان با آن زائر رفت .

بعد از رفتن آنها ، با اصرار ما ، آخوند علت این کار را چنین فرمود : آن مرد زائر چهارصد لیره پول برایم آورد . ولی آن سید گفت : دوپسر دارد و می‌خواهد هر دو را داماد نماید ، اما پول ندارد . برای اینکه کسی متوجه نشود ، من به او گفتم ، بنویس که چقدر پول لازم داری . او هم نوشت : صد لیره . من دیدم این مبلغ برای داماد کردن دوپسرش ، کافی نیست لذا هر چهارصد لیره را به او دادم .

اینجا بود که شاگردان شروع به قال مقال کردند که : آقا این چه وضعی است؟ شما که می‌دانید وضع مالی همه ما خراب است . ما به جهنم! شما چرا بفکر خودتان نیستید؟ الان که شما و بچه هایتان در مضیقه هستید ، چرا همه چهارصد لیره را به آن سید دادید؟

در این حال یکدفعه آخوند شروع کرد به گریه کردن! همه ساکت شدند و از ایشان

معذرت خواستند و گفتند که قصد جسارت نداشتند. آقای آخوند بعد از چند دقیقه ساکت شدند و فرمودند: ناراحتی من بخاطر این نیست که بمن توهین شد یا نشد! بلکه افسردگی من از این است که می بینم تمام زحماتی که من در عرض این سالها برای شما کشیده ام، همه به هدر رفته است! زیرا مشاهده می کنم که شما در رکن اول اسلام، که توحید است، و امانده اید!! و از آن غافلید و نمی دانید که رزق و روزی را خدا می دهد نه بنده خدا.

اگر منظورتان از این حرفها این است که من این قبیل پولها را برای خود بردارم و پس انداز کنم. من احتیاج به پس انداز ندارم! زیرا وقتی از مشهد به نجف آمدم جز یکی دو جلد کتاب، هیچ نداشتم و خداوند اینهمه نعمت و عزت بمن مرحمت فرمود. و اگر منظورتان بچه هایم است که آنها هم وضعشان خوب است و خدا رزاق آنهاست و اگر منظورتان خودتان است، شما هم باید به خدا اتکاء داشته باشید و امید به او به بندید نه به کس دیگر. من متأثرم از اینکه می بینم شما خدا را فراموش کرده اید و به بنده او چشم دوخته اید¹.

¹ سیمای فرزندگان: ص 382.

مرحوم قاضی و کتک خدا!

علت فقر

مرحوم قاضی (ره) می گوید: « این فقر من از همان شوخی است که روزی در بازار با آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی کردم و به او گفتم آینده مرجعیت تامّ از آن شماست. در آن موقع ما را فراموش مکن و هنوز که هنوز است دارم¹. کتک همان حرف را می خورم

فقر و اوج توکل

خانه اش ساده و محقر است. کلاس ها همان جا برگزار می شود! « کف منزل خالی از هر فرش است و تنها یک گلیم نایلونی خوشرنگ در آن انداخته شده که آن را هم عموی ایشان برای آقای قاضی فرستاده است و چون می دانسته که او از مناعت طبعی که دارد هدیه قبول نمی کند گفته است شما اگر حق¹! الناس را قبول دارید من این را وقف بیرونی شما کردم

شب ها به خاطر نبودن لامپ، خانواده در تاریکی به سر می بردند و گاهی آن قدر روزگار به سختی می گذرد که آقای قاضی هنگامی که یکی از شاگردانش سید حسن الهی به تبریز می رود به او می گوید: « رفتی، فلان »! کتاب مرا بگیر از فلان جا و بفروش و پولش را برای من بیاور

تنگی معیشت و فقر در بعضی از مقاطع زندگی، آنچنان آقای قاضی و خانواده اش را تحت الشعاع قرار می دهد که بعضی از کتاب هایشان را می فروشند تا از پول آن امرار معاش کنند ولی هرگز راضی نمی شود از وجوهات شرعیه استفاده کند. در حالی که هزار و یک توجیه برای استفاده داشتند. و این ها همه شرایط زندگی است که این مرد روحانی دارد و با این همه شاگردانش وقتی می خواهند وی را توصیف کنند می گویند: « از لحاظ توکل احدی را مانند قاضی ندیدیم. آن چنان مانند کوه استوار بود که ابداً مسائل مختلف اجتماعی » و زندگی خم به ابروی ایشان نمی آورد! آری او کوه است

شاگردش علامه طباطبائی می گوید: « زمانی که از شدت فقر در مضیقه بودم رفتم تا از ایشان پولی قرض کنم تا بعد، از ایران برایم پول بفرستند، اما وقتی آن جا رسیدم، دیدم یکی از پسرانش هم آمده و از او برای قابله پول می خواهد و او جیب های خالی اش را نشان می دهد و می گوید ندارم و با این

همه احوال، او یک ذره از آن توکل و تسلیم و تفویض و توحید خودش خارج نمی شد. و چیزی نمی توانست او را از مسیر منحرف کند. این حال «!آرامش و طمأنینه ایشان برای ما شگفت انگیز بود

کریم النفس

با این همه فقر، ایشان بسیار کریم النفس است. آیت الله نجابت می گوید: « پول اگر دستش برسد مثل کبوتر بال دار می رود. حمام که می رود به جای دو یا چهار فلس، 150 فلس به حمامی می بخشد که 100 فلس آن خرج دو خانواده می شود. « خانه اش را که می خرند زیر آن طلا پیدا می کنند و وقتی برایش می آورند می گوید: « بروید برای خودتان! چون من خانه را فروخته ام. «فقیر هم که در خانه می آید سهم غذای خودش را می دهد و از سهم غذای « دیگران هم نمی خورد و می گوید: « من سهم خودم را دادم رفت

در نهایت فقر و سختی و عسرت زندگی می کند ولی به خود اجازه نمی دهد که از وجوهات شرعیه استفاده کند و هنگامی که شخصی از سهمی که دست او بوده برای آقای قاضی می آورد و می گوید از سهم خود من بردارید قبول نمی کند و می گوید این ها را برای آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی ببرید. می

گوید: « وجوهات به آن کسی می رسد که بتواند رد مظالم استفاده کند. یعنی در نهایت فقر و سختی. » در نهایت فقر و سختی، نان خشک در آب می زند و می خورد و آن قدر مناعت طبع دارد که به دیگرانی که می خواهند برایش خانه بزرگ بخرند اجازه این کار را نمی دهد و به راستی همین کف نفس هاست که از او «قاضی» می سازد. و او باید توحید را با فقر تجربه کند. خودش. ایشان می فرمایند: « برزخ من در دنیا فقر است و دیگر در برزخ مشکلی ندارم »

این فقر، این نیستی، این احتیاج و نیاز مداوم برای او توحید به ارمغان می آورد و از او شخصیت متواضعی می سازد که تا آخر سخنش همین است: « من هیچی ندارم » و به عبارت دیگر یعنی من هر چه دارم از اوست. به علامه هم با آن وضعیت فقر و خانه اجاره ای می گوید: « تو با این همه تجمل به جایی نمی رسی. » او معنای این کلام سیدالشهدا (علیه السلام) را خوب درک می کند که: « إلهی أنا الفقیر فی غنای فکیف لا أکون فقیراً فی فقری! ای خدای من! در وقت غنا و ثروت، فقیرم و به تو محتاجم چه برسد به هنگام فقر و بینوایی »¹

کرده است؟ آقا، مگر نمی بینید که خدا با شما چه

¹ <https://www.farsnews.com/news/13901006000517>

کم کم روزی حضرت امام فرمودند: عالمی بود که در آخر عمر بیمار شد و بیماری او شدت گرفت به طوری که دیگر قادر نبود دست و پای خود را یکی از شاگردان از او مواظبت می کرد و غذا را در دهان او می حرکت دهد، شکر می کرد و تسبیح می گفت، یک روز شاگرد گذاشت، عالم، مدام خدا را کرده است؟ شما حتی نمی توانید گفت: آقا، مگر نمی بینید که خدا با شما چه خداوند خیلی مهربان خودتان آب را بردارید و بخورید، عالم گفت: فرزندم است که است، من چگونه قادرم شکر او را بگویم؟ او آنقدر کریم و مهربان تو را برای مواظبت من مأمور کرده است، آن وقت درمی یابی که من چرا مدام شکر می گویم او را

حاج شیخ علی زاهد قمی

درباره این شخصیت که از اساتید آیت الله مرعشی نجفی بوده ، مرحوم آقابزرگ تهرانی می نویسد

او در شدايد وسختيها و گرفتاريها بسيار صبور و بردبار بود به حدی که اهل این زمان آن را بر نمی تابند و تحمل نمی کنند . فرزندش در نجف از دنیا رفت و او گریه وزاری نکرد . زمانی که از دفن او بر می گشت ، خبر درگذشت فرزند دیگرش ، شیخ شریف از ایران رسید پس او به سجده افتاد و شکر خدا را نمود

و برای هردو مجلس فاتحه گذاشت و بر این مصیبت و بلا خدا را سپاس می‌گذارد. زیرا اعتقادش آن بود که این، آزمایش بندگان و پاک شدن گناهان است. صبر و بردباریش در بیماری اخیر او - که منجر به وفاتش شد به این اعتقادش به خوبی گواهی داد.

او به بیماری سختی در مجرای ادرارش دچار شد و پس از عملی ناکارآمد، برای او مجرای ادراری از خصره‌اش ساختند و چندبار برای معالجه به ایران آمد اما درمان مفید و کارساز نیافتاد. و در بستر بیماری خفت و مرضش نزدیک ده سال به درازا کشید. در این زمان علماء و فضلا و دوستانش و سایر مؤمنین به دیدار او می‌رفتند ولی کسی از او در خلال این مدت طولانی، کلمه‌ای گلایه و شکایت و اظهار ناراحتی و دلتنگی مطلقا نشنید بلکه زبانش همواره به حمد و شکر الهی و رضایت به قضای خداوندی گویا بود تا آنکه به سرای باقی شتافت^۱

حضرت ایوب و بلاهای مختلف

^۱ آقابزرگ تهرانی، نقباء البشر: ج 4، ص 1325.

و اذکر عبدنا ایوب اذنادی ربه انی مسنی الشیطان بنصب و

عذاب؛^۱ و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند

(«و گفت پروردگارا) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است

مفسرین می گویند که حضرت ایوب (ع) اولاد بسیار و ثروت فراوان داشت و به فقیران و مستمندان کمک فراوان می نمود [و بر این وضع خود بسیار شکرگذاری می کرد] اما روزی از طریق وحی خبردار گردید که «هنگام «نعمت به سر رسیده و حالا بلا و آزمایش است، مستعد بلاء باش ایوب گفت: «آنچه از دوست می رسد خوب است.» و آماده بلا گردید تا وقتی که مال او تلف شد و اولادش مردند و خودش نیز به مرض مبتلا گردید اما در همه حال به عبادت و شکرگذاری مشغول بود، گویند مرض تمام اندام وی به غیر از زبان و دل او را فراگرفت اما هر قدر بلا بر وی زیادتر می گشت شکر او بیشتر می شد وی می گفت خدایا چون تو را دارم همه چیز دارم، تا اینکه مصیبت و بلا به منتهایی خود رسیده اما ایوب به طور شایسته از بوته امتحان سرافراز بیرون آمد و از شاکرین محسوب گردید، آن وقت شاید به امر خدا مأمور شد دوباره خود دعا کند و از خداوند طلب عافیت نماید. اما اینکه به چه علتی آن حضرت مبتلا به این بلاها شد.

در روایتی از امام صادق

(ع) سؤال شد. امام (ع) در جواب این سؤال پاسخ مشروحی دادند که خلاصه اش چنین است: ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد، بلکه به خاطر شکر نعمت بود، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که «اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای، که اگر» این نعمتها از او گرفته شود او هرگز بنده شکرگذاری نخواهد بود خداوند برای اینکه اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد و او را الگوی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام «نعمت» و «رنج» و در هر حالی شاکر و صابر باشند، به خواست شیطان، اموال فراوان ایوب، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او را گرفت و با آنها و بلاها در مدت کوتاهی همه آنها را از میان برداشت ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد بلکه افزوده گشت در این حالت شیطان از خدا بیماری جسم ایوب را درخواست کرد، که آن جناب چنان بیمار و رنجور گشت که از شدت درد به خود می پیچید و به بستر بیماری گرفتار گشت اما این حالت نیز شکرگذاری او را کاهش نداد، ولی چیزی که قلب ایوب را شکست و روح او را سخت جریحه دار نمود. شماتتهایی بود که جاهلین بر وی می کردند و می گفتند «تو چه گناهی کرده ای که به این عذاب دردناک گرفتار شده ای؟» و آن جناب پاسخ می داد «به پرودگارم سوگند که هیچ خلافتی در کار نبوده، همیشه در طاعت الهی کوشا بوده ام و هر لقمه غذایی خوردم یتیم و بینوائی بر سر سفره من حاضر بوده.» با تمام این شماتتها باز رشته صبر ایوب از کف او خارج نشد و تنها جمله ای که

با نهایت ادب و تواضع فرمود (بدون اینکه هیچ شکوه و گله گذاری از خداوند
«نماید») «پروردگار را شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است»^۱

خدانشناسان

کسانی که با دیدن مصیبت، زبان به کفر می گشایند و خدا را به صفات بد
توصیف می کنند خدا شناس هستند. اینان اندکی معرفت الهی ندارند و هیچ
خدا را نشناخته اند.

زنی که می گفت....

مادری که جوانش مرده بود در مسجد محل ختم فرزندش، خدا را ظالم می
خواند.

¹ <http://www.tahoor.com/FA/Article/View/113097>

و این نشان می داد که از خدا هیچ نمی داند. کسانی ظلم می کنند که نیاز دارند
و خداوند بی نیاز مطلق است. او ذره ای به کسی ظلم نمی کند و این مردم
هستند که به یکدیگر ظلم می نمایند.

امام صادق (ع) می فرماید: «یک فرزند که پیش از مرد در گذرد، بهتر از هفتاد
پسر است که پس از خود بگذارد و سوار اسبان شوند و در راه خدای جهاد
¹کنند.»

جوانی که دستش شکسته بود...

جوانی که دستش شکسته بود می گفت قبل از اینکه دستم بشکند نماز می
خواندم ولی چون دستم شکست و خدا جلوگیری نکرد تا دستم نشکند! نماز را
ترک کردم.

ایشان در امتحان الهی مردود شدند!

عجب آدمی که بی احتیاطی خود و بی توجهی خود را به خدا نسبت می دهد!

رسول خدا فرمود: صبور سه نشانه دارد: اول آن که سستی نمی کند، دوم آن که افسرده و دلتنگ نمی شود و سوم آن که از پروردگار خود شکوه نمی کند.

دختری که چهار سال نماز رو ترک کرده...

دختر خانمی می گفت چون خدا حاجتم را نداد نماز را ترک کردم!
ایشان در امتحان الهی مردود شدند!

سه دسته مردود

امام صادق(ع): روز قیامت، زن زیبائی را که با زیبائی خود
فتنه می کرده است، می آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه
کردی؟ جواب می دهد که: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب
می شود که: حضرت مریم(س) از تو زیبا تر بود ولی او فتنه
نکرد! سپس مرد زیبائی را که با زیبائی خود فتنه می نموده است
،رامی آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب
می دهد که: تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت

یوسف از تو زیبا تر بود. ولی به فتنه نیافتاد. بعد شخصی را که بخاطر
بلاها و سختیها به فتنه افتاده بود را می آورند. به او خطاب می شود
که: چرا تحمل سختیها ننمودی و به فتنه افتادی؟ جواب می دهد
که: تو سختیها و بلاها را بر من نازل کردی و من به فتنه افتادم! به
او خطاب می شود که: بلاهای حضرت ایوب (ع) از تو بیشتر بود ولی
او به فتنه نیافتاد.^۱

پسری که گفت با خدا لج کردم!

دختر خانمی می گفت پسری به خواستگاریم امد. از او پرسیدم نماز می

خونی؟ گفت نه من با خدا لج کردم!

ایشان در امتحان الهی مردود شدند!

پدر و مادری که بخاطر تصادف پسر و فوتش، نماز را رها کردند...

پسری تصادف کرد و از دنیا رفت، پدر و مادرش بخاطر اط دست دادن جوان

خود، نماز را ترک کردند و با خدا قهر نمودند!

ایشان هم در امتحان الهی مردود شدند!

^۱ از عالم بعد از مرگ چه خبر؟

از این پدر و مادر باید سوال کرد اگر به شما امانتی دادند بعد صاحب امانت آمد و امانتش را گرفت آیا او به شما ظمی کرده است؟
خدا فرزند را به انسان امانت می دهد و هروقت حکمتش ایجاب کرد آن را پس می گیرد.

تذکر رسول خدا(ص) به مرد مصیبت دیده

هنگامی که پیامبر اکرم(ص) در میان اصحاب خود حاضر می شدند مردی نیز به همراه فرزند خردسال خود در آن جمع حاضر می گشت و او فرزند خود را در آن جلسه کنار پیامبر(ص) می نشاند مدتی گذشت و آن کودک از دنیا رفت. به همین خاطر آن پدر به علت حزن و اندوهی که در فقدان آن فرزندش برایش بوجود آمده بود، در آن جلسه حاضر نمی شد.
پیامبر اکرم(ص) از احوال او جويا شدند و از علت غیبت او از اصحاب سؤال کردند. به حضرت (ص) گفته شد: فرزند آن مرد از دنیا رفته است و آن مرد بخاطر حزن و اندوهی که در فقدان فرزندش داشت در جلسه حاضر نمی شود و شرکت نکردن او در این جلسه بخاطر این بود که خاطره حضور فرزندش در این جلسه برایش یادآوری می شد.

پس از این امر پیامبر اکرم (ص) آن مرد را ملاقات نمودند و از فرزند او پرسش نمودند و پس از آنکه آن مرد خبر فوت فرزندش را به پیامبر (ص) داد، آن حضرت به آن مرد تسلیت گفتند و به او فرمود: - ای مرد - کدامیک از این دو امر برای تو محبوبتر است؟

آیا می خواهی فرزندی در نزد تو زنده باشد.

یا می خواهی او در کنار درب بهشت منتظر تو ایستاده باشد.

و هنگامی که تو به یکی از درهای بهشت برسی. فرزند تو آن درب را برای تو باز نماید.

آن مرد در جواب پیامبر (ص) گفت: رفتن فرزندم به بهشت و انتظار کشیدن او از من - برای رسیدنم - به آنجا برایم بهتر و گواراتر است. در این هنگام پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: این امر برای تو این چنین خواهد بود.

در این حین مردی از انصار به پیامبر (ص) گفت: آیا این امر مخصوص همین مرد است؟

یا برای تمام کسانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند؟

پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: این امر برای تمام مسلمانانی است که فرزند کودک خود را از دست بدهند^۱

^۱ : ناجی جزایری، سید هاشم، پدران و مادران رحمت شده و پدران و مادران نفرین شده، قم: ناجی جزایری،

مردن رحمت است!

عده ای نزد ذی الکفل که یکی از پیامبران بود ، آمدند و درخواست کردند که او از خدا بخواهد تا مرگ را از آنها بردارد؟ پیامبر دعا کرد و مرگ از میان آنها رفت. آنها مدتی خوشحال بودند و عمرهای طولانی داشتند. ولی کم کم متوجه شدند که مشکلات زیادی متوجه آنها شده است از حمله هر مردی باید از مادرش و پدر و مادر مادرش و پدر و مادر و مادر مادرش و همچنین از پدر و پدر و مادر پدرش و... مواظبت بکند. کم کم خانه هایشان را برای این تعداد نفرات ، بزرگتر کردند و زمینهای بیشتری را برای خوراک این همه عائله به زیر کشت بردند.

عاقبت آنها پشیمان شدند و نزد ذی الکفل آمده و درخواست کردند تا مرگ دوباره به میانشان بیاد¹

تا روحانیت حاکم است نماز نمیخوانم!

یک نفر از افراد متشخص و پولدار در شهری گفته بود تا روحانیت حاکم بر این کشور است من نماز نمی خوانم!

¹ قصه های قرآن صفحه 273

معنای جمله ایشان است که اگر طاغوت ها حاکم باشند من نماز میخوانم!
اگر شاه فاسد و جنایتکار و ظالم، حاکم باشد نماز میخوانم! ولی اگر حکومت
اسلامی و ولایت فقیه که ادامه حرکت انبیاء است حاکم باشد نماز نمیخوانم!
درباره این افراد در روایت است :

از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - مروی است که: «هر که ظلم کند،
و هر که یاری ظالم کند، و هر که راضی به ظلم او باشد، هر سه ظالمند و در
(¹). «ظلم شریک اند

اری اگر شخصی فرد ظالمی را تایید کند تمام گناهان آن ظالم در پرونده ایشان
هم نوشته میشود! لذا همه گناهان و ظلم هایی که خاندان پهلوی کردند در
کارنامه این اقا نوشته شده است!

¹ بحار الانوار، ج 75، ص 312، ح 16

اعمال و برنامه های معنوی

گردآوری توسط محمدتقی صرفی پور

- 1-دعاها وزيارت هاي هفته
- 2-ادعیه و نماز امام زمان عج
- 3-نماز جعفر طيار
- 4-نماز پدر و مادر
- 5-آداب زیارت قبر منور امام رضا علیه السلام
- 6-آداب زیارت قبر منور امام حسین علیه السلام
- 7-آداب زیارت اهل قبور
- 8-دعای روزانه ماه رجب
- 9-دعای روزانه ماه شعبان و اعمال شب نیمه شعبان
- 10-استقبال از ماه مبارک رمضان
- 11-اعمال روزانه ماه مبارک رمضان
- 12-اعمال شبهای قدر
- 13-نماز شبهای ذی الحجه
- 14-نماز جمعه

15- زیارت امام حسین علیه السلام در فصول مختلف

-16

1- دعاها و زیارت های هفته

دعای روز یکشنبه

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ، وَلَا أَخْشَى إِلَّا عَذْلَهُ، وَلَا أَعْتَمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ، بنام خدایی که جز فضلش امیدی ندارم و جز عدلش از چیزی ترس ندارم و جز به گفته او اعتماد ندارم و جز

وَلَا أُمْسِكُ إِلَّا بِحَبْلِهِ، بِكَ أَسْتَجِيرُ يَا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضْوَانِ مِنَ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ، به رشته (بندگی و اخلاص) او چنگک نزنم ای دارای گذشت و خوشنودی به تو پناه برم از ستم و دشمنی (خلق)

وَمِنْ غَيْرِ الزَّمَانِ وَتَوَاتُرِ الْأَحْزَانِ، وَطَوَارِ الْحَدَثَانِ، وَمِنْ أَنْقِصِ أُمْدَةِ الْأَدْوَانِ، از دگر گونیهای روزگار و پی در پی رسیدن اندوهها و حوادث ناگوار شب و از سپری شدن عمر

قَبْلَ التَّأَهُّبِ وَالْعُدَّةِ، وَإِيَّاكَ أَسْتَرْشِدُ لِمَافِيهِ الصَّلَاحُ وَالْإِعْصَابُ، وَبِكَ قَبْلَ از آمادگی و توشه گیری و تنها از تو راهنمایی می جویم برای آنچه صلاح و اصلاح من در آنست و از تو

أَسْتَعِينُ فِيمَا يَفْتَرُنْ بِهِ النَّجْحُ وَالْإِعْجَابُ، وَإِيَّاكَ أَرْغَبُ فِي لِبِاسِ الْعِافِيَةِ يَارِی طلبم در (رسیدن به) آنچه مقرون به کامیابی و کامروایی است و از تو امید دارم برای پوشش لباس تندرستی

وَتَمِّمِهَا، وَشُمُولِ السَّلَامَةِ وَدَوِّمِهَا، وَاعْوِذْ بِكَ يَا رَبُّ مِنْ هَمَزَاتِ كَامِلٍ وَ
شُمُولِ سَلَامَتِي دَائِمٍ وَ پناه می‌برم به تو ای پروردگار از وسوسه‌های

الشَّيَاطِينِ، وَاخْتَرِزْ بِسُلْطَانِكَ مِنْ جَوْرِ السَّلَاطِينِ، فَتَقَبَّلْ مَاكَ أَنْ مِنْ شَيَاطِينِ
وَاحتراز جویم بوسیله سلطنت تو از ستم سلاطین پس (ای خدا) نماز

صَلِّوتِي وَصَوْمِي، وَاجْعَلْ غَدِي وَ مَابَعْدَهُ أَفْضَلَ مِنْ سَاعَتِي وَ يَوْمِي وَوَ
روزه‌ام را بپذیر و فردای من و مابعد آنرا بهتر از این ساعت و امروزم قرارده و
أَعِزَّنِي فِي عَشِيرَتِي وَ قَوْمِي، وَ احْفَظْنِي فِي يَفْقُطَتِي وَ نَوْمِي، فَأَنْتَ اللَّهُ خَيْرُ مَرَا در
میان فامیل و خویشانم عزیز گردان و مرا در بیداری و خوابم حفظ کن که
تویی خدایی که

حَافِظًا، وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَ
مَابَعْدَهُ بَهْتَرِينَ نَگهبانی و تو مهربانترین مهربانانی خدایا من بسوی تو بیزاری
جویم و در این روز و روزهای

مِنَ الْأَحَادِ، مِنَ الشَّرْكَ وَالْأَعْلَاحِ، وَأُخْلِصُ لَكَ دُعَائِي تَعَرُّضًا لِلْأَجَابِ، وَ
أُقِيمُ يَكْشِبُهُ دِیْگَر از شَرک و بی‌دینی و دعایم را برای تو خالص می‌کنم تا در
معرض اجابت قرار گیرد و همچنان بر

عَلَى ط'اعَتِكَ رَج'اءٌ لِلْأُمِّ ابْنِهِ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَيْرِ خَلْقِكَ الدَّاعِي إِلَى
حَقِّكَ، اطاعتت پایداری می کنم پس درود فرست بر محمد بهترین خلق خود
آنکه (مردم را) بسوی حقانیت خواند

وَأَعِزَّنِي بِعِزِّكَ الَّذِي لَا يُض'امُ، وَاحْفَظْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَن'امُ، وَاخْتِمُ وَمَا بِهِ
عزت تزلزل ناپذیرت عزیز گردان و به دیده ات که هرگز نخواهد حفظ کن و
ببریدن

بِالْإِنْقِط'اعِ إِلَيْكَ أَمْرِي، وَبِالْمَغْفِرَةِ عُمْرِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. از خلق و
توجه بسوی خودت کارم را به پایان رسان و عمرم را قرین به آمرزش به اتمام
رسان که همانا تویی آمرزنده مهربان

دعای روز دوشنبه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُشْهَدْ أَحَدًا حِينَ فَطَرَ السَّمَّ وَالْأَرْضَ وَلَا اتَّخَذَ
مُعِينًا سَتَائِشِ خَاصِ خَدَائِي اسْتِ كِه هِيچَكْس رَا گَوَاه نِيَاورد در آن هنگامي كه
آسمانها و زمين را آفريد و كمك كاري براي خود نگرفت

حِينَ بَرَأَ النَّسَمَاتِ، لَمْ يُشْ أَرَكْ فِي الْأَيْلِ هِيَّةً، وَلَمْ يُظْ أَهْرَ فِي الْوَحْدِ أَيْتَهُ،
كَلَّتْ در آن هنگامي جنبنندگان را پديد آورد در معبوديت خود شريك ندارد
در يكتايي پشتيباني نشود زبانها

الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ، وَالْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَتَوَاضَعَتِ الْجَبَابِرَةُ أَزْ حَدِّ
وصفش لال و عقلها از كنه معرفتش عاجز است گردنكشان در برابر هيبتش
لِهَيْبَتِهِ، وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِخَشْيَتِهِ، وَانْقَادَ كُلُّ عَظِيمٍ لِعَظَمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ فِرْوَتَن و
چهره‌ها از بيم و هراسش خاضع و هر بزرگي در عظمتش رام گشته پس خاص
تو است ستايش

مُتَوَاتِرًا مُتَّسِقًا وَ مُتَوَالِيًا مُسْتَوْسِقًا، [ثَقَا] وَصَلَوْا تُهْ عَلَى رَسُولِهِ أَبَدًا، وَبِي در پي و
منظم، و دنباله‌دار و محكم و درودهاي ابدی و تحيت هميشگي و دائمي تو بر
پيامبرت باد

سَلَامُهُ دَائِمًا، سَرْمَدًا اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوَّلَ يَوْمِي هَذَا صَلَاحًا، وَ أَوْسَطَهُ
فَلَاحًا، خدایا آغاز امروز مرا صلاح و وسطش را رستگاری و

وَآخِرُهُ نَجْاحاً، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمٍ أَوَّلُهُ فَرْعٌ، وَآوَسْطُهُ جَزَعٌ، وَآخِرُهُ
وَجَعٌ، پایش را کامروایی قرارده و پناه می‌برم به تو از روزی که آغازش ترس
و وسطش بی‌تابی و پایش درد و رنج

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ نَذْرٍ نَذَرْتُهُ، وَكُلِّ وَعْدٍ وَعَدْتُهُ، وَكُلِّ عَهْدٍ
عَاهَدْتُهُ باشد خدایا از تو آمرزش خواهم برای هر نذری که کرده‌ام و هر
وعده‌ای که دادم و هر عهده‌ای که بستم

ثُمَّ لَمْ أَفِ بِهِ، وَأَسْأَلُكَ فِي مَظْالِمِ عَبْدِكَ عِنْدِي، فَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِكَ أَوْ
أَمَةٍ وَلِي بِهِ آن وفا نکرده‌ام و درباره حق و مظلومه‌هایی که از بندگان به گردن
دارم درخواست می‌کنم که هر بنده‌ای از بندگان

مِنْ إِمَامٍ أَوْ نِكَ، كَأَنْتَ لَهُ قَبْلِي مَظْلَمَةٌ ظَلَمْتُهُ أَيْاهُ فِي نَفْسِهِ، أَوْ فِي عِرْضِهِ أَوْ فِي
هر کنیزی از کنیزانت که در گردن من حقی دارد و از من ستمی به او رسیده
در جانش یا در ابرویش یا

مِنْ آلِهِ، أَوْ فِي أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، أَوْ غِيْبَةً اغْتَبْتُ بِهَا، أَوْ تَحْ أَمْلٍ عَلَيْهِ بِمَيْلٍ أَوْ هَوًى
مالش یا در خانواده و فرزندش یا غیبتی از او کرده‌ام یا باری بر دوشش نهاده‌ام
که سببش خواهش یا هوای نفس

أَوْ أَنْفَهُ أَوْ حَمِيَّةٍ، أَوْ رِيَاءٍ أَوْ عَصَبِيَّةٍ، غَاثٌ أَوْ نَسِيبٌ أَوْ شَوْشَاءٌ، وَحَيَّاكَ أَنْ أَوْ
مَيِّتًا، يَا خُودْخَوَاهِي يَا رَشَكُ يَا خُودْنَمَائِي يَا تَعَصَّبُ بِيَجَا بُوْدَه چَه آن کس
غایب باشد چه حاضر، زنده باشد یا مرده،

فَقَصُرَتْ يَدِي وَضُيِّقَ أَوْسَعِي عَنْ رَدِّهِ إِلَيْهِ وَالتَّحَلُّلِ مِنْهُ، فَاسْئَلْكَ يَا مَنْ وَدَسْتُ
من اکنون کوتاه و وسعم نارسا است از اینکه آن حق را به او رد کنم و از او
حلالیت جویم پس از تو

يَمْلِكُ الْخُجَاتِ، وَهِيَ مُسْتَجِيبَةٌ لِمَشِيَّتِهِ، وَ مُسْرِعَةٌ إِلَى إِرَادَتِهِ، أَنْ تُصَلِّيَ
می خواهم ای کسی که مالک حاجاتی و به خواست تو آنها مستجاب گردد و
بسوی اراده ات شتابان شوند (می خواهم) که درود فرستی

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُرْضِيَهُ عَنِّي بِمَا شِئْتَ، وَ تَهَبَ لِي مِنْ عِنْدِكَ بِرِ
محمد و آلش و آن شخص را به آنطور که خواهی از من خوشنود گردانی و از
نزد خود

رَحْمَةً، إِنَّهُ لَا تَنْقُصُكَ الْمَغْفِرَةُ، وَلَا تَضُرُّكَ الْمَوْهِبَةُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، به من
رحمتی بخشی زیرا که آمرزش از تو نکاهد و بخشش به تو زیان نرساند ای
مهربانترین مهربانها

اللَّهُمَّ أَوْلَنِي فِي كُلِّ يَوْمٍ اثْنَيْنِ نِعْمَتَيْنِ مِنْكَ تَتَيْنِ، سَعَادَةً فِي أَوَّلِهِ
بِطَاعَتِكَ، خَدَايَا بِهِ مِنْ عَطَاكَ فِي هَرِّ رُوزِ دُوشَنَبَه دُو نِعْمَتِ از جَانِبِ خُودَتِ
يَكِي خُوشَبَخْتِي دَرِ اَوَّلِ رُوزِ بَه وَسِيلَةِ فَرْمَانِبَرْدَارِي
وَنِعْمَةً فِي آخِرِهِ بِمَغْفِرَتِكَ، يَا مَنْ هُوَ الْأَعْلَى، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ سِوَاهُ. تُو وَ
دِيكَرِ نِعْمَتِي دَرِ آخِرِ رُوزِ بَه آمَرِزَش وَ مَغْفِرَتِ اِي كَسِي كِه تَنَهَا مَعْبُودِ مَا اُو
اَسْتِ وَ كَنَاهَانِ رَا جَزِ اُو كَسِي نِيَا مَرَزِدِ.

دعای روز سه شنبه

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ حَقُّهُ، كَمَا يَسْتَحِقُّهُ حَمْدًا كَثِيرًا، وَأَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ
نَفْسِي، سَتَائِشِ خَاصِ خُودِ اَسْتِ وَ حَقِ اَوَسْتِ آنچَنانَكِه شَائِسْتِه وَ لَائِقِ اَوَسْتِ
بَسِيَارِ، وَ پَنَاهِ بَرَمِ بَه خُودِ از بَدِي شَرِ نَفْسِ خُودِ

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي، وَاعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الَّذِي كِه
همانا نفس وادار کننده به بدی است مگر آن را که پروردگار رحم کند و پناه
برم به او از شر شیطان

يَزِيدُنِي ذَنْبًا إِلَىٰ ذَنْبِي، وَأَخْتَرِرُ بِهِ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ فَاجِرٍ، وَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ،
و که (پیوسته) گناهی بر گناهم بیفزاید و بوسیله او پناه گیرم از شر هر
گردنکش تبه کار و حکمران ستمکار و

عَدُوٍّ أَهْرٍ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ جُنْدِكَ، فَإِنَّ جُنْدَكَ هُمُ الْيَوْنِ، دشمن قهاری
خدایا مرا از لشکر خود قرار ده زیرا سپاه تو فقط پیروزند

وَاجْعَلْنِي مِنْ حِزْبِكَ فَإِنَّ حِزْبَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَوْلِيَا نِكَ فَإِنَّ وَ از
حزب خویش قرارم ده زیرا حزب تو فقط رستگارانند و از اولیاء خود قرارم ده
زیرا اولیاء تو هستند که

أَوْلِيَا نِكَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي فَإِنَّهُ خَوْفٌ وَ
ترسی برایشان نیست و حزن و اندوهی ندارند خدایا دینم را اصلاح کن که

عِصْمَتُهُ، أَمْرِي وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهُ دَارُ مَقَرِّي وَإِلَيْهِ مِنْ مُجْاورَةٍ
اللّٰهُ! ام دین نگهدار کار من است و آخرتم را اصلاح کن که خانه پایدار من
آنجا است و از مجاورت لیمان

مَفْرَى، وَاجْعَلِ الْحَيَّ وَهَّ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَالْوَفَّاءَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ،
گریز گاهم بدانجا است، و زندگی را برای من مایهٔ فزونی در هر کار خیری
قرار ده و مرگ را آسودگی از هر شری برایم مقرر فرما.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَتَمِّمْ أَمْرَ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ، وَعَلَى آلِهِ خِدا
درود فرست بر محمد خاتم پیمبران و کامل کنندهٔ شمارهٔ رسولان و بر آل
پاک و

الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَأَصْحَابِهِ الْمُتَتَجِبِينَ، وَهَبْ لِي فِي الثَّلَاثِ أَهْلَ ثَلَاثًا، لَا
تَدْعُ پاكيزه‌اش و اصحاب برگزيده‌اش و در روز سه‌شنبه سه چيز به من عطا كن:
هر گناهی را از من بيامرز،

لِي ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ، وَلَا غَمًّا إِلَّا أَذْهَبْتَهُ، وَلَا عَدُوًّا إِلَّا دَفَعْتَهُ، بِسْمِ اللَّهِ خَيْرٍ وَ هَر
اندوهی را از من دور كن، و هر دشمنی را از من دفع فرما بنام خدا

الْأَسْمَاءِ، بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمِ الْأَسْتَدْفِعُ كُلَّ مَكْرُوهٍ أَوَّلُهُ سَخَطُهُ، كه
بهترین نامها است به نام خدا پروردگار زمین و آسمان دور كنم از خود هر
بدی را كه آغازش خشم او است

وَاسْتَجْلِبْ كُلَّ مَحْبُوبٍ أَوَّلُهُ رِضَاهُ، فَاخْتِمْ لِي مِنْكَ بِالْغُفْرِ 'انِ يَا وَلِيَّ
الْأَحْسَنِ 'انِ و می کشم بسوی خود هر کار محبوبی را که آغازش خوشنودی او
است پس از جانب خود کارم را به آمرزش پایان ده ای صاحب احسان

دعای روز چهارشنبه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا، وَالنَّوْمَ سُبَاتًا، وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا،
لَكَ سَتَائِشِ خدایی را که شب را پوشش (خلق) قرار داد و خواب را مایه
آسایش و روز را (وسیله) تکاپو و جنبش ستایش خاص
الْحَمْدُ أَنْ بَعَثْتَنِي مِنْ مَرْقَدِي، وَلَوْ شِئْتَ جَعَلْتَهُ سَرْمَدًا، حَمْدًا دَائِمًا لَا يَنْقَطِعُ تو
است که مرا از خوابگاهم برانگیختی و اگر اراده می کردی خوابم را همیشگی
می کردی آن ستایشی که دائمی است و قطع نگردد

أَبَدًا، وَلَا يُحْصَى لَهُ الْخَلَاءُ يُقْ عَدَدًا، اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْ خَلَقْتَ فَسَوَّيْتَ، وَ

خلائق شماره‌اش نتوانند خدایا ستایش خاص تو است که آفریدی و پرداختی و
اندازه کردی و گذراندی

وَقَدَّرْتَ وَقَضَيْتَ، وَآمَتْ وَأَحْيَيْتَ، وَأَمَرَضْتَ وَشَفَيْتَ، وَعَافَيْتَ وَوَمِرَّانْدِي
و زنده کردی، بیمار کردی و شفا دادی، تندرست کردی و

أَبْلَيْتَ، وَعَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَيْتَ، وَعَلَى الْمُلْكِ احْتَوَيْتَ أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ كَرَفْتَار
ساختی و بر عرش استیلا یافتی و بر ملک وجود احاطه داری می خوانمت
خواندن آنکس که

ضَعُفَتْ وَسِيلَتُهُ، وَأَنْقَطَعَتْ حِيلَتُهُ وَاقْتَرَبَ أَجَلُهُ، وَتَدَانِي فِي الدُّنْيَا
أَمَلُهُ، وَسِيلَهُ ضَعِيفٌ وَرَاهِ چاره‌اش قطع شده و مرگش نزدیک گشته و
آرزویش در دنیا اندک شده

وَأَشْتَدَّتْ إِلَيَّ رَحْمَتُكَ فَاقْتَهُ، وَعَظُمَتْ لِتَفْرِيطِهِ حَسْرَتُهُ، وَكَثُرَتْ زَلَّتُهُ وَ
سخت نیازمند رحمت گردیده و افسوسش در کوتاهی و تقصیر خود بزرگ
گشته و لغزش و خطایش بسیار شده

وَعَثْرَتُهُ وَخَلَصَتْ لَوْجُهِكَ تَوْبَتُهُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى أَهْلِ وَ
توبه‌اش بدرگاه تو خالص گردیده پس درود فرست بر محمد خاتم پیمبران و
بر خاندان

بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَارْزُقْنِي شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَپَاكَ
پاکیزه‌اش و شفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را روزی من گردان
لَا تُحَرِّمْنِي صُحْبَتَهُ، إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، اللَّهُمَّ اقْضِ لِي فِي الْأَرْبَعِ أَعْوَابَ
همنشینی او محرومم مکن که تو ارحم الراحمین هستی خدایا در روز
چهارشنبه چهار حاجت مرا برآور:

أَرْبَعًا، اجْعَلْ قُوَّتِي فِي طَاعَتِكَ وَنَشْأَتِي فِي عِبَادَتِكَ، وَرَغْبَتِي فِي نِيَّتِي
در طاعت خویش قرار ده و نشاط و شادمانی را در عبادت و رغبت و میل را
در

ثَوَابِكَ، وَزُهْدِي فِي مَا يُوجِبُ لِي أَلِيمَ عِقَابِكَ، إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَاتَشِ أَعْمَلُ.
پاداش نیکت و پارساییم را در آنچه موجب عذاب دردناک برای من گردد که
همانا تو نسبت به هر چه بخواهی مدارا کنی.

دعای روز پنجشنبه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّيْلَ مُظْلِمًا بِقُدْرَتِهِ، وَجَاءَ بِالنَّارِ مُبْصِرًا بِرَحْمَتِهِ، ستایش
خاص خدایی است که شب تار را به قدرتش برد و روز روشن را برحمت
خویش

وَكَسَّ اِنِّى ضِيَاؤُهُ وَاَنَا فِى نِعْمَتِهِ، اَللّٰهُمَّ فَكَمَا اَبْقَيْتَنى لَهُ فَابْقِنى لِامْتِ اِلٰهِ، بیاورد
و روشنی روز را در آن حال که مستغیر نعمتش بودم دربرم کرد خدایا همچنانکه مرا
تا به امروز نگهداشتی برای روزهای دیگر

وَ صَلِّ عَلَى النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَفْجَعْنِى فِیهِ وَفِى غَیْرِهِ مِنَ الْاِیَالِی امثال آن
نیز نگهدار و درود فرست بر محمد و آلش و داغدارم مکن در این روز و شبها
و

وَالْأَيَّامِ بَارِئِكَ 'ابِ الْمَحْ 'ارِمِ وَ اكْتِسِ 'ابِ الْمَا'ئِمِ، وَ ارْزُقْنِي خَيْرَهُ وَ خَيْرَ رُوزَهِای
دیگر به سبب دست زدن به کارهای حرام و فراهم آوردن گناهان و خیر این
روز و آنچه در آن است

مَا فِيهِ وَ خَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَ اصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُ وَ شَرَّ مَا فِيهِ وَ شَرَّ مَا بَعْدَهُ، اللَّهُمَّ خَيْرِ
روزهای بعد را نیز روزی من گردان و شر این روز و آنچه در آن است و شر
روزهای بعدش را از من دور گردان خدایا

إِنِّي بِذِمَّةِ الْأَنْبِيَاءِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ، وَ بِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ عَلَيْكَ، وَ بِمُحَمَّدٍ مِنْ بَيْنِ
پیمان اسلام به سویت توسل جویم و به حرمت قرآن بر تو اعتماد کنم و به
وسیله محمد

الْمُصْطَفَى 'صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَشْفِعُ لَدَيْكَ، فَاعْرِفِ اللَّهُمَّ ذِمَّتِي أَلْتِي مُصْطَفَى
صلی الله علیه و آله در نزدت شفاعت جویم پس بشناس خدایا پیمانی را که
بدان امید برآوردن

رَجَوْتُ بِهَا قَضَاءَ حَاجَتِي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، اللَّهُمَّ أَقْضِ لِي
فِي الْخَمِيسِ حَاجَتِي رَا دَارِمِ ای مهربانترین مهربانها خدایا در روز پنجشنبه پنج
حاجتم را برآور

خَمْسًا، لَا يَتَّسِعُ لَهُ إِلَّا كَرَمُكَ، وَلَا يُطِيقُهُ إِلَّا نِعْمُكَ، سَلَامَةٌ أَقْوَىٰ بِهَا
علیٰ که جز بزرگواری تو گنجایش آنها را ندارد و جز نعمتهای تو بر آن توانا
نیست: تندرستی که بوسیله آن

طَاعَتِكَ، وَعِبَادَةٌ اسْتَحَقُّ بِهَا جَزِيلَ مَثُوبَتِكَ، وَسَعَةٌ فِي الْحَالِ مِنَ الرِّزْبِ انْجَامِ
طاعتت نیرو گیرم، و پرستشی که بدان مستحق پاداشت گردم، و فراخی در
حال از طریق روزی

الْحَلَالِ، وَأَنْ تُؤْمِنَنِي فِي مَوَاقِفِ الْخَوْفِ بِأَمْنِكَ، وَتَجْعَلَنِي مِنْ طَوَارِحِ حَلَالِ، وَ
دیگر آنکه مرا در توقفگاههای خوفناک (برزخ و قیامت) بوسیله امان خود
ایمن گردانی و از حوادث اندوهناک و

الْهُمُومِ وَالْغُمُومِ فِي حِصْنِكَ، وَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْ غَمَّكَ
پناه خود قرارم دهی و درود فرست بر محمد و آلش

تَوَسَّلْ بِهِنَّ شَيْءًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَفْعًا، إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. و توسل مرا
بدان حضرت در روز قیامت شفیع و سودمند برای من قرار ده که همانا تو
مهربانترین مهربانانی

دعای روز جمعه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْاَوَّلِ قَبْلَ الْاٰخِرِشْ اءٍ وَّ الْاٰخِرِ حَيَاٌءٍ، وَّ الْاٰخِرِ بَعْدَ فَنِ اءٍ الْاَشْيَاٌءٍ،
الْعَلِيمِ ستایش خاص خدایست که آغاز هستی پیش از پیدایش و زندگی است
و پایان پس از فناء موجودات، دانایی که هر که یادش کند

اَلَّذِي لَا يُنْسِيْ مَنْ ذَكَرَهُ، وَلَا يُنْقُصُ مَنْ شَكَرَهُ، وَلَا يُخَيِّبُ مَنْ دَعَاهُ، وَلَا يَقْطَعُ
وی را از یاد نبرد و نعمتش را از آنکه سپاس می‌دارد نکاهد و نومید نسازد
آنکه او را بخواند و امید امیدوارش را قطع نکند

رَجِ اءٍ مَنْ رَجَاهُ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُشْهِدُكَ وَ كَفِیْ بِكَ شَهِیْدًا، وَ اُشْهِدُ جَمِیْعَ خَدَاِیَا
من تو را گواه گیرم و گواه بودن تو کافی است و گواه گیرم تمام
مَلَا اُیْکَتِکَ وَ سُکَّ اِنْ سَمَّ وَا تِکَ وَ حَمَلَهُ عَرْشِکَ، وَ مَنْ بَعَثَ مِنْ
اَنْبِیَا اُیْکَ فرشتگان و ساکنین آسمانها و حاملین عرشت را و پیمبران

وَرُسُلِكَ، وَأَنْشَأَتْ مِنْ أَصْنِ 'افِ خَلْقِكَ، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، ورسولانت را که برانگیختی و انواع موجودات بی حسابی را که آفریدی (همه را گواه گیرم) که من گواهی دهم تویی خدایی که

وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَلَا عَدِيلَ، وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِكَ وَلَا تَبْدِيلَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا مَعْبُودِي جز تو نیست و یگانه‌ای که شریک و هم‌تانداری و خلاف و تغییر و تبدیلی در گفتار تو نیست و گواهی دهم که محمد

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، أَدَّى 'مَا حَمَلْتَهُ إِلَى الْعِبَادِ، وَجَّاهِدَ فِي اللَّهِ صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بنده و رسول تو است که بدانچه مأمورش کرده بودی به بندگانت رساند و درباره

عَزَّوَجَلَّ حَقَّ الْجِهَادِ، وَأَنَّهُ بَشَرٌ بِمَا هُوَ حَقٌّ مِنَ الثَّوَابِ، وَأَنْذَرَ بِمَا هُوَ صِدْقٌ خدای عزوجل آنطور که باید کوشش کرد و بدان پاداش نیکی که حق و درست بود مژده داد و بدان عقابی که راست بود

مِنْ الْعِيقِ 'ابِ، اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى 'دِينِكَ مَا أَحْيَيْتَنِي، وَلَا تُرْغِ قَلْبِي بَعْدَيْمِ داد خدایا تا مرا زنده نگاه‌داری بر دین خویش ثابتم گردان و دلم را پس از آنکه

إِذْ هَدَيْتَنِي، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

راهنماییم کرده‌ای منحرف مساز و به من از نزد خود رحمتی بخشای که همانا
تویی بخشایشگر درود فرست بر محمد

وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِ، وَبِرَّ

آلش و مرا از پیروان و شیعیانش قرار ده و در گروه وی محشورم کن و موفقم
دار

وَوَفَّقْنِي لِإِدَاءِ فَرْضِ الْجُمُعَاتِ وَمَا وَجَّبْتَ عَلَيَّ فِيهَا مِنَ الطَّاعَاتِ بِرَّ

فرائض جمعه‌ها و طاعاتی که در آنها بر من واجب کردی و عطاهایی

وَقَسَمْتَ لِأَهْلِهِ مِنَ الْعَطَايَا فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. که در

روز جزا به اهل آن (طاعات و جمعه‌ها) قست کرده‌ای که همانا تویی مقتدر
فرزانه

دعای روز شنبه

بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةُ الْمُعْتَصِمِينَ، وَمَقَالَةُ الْمُتَحَرِّزِينَ، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنَ جَوْرِ بَنَامِ
خدا سخن پناهندگان و گفتار پناهجویان و پناه می‌برم به خدای تعالی از جور

الْجِ 'اُثْرِينَ، وَ كَيْدِ الْحِ 'اسِدِينَ، وَ بَغْيِ الظَّ 'الْمِينِ وَ أَحْمَدُهُ فَوْ حَمْدِ
الْحِ 'امِدِينَ، ستمکاران و بداندیشی حسودان و ستم بیدادگران و می‌ستایمش فَوْ
ستایش ستایش کنندگان

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ بِلَا شَرِيكَ وَالْمَلِكُ بِلَا تَمْلِيكَ، لَا تُضِ 'اُدُّ فِي
حُكْمِكَ، خدایا تویی یگانه بی‌شریک و پادشاه بی‌نیاز (که پادشاهی را دیگری
به او تملیک نکرده) در برابر فرمان تو ضدیت نشود

وَلَا تُنْ 'اَزِعُ فِي مُلْكِكَ أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى 'مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ، و در
پادشاهیت کشمکشی روی ندهد از تو می‌خواهم که درود فرستی بر محمد
بنده و رسالت

وَأَنْ تُوزِعَنِي مِنْ شُكْرِ نِعْمِ 'اَكْ مِ ابْتُلُغْ بِي غِ 'اِيَةَ رِضِ 'اَكْ، وَأَنْ تُعِينَنِي عَلَى 'و به
من طریقه سپاسگزاری نعمتهایت را چنان بیاموزی که مرا به سرحد خشنودیت
برساند و کمکم دهی بر

ط'اعَتِكَ وَكُزُومِ عِب'ادَتِكَ، وَاسْتِحَقِّ اِثْمُوبَتِكَ بِلُطْفِ عِن'ائَتِكَ، وَ تَرَحُّمَنِي
طاعت خود و پیوستگی عبادت خویش و استحقاقِ پاداشت بوسیله لطف و
عنایت و به من ترحم کنی

بِصَدَيِّ عَنْ مَع'اصِيكَ مَا أَحْيَيْتَنِي، وَ تُوَفَّقَنِي لِمَا يَنْفَعُنِي مَا أَبْقَيْتَنِي، به اینکه تا
زنده‌ام از گناهان بازم داری و تا زمانی که در این جهان نگاهم داری موفقم
داری

وَ أَنْ تَشْرَحَ بِكِتَابِكَ صَدْرِي، وَ تَحْطُطَ بِتِلَاوَتِهِ وَزْرِي، وَ تَمْنَحَنِي السَّلَامَةَ به
آنچه سودم رساند و بوسیله کتاب خود (قرآن) سینه‌ام بگشایی و با خواندن آن
جرم و گناهم بریزی و سلامت

فِي دِينِي وَ نَفْسِي، وَلَا تُوحِشْ بِي أَهْلَ أَنْسِي، وَ تُتِمَّ احْس'انَكَ فِي مَا بَقِيَ در
دین و جانم عطا کنی و همدانم را برای من وحشتناک مکن و احسانت را در
ما بقی

مِنْ عُمْرِي كَمَا أَحْسَنْتَ فِيمَا مَضَى مِنْهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. عمر درباره من به
اتمام رسان چنانچه در گذشته احسان کردی ای مهربانترین مهربانها

ابن بابویه؛ مُسْنَدًا از صقر بن ابی دُلف روایت کرده که چون متوکل حضرت
امام علی النقی⁷ را بِسْرَ مَنْ رَأَى 'طلیید روزی بخدمت آنحضرت رفتم خبری از

احوال آنجناب بگیرم و آنحضرت را نزد زراقی حاجب متوکل محبوس کرده بودند چون نزد او رفتم گفتم چه کار داری گفتم بدیدن شما آمده‌ام ساعتی باهم نشستیم و از هر گونه صحبتی باهم کردیم تا آنکه مردم را متفرّ کرد و مجلس خلوت شد باز پرسید که برای چه آمده‌ای من همان جواب اوّل را دادم گفتم گویا آمده‌ای که خبری از مولای خود بگیری من ترسیدم گفتم مولای من خلیفه است گفتم ساکت شو که مولای تو بر حقّ است و من نیز اعتقاد تو را دارم گفتم الحمد لله پس گفتم آیا می‌خواهی نزد او بروی گفتم بلی گفتم قدری بنشین تا صاحب البرید از نزد او بیرون آید من نشستم تا وقتی که صاحب البرید بیرون شد آن وقت پسرکی را مأمور کرد که مرا به نزد آنحضرت ببرد چون بخدمت آنجناب رسیدم دیدم بر روی حصیری نشسته است و در برابرش قبری کنده‌اند پس سلام کردم حضرت جواب داد فرمود بنشین پس فرمود که برای چه آمده‌ای گفتم آمده‌ام که از احوال شما خبری بگیرم پس چون نظرم بر قبر افتاد گریستم حضرت فرمود که گریه مکن که در این وقت از ایشان آسیبی به من نمی‌رسد گفتم الحمد لله پس گفتم ای سید من حدیثی از رسول خدا⁹ روایت شده که معنی آنرا نمی‌فهمم فرمود چیست آن حدیث عرض کردم: لا تُعْادُوا الايامَ فُتَعْ اَدیْکُمْ یعنی دشمنی نکنید با روزها که آنها با شما دشمنی خواهند کرد فرمود مُراد از ایام و روزها ما هستیم

مادامی که بپا است آسمانها وزمین، شنبه اسم رسول خدا 9 است و یکشنبه امیرالمؤمنین 7 و دوشنبه حسن و حسین 8 و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد: و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی: و منم و پنجشنبه فرزندان حسن 7 و جمعه فرزندان محمد است و بسوی او جمع می شوند اهل حق این است معنی ایام پس دشمنی مکنید با ایشان در دنیا که دشمنی کنند با شما در آخرت پس فرمود وداع کن و بیرون رو که ایمن نیستم بر تو و می ترسم اذیتی به تو رسد و بعد سید این حدیث را بسند دیگر از قطب راوندی نقل کرده آنگاه فرمود: ذکر زیارت حضرت رسول 9 در روز خود که روز شنبه باشد:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُهُ، وَأَنَّكَ مُحَمَّدٌ بَنُكَوْاهِي دَهْمُ كَهْ مَعْبُودِي جَزْ خَدَايَ يَكْتَانِيْسَتْ كَهْ شَرِيْكَى نَدَارْدُ وَ كَوَاهِي دَهْمُ كَهْ تُوْ پِيَامْبِرْ اَوْ هَسْتِي وَ تُوِيِيْ مُحَمَّدُ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ، وَنَصَحْتَ لَأُمَّتِكَ، وَجَاهِدْتَ فِيْ عَبْدِ اللَّهِ وَ كَوَاهِي دَهْمُ كَهْ تُو رَسَالَتَهَائِ پُرورد گارت را ابلاغ كردى و براى امت خيـر خواهى نمودى و در

سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَأَدَّيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ، وَأَنَّكَ رَاهِ
خدا از راه حکمت و اندرز نیکو، جهاد (و کوشش) کردی و آنچه را که از حق
بر عهده تو بود ادا کردی و براستی

قَدْ رُوِّفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَغَلِظْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى تَوْسِطَ
به مؤمنان مهربانی کردی و بر کافران سخت گرفتی و خدا را با اخلاص پرستش
کردی تا یقین (یعنی مرگ)

أَتَى كَ الْيَقِينُ، فَبَلَغَ اللَّهُ بِكَ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا
بِكَ بِسَرِيعَةِ آمَدٍ پس خداوند تو را به شریف ترین مقام گرامیان رسانید ستایش
خاص خدایی است که

مِنَ الشُّرْكِ وَالضَّلَالِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ
صَلَوَاتِ مَا رَا بَوْسِيلَةً تَوْازِ شُرْكَ و گمراهی نجات داد خدایا درود فرست بر
محمد و آلش و قرار ده درودهای خود و درودهای

مَلَائِكَتِكَ، وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ، وَعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ،
و اهل فرشتگان و پیمبران و رسولان و بندگان شایستهات و اهل

السَّمُ'وَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ، وَمَنْ سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْوَلَدَيْنِ
وَالْآخِرِينَ، آسمانها و زمینها و هر که برای تو تسبیح کند ای پروردگار جهانیان
از پیشینان و پسینان

خَلَقَكَ، وَأَعْطَاهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ، وَالْوَسِيلَةَ وَالدرَجَةَ الرَّفِيعَةَ، وَأَبْعَثَهُ خَلَقْتَ وَ بِهِ
 او عطا کن برتری و فضیلت و وسیله و درجہ بلند و برآور او را

آن‌هَم اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآؤُكَ، فَاسْتَغْفِرُوْا اللّٰهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ، ايشان در آن دم كه بر خويش ستم كردند پيش تو آمده و از خدا آمرزش خواسته و پيغمبر

لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً، إِلَهِي فَقَدْ آتَيْتُ نَبِيَّكَ مُسْتَغْفِراً تَائِباً مِنْ بَرَايَ أَنُهَا
آمزش خواسته بود حتماً خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند» خدایا من اکنون
به نزد پیغمبرت آمده و آمزش خواه

ذُنُوبِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْفُ عَنِّي يَا سَيِّدَنِي، اتَّوَجَّهُ بِكَ، وَتُوبَةُ كُنْندِه
از گناهانم هستم پس درود فرست بر محمد و آلش و گناهانم را بیامرز ای
آقای ما (ای رسول خدا) بوسیله تو

وَبِأَهْلِ بَيْتِكَ إِلَهِي اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ رَبِّكَ وَرَبِّي لِيَغْفِرَ لِي، پس سه مرتبه بگو: إِنَّ اللَّهَ وَ
اهل بیت بسوی خدای تعالی پروردگار تو و پروردگار خودم رو می آورم تا مرا
بیامرزد * * * * * ما از آن خداییم

وَأَنَّ إِلَهِي رَاجِعُونَ پس بگو: أُصِيبُ بِكَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِنِي، فَمَا أَغْظَمَ وَمُسْلِماً
بسویش باز می گردیم * * * ما به واسطه شما مصیبت زده ایم ای محبوب دلهای
ما و راستی چه اندازه بزرگ است

الْمُصِيبَةُ بِكَ حَيْثُ انْقَطَعَ عَنِ الْوَحْيِ، وَحَيْثُ فَقَدْنَاكَ فَإِنَّ اللَّهَ وَإِنَّ
إِلَهِي مصیبت تو که بدانجهت وحی از ما منقطع گشته و مبتلا به فقدان تو شدیم
پس ما هم از آن خداییم و مسلماً بسویش

رَا جُعُونَ، يَا سَيِّدَنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلُّوا تُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ

بَيْتِكَ باز می گردیم ای آقای ما ای رسول خدا درود خدا بر تو و بر خاندان

الطَّاهِرِينَ، هَذَا يَوْمُ السَّبْتِ وَهُوَ يَوْمُكَ، وَأَنَا فِيهِ ضَيْفُكَ وَجِ ارُّكَ، طاهرينت

باد امروز روز شنبه است و آن روز تو است و من در این روز مهمان تو و

پناهنده به توأم

فَاضِفْنِي وَأَجِرْنِي، فَإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الضِّيَافَةَ، وَمَأْمُورٌ بِالْأَجْرِ ارَّة، پس مرا

پذیرایی کن و پناهم ده که همانا تو بزرگواری و مهمان نوازی را دوست داری

و مأمور به پناه دادن هستی

فَاضِفْنِي وَأَحْسِنْ ضِيَافَتِي، وَأَجِرْنِي وَأَحْسِنْ أَجْرَ ارْتَنَّا، بِمَنْزِلَةِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَعِنْدَ

پس پذیرایم کن و نیکو پذیرایم کن و پناهم ده و نیکو پناهم ده به حق مقام و

منزلت خدا در نزد تو و نزد خاندانت

آلِ بَيْتِكَ، وَبِمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَهُ، وَبِمَا اسْتَوَدَعَكُمْ مِنْ عِلْمِهِ فَإِنَّهُ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ. و به حق

مقام و منزلت ایشان در پیش خدا و به حق آن علمی که خدا به ودیعت در نزد

شما نهاده که همانا او کریمترین کریمان است

جامع این کتاب عباس قمی عَفِيَ عَنْهُ گوید که من هرگاه خواستم زیارت کنم

آنحضرت را به این زیارت اول زیارت می کنم آنحضرت را بنحویکه حضرت

امام رضا **7** تعلیم بزنطی فرموده بعد از آن این زیارت را می خوانم و کیفیت آن چنان است که روایت شده بسند صحیح که ابن ابی نصر خدمت امام رضا **7** عرض کرد که بعد از نماز چگونه صلوات و سلام بر حضرت رسول **9** باید فرستاد فرمود می گوئی:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ سَلَامٍ بِرِئَاسَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ وَبَرَكَاتِهِ
محمد بن

عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ سَلَامٌ بِرِئَاسَةِ خَلِيفَةِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ وَبَرَكَاتِهِ
صِفْوَةِ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدٌ أُنْتِخِبَ لَدُنْ اللَّهِ سَلَامٌ بِرِئَاسَةِ خَلِيفَةِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ وَبَرَكَاتِهِ
پیامبر خدایی و گواهی دهم که تویی محمد

بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِمَمَّتِكَ، وَجَاهِدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَعَبَدْتَهُ حَتَّى بَلَغْتَ رَجَاؤَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِمَمَّتِكَ، وَجَاهِدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَعَبَدْتَهُ حَتَّى بَلَغْتَ رَجَاؤَهُ
در راه پروردگارت جهاد کردی و او را پرستش کردی

أَتَى كَ الْيَقِينُ، فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفْضَلَ مَ اجْزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى تَائِقِينَ (یعنی مرگ) بسرغت آمد پس پاداشت دهد خدا ای رسول
خدا بهترین پاداشی که از طرف امتی به پیغمبرشان دهد خدایا درود فرست
مَحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.
بر محمد و آل محمد بهترین درودی که بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستادی که
همانا تو بسیار ستوده و بزرگواری

زیارت حضرت امیرالمؤمنین 7

به روایت آن کسی که در بیداری مشاهده کرد که جناب صاحب الزمان 7 آن
حضرت را به این کلمات زیارت کرد در روز یکشنبه که روز آنحضرت است:
السَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ، وَالِدَوْحَةِ آلِ الشِّمِيِّهِ الْمَضِيِّ نَهْ، الْمُثْمِرَةِ بِالنَّبَوَةِ، سَلَامٌ
بر درخت طیبۀ نبوت و کهن درخت تنومند هاشمی که درختی است تابان و
بارور به نبوت و سرسبز

الْمُونَقَّةِ بِالْأُمِّ امَّةٍ، وَعَلَى ضَجِيعِكَ آدَمَ وَنُوحَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ
خرم به امامت و بر دو آرمیده در کنارت آدم و نوح علیهما السلام سلام بر تو

وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ
الْمُحَدِّقِينَ وَبِرَّ خاندان پاک و پاکیزه‌ات سلام بر تو و بر فرشتگانی که تو را در
بر گرفته

بِكَ، وَالْحِائِثِينَ بِقَبْرِكَ، يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا يَوْمُ الْآخِرِ وَهُوَ
يَوْمُكَ وَأَطْرَافُ قَبْرِكَ را گرفته‌اند ای مولای من ای امیر مؤمنان امروز روز
یکشنبه است و آن روز تو و

وَبِاسْمِكَ، وَأَنَا ضَيْفُكَ فِيهِ وَجَّارُكَ، فَأَضِيفْنِي يَا مَوْلَايَ وَأَجِرْنِي، فَإِنَّكَ
کَرِیمُ بنام تو است و من در این روز مهمان تو و در پناه توام پس ای مولای من
پذیرایم کن و پناهم ده که براستی تو کریمی

تُحِبُّ الضِّيَافَةَ وَ مَأْمُورٌ بِالْأَجْرَةِ، فَفَعَلَ مَا رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِيهِ، وَرَجَوْتُهُ مِنْكَ، وَ
مهمان‌نوازی را دوست داری و مأمور به پناه‌دادنی پس انجام ده آنچه را که من
میل بدان دارم و از تو امیدوارم

بِمَنْزِلَتِكَ وَ آلِ بَيْتِكَ عِنْدَ اللَّهِ، وَمَنْزِلَتِهِ عِنْدَكُمْ، وَبِحَقِّ ابْنِ عَمِّكَ بِهِ حَقِّ مَقَامٍ وَ
منزلت تو و خاندانت نزد خدا و منزلت او در نزد شما و به حق پسر عمویت
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَيْهِمْ [وَعَلَيْكُمْ] أَجْمَعِينَ. رسول خدا درود
و سلام خدا بر او و آلش و بر همه شما باد.

زیارت حضرت فاطمه زهراء 3

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُمْتَحَنُهُ، اَمْتَحَنَكَ الَّذِیْ خَلَقَكَ، فَوَجَدَكَ لِمَا اَمْتَحَنَكَ سَلَامٌ بِرِ
تو ای آزمایش شده، آزمودت آن خدایی که تو را آفرید پس تو را در آنچه
آزمود

ص 'اِبْرَةَ، اَنَا لَكَ مُصَدِّ، ص 'اِبْرٌ عَلَى 'مَا تَنِي 'بِه اَبُو كِ وَوَصِيُّهُ، صَلَوَاتُ اللهِ بِرِدْبَارِ
یافت و من مقام شامخت را تصدیق دارم و بر آنچه پدرت و همچنین وصی او -
که درود خدا

عَلَيْهِمْ، وَاَنَا اَسْئَلُكَ اِنْ كُنْتُ صَدَقْتُكَ اِلَّا اَلْحَقَّتَنِي بِتَصَدِيقِي لَهُمَا لَتَسْرَّ بِرِ اِيشَانِ
باد - آورده اند صابرم و از تو می خواهم که اگر تو را تصدیق کرده ام تصدیق
مرا به آن دو نیز برسانی تا

نَفْسِي فَاشْهَدِي اَنِّي ظ 'اِهْرِبُوْلَا 'يَتِكَ، وَوَلَايَةُ آلِ بَيْتِكَ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ. دلم را شاد گردانی و گواه باش که من پشت گرم به ولایت تو
و ولایت خاندانت صلوات الله عليهم اجمعين هستم

ایضاً زیارت حضرت زهراء **3** به روایت دیگر

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُتَّحِنُهُ، اِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ، سلام بر تو ای
آزمایش شده آنکس که تو را آفرید پیش از آنکه تو را خلق کند آزمودت
وَكُنْتَ لِمَا اِمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً، وَنَحْنُ لَكَ أَوْلِيَاءُ مُصَدِّقُونَ، وَلَكُلٌّ مَّا أَوْتُوهُ
آن آزمایش بردبار و شکیبام بودی و ما دوستان تو و تصدیق کنندگان شماایم و
در برابر هرچه

أَتَى بِهِ أَبُوكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَأَتَى بِهِ وَصِيُّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَرْتِ صَلَى
الله علیه و آله و سلم و وصیش علیه السلام آورده اند

مُسْلِمُونَ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ إِذْ كُنَّا مُصَدِّقِينَ لَهُمْ، أَنْ تُلْحِقَنَّا
بِتَصَدِّقِنَا تَسْلِيمِ هَسْتِيمِ وَ اِی خدا ما از تو می خواهیم همچنانکه ما تصدیق
کننده این بزرگان هستیم تو هم ما را بخاطر همین تصدیقمان

بِالدَّرَجَةِ الْعَالِيَةِ، لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّ قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. به درجه
عالیه ای برسانی تا ما خود را مژده دهیم که بخاطر دوستی و ولایت این خانواده
علیهم السلام پاک شدیم

روز دوشنبه روز امام حسن و امام حسین 8 است

در زیارت امام حسن 7 می گویی: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ رَسُولِ رَبِّ

اَلْعَالَمِینَ، * * * * * سلام بر تو ای فرزند پیامبر

(خدا) پروردگار جهانیان

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، سلام

بر تو ای فرزند امیرمؤمنان سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهرا

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِیبَ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صِفْوَةَ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَمِینَ

اللَّهُ، سلام بر تو ای حبیب خدا سلام بر تو ای برگزیده خاص خدا سلام بر تو ای

امین (وحی) خدا

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ

یا صِرْاطَ اللَّهِ، سلام بر تو ای حجت خدا سلام بر تو ای نور خدا سلام بر تو ای

راه (مستقیم)

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَیانَ حُکْمِ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ناصِرَ دینِ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ

عَلَیْكَ خدا سلام بر تو ای بیان (کننده) حکم خدا سلام بر تو ای یاور دین خدا

سلام بر تو ای

أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَرُّ الْوَفِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ آقَايِ پاك (و)

منزه از هر عیب) سلام بر تو ای نیکو کردار وفادار سلام بر تو

أَيُّهَا الْقَائِمُ الْأَمِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلِمُ بِالتَّوِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَي

قیام کننده (به امر خدا) و امین سلام بر تو ای دانای به تأویل (قرآن) سلام بر تو

أَيُّهَا الْهَادِي الْمَهْدِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَي

راهنمای راه یافته سلام بر تو ای پاکیزه منزه سلام بر تو

أَيُّهَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْحَقِيقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ أَي

پرهیزکار پاکدامن سلام بر تو ای حق سزاوار بدان سلام بر تو ای شهید

الصَّدِيقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

راست گفتار سلام بر تو ای ابا محمد حسن بن علی و رحمت خدا و برکات او

زیارت حضرت امام حسین 7

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ سلام

بر تو ای فرزند رسول خدا سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان سلام

عَلَيْكَ يَا بَنَ سَيِّدَةِ نِسْ 'اُءِ اَلْعِ اَلْمَيْنِ، اَشْهَدُ اَنَّكَ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَ آتَيْتَ
الزَّكَاةَ، بِرِ تَوَايَ فِرْزَنَدِ بَانَوِي زَنَانِ جِهَانِيَانِ گَوَاهِي دَهْمِ كِه تَوِ بَرَاَسْتِي نِمَاز رَا
بِرِ پَا دَاشْتِي وَ زَكَاتِ دَادِي

وَأَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَعَبَدْتُ اللَّهَ مُخْلِصًا، وَجْ اِهْدَتْ فِي اللّٰهُوَ اَمْر
بِهِ مَعْرُوفِ كَرْدِي وَ نَهِي كَرْدِي اَزِ مَنكَرِ (وَ كَارِهَایِ زَشْتِ) وَ خَدَایِ رَا اَزِ رُویِ
اِخْلَاصِ پَرَسْتَشِ كَرْدِي وَ دَرِ رَاهِ خُدا

حَقَّ جِهْ اِدِهْ حَتَّى 'اَتَى 'اَكْ اَلْيَقِينُ، فَعَلَيْكَ السَّلَامُ مِنْ مَّابَقِيَتْ وَبَقَى اللَّيْلِ اَنْطُور
كِه بَايْدِ وَ شَايْدِ جِهَادِ كَرْدِي تَا يَقِينِ (يَعْنِي مَرِگِ) بِهِ سَرَاغْتِ آمِدِ پَسِ بَرِ تَوِ بَادِ
سَلَامِ مِنْ تَا مِنْ زَنْدِهَامِ وَ شَبِ

وَاللّٰهُ اَرُّ، وَعَلَى 'اَلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، اَنَا يَا مَوْلَايَ مَوْلَى لَكَ وَلَا لِرُوزِ
بِرِ پَا اَسْتِ وَ بَرِ خَانْدَانِ پَاكِيزِهِ وَ پَاكِتِ بَادِ وَ مِنْ اِيِ مَوْلَايِمِ دُوسْتَدَارِ تَوِ وَ
خَانْدَانَتِ

بَيْتِكَ، سَلَمٌ لِمَنْ سِ اَلْمَكْمُ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حِ اَرَبَكُمُ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَجَهْرِكُمْ،
هَسْتَمِ صَلَاحِ بَا هِرِ كَسِ كِه بَا شَمَا دَرِ صَلَاحِ اَسْتِ وَ دَرِ جَنْگَمِ بَا هِرِ كَسِ كِه بَا
شَمَا دَرِ جَنْگِ اَسْتِ اِيْمَانِ دَارَمِ بِهِ رَازِ پَنْهَانِ وَ بِهِ اَمْرِ

وَضَّاهِرِكُمْ وَبِاطِنِكُمْ، لَعَنَ اللَّهُ أَعْدَاءُكُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَأَنَا أَشْكَارُ
شما و ظاهر و باطن شما خدا لعنت کند دشمنانتان را از اولین و آخرین و من
أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْهُمْ، يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ
الله، بیزاری می جویم به سوی خدای تعالی از ایشان ای مولای من ای ابا محمد
و ای مولای من ای ابا عبدالله

هَذَا يَوْمُ الْأَثْنَيْنِ وَهُوَ يَوْمُكُمْ بِاسْمِكُمْ، وَأَنَا فِيهِ ضَيْفٌ كَمَا فَضِيفْتُ، أَمْرُوزَ
روز دوشنبه است و این روز شما است و به نام شما است و من در این روز
مهمان شمایم پس مرا بنوازید

وَأَحْسِنْ ضِيَاْفَتِي، فَنَعْمَ مَنْ اسْتُضِيفَ بِهِ أَنْتُمْ، وَأَنَا فِيهِ مِنْ جَوَارِ
كَمَا فَاجِرْتُ، وَنِيَكُوْكُمْ مَهْمَانُ نَوَازِي كُنِيْدُ كِهْ چِهْ خُوبْ مَهْمَانُ نَوَازِيْدُ شِمَا بَرَا
مهمان و من در این روز در پناه شمایم پس مرا پناه دهید که

فَإِنَّكُمْ مَأْمُورَانِ بِالضِّيَافَةِ وَالْأَعْجَارَةِ، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَآلِكُمَا الطَّيِّبِينَ. هَمَانَا شِمَا
به مهمان نوازی و پناه دادن مأمورید درود خدا بر شما و بر خاندان پاکتان باد

روز سه شنبه

به اسم حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق: است
زیارت کن ایشان را بدین زیارت:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا خُزَّانَ عِلْمِ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا تَرَاجِمَةَ سَلامٍ بِرِ شَمَا اِی
گنجینه داران علم خدا سلام بر شما ای ترجمانان (و مفسران)

وَ حِیَ اللَّهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا اَئِمَّةَ الْهُدَى، اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا وَحِیَ خُدا سَلامٍ بِرِ
شما ای پیشوایان هدایت سلام بر شما ای

اَعْلَامَ التَّقَى، اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا اَوْلَادَ رَسُوْلِ اللَّهِ، اَنَا عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ. نشانه های
پرهیزکاری سلام بر شما ای فرزندان رسول خدا من به حق شما شناسایی دارم
مُسْتَبَصِرٌ بِشَأْنِكُمْ، مَعَ اِدِّ لِاَعْدَاؤِكُمْ، مُوَالٍ لِاَوَّلِیَاكُمْ، بِأَبِی اَنْتُمْ وَاُمِّی و به شَأْن و
مقامتان بینایی کامل دارم دشمنم با دشمنانتان دوستم با دوستانتان پدر و مادرم
به فدایتان

صَلُّوا تُ اللَّهُ عَلَیْكُمْ، اَللَّهُمَّ اِنِّی اَتُوْا اِلٰی اَخِرَهُمْ کَمَا تَوَالَّیْتُ اَوَّلَهُمْ، درود خدا
بر شما خدایا من دوست دارم آخرین ایشان را چنانچه دوست دارم نخستین
آنها را

وَأَبْرَأَ مِنْ كُلِّ وَلِيَجْهٍ دُونَهُمْ، وَكَفَرُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَبِزَارَى جَوِيمِ
از هر همدم باطل غیر از ایشان و به جبت و طاغوت (مدعیان دروغین مقام
ایشان) و لات

وَالْعُزَّى؛ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ يَا مَوْالِيَّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ وَعِزِي
کافر درود خدا بر شما ای سروران من و رحمت خدا و برکاتش سلام بر
عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ أَلْعِ ابْدِينِ، وَسَلَامٌ لَهَ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَاقِرَ عِلْمِ تَوَايِ
بزرگ عابدان و نژاد پاک اوصیاء سلام بر تو ای شکافنده علم

النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَادِقًا مُصَدَّقًا فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ، يَا مَوْالِيَّ يَا مَبْرَانَ
سلام بر تو ای راستگوی تصدیق شده در گفتار و کردار ای سروران من
هَذَا يَوْمُكُمْ وَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثِ أَيْ، وَأَنَا فِيهِ ضَيْفٌ لَكُمْ وَمُسْتَجِيرٌ بِكُمْ أَمْرُوزَ كَهْ رَوْزِ
سه شنبه است روز شما است و من در این روز مهمان شمایم و پناه جوی به
شمایم پس از من

فَاضِيفُونِي وَأَجِيرُونِي بِمَنْزِلَةِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ، وَآلِ بَيْتِكُمُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ بِذِرَائِي
کنید و پناهم دهید بدان مقامی که خدا در نزد شما و خاندان پاک و پاکیزه
شما دارد

روز چهارشنبه

به اسم حضرت موسی بن جعفر و امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی:
است بگو در زیارت ایشان:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا اَوْلِیَاءَ اللهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا حُجَجَ اللهِ، سلام بر شما ای دوستان
خدا سلام بر شما ای حجت‌های خدا

اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا نُورَ اللهِ فِي ظُلُمِ اتِ الْاَرْضِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ سلام بر شما ای
نور(های) خدا در تاریکی‌های زمین سلام بر شما

صَلُّوْا تِلْكَ اَللّٰهُ عَلَیْكُمْ وَعَلٰی اٰلِ بَیْتِکُمُ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ، بِاَبی اَنْتُمْ و درود خدا بر
شما و بر خاندان پاک و پاکیزه‌تان باد پدرم و

وَأُمِّی لَقَدْ عَبْدْتُكُمْ اللهُ مُخْلِصِیْنَ، وَجِ اِهْدُكُمْ فِی اللهِ حَقَّ جِهْ اِدِهْ حَتّٰی و مادرم به
فدای شما که براستی شما خدای را از روی اخلاص پرستش کردید و آنطور
که باید و شاید در راه خدا جهاد

اَتٰی اَکْمُ الْیَقِیْنُ، فَلَعَنَ اللهُ اَعْدَا نَکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَجْمَعِیْنَ، وَاَنَا اَبْرءُ کَرَدِید
تا مرگ به سراغ شما آمد پس خدا لعنت کند همه دشمنانتان را از جن و انس
و من به سوی خدا الی الله وَاِلَیْکُمْ مِنْهُمْ، یا مَوْلَا یَ یا اَبَ اِبراهیمَ مُوسٰی بَنَ

جَعْفَرُ، يَا مَوْلَايَ يَا وَشَمَا از ایشان بیزاری می جویم ای سرور من ای ابا ابراهیم -
موسی بن جعفر - و ای مولای من

أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى، يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، ای ابالحسن -
علی بن موسی - و ای آقای من ای ابا جعفر - محمد بن علی -

يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، أَنَا مَوْلَى لَكُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ إِي مَوْلَايَ
من ای ابالحسن - علی بن محمد - من دوست شمایم ایمان به راز نهان

وَجَهْرِكُمْ، مُتَضَيِّفٌ بِكُمْ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا وَهُوَ يَوْمُ الْأَرْبَعِاءِ، وَ مُسْتَجِيرٌ وَ أَمْرُ
آشکار شما دارم و خود را در این روز که روز چهارشنبه است به مهمانی

بِكُمْ فَأَضِيفُونِي وَ أَجِيرُونِي بِإِلِ بَيْتِكُمُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. شما خوانده ام و به شما
پناه آورده ام پس از من پذیرایی کنید و پناهم دهید به حق خاندان پاک و
پاکیزه تان

روز پنجشنبه

روز حضرت امام حسن عسکری **7** است بگو در زیارت آن حضرت اَلسَّلَامُ

عَلَيْكَ يَا * * * * * سلام بر تو ای

وَلِيَّ اللَّهِ، اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَخِ الصِّتَّةُ، اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِمَامَ اُمِّ وَلِيَّ خَدَا

سلام بر تو ای حجت خدا و بنده خدا و بنده خالص او سلام بر تو ای پیشوای

الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثَ الْمُرْسَلِينَ، وَحُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ مُؤْمِنَانِ وَ

وارث فرستادگان (خدا) و حجت پروردگار جهانیان درود خدا بر تو

وَعَلَىٰ آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ

بر خاندان پاک و پاکیزه‌ات ای سرور من ای ابا محمد - حسن بن علی -

أَنَا مَوْلَى لَكَ وَلِإِلَٰهِيكَ، وَهَذَا يَوْمُكَ وَهُوَ يَوْمُ الْخَمِيسِ، وَأَنَا ضَيْفُكَ فِيهِ،

وَمَنْ دُوسْت شَمَا وَ خَانْدَانَت هَسْتَم وَ اَمْرُوز كِه رُوز پَنجشَبِه اِسْت رُوز شَمَا

است و من در این روز میهمان شمایم و

مُسْتَجِيرٌ بِكَ فِيهِ، فَأَحْسِنُ ضِيَافَتِي وَاجْأَرْتِي، بِحَقِّ آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

پناهنده به شمایم پس نیکو از من پذیرایی کن و بخوبی پناهم ده به حق خاندان

پاک و پاکیزہات

روز جمعه

روز حضرت صاحب الزّمان 7 و بنام آن جناب است و همان روزی است که
در آن روز ظهور

خواهد فرمود بگو در زیارت آن حضرت: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي
أَرْضِهِ، * * * * * سلام بر تو ای حجت خدا در
روی زمین

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي سَلَام
بر تو ای دیده بان (یا دیده) خدا در میان خلق سلام بر تو ای نور خدا که
راه جویان

بِهِ الْمُهْتَدُونَ، وَيُفَرِّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهْتَدُ بُدَانِ رَاهِنَمَائِي
شوند و به وسیله او از کار مؤمنان گشایش شود سلام بر تو ای پاک پروریده
اَلْخِائِفُ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ تَرَسَانِ (از
دشمن) سلام بر تو ای سرپرست خیرخواه سلام بر تو ای کشتی

النَّجَاهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيِّ وَه، السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى
آلِ نَجَاتِ سَلامِ بِرِ تَوَايِ چشمة حیاتِ سَلامِ بِرِ تَوَا دَرُودِ خِدا بِرِ تَوَا بِرِ
خاندان

بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ بِكَ
و بِا كِز هَاتِ بَادِ سَلامِ بِرِ تَوَا خِدا شَتَابِ كَنْدِ دَرِ وَعْدَةُ يَارِي

و ظُهُورِ الْأُمْرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ، أَنَا مَوْلَاكَ عَارِفُ بَأُولَى كَ
وَأُخْرَى كَ، تَوَا وَ پِیروزیِ کَارِتِ سَلامِ بِرِ تَوَا ایِ سُرُورِ مَن، وَ مَنِ دُوسْتِ تَوَا
بِیْنایِ بِه آغَا زِ وَ اَنْجَامِ کَارِتِ هِستَم

اتَّقِرْبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَ وَبِآلِ بَيْتِكَ، وَانْتَظِرْ ظُهُورَكَ، وَظُهُورَ الْحَقِّ عَلَى وَ بِه
سُویِ خِدا یِ تَعَالیِ بوسیله تَوَا وَ خاندانتِ تَقَرُّبِ جَویمِ وَ مَنْتَظَرِ ظُهُورِ تَوَا
پِیروزیِ حَقِ بَدِستِ

يَدَيْكَ، وَاسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْ تَوَا هِستَمِ وَ
ازِ خِدا میِ خِواهِمِ کِه دَرُودِ فَرِستَدِ بِرِ مُحَمَّدِ وَ آلِ مُحَمَّدِ وَ مَرَا دَرِ زَمَرَةُ

الْمُنْتَظَرِينَ لَكَ وَالتَّابِعِينَ وَالنَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ
مَنْتَظَرانِ وَ پِیروانِ تَوَا قَرارِ دَهدِ وَ دَرِ زَمَرَةُ یاورانِ تَوَا دَرِ بَرابَرِ دِشْمَنانَتِ وَ کِسانِ
کِه دَرِ پِیشِ رُویَتِ دَرِ مِیانِ

يَدَيْكَ فِي جُمْلَةِ أَوْلِيَا بُكَ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْكَ دُوسْتَانَتِ شَرِبَتْ شَهَادَتِ مِي نُو شَنْدِ اِي مَوْلَايَ مِنْ اِي صَاحِبِ الزَّمَانِ
دُرُودِ خُدا بِرِ تُو

وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ، هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَوْمُكَ، الْمُتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ، وَالْفَرَجُ
بِرِ خَاندَانَتِ، اَمْرُوزِ رُوزِ جُمْعَه اِسْتِ وَ اَن رُوزِ تُو اِسْتِ كِه اَنْتَظَارِ ظُهْرِ تُو دَرِ
اَن رُوزِ وَ اَنْتَظَارِ فَرَجِ

فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدَيْكَ، وَقَتْلُ الْكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ، وَأَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ مُؤْمِنَانِ
بِدَسْتِ تُو وَ كُشْتَارِ كَافِرَانِ بُو سِيْلَه شَمَشِيْرِ تُو دَرِ اَيْنِ رُوزِ مِي رُودِ وَ مِنْ اِي آقَايِ
مِنْ دَرِ اَيْنِ رُوزِ مِي هِمَانِ تُو وَ پِناهندهاتِ هِسْتِمِ

ضَيْفُكَ وَجَارُكَ، وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكَرَامِ، وَمَأْمُورٌ بِالضِّيَافَةِ
تُو اِي سِرُورِ مِنْ بَزَرْگُواريِ اَزِ فِرْزَنْدَانِ بَزَرْگُوَارَانِ هِسْتِي وَ بِه مِي هِمَانِ نُو اِزِي

وَالْأَعْرَافِ، فَأَضِيفْنِي وَ أَجِرْنِي، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ
الطَّاهِرِينَ. وَ پِناه دَاْدَنْ مَأْمُورِي پَسِ مِرا بِنُو اِزِ وَ پِناهم دِه دُرُودِ خُدا بِرِ تُو وَ بِرِ
خَاندَانِ طَاهِرِيْنَتِ بَاْدِ.

2- ادعیه و نماز امام زمان عج

نماز حضرت صاحب الزمان عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى الْفَرَجَ

دو رکعت است می خوانی در هر رکعت سوره حمد را تا ایاک نعبد و ایاک نستعین و چون به این آیه رسیدی آنرا صد مرتبه می گوئی و در مرتبه آخر سوره را تمام می کنی پس قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را یکبار می خوانی و ذکر رکوع و سجود را هفت بار می خوانی و بعد از نماز تسبیحات حضرت فاطمه س را گفته سپس به سجده رفته و صدبار صلوات می فرستی.

3- نماز جعفر طیار

و از جمله نمازها نماز حضرت جعفر 7 که اکسیر اعظم و کبریت احمر است و بسندهای بسیار معتبره با فضیلت بسیار که عمده آمرزش گناهان عظیمه است وارد شده و افضل اوقات آن صدر نهار جمعه است و آن چهار رکعت است بدو تشهد و دو سلام در رکعت اول بعد از سوره حمد اِذَا زُلْزِلَتْ می خواند و در رکعت دوم سوره وَاَلْعَادِيَات و در رکعت سیم اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ و در رکعت چهارم قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ و در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت پانزده مرتبه می گوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع همین تسبیحات را ده مرتبه می گوید و چون سر از رکوع برمی دارد ده مرتبه و در

سجدهٔ اوّل ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجدهٔ دویم ده مرتبه و بعد از سر برداشتن پیش از آنکه برخیزد ده مرتبه در هر چهار رکعت چنین می کند که مجموع سیصد مرتبه شود

4- نماز پدر و مادر

5- آداب زیارت قبر منور امام رضاع

1- قبل از زیارت، غسل زیارت کند و مستحب است زائر برای تشریف به حریم حرم اهل بیت (ع) لباسی نو و پاکیزه بر تن کند.

2- هنگام رفتن به سوی روضه مقدسه با آرامش و وقار و تواضع و گام های کوتاه حرکت کردن و سر به زیر انداختن و به اطراف نظر نکردن

زبان به ذکر و تسبیح و تحمید و تکبیر مشغول داشتن و استغفار نمون و دهان به صلوات، بر محمد و آل محمد معطر نمودن

وقتی وارد حرم می شود اذن دخول بخواند و یکی از آدابی که قبل از زیارت شایسته انجام دهد، گفتن تکبیر در هنگام دیدن قبر مطهر است

3-قرائت زیارتنامه‌های وارده از معصومین در حین زیارت

4-نماز زیارت امام رضاع که دورکعت است ودر رکعت اول یس ودر رکعت دوم الرحمن خوانده می شود.

5- به نیت اموات یا والدین ودوستان زیارت کند.

6-خواندن نماز جعفر طیار که دوتا دورکعت است ودر مفاتیح در اعمال روز جمعه کیفیت آن ذکر شده است.

6-آداب زیارت قبر منور امام حسین ع

7-آداب زیارت اهل قبور

8- دعای روزانه ماه رجب

اگر شخص قادر بر روزه ماه رجب نباشد هر روز صد مرتبه این تسبیحات را بخواند تا ثواب روزه آن را دریابد:

سُبْحُ 'اِنْ اَءِلْ 'هَ الْجَلِيلِ، سَبْحَانِمَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا * * * * * منزله
است خدای بزرگ منزله است آنکه تنزیه و تسبیح جز برای او شایسته نیست
لَهُ، سَبْحَانَا لَعَزَّ الْأَكْرَمُ، سَبْحَانِمَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَهُوَ لَهُ أَهْلٌ. منزله است خدای برتر و
کریمتر منزله است آنکه لباس عزت در بردارد و شایسته آن است

محمد بن ذکوان که معروف به سَجَّاد است برای آنکه آنقدر سجده کرد و
گریست در سجود که نایبنا شد گفت عرض کردم به حضرت صادق **7** فدای تو
شوم این ماه رجب است تعلیم بنما مرا دعائی در آن که حقّ تعالی مرابه آن نفع
بخشد حضرت فرمود بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بگو در هر روز از رجب
در صبح و شام و در عقب نمازهای روز و شب

يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ، وَأَمَنْ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ، يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ أَيْ
برای هر خیری به او امید دارم و از خشمش در هر شری ایمنی جویم ای که
می دهد (عطای) بسیار

بِالْقَلِيلِ، يَا مَنْ يُعْطَى مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ در برابر
(طاعت) اندک ای که عطا کنی به هر که از تو خواهد ای که عطا کنی به کسی
که از تو نخواهد و

تَحْنُنَا مِنْهُ وَرَحْمَةً، أَعْطِنِي بِمَسْئَلَتِي إِيَّاكَ، جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَجَمِيعَ خَيْرِنِهِ تُو رَا
بشناسد از روی نعمت بخشی و مهرورزی عطا کن به من به خاطر درخواستی
که از تو کردم همه خوبی دنیا و همه خوبی وخیر

الْآخِرَةِ، وَاصْرِفْ عَنِّي بِمَسْئَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا، وَشَرِّ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ آخِرَت
را و بگردان از من به خاطر همان درخواستی که از تو کردم همه شر دنیا و شر
آخرت را زیرا

غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَّا أَعْطَيْتَ، وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ آنچه تو دهی چیزی کم
ندارد (یا کم نیاید) و بیفزای بر من از فضلت ای بزرگوار

راوی گفت پس گرفت حضرت محاسن شریف خود را درپنجه چپ خود
وخواند این دعا را به حال التجا و تضرع به حرکت دادن انگشت سیبائه
دست راست پس گفت بعد از این:

يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا ذَا النِّعَمِ، يَا ذَا الْجُودِ، يَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، حَرِّمُ شَيْبَتِي
عَلَى النَّارِ، اَي صاحب جلال و بزرگواری ای صاحب نعمت و جود ای
صاحب بخشش و عطا حرام کن محاسنم را بر آتش دوزخ

هر روز از شعبان در وقت زوال و در شب نیمه آن

بخواند این صلوات مرویه از حضرت امام زین العابدین 7 را: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى

مُحَمَّدٍ * * * * *

درود فرست بر محمد

وَأَلِ مُحَمَّدٍ شَجَرَةَ النَّبُوَّةِ، وَمَوْضِعَ الرَّسِّ إِلَهٍ، وَمُخْتَلَفِ الْمَلَأِ نِكَهٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

درخت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان

وَمَعْدِنِ الْعِلْمِ، وَأَهْلِ بَيْتِ الْوَحْيِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ وَ مَعْدِنِ دَانِش وَ

خاندان وحی خدایا درود فرست بر محمد و آل

مُحَمَّدٍ، الْفُلُوكِ الْجَارِيَةِ، فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ، يَا مَنْ مِنْ رَكِبِهِ، وَيَغْرِي مُحَمَّدٍ كِشْتِي

جاری در اقیانوسهای بیکران ایمن شود هر که سوار آن کشتی گردد و غری شود

مَنْ تَرَكَهَا، الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارٌّ، وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّا زِمَ لَهُمْ كَسَى كِهْ أَن رَا

واگذارد، هر که بر ایشان تقدم جوید از دین بیرون رفته و کسی که از ایشان

عقب ماند به نابودی گراید ولی ملازم ایشان

لَا حَقَّ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الْكَهْفِ الْحَصِينِ، وَغِيَاثِ بِهِ حَقِّ

خواهد رسید خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد آن پناه گاه محکم و

فریادرس

الْمُضْطَرُّ الْمُسْتَكَينَ، وَمَلْجَأُ آلِهِ اَرَبِّينَ، وَعِصْمَةُ الْمُعْتَصِمِينَ، اللَّهُمَّ بِيَجَارَةِ دَرْمَانْدِه وَ
پناه گریختگان و دستاویز محکم برای وسیله جویان خدایا درود

صَلِّ عَلَى 'مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتُهُ كَثِيرَةٌ تَكُونُ لَهُمْ رِضًا، وَلِحَقِّ فَرَسْتِ بِرِ
محمد و آل محمد درود بسیاری که موجب خوشنودی ایشان گردد و حق
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَدَاءٌ وَقَضَاءٌ، بِحَوْلٍ مِنْكَ وَقُوَّةٍ يَا رَبَّ اَلْعَالَمِينَ، محمد و
آل محمد اداء گشته و انجام وظیفه ما شده باشد به جنبش و نیروی تو ای
پروردگار جهانیان

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى 'مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الطَّيِّبِينَ الْأَبْرَارِ الْأَخْيَارِ، الَّذِينَ خَدَايَا دُرُودِ
فرست بر محمد و آل محمد آن پاکان نیکوکار برگزیده آن کسانی که
أَوْجَبَتْ حُقُوقَهُمْ، وَفَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَوَلَّيْتَهُمْ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى 'حَقُوقِ شَانِ رَا
واجب کردی و اطاعت و دوستیشان را فرض نمودی خدایا درود فرست بر
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْمُرْ قَلْبِي بِطَاعَتِكَ، وَلَا تُخْزِنِي بِمَعْصِيَتِكَ، محمد و آل
محمد و آباد کن دل مرا به اطاعت خود و به وسیله نافرمانیت رسوایم مکن
وَارْزُقْنِي مُوَأْسَاةً مَنْ قَتَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِكَ بِمَا وَسَّعْتَ عَلَيَّ مِنْ رَوْزِي مِنْ
گردان که کمک مالی دهم بر کسی که روزیت را بر او تنگ کردی بوسیله
آنچه بر من فراخ گرداندی از

فَضْلِكَ، وَنَشَرْتَ عَلَيَّ مِنْ عَدْلِكَ، وَأَحْيَيْتَنِي تَحْتَ ظِلِّكَ، وَهَذَا شَهْرُ فَضْلِ
خویش و گستردی بر من از عدل خویش و مرا در زیر سایهات زنده داشتی و
این ماه

نَبِيِّكَ سَيِّدِ رُسُلِكَ، شَعْبُ الْاَذَى حَفَفَتْهُ مِنْكَ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّضْوَانِ، پیمبرت و
آقای رسولانت ماه شعبان است که اطراف آن را به رحمت و خوشنودی خود
پوشاندی

الَّذِي كُنَّا رُسُلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَذَابُ فِي صِيَامِهِ أَنْ مَاهِي كَه
رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم کوشش بسیار داشت در روزه
وَقِيَامِهِ، فِي لَيَالِيهِ وَأَيَّامِهِ، بُخُوعاً لَكَ فِي إِكْرَامِهِ وَإِعْظَامِهِ، إِلَى مَحَلٍّ وَشَبَّ
زنده داریش هم در شبها و هم در روزهایش بخاطر فروتنی در برابر تو در مورد
گرامی داشتن و بزرگداشتنش هم چنان

حَمْدِهِ، اللَّهُمَّ فَاعِنَّا عَلَى الْأَسْتِنَاءِ بِسُنَّتِهِ فِيهِ، وَنَيْلِ الشَّفَاعَةِ لَدَيْهِ، تا هنگام
مرگش خدایا پس ما را کمک ده تا روش او را در این ماه پیروی کنیم و به
شفاعتی که نزد او است برسیم

اللَّهُمَّ وَاجْعَلْهُ لِي شَفِيعاً مُشَفَّعاً وَطَرِيقاً إِلَيْكَ مَهْيَعاً، وَاجْعَلْنِي لَهُ خَدَايَا قَرَارِ دَهْ او را
برای من شفیعی پذیرفته و راهی بسویت که همواره باشد و مرا پیرو او گردان

مُتَّبِعًا، حَتَّىٰ أَلْقَىٰكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنِّي رَاضِيًا، وَ عَن ذُنُوبِي غَاضِيًا، قَدْ أَوْجَبْتَ تَا
به جایی که در روز قیامت تو را در حالی دیدار کنم که از من خوشنود باشی و
گناهانم را نادیده گیری و برای من واجب

لِي مِنْكَ الرَّحْمَةُ وَالرِّضْوَانُ، وَأَنْزَلْتَنِي دَارَ الْقَرَارِ وَمَحَلَّ الْأَخْيَارِ، كَرِهَ بَاشِي از
جانب خود رحمت و خوشنودی را و مرا در خانه همیشگی (بهشت جاویدان)
و منزلگاه نیکان فرود آری

هشتم بخواند این مناجات مرویه از ابن خالویه را که نقل کرده و گفته این
مناجات حضرت امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان او: است که در ماه شعبان
می خواندند:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ، وَاسْمَعْ خَدَايَا
درود فرست بر محمد و آل محمد و بشنو دعایم را هنگامی که تو را خوانم و
بشنو

نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ، وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ، فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ،
وَوَقَفْتُ صَدَائِمَ رَا هِرْ گَاه تُو رَا صَدَا زَنَم و رُو به مَن کَن هِرْ گَاه بَا تُو رَا ز گَوِیم
زیرا من به سوی تو گریختم و پیش رویت

بَيْنَ يَدَيْكَ، مُسْتَكِينًا لَكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ، رَاجِيًا لِمَالِدَيْكَ ثَوَابِي، ایستادم در
حال بیچارگی و فروتنی به درگاهت و امیدوارم ثوابم را که در پیش تو است
وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي، وَتَخْبُرُ حَاجَتِي، وَتَعْرِفُ ضَمِيرِي، وَلَا يَخْفَىٰ وَتَوَّانِجَ رَأْسِي
من در دل دارم می‌دانی و حاجتم را آگاهی و از نهادم باخبری

عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ، وَمَأْرِيْدُ أَنْ أَبْدِيَ بِهِ مِنْ مَنَاطِقِي، وَآتَفَوْهُو سِرَانِجَام
کار و سرمنزل من بر تو روشن است و نیز آنچه را می‌خواهم از گفتارم بدان
لب‌گشایم و آن طلبی

بِهِ مِنْ طَلِبَتِي، وَأَرْجُوهُ لِحَاقَتِي، وَقَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي رَا كِه
می‌خواهم به زبان آرم و امید آن را برای سرانجام کارم دارم، ای آقای من
مقدّرات

فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَىٰ آخِرِ عُمْرِي، مِنْ سَرِيرَتِي وَعَلَانِيَتِي، وَبَيْدِكَ لَا تَوْبَرُ مِنْ
جاری گشته در آنچه از من تا آخر عمر سرزند چه از کارهای پنهانم و چه
آشکارم و بدست تو است نه

بَيْدٍ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَنَقْصِي وَنَفْعِي وَضَرِّي، إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي، فَمَنْ بِهِ دَسْتُ
دیگری کم و زیاد شدن و سود و زیان من خدایا اگر توام محروم کنی پس
کیست

ذَٰلَّذِي يَرْزُقُنِي، وَإِنْ خَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَٰلَّذِي يَنْصُرُنِي، إِلَٰهِي أَعُوذُكَ رَوْزِيمٍ دَهِدْ وَ

اگر تو خوارم کنی پس کیست که یاریم دهد خدایا پناه برم

بِكَ مِنْ غَضَبِكَ، وَحُلُولِ سَخَطِكَ، إِلَٰهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ بِهِ تَوَازِ خَشْمَتِ

و فرو ریختن عذابت خدایا اگر من شایستگی رحمت تو را ندارم

لِرَحْمَتِكَ، فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ، إِلَٰهِي كَأَنِّي وَلِيٌّ تَوَ شَايِسْتَهُ

آنی که از زیاده بخششت به من احسان کنی خدایا خود را چنان

بِنَفْسِي وَافِقَةً بَيْنَ يَدَيْكَ، وَقَدْ أَظَلَّهُ 'حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ، فَقُلْتُ 'مِ امِي نَكْرَمِ كِه

گویا در برابرت ایستاده و آن توکل نیکویی که بر تو دارم بر سر من سایه

افکنده و تو نیز آنچه را

أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَغَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ، إِلَٰهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى 'مِنْكَ شَايِسْتَهُ آنی

درباره من فرموده و مرا در سراپرده عفو خویش پوشانده ای خدایا اگر بگذری

پس کیست

بِذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ قَدْ دَنَا 'أَجَلِي وَلَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي، فَقَدْ جَعَلْتُ كِه از تو بدین

کار سزاوارتر باشد و اگر مرگم نزدیک شده و عملم مرا به تو نزدیک نکرده

من به ناچار قرار می دهم

الاءِقر'ارِ بالذنبِ اِلَيْكَ وَسَيَلْتِ اِلٰهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي اقرار به گناه را
وسيلهٔ خویش به درگاهت خدایا من بر خویشتن ستم کردم در
النَّظَرِ لَهُ فَلَهَا الْوَيْلُ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهُ، اِلٰهِي لَمْ يَزَلْ بِرُكَّ عَلَيَّ اَيام آن توجهی که
بدان کردم پس وای بر او اگر نیامرزیش خدایا پیوسته در دوران زندگی نیکی
تو

حَيِّ 'وتی، فلا' تَقْطَعُ بِرُكَّ عَنِّي فِي مَمَّ 'اتی، اِلٰهِي كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنٍ بِرِ مِنْ
می‌رسد پس نیکیت را در هنگام مرگ نیز از من مگیر خدایا من چگونه
مأیوس شوم از اینکه پس از مرگ مورد حسن

نَظَرِكَ لِي بَعْدَ مَمَّ 'اتی، وَأَنْتَ لَمْ تُؤَلِّنِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيِّ 'وتی، اِلٰهِي نظر تو
واقع گردم در صورتی که در دوران زندگی جز به نیکی سرپرستیم نکردی
خدایا

تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَعُدُّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ 'مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ سِرْپَرستی
کن کار مرا چنانچه تو شایسته آنی و توجه کن بر من به فضل خویش که
همچون گنهکاری هستم

جَهْلُهُ، إلهي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَخُوجُ إِلَى سِتْرِهِ أَكْه نادانیش
سراپا او را فراگرفته خدایا براستی تو گناهانی را در دنیا بر من پوشاندی که من
به پوشاندن آنها

عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ، إِذْ لَمْ تُظْهِرْهُ إِلَّا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، در
آخرت محتاج ترم (در دنیا پوشاندی) با اینکه آشکارش نکردی برای هیچیک
از بندگان شایسته‌ات

فَلَا تَقْضِ حُنَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤُسِ الْأَشْهَادِ، إلهي جُودُكَ بَسْطَای خدا پس
در روز قیامت در برابر دیدگان مردم مرا رسوا مکن خدایا جود و بخششت
أَمَلِي، وَعَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِي، إلهي فَسِّرْنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضَى آرزویم را
گستاخ کرده و گذشت تو برتر است از عمل من خدایا مرا در آن روزی
فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ، إلهي اعْتَدِ أَرَى إِلَيْكَ اعْتَدِ أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ كَيْفِ
بندگان دآوری کنی به دیدارت مسرور ساز خدایا عذرخواهی من به
در گاهت عذرخواهی کسی است که بی نیاز

قَبُولِ عُدْرِهِ، فَأَقْبَلْ عُدْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ، إلهي نشده از
پذیرفتن عذرش پس عذر مرا بپذیر ای بزرگوارترین کسی که گنهکاران به
در گاهش معذرت خواهی کنند خدایا

لَا تَرُدُّ حَاجَتِي، وَلَا تُخَيِّبْ طَمَعِي، وَلَا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَأَمَلِي، حاجتم را
بازمگردان و طمعم را به نومیدی مکشان و امید و آرزویم را از درگاهت قطع
مفرما

إِلٰهِي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي، وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعْافِنِي، خدایا اگر
خواری مرا خواسته بودی راهنمائیم نمی کردی و اگر رسوائیم را می خواستی
تندرستیم نمی دادی

إِلٰهِي مَا أَظُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلَبِهَا مِنْكَ، خدایا گمان
ندارم که مرا بازگردانی در مورد حاجتی که عمر خویش را در خواستن آن از
تو سپری کردم

إِلٰهِي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا، يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ كَمَا تُحِبُّ خدایا
ستایش خاص تو است ستایش ابدی جاویدان همیشگی که فزون شود ولی کم
نگردد بدان نحو که دوست داری

وَتَرْضَى، إِلٰهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ، وَإِنْ أَخَذْتَنِي وَخُشْنُود
شوی خدایا اگر مرا به جنایتم مأخوذ داری من هم تو را به عفو و بگیری و اگر
به گناهم

بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ، وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهُ أَنِّي بَغِيرِي مِنْ هَمِّ
 تُوْرَا بَه آمَرَزَشْت بَغِيرِم وَ اِگَر بَه دوزخَم بیری بدوزخیان اعلام می کنم که من
 أُحِبُّكَ، إِلَهِي إِنْكَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي، فَقَدْ كَبُرَ فِي تُوْرَا دُوسْت
 دارم خدایا اگر عمل من در جنب اطاعت تو کوچک است ولی آرزویم در
 جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي، إِلَهِي كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيْبَةِ مَحْرُومًا، كِنَارِ اَمِيد
 تو بزرگ است خدایا چگونه من از پیش تو محروم برگردم
 وَقَدْ كُنْتُ أَنْ حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاهِ مَرْحُومًا، إِلَهِي بَا اَيْنَكِه چنان
 حسن ظنی من به جود و بخشش داشتَم که مرا مورد رحمت خویش قرار داده
 با نجات بازم خواهی گرداند خدایا
 وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرِّهِ السَّهْوِ عَنْكَ، وَأَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرَةٍ مِنْ عَمْرٍ رَا
 در حرص غفلت از تو سپری کردم و جوانیم را در مستی دوری از تو
 التَّبَاعُ اَعْدِ مِنْكَ، إِلَهِي فَلَمْ أَسْتَقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ، وَرُكُونِي إِلَيَّازِ بَيْنِ بَرْدَم وَ
 از اینرو خدایا بیدار نشدم در آن روزگاری که به کرم تو مغرور بودم و به راه
 خشم

سَبِيلِ سَخَطِكَ، إِلَهِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَبْنُ عَبْدِكَ، قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، تُوْمَتَمَائِلِ
 گشته بودم خدایا من بنده تو و فرزند بنده توام که در برابرت ایستاده و

مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ، إِلَهِي أَنَا عَبْدٌ أَتَّصِلُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ بِهِ وَسِيلَهُ كَرَمِ تَوْبِهِ
در گاهت توسل جویم خدایا من بنده‌ای هستم که می‌خواهم از آلودگی آنچه
بدان با

أَوْ أَجْهَكَ بِهِ مِنْ قَلَّةِ اسْتِحْيَائِي مِنْ نَظَرِكَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذْ تَوَرَّوْهُ شَدَمٌ
از بی‌حیایی خودم در پیش روی تو خود را پاک سازم و از تو گذشت
می‌خواهم زیرا

الْعَفْوَ نَعْتُ لِكَرَمِكَ، إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ غَضَبُكَ
وصف شناسای کرم تو است خدایا من آن نیرویی که بتوانم بوسیله آن خود را
از نافرمانیت منتقل سازم ندارم

إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظَنِي لِمَحَبَّتِكَ، وَكَمَا أَرَدْتُ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ، فَشَكَرْتُكَ مَكَرٌ فِي
آن وقت که تو برای دوستیت بیدارم کنی و آن طور که خواهی باشم پس تو
را سپاس گویم که مرا

بَادَخَ إِلَيَّ فِي كَرَمِكَ، وَلِتَطْهِّرَ قَلْبِي مِنْ أَوْسِ أَخِي الْغَفْلَةِ عَنْكَ، إِلَهِي فِي كَرَمِ
خویش داخل کردی و دلم را از چرکیهای بی‌خبری و غفلت از خویش پاکیزه
ساختی خدایا

أَنْظُرْ إِلَى نَظَرِ مَنْ نَادَيْتَهُ فَاجِ ابْنِكَ، وَأَسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَاطْأَعَكَ، يَابَهُ مِنْ بَنَگر
نگریستن کسی که او را خوانده‌ای و او پاسخت داده و به یاری خویش به
کارش واداشته‌ای و فرمانبریت کرده

قَرِيبًا لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُعْتَرِّ بِهِ، وَيَا جَوَادًا لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ، اِي نَزْدِيكِي كِه
دور نگردي از آن كس كه بدو مغرور گشته و اِي بخرشنده اِي كه بخل نورزد از
آنكس كه اميد نيكيش دارد

إِلٰهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ، وَلَسْ أَنَا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ، خدَايَا دلي به
من بده كه اشتياقش به تو موجب نزديكيش به تو گردد و زباني كه صدق
گفتارش

وَنَظَرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ، إِلٰهِي اءَنْ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ وَمَنْ بَسُوِي تُو بِالَا
آيد و نظر حقيقت ييني كه همان حقيقتش او را به تو نزديك گرداند خدَايَا
كسي كه بوسيله تو شناخته شد گمنام نيست

لَا ذَبَكَ غَيْرُ مَخْذُولٍ، وَمَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُوكٍ، إِلٰهِي اِنَّ مَنْ وَ كَسِي كِه به
تو پناهنده شد خوار نيست و كسي كه تو بسويش رو كني بنده ديگري نخواهد
بود خدَايَا براستي

اَنْتَهَجَ بِكَ لِمُسْتَتِيرٌ، وَاِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ لَمُسْتَجِيرٌ، وَقَدْ لُذْتُ بِكَ يَا هَرَكْسَ بِهِ تَو
راه جوید راهش روشن است و هر که به تو پناه جوید پناه دارد و من ای خدا
به تو پناه آورده‌ام

إِلٰهِي، فَلَا تُخَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ، إِلٰهِي پَس
گمانی را که به رحمت دارم نومید مکن و از مهر خویش منعم مکن خدایا
أَقِمْنِي فِي أَهْلِ وَلَا يَتَّكَ مُقَامٌ مَنْ رَجَا الزِّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ، إِلٰهِي جَاى مَرَا دَر
میان دوستدارانت جای آن دسته از ایشان قرار ده که امید افزایش دوستیت را
دارند خدایا

وَاللَّهِمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ، وَهَمَّتِي فِي رَوْحِ نَجِّحِ أَسْمَاؤُكَ دَر دَلَم
انداز شیدایی و شیفتگی ذکر خود را پیایی و همتم را در نشاط فیروز شدن
اسمائت

وَمَحَلُّ قُدْسِكَ، إِلٰهِي بِكَ عَلَيْكَ إِلَّا الْحَقَّتَنِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ، وَ مَحَل
قدست قرار ده خدایا به حق خودت بر خودت سوگند که مرا به محل
فرمانبرداریت و جایگاه

وَالْمُتَوَى الصِّحِّ مِنْ مَرَضِ اتِّكَ، فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا، وَلَا شَائِسْتَهَای از
مقام خوشنودیت برسانی زیرا که من قادر بر دفع چیزی از خود نیستم و

أَمْلِكُ لَهُ 'إِنْفَعًا، إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمُذْنِبُ وَمَمْلُوكُكَ، الْمُتَنِيبُ، مَالِكُ
سودی هم برایش نیستم خدایا من بنده ناتوان گنهکار تو و مملوک زاری و
توبه کننده به درگاهت هستم

فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ، وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ، پَسِ مَرَا دَر
زمره کسانی که روی از آنها گرداندی و غفلتشان مانع از گذشت تو گشته
قرارم مده

إِلْهِ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِثْقَانِ، وَأَنْزِرْ أَبْصَرَ الْقُلُوبِ، بِضِيَاءِ نَظَرِهِ، خَدَايَا
بریدن کاملی از خلق بسوی خود به من عنایت کن و دیده‌های دل‌مان را به نور
توجهشان

إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِجَ أَبْصَرَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ سَوِي خُودِ
روشن گردان تا دیده‌های دل پرده‌های نور را پاره کند و به مخزن اصلی
الْعَظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ، إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ بَزَرَكِي وَ
عظمت برسد و ارواح ما آویخته به عزت مقدست گردد خدایا قرارم ده از
کسانی که او را خواندی

ن 'ادِيْتُهُ فَاجِ ابْكَ، وَلَا حَظَّتُهُ فَصَعِقَ لَجَلَا لِكَ، فَن 'اجِيْتُهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَكَ وَ

پاسخت داد و در معرض توجه قرارش دادی و او در برابر جلال تو مدهوش

گشت و از این رو در پنهانی با او به راز گویی پرداختی ولی

جَهْرًا، إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَى 'حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْأَيَّاسِ، وَلَا أَنْقَطَعَ أَوْ آشكارا

برایت کار کرد خدایا به خوش بینی من ناامیدی را مسلط مکن و امیدم را که به

رَجِ 'أُنِّي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ، إِلَهِي إِنْ كُنتِ الْخَطَايَا قَدْ اسْقَطْتَنِي كَرَمِ

نیکویت دارم قطع مکن خدایا اگر خطاهایم مرا از نظرت انداخته

لَدَيْكَ، فَاصْفَحْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلي عَلَيْكَ، إِلَهِي إِنْ حَطَّتَنِي الذُّنُوبُ پَسِ بدان

اعتماد خوبی که به تو دارم از من درگذر خدایا اگر گناهانم

مِنْ مَكَ 'ارِمِ لُطْفِكَ، فَقَدْ نَبَّهَنِي الْيَقِينُ إِلَى 'كَرَمِ عَطْفِكَ، إِلَهِي إِنْ

آن 'امتنی بواسطه بزرگواریهای لطفت مرا بی مقدار ساخته ولی در عوض یقین به

بزرگ توجه تو مرا هشیار کرده خدایا اگر

الْعَفْلَةُ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقِ 'أُنْكَ، فَقَدْ نَبَّهَنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ آلَا 'نْكَ، بِي خَبَرِي

از آماده شدن برای دیدارت مرا به خواب فرو برده ولی در عوض معرفت به

بزرگ نعمتهایت مرا بیدار کرده

إِلٰهِي إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ عَظِيمٍ عِقَابُكَ، فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ خَدَايَا اِغْر
بزرگ کیفرت مرا به دوزخ می خواند ولی در مقابل پاداش فراوانت مرا به
بهشت

جَزِيلُ ثَوَابِكَ، إِلٰهِي فَلَكَ أَسْتَلُّ وَإِلَيْكَ أَبْتَهِلُ وَأَرْغَبُ، وَأَسْأَلُكَ أَنْ دَعَوْتَ
می کند خدایا پس از تو خواهم و بسوی تو زاری کنم و بگرایم و از تو خواهم
که

تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيمُ ذِكْرَكَ وَلَا دُرُود
فرستی بر محمد و آل محمد و مرا از کسانی قرارم دهی که پیوسته به یاد تواند
و

وَيَنْقُضُ عَهْدَكَ، وَلَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ، وَلَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ، إِلٰهِي پیمانَت را
نمی شکنند و از شکر تو غافل نشوند و دستور تو را سبک نشمارند خدایا
وَالْحَقُّنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا، وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا، بَرِّسَانِ مَرَا
به نور درخشان عزتت تا عارف به ذات باشم و از غیر تو روگردان باشم

وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
ترسان و نگران باشم ای صاحب جلالت و بزرگواری و درود خدا بر محمد

رَسُولُهُ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَ اَيْنَ از مناجاتهای جَلِيلُ
الْقَدْرِ پیامبرش و بر آل پاکش باد و سلام بسیار بر ایشان باد

10- استقبال از ماه مبارک رمضان

ابوالصلت هروی روایت کرده است که در جمعه آخر ماه شعبان به خدمت
حضرت امام رضا 7 رفته حضرت فرمود که ای ابوالصلت اکثر ماه شعبان رفت
و این جمعه آخر آن است پس تدارک و تلافی کن در آنچه از این ماه مانده
است تقصیرهایی را که در ایام گذشته این ماه کرده‌ای و بر تو باد که زوآوری
بر آنچه نافعست برای تو و دعا و استغفار بسیار بکن و تلاوت قرآن مجید بسیار
بکن و توبه کن بسوی خدا از گناهان خود تا آنکه چون ماه مبارک درآید
خالص گردانیده باشی خود را از برای خدا و مگذار در گردن خود امانت و
حق کسی را مگر آنکه ادا کنی و مگذار در دل خود کینه کسی را مگر آنکه
بیرون کنی و مگذار گناهی را که می کرده‌ای مگر آنکه ترک کنی و از خدا
بترس و توکل کن بر خدا در پنهان و آشکارا امور خود و هر که بر خدا توکل
کند خدا بس است او را و بسیار بخوان در بقیه این ماه این دعا را:

اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنْ 'أ' فِيمَا مَضَى 'مِنْ شَعْبِ 'أ'، فَاعْفِرْ لَنْ 'أ'

فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ. خدایا اگر در آن قسمت از ماه شعبان که گذشته ما را نیامرزیده‌ای
در آن قسمت که از این ماه مانده بیامرزمان

بدرستی که حقّ تعالی در این ماه آزاد می‌گرداند بندهای بسیار از آتش جهنّم
برای حرمت ماه مبارک رمضان

11- اعمال روزانه ماه مبارک رمضان

می‌خوانی عقب نمازهای فریضه: یا عَلِيُّ یا اِداء فرمائی، اجابت فرما ای

پروردگار جهانیان * * * * * ای والا ای

عَظِيمُ، یا غَفُورُ یا رَحِيمُ، أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ، الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ بزرگ ای

آمرزنده ای مهربان تویی پروردگار بزرگی که نیست مانند او چیزی

وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، وَهَذَا شَهْرُ عَظَمَتِهِ وَكَرَمَتِهِ، وَشَرَفَتِهِ وَفَضْلَتِهِ و او شنوا و بینا

است و این ماهی است که آنرا بزرگ و گرامی داشته و او را شرافت و برتری
داده‌ای

عَلَى الشُّهُورِ، وَهُوَ الشَّهْرُ الَّذِي فَرَضَتْ صِيَامَهُ عَلَيَّ، وَهُوَ شَهْرُرِ ماههای دیگر و

این ماهی است که روزه آن را بر من واجب کرده و این ماه

رَمَضُ 'انَ الَّذِي أُنزِلَتْ فِيهِ الْقُرْآنُ، هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى رَمَضَانُ است
همان ماهی که قرآن را در آن فرو فرستادی آن قرآنی که راهنمای مردم و
نشانه‌های روشنی از هدایت

وَالْفُرْقُ 'انِ وَجَعَلْتَ فِيهِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَجَعَلْتَهُ 'ا خَيْرًا مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ، فَيَاوِ جَدَا سَاخِتِنِ
(میان حق و باطل) است و قراردادی در این ماه شب قدر را و آن را بهتر از
هزار ماه کردی پس ای

ذَالْمَنِّ وَلَا 'يُْمَنُّ عَلَيْكَ، مَنَّ عَلَىٰ بَفِكَ 'اكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، فَيَمَنُّ تَمَنُّ مَنَتِ
داری که کسی بر تو منت ندارد منت نه بر من به آزاد ساختنم از آتش در میان
آنانکه

عَلَيْهِ، وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. وشیخ کفعمی در مصباح بر
آنها منت نهی و داخل بهشت گردان برحمت ای مهربانترین مهربانان * * * *

* * * * *

و بلد الامین و شیخ شهید در مجموعه خود از حضرت رسول 9 نقل کرده‌اند
که آن حضرت فرمود هر که این دعا را در ماه رَمَضُ 'ان بعد از هر نماز واجبی
بخواند حقّ تعالی بیامرزد گناهان

او را تا روز قیامت و دعا این است: اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورَ، * * *
* * * * * خدایا بفرست بر خفتگان در گور نشاط و

سرور

اَللّٰهُمَّ اَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، اللّٰهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ، اللّٰهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْيَانٍ، خدایا دارا
کن هر نداری را خدایا سیر کن هر گرسنه‌ای را خدایا بپوشان هر برهنه را
اللّٰهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ، اللّٰهُمَّ فَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوبٍ، اللّٰهُمَّ رُدِّ خدایا ادا کن
قرض هر قرضداری را خدایا بگشا اندوه هر غم‌زده را خدایا به وطن بازگردان
هر

كُلَّ غَرِيبٍ، اللّٰهُمَّ فُكِّ كُلَّ اَسِيرٍ، اللّٰهُمَّ اَصْلَحْ كُلَّ فاسِدٍ مِنْ اُمُورٍ دور از وطنی
را خدایا آزاد کن هر اسیری را خدایا اصلاح کن هر فسادی را از کار
المُسْلِمِينَ، اللّٰهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ، اللّٰهُمَّ سُدِّ فَقْرَنَا بِغِنَاكَ، اللّٰهُمَّ مسلمین
خدایا درمان کن هر بیماری را خدایا ببند رخنه فقر ما را به وسیله دارائی خود
خدایا

غَيْرِ سُوِّءٍ حَالٍ اِلَّا بِحُسْنِ حَالِكَ، اللّٰهُمَّ اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ، وَاغْنِنَا مِنْ بَدْيِ حَالِ مَا
را بخوبی حال خودت مبدل کن خدایا ادا کن از ما قرض و بدهیمان را و
بی‌نیازمان کن از

الْفَقْرُ، إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. و شیخ کلینی در کافی روایت کرده از ابو بصیر
که نداری که راستی تو بر هر چیز توانائی

12- اعمال شبهای قدر

شب نوزدهم، اوّل شبهای قدر است و شب قدر همان شبی است که در تمام
سال شبی به خوبی و فضیلت آن نمی‌رسد و عمل در آن بهتر است از عمل در
هزار ماه و در آن شب تقدیر امور سال می‌شود و ملائکه و روح که اعظم
ملائکه است در آن شب به اذن پروردگار به زمین نازل می‌شوند و به خدمت
امام زمان **7** مشرف می‌شوند و آنچه برای هر کس مقدر شده است بر امام
زمان **7** عرض می‌کنند و اعمال شبهای قدر بر دو نوع است یکی آنکه در هر سه
شب باید کرد و دیگر آنکه مخصوص است به هر شبی اما اوّل پس آن چند
چیز است اوّل غسل است علامه مجلسی فرموده که غسل این شبها را مقارن
غروب آفتاب کردن بهتر است که نماز شام را با غسل بکند دو رکعت نماز
است در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه توحید بخواند و بعد از فراغ هفتاد
مرتبه **اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ** بگویند در روایت نبوی **9** است که از جای خود

برنخیزد تا حقّ تعالی او را و پدر و مادرش را بیامرزد «الخبر» سیّم قرآن مجید را بگشاید و بگذارد در مقابل خود و بگوید:

اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِکِتَابِکَ الْمُنَزَّلِ وَمَافِیْهِ، وَفِیْهِ اسْمُکَ الْاَكْبَرُ، خدایا از تو خواهم به حق کتاب فرستاده شده‌ات و آنچه در آنست که در آن است نام بزرگت

وَأَسْمِ الْأُوْكَ الْحُسْنٰی، وَمَا یُخِافُ وَیَرْجٰی ' اَنْ تَجْعَلَ لِّیْ مِنْ عَتَقِ الْاِثْمِ مِنَ النَّارِ، و نامهای نیکویت و آنچه بدانها ترس و امید شود که قرارم دهی از زمره آزاد شدگان از دوزخ

پس هر حاجت که دارد بخواهد چهارم آنکه مُصَحَّف شریف را بگیرد و بر سر بگذارد و بگوید: اللّٰهُمَّ بِحَقِّ

هَذَا الْقُرْآنِ، وَبِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ، وَبِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فِیْهِ، وَبِحَقِّکَ خدایا به حق این قرآن و به حق آنکس که او را بدان فرستادی و به حق هر مؤمنی که در این قرآن مدحش کرده‌ای و به حقی که

عَلَيْهِمْ فَلَا أَحَدٌ أَعْرَفُ بِحَقِّكَ مِنْكَ پس ده مرتبه بگويد بِكَ يَا اللَّهُ و ده مرتبه
بِمُحَمَّدٍ تو بر ایشان داری زیرا کسی نیست که حق تو را بهتر از خودت
بشناسد * * * * * به حق خودت ای خدا به حق محمد 9

و ده مرتبه بِعَلِيٍّ و ده مرتبه بِفَاطِمَةَ و ده مرتبه بِالْحَسَنِ و ده مرتبه بِالْحُسَيْنِ و
ده * * * * * به حق علی 7 * * * * * به حق فاطمه 3 * * * * * به حق حسن 7 * *
* * * * * به حق حسین 7 * * * * *

مرتبه بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ و ده مرتبه بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ و ده مرتبه بِجَعْفَرِ بْنِ هَاشِمٍ و ده مرتبه
علی بن الحسین 7 * * * * * به حق محمد بن علی 7 * * * * * به حق جعفر بن
مُحَمَّدٍ و ده مرتبه بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ و ده مرتبه بِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى و ده
مرتبه محمد 7 * * * * * به حق موسی بن جعفر 7 * * * * * به حق علی
بن موسی 7 * * * * *

بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ و ده مرتبه بِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ و ده مرتبه بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ و ده مرتبه
محمد بن علی 7 * * * * * به حق علی بن محمد 7 * * * * * به حق حسن به
علی 7 * * *

و ده مرتبه بِالْحُجَّةِ پس هر حاجت که داری طلب کن

13- نماز شبهای ذی الحجه

دویم خواندن دو رکعت نماز مابین مغرب و عشاء در تمام شبهای این دهه در هر رکعت بعد از حمد بخواند یک مرتبه توحید و آیه:

وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَا اهْ اِ بِعَشْرِ فَتَمِّمِ اتُ رَبِّهِ
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، وَقَالَ وَوَعَدَ كَرَدِيمَ بِا مُوسَى سِى شَب و كَامِل كَرَدِيم اَن رَا بَه دَه
شَب دِیْگَر و بَدِیْن تَرْتِیْب و عَدَه گَاه خَدَا چَهْل شَب تَمَام شَد و
مُوسَى اِلَاخِیْهِ ه رُؤْنَ اَخْلَفْنِی فِی قَوْمِی، وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِیْنَ. مُوسَى
بَه بَرادَرش هَارُون گَفَت جَانَشِیْن مَن بَاش دَر مِیَان قَوْمِمْ و كَارَشَان رَا اَصْلَاح
كُن و اَز رَاه فَسَاد جَوِیَان پِیْرُوی مَكُن
تَابَا ثَوَاب حَاجِیَان شَرِیْك شُود

14- نماز جمعه

15- زیارت امام حسین ع در فصول مختلف

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ * * * * *
سَلَام بَر تَوَاى وَارِثِ آدَم بَر گَزِیْدَه خَدَا سَلَام

عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيَّ اللَّهِ، أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ بر تو ای
وارث نوح پیغمبر خدا سلام بر تو ای وارث ابراهیم خلیل

اللَّهُ، أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى 'كَلِيمِ اللَّهِ، أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ خدای سلام
بر تو ای وارث موسی هم سخن با خدا سلام بر تو ای وارث

عِيسَى 'رُوحِ اللَّهِ، أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، أَسْلَامُ عِيسَى روح
خدا سلام بر تو ای وارث محمد حبیب خدا سلام

عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ بر تو ای وارث
امیر مؤمنان علیه السلام سلام بر تو ای فرزند

مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَسْلَامُ عَلَيْكَ مُحَمَّد
مصطفی سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی سلام بر تو ای

يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَسْلَامُ فرزند فاطمه
زهرا سلام بر تو ای فرزند خدیجه کبری سلام

عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ، وَالْوَثَرَ الْمَوْتُورَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ بر تو ای
کسی که خدا خونخواهیش کند و فرزند چنین خونی و ای تک و تنها مانده ای
که انتقام خونت گرفته نشد گواهی دهم که تو

الصَّلَوَةُ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، بپاداشتی نماز را و بدادی زکات را و امر کردی به معروف (کار نیک) و نهی کردی از منکر (کار زشت)

وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّىٰ آتَىٰكَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَلَعَنَ وَبِئْرَىٰ
کردی از خدا و رسولش تا به شهادت رسیدی پس خدا لعنت کند مردمی که
تو را کشتند و خدا لعنت

اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمْتَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ، يَا مَوْلَايَ ياكند
مردمی که به تو ستم کردند و خدا لعنت کند مردمی که این جریان را شنیدند
و بدان راضی شدند ای مولای من ای

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَالْأَرْحَامِ
عبدالله گواهی دهم که تو براستی نوری بودی در صُلُبهای شامخ (و بلند) و
رَحِمهای

الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بَانِجِ اسِهِ، وَلَمْ تُلَبِّسْكَ مِنْ مُدْلِهِمَاتِ پاك،
آلودهات نکرد زمان جاهلیت به پلیدیهایش و نبوشاندت از جامههای آلوده و
ثیابها، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَايِ الدِّينِ، وَأَرْكَانِ الْمُؤْمِنِينَ، چركش و گواهی
دهم که براستی تو از جمله ستونهای دین و پایههای محکم مردان با ایمانی

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْأُمُّ أُمُّ الْبَرِّ التَّقِيِّ، الرَّضِيِّ الزَّكِيِّ، أَلِهُ 'ادِي الْمَهْدِيِّ، و گواهی دهم
که براستی تو پیشوائی هستی نیکوکار و با تقوی و پسندیده و پاکیزه و راهنمای
راه یافته

وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأُئِمَّةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَأَعْلَامُ الْهُدَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى
دهم که امامان از فرزندان تو اساس (و حقیقت) تقوی و نشانه‌های هدایت و
دستاویز

الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى 'أَهْلِ الدُّنْيَا، وَأَشْهَدُ اللَّهُ وَمَلَأَ نِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ مُحَكَّم (حق)
و حجت‌هایی بر مردم دنیا هستند و گواه گیرم خدا و فرشتگانش و پیمبرانش
و رُسُلَهُ، أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرِّ أَيْعِ دِينِي، وَخَوَاتِيمِ وَرَسُولَانِش رَا
که من براستی به شما ایمان دارم و به بازگشتان یقین دارم طبق مقررات دین و
مذهبیم و پایان

عَمَلِي، وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ، وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ دَلَم
تسلیم دل شما است و کارم پیرو کار شما است دروذهای خدا
عَلَيْكُمْ، وَعَلَى 'أَرْوَاحِكُمْ، وَعَلَى 'أَجْسَادِكُمْ وَعَلَى 'أَجْسَامِكُمْ، وَعَلَى 'بُرْشَمَا
و بر روان‌هایتان و بر جسد‌هایتان و بر پیکرتان و بر

ش 'اهِدْكُمْ، وَعَلَى 'غ' اِيْبِكُمْ، وَعَلَى 'ظ' اهْرِكُمْ، وَعَلَى 'ب' اِطِنَكُمْ، * پس

بیاندا از حاضران و بر غائبان و بر آشکارتان و بر نهانتان * * * * *

* پس بر خیز و بر و پائین پای قبر و امیدی که درباره ولی تو دارم ای سرپرست

مؤمنان * * * * *

آن حضرت و بایست نزد سر علی بن الحسین 8 و بگو: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ

رَسُولِ * * * * *

فرزند رسول

اَللّٰهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ نَبِيِّ اَللّٰهِ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، خدا سلام بر

تو ای فرزند پیامبر خدا سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ [وَابْنُ سَلام بر تو

ای فرزند حسین شهید سلام بر تو ای شهید

الشَّهِيدِ «منه»، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ [و] ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اَللّٰهُ اُمَّةً سَلام بر تو

ای ستم رسیده و فرزند (آن امام) ستمدیده خدا لعنت کند مردمی که

قَتَلْتَكَ، وَلَعَنَ اَللّٰهُ اُمَّةً ظَلَمْتَكَ وَلَعَنَ اَللّٰهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرضِيتَ به. پس تو

را کشتند و خدا لعنت کند مردمی که به تو ستم کردند و خدا لعنت کند مردمی را

که از این جریان اطلاع پیدا کرده و بدان راضی شدند * *

بیفکن خود را بر قبرش و ببوس آنرا

و متوجّه شو بسوی شهداء و بگو: اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ * * * * *

* * * * * سلام بر شما

یا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ وَ اَحِبِّ اَئِهٖ، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اَصْفِیَاءَ اللّٰهِ وَ اَوْدِ اَئِهٖ، اَلسَّلَامُ اِی اَوْلِیَاءِ

خدا و دوستانش سلام بر شما ای برگزیدگان خدا و دوستدارانش سلام بر

عَلَیْکُمْ یا اَنْصُرِ الدِّینِ اللّٰهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصُرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ، شما ای یاوران

دین خدا سلام بر شما ای یاران رسول خدا

اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصُرِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصُرِ رَسَالِیْمِ بر شما ای

یاران امیرمؤمنان سلام بر شما ای یاران

فِ اِطْمَئِنَّةٍ سَیِّدَةِ نِسِّ اِئِ اَلْعِ اَلْمِیْنِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصُرِ اَبِیْمُحَمَّدٍ فَاطمه بانوی

زنان جهانیان سلام بر شما ای یاران حضرت ابا محمد

اَلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، اَلْوَلِیُّ النَّاصِحِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصُرِ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ، حسن بن

علی آن دوست خیرخواه سلام بر شما ای یاران حضرت ابا عبد الله

بَابِي أَنْتُمْ وَأُمِّي طِبْتُمْ، وَطَابَتْ الْأَرْضُ أَنْتُمْ] أَلْتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ، وَفُزْتُمْ بِدِر و مادرم به
فدای شما براستی پاکیزه شدید و پاکیزه گشت آن زمینی که شما در آن
مدفون شدید و به رستگاری

فَوْزًا عَظِيمًا، يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ، فَأَفُوزَ مَعَكُمْ، * پس برگرد به بالا سربزرگی
رسیدید پس ای کاش من هم با شما بودم که با شما رستگار گردم * * * * *
* * * * *

زیارت حضرت امام حسین 7 است در عید فطر و قربان

شب قدر

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، سلام بر تو ای
فرزند رسول خدا سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ، فاطمة سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، سلام بر
تو ای فرزند صدیقه طاهره حضرت فاطمه بانوی زنان جهانیان

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكَ سَلَامٌ
بر تو ای مولای من ای اباعبدالله و رحمت خدا و برکاتش گواهی دهم که تو
قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْبِرِّادِاشْتِیَ نَمَازِ
را و بدادی زکوة را و امر کردی به معروف (کار نیک) و نهی کردی از
الْمُنْكَرِ، وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَجِ اهْدَتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، مَنْكَرَ (کار
زشت) و خواندی قرآن را آنطور که باید و جهاد کردی در راه خدا چنانچه
شاید

وَصَبَرْتَ عَلَى الْأَذَى فِي جَنْبِهِ مُحْتَسِبًا حَتَّى آتَى كَالْيَقِينِ، أَشْهَدُ أَنْ وَشَكِيَّابِي
کردی بر آزار (دشمنانت) درباره خدا پاداش جویانه تا مرگ بسرغت آمد
گواهی دهم که برستی

الَّذِينَ خَالَفُوكَ وَحَارِبُوكَ، وَالَّذِينَ خَذَلُوكَ، وَالَّذِينَ قَتَلُوكَ مَلْعُونُونَ أَنْانِ
که که با تو مخالفت کرده و جنگ کردند و آنان که دست از یاریت کشیدند
و نیز کسانی که تو را کشتند ملعونند

عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ بِرِزَانِ
پیامبر امی (درس نخوانده) و زیانکار است کسی که دروغ بندگان، خدا لعنت
کند ستم کنندگان شما را

مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَضَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، أَتَيْتُكَ يَا زَاولين و
آخرين و چند برابر کند بر ایشان عذاب دردناکش را آمده‌ام بدربارت ای
مَوْلایَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ زَائِرَاعٍ أَرِفًا بِحَقِّكَ، مُوَالِيًا لِوَلِيَّائِكَ، مَعَ إِدِيَا مَوْلای من
ای فرزند رسول خدا برای زیارت، شناسای به حق تو و دوستدار دوستان و
دشمن

لِأَعْدَائِكَ، مُسْتَبْصِرًا بِالْهُدَى الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهِ، عَارِفًا بِضَلَالَةِ مَنْ دُشْمَنَانَت و بینا
بر آن هدایتی که تو بر آن بودی و شناسای به گمراهی آن کس که با تو
خَالَفَكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ. پس بچسبان خود را بر قبر و روی خود را بر آن
گذارم مخالفت کرد پس شفاعت کن برای من نزد پروردگارت * * * * *

* * * * *

پس می‌روی به جانب سَرِ مقدس و می‌گوئی: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي *
* * * * * سلام بر تو ای حجت خدا در روی

أَرْضِهِ وَسَمِ آتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبِ، وَجَسَدِكَ الطَّاهِرِ، زَمِين و
آسمان او درود خدا بر روان پاک و پیکر پاکیزه‌ات

وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَوْلَايَ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. پس بچسبان خود را به قبر و و
بر تو باد سلام ای مولای من و رحمت خدا و برکاتش * * * * *

ببوس آنرا و بگذار صورت خود را بر آن و بگرد به جانب سر پس دو رکعت
نماز زیارت گذار و نماز کن بعد از آن دو رکعت آنچه میسر شود تو را پس از
آن برو سمت پا و زیارت کن علی بن الحسین 8 را و بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنِ مَوْلَايَ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، لَعَنَ اللَّهُ سَلَامَ
تو ای مولای من و ای فرزند مولای من، و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد
خدا لعنت کند

مَنْ ظَلَمَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَضَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. کسی که به
تو ستم کرد و خدا لعنت کند کسی که تو را کشت و چند برابر کند بر ایشان
عذاب دردناکش را

و دعا کن به آنچه می خواهی پس زیارت کن شهدا را در حالیکه میل کنی از
سمت پا بطرف قبله پس بگو

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الصِّدِّيقُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ

الصَّابِرُونَ، أَشْهَدُ دُرُودَ بِرِ شَمَا اِی رَاسْتِگُویانِ دُرُودِ بِرِ شَمَا اِی شَهِیدانِ شَکِیبا

گواهی دهم

اَنْکُمْ جِ اِهْدُتُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ، وَصَبَرْتُمْ عَلَی الْاُذٰی ' فِی جَنْبِ اللّٰهِ، وَنَصَحْتُمْ لِلّٰهِ کِه

براستی شما جهاد کردید در راه خدا و شکیبایی کردید در برابر آزارها درباره

خدا و خیرخواهی کردید برای

وَلِرَسُولِهِ، حَتّٰی ' اَتٰی 'کُمْ الْیَقِیْنُ، اَشْهَدُ اَنْکُمْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّکُمْ تُرْزَقُونَ،

فَجَزَا'کُمْ اللّٰهُ خُدا و رسولش تا اینکه مرگ به سراغتان آمد گواهی دهم که

براستی شما زنده‌اید که در نزد پروردگارتان روزی می‌خورید پس

عَنِ الْاَسْلَامِ وَاَهْلِهِ اَفْضَلَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِیْنَ، وَجَمَعَ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ فِی مَحَلٍّ

النَّعِیمِ. پاداشتان دهد خداوند از طرف اسلام و مسلمانان بهترین پاداشی که دهد

به نیکوکاران و گردآورد خدا میان ما و شما در جایگاه نعمت ابدی

پس می‌روی به زیارت عباس بن امیرالمؤمنین 8 همین که رسیدی آنجا و

ایستادی نزد آن جناب بگو:

اَلْسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا بَنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَلْسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ سَلَامٌ بِرِ تُو اِی فِرْزَنْدِ

امیرمؤمنان سلام بر تو ای بنده شایسته

الصَّالِحُ، الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ وَنَصَحْتَ وَصَبَرْتَ
حَتَّىٰ فَرَمَانِبرِ خدَا و رسولش گواهی دهم که تو برآستی جهاد کردی و
خیرخواهی نمودی و شکیبایی کردی تا

أَتَىٰكَ الْيَقِينُ، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَالْحَقَّهُمْ
بِدَرْكِ الْجَحِيمِ. مرگ بسراغت آمد خدا لعنت کند ستم کنندگان شما را از
اولین و آخرین و بفرستد آنها را به قعر دوزخ

پس نماز تطوع کند در مسجد آن جناب هر چه خواهد و بیرون رود.

زیارت عاشوراء

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ
سلام بر تو ای ابا عبدالله سلام بر تو ای فرزند رسول خدا سلام بر تو

يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنَ سَيِّدِائِ
برگزیده خدا و فرزند برگزیده اش سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان و فرزند
آقای

الْوَصِيِّينَ، اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ اَلْعَالَمِينَ، اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
اوصیاء سلام بر تو ای فرزند فاطمه بانوی زنان جهانیان سلام بر تو ای که خدا
خونخواهیش کند و فرزند چنین کسی و

ثَارَ اللّٰهِ وَابْنِ ثَارِهِ، وَالْوَلَدِ الْمَوْتُورِ، اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْاَرْوَاحِ الَّتِي
کشته ای که انتقام کشته گانت نگرفتی سلام بر تو و بر روانهائی که فرود آمدند
به آستان، بر شما

حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامُ اللّٰهِ اَبَدًا مَا بَقِيْتُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ
وَاللَّهْ اَرْءُهمگی از جانب من سلام خدا باد همیشه تا من برجایم و برجا است
شب و روز ای

يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرِّزْيَةُ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا، وَعَلِيَا
عبدالله براستی بزرگ شد سوگواری تو و گران و عظیم گشت مصیبت تو بر ما
و بر

جَمِيعِ اَهْلِ الْاَسْلَامِ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاءِ، عَلَى اَهْمَةِ اهل
اسلام و گران و عظیم گشت مصیبت تو در آسمانها بر

جَمِيعِ اَهْلِ السَّمَاءِ، فَلَعَنَ اللّٰهُ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ هَمَّةُ اهل
آسمانها پس خدا لعنت کند مردمی را که ریختند شالوده ستم و بیدادگری

عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ دَفَعْتُكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَأَزَالُكُمْ عَنْ رَأْسِ شِمَا
خاندان و خدا لعنت کند مردمی را که کنار زدند شما را از مقام مخصوصتان و
دور کردند شما را از

مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَّبَكُمُ اللَّهُ فِيهِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ قَتَلَتْكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ مَرْتَبَهُائِي
خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود و خدا لعنت کند مردمی که شما را
کشتند و خدا لعنت کند

الْمُهَدِّدِينَ لَهُمُ بِالْتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ أَنَا نَكَّةَ تَهِيءُ
اسباب کردند برای کشتندگان شما تا آنها توانستند با شما بجنگند بیزاری جویم
بسوی خدا و بسوی شما

وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَأَتَبِاعِهِمْ وَأَوْلِيَاءِهِمْ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ
پیروان و دنبال روندگان و دوستانشان ای اباعبدالله من تسلیمم و در صلح
سُئِلْتُكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ بِمَا كُنْتُمْ
با شما در صلح است و در جنگم با هر کس که با شما در جنگ است تا روز
قیامت و خدا لعنت کند خاندان زیاد

وَأَلَّ مَرُوانَ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قِاطِبَةً، وَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَلَعَنَ وَخاندان
مروان را و خدا لعنت کند بنی امیه را همگی و خدا لعنت کند فرزند مرجانه
(ابن زیاد) را و

اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ أَسْرَجَتَ وَالْجَمَتَ خدا لعنت کند
عمر بن سعد را و خدا لعنت کند شمر را و خدا لعنت کند مردمی را که اسبها
را زین کردند و دهنه زدند

وَتَنَقَّبْتُ لِقَاتِ الْكَأْبِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَقَدْ عَظُمَ مُصِيبُكَ، فَاسْتَلْتُ اللَّهَ بِهِ رَاحَةً
افتادند برای پیکار با تو پدر و مادرم بفدایت که براستی بزرگ شد مصیبت تو
بر من پس می خواهم از

الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامِ آن خدائی
که گرامی داشت مقام تو را و گرامی داشت مرا بخاطر تو که روزیم گرداند
خونخواهی تو را در رکاب آن امام

مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي يَارِى شَهِيدٍ
خاندان محمد صلی الله علیه و آله خدایا قرار ده مرا

عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَبَا أَنْزِدْ خُودَتِ
آبرومند بوسیله حسین علیه السلام در دنیا و آخرت ای ابا

عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِلَى
فَاطِمَةَ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ تَقَرُّبِ جَوِيمِ بَهْ دَرگَاهِ خُدا وَ پِیشگاهِ رَسولش وَ
امیرالمؤمنین وَ فاطمه

وَإِلَى الْحَسَنِ، وَإِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ، وَبِالْبَرِّ إِنَّهُ [مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَوَحْشَكَ وَ شَمَا
بُوسِيلَةَ دُوستی تو وَ بُوسِيلَةَ بیزاری از کسی که با تو مقاتله کرد وَ

نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ، وَبِالْبَرِّ إِنَّهُ [مِمَّنْ أَسَسَ أَسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ جَنَگَ با تو را
بِرِپا کرد وَ بَه بیزاری جستن از کسی که شالوده ستم وَ ظلم

عَلَيْكُمْ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ [مِمَّنْ أَسَسَ أَسَ ذَلِكَ، وَبَنَى بِرِ شَمَا را
رِیخت وَ بیزاری جَویم بسوی خُدا وَ بسوی رَسولش از کسی که پی ریزی کرد
شالوده این کار را وَ پایه گذاری کرد

عَلَيْهِ بُنْيَانُهُ، وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ، وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاعِكُمْ، بَرِئْتُ بِرِ آن بِنِیانش
را وَ دَنبال کرد ستم وَ ظلمش را بِرِ شَمَا وَ بِرِ پیروانِ شَمَا بیزاری جَویم

إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ، وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَمُؤَالَاتِهِ بَدَرگاه
خُدا وَ بَه پِیشگاهِ شَمَا از ایشان وَ تَقَرُّبِ جَویم بسوی خُدا سِپس بِشَمَا بُوسِيلَةَ
دُوستیتان وَ دُوستی

وَلِيَّكُمْ، وَبِالْبَرِّ آتَهُ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَالنَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ، وَبِالْبَرِّ آتَهُ دُوسْتَانِ شَمَاو
به بیزاری از دشمنانتان و برپا کنندگان (و آتش افروزان) جنگ با شما و به
بیزاری

مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَأَتَبِاعِهِمْ، إِنِّي سَلِّمٌ لِمَنْ سِالَمَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَارِيَكُمْ
پیروانشان من در صلح و سازش با کسی که با شما در صلح است و در جنگ با
کسی که با شما

حَارِبٌ لَكُمْ، وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ، فَاسْتَلِ اللَّهَ الَّذِي فِي جَنَّتِ
است و دوستم با کسی که شما را دوست دارد و دشمنم با کسی که شما را
دشمن دارد و درخواست کنم از خدائی که

أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ، وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَاءِكُمْ، وَرَزَقَنِي الْبِرَّ آتَهُ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، مَرَا
گرامی داشت بوسیله معرفت شما و معرفت دوستانتان و روزیم کند بیزاری
جستن از دشمنانتان را

أَنْ يَجْعَلَ لِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمِي بِهَذَا الْقَرَارِ
مرا با شما در دنیا و آخرت و پابرجا دارد برای من در پیش شما گام

صِدِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاسْأَلْهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ رَاسِت و درستی
(و ثبات قدمی) در دنیا و آخرت و از او خواهم که برساند مرا به مقام پسندیده
شما

عِنْدَ اللَّهِ، وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي، مَعَ امِّ امِّ هُدَى ظَاهِرِنِ اطِّقِ بِالْحَقِّ [در پیش
خدا و روزیم کند خونخواهی شما را با امام راهنمای آشکار گویای [به حق]
مِنْكُمْ، وَاسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي که از شما (خاندان)
است و از خدا خواهم به حق شما و بدان منزلتی که شما نزد او دارید که عطا
کند

بِمُصِّ ابْنِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطَى مُصِّ ابْنِي بِمُصِيبَتِهِ مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهُ ابْنِي مِنْ بَوْسِيلَةٍ
مصیبتی که از ناحیه شما به من رسیده بهترین پاداشی را که می دهد به یک
مصیبت زده از مصیبتی که دیده برآستی چه

وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهُ فِي الْأَسْلَامِ، وَفِي جَمِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، اللَّهُمَّ مَصِيبَتِ
بزرگی و چه داغ گرانی بود در اسلام و در تمام آسمانها و زمین خدایا

اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا، مِمَّنْ تَنْ أَلَهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ، چنانم کن
در اینجا که ایستاده ام از کسانی باشم که برسد بدو از ناحیه تو درود و رحمت
و آمرزشی

اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَمَاتِي مَمَاتَ خَدَايَا قَرَارِ دِه

زندگیم را زندگی محمد و آل محمد و مرگم را مرگ

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمُ تَبَرَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ، وَابْنُ أَكَلَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ

محمد خدایا این روز روزی است که مبارک و میمون دانستند آنرا بنی امیه و

پسر آن زن

الْأَكْبَادِ، اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِكَ وَلِسَانِ نَبِيِّكَ، صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ جُغَر خوار (معاویه) آن ملعون پسر ملعون (که لعن شده) بر زبان تو و زبان

پیامبرت - که درود خدا بر او

وآله، فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيُّكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِش بَاد - در

هر جا و هر مکانی که توقف کرد در آن مکان پیامبرت - صلی الله علیه و آله -

اللَّهُمَّ الْعَن أَبَا سُفْيَانَ وَمُعَاوِيَةَ وَيزيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ، عَلَيْهِمْ مِنْكَ خَدَايَا لعنت کن

ابوسفیان و معاویه و یزید بن معاویه را که لعنت بر

اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ، وَهَذَا يَوْمُ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَآلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمْ أَيشان باد از

جانب تو برای همیشه و این روز روزی است که شادمان شدند به این روز

دودمان زیاد و دودمان مروان بخاطر کشتنشان

الْحُسَيْنَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ فَضِّعْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَالْعَذَابَ حَضَرْتَ
حسین صلوات الله علیه را خدایا پس چندین برابر کن بر آنها لعنت خود
[الایم]، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَفِي مَوْقِفِي هَذَا، وَعَذَابُ
دردناک را خدایا من تقرب جویم بسوی تو در این روز و در این جائی که
هستم

وَأَيَّامٍ حَتَّى تُتَى بِالْبُرْأَةِ مِنْهُمْ، وَاللَّعْنَةُ عَلَيْهِمْ، وَبِالْمُؤَالَاتِ لِنَبِيِّكَ وَآلِهِ وَدَرِ تَمَامِ
دوران زندگیم به بیزاری جستن از اینها و لعنت فرستادن بر ایشان و بوسیله
دوست داشتن پیامبرت و خاندان

نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ. * پس می گوئی صد مرتبه: اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ پیامبرت
که بر او و بر ایشان سلام باد * * * * * خدایا لعنت کن
نخستین

ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَتِ ابْنِ عَلِيٍّ ذَلِكُكَ، اللَّهُمَّ سَتَمَكْرِی
را که بزور گرفت حق محمد و آل محمد را و آخرین کسی که او را در این
زور و ستم پیروی کرد خدایا

الْعَنِ الْعِصَّ ابْنَهُ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ، وَشَإْيَعَتْ وَبِإِيْعَتْ وَتِإْبَعَتْ لَعْنَتْ كَن
بر گروهی که پیکار کردند با حسین 7 و همراهی کردند و پیمان بستند و از هم
پیروی کردند

عَلَى قَتْلِهِ، أَلَلْهُمْ أَلْعَنَهُمْ جَمِيعاً. پس می گوئی صد مرتبه: أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا بَرَاءِ
کشتن آن حضرت خدایا لعنت کن همه آنها را * * * * * سلام بر تو
ای

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُمَّ
عبدالله و بر روانهائی که فرود آمدند به آستان، بر تو از جانب من سلام خدا
باد

[أَبْدَأْ] مَا بَقِيَ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَاللَّهْ أَرُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي هَمِيشَه تَا مِن
زنده ام و برپا است شب و روز و قرار ندهد این زیارت را خداوند آخرین بار
لِزِيَارَتِكُمْ، أَسْلَامٌ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى زِيَارَتِ مَنْ از
شما سلام بر حسین و بر علی بن الحسین و بر

أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ. * پس می گوئی: اللَّهُمَّ خُصِّ فَرَزَنْدَانِ
حسین و بر اصحاب و یاران حسین * * * * * خدایا مخصوص گردان

أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي، وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلًا، ثُمَّ الْثَّانِي وَالْثَّالِثَ وَالرَّابِعَ، نَخْسِتِينَ
ستمگر را به لعنت من و آغاز کن بدان لعن اولی را و سپس دومی و سومی و
چهارمی را

أَلَّلْهُمْ الْعَنْ يَزِيدَ خَاسِمًا، وَالْعَنْ عُيَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجٍ أَنَّهُ، خَدَايَا لَعْنَتِ كُنْ
یزید را در مرتبه پنجم و لعنت کن عیدالله پسر زیاد و پسر مرجانه را
وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشِمْرًا، وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ وَآلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ، إِلَى 'وِ عَمْرِ بْنِ
سعد و شمر و دودمان ابوسفیان و دودمان زیاد و دودمان مروان را تا
يَوْمِ الْقِيَامَةِ. پس به سجده می روی و می گوئی: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدُ رُوزِ
قیامت * * * * * خدایا مخصوص تو است ستایش

الشَّارِكِينَ لَكَ عَلَى 'مُصِ ابِهِمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى 'عَظِيمِ رَزِيَّتِي،
اللَّهُمَّ سَاسِغَزَارَانَ تَوْبَرِ مَصِيبَتِ زِدْغِي أَنَّهُا، سَتَايشِ خَدَايَ رَا بَرِ بَزَرْغِي مَصِيبَتِمِ
خدایا

ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَتَبَّتْ لِي قَدَمٌ صِدِّ عِنْدَكَ رُوزِيمِ گَرْدَانِ
شفاعت حسین 7 را در روز ورود (به صحرای قیامت) و ثابت بدار گام راستیم
را در نزد خودت

مَعَ الْحُسَيْنِ، وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. بِأ
حسین 7 و یاران حسین آنانکه بی دریغ دادند جان خود را در راه حسین
علیه السلام

علقمه گفت که فرمود حضرت باقر 7 که اگر بتوانی که زیارت کنی آن
حضرت را در هر روز به این زیارت در خانه خود بکن که خواهد بود برای تو
جمع این ثوابها و روایت کرده محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که
گفت بیرون رفتم با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب خودمان
بسوی نجف بعد از خروج حضرت صادق 7 از حیره به جانب مدینه پس زمانی
که ما فارغ شدیم از زیارت یعنی زیارت امیرالمؤمنین 7 گردانید
صفوان صورت خود را به جانب مشهد ابو عبدالله 7 پس گفت از برای ما که
زیارت کنید حسین 7 را از این مکان از نزد سر مقدس امیرالمؤمنین 7 که از
اینجا ایما و اشاره کرد به سلام بر آن حضرت جناب صادق 7 و من در خدمتش
بودم سیف گفت پس خواند صفوان همان زیارتی را که روایت کرده بود
علقمه ابن محمد حضرمی از حضرت باقر 7 در روز عاشوراء آنگاه دو رکعت
نماز کرد نزد سر امیرالمؤمنین 7 و وداع گفت بعد از آن نماز امیرالمؤمنین 7
را و اشاره کرد به جانب قبر حسین 7 بسلام در حالتی که گردانیده بود روی
خود را به جانب او و وداع کرد بعد از زیارت او را و از دعاهایی که بعد از

نماز خواند این بود:

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ، يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ، يَا كَاشِفَ كُرْبِ الْمَكْرُوبِينَ،

یا ای خدا ای خدا ای خدا ای اجابت کننده دعای درماندگان ای برطرف کننده

گرفتاری گرفتاران ای

غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ، وَيَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ فَرِيادِرس

فریادخواهان ای دادرس دادخواهان و ای کسی که نزدیکتر است به من

مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، وَيَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، وَيَا مَنْ هُوَ أَرْكَرُكَ گِردن و ای

کسی که حائل شود میان انسان و دلش و ای که او (از حیث ظهور)

بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى 'وَبِالْأَفْقِ الْمُبِينِ، وَيَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَلَى دَر دِید گاه

اعلی و افق آشکاری است ای که او بخشاینده و مهربان و بر

الْعَرْشِ اسْتَوَى، وَيَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَيَا عَرْشَ

(عظمت و کشور وجود) استیلا داری و ای که می داند خیانت دیدگان و آنچه

را سینه ها پنهان کنند و ای

مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَائِنَتُهُ، يَا مَنْ لَا تَشْتَبُهُ الْأَصْوَاتُ، وَيَا مَنْ لَا كَافٍ مَخْفَى

نیست بر او امر پوشیده و پنهانی ای که بر او مشتبه نشود صداها و ای که او را

تُعَلِّطُهُ الْحِجَابُ، وَيَا مَنْ لَا يُبْرِئُهُ الْحِجَابُ الْمُلْحِنَ، يَا مُدْرِكَ كُلِّ بِهِ غَلَطٍ وَ
اشتباه نیندازد حاجتها و ای کسی که او را به ستوه نیاورد پافشاری اصرار ورزان
ای درک کننده هرچه

فَوْتُ، وَيَا جَامِعَ كُلِّ شَمْلٍ، وَيَا بَارِيَّ النَّفْسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، يَا مَنْ هُوَ أَوْ دَسْتُ
رود و ای گردآورنده هر پراکنده و ای پدید آورنده نفوس پس از مرگ ای که
او

كُلِّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، يَا قَاضِيَ الْحِجَابِ، يَا مُنْفَسِ الْكُرْبِ، يَا مُعْطِيَ هَرِ
روزی در کاریست (یا در هر چیز تجلی و ظهوری دارد) ای برآورنده حاجات
ای برطرف کننده گرفتاریها ای دهنده

السُّؤَالِ، يَا وَلِيَّ الرَّغْبِ، يَا كَافِيَ الْمُهْمِ، يَا مَنْ يَكْفِي مَنْ خَوَّاسْتَهَا
ای دارنده هر چه مورد رغبت و اشتیاق است ای کفایت کننده هر مهم ای که
کفایت کند از

كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ، فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَرِ شَيْءٍ وَ
کفایت نکند از او چیزی در آسمانها و زمین از تو خواهم به حق

مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ، مُحَمَّدٍ خَاتَمِ
پیمبران و علی امیر مؤمنان و به حق فاطمه دخت پیامبرت

وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَإِنِّي بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا، وَبِهِ حَقِّ حَسَنِ
وَحُسَيْنِ كَمَا رَاسْتِي مِنْ بَوَسِيلَةِ أَنْهَارِ كُنْمِ بَدْرِ گَاهَتِ دَرِ اَيْنِجَائِي كَمَا هَسْتَمِ
وَبِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَبِهِمْ أَتَشَفَّعُ إِلَيْكَ، وَبِحَقِّهِمْ أَسْئَلُكَ وَأُقْسِمُ وَأَعْزِمُ وَبَدَانِهَا تَوَسَّلُ
جَوِيمِ وَبَدَانِهَا شَفِيعِ گِیرِمِ بَدْرِ گَاهَتِ وَبِهِ حَقِّ ایشَانِ اَزِ تُو خَوَاهِمِ وَ سَوَگَنْدِ
مِی خورم

عَلَيْكَ، وَبِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ، وَبِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ، وَبِالَّذِي وَتُو رَا
سَوَگَنْدِ مِی دَهَمِ بَدَانِ مَنْزِلَتِي كَمَا ایشَانِ دَرِ پِیشِ تُو دَارَنْدِ وَ بَدَانِ قَدْرِ وَ مَرْتَبَةِ اِی
كَمَا نَزْدَتِ دَارَنْدِ وَ بَدَانِجِهِ اَنْهَارَا

فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ، وَبِهِ بَرْتَرِي دَادِ بَرِ جِهَانِيَانِ
وَ بَدَانِ نَامِي كَمَا دَرِ نَزْدِ ایشَانِ گِذَارْدِي وَ تَنهَا اَنَانَا رَا اَزِ مِیَانِ

خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ، وَبِهِ اَبْتَنَّهُمْ وَ اَبْنَتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ جِهَانِيَانِ بَدَانِ نَامِ
مَخْصُوصِ دَاشْتِي وَ بَوَسِيلَةِ اَنِ اَشْكَارِشَانِ كَرْدِي وَ ظَاهِرِ كَرْدِي بَرْتَرِي ایشَانِ
رَا بَرِ سَايِرِ

الْعَالَمِينَ، حَتَّى 'ف' اِ فَضَّلْتَهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا، اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ جِهَانِيَانِ تَا
اَنْجَا كَمَا فَائِقِ اَمْدِ فَضِيلَتِ ایشَانِ بَرِ فَضِيلَتِ تَمَامِ جِهَانِيَانِ اَزِ تُو خَوَاهِمِ كَمَا دَرُودِ
فَرَسْتِي

عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي، بِرِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
محمد و بگشائی از من غصه و اندوه و گرفتاریم را

وَتَكْفِينِي الْمُهَمَّ مِنْ أُمُورِي، وَتَقْضِيَ عَنِّي دَيْنِي، وَتُجِيرَنِي مِنْ وَ كَفَايَتِ كُنِي
امور مهمه ام را و پردازی از من بدهیم را و پناهم دهی از

الْفَقْرِ وَتُجِيرَنِي، مِنْ أَلْفِ أَقَّةٍ، وَتُعِينَنِي عَنِ الْمَسْئَلَةِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ، نَدَارِي وَ پَنَاهِم
دهی از نیازمندی و گدائی و بی نیازم کنی از درخواست کردن از مخلو

وَتَكْفِينِي هَمَّ مَنْ أَخِ أَفْ هَمَّهُ، وَعُسْرَ مَنْ أَخِ أَفْ عُسْرُهُ، وَحُزُونََهُ مَنْ وَ كَفَايَتِ
کنی از من اندوه کسی را که می ترسم از اندوهش و دشواری کار کسی که
می ترسم از دشواری کارش و ناهمواری

أَخِ أَفْ حُزُونَتَهُ، وَشَرَّ مَنْ أَخِ أَفْ شَرَّهُ، وَمَكْرَ مَنْ أَخِ أَفْ مَكْرَهُ، وَبَغْيَ كَارِ كُوسِي
که از ناهمواری کارش نگرانم و گزند کسی که از گزندش ترسانم و مکر و
حیلۀ کسی که از مکرش ترس دارم

مَنْ أَخِ أَفْ بَغْيُهُ، وَجَوْرَ مَنْ أَخِ أَفْ جَوْرُهُ، وَسُلْطَانَ مَنْ أَخِ أَفْ سُلْطَانُهُ، وَسُتْمَ
کسی که از ستمش بیمناکم و بیدادگری کسی که از بیدادگریش واهمه دارم و
تسلط آن کس که از تسلطش می ترسم

وَكَيْدَ مَنْ آخِ افُ كَيْدُهُ، وَمَقْدَرَةَ مَنْ آخِ افُ مَقْدَرَتُهُ عَلَيَّ، وَتَرَدُّ عَنِّي وَنَقْشَهُ
کشیدن کسی که از نقشه‌های شومش بیم دارم و قدرت یافتن کسی که از
قدرتش بر خود ترسانم و بازگردان از من

كَيْدَ الْكَيْدَةِ، وَمَكْرَ الْمَكْرَةِ، اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي فَارِدُهُ، وَمَنْ كَادَنِي نَقْشَهُ هَيَّ شُومَ
بد اندیشان و نیرنگ نیرنگ‌زنان را خدایا هر که آهنگ مرا دارد تو آهنگ او
کن و هر که دامی سر راهم

فَكِيدُهُ، وَاصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَمَكْرَهُ وَبَاسَهُ وَأَمِّ انِّيهِ، وَأَمْنَعُهُ عَنِّي كَيْفَ كَذَّابُهُ تَوْبَا
او چنان کن و بگردان از من دام و نیرنگ و نیرو و آرزوهایش را و بازش دار
از من به هر گونه که خواهی

شَيْتَ وَأَتَى شَيْتَ، اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّي بِفَقْرٍ لَا تَجْبُرُهُ، وَبِإِلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ، وَهَرَجَا
که خواهی خدایا سرگرمش کن از من به چنان فقر و بیچارگی که جبرانش
نکنی و به بلائی که مستورش نکنی

وَبِفِاقَةٍ لَا تَسُدُّهُ، وَبِسُقْمٍ لَا تُعْافِيهِ، وَذُلٍّ لَا تُعِزُّهُ، وَبِمَسْكَنَةٍ لَا تُبَلِّغُهُ نِزَامَ مَنَدِي
و تهی دستی که سامانش ندهی و بدردی که درمانش نکنی و بخواری و ذلتی
که عزتش ندهی و به چنان بیچارگی

تَجْبِرُهُ، اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصَبَ عَيْنَيْهِ، وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي كَيْفِ جَبْرَانِش نَكْنِي
خدایا وادار خواری را در برابر چشمش و در آور فقر و نداری را در

مَنْزِلِهِ، وَالْعِلَّةَ وَالسُّقْمَ فِي بَدَنِهِ، حَتَّى 'تَشْغَلَهُ عَنْ شَيْءٍ' شَاغِلِ لَا 'خَانَهُ' اش و
بیماری و درد را در تنش تا سرگرمش کنی از من به سرگرمی مشغول کننده‌ای
که

فَرَاغَ لَهُ، وَأَنْسَهُ ذِكْرِي كَمَا أَنْسَيْتُهُ ذِكْرَكَ، وَخُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ، فِرَاقَتِي
نداشته باشد و مرا از یادش ببر چنانچه (ذکر) خودت را از یاد او بردی و برگیر
از من گوش و چشم

وَلَيْسَ 'إِنَّهُ' وَيَدِهِ، وَرِجْلُهُ وَقَلْبُهُ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ، وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ فِي وَزْنِ وَدَسْتِ وَ
پا و دل و تمام اعضا و جوارحش را و گرفتارش کن در

جَمِيعِ ذَلِكِ السُّقْمَ، وَلَا تَشْفِهِ حَتَّى 'تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلًا' شَاغِلًا بِتَمَامِ آن‌ها به
درد و بیماری که بهبودی نیابد و در نتیجه آن را برایش سرگرمی مشغول
کننده‌ای بگردانی

عَنِّي وَعَنْ ذِكْرِي، وَاكْفِنِي يَا كَافِي 'أَمِ' 'الْا' يَكْفِي سِوَاكَ فَانْكَ الْكَافِي كَيْفِ
از من و از یاد من بیرون رود و کفایتم کن ای کسی که کفایت کنی چیزی را
که جز تو کفایت نکند چون توئی کفایت کننده

لَا كَافِيَ سِوَاكَ، وَمُفَرِّجٌ لَّا مُفَرِّجٌ سِوَاكَ وَمُغِيثٌ لَّا مُغِيثٌ

سِوَاكَ، وکفایت کننده‌ای جز تو نیست و گشایش دهنده‌ای هستی که جز تو

گشایش دهنده‌ای نیست و فریادرسی هستی که فریادرسی جز تو نیست

وَجَّارٌ لَّا جَّارَ سِوَاكَ، خَابَ مَنَکَانَ جَارُهُ سِوَاكَ، وَمُغِيثُهُ سِوَاكَ، و پناهی

هستی که پناهی جز تو نیست نو مید گشت کسی که پناهِش جز تو باشد

وَمُفَرِّجُهُ إِلَى سِوَاكَ، وَمَهْرَبُهُ إِلَى سِوَاكَ، وَمَلْجَأُهُ إِلَى غَيْرِكَ، وَمَنْجَاهُ

فریادرسش غیر تو باشد و پناهگاهش جز درگاه تو باشد و گریزگاهش جز به

آستان تو باشد و ملجای غیر از تو داشته

مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ، فَأَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي، وَمَفْزَعِي وَمَهْرَبِي، باشد و نجات خود را

از مخلوقی غیر از تو خواهد پس توئی محل اعتماد و امید و پناهگاه و گریزگاه

وَمَلْجَأِي وَمَنْجَائِي، فَبِكَ اسْتَفْتَحُ، وَبِكَ اسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و ملجا و

نجات بخش من و به تو گشایش طلبم و به تو رستگاری جویم و بوسیله محمد

و آل محمد

أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ، وَأَتَوَسَّلُ وَآتَشْفَعُ، فَاسْئَلْ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ، فَلَكَ بَدْرُ گاهت رو

کنم و توسل جویم و شفیع گیرم پس از تو خواهیم ای خدا ای خدا ای خدا از

آن تو است

الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ، وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى؛ وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ، فَاسْئَلْكَ يَا سَتَائِشِ وَ
خاص تو است سپاسگزاری و بدرگاه تو است شکوه و تویی که بیاریت طلبند
از تو خواهم ای

اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ خِدا ای خدا
ای خدا به حق محمد و آل محمد که درود فرستی بر محمد و آل

مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي فِي مَقَامِي هَذَا، كَمَا مُحَمَّدٌ وَ
برطرف کنی از من غصه و اندوه و گرفتاریم را در این جایگاهم چنانچه
كَشَفْتَ عَنْ نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَعَمَّهُ وَكَرْبَهُ، وَكَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، فَاكْشِفْ بِرَطْفِ
کردی از پیامبرت اندوه و غصه و گرفتاریش را و کفایت کردی از او هراس
دشمنش را پس برطرف کن

عَنِّي كَمَا كَشَفْتَ عَنْهُ، وَفَرِّجْ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ، وَاكْفِنِي كَمَا كَفَيْتَهُ، از من
چنانچه برطرف کردی از او و بگشا از من چنانچه گشودی از او و کفایت کن
چنانچه او را کفایت کردی

وَاصْرِفْ عَنِّي هَوْلَ مَا أَخْهُوَلَهُ وَمَوْنَةَ مَا أَخْأَفَّ مَوْنَتَهُ، وَهَمَّ مَا أَوْبَغَرْدَانِ از من
هراس آنچه را می ترسم از هراسش و هزینۀ آنچه را می ترسم از هزینۀ اش و
اندوه آنچه را

اَخْ اِفْ هَمَّهُ بِلا' مَوْنَهُ عَلٰى 'نَفْسِيْ مِنْ ذٰلِكَ، وَاَصْرِفْنِيْ بِقَضِ اَمِّى ترسم از
اندوهِش بى آنكه زحمتى از اين ناحيه به من برسد و بازم بگردان با حاجات
حَوَائِجِى، وَكَيْفِ اِيَّهٖ مَا هَمَّنِيْ هَمُّهُ، مِنْ اَمْرِ اٰخِرَتِيْ وَدُنْيَايَ، يا اَمِيرَبر آورده و
كفايت كردن آنچه اندوهِش مرا فراگرفته از كار آخرت و دنيايم، اى امير
الْمُؤْمِنِيْنَ [ويا اَب' اَعْبَدِ اللّٰهَ]، عَلَيْكُمَا مِّنِّيْ سَلَامٌ اللّٰهُ اَبَدًا مَّابَقِيَّتُ وَبَقِيَّ مُؤْمِنَانِ [و
اى ابا عبدالله] بر شما باد از جانب من سلام خدا هميشه تا من زنده ام و
اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ، وَلَا فَرَّ اللّٰهْشَبُّ و روز
برجا است و قرار ندهد خداوند اين زيارت مرا آخرين بار از زيارت شما دو
بزرگوار و جدا نكند خدا

بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ، اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ حَيَّ وَهٖ مُحَمَّدٌ وَذُرِّيَّتُهُ، وَامْتِنِيْ مَمَّ اَتَهُمْ، ميان من و
شما را خدايا زنده ام دار به زندگى محمد و فرزندانِش و بميرانم به مرگ ايشان
وَتَوَفَّنِيْ عَلٰى 'مِلَّتِهِمْ، وَاحْشُرْنِيْ فِيْ زُمْرَتِهِمْ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِيْ وَبَيْنَهُمْ و جانم را بر
كيش آنها بگير و در گروه و جرگه آنان محشورم كن و جدائى مينداز ميان من
و ايشان

طَرَفَهُ عَيْنٍ اَبَدًا فِيْ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ، يا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَب' اَعْبَدِ اللّٰهَ، چشم برهم
زدنى هرگز در دنيا و آخرت اى امير مؤمنان و اى ابا عبدالله

أَتَيْتُكُمْ أَزْوَاجًا وَمُتَوَسِّلًا إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، وَمُتَوَجِّهًا إِلَيْهِ بِكُمْ، آمده‌ام به
در گاهتان برای زیارتتان و برای آنکه توسل جویم به درگاه خدا پروردگارم و
پروردگار شما دوبرگوار و روکنم بدرگاه

وَمُسْتَشْفِعًا بِكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي حَاجَتِي هَذِهِ، فَاشْفَعْ لِي، فَإِنَّ لَكُمْ أَوْ بوسيله
شما و شفیع گیرم شما را به نزد خدای تعالی در این حاجتی که دارم پس شما
دو بزرگوار شفاعت کنید برای من

عِنْدَ اللَّهِ أَلَمَقَامِ الْمَحْمُودِ، وَالْجَاهِ الْوَجِيهَ، وَالْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَالْوَسِيلَةَ إِنِّي زِيَرًا شَمًا رَا
در نزد خداوند مقامی است پسندیده و منزلتی است آبرومند و جایگاهی است
بلندمرتبه و (مقام) وسیله از شما

أَنْقَلِبُ عَنْكُمْ مُنْتَظِرًا، لِتَنْجِزِ الْحَاجَةِ وَقَضَائِهَا وَنَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ هَاسِتَ، وَ مِنْ هَمِّ
اکنون که از نزد شما بازگردم چشم براه قطعی شدن حاجتم و برآمدنش و به
انجام رسیدنش از جانب خدا

بِشَفِّ اعْتِكَمَالِي إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ، فَلَا أَخِيبُ وَلَا يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا هَسْتَمَ بِهِ
شفاعتی که شما برایم در این باره به درگاه خدا می کنید پس چنان نباشد که
نومید شوم و باز گشتم باز گشت شخص

خِ آئِبَاْخِ اسِرَاْ، بَلْ يَكُوْنُ مُنْقَلَبِيْ مُنْقَلَبًا رَاْجِحًا [رَاْجِيًا] مُفْلِحًا مُنْجِحًا، نوْمِيْد
زيانكاري باشد بلكه بازگشت كسي باشد كه با موفقيت و اميدواري و
رستگاري و كاميابي

مُسْتَجِ ابًا بَقْضِ اُءِ جَمِيْعِ حَوَائِجِي، وَتَشَفَّعِ اِلَى اِلَهِ اللهِ، اِنْقَلَبْتُ عَلَى 'م' ابَا
حاجتهائي كه تماميش روا شده باز مي گردد و شفاعت كنيد برايم به درگاه
خدا، بازگردم بر آنچه

شِ اُءِ اللهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ، مُفَوَّضًا أَمْرِيْ اِلَى اللهِ، مُلْجَاً ظَهْرِيْ خِدا
خواهد و جنبش و نيروئي نيست جز به خدا و اگذار كنم كارم را به خدا و پشت
و پناه خود را

اِلَى اللهِ، مُتَوَكِّلًا عَلَى اللهِ، وَاَقُوْلُ حَسْبِيَ اللهُ وَكَفَى، سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعَا، خِدا قرار
دهم و توكل كنم بر خدا و مي گويم بس است مرا خدا و كافي است براي من،
بشنود خدا (آواز) هر كه او را بخواند

لَيْسَ لِيْ وَرَاْءِ اللهِ وَوَرَاْءُكُمْ يَا سَادَتِيْ مُنْتَهَى، مَا شِ اُءِ رَبِّيْ كُ' اِنَا، اِي
آقايان بزرگوار براي من جز خدا و شما سرمنزل و پاينگاهي نيست آنچه
پروردگارم خواسته موجود گشت

وَمِ الْهَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ، اسْتَوْدِعْكُمْ اللّٰهَ، وَلَا أَنْجِهْ

نخواستہ موجود نگرده و نیست جنبش و نیروئی جز بخدا، شما دو بزرگوار را
به خدا می سپارم و قرار

جَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي إِلَيْكُمْ، أَنْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِي يَا أَمِيرِنَدَهْدِ خدائند این بار
را آخرین بار زیارتم از شما باز گشتم ای آقای من ای امیر

الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْلَايَ، وَأَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِي، وَسَلَامِي عَلَيْكُمْ 'مُؤْمِنَانِ وَ إِي
سرور من و تو نیز ای ابا عبدالله ای آقای من و سلام من بر شما دو آقا

مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَأَصِلْ ذَٰلِكَ إِلَيْكُمْ، غَيْرُ مَحْجُوبٍ پیوسته باد تا
پیوسته است شب و روز واصل گردد این سلام به شما از شما پوشیده نماند

عَنْكُمْ سَلَامِي إِنْ شَاءَ اللّٰهُ، وَأَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمَا أَنْ يَشَاءَ ذَٰلِكَ وَيَفْعَلَ، سلام من
انشاءالله و از خدا خواهم به حق شما دو بزرگوار که مشیتش بر این کار قرار
گیرد

فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدِي عَنْكُمَا 'أُبَّاحُ 'إِمْدًا لِلّٰهِ، شَأْنُ الْكَرَامَاتِ
انجام دهد که براستی او بسی ستوده و بزرگوار است باز گردم ای دو آقای من
از خدمت شما توبه کننده و ستایش کننده

رَاجِئًا لِلْأَجَابَةِ، غَيْرَ آيسٍ وَلَا قَانِطٍ، 'إِنْبَاءُ' اُتِدَّ رَاجِعًا إِلَى 'خدا و سپاسگزار
و امیدوار به اجابت بدون یأس و ناامیدی و به امید رجوع و بازگشت دوباره
برای

زِيَارَتِكُمْ، غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمَا وَلَا مِنْ زِيَارَتِكُمْ، بَلْ رَاجِعٌ عَاثِدٌ إِنَّ زِيَارَتَ شِمَا
بی آنکه اشتیا و رغبت از شما کاسته شود و یا از زیارت شما (سیر شوم) بلکه
بازآیم و مراجعت کنم

شَاءَ اللَّهُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، يَا سَادَتِي رَغِبْتُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى أَنْشَاءِ اللَّهِ وَ
جنبش و نیروئی نیست جز به خدا ای آقایان من به زیارت شما و به خودتان
اشتیاء و میل ورزیدم

زِيَارَتِكُمْ، بَعْدَ أَنْ زَهَدَ فَيَكْمُوفِي زِيَارَتِكُمَا أَهْلَ الدُّنْيَا، فَلَا خِيْنِيْ بِسَ از آنکه
بی میل بودند به شما و به زیارتتان مردم دنیا پس خدا نومیدم نکند

اللَّهُ مَا رَجَوْتُ وَمَا مَلْتُ فِي زِيَارَتِكُمْ، إِنَّهُ قَرِيبٌ مُّجِيبٌ. * سیف بن در آنچه بدان
امیدوارم و آرزومندم در مورد زیارت شما که براستی او خدائی است نزدیک
و اجابت کننده * * * *

زیارت اربعین

اَلْسَّلَامُ عَلٰی 'وَلِیِّ اللّٰهِ وَحَبِیْبِهِ، اَلْسَّلَامُ عَلٰی 'خَلِیْلِ اللّٰهِ وَنَجِیْبِهِ، اَلْسَّلَامُ عَلٰی 'سَلَامِ
بر ولی خدا و دوست او سلام بر خلیل خدا و بنده نجیب او سلام بر بنده
صَفِیِّ اللّٰهِ وَابْنِ صَفِیِّهِ، اَلْسَّلَامُ عَلٰی اَلْحُسَیْنِ الْمَظْلُوْمِ الشَّهِیدِ، اَلْسَّلَامُ عَلٰی '
بر گزیده خدا و فرزند بر گزیده اش سلام بر حسین مظلوم و شهید سلام بر آن
بزرگواری که به گرفتاریها

اَسِیْرِ الْکُرْبِ'اَتِ، وَقَتِلِ الْعَبْر'اَتِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیُّکَ وَابْنُ وَلِیِّکَ، اَسِیْر
بود و کشته اشکِ روان گردید خدایا من براستی گواهی دهم که آن حضرت
ولیّ (و نماینده) تو و فرزند ولیّ تو بود و

وَصَفِیُّکَ وَابْنُ صَفِیِّکَ، اَلْفُ'اُتْرُ بَکْر'اَمَتِکَ، اَکْرَمَتْهُ بِالْشَّهِادَةِ،
وَحَبَوَتْهُ بِالسَّعَادَةِ، بر گزیده ات و فرزند بر گزیده ات بود که کامیاب شد به
بزرگداشت تو، گرامیش کردی بوسیله شهادت و مخصوصش داشتی به
وَأَجْتَبَيْتُهُ بِطِیْبِ الْوِلَا'دَةِ، وَجَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِّنَ السَّادَةِ وَاقْدَامًا مِّنَ الْقَادَةِ، سَعَادَتِ
و بر گزیدی او را به پاکزادی و قرارش دادی یکی از آقایان (بزرگ) و از
رهروان پیشرو و یکی از کسانی که از

وَذِائِدًا مِنْ الذِّادَةِ، وَأَعْطَيْتُهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ، وَجَعَلْتُهُ حُجَّةً عَلَيَّ خَلْقِكَ مِنْ
حق دفاع کردند و میراثهای پیمبران را به او دادی و از اوصیائی که حجت تو بر
خلقت هستند قرارش دادی او نیز

الْأَوْصِيَاءِ، فَأَعَذَرَ فِي الدُّعَاءِ، وَمَنَحَ النَّصْحَ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيُكِّ، در دعوت مردم
جای عذر و بهانه‌ای (برای کسی) نگذارد و بیدریغ خیرخواهی کرد و جان خود
را در راه تو داد

لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهِّ إِلَهٍ وَخَيْرُهُ الضَّلَالَةُ، وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ تَابَ بَرَهَانِد
بندگانت را از (گرداب) جهالت و نادانی و سرگردانی (در وادی) گمراهی و
چنان شد که همدست شدند بر علیه

غَرَّتْهُ الدُّنْيَا، وَبِاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْدَلِ الْأَذْنَى، وَشَرَىٰ آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ أَنَّ حَضَرَتْ
کسانی که دنیا فریشتان داد و فروختند بهره (کامل و سعادت خود را) به بهای
پست ناچیزی و بداد آخرتش را در مقابل بهائی

الْأَوْكَسِ، وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ، وَأَسْخَطَكَ وَأَسْخَطَ نَبِيَّكَ، اندک و
بی مقدار و بزرگی کردند و خود را در چاه هوا و هوس سرنگون کردند، و تو
و پیامبرت را بخشم

وَاطْأَعْ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقِّ وَالنَّفْإِ، وَحَمَلَهُ الْأَوْزَارِ آوَرَدْنِد و پيروي
کردند از ميآن بندگان آناني را كه اهل دو دستگي و نفا بودند و كساني را كه
بارهاي سنگين

الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ، فَجْأْأَهُمْ فِيكَ صِإْبْرًا مُحْتَسِبًا، حَتَّى أَسْفِكَ فِي كَنَاهِ بَدُوش
مي كشيدند و بدين جهت مستوجب دوزخ گشته بودند آن حضرت (كه چنان
ديد) با شكيائي و پاداش جوئي با

طْأَعْتِكَ دَمُهُ، وَأَسْتَبِيحَ حَرِيمُهُ، اللَّهُمَّ فَالْعَنَّهُمْ لَعْنًا وَبِيْلًا، وَعَذِّبْهُمْ أَنْأَا جَهَادِ كَرْد
تا خونش در راه پيروي تو ريخت و حريم مقدسش شكسته شد خدايا آنان را
لعنت كن به لعنتي و بالدار و

عَذَابًا أَلِيمًا، أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ سَيِّدِ عَذَابِشَان
كن به عذابي دردناك سلام بر تو اي فرزند رسول خدا سلام بر تو اي فرزند
آقاي

الْأَوْصِيَاءِ أَشْأَهُدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ، عِشْتَ سَعِيدًا، وَمَضَيْتَ أَوْصِيَاءَ كَوَاهِي
دهم كه براستي تو امانتدار خدا و فرزند امانتدار اوئي سعادتمند زيستي و
ستوده از دنيا

حمیداً و مُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهِیداً، وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِزُ مَا وَعَدَكَ، رفتی و گمگشته
و ستمدیده و شهید درگذشتی و نیز گواهی دهم که خدا براستی وفا کند بدان
و عده‌ای که به تو داده

وَمُهِلِّكَ مَنْ خَذَلَكَ وَ مُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَكَ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَّيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ، و به هلاکت
رساند هر که را که دست از یاریت برداشت و عذاب کند کسی که تو را کشت
و گواهم دهم که تو بخوبی وفا کردی

وَجِ اهْدَتْ فِي سَبِيلِهِ حَتَّى أَتَى كَ الْيَقِينُ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ عَهْدَ
خدا و جهاد کردی در راه او تا مرگت فرا رسید خدا لعنت کند کسی که تو را
کشت و خدا لعنت کند

مَنْ ظَلَمَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرضِيَتْ بِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي كَسِيْتُ بِكَ
ستم کرد و خدا لعنت کند مردمی که شنیدند جریان کشتن و ستم تو را و بدان
راضی بودند خدایا من تو را

أَشْهَدُكَ أَنِّي وَلِيُّ لِمَنْ وَالَاهُ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بَنِ گواه
می گیرم که من دوست دارم هر که او را دوست دارد و دشمنم با هر که او را
دشمن دارد پدرم و مادرم بفدایت ای فرزند

رَسُولِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ رَسُولِ خُدا
گواهی دهم که تو براستی نوری بودی در پشت پدرانِ بلند مرتبه و رحمهای
الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجِاسِهِ، وَلَمْ تُلَبِّسْكَ الْمُدْلِهِمَاتُ بِأَكْزِهِ
آلوده‌ات نکرد اوضاع زمان جاهلیت به آلودگیهایش و در برت نکرد از
لباسهای چرکینش

مِنْ ثِيَابِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَايِمِ الدِّينِ وَأَرْكَانِ الْمُسْلِمِينَ، وَمَعْقِلِ وَگواهی
دهم که براستی تو از پایه‌های دین و ستونهای محکم مسلمانان و پناهگاه
الْمُؤْمِنِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْأُمُّ الْأَبْرُ التَّقَى، الرَّضَى الزَّكِيُّ آلِهِ اِدَى مُرْدَمَانِ بَا اِیْمَانِ
و گواهی دهم که تو براستی پیشوای نیکوکار با تقوا و پسندیده و پاکیزه و
راهنمای

الْمَهْدِيِّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَأَعْلَامُ الْهُدَى، رَاهِ یافْتَه‌ای
و گواهی دهم که همانا امامان از فرزندان روح و حقیقت تقوی و نشانه‌های
هدایت

وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، وَأَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَرَشْتَه‌های
محکم (حق و فضیلت) و حجت‌هایی بر مردم دنیا هستند و گواهی دهم که من به
شما ایمان دارم

وَبَايَبِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَايِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي، وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلِمٌ، وَبِهِ
 بازگشتتان یقین دارم با قوانین دینم و عواقب کردارم و دلم تسلیم دل شما است
 وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتَّىٰ يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ، وَكَارَمِ پُیْرُو كَارِ
 شما است و یاریم برایتان آماده است تا آنکه خدا در ظهورتان اجازه دهد
 فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامَعَ عَدُوُّكُمْ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَعَلَىٰ أَرْوَاحِكُمْ پَسْ بِا شَمَائِمِ
 نه با دشمنان شما دروذهای خدا بر شما و بر روانهای شما
 وَأَجَسْ أَدِكُمْ، وَشْ أَهْدِكُمْ وَغْ أُنْبِكُمْ، وَظْ أَهْرِكُمْ وَبْ أَطْنِكُمْ، آمِينَ
 رَبِّ أَلْعِ أَلْمِينَ وَپِیْكَرْهَاتَانِ وَحَاضِرْتَانِ وَغَائِبَتَانِ وَآشْكَارَتَانِ وَنَهَانْتَانِ آمین ای
 پروردگار جهانیان

احکام معاملات

- 1- خرید و فروش مسکرات {مشروبات} حرام و معامله آنها باطل است
- 2- خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است

3- اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند، مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است.

4- خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلیش برگرداند.

5- اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیادتز از همان جنس بفروشد، مثلاً يك من گندم را به يك من و نیم گندم بفروشد ربا و حرام است، و گناه يك درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند

6- مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد، و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

7- اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داد از بین برود، نمی تواند از بچه یا ولی او مطالبه کند.

8- اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی يك ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

9- کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

10- طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشد، سکه‌دار باشند یا بی‌سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیاده‌تر از دیگری باشد معامله حرام و باطل است

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

2124 حق به هم زدن معامله را خیار می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند: اول: آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند، و این خیار را خیار مجلس می‌گویند.

دوم: آنکه مغبون شده باشند خیار غبن {کلاه سرش رفته}.

سوم: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند خیار شرط.

چهارم: فروشنده یا خریدار مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود خیار تدلیس.

پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد یا شرط کند مالی را که می‌دهد طور مخصوصی باشد و به آن شرط عمل نکند، که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند خیار تخلف شرط.

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد خیار عیب.

هفتم: معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته‌اند مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد، و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند یا عوض آن مقدار را از خردار بگیرد خیار شرکت.

هشتم: فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته، نبوده است، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته، نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند خیار رؤیت.

نهم: مشتری پول جنسی را که نقدا خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد و شرط تاخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم

بزند. ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد و شرط تاخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند خیار تاخیر.

دهم: حیوانی را خریده باشد که خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند خیار حیوان. یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند خیار تعذر تسلیم. و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد.

*** اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده که مردم او را مغبون می‌دانند و به کمی و زیادی آن اهمیت می‌دهند می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

احکام اجاره

2173 اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف

می‌کند، چنانچه حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد، اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد صحیح نیست.

2174 انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

2175 اگر ولی یا قیم بچه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد، و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزو مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچه بالغ شد می‌تواند بقیه اجاره را به هم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزو مدت اجاره نمی‌کرد بر خلاف مصلحت بچه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند.

2176 بچه صغیری را که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد اجازه بگیرد و او را اجیر نماید، به شرط آنکه اجیر گرفتن بچه نابالغ به مصلحت او بلکه بنابر احتیاط واجب ترک آن دارای مفسده برای بچه نابالغ باشد.

2177 اجاره دهنده و مستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است، و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد آن را به مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می‌باشد.

2178 اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که با رضایت طرف معامله مشغول آن عمل شد، اجاره صحیح است.

2179 کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است.

2180 اگر خانه یا دکان یا اتاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستاجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد، و اگر شرط نکند، می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادت از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلاً اگر با پول اجاره کرده، به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.

2181 اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد. و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد باید زیادت نگیرد، و اگر به چیز دیگری اجاره دهد می تواند زیادت بگیرد.

2182 اگر غیر خانه و دکان و اتاق و اجیر چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، اشکال ندارد.

2183 اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که اجاره می دهند

2184 مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد: اول: آنکه معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم: مستاجر آن را ببیند یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد. سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست. پنجم: استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود صحیح نیست. ششم: چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

2185 اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند اشکال ندارد.

کتاب

تعریف علوم چهارگانه ادبیات عرب

علم لغت - علم صرف - علم نحو - علم بلاغت

بسم الله الرحمن الرحيم

لغات کلیدی: لغت. علم لغت. صرف. علم صرف. نحو. علم نحو. تعریف علوم. تاریخچه علم لغت و صرف و نحو. ادبیات عرب. علوم معانی. لفظ. معنی.

Comment[1m]: واژگان کلیدی برای تمام پایان نامه یک بار در ابتدا می آید و نباید برای هر فصل جداگانه کلید واژه نوشته شود.

مقدمه

این که علوم در ادبیات عرب چند دسته اند؟ خود محل بحث و مناقشه است¹. ولی مشهورترین قول، این علوم را به دوازده علم تقسیم می کند که عبارتند از: نحو، صرف، عروض، قافیه، لغت، قرض، انشاء، خط، بیان، معانی، محاضرات و اشتقاق². همین تقسیم بندی از زمخشری نیز نقل شده است³، که ما فقط درباره علم لغت و علم صرف و علم نحو و علم معانی (بلاغت) سخن خواهیم گفت

علم لغت، صرف، نحو و علم بلاغت (معانی) از مهمترین علوم ادبیات عرب هستند. که دانستن آنها برای هر دانشمندی که بخواهد در تفسیر یا فقه و اصول یا رجال و درایه و کلام و غیره کار کند ضروری است. و بدون علم به این علوم نمی تواند در علوم دیگر متبحر شود.

¹ ر.ک: دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ذیل ماده ادب.

² هاشمی، سید احمد، القواعد الاسلامیه للغة العربیة، هجرت، قم، بی تا، ص 3.

³ ر.ک: سید علیخان کبیر، الخدائق الندیة فی شرح الصمدیة، هجرت، قم، بی تا، ص 14.

و لذا شهید ثانی علوم شش گانه از جمله لغت و صرف و نحو را در
اجتهاد شرط می داند.¹

ما قبل از وارد شدن به بحث اصلی که ادبیات عرب در آثار حضرت امام
(رض) است، درباره علوم چهارگانه مذکور توضیحاتی ارائه می دهیم که از نظر
ترتیب علمی ابتدا علم لغت سپس علم صرف. در مرحله سوم علم نحو و
در پایان از علم بلاغت سخن خواهیم گفت.

¹ قال الشَّهيد الثَّاني: (و يتحقَّق- أي الاجتهاد في الأحكام الشرعيَّة- بالمقدمات السَّت، و هي: الكلام، و الاصول، و النَّحو، و التصريف، و لغة العرب، و شرائط الأدلَّة). انظر: الرُّوضة البهية، ج 3، ص 62.

فصل اول: علم لغت

ضرورت موضوع:

بشر برای ارتباط با یکدیگر حتی ارتباط با خداوند سبحان و ارتباطات دیگر نیاز ضروری به استفاده از لغت دارد. لذا بخاطر اهمیت فراوان لغت در ارتباطات بشر، کتابهای لغت که برای تبیین معانی لغات است تالیف شده و به همین خاطر لازم است کسی که در مقام فهم یک متن عربی است حتما از کتابهای لغت و منابع دست اول در این زمینه بهره ببرد. علمای قدیم ما همیشه المنجد و لسان العرب و امثال این کتب را در کنار خود قرار می دادند تا در هنگام مطالعه از آنها استفاده نمایند. اگرچه نرم افزار این کتابها نیز اکنون تهیه شده و طالبان علم لغت می توانند با تهیه این نرم افزار از منابع متعدد لغوی استفاده نمایند.

در تمامی علوم پیش از فراگیری آن مرسوم است معانی اصطلاحات موجود در آن علم از دیدگاه اهل لغت مورد بررسی قرار گیرد زیرا علمای ادب و غیر ادب نقش لغت در فهم معنی را جز مسائل علمی لاینفک می دانند. و معتقدند تا زمانی که ریشه اصلی کلمات از دیدگاه اهل لغت معنایش فهمیده نشود طرح آن بحث دقیق نخواهد بود. به همین جهت علم لغت را این گونه تعریف کرده اند:

تعریف اول:

علم لغت، علمی است که در آن درباره مفردات الفاظ وضع شده و از جهت [دلالت مطابقی](#) آنها بر معانی شان

بحث می‌شود. و از آن جا که موضوع این علم، لغت **مفرد** **حقیقی** است، برخی گفته‌اند که علم لغت، شناخت اوضاع شخصی مفردات می‌باشد. هدف این علم پیشگیری از اشتباه در معانی حقیقی لغات و تمایز قایل شدن بین معانی حقیقی و مجازی و برداشت‌های عرفی است. و روشن است که افاده و استفاده از هر علمی منوط به شناخت لغت می‌باشد.¹

تعریف دوم:

الكلام العربی إمّا أن تبحث عن المعنى الذي وضع له اللفظ و هو علم اللغة²

کلام عربی یا این است که بحث می‌کند از معنایی که لفظ برای او وضع شده است که این را علم لغت گویند.

تعریف سوم علم لغت:

علم لغت علمی است که از جواهر و مواد و هیئات مفردات بحث می‌کند^(۳)

به عبارت دیگر به واسطه این علم به مدالیل کلمات و معانی آن‌ها علم و آگاهی پیدا می‌کنیم.

(توضیح بیشتر: علم لغت محقق و پژوهشگر را به دونکته مهم یاری می‌کند یکی ریشه کلمه را برای محقق با معنای اصلی آن که برگرفته شده از عرف عرب جاهلی اصیل و فصحای آن عصر و پیامبر اسلام است، مشخص می‌نماید

¹ فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ص ۲۹.

² ابن حجر، تقی الدین بن علی، خزائن الأدب و غایة الأرب، 5 جلد، دار صادر - بیروت - لبنان، چاپ: 2.

³ النیشابوری، نمایه العرب فی فنون الادب، ص 5

دوم بسیاری از مشتاقات آن کلمه بتوسط آن کلمه اصلی نیز مشخص می شود. در حقیقت با این کمک انسان به ارتباط معنای لغوی و اصطلاحی هر موضوعی دسترسی پیدا می کند. حال سوال این است که آیا هدف از تشکیل علم لغت و بوجود آمدن آن تنها همین است یا بعضاً لغوی به مباحثی می پردازد که آن مباحث انسان را برای کارهای پژوهشی کمک بیشتری می کند.

موضوع علم لغت

در این که موضوع علم لغت چیست و چگونه در علم لغت باید موضوع علم لغت را تعریف کرد در میان مدارس لغویین تعریفات گوناگونی ارایه شده که بعنوان نمونه به یک مورد اشاره می شود:

راغب می گوید :

موضوع علم لغت، جواهر و مواد و هیئات مفردات است^(۱).

راغب اصفهانی نیز در مقدمه کتاب «مفردات الفاظ قرآن» می گوید: نخستین دانش از دانش های قرآنی که برای درک و فهم قرآن لازم می نماید علوم الفاظ است که بخشی از آن تحقیق در الفاظ و مفردات قرآن است در حقیقت نخستین یاری کننده برای کسی که می خواهد معانی قرآن را بفهمد فراهم نمودن معانی واژه های قرآن و شناخت آن ها است همچنان که تهیه و بدست آوردن وسایل بنایی برای سازنده ساختمان، از نخستین وسایل کار می باشد. شناخت مفردات قرآن نه تنها برای دانش پژوه قرآن سودمند و مفید است بلکه در هر علمی از علوم شرعی مورد استفاده است. اعتماد فقها و حکما در احکام و حکمت هایشان بر آن ها است. شعرا و نویسندگان ماهر و زبردست، خطیبان و بلیغان در نظم و نثرشان از آن الفاظ یاری می جویند.^(۲)

1 همان

2 راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص 54

باتوجه به تعاریفی که ذکر شد دو نکته مهم بدست می آید یکی اینکه لغوی علاوه بر اینکه ریشه کلمه را مشخص می کند به معانی آن کلمات نیز اشاره می نماید. دوم اینکه آیا آن معنایی را که آن لغوی مشخص کرده آیا معنای حقیقی آن کلمه است یا خیر. بعضی از لغویین می گویند که معنای حقیقی کلمه است ولی در علم معانی و بیان و در علم اصول بحث شده که این دیدگاه بعضی لغویین ناتمام است زیرا عرف هر عصری لغت هر عصری را معنی می کند. آن معنایی که از اذهان هر عصری بیرون می آید لغت آن عصر را معنی می کند زیرا تبادل علامت حقیقت است نه معنی را که لغوی در نظر گرفته است. چون لغوی نیز تشخیص معنی را از عرف می گیرد. روی همین جهت است در علم اصول ثابت شده قول لغوی در تشخیص معنی حجت نیست. حال باتوجه به این دونکته مهم اولین اشخاصی که آمدند برای تشخیص معنی کلمات قلم فرسایی کردند چه کسانی هستند؟

اولین علمای لغت

- 1- خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم ابوعبدالرحمن فراهیدی که در سال 105 (و به نقلی 101) ق در بصره به دنیا آمد، درباره سال وفاتش اختلاف است؛ برخی می گویند در قرن دوم سال 170 یا 175 ق درگذشته و برخی گویند در قرن سوم و در سال 215 ق وفات کرده است. وی نویسنده کتاب "العین" می باشد. خلیل بنابر قول علامه حلّی (ره) شیعه بوده است، و از اصحاب امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع ذکر شده است.¹
- 2- اسحاق بن مرار ابوعمر و شیبانی کوفی، کنیه اش ابوعمر و بوده و اهل

کوفه. وی از اهالی شیبیان نبوده اما به خاطر تربیت فرزندان این قریه، به این شهر نسبت داده شده است. وی در حدیث مورد اعتماد بود و به کلام عرب شعر و لغت آگاهی داشت. کتاب های النوادر، الجیم، الخیل، غریب المصنف، غریب الحدیث، النوادر الکبیر، اشعار ابقائل، خلق الانسان از تالیفات اوست. درباره سال وفات ابوعمر و اختلاف وجود دارد، منابع به تاریخ های 206 ق، 213 ق و نیز 210 ق اشاره کرده اند.^۱

3- ابن سکیت، یعقوب بن اسحق ابویوسف بن سکیت در سال 246 ق متولد شد و نحو را از علمائی چون فراء، ابوعمر و شیبانی، الأثرم و ابن الاعرابی فرا گرفت، از جمله تالیفات ایشان می توان از «اصلاح المنطق»، «الاضداد»، «القلب و الابدال» را نام برد. نقل شده که متوکل او را برای تربیت دو فرزندش المعتز و المؤید دعوت کرد. او با وجود مخالفت دوست خود، عبدالله بن عبدالعزیز، دعوت وی را پذیرفت، روزی متوکل در حالی که دو پسرش نیز در مجلس حاضر بودند از ابن سکیت، پرسید: یعقوب، بگو بینم آیا تو پسران مرا بیشتر دوست داری یا پسران علی (ع) را (امام حسن و امام حسین)؟ ابن سکیت پاسخ داد: قنبر خادم علی از دو پسر تو بهتر است. پس از این سخن متوکل دستور داد زبان او را بریدند و بعد از یک روز وفات کرد^(۲)

4- ابن اعرابی، محمد بن زیاد از اهالی کوفه بود. وی در سال 150 ق متولد گردید و در سال 231 ق وفات یافت. از تالیفات وی می توان النوادر، الأنواء، صفه المحل، الالفاظ را نام برد.

ثعلب در باره جایگاه علمی وی گفته که بیش از ده سال در درس او حاضر بودم و کتابی در دستش ندیدم و او مشکلات علوم زمان را بدون کتاب،

^۱ بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة: السيوطي (جلال الدين عبد الرحمن بن الكمال). ص 870

بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة: السيوطي (جلال الدين عبد الرحمن بن الكمال). ص 2919

املاء و تدریس می کرد و در پای درسش قریب به 100 نفر از بزرگان عصر خود، حاضر می شدند^(۱)

نتیجه

باتوجه به مطالبی که درباره تعریف علم لغت و بزرگان این فن گفته شد، سه نکته مهم بدست آمد:

الف: لغوی دنبال تشخیص معنی کلمات و مشتقات آن است. نه دنبال تشخیص معنی حقیقی از معنی غیر حقیقی زیرا آن مربوط به علم فصاحت و بلاغت و علم اصول است

ب: رابطه علم لغت با علم صرف و نحو بسیار رابطه عمیقی است زیرا بعضا لغوی برای تشخیص معنی کلمه ای مجبور است از نحو و صرف استفاده نماید زیرا تا اعراب کلمه مشخص نشود تشخیص معنی آن مشکل است

و تا مشتقات کلمه ای مشخص نشود تشخیص معنی آن سخت است از آن طرف صرفی و نحوی نیز در بارگزاری بحث خویش نیز نیاز به لغت دارند. زیرا تا ندانند ریشه این کلمه در لغت چیست اعراب آن مشخص نمیشود. البته در اینجا یک بحث وجود دارد که آیا اعراب معنی اصلی کلمه را مشخص می کند یا معنی؟ که در حای خودش باید بحث شود.

ج: ثابت شد که بزرگان از فریقین هم در اصل تاسیس علم لغت نقش داشته اند و هم در بارگزاری و در بسط دادن و بارور شدن این دانش بسیار مهم تاثیر گزار بوده اند .

1 بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة: السيوطي (جلال الدين عبد الرحمن بن الڪمال). ص 873

فصل دوم:

علم صرف

همانطوری که گفته شد یکی از علوم مهم، علم صرف است که بی ارتباط با علم لغت نیست. دانستن علم صرف نقش مهمی در شناخت کلمات عرب دارد. مخصوصاً با توجه به اینکه قرآن کریم با لغت عرب نازل شده همچنین سخنان چهارده معصوم همه با لغت عربی است لذا شناخت وضع اشتقاق و صیغه های کلمات عرب برای همه علماء بخصوص کسانی که می خواهند فقیه و اصولی و مفسر و کلامی و غیره باشند لازم است.

تعریف علم صرف (تصریف)

درباره علم صرف در میان بزرگان این علم، تعاریفی گوناگونی کرده اند که در لفظ اختلاف و در محتوی اکثراً یکی و بعضاً اختلاف جزئی است بعنوان نمونه دیدگاه چند نفر از فریقین ذکر می شود:

الف:

ابن جنی از علمای اهل تسنن و دانشمندان ادبیات عرب، معنی اصطلاحی، تصریف را اینگونه بیان کرده است:

أن تأتي إلى الحروف الأصول فتتصرف فيها بزيادة
حرف ، أو تحريف بضرب من ضروب التغيير ، فذلك
هو التصرف فيها والتصریف لها

تصریف در اصطلاح یعنی حروف اصلی را بیاوری و تغییر ایجاد کنی با زیاد کردن حرفی یا ایجاد تغییر در کلمه که این را تصرف در کلمه و تصریف کلمه گویند.^۱ ..

ب: علم صرف: یا همان تحریف، اصطلاحاً یعنی تحویل بردن و تغییر دادن یک اصل که همان مصدر باشد، به صیغه‌های مختلف، که از هر یک معنایی جدا قصد شده باشد و این معنا جز با این کلمه سازی و تغییر و تحویل حاصل نمی‌شود.^۲ مثل این که چگونه از سه حرف اصلی ضرب افعال مختلف در زمان‌های مختلف اسم فاعل و اسم مفعول و ... ساخته می‌شود.

ج:

ابن مالک در باره تعریف علم تصریف گفته است:

التّصْرِيفُ عِلْمٌ يَتَعَلَّقُ بِبَنِيَّةِ الْكَلِمَةِ، وَ مَا لِحُرُوفِهَا مِنْ زِيَادَةٍ، وَ أَصَالَةٍ، وَ صَحَّةٍ، وَ اعْتِلَالٍ، وَ شَبْهِ ذَلِكَ.^۳

تصریف علمی است که متعلق است به بنای کلمه و حرفی که در کلمه است چه حروف اصلی یا زایده و چه صحیح و چه معتل و شبیه اینها.

د:

ابن حاجب معنی اصطلاحی تصریف را اینگونه بیان کرده است:

التّصْرِيفُ عِلْمٌ بِأَصُولٍ يَعْرِفُ بِهَا أَحْوَالَ أُبْنِيَّةِ الْكَلِمِ الَّتِي لَيْسَتْ بِأَعْرَابٍ^۴
تصریف علم به اصولی است که بواسطه این اصول، شناخته می‌شود
حالات بناهای کلمه (صیغه‌های کلمه) بدون اعتبار معرب و مبنی بودن آن

^۱ ابن جنی، التصریف المملوکی، ج ۱، ص ۲، چاپ محمد سعید نعسان حموی، مصر

^۲ جمعی از نویسندگان، جامع المقدمات، تصحیح و تعلیق، مدرس افغانی، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۷۵، ج ۹، ص ۲۰۵ (کتاب شرح التصریف).

^۳ ابن مالک، محمد بن عبد الله، إيجاز التعريف في علم التصريف، ۱ جلد، مؤسسة الريان - بيروت - لبنان، چاپ: ۱.

^۴ محمد بن حسن رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، قسم ۱، جزء ۱، ص ۶-۷، چاپ محمد نورالحسن، بیروت ۱۳۹۵/۱۹۷۵ ق، چاپ افسست

کلمات.

با تعاریف ذکر شده این نکته بدست آمد که در عبارت پردازی ها ما بین علمای این دانش نسبت به مساله تعریف تصریف، اختلاف جزیی دیده می شود. ولی در محتوا همه مشترکند. حال در اینجا بعنوان نمونه گزارش از وضعیت این دانش در گذشته بطور خلاصه بحث می شود.

اولین واضع علم صرف

واضع علم الصّرف معاذ بن مسلم الهزّاء الکوفی¹ رحمه الله تعالى.⁴³²

یعنی واضع علم صرف معاذ بن مسلم کوفی است.

سیوطی در اوایل می گوید:

«واضع اول علم صرف معاذ بن مسلم است و لیکن وی در تصریف کتاب مستقلی را تدوین ننمود و در واقع این دانش با دانش نحو آمیخته بود و اولین مؤلف علم صرف مازنی بوده.»⁽⁵⁾

از مهم ترین دانشمندان علم صرف
مازنی متوفی (249).

¹ (1) هو معاذ بن مسلم الهزّاء: الأنصاريّ النحويّ الكوفيّ، من أصحاب الصادقين عليهما السّلام، توفيّ سنة 190، و قيل: 187، و الهزّاء بفتح الهاء كفتراء لقّب به لأنّه كان يبيع الثياب الهرويّة فنسب بها.

(الكنى و الألقاب، ج 3، ص 249-250، تنقيح المقال 3: 321، معجم رجال الحديث، ج 19/ 12454.

² (2) و أول من دوّن الصرف هو أبو عثمان المازني، حيث كان مندرجا في علم النحو- و قد شرحه أبو الفتح عثمان بن جني المتوفّي سنة 392 هـ) انظر: كشف الظنون 1: 249، مادة «كافية».

³ (3) راجع كتاب مؤلّفو الشيعة في صدر الإسلام: للإمام شرف الدين في ترجمة (معاذ) (رحمهما الله تعالى) (منه قدس سره).

⁴ حسيني جلالی، مجتدي، نزهة الطرف في علم الصرف، 1 جلد، سلسال - قم - ايران، چاپ: 1، 1381 ه.ش.

5 الاوائل، اثر سيوطی، ص 18

زجاج متوفی (392).

ابن جنی متوفی (392).

احمد بن محمد میدانی نویسنده کتاب نزهه الطرف فی علم الصرف است که ایشان متوفی (518) قمری است.

ابن حاجب نویسنده الشافیه فی التصریف متوفی (646)

عبد الوهاب بن ابراهیم بن عبد الوهاب زنجانی (متوفی ۶۵۵)

ابن عصفور اندلسی (متوفی ۶۷۰).

ابن مالک (متوفی ۶۷۲).

احمد بن محمود بن عمر الخجندی / الجندی (متوفی ۷۰۰).

حسام الدین حسین بن علی سغناقی (متوفی ۷۱۱).

علی بن محمد مشهور به قوشجی (متوفی ۸۷۹).

حسین بن علی حصنی (متوفی ۹۷۱)

این بعنوان نمونه ای از دانشمندان علم صرف بود که ذکر شد.

یکی از نکات مهم در باره دانشمندان علم صرف آنست که در این علم دانشمندان شیعه مقدم بر دانشمندان اهل سنت هستند. استاد شیخ حسین انصاریان در سایت خود در زمینه تقدم دانشمندان شیعه در علم صرف، نوشته اند:

فی الكتب المصنفة قديماً فی التصریف للشیعة

کتاب الاشتقاق لابن خالویه، کتاب التصریف للطبری، کتاب علم الصرف للوزير المغربي، کتاب التبیان فی التصریف للشیخ أحمد بن علی الماهابادی، کتاب المقتصد فی التصریف لملک النحاة، وشرح الشافیه فی الصرف لنجم الأئمة محمد بن الحسن الاسترابادی، وشرح

الشافیة فی علم الصرف للسید جمال الدین عبد الله العجمی النقره کار،
الذی صرح المحقق الکرکی فی حاشیة الذکری بأنه من علماء أصحابنا،
وشرح الفاضل النسائی کمال الدین محمد بن معین الدین وهو شرح
ممزوج لم یصنف مثله فی بابہ إلی غیر ذلک من الکتب الشهیره
المذکورة فی فهرست المصنفین^(۱).

ترجمه:

کتاب تصریف که نوشته علما شیعه از متقدمین بشرح زیر است:
کتاب اشتقاق نوشته ابن خالویه. کتاب تصریف نوشته طبری. کتاب علم
صرف نوشته وزیر مغربی. کتاب تبیان در تصریف نوشته احمد بن علی
مهابادی. کتاب مقتصد در تصریف نوشته شاه نحویین. کتاب شرح
شافیه در صرف نوشته نجم الاثمه محمد بن حسن استرآبادی. کتاب
شرح شافیه در علم صرف نوشته سید جمال الدین عبدالله عجمی نقره
کار که محقق کرکی در کتاب الذکری تصریح کرده که ایشان از علما
شیعه است. کتاب شرح فاضل نسائی کمال الدین محمد بن معین که
شرح ممزوجی است که مانند آن در صرف نوشته نشده. و کتب مشهور
دیگری که در فهرست نویسندگان ذکر شده است.

1. سایت <http://www.erfan.ir/arabic/11017.html>.

و در اینجا نظر یک نفر از شخصیت‌های علمی کشورمان درباره یکی از کتابهای صرفی متداول در حوزه های علمیه یعنی کتاب معروف "صرف میر" را ذکر می نماییم:

حضرت علامه حسن زاده آملی:

جامع المقدمات مجموعه چند رساله در نحو و صرف و اخلاق و منطق است که نخستین کتاب درسی محصلین علوم اسلامی است. دو رساله آن یکی به صرف میر و دیگر به کبری اشتهار دارد. هر دو به زبان پارسی و بسیار ارزشمند و سودمند از مؤلفات دانشمند بزرگ سید علی بن محمد حسینی معروف به میر سید شریف است که برخی وی را آملی و برخی دیگر گرگانی می دانند. رساله صرف به نام وی صرف میر شهرت یافت.

من رساله ای موجز در صرف به پارسی، بدین خوبی، در عجم ندیده ام و به عربی در عرب هم.^۱

خود علامه حسن زاده آملی کتابی در صرف نوشته اند معروف به رساله صرف، که البته کامل نشده است.

^۱ روس معرفت نفس، درس چهل و نهم، حضرت ابوالفضائل علامه حسن زاده آملی

فصل سوم: علم نحو

سومین علم از علوم ادبیات عرب، علم نحو است. علم نحو از مهمترین علوم ادبیات عرب برای دانشمندان مسلمان می باشد. آگاهی از جایگاه کلمات در جملات در عربی، نقش تعیین کننده در پیدا کردن مقصود متکلم دارد. و از اشتباه در بدست آوردن معنای درست جلوگیری می کند.

قال «السخاوي»: صرح «العز بن عبد السلام» في أواخر «القواعد» أن الاشتغال بالنحو الذي نقيم به كلام الله- تعالى- و كلام رسوله- صلى الله عليه و سلم- من مقدمة الواجب؛ لأن حفظ الشريعة واجب لا يتأتى إلا

بذلك؛ و لذا قال «الشعبي»: النحو في العلم كالملاح في الطعام لا يستغني عنه أحد.¹

یکی از دانشمندان بنام عزین سلام گفته دانستن نحو برای اینکه از قران و حدیث استفاده کنیم بعنوان مقدمه واجب، واجب و لازم است. زیرا محافظت از شریعت اسلامی وابسته به دانستن علم نحو است و شعبی از دیگر دانشمندان گفته جایگاه نحو نسبت به علوم دیگر مانند نمک در غذا است که احدی از ان بی نیاز نیست.

و سومی گفته است:

النحو دعامة العلوم العربية و قانونها الاعلى و لن تجد علما منها يستقل بنفسه عن النحو او يستغني عن معونته. هذه العلوم النقلية (على عظیم شأنها) لا سبيل الى استخلاص حقايقها بغير هذا العلم الخبير، فهل ندرك كلام الله تعالى و نفهم دقائق التفسير و احاديث الرسول صلى الله عليه و آله و اصول العقائد و ادلة الاحكام و غيرها الا بالهام النحو و ارشاده؟ و لذا قالوا: «إن الأئمة من السلف و الخلف اجمعوا قاطبة على انه شرط في رتبة الاجتهاد و ان المجتهد لو جمع كل العلوم لم يبلغ رتبة الاجتهاد حتى يعلم النحو».²

نحو پایه علوم عربی و قانون برتر این علوم است. و هیچ علمی از علوم عربی بی نیاز از علم نحو نیست حتی نمی توان به حقایق علوم نقلی بدون علم نحو دست پیدا کرد. پس ایا می توانیم کلام خدا را درک کنیم یا دقایق تفاسیر و احادیث نبوی و اصول عقائد و ادله احکام و غیر اینها را بدون علم نحو بفهمیم؟ لذا گفته اند که بزرگان گذشته و حال بر این مطلب اجماع دارند

¹ فجال، محمود، الحديث النبوي في النحو العربي: دراسة مستفيضة لظاهرة الاستشهاد بالحديث في النحو العربي و دراسة نحوية، 1 جلد، أضواء السلف - رياض - عربستان، چاپ: 2.

² (1). ر. ك: عباس حسن، النحو الوافي، ج 1، ص 1.

³ عصارى، محمود رضا، مفاهيم علم نحو (2)، 1 جلد، جامعة المصطفى العالمية - قم - ايران، چاپ: 1، 1388 ه.ش.

که علم نحو شرط اجتهاد است و مجتهد اگر همه علوم را بداند مجتهد نیست مگر نحو را هم بداند.

و در صورت عدم شناخت گاهی معانی مقاصد دچار تحریف می گردد.

به عنوان نمونه در دو آیه زیر اگر اشتباه قرائت شود معنی عوض شده و به ساحت الهی یا رسولش اهانت می گردد.

1. **اِبْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ¹**.

اگر ابراهیم مرفوع خوانده شود، معنی کاملاً عوض می گردد.

2. **اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ²**.

که باید "الله" مفتوح و "علماء" را مرفوع و فاعل بخوانیم تا مقصود متکلم مشخص گردد و اگر فرد ناوارد به علم نحو، آن را منصوب و مفعول و الله را مرفوع بخواند، کاملاً معنی عوض می شود و به ساحت اقدس الهی توهین می گردد.

تعریف علم نحو

تَعْرِيفُ عِلْمِ النَّحْوِ
النَّحْوُ: عِلْمٌ بِأَصُولٍ تُعْرَفُ بِهَا أَحْوَالُ أَوَاخِرِ الْكَلِمِ الثَّلَاثِ مِنْ حَيْثُ
الْإِعْرَابُ وَالْبِنَاءُ، وَكَيْفِيَةُ تَرْكِيبِ بَعْضِهَا مَعَ بَعْضٍ.

¹ (2). بقره، آیه 124.

² عصارى، محمود رضا، مفاهیم علم نحو (2)، 1 جلد، جامعة المصطفی العالمیة - قم - ایران، چاپ: 1، 1388 ه.ش.

علم نحو علم به قواعدی است که به سبب دانستن آنها، احوال آخر کلمات سه گانه (فعل. اسم. حرف) از جهت معرب و مبنی بودن و طریقه ترکیب آنها با یکدیگر، دانسته می شود.^۱

واضع علم نحو

دانشمندان معتقدند که موسس علم نحو، حضرت علی ع است. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه گفته که:

تمامی مردم می دانند که حضرت علی علیه السلام اولین کسی است که این علم را پی ریزی نمود^(۲)

همچنین عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری در کتاب الشعر والشعراء می گوید ابوالاسود علم نحو را از علی ع یاد گرفت^(۳)

ابواسحق زجاج و او از ابوالعباس مبرد نقل کرده که واضع اول دانش نحو، ابوالاسود است که وقتی از ابوالاسود می پرسند این علم را از چه کسی یاد گرفته ای؟ می گوید این امر را از علی ع یاد گرفته ام.^(۴)

ابن انباری در ابتدای اثر خود نزهة الالباء آورده است:

واضع اول این دانش علی بن ابیطالب علیه السلام است و ابوالاسود این دانش را از محضر وی کسب کرده و علت نامگذاری آن به نحو مطابق آنچه که ابوالاسود روایت می کند چنین است که روزی ابوالاسود به حضور امام رسیده و متوجه مکتوبی در دست وی شده و می پرسد که این چیست؟ امام در پاسخ می گوید: من در زمینه کلام عرب تأمل نموده و متوجه شدم که در اثر همنشینی با حمراء یعنی

^۱ جامع المقدمات، تصحیح و تعلیق، مدرس افغانی، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، صص ۶۴ و ۱۹۳ و ۴۳۶

۱۰ شرح نهج البلاغه، اثر ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۲۰۴

۱ الشعر والشعراء، اثر ابن قتیبه، ص ۳۸۶.

۴ الاصابه فی تمییز الصحابه، اثر ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۴۰۵ و ۱۱.

عجمها به فساد و خطا کشیده شده لذا بر آن شدم که قوانینی وضع نمایم که مردم بتوانند برای درست سخن گفتن بدان مراجعه کرده و از آن به عنوان یک مرجع قابل اعتماد استفاده کنند سپس آن مکتوب را به من داد که در آن چنین نگاشته شده بود: «کلام بطور کلی به سه دسته اسم و فعل و حرف تقسیم می گردد. اسم آن است که از مسمای خود خبر دهد و فعل آن است که از حرکت مسمی خبر دهد و حرف آن است که افاده معنی نکند».

و به من فرمود به مانند این روش، قوانینی را تدوین نمایم و اضافه فرمود که «بدان که اسم به سه دسته تقسیم می گردد مضمّر، اسم ظاهر، و اسمی که نه ظاهری است و نه بصورت مضمّر»، که البته منظور حضرت از اسمی که نه ظاهر باشد و نه مضمّر اسم مبهم می باشد. ابوالاسود می گوید بعد از آن من باب عطف و صفت را وضع کردم و بعد از آن باب تعجب و استفهام را، تا این که به باب حروف مشبّهة بالفعل (ان واخواتها) رسیدم اما در ردیف این حروف «لکن» را ذکر ننمودم و وقتی آن را به حضرت علیه السلام عرضه نمودم ایشان امر فرمودند که لکن را نیز در ردیف آنها قرار دهم و این چنین بود که هر گاه بابی از ابواب نحو را تدوین می نمودم آن را به ایشان عرضه می کردم تا این کار کامل و عاری از نقص گردید آن گاه حضرت فرمودند «ما احسن النحو الذی قد نحوت» یعنی چه نیکو روشی است روشی که تو در پیش گرفتی و بدین سان این دانش «نحو» نامگذاری شد^(۱)

علمای شیعه پیشتاز علم نحو

ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان آورده که خلیل بن احمد فراهیدی (که شیعه بوده است) امام و پیشوای علم نحو است. دانشی که از زمان خلقت تاکنون هیچ کس را یارای خلق آن نبوده است.^(۱)

و البته با بررسی در فهرست دانشمندان ادبیات عرب معلوم می شود که بزرگان علم لغت و صرف و نحو و بلاغت و علوم دیگر ایرانی بوده اند. همچون سیبویه و فارسی و زجاج و معروف است که علم نحو با یک ایرانی یعنی سیبویه شروع شد و با یک ایرانی یعنی ابوعلی فارسی خاتمه یافت.

در کتاب عقد الفرید داستان جالبی در این زمینه آمده که:

جاء فی عقد الفرید: "و قال ابن أبی لیلی: قال لی عیسی بن موسی و کان دینا شدید العصبیة (أی للعرب): من کان فقیه البصرة قلت: الحسن بن أبی الحسن، قال: ثم من؟ قلت: محمد بن سیرین، قال: فما هما؟ قلت: مولیان، قال: فمن کان فقیه المکة؟ قلت: عطاء بن أبی رباح، و مجاهد و سعید بن جبیر، و سلیمان بن یسار، قال: فما هولاء؟ قلت: موال، قال فمن فقهاء المدینة؟ قلت: زید بن أسلم، و محمد بن المنکدر، و نافع بن أبی نجیح، قال فما هولاء؟ قلت: موال، فتغیر لونه، ثم قال: فمن أفقه أهل قباء؟ قلت: ربیعة الرأي و ابن أبی الزناد، قال: فما کانا؟ قلت: من الموالی، فانتفخت أوداجه و انتصب قاعدا، قال: فمن کان فقیه خراسان؟ قلت: عطاء بن عبدالله الخراسانی. قال: فما کان عطاء هذا؟ قلت: موالی، فازداد وجهه تربدا و اسود اسودادا حتی خفته، ثم قال: فمن

1 وفيات الاعیان، اثر ابن خلکان، ج 3

كان فقيه الشام؟ قلت مكحول، قال: فما كان مكحول هذا؟ قلت: موالى، قال: فتتنفس الصعداء، ثم قال: فمن كان فقيه الكوفة؟ قلت: فوالله لولا خوفه لقلت الحكم بن عتبة و عمار بن أبى سليمان، ولكن رأيت فيه الشر، فقلت: إبراهيم (النخعي) و الشعبي. قال: فما كانا؟ قلت: عريان، الله أكبر، و سكن جأشه."

ترجمه:

در کتاب "عقدالفريد" از قول "ابن ابی لیلی" آمده که اقای عیسی بن موسی که خیلی روی عرب خیلی عصیت داشت از من پرسید فقیه بصره چه کسیست؟ گفتم "حسن بن ابی الحسن" گفته دیگر کی؟ گفتم محمد بن سیرین. گفت اینها اهل کجا هستند؟ گفتم غیر عرب! پرسید فقیه مکه چه کسیست؟ گفتم "عطاء بن أبی رباح، و مجاهد و سعید بن جبیر، و سلیمان بن یسار". گفت اینها اهل کجا هستند؟ گفتم غیر عرب!

پرسید فقهاء المدینة چه کسانی هستند؟ گفتم "زید بن أسلم، و محمد بن المنکدر، و نافع بن أبی نجیح". گفت اینها اهل کجا هستند؟ گفتم غیر عرب! ناراحت شد و رنگ صورتش عوض گردید. پرسید فقیه اهل قبا چه کسیست؟ گفتم "ربیعۃ الرأی و ابن أبی الزناد". گفت اینها اهل کجا هستند؟ گفتم غیر عرب! رگهای گردنش برآمده شد و نشست!

پرسید فقیه خراسان چه کسیست؟ گفتم "عطاء بن عبدالله الخراسانی". گفت این عطا کجایی است؟ گفتم غیر عرب! از ناراحتی صورتش کبود و سیاه شد بطوری که من ترسیدم.

پرسید فقیه سوریه چه کسیست؟ گفتم "مکحول". گفت این شخص کجایی است؟ گفتم غیر عرب! نفس بلندی کشید. و پرسید فقیه کوفه کیه؟ من چون ترسیدم اگر بگویم حکم بن عتبه و عمار بن ابی سلیمان که غیر عرب هستند می باشد از طرف او شری به من برسد لذا گفتم ابراهیم نخعی و شعبی! گفت کجایی هستند؟ گفتم عربند. تکبیری گفت و غضبش برطرف شد.

فصل چهارم: علم بلاغت

علم بلاغت (معانی و بیان)

بلاغت در لغت به معنای رسیدن است و بلاغت در سخن به معنای رسیدن به هدف مورد نظر در گفتار است.^{۶۲}

و بلاغت در اصطلاح مطابقت کلام با مقتضای حال مخاطب را گویند.

بلاغت از سه علم تشکیل شده است. علم معانی. علم بیان. علم بدیع.

علم معانی: این علم یکی از ارکان بلاغت محسوب می‌شود و اصول و قواعدی را آموزش می‌دهد که می‌توان با آنها لفظ را مطابق با مقتضای حال، به کار برد، اموری هم چون تقدیم، تأخیر و حذف و یا ذکر هر یک از ارکان جمله و نیز ایجاز و اطناب و فصل و وصل کلام به هم.... مباحث این علم را تشکیل می‌دهند^{۶۳}

علم بیان: این علم دومین رکن بلاغت است. و علمی است که با آشنایی با قواعد قرآن می‌توان یک معنا را با ترکیب‌های مختلف بیان کرد، زیرا هر معنایی درجه‌ای از وضوح دارد که دیگری ندارد^{۶۴}

⁶² مقایس اللغة، ج 1، ص 301-302، بلغ

⁶³ ر.ک: تفتازانی، مسعود بن عمر (سعدالدین) شرح مختصر المعانی، دار الذخائر، قم، 1318، ج سوم، ص 24-25.

⁶⁴ ر.ک: تفتازانی، مسعود بن عمر (سعدالدین) شرح مختصر المعانی، دار الذخائر، قم، 1318، ج سوم، ص 218

در کتاب مختصر اقای تفتازانی علوم بلاغت شامل معانی و بیان و بدیع را این گونه تعریف کرده است:

(وما يحترز به عن الاول) أى الخطاء فى تأدية المعنى المراد (علم المعانى وما يحترز به عن التعقيد المعنوى علم البيان). وسموا هذين العلمين علم البلاغة لمكان مزيد اختصاص لهما بالبلاغة، وان كان البلاغة تتوقف على غيرهما من العلوم. ثم احتاجوا لمعرفة توابع البلاغة إلى علم آخر، فوضعوا لذلك علم البديع واليه اشار بقوله (وما يعرف به وجوه التحسين علم البديع). ولما كان هذا المختصر فى علم البلاغة وتوابعها انحصر مقصوده فى ثلاثة فنون (وكثير) من الناس (يسمى الجميع علم البيان وبعضهم يسمى الاول علم المعانى و) يسمى (الاخيرين) يعنى البيان والبديع (علم البيان والثلاثة علم البديع)^(٦٥)

خلاصه تعریف علم معانی و بیان این است که:

بلاغیون علم معانی را برای احتراز اشتباه در ادای مقصود بنا نهاده‌اند؛ یعنی علم معانی علمی است که با آن، حالات هماهنگی الفاظ عربی با مقتضای حال شناخته می‌شود؛ از این‌رو در علم معانی به مباحثی؛ چون: قصر و حصر، فصل و وصل، ایجاز و اطناب، برخی احوالات متعلقات فعل و غیره که معمولاً در هشت باب جمع‌آوری شده است، پرداخته می‌شود. و علم بیان برای پرهیز از پیچیدگی معنوی وضع شده است. در حقیقت علم بیان، دانشی است که به وسیله آن، ایراد یک معنا با شیوه‌ها و ترکیب‌های گوناگون شناخته می‌شود، ترکیب‌هایی که وضوح دلالتشان بر آن معنا متفاوت است؛ از این‌رو در علم بیان به موضوعاتی؛ چون حقیقت و مجاز، تشبیه، کنایه و

65 مختصر المعاني المؤلف: اسعد التفتازاني الناشر: دار الفكر / قم الصفح الالكتروني: كمبيوتر مؤسسة آل البيت (ع) المطبعة: قدس / قم التعداد: 3000 جلد الطبعة: الاولى 1411 هـ.ق

استعاره و مسائل آن پرداخته می‌شود.

و علم بدیع، دانشی است به متعلقات علم بلاغت می‌پردازد؛ یعنی پس از مراعات تمامی موارد؛ مانند فصاحت کلمه و کلام و مراعات حال مخاطب و ادای کلام مطابق با مقتضای حال، چگونه بتوانیم عبارت را به شکلی زیباتر بیان نماییم؛ مانند استفاده از آرایه‌هایی؛ چون مراعات نظیر، جناس، تضمین، استخدام و غیره که در قرآن کریم نیز نمونه‌های مشابه بسیاری دارد؛ مانند جناسی که بین حروف این آیه قرار دارد: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾^(۶۶) برخی از اندیشمندان علم بلاغت این محسنات کلام را تا بیش از 50 مورد شمرده‌اند.

یکی از آیات قرآن که بسیاری از بلاغیون را متحیر ساخته و در آن علاوه بر مجازات زیبایی که وجود دارد، دارای بیش از 20 مورد از فنون بلاغی مختلف است، آیه 44 سوره هود است: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^(۶۷) یکی از دانشمندان علم بیان (بلاغت) را این گونه تعریف کرده است:

علم بیان، سه دانش را فرا می‌گیرد:

1- دانشی که به وسیله آن از اشتباه در ادای معنایی که گوینده می‌خواهد به ذهن شنونده برساند، پرهیز می‌شود. و این دانش، «علم معانی» نام می‌گیرد.

66 «وای بر هر بدگوی عیب‌جوی». همزه، 1.

67 و گفته شد: «ای زمین! آب خود را فرو بر، و ای آسمان، [از باران] خودداری کن.» و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی قرار گرفت.» و گفته شد: «مرگ بر قوم ستمکار». هود، 44.

2- دانشی که با آن، از پیچیدگی معنوی یعنی ناآشکاری دلالت سخن بر مقصود،

پرهیز می‌گردد و آن را «علم بیان» می‌نامند.

3- دانشی که هدف آن، نیکوسازی سخن است. و به آن «علم بدیع» گفته

می‌شود.

بنابراین، علم بدیع، تابع علم معانی و بیان است. زیرا با آن دو نیکوسازی بنیاد

اصلی سخن، شناخته می‌شود و با بدیع، نیکوسازی عرضی آن⁶⁸،⁶⁹

تاریخچه و اهمیت بلاغت

اگر در زمینه تاریخچه بلاغت در عرب بررسی کنیم متوجه می‌شویم که عرب‌ها در عصر جاهلی در بلاغت و بیان، جایگاهی والا داشتند. شعرا و سخنوران آن دوره پیوسته می‌کوشیدند که بهترین معنی را در قالب بهترین الفاظ بیان نمایند. تا اینکه با ظهور اسلام و نزول قران کریم این کتاب بی‌نظیر سراسر فصاحت و بلاغت، توجه ادبا به بلاغت بیشتر شد زیرا بلاغت قران معجزه‌آسا بود مخصوصا در آن دوره که به بلاغت اهمیت داده می‌شد. لذا علم بلاغت تاسیس گردید و دانشمندی متخصص در این علم گردیدند

یکی از علماء درباره اهمیت بلاغت چنین می‌گوید:

⁶⁸ (1). علم بیان، در اصطلاح پیشوایان پیشین بلاغت، بر سه فن (معانی، بیان و بدیع) به کار می‌رفته است. از این‌رو که نام يك قسمت را بر همه

آن مجموعه می‌نهادند. ولی دانشمندان اخیر، واژه «بیان» را تنها برای علمی به کار می‌برند که از مجاز، استعاره، تشبیه و کنایه بحث می‌کند.

هدف بیان، ایجاد سخن در ساختاری است که آرمانهای گوینده را نشان دهد و واکنش مطلوب را در شنونده پدید آرد.

⁶⁹ عرفان، حسن، ترجمه و شرح جواهر البلاغة، 2جلد، بلاغت - قم - ایران، چاپ: 10، 1388 ه.ش.

بلاغت، در بین دانشها موقعیتی برتر و بیانگری افزونتری دارد، زیرا بلاغت، حقیقتهای قرآن را بیان می‌کند، نکته‌های تأویل را روشن می‌سازد، «دلائل اعجاز» را نشان می‌دهد و نشانه‌های ایجاز را بر می‌افرازد⁷⁰

علمای برجسته علم بلاغت

نخستین گام را در باب علوم بلاغی، متکلمان و مفسران و ادیبان، برداشتند؛ زیرا متکلمان می‌خواستند ثابت کنند که قرآن مجید، کلام خداست و معجزه می‌باشد و دلیلی است بر صدق نبوت پیامبر اکرم و در آن، فنون مختلف بلاغی وجود دارد و از فصاحت خاصی برخوردار است و در مقام تحدی و نظیره‌گویی، کسی همانند آن، نمی‌تواند چنان سخنی عرضه نماید و نظم اعجاب‌آمیز شگفت‌آور آن، همگان را مبهوت و متحیر ساخته و به شگفتی واداشته است.^(۷۱)

و أول من أسس من هذا الفن قواعده و أوضح براهينه، و أظهر فرائده و رتب أفانيه، الشيخ العالم النحرير علم المحققين عبد القاهر الجرجاني⁷² اولین کسی که برای علم بلاغت قانون‌گذاری کرد و دلایلش را واضح نمود و ویژگیهای آن را مرتب نمود و فنون آن را مرتب کرد عبدالقاهر جرجانی است. همچنین سکاکی، متوفی به سال 626 هجری، نخستین کسی است که میان علوم بلاغی تفاوت قائل شد و حدّ و مرز علوم سه‌گانه: معانی، بیان و بدیع را مشخص

⁷⁰ عرفان، حسن، ترجمه و شرح جواهر البلاغة، 2 جلد، بلاغت - قم - ایران، چاپ: 10، 1388 ه.ش.

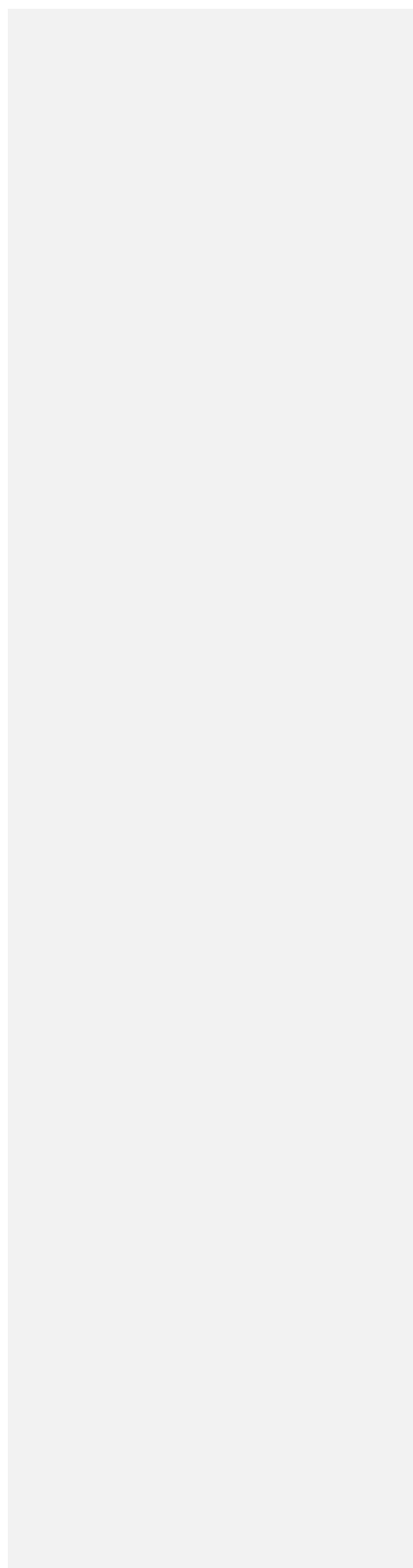
⁷¹ دکتر محمد زغلول سلام، اثر القرآن فی تطوّر النقد العربي، دار المعارف بمصر الطبعة الثالثة ص 8 مقدّمه به قلم استاد محمد خلف الله.

⁷² جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، أسرار البلاغة في علم البيان (دار الكتب العلمية)، 1 جلد، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان، چاپ: 1.

کرد و مباحث علم بیان را، بر تشبیه-مجاز و کنایه و استعاره منحصر کرد و در علم معانی، از مباحث جمله و آنچه که به جمله، ارتباط پیدا می‌کند، بحث کرد و از دیگر انواع فنون بدیعی تحت اسم «محسنات» سخن گفت و آنها را به محسنات لفظی و معنوی منقسم ساخت^(۷۳).

پس از سکاکی، خطیب قزوینی متوفی به سال 739 هجری آنچه را که سکاکی، محسنات گفته بود، علم بدیع نامید و تقسیم‌بندی علوم بلاغی مشخص شد و اقسام آن معلوم گردید.

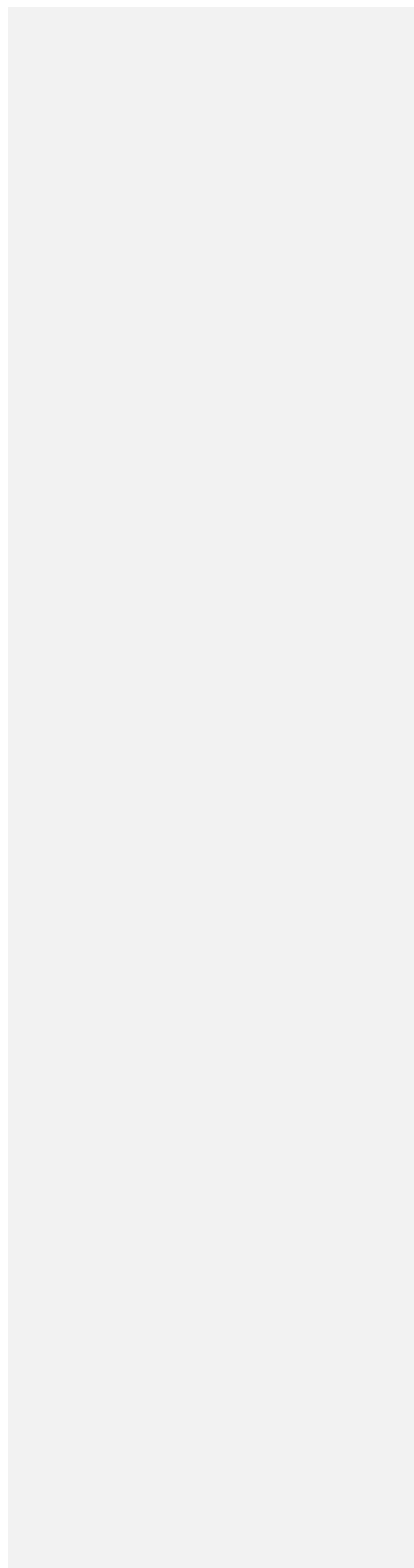
73 ابو یعقوب یوسف بن ابی بکر محمد بن علی سکاکی، مفتاح العلوم، مصر ص 179.



کتاب

چگونه مشکلات خود را حل نمائیم؟





مقدمه

بعد از حمد و سپاس الهی و صلوات بر محمدص و عترت پاکش.

بشر از ابتدای تولدش تا زمان رحلتش همواره با مشکلات مختلف روبرو می گردد. از بیماری ها گرفته تا مصیبت های از دست دادن عزیزانش تا مشکلات مالی و مشکلات خانوادگی و غیره

سوال این است که انسان با این مشکلات چگونه روبرو شود؟ و چه عکس العملی نشان دهد؟

به عنوان مثال خانمی که ازدواج می کند ولی چند مدت بعد بخاطر اعتیاد شوهرش طلاق می گیرد و با مشکلات تنهایی و مسائل مالی و غیره روبرو میشود چه باید بکند؟ یا مردی که بعد از ازدواج متوجه بیماری صعب العلاج همسرش میشود چه باید بکند؟

در این کتاب باتوجه به نمونه هایی از سوالات اقشار مختلف مردم از بنده وجوابهایی که می توانیم از لابلای آیات وروایات ونظرات علما وبزرگان بدست بیاوریم ،راه هایی برای برون رفت از مشکلات ویا تحمل انها ارائه شده است..امیداست مورد استفاده مطالعه کنندگان قرار گیرد.

دفتر امام جمعه حسن اباد فشافویه.بهار 93

بیان مشکلات

علت مشکلات

وظیفه انسان در مقابل مشکلات

بیان مشکلات:

هر شخصی به مشکلی دارد. به نفر مشکل بیماری صعب العلاج دارد. دیگری مشکل مالی شدید دارد. سومی مشکل پیدانکردن همسر را دارد. چهارمی مشکل عقیم بودن و نداشتن فرزند دارد. چهارمی مشکل بیکاری و نداشتن شغل را دارد. پنجمی مشکل همسر بد و غیردلخواه دارد. ششمی مشکل کنکور ورد شدن در آن را دارد. هفتمی مشکل داشتن والدین غیرمسئول و نامناسب را دارد. هشتمی مشکل گرفتارشدن در دام اعتیاد را دارد. نهمی مشکل آبرو و تهمتی که به او زدند را دارد

ودهمی مشکل نقص عضو را دارد. یازدهمی مشکل زندانی شدن بخاطر جرمی که مرتکب شده را دارد و ...

1- بیماریهای صعب العلاج (سرطان، ام اس، دیابت شدید، افسردگی و بیماری های روانی)

2- فقر و تنگدستی

3- اختلافات زن و شوهری

4- مشکلات تحصیلی

5- مشکلات ازدواج (عدم امکان ازدواج بدلائل مختلف)

6- مشکلات شغلی و بیکاری

7- مشکلات خانوادگی

8- مشکلات اعتیاد یکی از اعضاء خانواده

9- مشکلات اخلاقی (ارتباطات نامشروع- خودارضائی و غیره)

10- مشکلات عقیدتی (انحرافات عقیدتی-بی نمازی-بی دینی-کفر

مقدسات)

11-و غیره

بارها شنیده ایم کسی که کور متولد شده سوال کرده چرا خداوند مرا

کور خلق کرد؟ حالا که کور خلق کرده چرا مرا شفا نمی دهد؟

یا دخترانی هستند که سن ازدواجشان گذشته و خواستگار مناسب ندارند

، می پرسند چرا خدا دعای ما را مستجاب نمی کند. اگر خدا عادل است

چرا فلان دختر ازدواج کرد و زندگی خوبی دارد ولی من همینطور تنها

و بی کس مانده ام.

یا افرادی هستند که جد اندر جد فقیرند و می پرسند چرا خدا به فلانی

مال و ثروت داده ولی بما نداده است؟ پس عدالت خدا کجارفته است؟

یا والدینی هستند که فرزند ندارند و هرچه تلاش می کنند بجایی نمی

رسند اینها گاه سوال می کنند چرا خدا به ما فرزند نمی دهد؟

یا سوال می کنند فلان جوان در خانواده روحانی یا مومن متولد شد و به درجات بالای معنوی رسید و خوشبخت شد. ولی فلان جوانی که در خانواده بی دین متولد شده و نتوانسته مومن بشود جهنم می رود درحالی که تقصیرچندانی نداشته است.

یا می پرسند چرا فرزندی که حرام زاده است نمی تواند سعادت مند شود مگر تقصیر او چه بوده است؟

در جواب سوالات مذکور می گوئیم:

ماباید چند نکته کلیدی را در مورد رابطه بین انسان و جهان هستی و خداوند متعال در نظر بگیریم.

1- خداوند هیچگاه به احدی ظلم نمی کند.

2- خداوند متعال انسان را موجودی مختار و دارای اختیار خلق کرده است.

3- خداوند سبحان جهان را بر مبنای قانون علت و معلول خلق کرده است

4- خداوند سبحان فرموده خدا سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی دهد مگر خود آن ملت سرنوشت خود را عوض کنند.

5- نقش دعا و صدقه و اعمال خیر دیگر در رفع بلا و استجابت دعا

6- انسان هر گرفتاری دارد از خودش است و از خدا نیست و خدا جز خیر از او صادر نمی گردد

طبق اصول فوق، آنکسی که کور دنیا آمده باید بدنبال علل مادی این مساله بگردد. یا والدینش ازدواج فامیلی کردند. یا ثن یکی از والدین معیوب بوده است. یا نطفه او در وقت نامناسبی منعقد شده است. و امثال این علل را می توان عامل نابینایی ایشان ذکر نمود والا خداوند نمی خواهد شخصی نابینا متولد شود.

در عین حال حالا که نابینا متولد شده خداوند سبحان از او کمتر تکلیف می خواهد و در قیامت از او حساب نمی کشد.

و او می تواند با همت و اراده قوی از کسانی که بینا هستند جلو بزنند همینطور که در تاریخ افرادی بوده اند که نابینا بودند ولی دانشمند بوده اند مانند ابابصیر شاگرد امام صادق ع و رودکی شاعر ایرانی و صدها نفر

امثال ایشان. که کوری مانع رسیدن به مقامات بالای علمی و هنری و غیره نشد.

در مورد عدم استجاب دعاى دختران دم بخت، باید بگوئیم که مردم مقصرند. وقتی رسم و رسومات عجیب و غریب درست کردند و موانع زیاد سر راه ازدواج درست کردند و به خواستگاران جواب منفی دادند تا اینکه سن دختران بالا رفت و دیگر خواستگاری نداشتند.

دعا زمانی مستجاب می شود که مردم هم بخواهند و مانع استجاب دعا نشوند. پس در این مورد خداوند حکیم به کسی ظلم نکرده است. و باید مردم مانع استجاب دعا نشوند و به اسلام برگردند که در اسلام ازدواج بسیار آسان است.

در مورد فقیر بودن عده ای، باید عرض کنیم که عامل فقر، حکام ظالم و پادشاهان مستبد بوده اند. با اینکه ایران اسلامی دارای این همه منابع خدادای بود ولی سلسله منحوس پهلوی با بی لیاقتی در اداره کشور اجازه به غارت اموال ملت توسط عده ای، باعث شدند عده زیادی از مردم فقیر باشند. تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و توانست عده

زیادی از مردم را از فقر نجات دهد ولی هنوز عده ای مشکل دارند. پس در این مورد هم خداوند اراده نکرده عده ای فقیر باشند وعده ای غنی. بلکه تعدادی از حاکمان عامل بدبختی مردم شدند.

در مورد کسی که فرزند ندارد وعقیم است باز باید علت مادی این مساله بر رسی شود. آیا پدر مشکل دارد یا مادر؟ و این مشکل از کجا پیدا شده است؟

این مساله به خداوند حکیم بر نمی گردد که بگوئیم خدا خواسته فلانی عقیم باشد.

در مورد حرام زاده که با اینکه خود بی تقصیر است ولی از نعمتهای زیادی محروم میشود می گوئیم پدر و مادرش به او ظلم کردند ولی در عین حال می تواند با مجاهدت به یک انسان خوب تبدیل شود. و مانعی برای ارتقای معنوی او نیست.

مساله دیگر در مورد نقش دعا و صدقه امثال آن است. با اینکه خداوند امتناع دارد که امور جهان بدون علت و معلول انجام شود ولی در بعضی موارد دست خدا حاکم بر قانون علت و معلول میشود و برخلاف این قانون

اتفاق می افند مانند اثردها شدن عصای موسی و رزق بدون واسطه حضرت مریم و امثال آن.

.

شخصی سوال کرده :حکمت خداوند در دادن و ندادن فرزند چیست؟
پس از سه بار بارداری همسرم اینبار نیز با مشکل مواجه شده ایم که حتی ممکن است موجب مرگ ایشان شود . آیا ممکن است که خداوند نخواهد به ما فرزندی عطا کند یا اینکه ما مرتکب گناهی شده ایم و باید .توان داده تا مشکلمان حل شود. لطفاً ما را راهنمایی فرمائید

پاسخ اجمالی:

خدای متعال عالم و حکیم است .سنت الهی این است که هر کاری از کانال اسباب آن انجام پذیرد. از جمله سنت های الهی تولید مثل انسانها است که دارای علل خود می باشد. در طول تاریخ انسان های زیادی بوده اند که بعد ازدواج یا بطور کلی و یا برای مدت طولانی صاحب اولاد نشدند. در بین این افراد به بعضی از پیامبران اولی العزم الهی مانند حضرت ابراهیم (ع) بر می خوریم که در عمر خود مرتکب گناهی نشده اند. برای اینکه یک زوج (انسان یا غیر انسان) بتوانند تولید مثل کرده و

صاحب فرزند شوند، مواد و مقدمات و شرایط و علل و اسباب متعددی لازم که با نظم و ترتیب و فاصله زمانی معین فراهم شود به نحوی که اگر در این سلسله حتی یکی از آنها مفقود یا نامتناسب باشد فرزندی متولد نخواهد شد یا فرزند سالمی متولد نخواهد شد. پس کسانی که صاحب اولاد نشده اند باید به دنبال حلقه مفقوده این زنجیر از علل و شرایط باشند و آن را تکمیل کنند.

<http://www.hawzah.net>

علت مشکلات بشر چیست؟

از جمله علل مشکلات انسان ها، گناهان و تبعیت از هوای نفس و ظلم کردن و اذیت رساندن به دیگران یا انجام ندادن وظیفه در مقابل فامیل و یا ندانم کاری و امثال اینها می باشد که خداوند می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»⁽¹⁾.

علی علیه السلام در تفسیر آیه مذکور فرمود: از گناهان اجتناب کنید که تمام بلاها و کمبود روزی، به واسطه گناه است. حتی خراش برداشتن بدن، زمین خوردن و مصیبت‌های دیگر نیز عاملش خود انسان است.⁽²⁾

1. سوره شوری، آیه 30.

2. میزان الحکمه - مستدرک الوسائل 325/11

در این رابطه به چند داستان واقعی اشاره می‌شود:

مغازه داری از کم شدن مشتری هایش نزد شیخ عارفی شکوه می‌کرد. شیخ صاحب کرامت به او گفت خودت مقصری. چند روز قبل سیدی که نسبه برده بود را از مغازه ات بیرون کردی و این کار برای مشکل ایجاد کرده. او هم سراغ سید رفت از او عذرخواهی کرد.

ماموری در زمان طاغوت در قسمت اداری سازمانی مهم پرونده‌ای را گم کرده بود و نزدیک بود که بلایی سرش بیاید. شیخ گفت که بیش از یکسال است به خواهرت که شوهرش مرده است سرنزدی! او هم مقداری میوه و پول تهیه کرد و به خانه خواهرش رفت و او را خوشحال

کرد . روز بعد وقتی به محل پرونده‌ها مراجعه کرد پرونده مذکور را زود پیدا نمود .

خانمی بچه خود را بخاطر نجس کردن آنقدر زده بود که نزدیک بود نفس بچه قطع شود ! بعد از یکساعت خانم مذکور تب کرد . او را به بیمارستان بردند و پول زیادی خرج کردند ولی مؤثر واقع نشد . دوباره او را دکتر بردند بازهم تاثیری نکرد . شیخ گفت که

استغفار کند و بچه را از خود راضی نماید و چیزی برایش بخرد . مادر این کار را کرد و تب قطع شد .

در مکاشفه دیدند مردی که در دنیا زنش را اذیت کرده بود بعد از مردنش زندانی نموده و در عذاب است .

همچنین در مکاشفه دیدند که زنی که شوهر سیدش را اذیت کرده بود وقتی مرد اعمالش بصورت سگی همراه او شد .

شخصی مریضی سختی داشت و دوا و درمان کار ساز نبود . شیخ گفت که خواهرش را راضی کرده و بچه‌های یتیم او را سیر نماید و یتیم نوازی کند . با این کار از مریضی اش کاسته شد .

شخصی از کارمندان بدنش مبتلا به خارش شده بود . شیخ گفت که فلان کارمند را که زنی سیده بود بخاطر نوشتن نامناسب توبیخ کرده و به گریه انداخته بود . با راضی کردن او بیماریش برطرف شد .

مردی پادرد گرفته و خوب نمی شد . با مراجعه نزد شیخ معلوم شد که همکاری را ناراحت کرده واذیت نموده است .

قصابی به شیخ مراجعه کرده وگفت که پسرش در حال مردن است . شیخ گفت چون بچه گاوی را نزد مادرش سربریده حالا پسر او باید بمیرد . چون در روایت است که حیوان را جلو حیوان دیگر سر نبرید .

در شهری خشکسالی شده و با آن نمی آمد . شیخ گفت که گاوی سربریده و به فقرا اطعام کنند . بعد از این کار باران خوبی بارید .

فرزند شخصی تصادف کرده و در بیمارستان بستری بود . شیخ گفت که گوسفندی سر بریده و چهل نفر از کارگران میدان را دعوت نموده و آبگوشت پزند سپس روزه خوانی روزه بخواند و همه دعا نمایند . (برگرفته شده از کتاب کیمیای محبت نوشته ایه الله ری شهری)

همه این داستان‌ها نشان از نظم عجیبی که بر جهان هستی حاکم است دارد که از جمله نشانه‌های این نظم این است که هر کاری عکس العمل مربوط به خودش را در پی دارد .

البته در مورد گرفتاری‌های پیامبران و امامان و اولیاء خداوند، آیه مذکور جاری نیست

بلکه آیه:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»⁽¹⁾

هر مصیبتی که در زمین یا در خودتان بوجود می‌آید قبلاً در تقدیر الهی نوشته شده و این برای خدا آسان است .

جاری است . که مصیبت‌های آنان همه با رضایت خودشان بوده که زینب علیهاالسلام فرمود هرچه در کربلا دیدم زیبایی بود .

امام راحل فرمود که شهادت مصطفی از الطاف خفیه الهی است .

استاد امام، آیه الله میرزا ملکی تبریزی در باره رحلت فرزند طلبه‌اش در روز عید غدیر فرمود که علی علیه‌السلام امسال بما عیدی داده است .

پس مواظبت بکنیم که گناه نکنیم و اگر گناه کردیم فوراً توبه کنیم و اگر کسی را اذیت نمودیم او را راضی نمائیم تا زندگی سعادت‌مندی داشته باشیم .

1 . سوره حدید، آیه 22.

کسانی که از ذکر و یاد خدا غافل باشند- که متأسفانه اکثر انسانها این گونه هستند، دچار ضررهای مختلف دنیوی و آخروی می‌شوند از جمله: دچار سختی در زندگی می‌شوند که خدا در قرآن فرمود: «کسی که از ذکر من دوری کند، دارای زندگی سختی می‌شود.» (سوره طه، آیه 124).
ده مشکل بخاطر ده چیز

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «هرگاه در بین ائمت‌م ده خصلت ظاهر شود، خداوند سبحان آنها را به ده چیز کیفر می‌دهد!
سؤال شد: آنها کدامند یا رسول الله !

فرمود: هنگامی که کم دعا کنند، بلا نازل شود، هنگامی که صدقات را ترک کنند، بیماریها زیاد شود، هنگامی که زکات ندهند، حیوانات بمیرند، هنگامی که حاکم ظلم کند، باران قطع شود، هنگامی که زنا زیاد شود، سگته هم زیاد شود، هنگامی که رباخواران زیاد شوند، زلزله هم زیاد شود، هنگامی که خلاف حکم الهی، حکم کنند، خداوند دشمنانشان را مسلط کند، هنگامی که عهد و پیمان را نقض کنند، خداوند آنها را به قتل مبتلا سازد، هنگامی که وزنها و ترازوها را کم بگیرند، خداوند سبحان آنها را به قحطی مبتلا سازد .

(جامع الاخبار/180)

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (شوری 44)

کسانی که به مردم ظلم می کنند و در زمین ستمگری می نمایند برایشان عذاب دردناکی است .

انواع ستمکاری و ظلم به خود و دیگران که باعث عذاب و مشکل در دنیا و آخرت میشود:

- 1- مالی را پیدا کرده ولی به صاحبش نرساند .
- 2- غصب اموال دیگران (یتیم و غیر یتیم).
- 3- دزدی و سرقت
- 4- قرض بکند و ندهد
- 5- مهریه زن را ندهد .
- 6- امانت را برنگرداند
- 7- کلاهبرداری نماید
- 8- زمین دیگران را تصرف کند
- 9- گرانفروشی و احتکار کند
- 10- در شر کتی کار می کرده و از اموال آن بر دارد .
- 11- از کارش بدزدد .

- 12- پولی که بنا بود در مسجد خرج کند برای خود برداشته است .
- 13- خمس و وجوهات دیگر را به جای این که به دفاتر مراجع بدهد برای خود برداشته است .
- 14- زکات مصرف می کند ولی مستحق نیست .
- 15- وامی که مستحق نبوده گرفته.
- 16- امتیازی که مال دیگران بوده با زرنگی برای خود برداشته.
- 17- کم فروشی و تقلب نموده.
- 18- می توانسته از بیت المال با پول کمتری برنامه ای را انجام دهد زیاده روی کرده *سمینارهای پرهزینه*
- 19- وسیله بیت المال را بدون اجازه، استفاده شخصی نموده.
- 20- از میوه های باغات بی اجازه استفاده کرده.
- 21- وسایل دیگران را از بین برده و اطلاع نداده.
- 22- در پیاده رو سد معبر نموده.
- 23- از تلفن و گاز و امثال آن مربوط به مردم بی اجازه استفاده کرده.

24- رباخواری.

25- ديه‌ای به گردنش آمده ولی نپرداخته.

26- سیلی که به صورت مسلمانی به ناحق زده یا مشتی به او زده یا دستش را بزور کشیده است.

27- آبروی کسی را برده.

28- آبروی خانواده کسی را برده.

29- شهادت دروغ داده.

30- قضاوت بناحق کرده.

31- کسی را مدتی اسیر یا زندانی کرده است.

32- زنی را از شوهرش جدا نموده.

33- فرزندان را از خانواده‌اشان دور کرده.

34- با دین خدا و پیامبران مقابله کرده.

35- ادعا می‌کند که به او وحی می‌شود.

36- ادعا می کند که قرآن کریم را خدا نازل نکرده است.

... و

اثرات بسیار خطرناک بسته شدن نطفه در مکان یا زمانهای نامناسب رعایت نکردن دستورات اسلام درباره زمانها و مکانهای مکروه درموقع بسته شدن نطفه گاهی باعث تولد فرزندی که جسم ویا روح معیوب دارند میشود.

در مکارم الاخلاق طبرسی و بحار این چنین آمده که : رسول خدا به علی فرمود:

یا علی! به هنگام آمیزش سخن مگوی، که اگر فرزندی در آن حال متولد شود، از لال شدن ایمن نباشد. همچنین نباید کسی در عورت همسر بنگرد که نگاه به عورت او، موجب نابینایی (کوری) فرزند می شود. یا علی! با همسر خود با یاد و میل زنان دیگر جماع مکن، که می ترسم اگر و در صفت زنان باشد. یا علی! کسی وابنه ای فرزندی پا بگیرد، دیوانه

که جنب است یا همسرش در بستر می باشد، قرآن نخواند، که می ترسم
آتش فرود آید و هر دو را بسوزاند.

یا علی! نزدیکی مکن مگر آن که تو و همسرت هر یک دستمال و پارچه
ای جداگانه داشته باشید و با یک چیز خود را پاک نکنید که شهوت بر
شهوت ننشیند و بین شما عداوت انگیزد و کارتان به طلاق انجامد
یا علی! ایستاده جماع مکن که این کار الاغ است، و اگر فرزندی در این
نماید و چون الاغ همه جا بول کند حال به وجود آید، در بستر بول
یا علی! زیر دخت میوه دار نزدیکی مکن که اگر فرزندی حاصل شود،
جلاد یا آدمکش و یا کاهن شود.

یا علی! در برابر خورشید و آفتاب نزدیکی مکن، مگر آن که خود را از
نور با پرده ای بپوشانید. در غیر این صورت اگر فرزندی به دنیا آید،
همواره در فقر و نکبت به سر برد.

یا علی! بر پشت بام جماع مکن که حاصل آن، فرزندی منافق و ریاکار و
بدعت گذار باشد.

یا علی! بین اذان و اقامه جماع مکن که در این صورت اگر فرزندی پدید
آید، به خونریزی حریص باشد.

یا علی! با زن حامله ات جز با وضو نزدیکی مکن که اگر فرزندی متولد
شود، کوردل و بخیل گردد.

یا علی! در شب عید فطر جماع مکن که حاصل آن فرزندى شرور باشد.

در شب عید قربان جماع مکن که اگر فرزندى به هم رسد، شش انگشت و چهار انگشت شود. همچنین در شب نیمه شعبان نزدیکی مکن که حاصل آن فرزندى آبله رو و زشت منظر و زشت مو خواهد بود.

یا علی! در اواخر هر ماه - دو روز مانده به آخر ماه - جماع مکن که اگر فرزندى شود یاور ستمکاران باشد و گروه مردمان را به هلاکت رساند.

یا علی! شبی که عزم مسافرت داری، جماع مکن که اگر فرزندى به دنیا آید، مالش را به نا حق مصرف کند؛ زیرا تبهذیرکنندگان برادر شیطانند.

در طریق سفر تا سه شبانه روز از آغاز سفر نزدیکی مکن که اگر فرزندى متولد شود، معین و یاور ستمکاران گردد.

یا علی! شب های دوشنبه آمیزش کن که اگر فرزندى حاصل شود، حافظ قرآن گردد و به قسمت خدا خشنود باشد.

یا علی! اگر شب های سه شنبه جماع کنی و فرزندى آید، شهادت روزی او گردد پس از آن که به یگانگی خدا و نبوت من شهادت دهد، و خداوند با مشرکان عذابش نکند و دهانش خوشبو باشد. این فرزند رحم دل و دست و دل باز است و زبانش از دروغ و بهتان پاک خواهد بود.

یا علی! اگر شب پنجشنبه آمیزش کنی و فرزندى به وجود آید، یا حاکم و یا عالم گردد. اگر روز پنجشنبه به هنگام رفتن خورشید از وسط

آسمان نزدیکی کنی و فرزندى پا بگیرد، شیطان به او نزدیک نگردد و
پر فهم باشد و خداوند سلامت دین و دنیا را روزی اش سازد
یا علی! اگر شب جمعه جماع کنی و در اثر آن فرزندى پدید آید،
سخنگو و حرف زن باشد. و اگر روز جمعه پس از عصر نزدیکی کنی،
. دانشمند و معروف و مشهور گردد ان شاء الله تعالى
یا علی! در ساعت اول شب جماع مکن که ایمن نیستی فرزندت ساحر
. شود و دنیا را بر آخرت برگزیند
یا علی! وصیت مرا حفظ کن، چنان که من از برادرم جبرئیل حفظ کردم
مکارم الأخلاق، ص 209-211؛ بحار الأنوار، ج 103، ص 282-283

اداب غذا خوردن و سلامتی که عدم رعایت آنها باعث بیماری می گردد:

ریشه بسیاری از بیماری های بشر به عدم رعایت اداب غذا خوردن درست مربوط میشود. که آداب مذکور در تعدادی از کتب ا جمله مکارم الاخلاق طبرسی و طب الصادق ع والرضاع ذکر شده است و باید همه با چندبار این کتب رو بخوانیم.

«امام رضا(ع) رساله ذهبیه را بدرخواست مأمون در زمینه راههای سلامتی انسانها نوشت که به بعضی از مطالب آن اشاره می نمائیم: کسیکه نمی خواهد از درد مثانه بنالد، حتّی ' یک لحظه هم پیشابش را نگاه ندارد اگر چه بر پشت اسبی سوار شده باشد! * آنکس که نمی خواهد معده اش آزار و آسیب ببیند، موقع صرف غذا، تا بعد از غذا آب ننوشد. زیرا آنانکه همراه با غذا، آب می نوشند، به عارضه رطوبت وضعف دستگاه گوارشی مبتلا خواهند شد. * هر که از سنگ مجرا وشاشبند می ترسد، نباید در هنگام انزال منی، آنرا در مجرایش نگاه دارد! * کسانی که به ضعف حافظه دچارند، بهتر است همه روزه، هفت مثقال کشمش سیاه، ناشتا بخورند و روزانه سه تکه زنجبیلی که در عسل خوابانده شده است، را با کمی خردل، در ضمن غذای روزانه خود بخورند. و برای تقویت نیروی فکری، خوبست همه روزه، سه دانه هلیله بانبات کوبیده بخورند. * اگر کسی

می‌خواهد دچار درد گوش نشود، هر شب هنگام خواب مقداری پنبه در گوشش بگذارد. * کسیکه از بزرگ شدن لوزتین خودیمناک است، بهتر است بعد از خوردن شیرینی با سرکه قرقره کند. * کسیکه می‌خواهد از بیماری یرقان در امان باشد، در تابستان به اتاقهای دربسته و دم‌کرده، پیش از تهویه هوای اتاق، وارد نشود و در زمستان یکمرتبه از اتاق گرم به هوای سرد نرود. بلکه صبر کند تا بدنش با هوای تازه مأنوس گردد بعد برود. * آنانکه از بادهای دردناک و شدید در بدن خود می‌ترسند، هفته‌ای یکبار سیر بخورند. * کسیکه به دندان خود علاقه‌مند است، قبل از خوردن شیرینی، کمی نان بخورد. * افراد لاغر اندام و افراد گرسنه، باید از حرکت شدید و طولانی در گرمای زیاد پرهیزند. ولی این عمل برای افراد چاق مفید است. * از آبهای شور پرهیز کنید که دارای حجم سنگین بوده و باعث یبوست می‌شوند. و آبهای برف و یخ، مطلقاً فاسد هستند و برای بدن تولید فساد می‌کنند ولی آب باران، سبک، گوارا و مفید است بشرطیکه در گودالها، زیاد نماند. * آمیزش در اول شب، بخاطر سنگین بودن معده، باعث تولید بیماریهای قولنج، لقوه، فلج، نقرس، سنگ مثانه، سلس البول، فتق، ضعف چشم و نزدیک بینی می‌شود و نباید بعد از

آمیزش، بیکباره برخیزد. بلکه مدتی به پهلوی راست بماند. سپس
برخاسته، ادرار نماید و بعد از غسل، مقداری عسل صاف شده بخورد. (طب
الصادق والرضا(ع))

حضرت عیسی(ع) در حال سفر به شهری رسید. در محلی مشاهده کرد که
زن و مردی باهم نزاع می کنند. عیسی(ع) علت نزاعشان را پرسید. مرد
گفت: این همسر من است که از اخلاقش راضی هستم ولی می خواهم او را
طلاق دهم. زیرا آب صورتش رفته است و صورتش شادابی و طراوت
ندارد! عیسی(ع) به زن گفت: می دانی چرا اینگونه شده ای؟ گفت: نمی
دانم. عیسی(ع) گفت: شما وقتی غذا می خوری پُر می خوری و هنگامیکه
معدة پر از غذا شود، بخار معدة باعث از بین رفتن آب و رنگ صورت
می شود. شما باید قبل از سیر شدن دست از غذا بکشی تا عیبت برطرف
شود. زن اینگونه کرد و عیش برطرف شد. (علل الشرایع / 497؛
(. بحار الانوار، 32 / 14)

«پیامبر(ص): با سیری غذا خوردن موجب برص است» (بحار، ج 66. - امالی
صدوق / 543)

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

از همیشه سیر بودن و بسیار خوردن پرهیزید که این کار بیماری ها و رنج ها را بر می انگیزاند.

(غررالحکم، ج 51، ص 151)

چهار کلمه نوشته شده بر در سوم بهشت

علامه اربلی «ره» در کشف الغمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که وقتی به آسمان رفتم و خواستم بهشت و دوزخ را ببینم، جبرئیل مرا به سوی بهشت برد و هشت در بهشت را دیدم که بر هر یک چهار کلمه نوشته شده بود که هر کلمه ای از دنیا و آنچه در دنیا هست، بهتر است. به شرط عمل. که بر در سوم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله. ان لكل شیء حيلة وحيلة الصحة في الدنيا اربع خصال. قلة الكلام و قلة المنام و قلة المشی و قلة الطعام. هر که در دنیا سلامتی می خواهد چهار مطلب را رعایت کند. کم حرفی. کم خوابی. کم راه رفتن. کم خوری. (بحار الانوار 144/8)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

با شکم پر حمام نگیرید چون سبب تولید قولنج می شود.

(رساله ذهبیه ، 29 – 26)

«امام رضا علیه السلام : زیاد خوردن گوشت حیوانات وحشی و گوشت گاو، باعث کم شدن عقل، زیاد شدن حیرت فهم و نارسا بودن ذهن و کثرت فراموشی می شود و زیاد خوردن تخم مرغ، باعث طحال و باد معده می شود.»^۱ بحار، ج 150/66.

و صدها نمونه از سفارشات امامان ما درباره رعایت اداب غذا خوردن در کتابها آمده که دانستن آنها و عمل به آنها انسان را از بیماریهای صعب العلاج نجات می بخشد.

نامه ای از طرف خدا به همه انسان ها

=====

سوگند به روز وقتی نور می گیرد و به شب وقتی آرام می گیرد که من ،

(نه تو را رها کرده ام و نه ، با تو دشمنی کرده ام) ضحی ۲-۱

افسوس که هر کس را به تو فرستادم تا به تو بگویم دوستت دارم و

(راهی پیش پایت بگذارم او را که مرا به سخره گرفتی. (یس ۳۰
و هیچ پیامی از پیام هایم به تو نرسید مگر از آن روی گردانیدی. (انعام
۴)

(و با خشم رفتی و فکر کردی هرگز بر تو قدرتی نداشته ام (انبیا ۸۷
و مرا به مبارزه طلبیدی و چنان متوهم شدی که گمان بردی خودت بر
(همه چیز قدرت داری. (یونس ۲۴)

و این در حالی بود که حتی مگسی را نمی توانستی و نمی توانی بیافرینی
(و اگر مگسی از تو چیزی بگیرد نمی توانی از او پس بگیری (حج ۷۳
پس چون مشکلات از بالا و پایین آمدند و چشم هایت از وحشت فرو
رفتند و تمام وجودت لرزید چه لرزشی، گفتم کمک هایم در راه است و
چشم دوختم بینم که باورم می کنی اما به من گمان بردی چه گمان
(هایب. (احزاب ۱۰)

تا زمین با آن فراخی بر تو تنگ آمد پس حتی از خودت هم به تنگ
آمدی و یقین کردی که هیچ پناهی جز من نداری، پس من به سوی تو
بازگشتم تا تو نیز به سوی من بازگردی ، که من مهربان ترینم در
(بازگشتن. (توبه ۱۱۸)

وقتی در تاریکی ها مرا به زاری خواندی که اگر تو را برهانم با من
می مانی، تو را از اندوه رهانیدم اما باز مرا با دیگری در عشقت شریک
(کردی). (انعام ۶۴-۶۳)

این عادت دیرینه ات بوده است، هر گاه که خوشحالت کردم از من روی
گردانیدی و رویت را آن طرفی کردی و هر وقت سختی به تو رسید از
(من ناامید شده ای). (اسرا ۸۳)

آیا من برنداشتم از دوشست باری که می شکست پشنت؟ (سوره شرح ۲-
۳)

(غیر از من خدایی که برایت خدایی کرده است؟) (اعراف ۵۹)
پس کجا می روی؟ (تکویر ۲۶)

بی نمازی یکی از مهم ترین علل مشکلات انسان می باشد

یکی از ائمه جمعه می فرمود: در شهرهایی که امام جمعه بوده ایم وقتی
افراد برای مشکلات مالی و غیره خود به ما مراجعه می کردند در
ضمن گفتگو با آنان متوجه می شدیم اکثرا بی نماز هستند.

روایتی از رسول خدا(ص) درباره اثربیی نمازی:

مَنْ تَهَاوَنَ بِصَلَاتِهِ ... يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَهَ مِنْ عُمْرِهِ وَمِنْ رِزْقِهِ... وَ كُلُّ (عَمَلٍ يَعْمَلُهُ لَا يُوجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يَرْتَفَعُ دُعَاؤُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ لَيْسَ لَهُ ...حَظٌّ فِي دُعَاءِ الصَّالِحِينَ وَ يَمُوتُ ذَلِيلًا وَ جَائِعًا وَ عَطْشَانًا)

کسی که نماز را سبک شمارد ... خداوند برکت از عمر و روزی او برمی دارد و هر عملی انجام دهد پاداشی نمی برد و دعایش به آسمان بالا نمی رود و از دعای نیکوکاران بهره ای نمی برد و با ذلت و خواری و گرسنگی و تشنگی می میرد (مستدرک الوسائل، ج 1، ص 171)

.

خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: دخترم! هر زن و مرد مسلمانی که نماز خود را سبک و کوچک بشمارد، خداوند او را به پانزده بلا گرفتار می کند: شش بلا در دنیا، سه بلا هنگام مرگ، سه بلا در عالم قبر و سه بلای دیگر هنگامی که روز قیامت از قبر برانگیخته می شود.

: اما آن شش بلا که در دنیا به او می رسد

خداوند برکت را از عمرش برمی دارد و عمرش کوتاه می شود: **اول**

خداوند برکت را از روزی اش برمی دارد و رزق و روزیش کم می **دوّم** گردد.

خداوند نشانه بندگان صالح و شایسته را از صورت او پاک می کند **سوّم** و نور ایمان را از چهره او می برد

هر طاعتی که به جا آورد، بهره ای از آن نمی برد **چهارم**

دعایش مستجاب نمی شود **پنجم**

بهره ای از دعای مردان و زنان صالح و شایسته نمی برد و مشمول **ششم** دعای نیکان نمی شود

اما آن سه بلا که هنگام مرگ به او می رسد

با ذلّت و خواری از دنیا می رود **اوّل**

گرسنه می میرد **دوّم**

تشنه از دنیا می رود تا جایی که اگر از تمامی نهرهای دنیا به او **سوّم** آب داده شود، عطش و تشنگی او فرو نمی نشیند و عطشان می میرد

و آن سه بلا که در عالم قبر به او می رسد

خداوند ملکی را بر او می گمارد که در قبر او را (به وسیله قهر و **اوّل**

غضب و پریشانی و اضطراب) از جای خود برکند

گور بر او تنگ می شود و فشار قبرش زیاد می گردد **دوّم**

قبرش مملو از ظلمت و تاریکی می گردد :**سوم**

:و آن سه بلایی که در قیامت به او می رسد

خداوند فرشته ای را مأمور می کند تا او را در حالی که همه نظاره :**اول**

.گرش هستند با صورت روی زمین بکشاند

.به سختی از او حساب می کشند و به اعمالش رسیدگی می کنند :**دوم**

خداوند با نظر رحمت به او توجه نمی فرماید و برای او عذاب و :**سوم**

⁶.عقابی دردناک قرار خواهد داد

مستدرک الوسائل، ج 1، ص 171

راه حل مشکلات

1-تلاش و کوشش کافی برای حل مشکل همراه با 2-دعا و توسل

و نذورات و صدقه و نمازهای واجب و مستحبی و نیکی به والدین و فامیل

همراه با 3-صبر و استقامت همراه با

4- مشورت با علماء و افراد آگاه و خبره

1- تلاش و کوشش کافی برای حل مشکل

خداوند سبحان در ایه شریفه لیس للانسان الا ماسعی، رسیدن به هدف را مشروط به تلاش و کوشش نموده است و اینکه بدون تلاش انسان چه مومن باشد و چه کافر باشد، به نتیجه نمی رسد.

بنابراین شخصی که دچار مشکلی شده باید تمام توان خود را برای حل مشکل بکاربرد و فقط به دعا و توسل و نذورات اکتفا ننماید.

انسان باید از همه ظرفیتهای خدادای خود استفاده نماید.

حضرت علی ع می فرماید:

«اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر» [ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، ج 5، ص 267].

آیا گمان می‌بری تو یک جثه‌ی کوچکی هستی ؟ در حالی که جهان
بزرگ‌تر در تو پیچیده شده است.

{یکی از دانشمندان گفته است انسانهای عادی فقط تا بیست درصد از
استعدادهای خود استفاده می‌کنند. و اگر از سی درصد استفاده کنند نابغه
خواهند بود!}

پسر بچه 11 ساله اهل ویرجینای آمریکا است که دیتون هنسی :ایرانتو
از سال های اولیه تولد بدلیل ابتلا به نوعی بیماری، چهار دست و پای خود
را از دست داده است. اما اراده و روحیه قوی او باعث نشده که نواقص
جسمی، زندگی عادی و شاد او را بر هم زند. او هم اکنون یک کشتی گیر
خوب است و به تنهایی در محل اطراف خانه به اسکیت می پردازد
سوار اسکووتر خود می شود

...از تو حرکت از خدا برکت

فیلسوفی همراه با شاگردانش در حال قدم زدن در یک جنگل بودند و
درباره ی اهمیت ملاقات های غیرمنتظره گفتگو می کردند. بر طبق

گفته های استاد تمامی چیز هایی که در مقابل ما قرار دارند به ما شانس و فرصت یادگیری و یا آموزش دادن را می دهند.

در این لحظه بود که به درگاه و دروازه محلی رسیدند که علیرغم آنکه در مکان بسیار مناسب واقع شده بود. معذالک ظاهری بسیار حقیرانه داشت.

شاگرد گفت:

-این مکان را ببینید. شما حق داشتید. من در اینجا این را آموختم که بسیاری از مردم، در بهشت بسر می بردند، اما متوجه آن نیستند و همچنان در شرایطی بسیار بد و محقرانه زندگی می کنند.

استاد گفت:

-من گفتم آموختن و آموزش دادن مشاهده امری که اتفاق می افتد، کافی نمی باشد. بایستی دلایل را بررسی کرد. پس فقط وقتی این دنیا را درک می کنیم که متوجه علتهايش بشویم.

سپس در آن خانه را زدند و مورد استقبال ساکنان آن قرار گرفتند. یک زوج زن و شوهر و تعداد 3 فرزند، با لباسهای پاره و کثیف.

استاد خطاب به پدر خانواده می گوید:

- شما در اینجا در میان جنگل زندگی می کنید، در این اطراف هیچ گونه کسب و تجارتي وجود ندارد؟ چگونه به زندگی خود ادامه می دهید؟
و آن مرد نیز در آرامش کامل پاسخ داد:

- دوست من ما در اینجا ماده گاوی داریم که همه روزه، چند لیتر شیر به ما می دهد. یک بخش از محصول را یا می فروشیم و یا در شهر همسایه با دیگر مواد غذایی معاوضه می کنیم. با بخش دیگر اقدام به تولید پنیر، کره و یا خامه برای مصرف شخصی خود می کنیم و به این ترتیب به زندگی خود ادامه می دهیم.

استاد فیلسوف از بابت این اطلاعات تشکر کرد و برای چند لحظه به تماشای آن مکان پرداخت و از آنجا خارج شد. در میان راه، رو به شاگرد کرد و گفت:

آن ماده گاو را از آنها دزدیده و از بالای آن صخره روبرویی به پایین پرت کن.

- اما آن حیوان تنها راه امرار معاش آن خانواده است.

و فیلسوف نیز ساکت ماند. آن جوان بدون آنکه هیچ راه دیگری داشته باشد، همان کاری را کرد که به او دستور داده شده بود و آن گاو نیز در

آن حادثه مرد.

این صحنه در ذهن آن جوان باقی ماند و پس از سالها، زمانی که دیگر یک بازرگان موفق شده بود، تصمیم گرفت تا به همان خانه بازگشته و با شرح ما وقع از آن خانواده تقاضای بخشش کند و به ایشان کمک مالی نماید.

اما چیزی که باعث تعجبش شد این بود که آن منطقه تبدیل به یک مکان زیبا شده بود با درختانی شکوفه کرده، ماشینی که در گاراژ پارک شده و تعدادی کودک که در باغچه خانه مشغول بازی بودند. با تصور این مطلب که آن خانواده برای بقای خود مجبور به فروش آنجا شده اند، مایوس و ناامید گردید. لذا در راهل داد و وارد خانه شد و مورد استقبال یک خانواده بسیار مهربان قرار گرفت.

سوال کرد:

-آن خانواده که در حدود 10 سال قبل اینجا زندگی می کردند کجا رفتند؟

جوابی که دریافت کرد، این بود:

-آنها همچنان صاحب این مکان هستند.

وحشت زده و سراسیمه و دوان دوان وارد خانه شد. صاحب خانه او را شناخت و از احوالات استاد فیلسوفش پرسید. اما جوان مشتاقانه در پی آن بود که بداند چگونه ایشان موفق به بهبود وضعیت آن مکان و زندگی به آن خوبی شده اند.

آن مرد گفت:

-ما دارای یک گاو بودیم، اما او از صخره پرت شد و مرد. در این صورت بود که برای تامین معاش خانواده ام مجبور به کاشت سبزیجات و حبوبات شدم. گیاهان و نباتات با تاخیر رشد کردند و مجبور به بریدن مجدد درختان شدم و پس از آن به فکر خرید چرخ نخ ریزی افتادم و با آن بود که به یاد لباس بچه هایم افتادم، و با خود همچنین فکر کردم که شاید بتوانم پنبه هم بکارم. به این ترتیب یکسال سخت گذشت، اما وقتی خرمن محصولات رسید، من در حال فروش و صدور حبوبات، پنبه و سبزیجات معطر بودم. هرگز به این مسئله فکر نکرده بودم که همه قدرت و پتانسیل من در این نکته خلاصه می شد که: چه خوب شد آن گاو مرد.

<http://rezaaliei.blogfa.com>

اگر مثلاً مشکلی برای شخصی یا خانواده ای پیش آمد باید همگی برای رفع مشکل بسیج شوند. از مشورت با افراد آگاه استفاده کنند. اگر مشکل بیماری است به پزشک حاذق مراجعه کنند و از مراجعه به پزشکان معمولی دوری کنند.. گویند پیامبری بیمار شد ولی به طبیب مراجعه نکرد و از خدا شفا خواست. خدا به او وحی کرد که بعزت و جلالم تا به طبیب مراجعه نکنی من تو را شفا نمی دهیم و من شفا را در طبیب قرار دادم. علاوه بر مراجعه به پزشک، باید توسلات و نذورات و دعاها را فراوانی برای رفع مشکل انجام دهند. از طرفی باید صبوری کنند و انتظار اینکه فوری مشکل برطرف شود نباشند. و کار را در نهایت به خداوند حکیم و علیم بسپارند.

2- دعا و توسل و نذورات و صدقه و نمازهای مستحبی و نیکی به والدین

وفامیل

دعا از ابزارهای مهم انسانهای مومن است. دعا اسلحه و سپر مومن است. بدون دعا انسان نمی تواند خوشبخت شود. مخصوصا در زمان سختی، با دعا و توسلات انسان آرام می شود و گاه درهای گشایش و رفع مشکل بر روی او گشوده می گردد.

«پیامبر فرمود: آیا شمارا از اسلحه‌ای که شمارا از دست دشمنان نجات داده و روزی شمارا زیاد می کند، آگاه نکنم؟ گفتند: چرا. فرمود: شبانه روز دعا کنید که دعا اسلحه مؤمن است» خداوند سبحان انسان بسیار دعاکننده را دوست دارد. «میزان الحکمة 2/869»

از جمله دعا‌های مشهور که بزرگان دین به خواندن آنها سفارش می کرده اند، دعای کمیل، ندبه، عشرات، سمات، جوشن کبیر، مناجات خمسۀ عشر، دعای صباح، دعا‌های ایام هفته، زیارت عاشورا، زیارت جامعه، و ... می باشد.

استغفار عامل زیاد شدن روزی: «استغفار کنید که خدا آمرزنده است. از آسمان بر شما باران می فرستد و شمارا با اموال و فرزندان یاری می کند و برای شما باغها و نهرها قرار می دهد.» «نوح 10»

چرا بعضی از دعاها مستجاب نمی‌شود؟

استجاب دعا با شرائط زیر عملی است:

1 - لقمه حرام در شکم نباشد

2 - دعا به مصلحت او باشد

3 - در دعا پافشاری کند

4 - دعا همراه با رقت دل و اشک چشم باشد

5 - دعا بر علیه فامیل نباشد

6 - قبل و بعد از دعا را با صلوات همراه کند .

«دعای پدر و مادر در حق فرزند، دعای حاجی از مکه برگشته برای انسان،

دعای مظلوم علیه ظالم، دعا در سحر، دعا در هنگام باران، دعای روزه

دار، دعای فرزند صالح برای والدین خود بهتر اجابت می‌شود»

«امام باقر علیه السلام : خدا بندگان بسیار دعاکننده را دوست دارد . پس

در هنگام سحر تا طلوع خورشید دعا کنید که در این ساعت، درهای

آسمان باز ورزق تقسیم و حاجتهای بزرگ برآورده می شود.»¹
بحارالانوار 165/84

از امامان بزرگوار ما؛ در مورد راه های برطرف شدن گرفتاری ها توصیه

:هایی وجود داشته از جمله:

1- دادن صدقه:

اثرات صدقه

موجب شادی دلها

دارویی سودمند

استجابت دعا

هفتصد برابر حساب می شود

تقرب به خدا

دور شدن شیطان

کثرت مال

برطرف کننده رنج و غم

نزول روزی

رفع هفتاد نوع مرگ بد

کلید روزی

موجب حفظ ایمان

رفع فتنه

از بین برنده فقر

شفای مریضان

همچون آبی بر آتش گناهان

طولانی شدن عمر

مجاهد فی سبیل الله

معامله با خدا

شکننده کمر شیطان

موجب رحمت الهی

سایبان قیامت

موجب اداء دین

2- استغفار:

برای استغفار، فواید دنیوی و گاهی فواید اخروی، مترتب دانسته شده است. اکنون به این نتایج ارزشمند اشاره ای می کنیم

اهمیت استغفار

شخصی خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و از خشکسالی و □ □ کم آبی شکایت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: استغفار کن شخص دیگر آمد از فقر شکایت نمود؛ حضرت به او فرمود: استغفار کن دیگری آمد و درخواست کرد: دعا کن پسر دار شوم، حضرت فرمود: استغفار کن

به آن حضرت عرض شد: افراد مختلف آمدند و از موارد گوناگون شکایت داشتند و هر کدام خواسته ای داشتند که به همه سفارش به استغفار نمودید، حضرت فرمود: من از خود نگفتم! بلکه از قرآن گفتم

اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً * † از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران آسمان را بر شما به فراوانی بفرستد و شما را به مال بسیار و پسران متعدد مدد فرماید و باغ ها و نهادهای جاری به شما عطا کند. (نوح / ۱۰)

(۱۱ -)

(وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۸)

زندگانی خوب دنیوی

در آیات ابتدائی سوره مبارکه هود می خوانیم

- أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ * وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ «
 ثم توبوا إليه يمتعكم متاعاً حسناً إلى أجل مسمى و يؤت كل ذي فضل
 فضله و إن تولوا فإني أخاف عليكم عذاب يوم كبير»؛ و اینکه جز الله را
 نپرستید که من از ناحیه او برای بشارت و انداز شما آمده ام * و اینکه: از
 پروردگار خویش آمرزش بطلبید سپس بسوی او بازگردید تا شما را تا
 مدت معینی، (از مواهب زندگی این جهان)، به خوبی بهره مند سازد و به
 هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشد! و اگر (از این فرمان) روی
 (گردان شوید، من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم! (هود، ۲ و ۳)

باران پی در پی و افزایش نیرو

در آیه دیگری می خوانیم که حضرت هود (علیه السلام) فرمود

- و يقوم استغفروا ربکم ثم توبوا إليه یرسل السماء علیکم مدراراً و «
 (یزدکم قوهً إلى قوتکم و لا تتولوا مجرمین)» (هود، ۵۲)
 و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او
 بازگردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر
 «!نیرویتان بیفزاید! و گنهکارانه، روی (از حق) بر نتابید

رفع غم و اندوه

گناه و نافرمانی خداوند موجب ایجاد غم و اندوه برای شخص گناهکار می شود. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در این زمینه فرمودند: «من کثرت همومه فعلیه بالاستغفار»: هر که غم و اندوهش بسیار شود، استغفار کند.

و فرمودند: «من لزم الاستغفار جعل الله له من كل هم فرجا، و من كل ضیق مخرجا»: هر کس زیاد آمرزش بخواند، خداوند از هر غمی برای او گشایشی قرار دهد و از هر تنگنایی خارج شوی.

افزایش روزی

امام علی (علیه السلام) فرمودند: «الاستغفار یزید فی الرزق»: آمرزش خواهی، روزی را افزایش می دهد.

و همچنین فرمودند: «و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمه الخلق، فقال سبحانه: «استغفروا ربکم إنه کان غفارا» (نوح، ۱۰) فرحم الله امرأ استقبل توبته، و استقال خطیئته، و بادر منيته»: خداوند سبحان، آمرزش خواهی را سبب فزونی روزی و رسیدن رحمت به خلق قرار داده و فرموده است: «از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است» پس، رحمت خدا بر کسی که به توبه روی آورد و

گذشتن از گناهِش را بخواهد و پیش از مرگش کاری بکند.

و در روایت دیگری می‌خوانیم: عربی بادیه نشین از سختی زندگی و تنگدستی و عیالواری نزد علی (علیه السلام) شکوه کرد حضرت فرمود: بر تو باد استغفار کردن؛ زیرا خدای عز و جل می‌فرماید: «از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است...» آن مرد بعد از مدتی نزد امام (علیه السلام) برگشت و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من از درگاه خدا بسیار آمرزش طلبیدم، اما گشایشی در کار خود نمی‌بینم! حضرت فرمود: شاید راه درست استغفار کردن را نمی‌دانی. عرض کرد: به من یاد دهید. حضرت فرمود: نیت خویش را خالص گردان و از پروردگارت اطاعت کن و بگو: «اللهم انی استغفرک من کل ذنب قوی علیه بدنی بعافیتک... صل علی خیرتک من خلقک محمد النبی» ... و آله الطیبین الطاهرین، و فرج عنی

آن عرب بادیه نشین گوید: من بدین سان بارها استغفار کردم و خداوند اندوه و تنگدستی را از من بر طرف ساخت و روزیم را گشایش داد و رنج و محنتم را زدود.

دفع بلاها

چنانچه یکی از پیامدهای شوم گناه این است که موجب نزول

بلاها، سختی ها و مصیبت ها می باشد؛ در نقطه مقابل یکی از آثار خوب استغفار، دفع بلاها می باشد. امام صادق (علیه السلام) در این مورد فرمودند: «ادفعوا أبواب البلاء بالاستغفار»: درهای بلا را با آمرزش خواهی ببندید.

و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز فرمودند: بر روی زمین دو عامل ایمن کننده از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از دست رفت. پس آن دیگری را بگیرد و بدان چنگ زنید. اما آن ایمنی بخشی که از دست رفت، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود و آن که باقی است، استغفار است. خداوند متعال می فرماید: «و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون»: «ای محمد! تا تو در میان آنان هستی، خدا عذابشان نمی کند و تا زمانی که آمرزش می طلبند، خدا عذابشان نمی کند» (الأنفال، ۳۳).

<http://www.tahoordanesh.com/page.php?pid=14416>

3- گفتن ذکرهای مختلف:

درمفاتیح آمده که:

ر کتاب «بلد الامین» از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده: هر که هر روز ده بار این دعا را بخواند، حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد، و وی را از سكرات مرگ و فشار قبر، و صدهزار هراس قیامت نجات دهد، و از شرّ شیطان و سپاهیان او محفوظ گردد، و: قرضش ادا شود، و اندوه و غمش بر طرف گردد، دعا این است

أَعْدَدْتُ لِكُلِّ هَوًى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ وَ لِكُلِّ أَعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لِكُلِّ ضَيْقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ

لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ اِغْتَصَمْتُ بِاللَّهِ وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

مهیا کردم (اماده گفتن هستم) برای هر هر اسی «لا اله الا الله» را و برای هر اندوه و غمی، «ما شاء الله» را، و برای هر نعمتی «الحمد لله»، و برای هر راحتی «الشکر لله»، و برای هر شگفتی «سبحان الله»، و برای هر گناهی «استغفر لله» و برای هر مصیبت «انا لله و انا اليه راجعون» را، و برای هر تنگی «حسبی الله» و برای هر قضا و قدر «توکلت علی الله» را، و برای هر دشمن «اعتصمت بالله» را و برای هر طاعت و معصیت «لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم» را

آثار زیارت عاشورا

و به حسب تجربه، مداومت به آن در چهل روز یا کمتر، در برآوردن «حاجات و رسیدن به مقاصد و دفع دشمنان بی نظیر است

1 در زمان مرحوم آیت الله میرزای شیرازی بزرگ در کشور عراق مرض وبا شیوع پیدا کرد و به قدری شدید بود که جنازه قربانیان در کنار خیابان ها رها شده بود و کسی نبود که آن ها را جمع کند ، کسانی

هم که امکانات داشتند و می توانستند فرار می کردند ، در همان ایّام روزی در مجلس درس مرحوم آیت الله میرزای شیرازی که در شهر سامرا بود ، شاگردان گفتند که " آقا وبا به این جا نیز رسیده و سرایت کرده ، چه کنیم ؟ " مرحوم میرزا در مجلس که بزرگان و شارگردانش نشسته بودند فرمود : « من حکم می کنم که از همین امروز همه ، زن و مرد ، کوچک و بزرگ زیارت عاشورا را با 100 لعن و 100 سلام شروع کنید به خواندن تا خداوند این مرض را برطرف نماید . » این خبر به سرعت در عراق منتشر شد و نقل کرده اند که 3 روز بیشتر طول نکشید که دیگر کسی از شیعیان به مرض وبا از دنیا نرفت و این بیماری به صورت کامل برطرف شد .

2 - در عهد زعامت مرحوم آیه الله حاج سیّد محمّد حجّت کوهکمری قحطی و گرانی سختی پدید آمد ، آن مرحوم چهل نفر از طلاب مهذب و متدین را دستور داد که به مسجد جمکران مشرف شوند و در پشت بام مسجد به صورت دسته جمعی زیارت عاشورا را با صد سلام و صد لعن و دعای علقمه بخوانند ، آنگاه به حضرت موسی بن جعفر ، حضرت ابوالفضل و حضرت علی اصغر علیهم السلام متوسّل شوند ، رفع گرانی و نزول باران را از خداوند بخواهند . چهل تن از طلبه فاضل و متدین به امر

مرجعیت اعلای تشیع به میعادگاه عاشقان شرفیاب شدند ، زیارت عاشورا را طبق دستور آن مرجع آگاه انجام دادند ، مسجد جمکران را به قصد قم ترک کردند . هنوز به ده جمکران نرسیده بودند که باران رحمت سیل آسا فروریخت و طلاب ناچار شدند که لباسهای خود را درآورند ، کفشهای خود را به دست بگیرند و از میان سیلابها عبور کنند .

3 - داستان همسرِ صالحه استاد « اشرف حدّاد » را همه شنیده‌اید که به زیارت عاشورا مداومت داشت ، در شب اوّل رحلتش سه بار امام حسین علیه‌السلام به دیدارش تشریف فرما شدند و در بار سوّم امر فرمودند که عذاب را از اهل آن قبرستان بردارند .

4 - سیّد احمد رشتی هنگامی که از قافله عقب ماند و از زندگی دست شست ، توسّل فراوان نمود ، سرانجام به محضر کعبه دلها تشرّف یافت ، حجّت خدا بعد از فرمان نماز شب و جامعه کبیره فرمود : « شما چرا عاشورا نمی‌خوانید ؟ عاشورا ، عاشورا ، عاشورا » .

5 - مرحوم میرزا ابراهیم محلّاتی ، عموی مرحوم آیة‌الله حاج شیخ بهاء‌الدّین محلّاتی ، در شب 24 صفر 1336 هـ . در شیراز رحلت کرد .

در همان شب مرحوم شیخ مشکور در نجف اشرف حضرت عزرائیل علیه السلام را رؤیا کرد . از او پرسید : از کجا تشریف می آورید ؟ فرمود : از شیراز ، از قبض روح میرزا ابراهیم محلاتی می آیم . از وضع آن مرحوم در عالم برزخ پرسید ، فرمود : در بهترین حالت است ، خداوند هزار فرشته موکل فرموده ، که از او اطاعت کنند . پرسید : از کجا ایشان به این مقام رسیده ؟ فرمود : او سی سال تمام بر زیارت عاشورا مداومت داشت . شیخ مشکور خوابش را به میرزا محمدتقی شیرازی نقل کرد ، او به شدت گریه نمود ، گفته شد : خواب است ، فرمود : بلی ، ولیکن خواب شیخ مشکور است . فردای آن روز تلگرافی از شیراز رسید و صادقانه بودن رؤیای شیخ مشکور بر همگان ثابت شد .

6 - مرحوم شیخ صدرا بادکوبه ای که بر زیارت عاشورا مداومت داشت ، در 11 شعبان 1392 ه . درگذشت ، پس از 23 سال هنگامی که قبر شریفش در موقع تخریب وادی السلام توسط رژیم علفی شکافته شد ، پیکر پاکش تر و تازه پدیدار گردید .

7 - مرحوم حاج شیخ حسن فرید که داستان سامرا را از مرحوم حایری شنیده بود ، به گرفتاری سختی مبتلا می شود ، از روز اوّل محرم به

زیارت عاشورا شروع می کند ، روز هشتم از برکت آن زیارت به صورت خارق العاده ای مشکلش حل می شود.

8 - بانویی که تا بیست سال بعد از ازدواج اولاد دار نمی شد ، با مداومت بر زیارت عاشورا - به مدت چهل روز - صاحب فرزند شد .

9 - مرحوم آقانجفی اصفهانی می نویسد : دو چله زیارت عاشورا جهت مطالب مشروعه خواندم و نتیجه گرفتم .

10 - مرحوم حاج شیخ عبدالنّبی عراقی که کتاب ارزشمندی در کیفیت مداومت بر زیارت عاشورا نوشته ، انگیزه نگارش این کتاب را برآورده شدن حاجتی به برکت زیارت عاشورا معرفی می کند که به نظر ایشان محال عادی بوده است .

وصدها مورد دیگر که نشان دهنده اثار عجیب زیات عاشورا در دفع گرفتاری های مختلف بشر است.

<http://montaghem.com>

مداومت بر زیارت عاشورا

آیت الله شبیری زنجانی، از مراجع تقلید می گوید: «یکی از چشم‌های
فرزند آقای حاج سید محمد بجنوردی بر اثر عارضه‌ای نابینا شده بود و
به نظر پزشکان - حتی پزشکان خارج از کشور - به علت رشد آن عارضه،
چشم دیگرش نیز نابینا می‌شد. ولی آن شخص شفا یافت. یکی از
بستگان وی، سیدالشهداء را در عالم رؤیا دید که به وی فرمود: «ما به
جهت اینکه او به زیارت عاشورا مداومت داشت، سلامتی چشم دیگرش
را از خدا گرفتیم».

<http://www.tebyan.net>

4- امید واری به رحمت خداوند:

چت با خدا

گفتم: چقدر احساس تنهایی می‌کنم

گفتی: فانی قریب

... من که نزدیکم (بقره/۱۸۶) ...

گفتم: تو همیشه نزدیکی؛ من دورم... کاش می‌شد بهت نزدیک شم

گفتی: و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول
بالغدو و الأصال

... هر صبح و عصر، پروردگارت رو پیش خودت، با خوف و تضرع، و با
صدای آهسته یاد کن (اعراف/۲۰۵) ...

گفتم: این هم توفیق می‌خواهد!

گفتی: ألا تحبون ان يغفر الله لكم

... دوست ندارید خدا ببخشدتون؟! (نور/۲۲) ...

گفتم: معلومه که دوست دارم منو ببخشی

گفتی: و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه

... پس از خدا بخواید ببخشدتون و بعد توبه کنید (هود/۹۰) ...

گفتم: با این همه گناه... آخه چیکار می‌تونم بکنم؟

گفتی: الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده

... مگه نمی‌دونید خداست که توبه رو از بنده‌هاش قبول می‌کنه؟!

(توبه/ ۱۰۴) ...

گفتم: دیگه روی توبه ندارم

گفتی: الله العزيز العليم غافر الذنب و قابل التوب

... (ولی) خدا عزیزه و دانا، او آمرزنده‌ی گناه هست و پذیرنده‌ی توبه

(غافر/ ۲-۳) ...

گفتم: با این همه گناه، برای کدوم گناهم توبه کنم؟

گفتی: ان الله يغفر الذنوب جميعا

... خدا همه‌ی گناه‌ها رو می‌بخشه (زمر/ ۵۳) ...

گفتم: یعنی بازم پیام؟ بازم منو می‌بخشی؟

گفتی: و من يغفر الذنوب الا الله

... به جز خدا کیه که گناهان رو ببخشه؟ (آل عمران/ ۱۳۵) ...

گفتم: نمی‌دونم چرا همیشه در مقابل این کلامت کم میارم! آتیشم

می‌زنه؛ ذوبم می‌کنه؛ عاشق می‌شم! ... توبه می‌کنم

گفتی: ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين

::: خدا هم توبه‌کننده‌ها و هم اونایی که پاک هستند رو دوست داره

(بقره/۲۲۲) :::

ناخواسته گفتم: الهی و ربی من لی غیرک

گفتی: الیس الله بكاف عبده

::: خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟ (زمر/۳۶) :::

گفتم: در برابر این همه مهربونیت چیکار می‌تونم بکنم؟

گفتی:

يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا و سبحوه بكرة و اصيلا هو الذي

يصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمت الی النور و کان بالمؤمنین

رحیما

:: ای مؤمنین! خدا رو زیاد یاد کنید و صبح و شب تسبیحش کنید. او
کسی هست که خودش و فرشته‌هاش بر شما درود و رحمت می‌فرستن
تا شما رو از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون بیارن . خدا نسبت به
مؤمنین مهربونه (احزاب/۴۳-۴۱)

5- خواندن نماز شب و نماز جعفر طیار و نماز امام زمان عج و...

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

نماز شب، موجب رضایت پروردگار، مهر و محبت ملائکه و فرشتگان، سنت و روش پیامبران، نور شناخت و معرفت، اصل و پایه و ریشه ایمان، راحتی بدن و جسم، بغض و ناراحتی شیطان، اسلحه مؤمن بر دشمنان، اجابت دعا، قبولی اعمال، برکت رزق و روزی، شفیع بین نماز شب خوان و قابض الارواح و عزرائیل، نور و چراغ در قبر، فرش در زیر پای نماز شب خوان در قبر، جواب نکیر و منکر و انیس و مونس و زائر نماز شب خوان در قبر تا قیامت می باشد.

هنگامی که قیامت بر پا می شود، نماز شب به صورت سایه ای در بالای سر نماز شب خوان قرار می گیرد. و تاج روی سر او و لباسی برای بدنش می باشد (در آنجا که همه لخت و عریان می باشند) و نوری است در پیش پای او و پرده و حایلی است بین او و آتش. و حجت و دلیلی است برای مؤمن در پیشگاه خداوند، و مایه سنگینی اعمال او در میزان اعمال است.

و سبب جواز عبور نماز شب خوان از پل صراط است و کلیدی است برای باز کردن در بهشت، چرا که نماز عبارت است از تکبیر و حمد و تسبیح و تمجید و تقدیس و تعظیم خداوند و قرائت و دعا. و همانا بهترین همه اعمال، نمازی است که در وقتش خوانده شود (و وقت نماز شب، در دل شب است).

(ارشاد القلوب، ص 316)

کلید سعادت هر دو جهان

آیت الله العظمی بهجت رحمه الله علیه می فرمودند: یکی از علماء، آدم فقیر و تنگدستی بود، به پسرش خیلی تأکید می کرد که نماز شب را ترک مکن! از ایشان سؤال کرده بودند که: آقا چرا شما اینقدر روی نماز شب، تأکید دارید؟! ایشان فرموده بود: می دانم که این نماز شب کلید سعادت دنیا و آخرت است؛ من که پولی ندارم برای او بگذارم، اگر دنیا هم بخواهد، کلیدش همین نماز شب است.
(در محضر بزرگان، ص 98)

روزی از حضرت آیت الله بهجت رحمه الله، سوال شد که ازدواج دختری سر نمی گیرد و به اصطلاح بختش باز نمی شود. چه راهنمایی ای می فرمایید.

ایشان پاسخ دادند: نماز جعفر طیار و دعایی که علامه مجلسی در زاد المعاد ذکر کرده اند و سجده همراه با گریه.

و همین که چشمش را اشک گرفت، حاجتش را از خدا بخواهد. این عمل را باید تا زمانی که حاجتش روا شود، انجام دهد. آن مرجع و عارف بزرگوار یک بار دیگر هم که همین سوال از محضرشان پرسیده شد، فرمودند: آیه رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا [فرقان : 74] را فراوان بخوانید.

6- میانه روی در مسائل مالی:

رعایت تعادل در مخارج زندگی نیز می تواند از راه های برکت در زندگی باشد، چون متأسفانه افرادی مشاهده می گردند که علی رغم درآمد اندکی که دارند، خرج هایی را انجام داده که متناسب با درآمد آنها نبوده و بدون این گونه مخارج نیز می توان به زندگی خود ادامه داد. در روایتی بیان گردیده که چهار گروه دعایشان مستجاب نخواهد شد که دو گروه از آنها عبارتند از کسانی که در خانه خود نشسته و بدون هیچ تلاشی از خدا طلب روزی می نمایند و گروه دیگری که مالی داشته اند

ولی آن را حیف و میل کرده، سپس دوباره از خداوند، طلب رزق می
نمایند.

7- نیکوکاری به دیگران، خصوصا به پدر و مادر؛ چه در زمان زندگی و
چه بعد از مرگشان

از حضرت آیت الله بهجت پرسیدند، چه کنیم که گرفتاری هایمان
برطرف شود و حاجاتمان روا گردد، ایشان فرمودند «پدر و مادران را
خوشنود کنید و اگر زنده نیستند، برای آنها صدقه بدهید؛ چون مردگان
»زنده هستند و ما توانایی دیدن آنها را نداریم

برای شفای مریض، آب زمزم و تربت حضرت سیدالشهداء به مرآت

عدیده، صدقه به مرآت عدیده به افراد زیاد - اگر چه مبلغش زیاد هم

نباشد - داده شود؛ سورة حمد هم از یک مرتبه تا صد مرتبه افراد متعدد

بخوانند، خیلی تأثیر دارد. علاوه بر این به رفقا هم بگویید دعا کنند.

[فیضی از ورای سکوت: 227]

برای یافتن هر چه گم شده یا دزدیده شده باشد (گرچه انسان باشد)

این ذکر را بسیار بخوانید... (أَصْبَحْتُ فِي أَمَانِ اللَّهِ، أَمْسَيْتُ فِي جِوَارِ اللَّهِ:

در پناه خدا صبح کردم؛ در پناه خدا وارد شب شدم.) [گوهرهای

[حکیمانه: 14]

کسی که می خواهد روزی اش فراوان شود، این ذکر را بسیار بگوید و

در آغاز و پایان آن هم، یک صلوات بفرستد... (أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ

حَرَامِكَ، وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ: خدایا! مرا به وسیله حلالیت از حرام

خویش بی نیاز کن، و با فضل و بخشش خودت، از هر چه غیر خودت بی

[نیاز ساز!]) [گوهرهای حکیمانه: 14]

اینجانب به وسواس مبتلا هستم؛ لطفاً جهت برطرف شدن آن مرا

!راهنمایی فرمایید

جواب: اِکْثَرُ تَهْلِيلٍ (زیاد گفتن: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)، علاج وسواس است. [به

[سوی محبوب: 71]

در شدايد و گرفتاريها، بهترين ذكر اين است كه از پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) به ما رسيده: (لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَامَلْجَأَ وَ

[لا مَنْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ). [نکته های ناب: 72]

برای دفع بلا و شرّ، اين دعا نيز نافع است: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ 421.

وَ آلِهِ وَ أَمْسِكْ عَنَّا السُّوءَ: خداوند! بر محمد و آل او درود فرست، و بدی

[را از ما باز دار!]) در محضر بهجت: 343/1]

زن و شوهری كه بينشان خیلی اختلاف است، چه بايد بكنند؟

جواب: هر کدامشان كه می خواهد رفع اختلاف شود يا فرد ديگر، صدقه

متعدّد، به افراد متعدّد، به دفعات زياد بدهند و برای اصلاح ذات البين

[زياد هم دعا بكنند. [فيضي از ورای سكوت: 229]

(تأثيرات تسبيحات حضرت زهرا (عليها السلام)

درمان بسياری از بیماری ها را در طبيعت قرار داده، اما خداوند اگرچه یاد او می تواند دارویی مجزا و موثر به حساب آید. همچنين دعا و ذکر به عنوان داروی مکمل نيز می تواند درمان طبيعی را سرعت بخشد. تجربه

نشان داده که مداومت بر تسبیح حضرت فاطمه (علیهاالسلام) در بهبود بیماریها نیز بسیار کارساز است.

یاد خداوند، گذشته از آنکه نیاز معنوی انسان را سیراب می کند و آبادی سرای آخرت را در پی دارد، تاثیرات فراوانی هم در همین زندگی مادی ما می گذارد. بسیاری از مشکلات دنیوی ما با اتکا به یاد پروردگار و بهره گیری از ذکر خداوند حل شدنی است.

شگرفی که یاد خدا در مملکت دل می گذارد، جسم را نیز بی بهره تاثیر نمی نهد و مشکلات و سختی ها را نیز سامان می بخشد.

اما در میان اذکاری که ما را به یاد خدا می اندازند، برخی کاربردی تر و تاثیرگذارتراند و برخی از آنها نسبت به دیگر اذکار از کارایی بیشتری برخوردارند. یکی از این اذکار پر خیر و برکت، ذکر است که پیامبر خدا به حضرت فاطمه علیهاالسلام آموخت و از آن پس به نام او ثبت گردید. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد تاثیرات فراوان این ذکر می فرماید:

تسبیحات فاطمه تعقیباتی است که گوینده آن از فایده آن بی نصیب نمی ماند (و بسیار پر فایده است). (1)

این تسبیح تشکیل شده است از 34 مرتبه الله اکبر، 33 مرتبه الحمد لله و 33 مرتبه سبحان الله که تاثیرات فراوانی برای آن گفته شده است. اکنون به برخی از آنها که در بازتابی از سخنان اهل بیت است، اشاره می کنیم:

حلال مشکلات

پیامبر خدا وقتی شنید که فاطمه (علیها السلام) مشکلات فراوانی دارد و کار سخت منزلش سبب آزار او گشته، این تسبیح آسمانی را به او یاد داد تا شبها پیش از خواب در بستر خود بخواند. به قول امام صادق (علیه السلام) اگر چیزی بالاتر از آن وجود داشت، رسول خدا همان را به دخترش فاطمه یاد می داد. (2) بنابراین بهترین ذکر که می تواند حلال مشکلات باشد و آرامش را بر زندگی انسان حاکم کند، همین ذکر 100 قسمتی و کوتاه است.

خوشبختی

خوشبختی مفهومی است گسترده که هم اشاره به بخت آسمانی انسان دارد و هم می تواند اشاره به خوشبختی دنیوی او داشته باشد. امام صادق(علیه السلام) به یکی از یاران خود فرمود:

ما (اهل بیت) کودکانمان را همانگونه به خواندن تسبیح «فاطمه(علیهاالسلام) سفارش می کنیم که به نماز فرمان می دهیم. پس تو نیز بر آن مواظبت کن. زیرا هر کس به خواندن این تسبیح، مداومت کند (بدبخت نخواهد بود).»(3)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هر کس(بلافاصله) پس از هر نماز واجب، پیش از آنکه آسوده بنشیند، تسبیح فاطمه(علیهاالسلام) را بگوید، خداوند بهشت را برای او واجب می گرداند.

فشار شدید مسایل مالی، بدهکاری، مصیبت های پی در پی و سختی هایی که انسان را اسیر خود می کند، نمونه ای از بدبختی دنیایی است که یاد خدا به روش تسبیحات حضرت زهرا(علیهاالسلام) می تواند مشکل گشای آن باشد.

درمان بیماری ها

اگرچه خداوند درمان بسیاری از بیماری ها را در طبیعت قرار داده، اما یاد او می تواند دارویی مجزا و موثر به حساب آید. همچنین دعا و ذکر به عنوان داروی مکمل نیز می تواند درمان طبیعی را سرعت بخشد. تجربه نشان داده که مداومت بر تسبیح حضرت فاطمه (علیهاالسلام) در بهبود بیماریها نیز بسیار کارساز است. مردی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و با او سخن گفت. اما هیچ یک از سخنان امام را نشنید و گفت: گوشم سنگین است. امام به او فرمود: چرا تسبیح حضرت فاطمه را نمی خوانی؟ گفت: تسبیح فاطمه چیست؟ امام نیز به او یاد داد. او می (گوید: من به این ذکر ادامه دادم تا گوشم باز شد. 4)

ایمنی از شرور

امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که دو برادر به خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شدند و به ایشان گفتند: می خواهیم برای تجارت به شام برویم. به ما بیاموز که برای حفظ خود چه بخوانیم. پیامبر به آنان فرمود: هر گاه در بستر قرار گرفتید، ابتدا تسبیح فاطمه و سپس آیه الكرسی را بخوانید که حتما تا بامداد از هر چیز در امان خواهید ماند.

آنها در مسیر چنین کردند و غارتگران نتوانستند به آنها آسیبی برسانند. این قضیه به گونه ای رخ داد که دزدان نیز از درماندگی خود شگفت زده (شدند و جریان را از آنها پرس و جو کردند). (5)

طرد شیطان و رضایت پروردگار

شیطان از ابتدای آفرینش انسان، کینه او را در دل خود پرورانده و هر روز با آن زندگی می کند. او همیشه و در همه حال در کمین انسان نشسته و منتظر یک لحظه غفلت است تا به او حمله ور شود و از او امتیاز بگیرد. اما گاهی هم با دیوار مستحکمی رو به رو می شود که دیگر توان نفوذ به آن را ندارد. برخی از اعمال ما و برخی از اذکار ویژه سدّ دفاعی خوبی در برابر شیطان است. امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

(تسبیح فاطمه شیطان را طرد می کند و خداوند را راضی می نماید). (6)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: هر کس تسبیح حضرت فاطمه (علیها السلام) را بگوید و سپس از خدا طلب آمرزش کند و استغفار نماید، آمرزیده خواهد شد.

نورانیت شب و ختم به خیر شدن روز

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: وقتی به رختخواب می روید، فرشته ای بزرگوار و شیطانی ناپاک و سرکش شتابان به سویتان می آیند. فرشته می گوید: روز خویش را با عمل خیر ختم کن و شب خود را با عمل خوب آغاز نما. اما شیطان می گوید: روز خود را با گناه ختم کن و شب خود را با گناه آغاز نما.

اگر انسان، از فرشته پیروی کند و روز خود را با یاد خدا به پایان برد، فرشته، شیطان را از او دور می راند. بدین ترتیب که هنگام وارد شدن به بستر، تسبیح فاطمه بگوید که در این صورت آن فرشته تا هنگام بیدار شدن از خواب از او حفاظت می کند.

هنگامی هم که بیدار شد، همان شیطان و همان فرشته شتابان به سوی او می آیند و همان سخنان را تکرار می کنند. اگر بنده در اول صبح خدا را یاد کند، فرشته، شیطان را از او دور می راند و خداوند در برابر این عمل، (عبادت یک شب را برای او می نویسد).⁷

یاد خدا مقدمات سفر پر خیر و برکت آخرت را فراهم می آورد و آخرتی آباد را برای انسان رقم می زند. در این میان تداوم یاد خدا آن

هم به وسیله ذکرهایی که بیشتر سفارش شده اند، این مسیر را هموارتر
:و آسان تر می نماید. امام صادق علیه السلام می فرماید

هر کس (بلافاصله) پس از هر نماز واجب، پیش از آنکه آسوده بنشیند،
تسبیح فاطمه (علیهاالسلام) را بگوید، خداوند بهشت را برای او واجب می
(گرداند). (8)

ثواب فراوان و پیشتاز

عده ای از فقراء و مستمندان خدمت رسول خدا رسیدند و عرض کردند:
ای رسول خدا، توانگران همانند ما نماز می خوانند و روزه می گیرند. در
حالی که آنان اموالی دارند که می توانند در راه خدا انفاق کنند و بنده
آزاد کنند و صدقه دهند. (در نتیجه ما بواسطه نداری از ثواب این اعمال
بی بهره هستیم). پیامبر به آنان آموخت که پس از هر نمازی تسبیح
حضرت فاطمه (علیهاالسلام) بگویند و پس از آن ده بار لا اله الا الله
بخوانند. سپس به آنان فرمود: بدین ترتیب شما از آنان پیشی خواهید
(گرفت و آنان دیگر از شما پیش نخواهند افتاد). (9)

امام باقر(علیه السلام) نیز می فرماید: درست است که این تسبیح به زبان
و از نظر تعداد صد تا است اما در میزان الهی هزار عدد به حساب می
آید. (10)

آمرزش گناهان

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: هر کس تسبیح حضرت
فاطمه(علیها السلام) را بگوید و سپس از خدا طلب آمرزش کند و استغفار
(نماید، آمرزیده خواهد شد. (11)

.....

1-بحار الأنوار، ج 82، ص 329

2-الكافی، ج 3، ص 343

3-همان

4-مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص 278

5-المحاسن، ج 2، ص 368

6- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 16

7- بحار الأنوار، ج 73، ص 209

8- بحار الأنوار، ج 57، ص 38

9- جامع الأخبار، ص 54

10- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 16

11- همان^{۷۴}

فرستادن صلوات باعث بالا رفتن درجه پیامبر و آل او می شود و برای ما
آثار مهمی در دنیا و آخرت دارد از جمله:

1- گناهان را پاک می کند و کفاره گناهان می شود .

2- حاجتها بر آورده می شود .

3- با صدای بلند صلوات فرستادن، نفاق را بر طرف می نماید .

4- اخلاق را خوب می‌نماید .

5- سلامتی جسم می‌آورد .

6- چیز فراموش شده را بیاد می‌آورد .

7- برطرف کننده قرض است .

8- شیطان را دور می‌کند .

1 . *احزاب 56

9- دهان را خوشبو می‌نماید .

10- اموال را حفظ می‌نماید .

11- پایان دهنده به دعوahas است .

12- سروصدای مجلس را آرام می‌سازد .

13- کسی که صلوات بفرستد هزار صف از فرشتگان بر او هر کدام هزار صلوات می فرستند

14- استجابت دعا را به همراه دارد .

15- در قیامت در ترازوی میزان چیزی سنگین تر از صلوات نیست .

16- دفع عطش در قیامت است .

17- در قیامت مورد شفاعت پیامبر خدا ص قرار می گیرد .

18- نزدیکترین شخص به پیامبر ص در قیامت است .⁽¹⁾

داستانهای زیادی درباره معجزات صلوات در کتابها ذکر شده که به یک

نمونه از کتاب*چهره نورانی قمربنی هاشم نوشته آقای ربانی

خلخالی*اشاره می شود:

آیه الله سید طیب جزائری که الان در قم هستند نقل می کنند که در زمان

طاغوت می خواستیم به عراق برویم ولی درب سفارت خانه عراق بسته

بود و روادید نمی دادند .

ما هزار صلوات برای ام البنین س نذر کردیم . در همان روز به آسانی به

وسایلی که خدا جور کرد روادید از سفارت عراق گرفتیم .

در روایت است که مهریه حضرت حوا مادر ما انسانها سه تا صلوات بوده است.

با زروایت است که علی ع در بیابان به پرنده ای برخورد که چهارصدسال عمر کرده بود. حضرت از او پرسید اب و غذایت را از کجا تهیه می کنی؟ گفت هر موقع گرسنه می شوم صلوات می فرستم و سیر می کردم و هر موقع تشنه می شوم بر دشمنان اهل بیت لعنت می فرستم و سیراب می کردم

روایت دیگری است که شخصی به الیاس و خضر برخورد کرد و گفت چه کنم که وقتی وارد مجلسی می شوم از غیبت مردم جلوگیری کنم؟ الیاس گفت وارد مجلس شدی صلوات بفرست تا خدا ملکی را بفرستد جلوعیبت مردم را بگیرد و خضر گفت وقتی بیرون رفتی صلوات بفرست تا بعد از توهم غیبت نکنند.

روایت است که گلی را به امام صادق ع دادند. امام ان را بوئید و فرمود هر که گلی را بگیرد و ببوید و برچشم بگذارد و صلوات بفرستد هنوز گل را بر زمین نگذاشته گناهانش امرزیده میشود.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا

اَكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. (سوره نساء ،
آیه 32).

آنچه را که خدا به بعضی داده ارزو نکنید زیرا هر مرد وزنی نصیبی از این
دنیا دارد و از خدا درخواست نعمتهایش را بکنید که خداوند بر هر چیزی
عالم است.

یعنی: انسان نباید چشمش را به نعمتها و زیورهایی که بعضی ها دارند
بدوزد و حسرت آنها را بخورد . وقتی از کنار خانه زیبایی رد شود بگوید
چرا ما از این خانه ها نداریم ! وقتی ماشین گرانقیمتی از کنارش رد شود
بگوید چرا ما نداشته باشیم؟ و هنگامی به خانه کسی می رود و چشمش به
وسایل زیبا و گرانقیمت صاحبخانه می افتد حسرت بخورد و این انگیزه ای
شود تا خدای نکرده در راه حرام بیافتد . یا زنان بگویند چرا ما مرد

نشدیم ! وامثال این حسرت خوردن ها نهی شده . بلکه باید همت کنیم
وتلاش نماییم تا زندگی باعزت و سالمی را داشته باشیم و بدانیم که دنیا
برای ماندن نیست که حضرت امیر علیه السلام فرمود: دنیا بیایید برای
مردن ! بسازید برای خراب شدن !

در روایت است که ام سلمه به پیامبر اعظم ص عرض کرد: چرا ما زنها از
جهاد محرومیم؟ چرا نصف ارث می بریم؟ ای کاش ما هم مرد بودیم ! ای
کاش ما هم موقعیت اجتماعی داشتیم !

آیه فوق نازل شد که برتریهایی که خدا طبق حکمت برای بعضی بر
بعض دیگر قرار داده آرزو نکنید زیرا هر کدام از این تفاوتها دارای
اسراری است که بر شما پوشیده است چه تفاوتهایی که از نظر جسمانی با
هم دارید و چه تفاوتهای حقوقی مثل ارث و چه غیره، همه این
تفاوتها بر پایه عدل الهی است .

آری در جهان هستی تفاوت میان انسانها بصورت فراوان وجود دارد .
عده ای فقیر و عده ای غنی . عده ای زیبا و عده ای زشت . عده ای سفید
و عده ای سیاه . عده ای سالم و عده ای ناقص و . .

اما اولاً خداوند سبحان اراده نکرده که عده ای ثروتمند باشند و عده ای فقیر . یا عده ای سالم باشند و عده ای فلج و ناقص . بلکه جهان، جهان علت و معلول است و ثانیاً خدا از هر کسی باندازه توانی که دارد تکلیف می‌خواهد . از آدم معیوب باندازه آدم سالم تکلیف نمی‌خواهد . از آدم فقیر باندازه آدم ثروتمند تکلیف نمی‌خواهد .

و ثالثاً جهان بر پایه عدالت الهی بنا شده لذا خدا سرسوزنی به کسی ظلم نمی‌کند اگر

1 . سوره نساء ، آیه 32.

چه انسانها هم به یک دیگر وهم به خودشان ظلم می‌نمایند .

انسانهایی که دچار فقر و بیماری و گرفتاری های مختلف و کمبودهایی هستند باید به نعمتهایی که دارند توجه کنند و تلاششان را چندبرابر کنند که در تاریخ افرادی بوده اند که نقص جسمانی داشته اند یا فقیر بوده اند ولی با تلاش و همت به درجات بالای اجتماعی رسیده اند .

راه و رسم بندگی

در زمانهای قدیم شخص ثروتمندی غلامی خرید و به منزل آورد و در

منزل از او پرسید :

نام تو چیست ؟

غلام گفت : هرچه صدایم کنی !

پرسید : چه کار بلدی ؟

غلام گفت : هر کاری بگوئی انجام میدهم !

پرسید : چه غذائی میخوری ؟

غلام گفت : هر چه بدهی میخورم !

پرسید : کجا می خوابی ؟

غلام گفت : هر کجا بگویی می خوابم !

آن مرد با ناراحتی گفت : تو مرا مسخره کرده ای ؟ این چه جوابهایی است که می دهی ؟

غلام گفت : مگر نه این است که من بنده شما هستم ؟

آن مرد گفت : بله !

غلام گفت : کدام بنده ای به صاحب خود میگوید : به من فلان غذا را بده و مرا فلان اسم صدا کن و فلان کار را به من بده و فلان محل را برای خواب من آماده کن و ...

صاحب من شما هستی و هر کاری بگویی اطاعت می کنم چون کار من فقط اطاعت است.

آن مرد باخود فکر کرد و پیش خود گفت : اگر راه و رسم بندگی این است که غلام می گوید ، پس چطور من بندگی خدا را میکنم ، که هی میگویم چرا این را به من ندادی و فلان چیز را به من بده و من را اینکاره کن هی دستور می دهم و چرا و چرا ؟....

پرسش

در کاری که از مدت پیش شروع کرده ام مواجه با ضرر شدم. افراد خانواده ام مدام بیمار هستند. من تنها فرد شاغل خانواده هستم و بار زندگی را به تنهایی بدوش می کشم . لطفا برای من راه حلی ارایه بدهید

پاسخ

انسان ها همواره از راه های گوناگون در معرض آزمایش خداوند هستند و اشخاصی برنده اند که از این آزمایش ها سربلند بیرون آیند. بر این اساس، از رحمت خداوند ناامید نشده و همراه با دعا و درخواست روزی و رفع مشکلات از خداوند ، در بهبودی وضع فعلی خود تلاش نموده و در هر حال بدانید که با صبر و رضایت، پاداش خوبی از خداوند دریافت خواهید نمود.

3- صبر و استقامت

از خصوصیاتِی که اگر تحصیل شود مصیبت‌ها و سختی‌ها را برای انسان آسان می‌نماید صبر است و این صفت اگر درست بکار گرفته شود به اهرمی تبدیل می‌شود که سنگین‌ترین موانع و بزرگ‌ترین مشکلات را با سهولت برطرف می‌سازد و در یک جامعه بدبخت کلید همه خوشبختی‌ها به شمار می‌آید.

قرآن کریم در بیشتر از 70 آیه از صبر و صابران یاد کرده

انسان در دوران زندگی محدود خود با دشواریها و سختیها و موانع فراوانی بر خورد می کند که صبر یعنی در برابر همه این موانع مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن.

داستانی از اصمعی :

اصمعی که مرد متمکن و وزیر مأمون بود نقل می کند:

روزی به شکار رفتم در بیابان بی آب و علفی گم شدم . تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم . به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته . به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم رنگش پرید و سپس گفت در خیمه آب هست و لی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولیمقداری شیر برای ناهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد . این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند . دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد.

زن به استقبال شوهر خود رفته بود اورا نشانده و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد

بدخلقی می نمود و هر چه خستگی داشت سر آن زن تافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را نبینم از هیمة بیرون رفتم مرد به من اعتنا نکرد ولی زنش جهت احترام مرا امشایعت کرد وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم حیف از جوانی و جمالت نیست جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته ای ؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد پس چرا اینقدر در مقابل او تواضع می کنی و به او احترام می گذاری.

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفت و گفت افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می خواهی محبت همسرم را از دلم بزدائی چرا سخن چینی می کنی ؟

اصمعی می گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می گفت : روایت از پیامبر اکرم شنیده ام و می خواهم به

این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم . حضرت در آن روایت این چنین فرمود:

(ایمان نصف الشکر و نصف الصبر)

سپس افزود دنیا چه خوب و چه بد چه تلخ و چه شیرین می گذرد . ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود . دنیا پل رسیدن به آخرت است و سرائی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است . اینجا جای مردن و رفتن است و آنجا محل قرار و ثبات و جاودانگی است.

معصوم(ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سرنسبت به بدن است.

انسان صبور در مقابل با مصائب متانت و شخصیت انسانی خود را از دست نداده و دست و پای خود را در برابر حادثه گم نمی کند و مصیبت او را دلمرده و بی نشاط نمی سازد و پای او را از حرکت باز نمی دارد.

علی(ع) فرمود: کسیکه بر مرکب صبر سوار شود به میدان پیروزی وارد می شود.

پیامبر اکرم (ص) دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخواست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خر بیمار نشود. مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد.

دستور داده: استعینوا بالصبر والصلوه

از صبر و نماز کمک بگیرید.

بعضی افراد چون صبر ندارند مشکل پیدامی کنند از جمله پیرزنی که اهل مسجد بود ولی چون پسرش تصادف کرد و مرد دیگر مسجد نرفت یا خانم دیگری که چون در یک روز پدر و برادرش مردند نماز را ترک کرد.

یکی از روحانیون گفت مادر من زن عصبانی بود یکبار آب خوردن خواست و من دیر آوردم عصبی شد و لیوان آب را بر صورتم کوبید ولی من صبر کردم و خداهم در عوض به من مقامات معنوی خوبی داد.

صبر عجیب حاج شیخ علی زاهد قمی

درباره او نوشته اند که :

او در شدايد وسختيها و گرفتاريها بسيار صبور و بردبار بود به حدی که اهل این زمان آن را بر نمی تابند و تحمل نمی کنند . فرزندش در نجف از دنیا رفت و او گریه وزاری نکرد . زمانی که از دفن او بر می گشت، خبر درگذشت فرزند دیگرش، شیخ شریف از ایران رسید پس او به سجده افتاد و شکر خدا را نمود و برای هر دو مجلس فاتحه گذاشت و بر این مصیبت و بلا خدا را سپاس می گذارد . زیرا اعتقادش آن بود که این، آزمایش بندگان و پاک شدن گناهان است . صبر و بردباریش در بیماری اخیر او- که منجر به وفاتش شد- به این اعتقادش به خوبی گواهی داد .

او به بیماری سختی در مجرای ادرارش دچار شد و پس از عملی ناکارآمد، برای او مجرای ادراری از خصره اش ساختند و چندبار برای معالجه به ایران آمد اما درمان مفید و کارساز نیافتاد . و در بستر بیماری خفت و مرضش نزدیک ده سال به درازا کشید . در این زمان علما و فضلا و دوستانش و سایر مؤمنین به دیدار او می رفتند ولی کسی از او در خلال این مدت طولانی، کلمه ای گلایه و شکایت و اظهار ناراحتی

ودلتنگی مطلقا نشنید بلکه زبانش هماره به حمد وشکر الهی و رضایت
به قضای خداوندی گویا بود تا آنکه به سرای باقی شتافت.⁽²⁾

2. داستانهای از زندگی علما

خدا چه کسانی را دوست دارد؟

همه ما دوست داریم بدانیم خدا ما را دوست دارد یا نه؟ نگاه بخودمان
کنیم اول از همه خدا را دوست داریم یا نه؟ فقط لقلقه زبانه ثانیاً به آیات
وروايات رجوع کنیم ببینیم در قالب کسانی هستیم که خدا دوستشان
دارد یا نه

ما در اینجا به ۲۷ مورد اشاره میکنیم که خدا آنها را دوست می دارد باشد

که کارهای را بکنیم که خدا ما را دوست دارد

نیکوکاران را دوست دارد

البقره : 195

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَ در راه خدا انفاق کنید و (به واسطه ترک انفاق در راه جهاد، یا صرف آن در غیر راه خدا) خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید، و نیکی کنید که بی تردید خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

پاکان را دوست دارد

البقره : 222

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و از تو درباره عادت زنانه می پرسند، بگو: آن نوعی آزار و ناراحتی است. پس از (آمیزش با) زنان در زمان عادت کناره گیری نمایید و تا پاک نشوند به آنها نزدیک نشوید و چون (از عادت) پاک شدند (یا غسل کردند) از همان جا که خدا دستور داده با آنان آمیزش نمایید، همانا خداوند کسانی را که زود و زیاد توبه می کنند و کسانی را که کوشا در پاکی اند دوست دارد.

پرهیز گاران را دوست دارد

آل عمران : 76 بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ چرا، (مسلمین را بر شما حق است، زیرا) هر که به پیمان خود (در تعهد به دین) وفا نمود و تقوا پیشه کرد بی تردید خداوند پرهیز کاران را دوست دارد (و دوست خدا را بر غیرش حق است).

صابران را دوست دارد

آل عمران : 146

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و چه بسیار از پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگیدند، پس در مقابل آنچه به آنها در راه خدا رسید سست و ناتوان نشدند و خضوع و تسلیم نشان ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

توکل کنندگان را دوست دارد

آل عمران : 159 فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ پس به برکت رحمتی از

جانب خداوند با آنها (امت خود) نرمخو شدی، و اگر بد خلق و سختدل بودی حتما از دورت پراکنده می‌شدند. پس، از آنها درگذر و برایشان آمرزش طلب و در کارها با آنان مشورت نما، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، که بی‌تردید خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.

عدالت پیشگان را دوست دارد

المائدة : 42

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ آنها سخت شنونده و پذیرنده دروغ و خورنده حرامند (مردمشان از علمای خود دروغ می‌پذیرند و علمائشان از مردم رشوه می‌گیرند) پس اگر به نزد تو آمدند خواهی میان آنها داوری کن یا از آنان روی برتاب، و اگر روی برتافتی هرگز هیچ زیانی به تو نمی‌رسانند، و اگر داوری کردی میانشان به عدل و داد داوری کن، زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.

پاکیزگان را دوست دارد

التوبة : 108 لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ هرگز

در آن (مسجد به نماز) مایست، به یقین مسجدی که از نخستین روز (بنایش) بر پایه تقوا بنا شده (مانند مسجد قبا و مسجد مدینه و غیره) شایسته‌تر است که در آن به نماز ایستی مردانی در آن هستند که دوست دارند پاکیزه گردند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

جهاد گران را دوست دارد

الصف : 4 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ به یقین خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او پیکار می‌کنند که گویی بنایی پولادین‌اند.

خداوند انسان بشاش و گشاده رو را دوست میدارد

خداوند خیر خواهان را دوست می‌دارد

علی علیه السلام فرمود: ان الله سبحانه و تعالی يحب ان يكون فيه الانسان للناس جميله . خداوند دوست دارد مردم درباره همدیگر خوب فکر کنند و خیر خواه هم باشند.

اصرار بر دعا را دوست دارد

رسول خدا(ص) فرمود خدای تعالی دعا کننده مصر را دوست دارد ولید

بن عقبه هجری روایت کرد که از اباجعفر باقر (ع) شنیدم که می فرمود: به خدا قسم بنده مومنی نیست که اصرار بر برآورده شدن نیازش از خدا کند جز آنکه خدای تعالی آنرا بر می آورد. ابوالصباح از امام صادق علیه السلام نقل کرد که خدای تعالی از اصرار مردم به همدیگر بدش می آید ولی اصرار در نزد خودش را دوست دارد. و خدای تعالی دوست دارد که از او درخواست شود و آنچه که پیش اوست از او درخواست شود.

در کتاب کافی حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: ((هر که بخواهد بداند که خدا او را دوست دارد باید اطاعت او را نماید و از ما پیروی کند مگر نشنیدی قول خدا را که می فرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله آل عمران

خدا بعضی صداها را دوست دارد

گاهی اجابت بنده ای به تاخیر می افتد چون بنده ای شایسته است و در نزد خدای جایگاهی بزرگ دارد و علت تاخیر اجابت آن است که خدای تعالی دوست دارد صدای او را بشنود از جابر بن عبد الله روایت شده که بنده ای خدای را می خواند و خدایش او را دوست : پیامبر (ص) فرمود دارد پس به جبرئیل می گوید حاجت این بنده را برآور ولی به تاخیر

، و بنده ای خدای را **بیاندازد زیرا دوست دارم همیشه صدایش را بشنوم** می خواند، و خدای تعالی او را دشمن دارد، بنابراین به جبرئیل می فرماید: ای جبرئیل! حاجت این بنده مرا به عجله برآور زیرا از صدایش بدم می آید.

بیاد مرگ بودن را دوست دارد

امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک شب پنجشنبه برای افطار در مسجد قبا بود، و فرمود: آیا آشامیدنی هست؟ اوس بن خولی انصاری قدحی از شیر مسکه برگرفته با عسل آمیخته خدمتش آورد، چون بدهان گذاشت و چشید، کنارش زد و فرمود: دو نوشابه ایست که با یکی از آنها از دیگری بی نیازی حاصل می شود، من اینرا نمی آشامم و تحریم نمی کنم، ولی برای خدا تواضع می کنم زیرا هر که برای خدا تواضع کند، خدایش بلند گرداند و هر که تکبر کند، خدایش پست کند، و هر که در زندگی اقتصاد ورزد، خدا روزیش بخشد، و هر که ولخرجی کند، خدا محرومش سازد، و هر که بسیار بیاد مرگ باشد خدا او را دوست دارد

صله رحم را دوست دارد

در حدیث معتبر فرمود که من ضامنم برای کسیکه صله رحم کند، آنکه

خدا او را دوست دارد و روزیش را فراخ کند، و عمرش را زیاد کند، و او را داخل بهشت کند، فرمود که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود، آنرا نمیشنود عاق پدر و مادر و قطع کننده صله رحم و مرد پیر زناکار.

نرم رفتاری را دوست دارد

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ وَ يُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ ترجمه : امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند نرم رفتار است و نرمی را دوست دارد و بر مدارا و نرمی پاداشی عطا می کند که بر سخت گیری و درشتی چنین پاداشی نمی دهد.

قلبت چگونه است

عن ابیجعفر علیه السلام قال : اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک ، فان کان یحب اهل طاعه الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک امام باقر (ع) فرموده است : اگر خواستی بدانی در تو خیر و خوبی وجود دارد به دلت نظر افکن ،اگر دیدی قلبت اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را دشمن دارد در تو خیر و خوبی وجود دارد و خداوند هم دوستدار توست

خدا محکم کار را دوست دارد

چنانکه روایت شده وقتی خبر وفات ((سعد بن معاذ)) که یکی از صلحای امت و اجلای اصحاب حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله و سلم) بود به آن جناب رسید، فوراً با اصحاب خود عازم تشییع گردیدند، تشریف آوردند، دستور غسل و کفن دادند و خود بدون نعلین و ردا او را تشییع فرمودند، گاه جانب راست تابوت و گاه طرف چپ آن را می گرفتند تا آن را به قبرش رساندند، سپس حضرت خود به درون قبر فرود آمدند و او را در قبر خواباندند، خشت بر آن چیده، گل طلبیدند، ما بین خشتها را با آن مسدود نمودند، چون از دفن فارغ شدند و خاک ریختند، وجه استحکام قبر را چنین بیان فرمودند: ((به درستی که من هر آینه می دانم این قبر به زودی کهنه خواهد شد و از هم فرو خواهد ریخت، لیکن خداوند بزرگ دوست دارد وقتی بنده ای کاری می کند، آن را محکم کند

محب حسین را دوست دارد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد، حسین سبطی است از اسباط

اخلاق پسندیده را دوست دارد

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به بزرگواری های اخلاقی زیرا خداوند عزوجل اخلاق پسندیده را دوست دارد و از اخلاق نکوهیده پرهیزد زیرا خداوند عزوجل آنها را دشمن می دارد و بر شما باد به تلاوت قرآن ، - تا آنجا که فرمود بر شما باد به خوش خلقی زیرا خوش خلقی صاحب خود را به درجه روزه داری که شبها را به عبادت قیام می کند می رساند و بر شما باد به نیکی با همسایگان زیرا خداوند به این امر نموده است و بر شما باد به مسواک زدن زیرا مسواک زدن پاکیزه کننده دهان و سنتی نیکو است و بر شما باد به انجام واجبات الهی و بر شما باد به اجتناب نمودن از حرامهای خداوند.

عمر جوانی در حال عبادت

قال رسول الله -صلى الله عليه وآله - : ان الله يحب اشاب الذی ینفی شبابه فی طاعة الله خداوند جوانی را که عمر خود را در عبادت خدا به سر می برد، دوست دارد. (کنز العمال ، ج 43060)

دل غمگین را دوست دارد

عمار دهنی گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: خدا هر دل غمگینی را دوست دارد، و هر بنده

سپاسگزاری را دوست دارد، روز قیامت خدای تبارک و تعالی بیکی از بندگانش میفرماید از فلانی سپاسگزاری کردی؟ عرض میکند: پروردگارا! من ترا سپاس گفتم، خدایتعالی فرماید، چون از او سپاسگزاری نمودی، مرا هم سپاس نگفته‌ای، سپس امام فرمود: شکر گزارترین شما خدا را کسی است که از مردم بیشتر شکر گزاری کند.

سپاسگزاری را دوست دارد

اصلاح بین مردم را دوست دارد

امام صادق (ع) میفرمود: صدقه‌ای را که خدا دوست دارد، اصلاح میان مردمست، زمانیکه اختلاف و فساد یابند و نزدیک ساختن آنها بیکدیگر زمانیکه از هم دور شوند

صدقه را دوست دارد

توبه کنندگان را بیش از همه دوست دارد

75 دست بندگان را بگی **بندگان ومخلوقاتش را دوست دارد**

4-مشورت با علماء و افراد آگاه و خبره

انسان موجودی اجتماعی است و به تنهایی کامل نیست و نمی تواند برای تمام امور خود بدون مشورت، برنامه ریزی و اولویت بندی کند. مشورت کردن علاوه بر رشد افکار و عقاید، انسان را از تنگناهای تصمیم گیری های مهم و حیاتی رها می کند و مایه گسترش فهم و درک انسان می شود.

بسیاری از مشکلات و نیازهای انسان با تبادل نظر و همفکری و همکاری با دیگران مرتفع می شود.

نمونه ملموس و کوچک آن مشورت در زندگی خانوادگی و شخصی است که حتی برای انجام کارهای کوچک و گاه پیش پا افتاده، با همفکری و رایزنی می توان بهترین نتایج به دست می آید و موجب شادکامی و خرسندی می شود و پایه های زندگی نیز مستحکم تر می گردد.

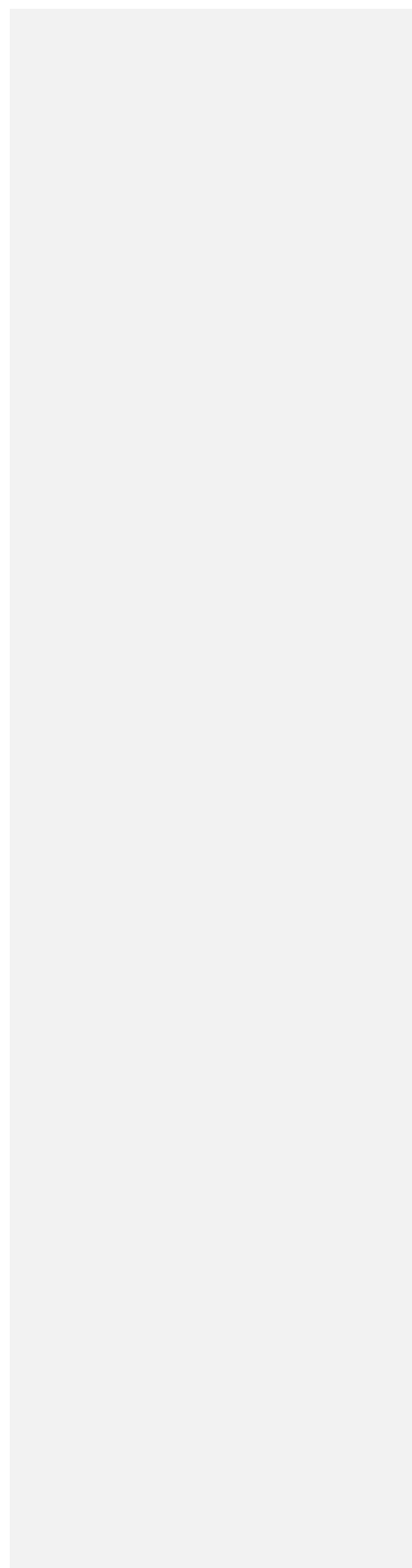
انسان، هر اندازه با تجربه و اهل دانش باشد، از مشورت با دیگران بی نیاز نیست. علی (علیه السلام) فرمود: «خردمند، از مشورت دیگران بی نیاز نیست.» بدیهی است که همه انسانها از نظر بهره هوشی، در یک سطح نیستند. حتی آنهایی که از بهره هوشی بالایی نیز برخوردارند، نسبت به افراد دیگر و در تشخیص راه درست زندگی، عاجز و ناتوانند. معمولاً در مواقع حساس و تصمیم گیریهای مهم - مانند انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب همسر، شغل و برنامه کاری - جوانان به تنهایی نمی توانند تصمیم بگیرند؛ زیرا اطلاعات و تجربه ای کافی در این خصوص ندارند و اغلب تحت تأثیر احساسات و عواطف ناپایدار خود قرار می گیرند. چه بسا ممکن است مسئله ای نزد آنها درست و منطقی به نظر آید اما در واقع، با شرایط فرهنگی و هنجارها و اصول اعتقادی وی سازگاری نداشته باشد. در این گونه موارد، مشورت و نظرخواهی از دیگران، نشانه واقع بینی و دور اندیشی فرد به حساب می آید و می تواند از تصمیم گیریهای عجولانه و نسنجیده - که ریشه بسیاری از شکست ها و ازدواجهای ناموفق در آن است - پیشگیری کند. از دیگر فواید مشورت، پیش گیری از ندامت و پشیمانی است. علی (علیه السلام) فرمود: «کسی که مشورت می کند، پشیمان نمی شود.» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود: «آن که مشورت نکند،

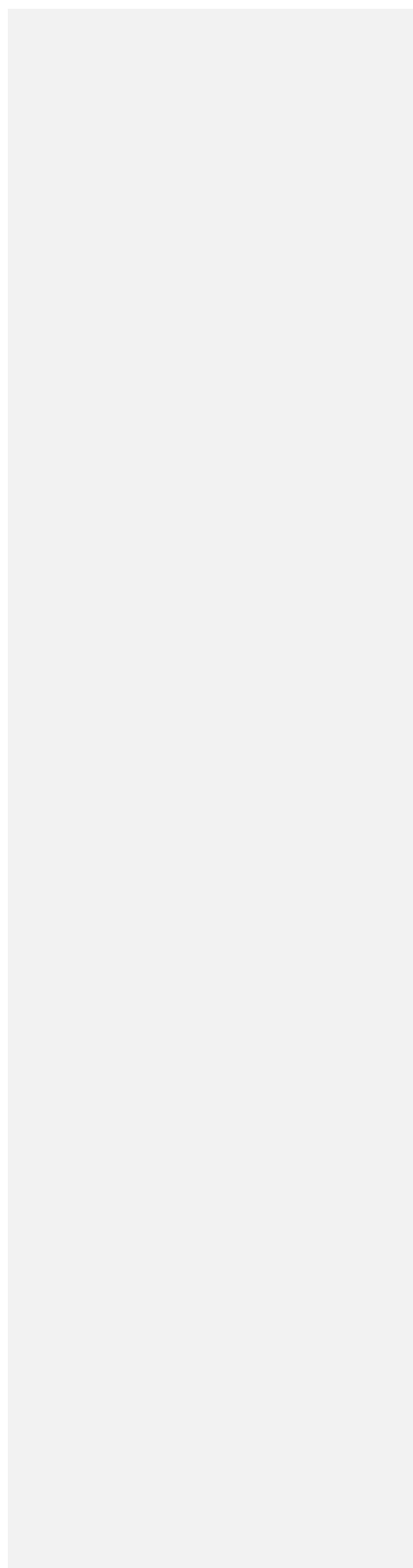
پشیمان خواهد شد.» مشورت باعث می شود انسان شناخت بهتری نسبت به موضوع و راه و رسم زندگی کسب نموده، بهترین گزینه را انتخاب کند. بنابراین مشورت همیشه مفید و ارزشمند است. در مواردی که مشورت به انتخاب درست و موفقیت آمیز منتهی شود، ارزش و اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست، حتی اگر به خطا هم منجر شود، باز هم ارزشمند است؛ زیرا فرد به تکلیف و وظیفه خود - که مشورت و رایزنی با دیگران است - عمل نموده، لذا در نزد خدا و خلق، معذور خواهد بود. چنان که امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «کسی که مشورت کند و کاری را انجام دهد اگر اثر مفید همراه داشت، مورد ستایش دیگران واقع می شود و همه از او تعریف و تمجید می کنند و در صورتی که با شکست مواجه شود، دیگران لااقل او را مورد سرزنش قرار نمی دهند.»؛ زیرا این تصمیم، فردی نبوده و دیگران نیز به نحوی در تصمیم گیری وی شریک بوده اند.

هر کاری که انسان انجام می دهد و هر تصمیمی که می گیرد، در واقع، نوعی ساختن و تأسیس کردن است. ازدواج، تأسیس بنای خانواده است و انتخاب شغل و رشته تحصیلی، ساختن آینده. آسیب ها و بحرانهایی که در زندگی و به خصوص به جوانان امروزی رو می آورد، عوامل تهدید کننده ای هستند که به راحتی می توانند عشق را به کینه و نفرت، و

کانون گرم خانواده را به جهنم سوزان اختلافات و درگیری یا با تلاق
تنهایی و سکوت تبدیل کنند.

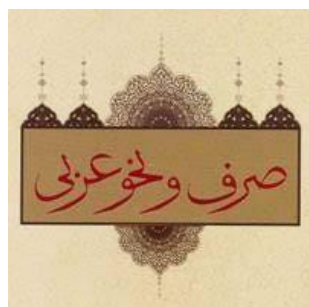
ریشه بسیاری از شکست ها، طلاقها، تأسفها و نارضایتی از زندگی بر می
گردد به انتخابهای نسنجیده که بدون مشورت بزرگ ترها صورت
گرفته و باید یک عمر نتیجه تلخ آن را چشید. اما با مشورت خیال انسان
راحت است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مشورت، عامل
»آرامش بخش در برابر سرزنش ها و آسیب پذیریهاست.





کتاب

صرف و نحو به زبان ساده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بعد از حمد و ستایش خداوند حکیم و درود و صلوات بر آخرین
فرستاده اش حضرت محمد(ص) و اهل بیت طاهرینش

برای استفاده از قرآن کریم و روایات و احادیث و ادعیه گرانقدر اهل
بیت علیهم السلام، ضروری است که با ادبیات عرب آشنا باشیم. که در
راس ادبیات عرب، آشنایی با علم صرف و علم نحو می باشد.

دانستن علم صرف نقش مهمی در شناخت کلمات عرب
دارد. مخصوصا با توجه به اینکه قران کریم با لغت عرب نازل شده
همچنین سخنان چهارده معصوم همه با لغت عربی است لذا شناخت
وضع اشتقاق و صیغه های کلمات عرب برای همه علماء بخصوص کسانی
که می خواهند با معارف قران و اهل بیت علیهم السلام آشنا باشند لازم
است.

یکی از دانشمندان بنام عزبن سلام گفته دانستن نحو برای اینکه از قران

و حدیث استفاده کنیم بعنوان مقدمه واجب، واجب و لازم است. زیرا

محافظت از شریعت اسلامی وابسته به دانستن علم نحو است و شعبی از دیگر دانشمندان گفته جایگاه نحو نسبت به علوم دیگر مانند نمک در غذا است که احدی از ان بی نیاز نیست. و دیگری گفته است: نحو پایه علوم عربی و قانون برتر این علوم است. و هیچ علمی از علوم عربی بی نیاز از علم نحو نیست حتی نمی توان به حقایق علوم نقلی بدون علم نحو دست پیدا کرد. پس ایا می توانیم کلام خدا را درک کنیم یا دقایق تفاسیر و احادیث نبوی و اصول عقائد و ادله احکام و غیر اینها را بدون علم نحو بفهمیم؟^{۷۶}

موسس علم نحو امیرالمومنین علی علیه السلام است که به ابوالاسود دثلی دستور تدوین علم نحو را می دهد .

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه گفته که: تمامی مردم می دانند که حضرت علی علیه السلام اولین کسی است که این علم را پی ریزی نمود^{۷۷}.
با بررسی در فهرست دانشمندان ادبیات عرب معلوم می شود که بزرگان علم لغت و صرف و نحو و بلاغت و علوم دیگر ایرانی بوده اند.

⁷⁶ عباس حسن، النحو الواق، ج 1، ص 1.

⁷⁷ شرح نهج البلاغه، اثر ابن ابی الحدید، ج 1، ص 77204

همچون سیبویه و فارسی و زجاج و معروف است که علم نحو با یک ایرانی یعنی سیبویه شروع شد و با یک ایرانی یعنی ابوعلی فارسی خاتمه یافت.

در این کتاب به بخشی از قوانین صرف و نحو پرداخته ایم. امید مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

کرمانشاه-تابستان 97

بخش اول :

صرف

تعریف علم صرف:

صرف و تصریف به معنای تغییر است و علمِ صرفِ صنعتی است که به وسیله قواعدی که در آن وجود دارد می توان واژه ای را از شکلی به شکل های گوناگون تغییر داد تا بدین وسیله به معانی گوناگون جدیدی دست یافت؛ مثلاً واژه «کتابت» را که به معنی نوشتن است، با قواعدی که بعداً بیان خواهد شد به شکل های «کَتَبَ» ، «یَکْتُبُ» ، «کَاتِبٌ» ، «مَکْتُوبٌ» ، «لِیَکْتُبُ» ، «أَکْتُبُ» ، «لَمْ یَکْتُبْ» و ... در آورد تا به معانی نوشت، می نویسد، نویسنده، نوشته شده، باید بنویسد، بنویس، ننوخته است و ...

دست یافت. و صد البته که این تصرفات بیشتر در افعال صورت می پذیرد.

فایده علم صرف

فایده علم صرف این است که انسان بخاطر دانستن قواعد صرفی، اصل و بنای هر واژه را به سادگی تشخیص داده و به معنای آن پی می برد؛ از باب مثال: این علم صرف است که به انسان می فهماند واژه «كَاتِبٌ» با «كَاتَبَ» تفاوت اصولی داشته و هر کدام معنای خاص خود را می دهند. بنابراین، علم صرف علم به قواعدی که بخاطر رعایت آن انسان از خطا و اشتباه در تشخیص واژه های عربی و در نتیجه در ترجمه لغات مصون می ماند.

موضوع علم صرف

همانگونه که گفتیم: موضوع علم صرف، واژه ها و کلمات عربی است؛ بدین توضیح که در این علم سخن پیرامون اصل ساختمان و بنای هر واژه ای از واژه های عربی، و یا سخن از تغییر یک واژه به واژه دیگر است بدین منظور که از واژه جدید معنای جدیدی به دست آید؛ مثلاً با تغییرهایی که در واژه «کتابت» ایجاد می کنیم از آن واژه های: کَتَبَ،

يَكْتُبُ، كَاتِبٌ، مَكْتُوبٌ و... منشعب می کنیم تا به معانی مقصود خود برسیم.

کلمات لغت عرب

بطور کلی واژه ها و کلماتی که در ادبیات عرب به کار می روند بر سه قسمند:

1- قسمی از آنها «اسم» نامیده می شوند؛ اسم، یا اسم ذات است که دلالت بر ذات شخص و یا ذات شیء می کند مانند: علی و قلم، و یا اسم صفات است که دلالت بر حالتی از حالات اشخاص می کنند مانند: کاتب و عالم، ناظر، شریف، علیم، خبیر، خبّاز، نجّار، اکبر، کبری، اصغر، صغری و ... که معمولا از فعل مشتق می شوند.

2- قسم دیگری از واژه های ادبیات عرب «فعل» نام دارند؛ فعل واژه ای است که دلالت بر انجام کاری در یکی از زمان های گذشته، آینده و یا حال می کند؛ مثلا وقتی می گوییم: کَتَبَ (نوشت)، يَكْتُبُ (می نویسد)، اُكْتُبَ (بنویس)، لَاتَكْتُبَ (ننویس)، هل تَكْتُبُ (آیا می نویسی) و ... همه این کلمات فعل هستند و دلالت بر انجام کار (نوشتن) در زمان خاصی می کنند.

3- و قسم سوم «حرف» نام دارند. حرف واژه ای است که بخودی خود نه دلالت بر معنای ذات، نه دلالت بر معنای صفات و نه دلالت بر انجام کار در یکی از سه زمان می کند مانند: مین، الی، فی، ال، کم و ... بلکه حرف معنای ربطی است که در میان دو واژه ایجاد می شود و جای توضیح بیشتر آن علم نحو است.

از میان سه واژه (اسم، فعل، حرف) ای که در ادبیات عرب وجود دارد فقط فعل و اسم های مشتق مورد بحث ما در علم صرف می باشند. به امید خدای متعال علاقمندان در درسهای بعدی به اقسام و چگونگی انشعاب آنها آگاه خواهند شد.

«درس دوم»

«تقسیمات اجمالی اسم»

همانگونه که گفتیم قسمی از واژه ها و کلمات در ادبیات عرب «اسم» نامیده می شوند؛ اسم، یا اسمِ معنای ذهنی است مانند: علم، و یا اسم ذات خارجی است. اسم ذات خارجی هم یا اسم شخص است مانند: علی، احمد، ابراهیم، اسحاق و ...، و یا اسم اشیاء است مانند: قلم، کاغذ، کتاب، درب، پنجره و غیر اینها.

اکنون باید بدانیم که اسم از نظر تعداد حروف یا ثلاثی (سه حرفی) است، یا رباعی (چهار حرفی) و یا خماسی (پنج حرفی) و هر یک از اینها یا مجرد هستند (یعنی همه حروف آن اصلی است) و یا مزید فیه (یعنی غیر از حروف اصلی حروف زایدی هم به آنها افزوده شده است).

معیار در شناخت حروف اصلی از حروف زاید «ف»، «ع» و «ل» (فعل) است؛ بدین شرح که هر گاه بخواهیم بدانیم همه حروف واژه ای اصلی است یا زاید هم در آن وجود دارد باید آن واژه را با «ف»، «ع» و «ل» مطابقت دهیم اگر مثلاً مانند «حسن» مطابق با «فعل» باشد همه حروفش اصلی است، ولی اگر مانند «کاتب» بر وزن «فاعل» باشد معلوم می شود یک «الف» در حرف دومش افزوده شده است، یا اگر مانند: «منصور» بر وزن «مفعول» باشد معلوم می شود یک «میم» به اول و یک «واو» در حرف چهارمش افزوده شده و اگر مانند: «اکبر» بر وزن افعَل باشد معلوم می شود یک «الف» به اولش افزوده شده، همچنین اگر مانند: «عبّاس» بر وزن «فَعّال» باشد معلوم می شود یک «عینِ دومی» به آن افزوده شده است. بنابراین، هر یک از اسامی ثلاثی، رباعی و خماسی هم مجرد هستند و هم مزید فیه، و هر یک از اینها دارای اوزان مخصوصی می باشند:

1- اسامی ثلاثی مجرد دارای ده وزن به شرح زیر است:

فَلَسُّ (پول سیاه)، فَرَسُّ (اسب)، كَتِفُّ (شانه)، عَضْدُ (بازو)، حَبْرُ (جوهر)،
عَنْبُ (انگور)، قُفْلُ (قفل)، صُرْدُ (جغد)، اِبِلُّ (شتر)، عُنُقُ (گردن).

2- اسامی رباعی مجرد دارای پنج وزن بدین شرح می باشند:

جَعْفَرُ (نهر کوچک)، دِرْهَمُ (پول سفید)، زَبْرِجُ (زینت)، بُرْثُنُ (پنجه شیر)
و قَمِطَرُ (صندوقچه).

3- اسامی خماسی مجرد نیز دارای چهار وزن بدین شرح است:

سَفَرَجَلُ (گلابی)، قُزَعِمِلُ (شتر قوی)، جَحْمَرِشُ (زن پیر و فرتوت) و
قِرْطَعِبُ (هر چیز کوچک).

تذکر: بنابر آنچه گفته شد هر اسمی که از این اوزان خارج باشد مزید
فیه است و اوزان آن توسط اهل فن و در واژه نامه های عربی یافت می
شود. بنا به نقل اهل فن اسامی ثلاثی مزید در کلام عرب بسیار زیاد و
اسامی رباعی مزید اندک و اسامی خماسی مزید بسیار اندک است.

تمرین: به آیات یکم تا صدم از سوره بقره توجه کرده و اسامی ثلاثی ،
رباعی و خماسی مجردی را که در بین این آیات یافت می کنید بنویسید.

به عنوان مثال: واژه های مَرَضُ (بر وزن فرس)، بُكْمُ (بر وزن قفل)، رَعْدُ (بر وزن فلس) و اسم ثلاثی مجرد می باشند.

«درس سوّم»

مادهٔ اولیه فعل:

مادهٔ اولیه هر فعل، اسمی است ثلاثی (سه حرفی) که در اصطلاح به آن «مصدر» می گویند. طبق قواعد علم صرف که به مرور زمان خواهید آموخت، از هر مصدر هفت فعل و دو صفت به نامهای اسم فاعل و اسم مفعول منشعب می شود. نام افعالِ هر مصدرِ ثلاثی (سه حرفی) عبارتند از:

فعل ماضی، فعل مستقبل، فعل امر، فعل نهی، فعل جحد، فعل نفی و فعل استفهام.

توضیحات:

1- هر یک از افعال یاد شده دارای چهارده صیغه (شکل) بوده و این چهارده صیغه به سه بخش؛ شش صیغهٔ غایب (یا مغایب)، شش صیغهٔ

حاضر (یا مخاطب) و دو صیغه متکلم منفرد و متکلم همراه با دیگران تقسیم می شوند.

2- هر یک از شش صیغه مغياب و مخاطب به دو بخش؛ سه صیغه مذکر و سه صیغه مؤنث تقسیم می شوند.

3- هر یک از چهار ده صیغه بر اوزان خاصی می باشند و ملاک این اوزان، اولین صیغه از فعل ماضی و اولین صیغه از فعل مستقبل است. اوزان یاد شده به شرح زیر به شش شکل می باشند:

الف: هر گاه فعل ماضی بر وزن «فَعَلَ» باشد، فعل مستقبل آن بر یکی از سه وزن خواهد بود مانند:

فَعَلَ، يَفْعَلُ؛ چون: مَنَعَ، يَمْنَعُ. فَعَلَ، يَفْعَلُ؛ چون: ضَرَبَ، يَضْرِبُ و فَعَلَ، يَفْعَلُ؛ چون: نَصَرَ، يَنْصُرُ.

ب: هر گاه فعل ماضی بر وزن «فَعِلَ» باشد، فعل مستقبل آن بر یکی از دو وزن خواهد بود مانند:

فَعِلَ، يَفْعَلُ؛ چون: عَلِمَ، يَعْلَمُ و فَعِلَ، يَفْعَلُ؛ چون: حَسِبَ، يَحْسِبُ.

ج: و هر گاه فعل ماضی بر وزن «فَعَلَ» باشد، فعل مستقبل آن فقط بر وزن «يَفْعُلُ» خواهد بود مانند:

فَعَلَ، يَفْعُلُ؛ چون: شَرُفَ، يَشْرُفُ.

توضیحی که در این مورد لازم است این است که حالات ششگانه ای که در اوزان فوق مشاهده کردید همه سماعی است که با شنیدن از اهل لغت (عرب) به دست می آید. بنابراین، کسی حق ندارد از پیش خود نوع دیگری را قیاس کند؛ مثلاً اگر بخواهیم بدانیم فعل مستقبل «قَعَدَ» بر وزن کدام یک از «يَفْعَلُ، يَفْعِلُ یا يَفْعُلُ» است باید به واژه نامه های عربی مانند لسان العرب، المنجد و غیر آن مراجعه کنیم؛ یعنی باید ببینیم اهل لغت این ماده را با چه وزنی استعمال کرده است، ولی در هر حال هیچگاه فعل های ماضی و مستقبل ثلاثی (سه حرفی) از شش وزن یاد شده در بالا خارج نخواهند بود.

«صَرَفِ أفعال»

همانگونه که یاد آور شدیم هر یک از افعال ماضی، مستقبل، امر، نهی، جحد، نفی و استفهام دارای چهار ده صیغه می باشند. بر شماری و ردیف کردن چهارده صیغه از هر فعل را صرف می نامند و مثلاً اگر به کسی بگویند: فعل ماضی از «كَتَبَ» را صرف کن، مقصود این است که چهار ده

صیغه آن را پشت سر هم ردیف قرار ده. ما به عنوان آموزش این کار «کَتَبَ، يَكْتُبُ» را که بر وزن «فَعَلَ، يَفْعُلُ» است در موارد هفتگانه به شرح زیر صرف می کنیم:

1- صرف فعل ماضی از ماده «کَتَبَ»:

سه صیغه مذکر غایب:

کَتَبَ (اول شخص)، کَتَبَا (دوم شخص)، کَتَبُوا (سوم شخص).

سه صیغه مؤنث غایب:

کَتَبَتْ (اول شخص)، کَتَبْتَا (دوم شخص)، کَتَبْنَ (سوم شخص).

سه صیغه مذکر حاضر:

کَتَبَ (اول شخص)، کَتَبْتَا (دوم شخص)، کَتَبْتُمْ (سوم شخص).

سه صیغه مؤنث حاضر:

کَتَبَتْ (اول شخص)، کَتَبْتَا (دوم شخص)، کَتَبْنَ (سوم شخص).

صیغه متکلم منفرد (وحده) کَتَبْتُ و صیغه متکلم همراه با غیر کَتَبْنَا.

«تمرین»

چون تنها راه آموزش صیغه های چهارده گانه هر فعل حفظ کردن و تمرین آنها است، از اینرو افعال زیر را مانند فعل کتب صرف نمایید.

حَسِبَ ، مَنَعَ ، عَلِمَ ، شَرُفَ ، نَصَرَ ، ضَرَبَ.

به عنوان راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

حَسِبَ ، حَسِبَا ، حَسِبُوا * حَسِبْتَ ، حَسِبْتَا ، حَسِبْتُمْ * حَسِبْتُمْ ، حَسِبْتُمْ ، حَسِبْتُمْ * حَسِبْتُ و حَسِبْنَا.

«درس چهارم»

2- صرف فعل مستقبل از همان ماده و بر وزن «يَفْعُلُ»:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

يَكْتُبُ (اول شخص مذکر غایب) ، يَكْتُبَانِ (دوم شخص)، يَكْتُبُونَ (سوم شخص).

تَكْتُبُ (اول شخص مؤنث غایب) ، تَكْتُبَانِ (دوم شخص)، يَكْتُبْنَ (سوم شخص).

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

تَكْتُبُ (اول شخص مذکر حاضر) ، تَكْتُبَانِ (دوم شخص)، تَكْتُبُونَ (سوم شخص).

تَكْتُبِينَ (اول شخص)، تَكْتُبَانِ (دوم شخص)، تَكْتُبْنَ (سوم شخص).

دو صیغه متکلم: اَكْتُبُ (متکلم وحده)، نَكْتُبُ (متکلم مع الغير).

تمرین:

همانگونه که پیش از این گفته شد، چون تنها راه آموزش صیغه های چهارده گانه هر فعل حفظ کردن و تمرین بیشتر آنهاست، از اینرو مستقبل افعال حَسِبَ، مَنَعَ، عَلِمَ، شَرَفَ، نَصَرَ، ضَرَبَ

را انجام دهید. ما نیز همچون گذشته به عنوان نمونه و راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

يَحْسِبُ ، يَحْسِبَانِ ، يَحْسِبُونَ ، يَحْسِبُ ، يَحْسِبَانِ ، يَحْسِبُونَ
تَحْسِبُ ، تَحْسِبَانِ ، تَحْسِبُونَ ، تَحْسِبِينَ ، تَحْسِبَانِ ، تَحْسِبْنَ
أَحْسِبُ ، نَحْسِبُ.

3- صرف فعل امر از همان ماده:

تذکر: از آنجا که فعل امر، نهی، جحد و استفهام از فعل مستقبل منشعب می شوند از اینرو صرف چهار فعل مذکور با اندک تغییر در واژه همچون فعل مستقبل صرف می شوند جز این که صیغه های امر حاضر بطور کلی به شکل دیگری خواهد بود.

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لِيَكْتُبْ ، لِيَكْتُبَا ، لِيَكْتُبُوا ، لَتَكْتُبْ ، لَتَكْتُبَا ، لِيَكْتُبْنَ .

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

اُكْتُبْ ، اُكْتُبَا ، اُكْتُبُوا ، اُكْتُبِي ، اُكْتُبَا ، اُكْتُبْنَ .

دو صیغه متکلم وحده و متکلم مع الغير؛ لَأَكْتُبْ ، لَنَكْتُبْ .

تمرین:

افعال زیر را همچون گذشته صرف نمایید. ما نیز همچون سابق فعل اول را به عنوان نمونه صرف می کنیم.

حَسِبَ ، مَنَعَ ، عَلِمَ ، شَرَفَ ، نَصَرَ ، ضَرَبَ .

لِيَحْسِبَ ، لِيَحْسِبَا ، لِيَحْسِبُوا ، لِيَحْسِبْ ، لِيَحْسِبَا ، لِيَحْسِبَنَّ .

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

اِحْسِبْ ، اِحْسِبَا ، اِحْسِبُوا ، اِحْسِبِي ، اِحْسِبَا ، اِحْسِبَنَّ .

دو صیغه متکلم وحده و متکلم مع الغير؛ لِاحْسِبْ ، لِاحْسِبِ .

بنابراین، امر حاضر از مَنَعَ ، اِمْنَعْ ، يَمْنَعُ ، از عَلِمَ ، يَعْلَمُ ، اِعْلَمْ ، از شَرَّفَ ، يَشْرَفُ ، اُشْرَفْ ، از نَصَرَ ، يَنْصُرُ ، اُنْصِرْ ، و از ضَرَبَ ، يَضْرِبُ ، اِضْرِبْ خواهد بود.

«درس پنجم»

4- صرف فعل نهی از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لَا يَكْتُبْ ، لَا يَكْتُبَا ، لَا يَكْتُبُوا ، لَا تَكْتُبْ ، لَا تَكْتُبَا ، لَا تَكْتُبَنَّ .

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

لَا تَكْتُبْ ، لَا تَكْتُبَا ، لَا تَكْتُبُوا ، لَا تَكْتُبِي ، لَا تَكْتُبَا ، لَا تَكْتُبَنَّ .

دو صیغه متکلم: لَا أَكْتُبُ ، لَا نَكْتُبُ.

تمرین:

اکنون فعل نهی از فعل های: يَحْسَبُ ، يَمْنَعُ ، يَعْلَمُ ، يَشْرَفُ ، يَنْصُرُ ، يَضْرِبُ.

را صرف نمایید. البته باز هم به عنوان نمونه و راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

لَا يَحْسِبُ ، لَا يَحْسِبَا ، لَا يَحْسِبُوا ، لَا تَحْسِبُ ، لَا تَحْسِبَا ، لَا تَحْسِبْنَ .
لَا تَحْسِبُ ، لَا تَحْسِبَا ، لَا تَحْسِبُوا ، لَا تَحْسِبِي ، لَا تَحْسِبَا ، لَا تَحْسِبْنَ .
لَا أَحْسِبُ ، لَا أَحْسِبُ.

5- صرف فعل جَهْد از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لَمْ يَكْتُبْ ، لَمْ يَكْتُبَا ، لَمْ يَكْتُبُوا ، لَمْ تَكْتُبْ ، لَمْ تَكْتُبَا ، لَمْ يَكْتُبْنَ .

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

لَمْ تَكْتُبْ ، لَمْ تَكْتُبَا ، لَمْ تَكْتُبُوا ، لَمْ تَكْتُبِي ، لَمْ تَكْتُبَا ، لَمْ تَكْتُبْنَ .

دو صیغه متکلم: لَمْ أَكْتُبْ ، لَمْ نَكْتُبْ.

تمرین:

اکنون فعل نهی از فعل های: يَحْسَبُ ، يَمْنَعُ ، يَعْلَمُ ، يَشْرَفُ ، يَنْصُرُ ، يَضْرِبُ.

را صرف نمایید. البته باز هم به عنوان نمونه و راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

لَمْ يَحْسِبْ ، لَمْ يَحْسِبَا ، لَمْ يَحْسِبُوا ، لَمْ تَحْسِبْ ، لَمْ تَحْسِبَا ، لَمْ يَحْسِبْنَ.
لَمْ تَحْسِبْ ، لَمْ تَحْسِبَا ، لَمْ تَحْسِبُوا ، لَمْ تَحْسِبِي ، لَمْ تَحْسِبَا ، لَمْ تَحْسِبْنَ.
لَمْ أَحْسِبْ ، لَمْ نَحْسِبْ.

6- صرف فعل نفی از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لَا يَكْتُبُ (اول شخص) ، لَا يَكْتُبَانِ (دوم شخص) ، لَا يَكْتُبُونَ (سوم شخص).
لَا تَكْتُبُ (اول شخص) ، لَا تَكْتُبَانِ (دوم شخص) ، لَا تَكْتُبْنَ (سوم شخص).

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

لَا تَكْتُبُ (اول شخص)، لَا تَكْتُبَانِ (دوم شخص)، لَا تَكْتُبُونَ (سوم شخص).

لَا تَكْتُبِينَ (اول شخص)، لَا تَكْتُبَانِ (دوم شخص)، لَا تَكْتُبْنَ (سوم شخص).

دو صیغه متکلم: لَا أَكْتُبُ (متکلم وحده)، لَا نَكْتُبُ (متکلم مع الغير).

تمرین:

اکنون فعل نهی از فعل های: يَحْسِبُ، يَمْنَعُ، يَعْلَمُ، يَشْرَفُ، يَنْصُرُ، يَضْرِبُ.

را صرف نمایید. البته باز هم به عنوان نمونه و راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

لَا يَحْسِبُ، لَا يَحْسِبَانِ، لَا يَحْسِبُونَ، لَا تَحْسِبُ، لَا تَحْسِبَانِ، لَا تَحْسِبِينَ.

لَا تَحْسِبُ، لَا تَحْسِبَانِ، لَا تَحْسِبُونَ، لَا تَحْسِبِينَ، لَا تَحْسِبَانِ، لَا تَحْسِبْنَ.

لَا أَحْسِبُ، لَا نَحْسِبُ.

7- صرف فعل استفهام از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

هل يَكْتُبُ، آموزش زبان عربی هل يَكْتُبَانِ ، هل يَكْتُبُونَ، هل تَكْتُبُ، هل تَكْتُبَانِ ، هل يَكْتُبْنَ.

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

هل تَكْتُبُ، هل تَكْتُبَانِ ، هل تَكْتُبُونَ ، هل تَكْتُبِينَ، هل تَكْتُبَانِ ، هل تَكْتُبْنَ.

دو صیغه متکلم وحده و مع الغير: هل أَكْتُبُ، هل نَكْتُبُ.

بخش دوم: علم نحو

«تعریف علم نحو»

آن گونه که صاحبان این علم گفته اند، علم نحو، دانستن اصول و قواعدی است که انسان به وسیله آن اعراب و حرکات آخر واژگان عربی، و نحوه ترکیب برخی از آن واژگان با ترخی دیگر را می شناسد.

«فایده علم نحو»

در باره فایده علم نحو نیز گفته اند: اگر فراگیرندگان این علم، اصول و قواعد این فن را رعایت کنند بی گمان می توانند زبان خود را از خطاهای گفتاری مصون بدارند؛ بدین توضیح که مثلاً اگر با کلماتی چون «ان» و «زید» و «قائم» روبرو شوند می توانند آن را بطور صحیح خوانده و بگویند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَائِمٌ»؛ این یک خبر است، و مقصود گوینده این است که بگوید: «بطور یقین محمد ایستاده است». در صورتی که اگر قواعد نحوی را رعایت نکنند و بجای آن بگویند: «إِنَّ قَائِمًا مُحَمَّدٌ» می فهمیم که

گوینده خواسته بگوید: «احدی غیر از محمد نایستاده است» در حالی که این معنا خلاف مقصود گوینده است.

«موضوع علم نحو»

موضوع علم نحو نیز تک واژگان و جمله ها در کلام عرب (کلمه و کلام) است؛ بدین توضیح که مباحثی که در این علم مطرح می شود، همه یا در باره چگونگی کلمه (تک واژگان) از جهت معرب یا مبنی بودن است، و یا در باره چگونگی ترکیب دو یا چند کلمه با یکدیگر؛ یعنی علم نحو، هم به شما می آموزد که مثلاً «حسن، احمد، موسی، حیث و ...» معرب اند؛ یعنی حرف آخر آنها اعراب های گوناگون را می پذیرد، و یا مبنی بوده و حرف آخر آنها همیشه یکنواخت است. و هم به شما می آموزد که مثلاً ترکیب «زید» با «قائم» در مثال «زید قائم»، و ترکیب «قام» با «زید» در مثال «قام زید» چگونه ترکیبی است، و این گونه ترکیبات دارای چه فوایدی هستند.

«تعریف کلمه و کلام»

پس از این که دانستیم موضوع علم نحو «کلمه و کلام» است، اکنون به تعریف هر یک از کلمه و کلام پردازیم:

1- «کلمه»: کلمه «لفظی» است که برای یک معنای ویژه و خاص قرار داده شده باشد؛ مثلاً واژگانی مانند: انسان، محمد، زینب، و ...، هر یک برای یک معنای خاصی قرار داده شده و همانگونه که مشاهده می‌کنیم، «انسان» بیش از یک حقیقت و «محمد» بیش از یک انسانِ نر و «زینب» بیش از یک انسان ماده را نمی‌فهمانند.

بنابراین، کلمه واژه‌ای است که دارای معنای خاص باشد، ولی در عین حال هر کلمه‌ای دارای یکی از سه حالت بوده و بدینجهت یا «اسم» است، یا «فعل» است و یا «حرب» که توضیح هر یک را در بخش‌های سه‌گانه خواهید خواند.

2- «کلام»: کلام نیز «لفظی» است که حد اقل، از دو کلمه تشکیل شده و میان آن دو وابستگی خاصی، معروف به «اسناد» وجود دارد، بگونه‌ای که وقتی آن دو کلمه گفته شوند، شنونده انتظاری نداشته باشد؛ مثلاً اگر گوینده‌ای بگوید: «محمد»، بعد هم بگوید: «قائم» شنونده از این کلام چیزی نمی‌فهمد، همچنین اگر بگویند: «قام»، بعد هم بگوید: «زید» باز هم شنونده چیزی نمی‌فهمد، در حالی که اگر بگوید: «زید قائم» یا

بگویند: «قام زید» در هر دو صورت، وقتی شنونده یکی از دو جمله را بشنود می فهمد زیدی که تا کنون نشسته، یا خوابیده بود، اکنون ایستاده است. رمز آن برقراری «اسنادی» است که گوینده میان آن دو کلمه برقرار کرده، و ما در جای خود آن را توضیح خواهیم داد.

درس اوّل

«بخش اوّل»

«تعریف و حالات گوناگون اسم»

«فصل 1»

«تعریف اسم»

همانگونه که در تعریف «کلمه» گفتیم، کلمه دارای یکی از سه حالت بوده و بدینجهت یا «اسم» است، یا «فعل» است و یا «حرف»؛ یکی از حالت های کلمه این است که بخودی خود دارای معنای مستقل باشد، و هیچگونه دلالتی بر یکی از زمان های گذشته، حال و یا آینده نداشته باشد؛ از باب

مثال: «محمد» کلمه ای است که بخودی خود دلالت بر فرد معینی از انسان دارد، بدون این که معنای زمان در آن لحاظ شده باشد. «بقر» نیز کلمه ای است که بخودی خود دلالت بر فردی از نوعی از انواع حیوان دارد، بدون این که معنای زمان در آن وجود داشته باشد. همچنین کلمه «دار» نیز واژه ای است که بخودی خود دلالت بر نوعی از انواع خانه دارد، بدون این که معنای زمان در آن لحاظ شده باشد. این قبیل کلمات در اصطلاح دانشمندان علم نحو، اسم مامیده می شوند.

«فصل 2»

«علامات اسم»

از آنجا که ممکن است در برخی موارد، «اسم» با دو قرین دیگر خود (فعل و حرف) اشتباه شود، مشخصاتی را برای آن تعیین کرده و گفته اند:

1 و 2- اسم هم مبتداء واقع می شود و هم خبر، مانند: «محمد قائم» (محمد ایستاده است)؛ در این مثال «محمد» که اسم است مبتداء واقع شده؛ یعنی در ابتدای کلام قرار گرفته و مسند الیه است، و هم خبر واقع

می شود، مانند «قائم» در همین مثال که اسم دیگری است و مسند به؛ یعنی خبر واقع شده است. پس اسم، هم می تواند مسند الیه؛ یعنی مبتداء و هم می تواند مسند به؛ یعنی خبر واقع شود.

3 و 4- اسم هم می تواند مضاف واقع می شود و هم مضاف الیه، مانند: «صلاة الليل» (نماز شب)؛ در این مثال «صلاة» که اسم است، مضاف واقع شده است؛ یعنی با نسبت اضافی که با «اللیل» پیدا کرده معنای مطلق نماز را به نماز شب اختصاص داده است. و در همین مثال «اللیل» که اسم دیگری است، مضاف الیه؛ (یعنی اضافه شده به او). واقع شده است. در حالی که فعل و حرف نه مضاف الیه و اقع می شوند نه مضاف.

5- الف و لام تعریف یکی دیگر از علامت های اسم است. پس هر گاه بر کلمه ای «الف و لام» تعریف که نوعی از انواع الف و لام است داخل شود، نشانگر این است که آن کلمه اسم نام دارد، مانند: الرجل، المسجد، الدار، الجدار و ...، در حالی که هیچگاه الف و لام بر سر فعل و حرف داخل نمی شود.

6 - انواع سه گانه تنوین نیز از علامت های اسم است، مانند: محمداً، محمدٌ و محمدٍ و این در حالی است که هیچگاه تنوین بر فعل و حرف داخل نمی شود.

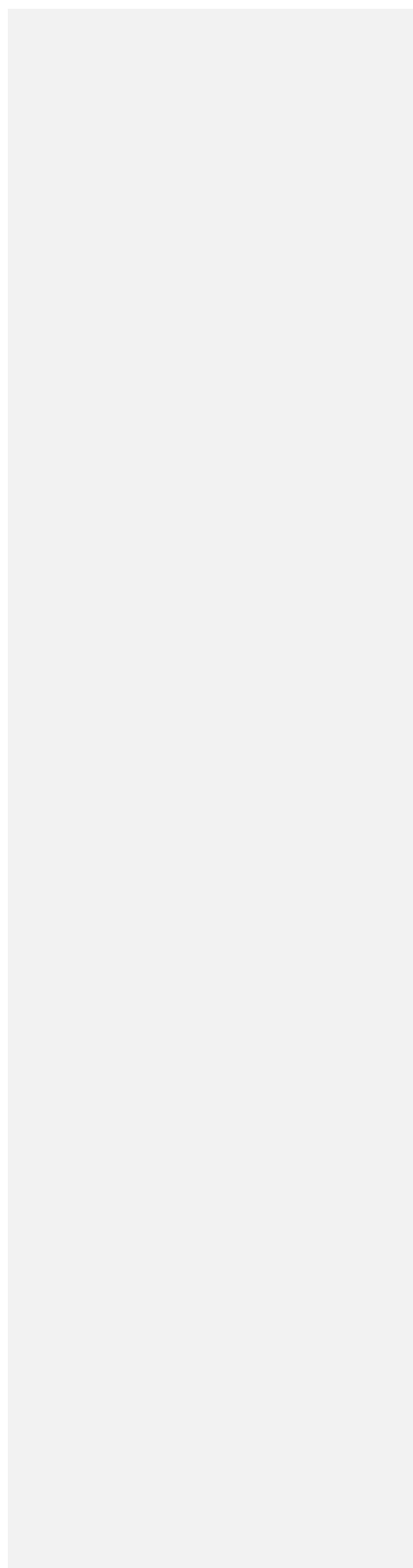
7- تثنيه و جمع نیز از علامت های مخصوص اسم است، مانند: محمدان؛ یعنی دو محمد، و محمدون؛ یعنی چند محمد. در حالی که فعل و حرف هیچگاه تثنيه و جمع نمی شوند.

ممکن است اشکال شود که اگر فعل تثنيه و جمع نمی شود، پس «کتبا» و «کتبوا» چیست؟ پاسخش این است که در این مثال دو کتابت نیست، بلکه یک کتابت است که توسط دو نفر انجام شده که در نهایت فاعل فعل تثنيه و جمع شده و فعل که همان کتابت است همانگونه به صورت مفرد ذکر شده است.

8- صفت واقع شدن نیز یکی دیگر از علامت های اسم است؛ مانند این که می گوییم: آموزش زبان عربی «جائنی محمدُ العالم»؛ یعنی آن محمدی که دانشمند بود نزد من آمده است. در این مثال «العالم» که اسم است صفت برای محمد قرار گرفته است. و این در حالی است که هیچگاه فعل و حرف صفت واقع نمی شوند.

9- تصغیر نیز یکی دیگر از علامت های اسم است؛ یعنی اسم بگونه است که می توان آن را مصغر کرد و مثلاً «رَجُلٌ» را می توان به شکل «رُجَيْلٌ» که مصغر درآورد.

10- و آخرین علامت اسم، منادی قرار گرفتن آن است؛ یعنی می توانیم یکی از حروف نداء را که مانند «یا» است سر اسم درآورد و محمد را با «یا محمد» صدا کرد.



کتاب

تفقه در دین





تفقه در دین

امام باقر العلوم علیه السلام فرمود: الکمال کل الکمال التفقه فی الدین..

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند بالاترین کمال سه چیز است اولی ان تفقه در دین یعنی شناخت عمیق دین است.

امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند:

مسائل و احکام اعتقادی و عملی دین را فرا گیرید، چون که شناخت احکام و معرفت

نسبت به دستورات خداوند، کلید بینائی و بینش و اندیشه می باشد و موجب تمامیت کمال عبادات و اعمال می گردد؛ و راه به سوی مقامات و منازل بلندمرتبه دنیا و آخرت است

تفقه در دین در دو موضع است

1- تفقه در عقاید

2- تفقه در احکام

اما تفقه در عقاید:

یک فرد مسلمان باید اصول عقاید خود را بشناسد. صقات جمال و جلال الهی را بداند. رابطه خدا با خلق را بداند.

گاهی افرادی که حاجتی دارند و برآورده نمی شود حرفهای کفر امیز می زنند مثلاً خدا ما را فراموش کرده! خدا به ما ظلم کرده!

یا میگویند چرا خدا فلان دختر رو خوشبخت کرده و همه چی بش داده ولی ما مجرد مونديم و حاجتمون رو نداده!

در حالی که اگر خدا را می شناختند این حرفها را هیچ وقت نمی زدند.

بعضی دچار جبر میشند و همه بدبختی های خود را از بخت بد خود می دانند و میگویند خدا این طور خواسته! و اشتباهات و تصمیمات نادرست خود را که منجر به مشکلاتی میشه به خداوند حکیم نسبت میدند.

بعضی در امامت دچار جهل نادانی و ناآگاهی هستند. مثلاً چهار امامی هستند. بعضی هفت امامی. بعضی فقط حضرت علی ع را قبول دارند. بعضی در امامان ع غلو می کنند. بعضی مقام امامان رو خیلی پایین می آورند.

بعضی خیال می کنند اگر محب اهل بیت باشی ولی مثلاً نماز هم نخوانی بهشت میری. اگر شراب هم بخوری ولی محب اهل بیت باشی اشکال نداره! اگر ظلم هم بکنی و حق دیگران را غصب کنی ولی محب اهل بیت باشی اشکال نداره!

بعضی فقط قرآن رو قبول دارند و میگویند ما فقط آنچه در قرآن آمده قبول داریم. و هر موقع مسائلی برای آنها گفته میشود می گویند این کجای قرآن آمده!

در حالی که قرآن کلیات را فرموده و جزئیات بعهدہ پیامبر و اهل بیت است. مثلاً قرآن فرموده نماز بخونید ولی نگفته نماز های یومیہ چند رکعت هستند و چه جور خوانده می شوند.

بعضی در معاد دچار انحراف هستند. مثلاً می‌گویند که از عالم قبر بلند شده
که بگه نکیر منکر ی هست! یا می‌گویند مگر میشه مرده دوباره زنده بشه؟
یا می‌گویند جهنم و بهشت همین دنیا هست!

اما تفقه در احکام:

یکی از مهمترین واجبات دین مبین اسلام که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، فراگیری احکام دین است که درک و فهم درست نسبت به مسائل آن و عمل بر طبق آن تضمین کننده سعادت انسان است. کسی که اسلام را به عنوان دین خود بر می‌گزیند باید برنامه‌های آن را به طور کامل در همه قلمروهای زندگی خود بپذیرد و رفتار و عملکرد خویش را مطابق با احکام دین تنظیم نماید، انجام چنین تکلیفی می‌طلبد فرد مسلمان نسبت به مقدار مورد نیازش از احکام دین که به آن احتیاج دارد و برایش پیش می‌آید، شناخت پیدا کند تا بتواند آن را در زندگی خود اجراء نماید، بر این اساس قرآن کریم و روایات ائمه هدی (علیهم‌السلام) بر این موضوع تأکید بسیار نموده و همگان را به یاد گرفتن احکام دین تشویق و ترغیب کرده‌اند و از ضررهای فراوان آشنا نبودن با احکام الهی بر حذر داشته‌اند:

در حدیث نقل شده است که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «فرا گرفتن یک حدیث درباره حلال و حرام از شخصی راستگو، برای تو بهتر [۱].» از دنیا و زر و سیم‌های آن است

و نیز روایت شده مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: فرزندی دارم که دوست دارد مسائل حلال و حرام را از شما بی‌رسد و از مطالبی که اهمیت ندارد و به دردش نمی‌خورد، پرسش نمی‌کند. حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «آیا بهتر از حلال و حرام سؤالی هست که»^[۲] «مردم بپرسند؟»

و در حدیث دیگر نقل شده است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «در دین خدا دانا و فقیه شوید و مانند اعراب زمان جاهلیت نباشید (که از احکام خدا و معارف دینی بی‌خبر بودند)، سپس حضرتش (علیه السلام) فرمودند: کسی که در دین خدا دانا و بصیر نگردد، خداوند متعال در روز قیامت هرگز به او نظر لطف نمی‌افکند و بر»^[۳] «پاکیزگی اعمالش مهر تأیید نمی‌گذارد»

و همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «من از مسلمانی که هفته‌ای یک روز را برای آشنایی با امر دینش و پرسش از (معارف و احکام) دینش اختصاص»^[۴] «نمی‌دهد، منزجر و بیزارم»

در حدیث نقل شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لقمان در اندرز به فرزندش فرمود: فرزندم! در روزها و شب‌ها و ساعات زندگی

خود بهره‌ای برای تحصیل علم در نظر بگیر زیرا تو هرگز برای خودت
[۵]. «ضایعه‌ای مانند ترک علم نخواهی یافت

پیامبر اکرم (ص) : هر کس یک مسئله شرعی از احادیث ما
پیرامون حلال و حرام و مسائل دینی اش را بیاموزد خدای تعالی هزار
گناه او را بیامزد و شهری از طلا به وسعت دنیا برایش در بهشت بنا
کند و به عدد هر مویی که در بدنش قرار دارد برایش حجّ مقبول می
نویسد .(بحار الانوار جلد 1 ص 214

پیامبر اکرم (ص) : کسی که به دنبال یادگیری علوم الهی و مسائل
دینی اش اقدام کند مانند کسی است که روزها را روزه و شبها را به
شب زنده داری تا صبح پرداخته و آموختن یک مسئله شرعی برای
شخص بهتر از این است که به اندازه کوه ابوقبیس در راه خدا طلا
انفاق نماید .بحار الانوار جلد 1 ص 184

پیامبر اکرم (ص) : کسی که از خانه خود برای یادگیری علم
دینی بیرون آید هفتاد هزار ملک او رامشایعت می کنند و اگر در این
راه از دنیا برود شهید از دنیا رفته است . عین الحیوه ص 169

پیامبر اکرم (ص) : به اصحاب خود می فرمودند : مقید کنید خود را به نوشتن احادیث زیرا خدای تعالی به خاطر کسانی که احادیث را ثبت می کنند و سپس نشر می دهند هر بلا و بدی را از مردم دور می کند و آنان در میان شیعیان ما همانند ستارگانند چه در حال زنده بودن و چه پس از مرگشان و خدا به خاطر ایشان هربدعتی که در دین گزارده شود را از بین می برد . ترجمه منیه المرید ص 531

رسول خدا (ص) : آنگاه که از بوستانهای بهشتی عبور می کنید خود را از نعمت های آن اشباع و بهره مندسازید . عرض شد : بوستانهای بهشت کجاست ؟

فرمودند حلقه ها و جلساتی که در آن فضائل و احادیث ما خاندان مطرح می شود .

و نیز روایت شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «کسی که بدون علم و آگاهی اعمالش را انجام دهد مانند فردی است که به سمت سربابی در بیابان حرکت کند لذا هر چه تندتر برود از مقصدش دورتر [۶].» می شود

نکته مهم دیگر این است که در روایات معصومین (علیهم السلام) موضوع «تفقه در دین» یعنی داشتن شناخت کامل درباره دین و بصیر و بینا بودن نسبت به احکام و معارف آن، مورد توصیه و تأکید بسیار قرار گرفته است.

ضرورت یادگیری احکام دینی در منظر پیشوای ششم آنقدر مهم است؛ که می فرماید: «لو اتیت بشاب من شباب الشیعه لایتفقه لادبته اگر به جوانی از جوانان شیعه برخورد نمایم که در دین تفقه نمی کند او را تادیب خواهم کرد»

بحار الانوار، ج 1، ص 214

روایت شده که امام کاظم (علیه السلام) در این باره فرمودند: «در دین خدا فقیه و دانا شوید زیرا فقه کلید بصیرت و شناخت است و مایه کامل شدن عبادت و وسیله رسیدن به مقامات بلند و مراتب عالی دینی و دنیایی است، برتری فقیه بر عابد همچون برتری خورشید بر ستارگان است و هر کس در دین خود دانا و فقیه نشود خداوند عملی را از او [۷].» نمی پسندد

و نیز روایت شده که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «اگر خواستی^[۸].» دانا شوی، در دین خدا فقیه و دانا شو

و در حدیث نقل شده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «خداوند به چیزی برتر از آگاهی دینی و فهم دین عبادت نشده^[۹].» است

و نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «هنگامی که خداوند خیر و سعادت بنده‌ای از بندگان خود را بخواهد او را نسبت به دین بصیر و^[۱۰].» بینا می‌سازد

و روایت شده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «هنگامی که خداوند متعال می‌خواهد قوم و گروهی را به خیر و صلاح و موفقیت^[۱۱].»... برساند، آنان را در شناخت دین، بصیر و بینا قرار می‌دهد

بدیهی است که انسان نمی‌تواند در فراگیری مسائل دین کوتاهی کرده و به بهانه ندانستن مسأله از عمل به تکالیف الهی که ابلاغ شده شانه خالی کند، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است

خداوند روز قیامت از کسی که به تکلیف خود عمل نکرده ...»
می‌پرسد: آیا تکلیف خود را می‌دانستی؟ اگر بگوید می‌دانستم، به او

خطاب می شود چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگویند
 [۱۲]»... نمی دانستم به او خطاب می شود چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟

روزی پیامبر عزیز خدا(ص) نظاره گر دو انجمن در مسجد بودند. یک
 انجمن دانش دین را فرا می گرفتند و به دیگران نیز آموزش می دادند.
 :و انجمن دیگر به عبادت خدا مشغول بودند. حضرت فرمود

كلا المجلسين الى خير: اما هـ-وَلَاءَ فَيَدْعُونَ اللَّهَ، و اما هـ-وَلَاءَ فَيَتَعَلَّمُونَ و
 .يفقهون الجاهل، هـ-وَلَاءَ اَفْضَلُ بِالْتَّعْلِيمِ ارسلت ثم قعد معهم

هر دو انجمن در راه خوبی هستند. اینان خدا را می خوانند و اینان خود
 می آموزند و به ناآگاه نیز آموزش می دهند. ولی این انجمن دوم
 برترند، زیرا من برای «آموزش» فرستاده شده ام. آن گاه در کنار
 .انجمن دوم نشستند

:در حدیث دیگری از پیامبر گرامی خدا(ص) نیز چنین می خوانیم
 الا فمن كان من شيعتنا عالما بعلمونا فهدى الجاهل بشريعتنا المنقطع ...
 عن مشاهدتنا كان كمن اخذتينا في حجرة. الا فمن هداه و ارشده و علمه
 .شريعتنا كان معنا في الرفيق الاعلى

آگاه باشید! هر کس از شیعیانمان که به دانشهای ما آگاه باشد و آن
 کس را که از آیین ما آگاهی ندارد و از دیدارمان محروم است راهنمایی

کند، مانند کسی است که یتیمی را در دامانش گرفته باشد. آگاه باشید! هر که چنین کسی را راهنمایی و راهبری کند و آیین ما را به او آموزش دهد، در بهشت برین با ما خواهد بود.

در مساله 1389 رساله توضیح المسائل حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - نیز چنین آمده ثاست: «مستحب ست بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند ...».

به استفتایی از حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - که در باره :ضرورت و اهمیت آموزش و تدریس احکام است توجه کنیم

سؤال: چندین قرن است که مسائل دینی و مصائب آل محمد - علیهم السلام - در مساجد و تکایا و حسینیه ها گفته شده و خوانده اند. آیا بعد از انقلاب و دادن هزاران کشته و شهید باز هم باید «مسائل شرعی» گفته شود و مصیبت امام حسین و سایر ائمه طاهرین - علیهم السلام - را برای مردم بخوانند؟ و آیا بعد از این انقلاب و دادن شهید باید دعای کمیل و دعای ندبه و سمات برای مردم خواند؟ حکم الله آن را بیان فرماید

جواب: باسمه تعالی: اقامه مجالس تعزیه برای حضرت سیدالشهداء⁷ و مجالس دعا و «بیان مسائل شرعی» از شعائر دینی است و اختصاص به زمان خاصی ندارد

لزوم مراجعه به فقهاء

علم فقه یکی از مقدّس‌ترین علوم ارزنده‌ی اسلامی است که عهده‌دار بیان روش اصیل بندگی خداوند متعال و کیفیت صحیح آن است. این علم در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) پژوهندگان زیاد و رونقی چشم‌گیر داشته و مورد توجّه پیروان دین بوده به ویژه در زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که به حدّ اعلای اوج خود رسیده و دانشمندان بسیاری در مسائل مختلف دینی و فروع احکام در محضر آن دو پیشوای بزرگ شیعه پرورش یافتند.

مسائل و احکام اسلامی در آن عصر نورانی علمی چنان تحلیل و بررسی می‌شد که نقل شده زراره بن اعین، مدّت چهل سال مسائل حجّ را از امام صادق (علیه السلام) می‌آموخت و باز هم زمینه بحث باقی بود. چنانچه او خود می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم خداوند مرا فدای تو گرداند، از چهل سال پیش تاکنون راجع به مسائل حجّ از شما می‌پرسم و شما همواره جواب می‌دهید، حضرت فرمودند: «ای زراره

کانون مقدّسی که دو هزار سال پیش از آدم، مورد توجّه و زیارتگاه بوده،
 «[۱۳] تو می‌خواهی مسائل آن در ظرف چهل سال بیان شود؟»

در زمان ائمه معصومین (علیهم‌السلام) عهده‌دار بیان احکام الهی، خود
 امامان (علیهم‌السلام) بودند و نیز این موضوع را به عهده‌ی اصحاب و
 شاگردان خاص خویش هم می‌گذاشتند، مردان فاضل و مایه‌دار و با
 فضیلتی مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و ابان بن تغلب، مسائل
 حلال و حرام و احکام دین را در اختیار مردم می‌گذاشتند و خود
 ائمه (علیهم‌السلام)، مردم را به آنان ارجاع می‌دادند.

چنانچه نقل شده شعیب عرقوفی می‌گوید به امام صادق (علیه‌السلام)
 عرض کردم: چه بسا نیاز پیدا می‌کنیم که در موردی سؤال کنیم حال از
 چه کسی بپرسیم؟ حضرت فرمودند: «بر تو باد به اسدی یعنی ابو
 بصیر» [۱۴].

و نیز نقل شده که عبد الله بن ابی یغفور می‌گوید: به امام
 صادق (علیه‌السلام) عرض کردم در هر وقت، برای من ممکن نیست شما
 را ببینم و محضر شما شرفیاب شوم و از طرفی چه بسا شخصی از شیعیان
 می‌آید و مطالبی را از من می‌پرسد و من پاسخ همه مسائل او را نمی‌دانم
 (وظیفه من چیست؟) حضرت فرمودند: «چرا به محمد بن مسلم مراجعه

نمی‌کنی؟ هر چه ندانستی از او پرس که او از پدرم امام باقر (علیه‌السلام)
[۱۵]. «مسائل را فرا گرفته و در نزد آن حضرت آبرومند و محترم بود

نیز در نقل دیگر علی بن مسیب همدانی می‌گوید: به حضرت
رضا (علیه‌السلام) عرض کردم: من در ناحیه‌ای دور دست زندگی می‌کنم
و در هر زمانی دسترسی به شما ندارم، پس از چه کسی برنامه‌های
دینی‌ام را فرا بگیرم؟ حضرت فرمودند: «از زکریا بن آدم قمی که امین و
محلّ اعتماد بر امر دین و دنیا است»، علی بن مسیب می‌گوید: هنگامی
که به شهر خود بازگشتم هر مطلبی را که مورد نیاز بود از زکریا بن آدم
[۱۶]. پرسش می‌کردم

و همچنین روایت شده که عبد‌العزیز بن المهتدی می‌گوید: از امام
رضا (علیه‌السلام) پرسیدم: در هر زمانی ملاقات با شما برایم میسر نیست
پس معالَم دینم را از چه کسی فرا بگیرم؟ حضرت فرمودند: «از یونس
[۱۷]. «بن عبد الرحمن پیاموز

و گاهی بعضی از اصحاب خود را امر می‌کردند که برای مردم فتوی
بدهند چنانچه در حدیث است که امام باقر (علیه‌السلام) به ابان فرمودند:
«إِجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَأَقْتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَىٰ فِي

شیء عتیء مِثْلُکَ». در مسجد مدینه بنشین و فتوی بده زیرا دوست دارم
[۱۸] که همانند تو در میان شیعیانم دیده شود

تا سرانجام اعصار امامان (علیهم السلام) کم کم گذشت و دوران غیبت امام
زمان (عجل الله فرجه) فرا رسید و بیان حلال و حرام و روشنگری
برنامه های زندگی جامعه، یکسره واگذار به فقهای جامع الشرایط گردید
و موضوع فتوی و نیز موضوع تقلید به صورت خاصی رواج کلی یافت

۱. المحاسن، فصل مصابیح الظلم، باب 15، ص 229، ح 166.

۲. المحاسن، فصل مصابیح الظلم، باب 15، ص 229، ح 168.

۳. کنز الفوائد، فصل فی ذکر العلم، ص 240؛ المحاسن، فصل مصابیح
الظلم، باب 15، ص 228، ح 162.

۴. المحاسن، فصل مصابیح الظلم، باب 13، ص 225، ح 149.

۵. امالی الطوسی، ج 1، المجلس الثالث، ص 66.

۶. امالی شیخ مفید، مجلس 5، ص 42، ح 11.

۷. تحف العقول، ص 410، باب ما روی عن موسی بن جعفر فی قصار
هذه المعانی

۸. غرر الحکم و درر الکلم، ص 49، فصل فی الفقه و الفقاهة، ح 264.

۹. الامالی الطوسی، ص 474، (چاپ قم) ح 1033.

اصول الکافی، ج 1، ص 32، ح 3، باب صفه العلم و فضله و فضل ۱۰.

العلماء.

مستدرک الوسائل، ج 11، ص 190، ح 12، باب استحباب التخلّق ۱۱.

بمکارم الأخلاق.

امالی شیخ طوسی، ج 1، مجلس اول، ص 8 و 9، ح 10؛ امالی شیخ ۱۲.

مفید، مجلس 26، ص 227 و 228، ح 6.

وسائل الشیعه، ج 11، ص 12، ح 12، باب 1 وجوبه علی کلّ مکلف ۱۳.

مستطیع.

وسائل الشیعه، ج 27، ص 142، ح 15، ابواب صفات القاضی، باب 11، ۱۴.

وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی

وسائل الشیعه، ج 27، ص 144، ح 23، ابواب صفات القاضی، باب ۱۵.

11. وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی

وسائل الشیعه، ج 27، ص 146، ح 27، ابواب صفات القاضی، باب ۱۶.

11. وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی

وسائل الشیعه، ج 27، ص 148، ح 34، ابواب صفات القاضی، باب ۱۷.

11. وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی

معجم رجال الحديث، ج 1، ص 144، حرف الف، مورد 28، ابان بن ۱۸.

تغلب.

مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد^{۷۸}

وصاحب عروة الوثقی می فرماید: هر عملی که از مکلف صادر می شود
فراگیری حکم آن واجب است، خواه از عبادات باشد و خواه از معاملات
و یا از امور عادی^{۷۹}

و شیخ انصاری (ره) حکم به فسق کسی نموده که مسائل مورد ابتلای
خود را ترک کند و در مقام یادگرفتن آنها نباشد^{۸۰}

رساله عملیه، مساله یازدهم⁷⁸.

عروة الوثقی، ج 1، ص 11⁷⁹

شیخ انصاری، اجود التقریرات، ج 1، ص 158⁸⁰.

علّت لزوم تقلید

اسلام آخرین و کامل‌ترین مکتب الهی است و تمام برنامه‌های آن مطابق مصلحت انسانها بوده و با پیاده کردن آن سعادت انسانها تأمین می‌شود چه اینکه پروردگار متعال است که انسان‌ها را آفریده و به مصالح و مفاسد زندگی آنها و خواسته‌ها و احتیاجات فطری آنان آگاه است و قوانین زندگی انسان‌ها را به عنوان وظایف عبادی، اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی، جسمی، روانی، فردی، اجتماعی و ... به وسیله پیامبران و اوصیاء و جانشینان آنها (علیهم‌السلام) به انسان‌ها ابلاغ نموده است و به طور کلی برنامه‌های نجات بخش اسلام که توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم‌السلام) تبیین شده، سه دسته است:

معارف اعتقادی و اصول دین 2. مسائل اخلاقی 3. احکام عملی و فروع دین.

دسته سوم یعنی احکام عملی که رساله‌های عملیه با این دسته از احکام خداوند مرتبط هستند، گستردگی زیادی دارد، زیرا احکام و قوانینی است که کلیه اعمال انسان‌ها اعم از اعمال عبادی، اقتصادی، فردی، خانوادگی، اجتماعی، قضایی، جزایی و... را زیر پوشش خود قرار می‌دهد: و در رابطه با این دسته از احکام الهی، توجه به چند مطلب لازم است

الف. علم دارای رشته‌های متعددی است و ممکن است یک فرد در عین حال که در یک رشته مهارت فوق العاده‌ای دارد، از رشته دیگر اطلاعی نداشته باشد، در نتیجه باید به حکم عقل در رشته‌ای که تخصص ندارد به متخصص و کارشناس همان رشته مراجعه کند و از گفته او پیروی کند. مثلاً شخصی که در علوم فضایی متخصص است، هنگامی که مریض می‌شود، از آنجا که با بیماری‌ها و روش معالجه آنها آشنا نیست، به ناچار باید به پزشک متخصص مراجعه کند، این پزشک است که دستور می‌دهد که چند عدد از فلان قرص را باید بخورد و فلان آمپول را تزریق کند، چرا که متخصص علوم فضایی، پیروی از گفته پزشک را بر خود لازم می‌داند و به طور کلی، هر کاری را که بخواهیم انجام دهیم و راه و روش آن را ندانسته باشیم، به خبره همان کار مراجعه می‌کنیم و راه و چاره آن را از متخصص همان حرفه می‌پرسیم و هر فن و صنعتی را که بخواهیم یاد بگیریم، به شاگردی استادی می‌شتابیم که در آن فن و

صنعت، بصیر و توانمند است. شیوه چگونگی آشنایی با احکام شرعی و شناخت حلال و حرام الهی نیز به همین شکل است بدین منظور، باید به فقیه که متخصص و کارشناس احکام دین است، مراجعه نمود

ب. مدرک و منبع احکام الهی به طور عمده، قرآن کریم و احادیثی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) روایت شده (که تقلین نامیده می شوند) می باشد

ج. فهمیدن و بدست آوردن مطالب و معارفی که در قرآن مجید و روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، کار آسانی نیست و احتیاج به تخصص و مهارت دارد و تا یک فرد در ادبیات عرب و علوم مختلف اسلامی از قبیل تفسیر قرآن، درایه و حدیث شناسی، رجال و شناخت راویان احادیث، اصول فقه، شناخت آراء و نظرات فقهای اسلام و...، تخصص و مهارت نداشته و به اصطلاح با توفیق الهی به درجه اجتهاد و فقاہت نرسیده باشد، هرگز نمی تواند احکام خداوند متعال را از منابع خود استخراج کند، شما کتاب کوچک و کم حجمی به نام رساله و توضیح المسائل را می بینید و شاید ندانید که این رساله محصول عمر یک فقیه است که با توجه به تخصص خود و با زحمتهای طاقت فرسا، آن را از منابع دینی استنباط کرده و در دسترس مردم گذاشته است

با توجه به آنچه بیان شد، لزوم مراجعه به فقهاء و عالمانی که راه اجتهاد و فقاها را با وسعت و گستردگی خاصی که دارد پیموده، واضح شده و مسأله تقلید از مجتهد به حکم عقل و منطق، ثابت می گردد و معلوم می شود که تقلید به معنای پیروی کورکورانه (که اسلام با تمام قوا با آن مبارزه کرده و قرآن مجید آن را یکی از ناپسندترین صفات انسانی معرفی می کند) نمی باشد، بلکه تقلید به معنای مراجعه فرد غیر متخصص در مسائل دینی، به متخصص در دین است و می توان حدیث ذیل که از ...: امام عسکری (علیه السلام) نقل شده را مؤید این مطلب دانست

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ، صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخًا لِإِلَافٍ عَلَىٰ
[۱۹]... هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ

وسائل الشیعه، ج 11، 0.

ص 12، ح 12، باب 1 وجوبه

علی کلّ مکلف مستطیع

وسائل الشیعه، ج 27، 14.

ص 142، ح 15، ابواب صفات

القاضی، باب 11، وجوب

الرجوع في القضاء و الفتوى

وسائل الشَّيْعه، ج 27، ١٥.

ص 144، ح 23، ابواب

صفات القاضي، باب 11،

وجوب الرجوع في القضاء و

الفتوى

وسائل الشَّيْعه، ج 27، ١٦.

ص 146، ح 27، ابواب صفات

القاضي، باب 11، وجوب

الرجوع في القضاء و الفتوى

وسائل الشَّيْعه، ج 27، ١٧.

ص 148، ح 34، ابواب

صفات القاضي، باب 11،

وجوب الرجوع في القضاء و

الفتوى

معجم رجال الحديث، ج ١٨.

1، ص 144، حرف الف،

.مورد 28، ابان بن تغلب

وسائل الشیعه، ج 27، 19.

.ص 131، ح 20، باب 10

1 .

اهمیت یادگیری علوم دینی چیست؟

این پرسش، به صورت مختصر و تا حدی مبهم طرح شده و مشخص نیست که دقیقاً کدام جنبه از آموزش علوم دینی برایتان ایجاد سؤال نموده است.

بر همین اساس، مواردی را که امکان دارد پرسش‌تان ناظر به آن جنبه باشد، مطرح نموده و سپس به همان ترتیب، به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

1. مراد از علوم دینی چیست و چرا باید آن را آموخت؟

2. اهمیت این علوم تا چه حد بوده و چه تعداد افراد و در چه سطحی باید به آموختن این علوم بپردازند؟

:اما پاسخ به پرسش‌های فوق

1. علم دین به هر دانشی گفته می‌شود که سبب شناخت بهتر و دقیقتر ما از دین می‌شود. برخی از بخش‌های این دانش می‌تواند مستقیماً با موضوعات دینی در ارتباط بوده و منحصرأ در زمینه دین باشد، همانند دانش تفسیر که ارتباط مستقیمی با قرآن دارد، کتابی که مهم‌ترین منبع برای مطالعه دین اسلام است. علومى همانند فقه و کلام را نیز می‌توان در این بخش مطالعه نمود. بخش دیگری که به عنوان مقدمات دانش دینی آموخته می‌شود، هرچند مستقیماً با منابع دینی مرتبط نیست، اما برای درک بهتر منابع دینی نیاز به آن داریم؛ همانند رشته‌های مختلف ادبیات اگرچه فایده آموختن چنین علومى، منحصرأ برای شناخت دین عرب نیست، اما به هر حال؛ چون زبان رسمی دین ما عربی است؛ هر شخصی که تصمیم به بررسی و کاوش در دین اسلام را دارد، از آموختن چنین بخشى؛ به عنوان مقدمه تحقیق خود؛ بی‌نیاز نیست البته در شرایط گوناگون، می‌توان رشته‌های دیگر و شاید به ظاهر غیر مرتبطی را نیز آموخته و آنها در خدمت علوم دینی قرار داد (همانند آموختن زبان‌های دیگر و یا دانش کامپیوتر و تبلیغ دین با بهره‌برداری از آنها).

اما چرا باید علم دینی را بیاموزیم؟! پرداختن به پاسخ این سؤال، زمانی منطقی به نظر می‌رسد که اصل نیاز خود و جامعه به دین را امری مسلم دانسته و سپس در آموختن علوم دینی ابهام داشته باشیم. به عبارتی، نیاز به علوم دینی، فرع نیاز به دین است. اگر شخصی، به اشتباه معتقد باشد که بشر نیازی به دین ندارد، گفتگو با او در مورد علوم دینی کاملاً بی‌فایده خواهد بود، بلکه باید ابتدا دلایل نیاز بشر به دین برای چنین فردی بیان شود

اما اگر فردی، اصل دینداری را امری ضروری دانسته، ولی در اهمیت یادگیری علوم دینی دچار تردید باشد، ما این پرسش را از او داریم که اگر بخواهیم متدین باشیم، راه تدین چیست؟ چگونه می‌توان دین را شناخته و ابهامات خود را در مورد جوانب مختلف دین برطرف کرده و پاسخ سؤالات خود را دریافت نماییم؟! و آیا در این زمینه، بیش از سه راه ذیل وجود دارد؟

الف: خودمان؛ مانند پیامبران(ص) و ائمه(ع)؛ با عالم غیب در ارتباط و پاسخ خود را مستقیماً از خداوند دریافت نماییم و یا بعد از اثبات بوده رسالت و امامت آنان با معجزات و بینات، آنها را راهنمای خود قرار داده و به هرچه دستور فرمایند، پای‌بند باشیم

ب: یا این که در هر مورد؛ بدون این که هیچ سابقه‌ای در مطالعه و تحصیل علم دین داشته باشیم؛ نظر شخصی خود را صحیح دانسته و یا نزد اولین شخص به ظاهر دینداری که با او برخورد نمودیم؛ و بدون اطلاع از میزان دانش او؛ پرسش خود را طرح نموده و به رأی و نظر او؛ که مشخص نیست بر طبق چه اسلوب و چارچوبی بیان شده؛ عمل نماییم.

ج: و در نهایت، یا خود به یادگیری علم دین پرداخته و بتوانیم با آموختن راه‌های شناخت دین، جواب پرسش خود را به دست آورده، و یا از افرادی خواستار رفع ابهامان شویم که این مسیر را پیموده باشند . [1] !و راه چهارمی وجود نخواهد داشت

:حال به تحلیل موارد فوق می‌پردازیم

الف: مورد اول می‌تواند دقیقترین راه باشد، ولی با ختم نبوت و غیبت آخرین امام(ع)، چنین امکانی برای ما وجود ندارد. در ضمن، می‌دانیم که حتی در زمان حیات چنین پیشوایانی؛ آنان؛ به دلیل نبود وسایل ارتباطی پیشرفته؛ امکان تماس مستقیم با تمام پیروان خود را نداشته و بخش وسیعی از تبلیغ دین، از طرف اشخاصی صورت می‌گرفت که از قبل، آموزش‌های لازم را نزد این پیشوایان فرا گرفته بودند. شاید اکنون نیز اشخاصی ادعای ارتباط مستقیم با خدا و معصومان را بنمایند، اما چنین ادعایی؛ به دلیل فقدان مستندات کافی و لازم؛ نمی‌تواند مورد پذیرش

قرار گیرد، به ویژه، اگر اشخاصی از دانش دینی لازم بی بهره بوده و چنین ادعایی را تنها راهی برای جلب مرید و مقاصد دنیوی خود قرار دهند!

ب: اگر هر شخص منصفی، راه دوم را ملاحظه نماید، به این موضوع پی خواهد برد که عمل به چنین روشی، جز هرج و مرج دینی پایانی نخواهد داشت و اساساً دیگر دین واحدی باقی نخواهد ماند، بلکه هر فردی، دینی جدا و متفاوت از دیگران داشته و انحرافات دینی و نیز خرافات، در جامعه گسترش خواهد یافت! بطلان چنین روشی، به حدی واضح و آشکار است که نیازی به استدلال بیشتر ندارد.

ج: با توجه به این که اکنون، شیوه اول امکان پذیر نبوده و شیوه دوم نیز به انهدام اساس دین می انجامد، تنها راهی که برای دریافت مفاهیم و مسائل دینی باقی می ماند، این است که با توجه به منابع موجود؛ مانند قرآن و حدیث؛ شیوه های بهره برداری و استنباط صحیح از آنها را با استفاده از تجربیات دانشمندان گذشته بیاموزیم و از این طریق، دین خود را حفظ نموده و آن را به نسل های بعد منتقل سازیم و راه چهارمی وجود نخواهد داشت و اگر راه دیگری به نظر تان می رسد، آن را برای ما ارسال نمایید متشکر می شویم تا به تجزیه و تحلیل آن پرداخته و نتیجه را به اطلاعاتان برسانیم.

با توجه به نقش مهمی که آموختن مسائل دینی و انتقال آن به دیگران در محافظت از دین به جای می‌گذارد، قرآن کریم به مؤمنان توصیه فرموده که حتی در زمان جنگ و جهاد نیز، تعدادی از افراد؛ برای آموختن دانش دینی؛ در مدینه باقی بمانند، تا بعد از برگشت برادران هر چند، این . [2] مجاهد خود، آن چه آموخته‌اند را به آنان بیاموزند آیه نمی‌تواند بیانگر معاف بودن دانشجوی دینی از جهاد باشد، بلکه به فرموده امام باقر(ع)، تنها ناظر به نوبه‌بندی افراد در اعزام به جبهه‌ها؛ آن اما قرار دادن جهاد [3] هم در زمان کافی بودن نیروهای جهادی است، و آموختن علوم دینی در یک رده، به تنهایی برای اهمیت آموزش چنین علمی کافی بوده و نیاز به دلیل دیگری نیست.

2. یادگیری‌ها یا برای عمل و انجام تکلیف خود یاد گیرنده است و یا

برای تعلیم و آموزش دیگران

اما یادگیری‌هایی که برای عمل و انجام تکلیف است؛ در یک تقسیم

بندی کلی به دو دسته باید تقسیم نمود

دسته اول از احکام مربوط به همه مسلمانان است و ربطی به شغل حرفه و

سن و جنسیت ندارد بلکه در وهله اول مربوط به همه مکلفین می‌شود؛

. [4] ... مثل احکام نماز، روزه، خمس، و

دسته دوم مربوط به یک قشر خاص از جامعه می باشد از این رو فقط بر همان قشر لازم است که آن را بیاموزند و بر بقیه لازم نیست؛ مثل تجار که برای تجارت شان احکام تجارت از قبیل انواع معاملات، معاملات باطل و صحیح، انواع خیارات، حق فسخ و... و یا کشاورزان که باید مزارعه، مساقات و... را بیاموزند از این رو می بینیم علمای ما با استفاده از آیات و روایات می فرمایند: مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج [5] دارد، واجب است یاد بگیرد

اما در باره یادگیری هایی که برای تعلیم و آموزش دیگران است؛ باید گفت که اولاً: آموختن علوم دین، انحصاری نبوده و ما پژوهشگر دینی را منحصر به طلاب حوزه های علمیه نمی دانیم که رسماً به تحصیل در آنها مشغول هستند، بلکه تمام افراد متدین در حد نیاز جامعه باید؛ بدون رها نمودن شغل خود؛ به اندازه امکانات و ظرفیت خود، به آموختن مسائل بدیهی است که نوع آموزش و میزان [6]، مرتبط با دین پردازند تخصص این افراد؛ علاوه بر استعداد ذاتی؛ بستگی به میزان زمان و تلاشی است که آنان در این مورد مبذول می دارند. در این ارتباط، می- اما با توجه به .همین سایت مراجعه نمایید 2868 توانید به پرسش گسترش علوم دینی که طبیعتاً زمان زیادی را برای آموختن آنها می- طلبد، افرادی باید با دست برداشتن از سایر تعلقات؛ فرصت بیشتری را

در این راه هزینه نمایند. تعداد این افراد و این که در کدام رشته دینی به تحصیل بپردازند، بستگی به مقدار نیاز جامعه در ارتباط با مسائل دینی خواهد داشت.

ثانیاً: همان گونه که اصل دین و دینداری و اعتقاد به معنویت برای انسان ها لازم است، باید اشخاصی؛ برای شناخت صحیح و دقیق دین؛ تربیت شوند، تا دین از مسیر واقعی خود جدا نشده و دچار انحرافات و خرافات نشود و این به تنهایی، اهمیت یادگیری علوم دینی را موجه می‌سازد. در پایان تذکر این نکته خالی از لطف نیست که انتقاد و پرسش در مورد شیوه‌ها و انواع علوم دینی که در این ارتباط آموخته می‌شود، ممنوع نبوده و به عنوان نمونه، می‌توان پرسشی را مطرح نمود که مثلاً آیا فلان دانش، از علوم دینی به شمار می‌آید و تدریس و آموزش آن فایده‌ای به دنبال دارد یا خیر؟ و یا اینکه چرا در برخی رشته‌های مرتبط با علوم دینی، سرمایه‌گذاری بیشتری شده، در حالی که نیاز جامعه به رشته‌های دیگر دینی بیشتر احساس می‌شود؟! و آیا روش تبلیغ دین، باید منحصر به شیوه‌های سابق بوده و یا باید روش‌های جدیدی را نیز آزمود؟ چنین انتقاداتی، از جانب خود دانشمندان دینی نیز ابراز شده و بسیاری از آنان، آغازگر روش‌های جدیدی در تعلیم و تبلیغ دین می‌باشند.

اما باید به این مهم نیز توجه داشت که انتقاد از هر چیز، لزوماً باید همراه با ارائه پیشنهادی عملی یا روشی بهتر باشد و گرنه نهادهای سابق را با انتقاد خود تضعیف نموده، در حالی که نهاد جدیدی را که عملکردی مناسبتر داشته باشد، جایگزین ننموده‌ایم و چنین انتقادی نمی‌تواند سازنده ارزیابی شود.^{۸۱}

امام علی(ع) نیز خطاب به کمیل، می‌فرماید: مردم را (در ارتباط با [1] دینداری‌شان) در سه گروه می‌توان در نظر گرفت. یا دانشمندانی هستند که از طرف خداوند تأیید شده‌اند (عالم ربانی) و یا افرادی که در راه نجات و رستگاری به آموختن دانش مشغولند (متعلم علی سبیل نجاه) و یا افراد دمدمی مزاجی که هر روز تغییر عقیده داده و هرکسی داد سخن نهج البلاغه، ص 496 - 495، (برآورد، پیرو او خواهند شد) (همچ راع کلمات قصار، شماره 147، انتشارات دار الهجره، قم، بی تا توبه، 122 [2]

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 19، ص 157، مؤسسه الوفاء، [3] (... بیروت، 1404 هـ.ق). (کان هذا حین کثر الناس... و ان یکون الغزو

⁸¹ <http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa4302>

- البته بعضی از احکام در همین قسم وجود دارد که مربوط به یک [4]
جنس خاص می باشد مثل حیض و نفاس.
توضیح المسائل (المحشی للإمام الخميني)، ج 1، ص 24، مسأله 11 [5]
نه تنها برای عمل خودشان بلکه برای تعلیم دیگران [6]

موضوعات احکام

قلمرو احکام، تنها مسائل عبادی و معاملاتی و خانوادگی نیست، بلکه شامل کلیه دستورات عملی اسلام می گردد، همان گونه که حضرت امام (ره) فرموده اند:
هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن نداشته باشد. (امام خمینی، ولایت فقیه، ص 11)

ابعاد گوناگون احکام اسلامی

قسمت عمده احکام درباره اعمال عبادی است: **بعد عبادی**
مثل احکام مربوط به خواندن کتابهای گمراه کننده و این: **بعد فرهنگی**
که برای چه کسانی جایز و برای چه کسانی جایز نیست و نیز حکم نگهداری و چاپ و نشر و تدریس کتب ضاله

مثل حکم غیبت کردن بچه نابالغ ممیز که آیا جایز است یا **:بعد اخلاقی**
نه.

مسائل مربوط به دفاع و امر به معروف و نهی از **:بعد سیاسی و نظامی**
منکر و جهاد در این زمینه است

مانند احکام مربوط به خمس، زکات، مالیاتها، بانک، بیمه **:بعد اقتصادی**
...و سرقتی و

مانند احکام مربوط به شبیه سازی در نمایشهایی، همچون **:بعد هنری**
...تعزیه و مسائلی نظیر مجسمه سازی و نواختن آهنگ و گریم کردن و

مانند احکام پاک کننده ها و مسائل مربوط به **:بعد بهداشتی و پزشکی**
...کنترل جمعیت و جلوگیری از حاملگی و تلقیح و

گاهی فرد مسلمان پیر شده ولی هنوز ساده ترین احکام را بلد نیست. حمد و سوره خود را بلد نیست. مرجع تقلید ندارد. پیرمردی سوال شرعی پرسید از او پرسیدند از کی تقلید می کنی؟ گفت از خدا. خانمی سوال شرعی پرسید از او پرسیدند از کی تقلید می کنی؟ گفت از این اقایی که مسول امور مالی کمیته امداد است! غسل جنابت را نمی داند. خانمی می گفت تا چهل سالگی غسل که می کردم اول سمت راست رو می شستم بعد سمت چپ بعد سروگردن. ازدواجش با عقد نبوده بارها افرادی با زن و بچه نزد روحانی آمدند و گفتند عقد ما را بخوان. زیرا زمانی که ازدواج کردیم دسترسی به روحانی نداشتیم یا فکر می کردیم همینکه زن و مرد کنار هم شامی بخورند دیگه زن و شوهر می شوند! احکام محرمیت رضاعی را بلد نیست لذا دچار مشکل می شود.

زن و شوهری که عازم حج بودند فرزند شیرخوار خود را پیش مادر زن گذاشتند. که هم مواظبت کند هم به او شیر بدهد درحالی که خبر نداشتند با شیردادن مادرزن به نوه دختری، زن به شوهرش حرام می شود. و باید از هم جدا بشوند.

فروشنده مسلمان احکام خرید و فروش را بلد نیست . از خیار عیب و غبن و غیره اطلاعی ندارد. از خیار حیوان اطلاعی ندارد. دچار حرام در کسب و کارش میشود یا نزول و ربا می شود.

اکثرا از احکام خمس اطلاع ندارند لذا در خانه ای که با پول خمس نداده تهیه شده نماز می خوانند درحالی که باطل است.

اداب محرم نامحرم را رعایت نمی کنند مثلا با دختر عمه دست می دهند و از حرمت ان اطلاع ندارند .

شخصی می گفت دختر عمه ای دارم هر وقت من رو می بیند باید حتما روبوسی بکند!

پسر و دختر چندین سال باهم دوست هستند و نمی دانند که این گناه بزرگی است و حتما باید صیغه محرمیت جاری کنند.

خانمی سوال کرد که شوهرم مسافرت رفته است. من می توانم صیغه بشوم؟

یا خانمی می گفت من صیغه دونفر هستم!

خانمی می گفت اقایی با مادرم ارتباط نامشروع داشته. حالا من را صیغه کرده است!

یا مثلا دوتا پسر که در نوجوانی باهم لواط کرده اند نمی توانند بعدا خواهر یا مادر یا دختر هم را بگیرند.

بررسی جهل و نادانی

«وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ نَقِذَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةُ الضَّلَالَةِ.. در زیارت اربعین آمده که: خدایا حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ «لَيْسْتَ نَقِذَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ»؛ تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «و حَيْرَةُ الضَّلَالَةِ»؛ و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. آری مهمترین اثر شهادت سیدالشهداء علیه السلام نجات بندگان خدا از جهالت و حیرت گمراهی بوده است... حرها بوسیله شهادت سیدالشهدا هدایت شدند. طیب رضایی ها با نور حسین نورانی پیدا کردند.. شهدای دفاع مقدس همه از نور حسین به هدایت و فوز عظیم شهادت نائل آمدند.. امیر مومنان علی (ع) جهالت را بزرگترین مصیبت های بشر می داند و می فرماید: أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ؛ بزرگترین مصیبت ها، نادانی است. (غررالحکم و دررالکلم، ص 73) آن حضرت

خاستگاه همه بدی‌ها و شرور را جهالت می‌داند و می‌فرماید: **الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ**؛ نادانی ریشه همه بدیهاست. (غررالحکم و دررالکلم، ص 73)... به فرمایش امیرمومنان، ریشه همه شرها، جهل و نادانی می‌باشد. ریشه کفر و الحاد و بت پرستی، جهل است ((وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ ۖ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ۚ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. (اعراف 138) و بنی اسرائیل را از دریا به ساحل رسانیدیم، پس به قومی که بر پرستش بتان خود متوقف بودند برخورد، گفتند: ای موسی برای ما خدایی مثل خدایانی که این بت پرستان راست مقرر کن. موسی گفت: شما سخت مردم نادانی هستید)).... ریشه بی‌نمازی جهل است.. ریشه تهمت و افرا جهل است... ریشه قماربازی و سگ بازی جهل است..... در دوران جاهلیت مردم شرابخوار و زناکار و جنگ طلب و فخر فروش و بت پرست و.. ریشه قتل و جنایت جهل است. سوره انعام - آیه ۱۴۰

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً
عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

ترجمه

به یقین زیان کردند کسانی که فرزندان خود را سفیهانه و از روی جهل
کشتند، و آنچه را خداوند روزی آنان ساخته بود با افترا بر خدا حرام
کردند، آنان گمراه شدند و هدایت یافته نبودند.

ابن عباس از بزرگان صدر اسلام می گوید: هر که می خواهد میزان
جهالت اقوام دوران جاهلی را بداند، همین آیات سوره انعام که بیانگر
خرافات و اعتقادات بی اساس مشرکان است، را بخواند.

جاهلان عرب، به گمان تقرّب به بت‌ها، یا به جهت حفظ آبرو، دختران
خود را گاهی قربانی بت‌ها یا زنده به گور می کردند.....ریشه مفاسد

اخلاقی جاهل است. «(یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.» (یوسف / 33) **ریشه دزدی و اختلاس جاهل است.** ادمی که جاهل نیست شر نیست» گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آنگاه که جاهل بودید؟!» (یوسف / 89). بلکه ادم آگاه وجودش خیر است. **ساحران فرعون جاهل بودند** اما وقتی دیدند عصای موسی اژدها شد و مارهای دروغین انهارو خورد از جهل بیرون آمدند و ایمان آوردند و سجده برای خدا کردند و مومن شدند. **جناب حر هم اول جاهل بود و** راه بر سیدالشهدا بست اما روز عاشورا ناگاه از جهل بیرون آمد و توبه کرد و شهید راه خدا گشت. **شهید طیب رضایی** هم اول چاقو کش و ادم شری بود ولی وقتی کربلا رفت و چشمش به ضریح سیدالشهدا افتاد اشکش جاری شد و از جهل بیرون آمد و شد شهید راه انقلاب. و هزاران نفر در طول تاریخ بعد از عاشورای 61 تا کنون بوسیله نور سیدالشهدا، از جهل بیرون آمدند و هدایت شدند و این ادامه دارد...

مصادیق جهل و نادانی :

1- حرف پیامبران و امامان و علما را قبول نمی کند مانند قوم

موسی: مردم به موسی (ع) گفتند: یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ

إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (اعراف/138) یعنی ای موسی (ع) برای ما خدایی

درست کن که ما او را ببینیم و مجسمه‌ای باشد. حضرت موسی فرمود:

«قَالَ إِنَّكُمْ» به درستیکه شما قوم و گروهی «تَجْهَلُونَ» جاهل هستید، «قَالَ

إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» جهل زمینه فرهنگی گناه است. 2- **وقتی قرآن را بر**

سر نیزه کردند، هرچه حضرت امیر فریاد زد که قرآن ناطق من هستم؛

گفتند: نه! قرآن سر نیزه کردند که ما نمی‌جنگیم. جاهل اینگونه است.

3- **از افراد منحرف پیروی می‌کنند:** قرآن می‌فرماید: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا

مُؤْمِنِينَ» (سبا/31)

4- **خصوصیات افراد جاهل از زبان پیامبر اسلام:** در سفینه البحار به

طور کامل آمده است. پیغمبر (ص) فرمود: نشانه جاهل این است که وقتی

با او رفیق می‌شوی، ذلیلت می‌کند «وَإِنْ اِعْتَزَلْتَهُ شَتَمَكَ» اگر او را ترک

کنی به تو فحش می‌دهد. آدم جاهل نیش می‌زند. «وَإِنْ اُعْطَاكَ مَنْ

عَلَيْكَ» اگر چیزی به تو بدهد منت می گذارد. «وَإِنْ أُعْطِيَتْهُ كَفَرَكَ» اگر تو به او کمک کنی، کفران می کند. نمک می خورد و نمکدان می شکنند. «وَإِنْ أَسْرَرْتَ إِلَيْهِ خَانَكَ» در راز تو خیانت می کند و به تو تهمت می زند. «وَإِنْ اسْتَعْنَى بِطِرٍ» پول دار می شود، از خوشحالی بالا می پرد و ظرفیت ندارد. «وَإِنْ افْتَقَرَ جَحَدَ نِعْمَةَ اللَّهِ» اگر دو روز پول گیرش نیاید به تمام هستی و نیستی فحش می دهد. آدم های پست و جاهل هستند. «وَإِنْ فَرِحَ أُسْرِفَ وَطَفَى» اگر خوشحال شد، خیلی بد مستی می کند.....

خصوصیات دیگر افراد جاهل

- 1- به دعانویس و فالگیر مراجعه می کند...2- اهل سوال کردن از علما و اگاهان نیست..3- ادعای مدعیان دروغین را زود باور می نماید...4- به خرافات و رسم و رسومات الکی پای بند است..5- درباره احکام دین اطلاعات بسیار کمی دارد..6- زود از افراد بد تاثیر می پذیرند..7- میگویند پدران ما چون این روش را داشتند ما هم باید راه آنها را ببریم ولی قرآن می گوید اگر پدران شما نادان بودند شما هم می خواهید نادان باشید؟

اثار و ضررهای جهل و نادانی:

1- علم و عقل دوست انسان و جهل دشمن انسان است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ، و امیر مومنان علی (ع) می فرماید: أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ؛ امام علی (ع) می فرماید: كَمْ مِنْ عَزِيزٍ أَدْلَهُ جَهْلُهُ؛ چه بسیار عزیز ی که، نادانی اش او را خوار ساخت. امیر مومنان (ع) می فرماید: الْجَهْلُ مُمِيتُ الْحَيَاءِ وَ مُخَلِّدُ الشَّقَاءِ؛ نادانی، مایه مرگ زندگان و دوام بدبختی است. رسول خدا (ص) در این باره می فرماید: إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ غَصَى اللَّهَ وَإِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ؛ نادان کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه زیبا چهره و دارای موقعیتی بزرگ باشد. امام علی (ع) به آن اشاره داشته و می فرماید: لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطاً؛ همیشه جاهل یا افراط گر و تجاوز کار و یا کندرو و تفریط کننده است. امام علی (علیه السلام): «حرص و طمع و بخل، نتیجه نادانی است»؛ الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ؛

بر اثر جهالت است که عده ای از مردم در بعضی کشورها گاو یا بتهای مختلف را می پرستند. بر اثر جهالت است که عده ای شیطان پرست می شوند! بر اثر جهالت است که عده ای منافق می شوند و بر علیه ملت خود می جنگند! بر اثر جهالت است که شخصیتی مانند اشرفی اصفهانی که شصت سال زیارت عاشورایش ترک نشد را در حال رفتن به نماز جمعه به شهادت می رسانند! بر اثر جهالت است که یک فرد جلیقه انفجار می بندد و خود را در بین عده ای بیگناه منفجر می کند بخيال اینکه با این کار وارد بهشت می شود! تازه قاشق و چنگال باخود می برد که در بهشت پلو بخورد! بر اثر جهالت است که عده ای از مردم نزد فالگیرها و دعانویس ها می روند بخيال اینکه اونها می توانند مشکلشان را حل کنند! بر اثر جهالت است که عده ای دنبال خرافات می روند! بر اثر جهالت است که تا خانمی ادعا می کند با فلان معصوم ارتباط دارد هزاران نفر راهی زیارت او و گرفتن حاجت می شوند! بر اثر جهالت است که ابن ملجم ها و شمرها شخصیت های بزرگ عالم بشریت را به قتل می رسانند! بر اثر جهالت است که عده زیادی از مردم گول دنیا را می خورند و برای رسیدن به آن انواع کارهای زشت انجام می دهند! بر اثر جهالت

است که برادر با برادر سر مسائل بی اهمیت دشمنی می ورزد. بر اثر
 جهالت است که بجای اسان گیری در ازدواج دخترها و پسرها، موانع
 فراوانی ایجاد می کنند تا شاهد پایین آمدن امار ازدواج ها و بالارفتن امار
 طلاق ها باشیم. بر اثر جهالت است که چند میلیون نفر خود را به مواد
 مخدر معتاد می کنند تا همه چیز خود را از دست بدهند. بر اثر جهالت
 است که در کشور ما 15 میلیون پرونده شکایت در دادگاه ها وجود
 دارد! بخاطر جهل و نادانی است که مردم در زمان وجود امامان، از دور
 آنها پراکنده شدند و سراغ افراد نالایق جمع شدند که امام صادق بفرماید
 تعجب از مردمی که اب شیرین نهر را رها کرده و از اب گندیده گودال
 ها می نوشند! بخاطر جهل و نادانی است که دختر یا پسری بخاطر
 نرسیدن به فرد مورد علاقه اش خود را می کشد در حالی که انسان می
 تواند به درجات بالای معنوی دست پیدا کند!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنْ الْجَهْلِ، لَا مَالَ
 أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ؛ هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودمندتر

از عقل نیست. (اصول کافی، ج 1، ص 30) و از امام علی (ع) نیز نقل شده که ایشان می‌فرماید: لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَ لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ، وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ وَ لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ؛ هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون جهل و هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت نخواهد بود. (تحف العقول، ص 89)

در آیات قرآن برای جهالت بیش از پنجاه اثر بیان شده است که شامل اموری چون احساس امنیّت مشرکان در پناه بتها (انعام، آیه 81)، اختلاف در مسائل (نساء، آیه 157؛ کهف، آیه 22)، ارزش گذاری غلط (هود، آیات 27 و 29؛ نحل، آیه 95)، استکبار و توقعات بی جا (هود، آیات 27 و 29)، اشتباه و خطا (بقره، آیه 273)، گمراه سازی دیگران (نساء، آیه 44)، اعراض از حق (انبیاء، آیه 24)، اقدامات نسنجیده (حجرات، آیه 6)، انحرافات اخلاقی و جنسی (یوسف، آیه 33؛ نمل، آیه 55)، انحصارطلبی و نفی ارزش دیگران (بقره، آیه 113)، انکار معاد و حقایق هستی (نحل، آیه 38)، بت پرستی (اعراف، آیه 138 و 139)، بدعت در دین (انعام،

آیات 140 تا 148)، بی ادبی و بداخلاقی (فرقان، آیه 63؛ قصص، آیه 55)، بی تقوایی (بقره، آیه 103)، بی صبری (کهف، آیات 68 و 71 تا 77 و 82)، پشیمانی (حجرات، آیه 6)، تعصب (بقره، آیه 113)، پذیرش خرافات (اعراف، آیه 131)، روآوری به سحر و جادو و مانند آن (بقره، آیه 102) شایعه سازی (نور، آیات 11 و 15)، دنیاطلبی (عنکبوت، آیه 64)، زیان (انعام، آیه 140) و مانند آن می شود.

امام علی (ع) می فرماید: *كَمْ مِنْ عَزِيزٍ أَذْلَهُ جَهْلُهُ*؛ چه بسیار عزیزی که، نادانی اش او را خوار ساخت. (غررالحکم و دررالکلم، ص 76) آن حضرت هم چنین در سخنی دیگر می فرماید: *الْصِّدْقُ عِزٌّ وَالْجَهْلُ دُلٌّ*؛ راستی عزت است و نادانی ذلت و خواری. (تحف العقول، ص 356)

امیرمومنان (ع) می فرماید: *الْجَهْلُ مُمِيتُ الْحَيَاءِ وَ مُخَلِّدُ الشَّقَاءِ*؛ نادانی، مایه مرگ زندگان و دوام بدبختی است. (غررالحکم، ص 75، ح 1164)

رسول خدا(ص) در این باره می فرماید: قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ
 كَبِيتَ خَرِبٍ فَتَعَلَّمُوا وَعَلَّمُوا وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِرُ عَلَى
 الْجَهْلِ؛ دلی که در آن حکمت نیست، مانند خانه ویران است، پس
 بیاموزید و تعلیم دهید، بفهمید و نادان نمیرید. براستی که خداوند،
 بهانه‌ای برای نادانی نمی‌پذیرد. (نهج البلاغه، خطبه 91).....امیرمومنان
 علی(ع) می فرماید: أَلْعِلْمُ قَاتِلُ الْجَهْلِ؛ دانش، نابودکننده نادانی
 است. (غررالحکم و دررالکلم، ص 73)

رخی از نشانه‌های جاهل اشاره می‌شود.

1. نافرمانی خدا: انسان عاقل کسی است که جز اطاعت خدا نکند اما
 جاهل جز نافرمانی نبرد. رسول خدا(ص) در این باره می فرماید:
 إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ؛ نادان کسی
 است که نافرمانی خدا کند، اگر چه زیبا چهره و دارای موقعیتی بزرگ
 باشد. (اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ج 1، ص 56)

2. شوخی زیاد: یکی از نشانه‌های جهالت شوخی زیاد است؛ چرا که از چشم مردمان می‌افتد و مردم چنین فردی را جاهل می‌شمارند و با او رفتاری که در شان عاقل است نخواهند داشت. از این رو امیرمومنان(ع) به مردمان هشدار می‌دهد که از شوخی زیاد اجتناب کنند تا متهم به جهالت نشوند و عزت و کرامتشان از میان نرود. آن حضرت می‌فرماید:

مَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ اسْتُجْهِلَ؛ هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می‌شود. (شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم، ج 5، ص 183، ح 7883)

3. تکبر: از دیگر نشانه‌های جاهل تکبر است؛ زیرا عاقل و عالم مانند درخت پرباری است که هرچه بیشتر محصول و میوه می‌دهد سر به زیرتر و افتاده‌تر است. جاهل، فردی به دور از فروتنی و اهل تکبر و خودبزرگ بینی است و همین رفتارش خود گواه و شاهدهی روشن بر جهالت اوست. امام کاظم(ع) درباره این نشانه جاهل می‌فرماید: إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ؛ زراعت در زمین هموار می‌روید، نه بر سنگ سخت و چنین است که حکمت، در دل‌های متواضع جای

می‌گیرد نه در دل‌های متکبر. خداوند متعال، تواضع را وسیله عقل و

تکبر را وسیله جهل قرار داده است. (تحف العقول، ص 396)

4. افراط و تفریط: جاهل انسان معتدلی نیست و از همین رو در همه

کارهای خود یا به افراط می‌رود یا تفریط می‌ورزد. این یکی دیگر از

نشانه‌های جاهل است که امام علی(ع) به آن اشاره داشته و می‌فرماید: لا

تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطاً؛ همیشه جاهل یا افراط‌گر و تجاوزکار و

یا کندرو و تفریط‌کننده است. (النهایه، ج 3، ص 435)

5. بهره نبردن از علم: از دیگر نشانه‌های جاهل این است که از علم و

عقل خویش بهره نمی‌برد. بنابراین نمی‌توان گفت که هر کسی علم و

عقل دارد، جاهل نیست؛ چرا که کسی که از عقل و علم خویش بهره

نبرد، مصداق حقیقی جاهل است. امام علی(ع) می‌فرماید: رَبِّ عَالِمٍ قَدْ

قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ؛ چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها

را کشته در حالی که علمشان با آنهاست، اما به حالشان سودی

نمی‌دهد. (ارشاد، ص 144)

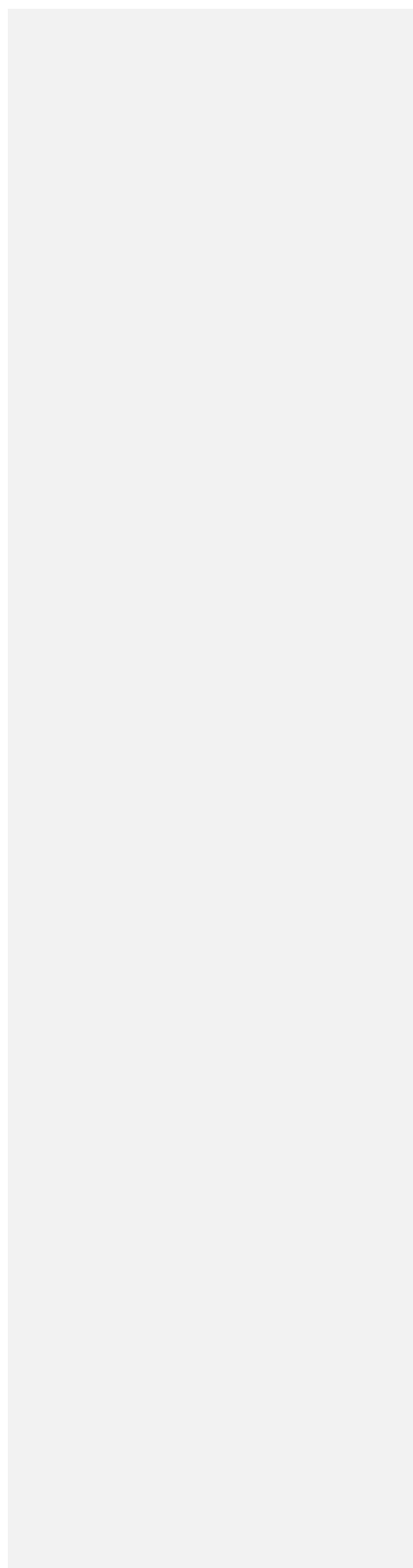
6. ناشکیبایی: از دیگر نشانه‌های جهالت فقدان صبر و حلم و بردباری است. پس ممکن است که شخص به ظاهر عاقل و عالم باشد، ولی برخورد از حلم نباشد؛ زیرا حلم از آثار عقل و علم است و کسی که حلم نورزد از عقل و علم بهره‌ای نبرده است. از این رو پیامبر(ص) می‌فرماید: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ يَعِيشُ بِهِ فِي النَّاسِ وَ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ سه چیز است که هر کس نداشته باشد نه از من است و نه از خدای عزوجل. عرض شد: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمودند: بردباری که به وسیله آن جهالت نادان را دفع کند، اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی کند و پارسایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد. (خصال، ص 145، ح 172)

7. عجله بی‌موقع و سستی نابهنگام: انسان عاقل و عالم کسی است که وقت شناس باشد و هر کاری را در زمان خودش انجام دهد. فرصت‌ها را غنیمت شمارد و بداند که چون ابرها به سرعت می‌آیند و می‌روند. پس نه پیش از وقت عمل می‌کند و نه هنگام فرصتی آن را به تاخیر می‌اندازد. امام علی(ع) در بیان نشانه‌های جاهل می‌فرماید: مِنَ الْخُرْقِ، الْمَعَاجَلَةُ قَبْلَ

الإمكانِ و الآنأُ بعدَ الفرصة؛ شتاب کردن در کاری پیش از بدست آوردن توانایی و سستی کردن بعد از به دست آوردن فرصت از نادانی است.
(جهاد النفس، ح 829)

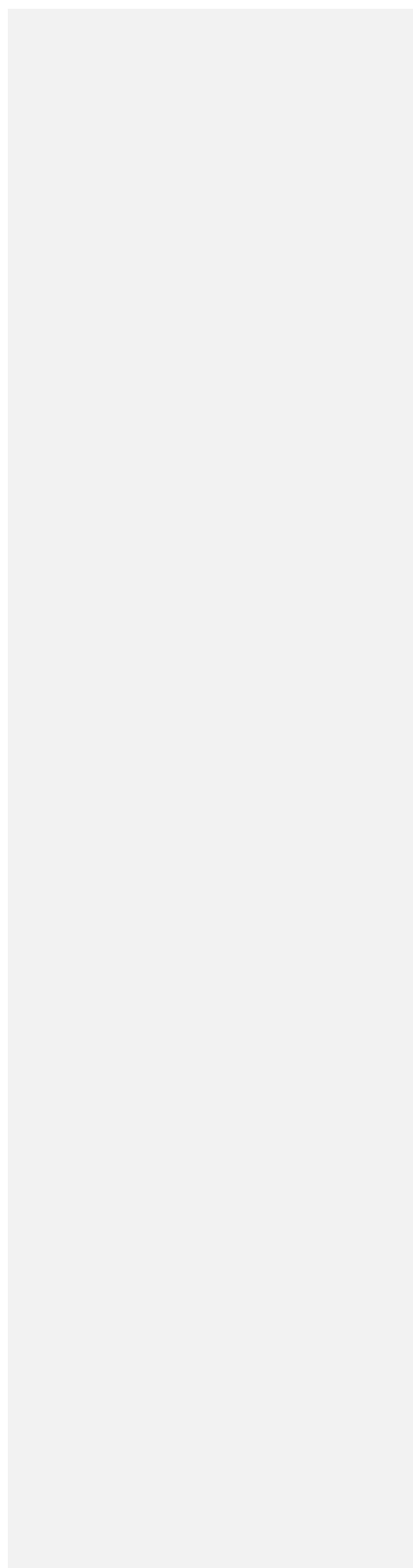
8. پند ناپذیری و نهی ناپذیری : از دیگر نشانه‌های جاهل می‌توان به این دو خصلت اشاره کرد. امام علی(ع) در این باره می‌فرماید: الجاهلُ لا یرتدعُ، وبالمَوعِظِ لا ینتفعُ؛ نادان باز نمی‌ایستد (هیچ نهی و بازداشتی در او اثر نمی‌کند) و پند و اندرزها سودش نمی‌دهد. (غررالحکم، ح 1729 – منتخب میزان الحکمة، ص 600)

9. دشمنی با مردم: از نظر امیرمومنان این نشانه یکی از مهم ترین نشانه هاست؛ چرا که سرچشمه همه نادانی‌ها در انسان است. آن حضرت می‌فرماید: رأسُ الجَهلِ مُعاداةُ النَّاسِ؛ سرآغاز نادانی، دشمنی با مردم است. (غررالحکم، ح 5247)



کتاب

شناخت چهره شوم شیطان بزرگ، آمریکا



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْأَثَمَةَ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»⁴ و 5 مائده

حقیقتاً فرعون مستکبر زمین است و مردم را استعمار کرده و مردانشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می‌دارد. او فساد کننده بر روی زمین است و ما اراده می‌کنیم که بر مستضعفین منت نهاده و آنها را سروری بخشیده و حکومت زمین به آنها ببخشیم.

حمد و ستایش مخصوص خداوند حکیم و توانا است و صلوات و سلام الهی بر محمد (ص) و آل او باد.

در هر قرنی همیشه در مقابل حق، باطل و در مقابل مستضعفین، مستکبرین اولیاء خدا، شیاطینی بوده‌اند که بین این دو گروه جنگ و مبارزه وجود داشته است. اگر در زمان پیامبر اسلام (ص) ابوجهل ها و ابولهب ها و ابوسفیان ها

بوده‌اند، در این قرن ابرقدرت‌های شرق و غرب وجود داشته‌اند که به ظلم و تعدی و جنایت بر ملت‌ها مشغول بوده‌اند. و البته خداوند سرنوشت ملتی را عوض نخواهد کرد مگر خود آن ملت سرنوشت خود را عوض کنند.

در زمان حاضر که ابرقدرت شرق با عنایت الهی از هم پاشیده شده‌است، درگیری‌ها و جنگ‌ها و مبارزه‌ها به جنگ بین ابرقدرت غرب به نمایندگی شیطان بزرگ آمریکا از یک طرف و قدرت اسلام به نمایندگی انقلاب اسلامی ایران از طرف دیگر کشیده شده‌است و همانطور که امام فرمودند چون آمریکا از اسلام سیلی خورده‌است لذا با تمام توان خود سعی در شکست اسلام و انقلاب و مسلمانان واقعی دارد. مخصوصاً اینکه انقلاب اسلامی نه از طریق مرزهای زمینی و هوایی و دریایی بلکه از راه دل‌ها به خود مرکز شیطان بزرگ کشیده شده‌است و هزاران نفر از مردم کشورهای غربی به اسلام روی آورده‌اند و از شیطان بزرگ روگردانده‌اند. که در آخر این نوشتار تحت عنوان اسلام در قرن 21 به گوشه‌هایی از این هدایت الهی و تابیدن نور ایمان در دل شهروندان غربی اشاره می‌شود.

در هر حال در قرن 21 جنگ اصلی بین شیطان بزرگ از یک سو و انقلاب اسلام و کشورهای اسلامی از سوی دیگر است. لذا از باب دشمن شناسی لازم است که با گوشه هایی از چهره شوم شیطان بزرگ بیشتر آشنا شویم.

پیشینه تاریخی آمریکا

ایالات متحده آمریکا، پس از روسیه، کانادا و چین، چهارمین کشور پرجمعیت جهان است 0 این کشور، دارای 50 ایالت است که 48 تای آن در آمریکای شمالی و 2 ایالت دیگر، آلاسکا در شمال، و جزایر هاوایی در اقیانوس آرام قرار دارد 0 سرزمین اصلی آمریکا، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام امتداد یافته است و در آن رشته کوههای نسبتاً زیاد و حوضه هایی به چشم می خورد که عمیق ترین نقطه آمریکا - دره مرگ - و همچنین - گراند کانیون - دره بزرگی که به واسطه عبور رود کلرادو به وجود آمده در آن واقع شده است 0 در بخشهای شرقی، قله های مرتفع کوههای راکی قرار دارند که از کانادا تا مکزیک ادامه یافته است در پشت این کوهها، جلگه های بسیار حاصلخیزی وجود دارد که رودخانه بزرگ می سی سی پی در آن جریان دارد 0 کوههای دیگری به نام آپالاش در بخشهای شرقی این کشور، به سمت جنوب امتداد می یابند 0

«ایالات متحده، کشور نوپایی است 12 مستعمره اولیه تشکیل دهنده آن، در سال 1776 استقلال خود را از بریتانیا اعلام کردند. در اواسط سده 1800 میلادی وسعت این سرزمین، به حد کنونی خود رسید⁰ کاشفان، سرزمینهای جدیدی را به مستعمره‌های اصلی اضافه کردند و مرز غربی آن، به اقیانوس آرام رسید⁰ و این کشور در سال 1976، 200 ساله شد⁰ اولین رئیس جمهور آمریکا، جورج واشنگتن نام داشت.»

جنایات امریکا در اقصی نقاط جهان

امام خمینی (رض):

دولت امریکا به عنوان قدرتمندترین کشورهای جهان برای بیشتر بلعیدن ذخایر مادی کشورهای تحت سلطه، از هیچ کوششی فروگذار نمی کند. امریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است. امریکا برای سیطره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی خویش بر جهان زیر سلطه، از هیچ جنایتی خودداری نمی نماید. او مردم مظلوم جهان را با تبلیغات و سيعش که به وسیله صهیونیسم بین الملل سازماندهی می گردد، استثمار می نماید. او با ایادی

مرموز و خیانتکارش، چنان خون مردم بی پناه را می مکد که گوی در جهان
هیچ کس جز او و اقمارش حق حیات ندارند. (صحیفه نور 13 ص) 83
امام خمینی (رض):

اگر امریکا نبود و این قدرت شیطانی نبود، اینهمه فساد در بلاد مسلمین
حاصل می شد؟ اینهمه خونریزی هایی که در بلاد مسلمین می شود با تحرکات
امریکا است امریکا و آنهایی که با او هستند، اینطورند (16 ص) 21
(مطالب این بخش از کتاب «از جورج واشنگتن تا جورج بوش» نوشته احمد
ساجدی انتخاب شده است).

آنچه امروز بعنوان «ایالات متحده امریکا» شناخته می شود، در قرن پانزدهم
میلادی توسط دریانوردان اسپانیایی بعنوان سرزمینی که تنها سرخپوستان بومی در
سواحلش زندگی می کردند، کشف شد. از سالهای میانی قرن شانزدهم به بعد، این
سرزمین، تدریجاً میزبان مهاجرینی شد که از اروپا می آمدند. در همین قرن بود که
قسمتهای عمده غرب آمریکای فعلی به تصرف قوای استعمارگر اسپانیا درآمد. در
قرون بعد بتدریج قسمتهای شرق و شمال شرقی آمریکا به اشغال انگلستان و نواحی
مرکزی آن به تصرف فرانسویها درآمد.

از سالهای اولیه قرن هفدهم رفته رفته شهرهای بزرگ آمریکا شکل گرفتند و از 1619 میلادی به بعد با ورود تدریجی میلیونها سیاه آفریقایی که توسط ملاکان و ثروتمندان اروپایی بعنوان برده به این سرزمین منتقل می شدند، بتدریج تبعیضات نژادی نیز در آمریکا رخ نمود.

انگلیسیها بیش از یک قرن بر شرق و شمال آمریکا حکومت کردند.

جنگهای استقلال آمریکا عملاً از نوزدهم آوریل 1775 با تیراندازی سربازان اشغالگر انگلیسی به یک گروه 60 نفره روستایی آمریکایی در شهر «لکزینگتون» آغاز شد. و در تاریخ سوم سپتامبر 1783 ایالات متحده بعنوان کشوری مستقل شناخته شد.

کشتار سرخپوستان!

نابودی و کشتار سرخپوستان آمریکا که از قرن هفدهم توسط اسپانیاییها، انگلیسیها و فرانسویان اشغالگر آغاز شده بود، در دوران حاکمیت جورج واشنگتن اولین رئیس جمهوری آمریکا نیز متوقف نشد. بسیج دستگاه رهبری واشنگتن برای نابودی سازمان یافته سرخپوستان از رویدادهای غم انگیز سالهای پس از استقلال بشمار می رود. کشتار سال 1876 بدست ژنرال «اولیس

گرانت» رئیس جمهور آمریکا، خشن ترین و هولناکترین کشتار سرخپوستان آمریکا محسوب می شد.

اگرچه در قانون اساسی و اعلامیه استقلال آمریکا به لزوم احترام به حق آزادی مردم اشاره می شود و واشینگتن و سایر زمامداران آمریکایی بعد از او بطور مکرر از لزوم دفاع از آن دم می زدند، اما نه فقط سرخپوستان که صاحبان اصلی آمریکا بودند از این حق برخوردار نگشتند، بلکه نیم میلیون سیاه پوست نیز - که 17 درصد جمعیت 3 میلیون نفری آمریکا را تشکیل می دادند - هرگز از این حق برخوردار نشدند.

جنگ با مکزیک

خوی توسعه طلبی آمریکاییها از بدو استقلال این کشور هیچگاه رکود و توقیفی به خود ندیده است. بطوری که در حال حاضر این کشور در 190 کشور جهان دخالت مستقیم دارد. از جمله این موارد حمایت از تجزیه تکزاس که جزو کشور مکزیک بود و الحاق آن به آمریکا و الحاق نواحی کالیفرنیا، نوادا، یوتا، آریزونا و نیومکزیکو که جزو خاک مکزیک بودند و طی جنگی به خاک آمریکا الحاق شد و در حقیقت در این جنگ در سال 1846 تا 48 درصد خاک مکزیک ضمیمه آمریکا شد!

کوکلوس کلانها!

از جمله جلوه‌های خوی جنایت پیشگی قدرتها در آمریکا پدید آمدن سازمان تروریستی «کوکلوس کلان» در سال 1865 توسط جمعی از نژاد پرستان متعصب با هدف نابودی و ارباب سیاه پوستان در ایالت تنسی آمریکا می‌باشد. فعالیت این سازمان تروریستی بین سالهای 1866 تا 1869 بسیار وسیع و جنایت بار بود. در سالهای آخر قرن گذشته 2500 سیاه پوست آمریکا بدست اعضای این فرقه سفاک و خونریز ترور شدند. آنان با ماسکهای مخصوص سیاهان را ربوده و آنان را بر روی صلیب می‌سوزاندند!

فعالتهای جنایتکارانه این فرقه تاکنون با قوت و ضعف ادامه داشته و تنها در سال 1983 در آمریکا 57 سیاه پوست سرشناس بوسیله عمال این فرقه جنایتکار بقتل رسیده‌اند. «مالکوم ایکس» رهبر مسلمانان سیاهپوست آمریکا و «مارتین لوتر کینگ» رهبر مسیحیان سیاه پوست این کشور دو نمونه از برجسته‌ترین سیاه پوستان آمریکا بودند که بترتیب در سالهای 1965 و 1968 میلادی توسط افراد کوکلوس کلان بقتل رسیدند.

دولتهای آمریکا که همگی بدون استثنا سیاستهایشان مبتنی بر گرایشهای نژاد پرستانه بوده و همواره سیاه پوستان را بدیده تحقیر و نفرت می‌نگریسته‌اند، نه تنها از

تاریخ تشکیل این فرقه جنایتکار در قرن نوزدهم تا کنون حاضر نشده‌اند توقیف نمایند و نه تنها هیچیک از اعضای این سازمان تا به امروز مجازات نشده‌اند بلکه گاه چهره‌های سرشناس این تشکیلات بعنوان «مقامات دولتی» در هیئت حاکمه آمریکا پستهای مختلفی را نیز اشغال کرده‌اند. در 1924 در کنگره حزب دموکرات از حدود 1000 نماینده، 343 نفر از اعضای کوکلوس کلان بوده‌اند! اکنون نیز سازمان مزبور که از اتحادیه‌های بزرگ مالی آمریکا حمایت می‌شود، بصورت یک تشکیلات رسمی مذهبی دارای ساختمان مرکزی در ایالت تنسی در جنوب آمریکا و شعب متعددی در سایر ایالات این کشور است.

اعضای فرقه کوکلوس کلان روزهای یکشنبه با همان شکل خاص و لباس هیولایی خود بسوی کلیساها برای ادای مراسم مذهبی براه می‌افتند و هنوز هم سیاست ارباب و تهدید آنان علیه سیاهان متوقف نشده است. بموجب آماری که در سال 1975 از سوی کمیته دفاع از غیرسفید پوستان آمریکا انتشار یافت از هر 17 سیاه پوست مرد و 32 سیاه پوست زن بطور متوسط یک نفر در سال ترور می‌شوند.

عملیاتهای نظامی و مداخلانه جویانه و استعمارگرانه در جهان اولین پایگاه نظامی آمریکا در 1889 در مجمع الجزایر هاوایی در اقیانوس آرام ایجاد گردید. همچنین

نخستین جلوه مداخله علنی آمریکا به کشورها، هجوم نظامی به نیکاراگوئه در سال 1896 بود.

در سال 1898 کوبا به تصرف آمریکادر آمد. سپس پورتوریکو، گوام و چند جزیره دیگر و کشور فیلیپین نیز به آمریکا ملحق گردید! در سال 1903 پاناما با کمک آمریکا از دولت کلمبیا جدا شد و صاحب یک رژیم وابسته به آمریکا گردید. رئیس جمهور ویلسون در 1915 به هائیتی، در 1916 به دومینیکن، در 1917 به کوبا و در 1920 به گواتمالا لشکر کشی نظامی کرد!

فاجعه بمباران اتمی دوشهر مسکونی هیروشیما و ناگازاکی بفاصله سه روز از یکدیگر در سال 1945 بدستور ترومن رئیس جمهور آمریکا از دیگر جنایات این قدرت شیطانی می باشد. در این حمله غیر از صدها هزار نفری که در ابتدای حمله کشته شدند، در سه ماه اول پس از فاجعه، 200 هزار نفر و در پنج سال اول 340 هزار نفر کشته برجای نهاد. علاوه بر این در سالهای اولیه پس از این جنایت، هزاران نوزاد ناقص الخلقه بدنیا آمدند.

اسرائیل در سال 1947 با حمایت آمریکا ظهور نمود و ترومن رئیس جمهور آمریکا نخستین رهبر جهان بود که رژیم صهیونیستی را به رسمیت شناخت.

در سال 1957 کنگره آمریکا تصویب نمود که رئیس جمهور اجازه دارد به هر دولتی که به کمک نظامی و یا حتی مداخله نظامی آمریکا احتیاج داشت فوراً یاری رساند!

در اوت 1953 (28 مرداد 1332) آمریکا به کمک عوامل داخلی خود در ایران علیه دکتر محمد مصدق دست به کودتا زد.

همچنین آمریکا در کودتا علیه دولت گواتمالا در سال 1954 که به خونریزی فراوان همراه بود نقش اساسی داشت.

در مارس 1959 قرار داد نظامی بین آمریکا و ایران امضا شد که بموجب آن آمریکاییها بخود این اجازه را دادند که در برابر آنچه که «تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم خارجی» نامیده شده بود، به بهانه حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران در این کشور مداخله کنند.

همچنین قرارداد ننگین کاپیتولاسیون در چهارم آبان 1343 شمسی بین ایران و آمریکا منعقد شد که امام امت شدیداً با آن مخالفت کردند و منجر به دستگیری امام و یارانش شد. «رض»

در سال 1973 با افزایش درآمد ایران از نفت، ایران به بزرگترین خریدار اسلحه آمریکا تبدیل شد.

انعقاد پیمان سنتو در سال 1338 که با امضای کشورهای ترکیه، پاکستان و ایران رسید و در حقیقت از منافع آمریکا، در منطقه دفاع می نمود.

ساقط شدن حکومت پاتریس لومومبا در زئیر در سال 1961 نیز از جمله حوادثی بود که سازمان سیا در آن نقش داشت.

حمله ضد انقلابیون کوبا با کمک آمریکا در سال 1961 به کشور کوبا شکست خورد و این حادثه بعداً به ماجرای «خلیج خوکها» معروف شد. در چهارم اوت 1964 تهاجم نظامی آمریکا علیه ویتنام شمالی آغاز شد که در چهار سال حکومت جانسون، بیش از 400 هزار نفر از مردم ویتنام شمالی و ویت کنگها و نیز دهها هزار سرباز آمریکایی در نبردها و درگیریها کشته شدند. همچنین تعداد 6 هزار هواپیما و هلیکوپتر آمریکایی به ارزش تقریبی 6 میلیارد دلار از بین رفت.

در سال 1965 ژنرال سوهارتو با کمک آمریکا در اندونزی دست به کودتا زد و حکومت قانونی دکتر سوهارنو پایه گذار استقلال اندونزی را ساقط نمود.

در 11 سپتامبر 1973 ژنرال پینوشه با کمکهای آمریکاحکومت
دکتر سالوادور آلنده را ساقط نمود.

حمله نظامی به خاک ایران در بهار سال 1980 در زمان جیمی کارتر و پیاده
شدن قوای نظامی آمریکا در منطقه طیس که با امدادهای غیبی الهی با شکست
خفت باری روبرو شدند و با از دست دادن 9 سرباز و تجهیزات از جمله چند
هواپیما و هلیکوپتر خود متواری شدند.

در سال 1983 آمریکا به حمایت از اسرائیل در لبنان دخالت نظامی نمود
که با عملیات انتحاری مبارزین مسلمان و دادن تلفات زیاد از این کشور خارج
شدند.

در سال 1983 آمریکا در زمان ریگان جزیره گرانادا را مورد حمله نظامی
قرار داد و آنجا را اشغال نمود!

در زمان ریگان مجموع پایگاههای نظامی آمریکا در 114 کشور جهان به
تعداد 2500 پایگاه رسید!

در 14 آوریل 1986 آمریکابه لیبی بوسیله بمب افکنهایش حمله نظامی
نمود. و دوشهر بنغازی و طرابلس را بمباران نمودند.

در صحنه جنگ عراق علیه ایران، آمریکا ابتداء به قطع رابطه پانزده ساله خود با عراق را خاتمه داد و سپس رژیم آن کشور را مورد حمایت آشکار نظامی، مالی و تبلیغاتی قرار داد و این سیاست در سالهای بعد رفته رفته شکل خشن تری بخود گرفت بگونه‌ای که نیروهای آمریکایی، کشتیهای باری و پایانه‌های نفتی ایران در خلیج فارس را مورد حمله قرار دادند.

حمله به هواپیمای مسافربری ایران توسط ناو جنگی «وینسس» در تاریخ 12 تیرماه 1367 شمسی واقع شد که طی آن 300 سرنشین آن بشهادت رسیدند.

تقویت شبکه‌های تروریستی در ایران برای بشهادت رساندن مسئولین جمهوری اسلامی و براه انداختن کودتاهای ننگین و شکست خورده از جمله اقدامات امریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن 57 بشمار می‌رود.

تشکیل نیروی واکنش سریع و همچنین شورای همکاری خلیج فارس بکمک رژیمهای مزدور امریکا در منطقه برای مقابله با انقلاب اسلامی ایران و دیگر حرکت‌های ضدامریکایی از دیگر اقدامات شیطانی امریکا بوده است.

در پاییز 1985 آمریکاییها بخود اجازه دادند که هواپیمای مسافربری مصر را بمنظور دستگیری ابوالعباس - رباینده کشتی ایتالیایی «آکیله لائورو»- در آسمان این کشور ربوده و آن را به یک پایگاه هوایی ناتو در جزیره سسیل انتقال دهند.

در روز جمعه بیستم دسامبر 1989 آمریکا حمله بزرگ و خونین خود را به پاناما آغاز کرد و سرهنگ نوریگا رهبر پاناما را دستگیر و به زندانی در آمریکا منتقل نمودند!

در جنگ عراق علیه کویت، آمریکاها حدود نیم میلیون سرباز وارد خلیج فارس نمودند و در این منطقه حضور نظامی خود را نشان دادند.

بعد از یازده سپتامبر، به بهانه مبارزه با تروریست و کنترل مواد شیمیایی حمله نظامی به افغانستان و عراق نمود که در اولی بدلیل حمایت مجاهدین افغانی از آمریکا، این کشور موفق از بین بردن طالبان که در اصل دست نشاندۀ آمریکا بودند ولی تاریخ مصرفشان سر آمده بود، شد و در عراق هم به مدت بیست روز نتوانستند شهری از عراق را تصرف نمایند ولی عاقبت با مصالحه پنهانی با صدام جنایتکار بدون هیچ درگیری مهمی شهرهای مهم عراق تسلیم نیروهای آمریکایی و انگلیسی شدند و امیر کایی که با شعار دروغین دموکراسی و نجات مردم و دادن آزادی به ملت عراق وارد عراق شد "در حال حاضر خشن تر" درنده تر "متجاوزتر و خونین تر از صدام با مردم عراق رفتار می کند و از تجاوز به زنان پاک شیعه در زندان ابو غریب گرفته تا حمله به مراقد منور ائمه علیهم السلام و

تخریب آنها و کشتن جوانان و کودکان و خلاصه انواع ظلم ها را به مردم عراق اعمال می دارد.

از بدو پیدایش رژیم غاصب اسرائیل، آمریکا همواره از این رژیم بمانند یکی از ایالت های خود حمایت های مهم مالی و سیاسی و اقتصادی و نظامی نموده است و اگر حمایت های آمریکا از اسرائیل نبود تاکنون این رژیم غاصب سقوط کرده بود.

در عملیات ها و حملات آمریکا از ابتدای تجاوزاتش به کشورهای مختلف و همچنین کودتاها و توطئه های آمریکا و دست نشانده هایش در مناطق مختلف جهان تا کنون میلیون ها نفر کشته و میلیون ها نفر مجروح شده اند که اگر روزی قرار شود تا جنایات آمریکا از ابتدای پیدایش آن و مقدار تلفات انسانی و همچنین خرابی های اقتصادی که به بار آورده است بررسی شود آن وقت جهانیان می فهمند که این شیطان بزرگ خون چه انسان هایی را مکیده است و چه بسیار خانواده ایی را که نابود نموده است و در حال حاضر هم جنایات او بوسیله رژیم غاصب اسرائیل و دیگر ایادی او در جهان ادامه دارد. «و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون»

اولین رشد اقتصادی

در جنگ جهانی اول بخاطر دور بودن آمریکا از صحنه جنگ، باعث شد که آمریکا زیان اقتصادی نبیند و تخریب گسترده و تنظیم منابع مادی اقتصادی

کشورهای اروپایی سبب شد تا برای رفع نیازهای خود متوجه ایالات متحده آمریکا شوند. در نتیجه در آمریکا تولیدات صنعتی و جنگی بشدت افزایش یافت و باعث شد که آمریکا از کشوری که دارای 2/7 میلیارد دلار قرض خارجی بود به کشوری تبدیل شد که به کشورهای عمده اروپایی اعتبار داده بود. در همین سالها متفقین 10/3 میلیارد دلار به آمریکا مقروض بودند که در پایان دهه به 21 میلیارد دلار رسید. علاوه بر این تا سال 1919 آمریکا تقریباً نیمی از کالاهای ساخته شده جهان را می ساخت و یک ششم صادرات جهان در دست آن کشور بود و یک هشتم واردات جهان را به انحصار خود در آورده بود. تا سال 1929 درآمد ملی آمریکا برابر مجموعه درآمد ملی 23 کشور جهان از جمله انگلیس، فرانسه، آلمان، کانادا و ژاپن بود.

جنگ جهانی اول سبب شد تا مراکز ثقل اقتصاد عمومی و سیاست جهانی از اروپا به آمریکا متصل شود. آمریکا که ذخیره طلایش در 1914، هزار و هشتصد میلیون دلار بود در 1925 به رقم شگفت آور 4500 میلیارد دلار ترقی کرد که معادل نیمی از کل ذخیره طلای جهان بود.

در سالهای آخر دهه 1920 از بیست دولت آمریکای جنوبی، چهارده دولت به درجات مختلف در زیر کنترل اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا قرار داشتند.

جنگ جهانی دوم به کشورهای عمده درگیر صدمات قابل ملاحظه‌ای وارد ساخت. اما آمریکا بخاطر آنکه در سالهای اول جنگ در صحنه‌های آن دخالت مستقیم نظامی نکرد و نیز بخاطر فاصله زیادی که تا صحنه اصلی جنگ یعنی اروپا داشت، از صدمات جنگ مصون ماند. لذا در پایان جنگ بیش از نیمی از تمام محصولات صنعتی جهان در داخل آمریکا ساخته می‌شد و نیمی از کشتی‌های جهان متعلق به آمریکا بود. 90 درصد سرمایه جهانی مربوط به کشتی‌سازی و هواپیماسازی و کائوچو و منیزیم، 70 درصد صنایع مربوط به آلومینیم و 50 درصد سرمایه مربوط به تهیه ماشین آلات را در دست خود متمرکز کرده بود. همچنین 50 درصد از کل کالای وارداتی از جهان سوم و 45 درصد از کل تولیدات اسلحه در جهان توسط آمریکاییها تولید یا تأمین می‌شد.

چرا سازمان ملل در آمریکا مستقر شد؟

عللی که موجب شد آمریکا بعنوان مقر دائمی سازمان ملل انتخاب گردد بقرار زیرند:

1- بخاطر برخورداری آمریکا از شکوفایی اقتصادی بهتر نسبت به قدرتهای دیگر و اینکه آمریکا تعهد کرد تمامی نیازهای مالی و اقتصادی سازمان ملل را برآورده سازد.

2- بخاطر دور بودن از صحنه جنگ بین المللی از ثبات و آرامش بیشتری برخوردار بود.

3- آمریکا زمین مورد نیاز این سازمان را مجاناً در اختیار سازمان قرارداد.

4- دولت آمریکا 65 میلیون دلار وام 31 ساله به سازمان ملل برای احداث ساختمان آن داد.

5- طرح اولیه سازمان ملل ابتدا از طرف روزولت رئیس جمهور آمریکا داده شد.

6- واز همه مهمتر تلاش آمریکا برای سلطه بر این سازمان از علل استقرار این سازمان در آمریکا است.

امام خمینی (رض):

احساسات ایرانیان علیه ملت امریکا نبوده، بلکه دولت امریکا است. ما سال ها از بی عدالتی فریاد می زدیم و از اختناق شکایت داشتیم. اما امریکا شاه را بر

تخت نشاند یعنی در 1941 متفقین او را به جای رضاخان که نوکر انگلیس بود نشاندند و دولت امریکا در برابر مخالفت مردم ایران پیوسته از او حمایت کرد. شاه همه منابع ما را غارت کرد، شرف ملی ما، سرمایه های ما، استعداد های جوانان ما را بر باد داد، بدین ترتیب ایرانیان نمی توانند نظر خوبی به دولت امریکا داشته باشند.

افول امپراطوری

مدتها است که تحلیل گران سیاسی در کشورهای مختلف با دقت به تحولات آمریکا نگاه کرده وعده ای آنها معتقدند که نشانه هایی از زوال ابر قدرتی این کشور دیده شده است که شامل شکست های اقتصادی، سیاسی واجتماعی وفرهنگی در چند سال اخیر است ونشان می دهد که در آینده شاهد تحولات مهمی در سطح دنیا خواهیم بود وشاید همانطور که امام امت (رض) پیش بینی کرده اند وعده ای از تحلیل گران بر آن صحنه گذاشته اند این قرن، قرن پیروزی اسلام و قرن شکست شیطان بزرگ خواهد بود. لذا به آمار و ارقام مربوط به افول وزوال این قدرت شیطانی در مسائل مختلف بین المللی اشاره می شود.

نابسامانی وضعیت اقتصادی

«اقتصاد دانان معتقدند افول اقتصادی آمریکا از سال 1970 آغاز شده، یعنی حدود 15-20 سال پس از جنگ جهانی دوم، از زمانی که آلمان و ژاپن کشورهای خودشان را می سازند و بازار را در دستشان می گیرند آرام آرام توازن تجاری آمریکا به هم خورده و از 1970 به بعد رو به افول می گذارد.» و رای رویدادها ش 20

«در آمریکا از 25 سال پیش، درآمد نیمه فقیرتر جامعه دائماً کاهش می یابد. این فرآیندی آهسته اما بی وقفه است! ظرف 25 سال اخیر دریافتی 60٪ آمریکاییان که از خدمات محدودتر تأمین اجتماعی بهره می برند به رغم موانع گوناگون 20٪ کاهش یافته است.»

«در آمریکا یک درصد از جمعیت کشور 60٪ از ثروت کشور را در دست دارند و تنها 20٪ از مردم آمریکا از صعود بدون توقف سهام بورس «وال استریت» سود می برند. 80٪ مردم آمریکا وضعیت اقتصادی خوبی ندارند.»

«تراز بازرگانی آمریکا در سال 2000 در حدود 450 میلیارد دلار منفی می شود که در طول تاریخ بشر چنین بدهی ای وجود نداشته است.

اگر بخواهیم صادرات و واردات با تراز بازرگانی این کشور را با کشور خودمان مقایسه کنیم در نهایت ما حدود 2 میلیارد منفی داشتیم یا 2 میلیارد مثبت، ولی می بینیم در آمریکا این اختلاف بیش از 2000 میلیارد دلار منفی بوده و اینها همه بیان گر این است که آمریکا قدرت رقابتش را از دست داده است.

با مروری بر سیر تکنولوژی آمریکا می بینیم که این کشور در تمام زمینه های تکنولوژی، برتر بوده است ولی امروز شاهدیم که اینها در چندین زمینه صحنه را خالی کرده اند و کشورهای صاحب تکنولوژی دیگر، جای خالی را پر کرده اند.

از نظر انرژی تا جنگ جهانی دوم، آمریکا صادر کننده نفت بود ولی پس از آن کم کم این صادرات به صفر می رسد و در نهایت می بینیم که در شرایط فعلی روزانه حدود 18-19 میلیون بشکه مصرف دارد که فقط 7-8 میلیون آن را خودش تولید می کند و مابقی یعنی حدود دوسومش را وارد می کند. به پیش بینی کارشناسان، استخراج نفت در آمریکا در 10-14 سال آینده توجیه اقتصادی نخواهد داشت. از این بابت نیز می توان وابستگی روز افزونی را نسبت به انرژی در این کشور متصور بود. اگر بخواهیم در باره بدهی های آمریکا صحبت کنیم می بینیم که مجموع بدهی های دولت مرکزی و ایالتی در سال 2000 بالغ بر 30 هزار میلیارد دلار بوده است. از این مقدار حدود 7-8 هزار میلیارد دلار

بدهی مردم به سیستم بانکی بوده و مابقی بدهی دولت مرکزی و ایالتی است که اگر روزی ضربه‌ای به این عنصر حیاتی بخورد اقتصاد آمریکا را به شدت تخریب خواهد کرد.

مورد دیگری که تسلط اقتصاد آمریکا را به چالش می‌کشد و از ورود سرمایه به این کشور جلوگیری می‌کند تولد پولی به نام یورو در مقابل دلار است. به عنوان مثال از دو سال قبل به این طرف جریان سرمایه به آمریکا از 350 میلیارد دلار به 250 میلیارد دلار تنزیل یافته و پیش بینی می‌شود این رقم در طول سال 2002 به حدود 60 تا 50 میلیارد دلار برسد.

یکی از کارشناسان آمریکا که عضو تحلیل گر سیا نیز بوده پس از بیرون آمدن از این سازمان اعتراف می‌کند آمریکا در اقتصاد حرفی برای زدن در دنیا ندارد. قبل از واقعه 11 سپتامبر، آمریکا را بهشت سرمایه و بهشت مغزها می‌دانستند و با کنار هم قرار دادن مؤلفه‌های «سرمایه» و «مغزها» قدرتی فراتر از دیگر کشورها بر آن متصور بودند. آنان معتقد بودند که با وجود آسایش و امنیت و نیز فراهم کردن زمینه‌های لازم برای مغزها، هم سرمایه و هم استعداد های علمی به کشورشان سرازیر خواهد شد ولی شاهدیم که در حال حاضر یکی از مؤلفه‌ها یعنی «امنیت» مختل شده که خود دلیلی بر افول اقتصادی این کشور می‌تواند باشد.

گذشتن نرخ بیکاری از مرز 6 درصد و تنزل شاخص‌های بورس از 11 به 8

و سقوط شرکت‌هایی مثل ارون- که خیلی‌ها را بدبخت و مال باخته کرد -

نمون 9ه‌های دیگر از افول اقتصادی کشور آمریکاست.»

«آمریکا 21 هزار میلیارد دلار بدهی دارد که 17 هزار میلیارد دلار از

آن بدهی خارجی و 4 هزار میلیارد دلار آن داخلی است»

افول سیاسی

از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به تعبیر امام راحل

(قدس سره) آمریکا از اسلام سیلی خورد. آمریکا دیگر نتوانست سربلندی و قدرت

سیاسی سابق خود را حفظ کند و روز به روز ابهت خود را ازدست داده تا در

زمان ما چنان ضعیف شده است که در بیشتر کشورها و حتی پایتخت خود آمریکا

، پرچم آمریکا را به آتش می‌کشند و علیه او راهپیمائی می‌کنند.

در سازمان ملل و شورای امنیت دیگر کشورها زیر بار آمریکانمی‌روند

و نمونه آن اخیرا اتفاق افتاد که آمریکان نتوانست نظر اعضای شورای امنیت را در

مورد تصویب قطعنامه‌ای که به آمریکا اجازه جنگ با عراق را بدهد، جلب کند

. حتی متحدین او مانند آلمان و فرانسه و کانادا در مقابل او ایستادند و با او مخالفت

نمودند. لذا دیگر سازمان ملل بدرد آمریکا نمی‌خورد و این سازمان جایگاه خود را

در حمایت از آمریکا از دست داده است. همچنین کشورهایی مانند عربستان و ترکیه واردن و مصر که دولتها و حکومت‌هایشان وابسته به آمریکا بود و مؤید آمریکا در صحنه‌های مختلف بین المللی بودند اکنون به منتقد و مخالفین آمریکا در برنامه‌های سیاسی آمریکا تبدیل شده‌اند.

و همه این مسائل نشأت گرفته از انقلاب اسلامی و پیشرفت اسلام در جهان و آشنا شدن مردم دنیا با چهره واقعی اسلام می‌باشد. در این مورد به چند تحلیل توجه فرمائید.

«آمریکا کشوری است که قبل از سال 1970 اگر یک کارمند سفارتی‌اش زنگ می‌زد به شاه ایران و یا پادشاه عربستان و یا کشورهای دیگر، بی‌درنگ دستورش اجرا می‌شد ولی پس از آن می‌بینیم که دیگر ابهت قبلی را ندارد. مثلاً پس از روی کار آمدن تیم بوش پسر، اینها قول دادند که مسأله انتفاضه را حل کنند. عملاً هم رئیس سازمان سیا و پس از آن معاون امور خارجه و آنتونی زهی را به منطقه فرستادند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. دیک چنی که مرد شماره 2 قدرت در آمریکا پس از رئیس جمهور است با هر تکنیکی که وارد بود نتوانست سیاست‌هایش را در منطقه عملی کند.

عقب نشینی دیگر در موضع آمریکا را در حمایت از تایوان می بینیم. چهار ماه قبل در آمریکا این کشور پذیرفت که چین واحد را ببیند. مورد دیگر، هشدار بوش به ژاپن درباره همکاری نکردن با کره شمالی بود که همان موقع ژاپن اعلام کرد، همکاری خود را با کره شمالی ادامه می دهیم. این که ژاپن پس از اعلام محور شرارت به کره شمالی توسط بوش، می گوید ما با این همکاری می کنیم نشان می دهد که دیگر آمریکا، آن آمریکایی نیست که وقتی یک کارمند سفارتش دستوری صادر می کرد فوراً اجرا می گردید و هیچ کشوری حق اعتراض نداشت.

مصادق بارز بی اعتبار شدن آمریکا در دنیا را می توان در رأی آوردن رئیس جمهور آلمان (صدر اعظم) جستجو کرد که فقط شعارهای ضد آمریکایی داد.

شواهد فوق نشان می دهد که توان سیاسی آمریکا به شدت افت کرده است. در شورای امنیت با باج دادن مصوبه می گیرد که آن هم به طور کامل زیر بار قطعنامه نرفتند. در سازمان ملل تقریباً این کشور را از کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون مواد مخدر بیرون کردند. دیگر مثل سابق نیست که بتواند با حرف خودش در کمیسیونها نفوذ داشته باشد.

در منطقه خاورمیانه نیز در حال حاضر اگر روسها با آمریکا اندکی همکاری می کنند به خاطر پولی است که از آن می گیرند. روسها با این همکاری هوشمندانه

هم با مشکلات داخلی خود مقابله می کنند و هم حسابی کاسبی می کنند و مشکل اقتصادی خودشان را سرو و سامان می دهند. آمریکاییها به روسهایک پیشنهاد 10 میلیارد دلاری برای دفع زباله های هسته ای اش داد و از آنها خواست که در مقابل از قرارداد 1 میلیارد دلاری نیروگاه هسته ای ایران چشم پوشی کند اما روسها به هیچ وجه زیربار نرفتند. یا در مورد دیگر برای هماهنگ کردن ترکیه، کویت و اردن برای جنگ با عراق به این کشورها پول می دهد تا از پادگانهایشان استفاده کنند.»

نابسامانیهای اجتماعی و اخلاقی

«زندگی غربی یک زندگی لجن آلود و فاسدی است که هیچ یک از بنیادهای اصیل بشری خانواده و شخصیت انسان، سالم نمی ماند و این چیزی است که مردم امریکا و اروپا از آن رنج می برند.» {مقام معظم رهبری}

«در امریکا، کودکان زودتر از معمول، بالغ می شوند و از سنین خردسالی، احساس و هیجان جنسی در ایشان زنده می شود.

هیچ جای تعجب نیست که در بین طبقات مختلف حتی طبقات پولدار و باسواد، دخترانی پیدا می شوند که در سالهای هفت و هشت سالگی با کودکان هم سن و سال خود رابطه جنسی برقرار کرده و احتمالاً به فحشاء مبتلا می گردند.

به عنوان مثال دختر هفت ساله‌ای از یک خانواده آبرومند! با برادر و گروهی از دوستان برادرش، مرتکب فحشاء شده بودند. پنج نفر دیگر شامل دو دختر و سه پسر، گروه فحشاء را تشکیل داده و کودکان دیگر رابه این کار وادار می کردند در حالی که بزرگترین آنها ده ساله بود. دختر دیگری که نه سال داشت، خود را بسیار خوشبخت می دانست زیرا در این سن و سال، معشوقه چندین نفر شده بود! یکی از مجلات آمریکائی نوشته است:

سه عامل شیطانی وجود دارد که دنیای امروز ما را فرا گرفته و درافروختن آتش برای ساکنین زمین مؤثرند.

عامل اول ادبیات بی آبرو و دور از عفت است که بعد از جنگ جهانی باتمام وقاحت و بی عفتی و بی آبرویی بشکل عجیب و غریبی ترویج شدو دنیا را فرا گرفت!

عامل دوم فیلمهای سینمایی است که نه تنها غریزه شهوانی حیوانی را تحریک می کند بلکه در این خصوص،دروس علمی و عملی را برایشان تلقین می نماید.

عامل سوم پایین آمدن سطح اخلاق زنان است که در لباس، برهنگی،اعتیاد و اختلاط بدون قید و شرطشان با مردان بصورت آشکاری بچشم می خورد. این

مفاسد سه گانه بمرور زمان رو به ازدیاد است و آخرین نتیجه آن زوال تمدن و از بین رفتن مسیحیت است که اگر ما امروز از طغیان آنها جلوگیری نکنیم، بطور حتم تاریخ رومیها و کسانی که به پیروی از شهوت و غریزه جنسی رهسپار عدم گردیدند برای ما هم تکرار می شود زیرا آنها هم مانند ما در شراب، زن، رقص و موسیقی و لهو و لعب غرق شده بودند.

در این جامعه دیگر زن با عفت دارای احترام نیست! اصلاً عفت و تهذیب و حجاب و از روابط نامشروع دوری نمودن و قانع بودن به همسر خود، نشانه بی تمدنی! و بی فرهنگی و عدم پیشرفت به حساب می آید!

در آمریکا، ادبیاتی دارای مرتبه و منزلت است که بتواند با جاذبه های جنسی بکار گرفته شده در فیلمهای سینمایی، تئاترها و موسیقی ها و داستانهای فاسد، زن را عریان تر و برهنه تر معرفی بکند و بدین وسیله مشتریهای بیشتری جذب کرده و مثلاً نوشته شود که فلان فیلم اینقدر فروش داشت و یا فلان کتاب با این تیراژ فروش رفت.

نتیجه تسلط شهوات بر همه امور و حضور بی قید و شرط زن برهنه و عریان در همه جا، پیدا شدن آثار مخربی است که نصیب این ملتها شده است.

فساد نظام خانوادگی، افزایش آمار طلاق، تعداد کم ازدواج
کثرت فرزندان نامشروع، کشتن فرزندان نامشروع با فراغت بال افزایش بیماران
روانی (در امریکا از هر سه نفر یک نفر مشکل روانی دارد)، کثرت تجاوزات و
جنايات و از بین رفتن اخلاق سالم در جامعه و بی‌اعتمادی به هم و مردن
فضیلت‌های اخلاقی در بین اقشار مختلف مردم، از بین رفتن عاطفه و محبت،
شورش و طغیان مردم، احساس پوچی در بین اکثر جوانان و... همه از معضلات
جوامع غربی می‌باشند.».

مؤلف کتب تاریخ فحشاء، آقای «جورج راثیلی اسکات» می‌نویسد:

مرتکب شدن به فسق و فجور و ولگردی در خیابانها و عدم عفت برای دوشیزه
امروزی از جمله وسایل زندگی تجملی بشمار می‌رود. استعمال مواد مخدر، و
شرابهای ترش مزه، رنگ کردن ناخن و لبها به رنگ سرخ، مهارت داشتن در
مورد مسائل جنسی و تدابیر ضد بارداری و سخن از فحشاء نیز از جمله ضروریات
امروزی شدن و پیشرفت زندگی تجملی محسوب می‌شود. تا الان هم تعداد زنانی
که پیش از ازدواج، روابط جنسی دارند رو به ازدیاد و افزایش است و آن را هیچ
عیب و گناهی نمی‌دانند و وجود دختران باکره در هنگام عقد ازدواج در کلیسا
بسیار نادر و کمیاب است.

بزرگترین عامل این بی بند وباری در مسائل جنسی، اشتغال زنان به کارهای تجاری و اداری و کارهای مختلف دیگر است که بهترین وسیله و فرصت برای اختلاط مردان و زنان است. و باعث شده که قوه دفاعی زن در مقابل تجاوز مرد، کم و نابود شده و روابط شهوانی بین زن و مرد از هر قید اخلاقی آزاد گردد. در این حال لذت زندگی در نزد دوشیزگان این است که مرد جام لذت و تمتع را به وی تقدیم کند و لذا بدنبال این لذت‌ها به رقاص خانه‌ها، کلپهای شبانه، هتلها و قهوه‌خانه‌ها سر می‌زند تا بتواند مرد بیگانه‌ای را که صاحب ماشین و ثروت است، شکار کند! به این ترتیب او خود را با رضا و رغبت فراوان در محیط و اوضاعی می‌اندازد که تمایلات جنسی را مشتعل تر می‌کند و نه تنها از عواقب آن ترسی ندارد بلکه آن را با شادی و آغوش باز استقبال می‌کند».

ایدز!

«نیوت گنگریچ، رئیس اسبق مجلس نمایندگان امریکا:

ایالات متحده باید جهان را رهبری کند... اما با کشوری که در آن دوازده ساله‌ها باردار می‌شوند، پانزده ساله‌ها همدیگر را می‌کشند، هفده ساله‌ها به ایدز مبتلا می‌شوند و هجده ساله‌ها دیپلم می‌گیرند بدون اینکه بتوانند بخوانند و بنویسند، هیچ کس را نمی‌شود رهبری کرد!»

«هرساله 350 هزار دختر نوجوان آمریکایی در سنین بین پانزده تا نوزده سال دوره دبیرستان به سبب ارتباط‌های نامشروع فرزندان غیرقانونی به دنیا می‌آورند و این آمار در دهه‌های اخیر سال به سال در حال افزایش است.»

جان نکد، نویسنده و تحلیل‌گر غربی:

«انتشار ایدز در ایالات متحده و اروپا و سایر نقاط جهان خطر جدی در روابط این جوامع بوجود آورده است. هزاران نفر و از جمله شخصیت‌های معروفی نظیر «روک هادسون» هنرپیشه آمریکایی به این بیماری دچار شده‌اند. اکنون شانزده میلیون نفر در سنین مختلف در کشورهای اروپایی و آمریکا حامل ویروس ایدز هستند... هراس از مواجهه با این هیولای خزنده به استودیوهای هالیوود نیز کشانده شده است. آن‌جا که پس از ابتلای برخی هنرمندان نامی، تمامی هنرپیشه‌های زن و مرد ملزم به ارائه گواهی نامه عدم ابتلا به ویروس ایدز هستند!»

«در فاصله سال 1985 تاکنون ایدز قربانیان زیادی از هالیوود گرفته است.

جون کالینز، بازیگر سینما گفته است که: ایدز مکافات گناهان هالیوود است.

مرگ هادسن در اکتبر 1985 همچون زلزله موجی از وحشت و حیرت در

قشرهای لوکس هالیوود برانگیخت. اد آلستر رئیس اتحادیه بازیگران سینما، که

شصت هزار بازیگر را زیر پوشش خود دارد، پیشنهاد کرد که در گام اول
صحنه‌های بوسه از کلیه فیلم نامه‌ها حذف شود!...

در سال 1991 فقط آمار رسمی حاکی از 67 مرگ در هالیوود بر اثر ابتلای به
ایدز بوده است.»

سقط جنین

«سالانه بیش از چهارصد هزار مورد سقط جنین در زنان زیر بیست سال رخ
می‌دهد که اکثراً در دختران ازدواج نکرده امریکایی است و 70٪ این دختران
حملات جنسی افراد و گروه‌های مستهجن و هرزه را تجربه می‌کنند!»

«بر اساس آمار ارائه شده در ایالات متحده امریکا یک میلیون نوجوان در
دوران بلوغ از منزل فرار می‌کنند که 2/3 فرار افراد مؤنث ناشی از آزارهای جنسی
در محیط خانواده می‌باشد.»

«در شهر نیویورک فردی که یک کلینیک روان‌شناسی خصوصی تأسیس
کرده بود و در آن یکصد کودک را تحت نظارت و مراقبت داشت پس از آنکه
متهم شد که تمامی یکصد کودک را مورد تجاوز قرار داده است به اسرائیل
گریخت که متأسفانه یک سوم این کودکان آلوده به ایدز شدند!...»

خودکشی!

«بر اساس گزارش‌های منتشره در ایالات متحده آمریکا در هر شش ساعت یک نفر زیر نوزده سال به وسیله سلاح گرم دست به خودکشی می‌زند. در سال 1447، 1990 نفر بین سنین ده الی نوزده سال به وسیله سلاح گرم خودکشی کرده‌اند.»

«بر اساس آمار موجود، خودکشی دومین علت مرگ و میر در بین جوانان 15-24 ساله در ایالات متحده می‌باشد.»

دکتر ردفیلد جیمیسون استاد روان پزشکی دانشگاه «جانزهاپکینز» در همین باره گفت: سالانه حدود سی هزار آمریکایی خودکشی و 750 هزار نفر دیگر هم اقدام به خودکشی می‌کنند ولی نمی‌میرند. از هر پنج نوجوان آمریکایی طی یک سال گذشته یک نفر خودکشی کرده یا جدأ قصد آن را داشته است.»

«آمار تکان دهنده موجود حاکی از آن است که در این کشور بین سال‌های 1970 تا 1980 میزان خودکشی در میان گروه سنی

15-20 ساله 50٪ افزایش یافته است.»

افسردگی: مجله اکونومیست در شماره اول ژانویه 1999 خود، با چاپ گزارشی در باره پدیده افسردگی و علل و آثار آن در ایالات متحده آمریکا نوشت:

به عقیده روان شناسان، افسردگی بیماری ناشی از مدرنیسم و فشارهای جانبی آن است و جوانان به ویژه در آمریکا که سرعت نوآوری در آن جا بیش از سایر نقاط جهان است در سنین پایین تر در دام این بیماری گرفتار می آیند. در سال 202 افسردگی پس از بیماری های قلبی، گسترده ترین بیماری دامن گیر بشر خواهد بود. به نوشته این مجله:

دکتر ارنست برنت و همکارانش از انستیتو تکنولوژی ماساچوست آمریکا برآورد کرده اند که هزینه های مربوط به بیماری افسردگی در آمریکا سالانه بالغ بر 44 میلیارد دلار یعنی تقریباً برابر هزینه های بیماری های عروقی است و این بدان معنا است که هر آمریکایی سالانه 6 هزار دلار بابت بیماری افسردگی پرداخت می کند.

این مجله می افزاید:

هزینه‌های مربوط به درمان بیماری افسردگی به 12 میلیارد و 400 میلیون دلار بالغ می‌شود و خودکشی مبتلایان به افسردگی 7 میلیارد و 500 میلیون دلار به این رقم می‌افزاید که خسارت ناشی از دست رفتن نیروی انسانی در آن به حساب نیامده است.

اکنون می‌نویسد:

در این میان، بازار داروهای ضد افسردگی بسیار گرم است. طبق برآورد انستیتو تکنولوژی ماساچوست ارزش بازار جهانی این داروها بالغ بر 7 میلیارد دلار است که انتظار می‌رود در پنج سال آینده 50٪ رشد داشته باشد!

مشهورترین داروی درمان بیماری افسردگی که امروزه به ویژه در آمریکا رواج دارد «پروژاک» است که شرکت سازنده آن «الی لیلی» سالانه 2 میلیارد و 600 میلیون دلار به جیب سهامداران خود سرازیر می‌کند.

در مجله دانستنی‌ها، 62/7/5 آمده است که:

آمریکایی‌ها هر شب بالغ بر سی میلیون قرص خواب آور مصرف می‌کنند، که اگر طی یک سال این تعداد قرص را روی هم انباشته کنیم حدود 600000 کیلوگرم وزن خواهد داشت.

واین 600 تن قرص برای به خواب بردن تمام مردم جهان به مدت هشت شبانه روز کافی می باشد!

«الوین تافلر، نویسنده و نظریه پرداز معروف امریکایی:

در سراسر کشورهای مرفه فریاد عجز و لابه های آشنا به گوش می رسد. میزان خودکشی نوجوانان رو به افزایش است. الکلیسم بیدادمی کند. افسردگی روانی همه گیر شده است، بربریت و جنایت مُد روز گردیده است!

در ایالات متحده اتاق های اورژانس بیمارستان ها مملوّ از معتادان به ماری جُوّانا و دیوانه های سرعت و دسته های اراذل واوباش و معتادان به کوکائین و هرویین و بالاخره افرادی که گرفتار بحران شدید عصبی شده اند.

مددکاری اجتماعی و بهداشت روانی در همه جا به سرعت رو به گسترش گذاشته است، در واشنگتن یک کمیسیون بهداشت روانی وابسته به دفتر ریاست جمهوری اعلام می دارد که به طور کامل شهروندان ایالات متحده از نوعی فشار عصبی رنج می برند. و روان شناسی از مؤسسه ملی بهداشت روانی ادعا می کند که تقریباً هیچ خانواده ای بدون نوعی ناهنجاری روانی وجود ندارد و اعلام

می‌کند روان پریشی، جامعه آمریکا را که آشفته و پریشان و متفرق و نگران آینده است، فرا گرفته است!»

تافلر می‌افزاید: زندگی روزمره واقعاً به طرز افتضاح آمیزی کیفیت خود را از دست داده است و اعصاب همه خورد و داغان است، دست به یقه شدن و تیراندازی در مترو یا صفهای بنزین نشانگر این واقعیت است که کنترل اعصاب از دست افراد خارج شده است، میلیون‌ها نفر از مردم به آخرین حد از ظرفیتشان رسیده‌اند.

خشونت

«در شیکاگو مسن ترها بعد از تاریک شدن هوا از قدم زدن در خیابان‌ها وحشت دارند. در مدارس و ایستگاه‌های قطار زیرزمینی نیویورک خشونت غوغا می‌کند.

در کالیفرنیا مجله‌ای برای خوانندگان خود به اصطلاح دفترچه راهنمای عملی در مورد استفاده از سلاح‌های دستی و دوره‌های تیراندازی و سگ‌های محافظ تعلیم دیده، دزدگیر و ابزار ایمنی برای استفاده شخصی دوره‌های دفاع از خود و نظام‌های ایمنی کامپیوتری ارائه می‌کند.

«در سه دهه گذشته هشتاد میلیون نفر به جمعیت آمریکا اضافه شده است که 20٪ این عده را مهاجرین جدید از آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا تشکیل می دهند:

در این مدت، در بین جمعیت قریب به سیصد میلیونی آمریکا، جنایت چهاربرابر شده است، خشونت بین طبقات مختلف و افراد ده برابر بالا رفته است و نسبت طلاق در خانواده ها از 30٪ به 70٪ افزایش یافته و تعداد کودکان نامشروع دوازده برابر شده است.

تجارت مواد مخدر در بین جوانان آمریکایی مرسوم شده است. و امنیت داخلی در آمریکا حتی در مدارس ابتدایی و متوسطه به وضع بحرانی رسیده است.

عده زندانیان در این سه دهه از یکصد هزار نفر به بیش از یک میلیون نفر تجاوز کرده است و در یک آمار جدید 70٪ از مردان آمریکایی اظهار کرده اند که به همسران خود وفادار نبوده اند.

امروزه بیش از هر موقع دیگر افکار عمومی آمریکا حاضر است از تخلفات اخلاقی و قانونی رهبران سیاسی خود گذشت کند، زیرا حرمت چنین اعمالی در جامعه آمریکا از بین رفته است.

چند سال قبل شهردار واشنگتن به علت تخلفات قانونی واستعمال و خرید و فروش مواد مخدر به زندان محکوم شده بود، مجدداً در انتخابات به همین سمت انتخاب گردید!

سستی و از بین رفتن حرمت والدین

بنجامین اسپاک، پزشک آمریکایی:

«میزان قتل و تجاوز و بهره کشی جنسی و بهره کشی از فرزندان و همسران به طور تکان دهنده‌ای بالاست.» «بیشتر سالخوردگان - مگر این که ثروتمند باشند - آرزو دارند که فقط تحمل شوند.» «دیگر پدر در بسیاری از خانواده‌ها چهره با ابهتی ندارد... و در برنامه‌های تلویزیونی

اغلب اوقات پدر به عنوان دلچسپ تصویر می‌شود، مادران هرچه کمتر و کمتر در مقام تربیت کنندگان قابل اتکا و قابل احترام دیده می‌شوند.» «هر بچه‌ای به طور متوسط تا قبل از پایان دوره ابتدایی تصویر «رسانه‌ای» حدود هشت هزار قتل را تماشا کرده است.»

جوز لانز، از اساتید دانشگاه بوستون آمریکا:

«یک نوجوان شانزده ساله آمریکایی در دوران کودکی و نوجوانی اش تا سن (16 سالگی) شاهد هجده هزار مورد قتل و هشت هزار مورد تجاوزجنسی از تلویزیون می باشد.»

جوئیس برایس، نویسنده و روزنامه نگار:

«با کاهش تعداد خانواده هایی که از پدر و مادر برخوردارند جامعه ایالات متحده روندی رو به زوال را آغاز نموده است.»

واشنگتن تایمز:

«در آمریکا فرزندان طلاق و تک والدینی و بی سرپرست در محیط خانه خود هیچ گونه آموزش اخلاقی نمی بینند. استشنا هم وجود دارد و بعضی مادران کار خود را به نحو احسن انجام می دهند. اما بسیاری از آنها درگیر استفاده از مواد مخدر هستند و از نظر موقعیت مالی تنها نیم قدم با بی خانمانی فاصله دارند. بنابراین همه چیز به هم ریخته است، بچه ها خشونت و اثرات منفی را مدل خود قرار می دهند.»

«دکتر آنتوانت ساندرز درباره وضع کودکان امریکا می نویسد:

در امریکادر سال 1990 بیش از یک چهارم کودکان زیر هیجده سال یا

فقط با یکی از والدین خود ویا بدون هیچ یک بسر می بردند.»

«براساس آمار معتبر:در امریکا سالانه بیش از یک میلیون نوجوان

ازخانواده های خود فرار می کنند که نیمی از آنها دختران نوجوانی هستند که به

علت سن پایین نمی توانند شغلی داشته باشند لذا ب...به دزدی ومبادله مواد مخدر

و فحشا روی می آورند.»

«کشیش یرس ریتز می گوید:در امریکا بالغ بر پانصد هزار نوجوان زیرهفده

سال اختصاصاً به کار فحشا اشتغال دارند.»

«جوئیس برایس نویسنده و تحلیلگر روزنامه واشنگتن تایمز با ارائه گزارش

ویژه ای در زمینه شکست خانواده در امریکا می نویسد:

با کاهش تعداد خانواده هایی که از پدر ومادر برخوردارند جامعه ایالات

متحده روندی رو به زوال را آغاز کرده است.»

مواد مخدر و کودکان

رودی تاکاشینی،مدیر شورای نوجوانان بنیاد کارانگی:

«ناهنجاری نسل جوان این کشور تهدیدی نسبت به ثبات و

سلامت اجتماعی جامعه آمریکا در قرن 21 است.» در هیچ دوره‌ای از

تاریخ اجتماعی ملت آمریکا، مقطع سنی ده تا چهارده ساله با این طیف وسیع از

خطرات مواجه نبوده است. یک سوم کودکان سیزده ساله آمریکایی معترفند که

حداقل یک بار از مواد مخدر استفاده کرده‌اند. میزان خودکشی در بین کودکان ده

تا چهارده ساله آمریکایی در سال 1364 تا 1371 شمسی به دو برابر رسیده است

و خشونت و بزهکاری در بین آن‌ها از سال 1359 تا 1371 دو برابر شده است. هر

هر کودک ده تا چهارده ساله آمریکایی یکی از آنان در خانواده تک والدینی

بزرگ می‌شوند. مصرف سیگار در بین کلاس هشتمی‌ها از سال 1370 تا 1373 تا

30٪ افزایش یافته و به 18/6 رسیده است.» ماهنامه صبح 74/7/25

کشیش یرس ریتر:

در آمریکا بالغ بر پانصد هزار نوجوان زیر هفده سال اختصاصاً به کار فحشا

اشتغال دارند.»

نوجوانان مجرم!

دانشگاه نورسترن: «تعداد جوانان هفده ساله آمریکایی که مرتکب قتل

شده‌اند طی سالیان 1985 تا 1991 (121٪) افزایش یافته است. شمار قاتلان

شانزده ساله آمریکایی هم در طی همین زمان به میزان 158٪ رشد یافته است و ارتکاب جنایت و تبهکاری در بین جوانان پانزده ساله آمریکایی از رشدی معادل 127٪ برخوردار بوده است.»

وزارت دادگستری آمریکا:

«تعداد نوجوانان زیر هجده سال که به دلیل ارتکاب جرائم زندانی هستند طی سال‌های 1985 تا 1997، دو برابر شده است.»

کشتار کودکان و شهروندان

کلینتون:

«به دلیل وجود تعداد زیادی سلاح گرم در دست مردم، برای بسیاری از آمریکایی‌ها زندگی در ایالات متحده بسیار خطرناک‌تر از زندگی در سومالی جنگ زده شده است.»

واشنگتن پست:

«کنترل واشنگتن پایتخت آمریکا خارج از قدرت پلیس است و این شهر با 489 فقره قتل در میان پایتخت‌های دنیا مقام اول را داشته است و خیابان‌های آن به کشتارگاه تبدیل شده‌اند.»

پرفسور مولانا:

«در نیویورک در سال 1960 تعداد قتل‌ها 390 مورد بود، که در سال 1986 به 1987 نفر و در سال 1990 به 2245 نفر افزایش یافت.»

باز هم خشونت و کشتار

مؤسسه امنیت و سلامتی در آمریکا:

«1071 آمریکایی در طول سال 1994 در محل‌های کار خود به قتل رسیده‌اند و بیش از 160 هزار نفر دیگر هم مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.»

صندوق حمایت از کودکان:

«شمار کودکانی که به ضرب گلوله در ده سال گذشته در آمریکا کشته شدند 94٪ افزایش یافته است، طبق آمار هر دو ساعت یک کودک در آمریکا هدف گلوله قرار می‌گیرد.»

بر طبق آمار دفتر تحقیقات فدرال آمریکا:

«در سال 1987 تعداد بچه هایی که هدف گلوله قرار گرفته و کشته شده اند به 1270 نفر رسیده و پنج سال بعد یعنی در 1992 به بیش از 2804 رسید.»

تجاوز و هتک حرکت زنان

نیویورک تایمز:

«تفریح آمریکاییان شکل زشت و شرم آوری پیدا کرده است. فیلم ها و ترانه ها، آوازا و نمایش ها به جای اینکه الهام بخش و پیام آور باشند، هراس آور و زننده شده اند.»

تجاوز جنسی، استعمال دخانیات، مواد مخدر، شیطان پرستی، خشونت و هرزگی و بی بند وباری در شهرهای مختلف آمریکا اوج گرفته است.

شهرهایی چون واشنگتن، نیویورک، شیکاگو، بوستون، لس آنجلس، سانفرانسیسکو و چند شهر دیگر به عنوان مناطق خطرناک قلمداد شده اند، زیرا هیچ گونه تأمین جانی و ناموسی برای زنان وجود ندارد.»

«هر ساله 350 هزار دختر نوجوان آمریکایی نشریه آمریکایی ریدرز دایجست:

در سنین بین پانزده تا نوزده سال دوره دبیرستان به سبب ارتباط‌های نامشروع فرزندان غیرقانونی به دنیا می‌آورند و این آمار در دهه‌های اخیر سال به سال در حال افزایش است.»

ویلسون، پزشک آمریکایی:

«در ایالات متحده از هر دوزن یکی در طول زندگی در معرض تهدید و تجاوز گروهی بوده که همراه با مصرف الکل و مواد مخدر می‌باشد.»

«سالانه بیش از چهارصد هزار مورد سقط جنین در زنان زیر بیست سال رخ می‌دهد که اکثراً در دختران ازدواج نکرده آمریکایی است و 70٪ این دختران، حملات جنسی افراد و گروه‌های مستهجن و هرزه را تجربه می‌کنند.»
نیویورک تایمز:

«کارآگاهان شخصی بوش هم قادر به مهار جنایات و تعرض به خانم‌های جوان و دختران نیستند! و تنها رفتن به بیرون از خانه از ساعت هشت شب برای زنان و دختران 100٪ مخاطره آمیز است.»

مارلین فرانچ، نویسنده:

«یک مرد آمریکایی در هر دوازده ثانیه زنش را کتک می‌زند و هر روز چهار تا از این ضرب و جرح‌ها موجب فوت زن می‌گردد! طبق بررسی‌های اف بی آی، تعداد تجاوزات به زنان افزایش داشته است. هر ساله حدود دویلیون و نیم زن مورد حمله-تجاوز-و سرقت قرار گرفته که یک چهارم این جنایت‌ها توسط افراد فامیل یا دوستان صورت می‌گیرد.»

اشاعه مواد مخدر در بین نوجوانان و زنان

رئیس مبارزه با مواد مخدر آمریکا:

«تعداد کودکان زیر هجده سال که در رابطه با مواد مخدر دستگیر شده‌اند

بین سالهای 91-95 بیش از 37٪ افزایش یافته است» وی افزود:

این نخستین موج ضعیف از یک طوفان ویرانگر است.»

«تنها در سال 1990، تعداد 978 نوجوان به جرم فروش مواد مخدر در

پایتخت آمریکا دستگیر شده‌اند و 431 نوجوان دستگیر شده درواشنگتن اعتیاد به

کوکائین داشته‌اند.»

منابع معتبر پزشکی آمریکا رسماً اعلام کرده‌اند که :

«2/3 نوجوانان ایالات متحده قبل از اتمام دبیرستان یکی از اشکال داروهای

مخدر را استفاده می کنند.»

وزارت بهداشت و خدمات انسانی آمریکا:

«استفاده نوجوانان دوازده تا هفده ساله آمریکایی از مواد مخدر در سال های

1371 تا 1374 به میزان 78٪ افزایش یافته است. بنابر این گزارش که از سوی

این وزارتخانه هر سال منتشر می گردد:

نسبت افرادی که سن آنان میان دوازده تا هفده سال است و حداقل ماهی

یک بار کوکائین مصرف می کنند در سال گذشته 166٪ افزایش یافته است.»

روزنامه وال استریت ژورنال:

«تعداد زنانی که در سال 1996 به دلیل سوداگری مواد مخدر در زندان های

آمریکا زندانی شده اند به 23 هزار نفر می رسد که نزدیک به دوبرابر تعداد زنانی

است که در سال 1986 با جرمی مشابه زندانی شده بودند.» «تعداد زنانی که به

دلایل غیر از قاچاق مواد مخدر در آمریکای زندانی شده اند نیز طی سال های 1986

الی 1996 از هفده هزار نفر به 39 هزار نفر رسیده است. این در حالی است که

سازمان‌های حقوق بشر گزارش‌هایی دربارهٔ شرایط بد زنان زندانی و تجاوز و تعرض به آن‌ها داده‌اند.»

کثرت زندانیان: وزارت دادگستری آمریکا: «در پایان سال 1995 از هر 167 شهروند آمریکایی یک نفر در زندان محبوس بوده و درحالی که در سال پیش از آن از هر 320 شهروند آمریکایی یک نفر در زندان‌های این کشور محبوس بوده است.»

«شهرداری شهر نیویورک به امید آن که بیشتر شدن زندان‌ها باعث کنترل جرایم و خشونت‌ها گردد یک میلیارد دلار صرف ساختن زندان‌های جدید کرده و بودجه اختصاصی زندان‌ها از 120 میلیون دلار در 1981 به 800 میلیون دلار در حال حاضر رسیده است.»

«تعداد زندانیان شهر نیویورک از 7000 نفر در 1980 به 22 هزار نفر در حال حاضر رسیده است.» «با اینکه برنامهٔ افزایش زندان‌ها جهت کنترل جرایم عملاً شکست خورده است و طی این مدت در شهر نیویورک اعمال خشونت آمیز 15٪ رشد داشته معذک شهردار جدید شهر در پی ساختن 5500 تخت جدید برای زندان‌های شهر است!» همان منبع

«بر اساس آخرین آمار موجود، تعداد زندانیان در ایالات متحده که به دلیل جرایم متعدد در زندان به سر می‌برند به دویلمیون نفر رسیده است یعنی از هر 125 نفر افراد جامعه این کشور یک نفر در زندان به سر می‌برد.»

«بررسی بودجه فدرال و ایالتی آمریکا نشان می‌دهد که طی هشت سال گذشته بودجه ساختن زندان‌ها 30٪ افزایش یافته است، در حالی که بودجه آموزش عالی 18٪ کاهش را نشان می‌دهد!»

«ایالت پر جمعیت کالیفرنیا طی دوازده سال گذشته 21 زندان جدید ساخته و تنها یک دانشگاه جدید بنا نموده است و وضعیت مشابهی هم در ایالت فلوریدا وجود دارد.»

وضعیت خطرناک دانشجویان و دانش آموزان

مرکز پیش‌گیری از بیماری‌های دکتر لیوید کلبه:

«40٪ دانشجویان مدارس عالی آمریکا الکل مصرف می‌کنند و 31٪ آن‌ها دائماً و 51٪ گاه ماری جوانا می‌کشند و 27٪ از الکل خوارها گفته‌اند که در

حال مستی رانندگی می کنند و گه گاه با همین حالت به کلاس درس و آزمایشگاه و کتاب خانه می روند.

بر اساس این گزارش: 13/1 دانشجویان نیز در خواب گاه ها و یا محیط دانشگاه ها مورد تجاوز قرار گرفته اند.»

«در مطالعه ای که در سال 1986 در مدارس ایالت کالیفرنیا

انجام گرفت، هفت مورد از مسائل جاری به شرح زیر بود:

استفاده از مواد مخدر، نوشیدن مشروبات الکلی، حاملگی

دختران جوان، خودکشی، تجاوز، دزدی و خشونت.

البته یک مورد دیگر که در سال های اخیر به موارد بالا افزوده شده در غالب

ایالات آمریکا به عنوان یک معضل اجتماعی مطرح شده، مسلح شدن جوانان

دانش آموز به انواع سلاح های گرم و بعضاً استفاده از آن ها علیه معلمان، کارکنان و

دانش آموزان دیگر است.»

«در سال 1997-1998 در 10٪ مدارس آمریکا 4100 مورد تجاوز و اقدامات تهاجمی و 7100 فقره دزدی و 1100 مورد درگیری مسلحانه میان دانش آموزان به وقوع پیوسته است.»

واشنگتن پست:

«بر اساس برآورد «برایان ری» متخصص امور تعلیم و تربیت، نزدیک به یک میلیون کودک و نوجوان آمریکایی در منزل آموزش دیدند و به مدرسه نرفتند و این روند رو به رشد بوده و تا سال 2000 به دو میلیون کودک و نوجوان خواهد رسید.

علت عمده چنین روندی تمایل اولیا به آموزش های معیارهای اخلاقی و اصول دینی به کودکان می باشد، چرا که هرگونه تعلیم و تربیت مذهبی و حتی نمادهای دینی در مدارس آنها ممنوع می باشد.»

آمریکای قمارباز!

واشنگتن پست:

«آمریکا ملت قماربازان شده و قماربازی به مقدار 482 میلیارد دلار در سال بزرگترین سرگرمی ملی آمریکا شده است. موسیقی، قایق و کشتی رانی، پارکهای تفریحی، مسابقات ورزشی و سینما و فیلم از جنبه سرگرمی پایین تر از قمار قرار گرفته اند. بر اساس آمار: تعداد ورودی به همه نوع پارک تفریحی، سالیانه 128 میلیون نفر می باشد.

تعداد ورودی به کازینوهای قمار، سالیانه 125 میلیون نفر، به کنسرت موسیقی سالیانه 24 میلیون نفر، به بازی های فوتبال کلوپ های اصلی 14 میلیون نفر و به تئاترهای معمولی سالیانه 9 میلیون نفر می باشد... آمار جدید نشان می دهد که :

جنايات در نقاطی که قماربازی رواج دارد رو به افزایش است و عده نوزادان خارج از چهارچوب زناشویی در سال های اخیر ده برابر افزایش پیدا کرده است و عده کسانی که به جرم جنایت در زندان به سر می برند از یک میلیون نفر گذشته است.»

فساد مسئولین حکومتی

اداره نظارت بر عملکرد کنگره آمریکا:

«نماینده گاه مجلس آمریکا در فاصله ژوئن 1989 تا ژوئن 1990 مجموعاً 8331 چک بی محل کشیده‌اند که به طور متوسط نوزده چک برای هر عضو مجلسی بوده و چک‌های بی محل برگشتی هر نماینده یک هزار دلار در سال می‌باشد... مبلغ بعضی از چک‌های برگشتی متجاوز از ده هزار دلار می‌باشد.»

بر اساس گزارش این اداره با وجود این که در اواخر سال 1989 قوانینی برای جلوگیری از این سوء استفاده به اجرا گذارده شده ولی میزان چک‌های برگشتی و بی محل نمایندگان 8٪ افزایش یافت!

«در دودهه 1970 و 1980 پانزده تن از سران و اعضای کنگره آمریکابه علت تخلف قانونی رشوه خواری و سوء استفاده و فساد از سمت خود استعفا داده و یا برکنار شده‌اند.»

نیوت گنگریج، رئیس اسبق مجلس آمریکا:

«ایالات متحده باید جهان را رهبری کند اما با کشوری که در آن دوازده ساله هاباردار می‌شوند، پانزده ساله هاهمدیگر را می‌کشند، هفده ساله‌ها به

ایدز مبتلا می شوند و هجده ساله هادیلم می گیرند بدون این که بتوانند بخوانند و

بنویسند هیچ کس رانمی شود رهبری کرد»

جیمز ترفیکانت، نماینده دموکرات آمریکا:

«در مدارس ما مواد مخدر هست، تجاوز جنسی هست، حتی قتل هم هست

ولی به علت جدایی دین از سیاست و حاکمیت سکولاریسم اجازه نام بردن از

خدا نیست.»

ویلیام بنت، وزیر اسبق آموزش و پرورش آمریکا:

«مشغول ساختن آسمان خراش های عظیم، زندگی لوکس، افزایش امکانات

مادی و خوش گذرانی شدیم، بدون اینکه بدانیم قاتلانی را تربیت می کنیم که

برای صد دلار بچه پنج ساله را به قتل می رسانند و برای قاپیدن انگوی یک زن

حامله، شکم او را می درند و معلمی رامی سازیم که پس از تماشای فیلم

تلویزیونی دست به خودکشی می زند و...»

قرن بیست و یکم، قرن اسلام

«إذا جاء نصر الله والفتح. ورأيت الناس يدخلون في دين الله أفواجا. فسبح بحمد

ربك واستغفره أنه كان تواباً»

عده‌ای از دانشمندان و محققین و همچنین شخصیت‌هایی مانند
امام‌امت «رض» این قرن را قرن حاکمیت اسلام پیش‌بینی کرده‌اند. و برای
این عقیده خود دلایلی را ذکر نموده‌اند از جمله:

1- از هم پاشیده شدن ابرقدرت شرق

2- افول امپراتوری غرب

3- بن‌بست مارکسیست و کمونیسم و لیبرالیسم غربی و دموکراسی استکباری

4- استقبال عجیب عده‌ای از روشنفکران و وابستگان دولتمردان غربی از
اسلام از جمله اسلام آوردن: مشاور سابق نیکسون، فرزندمدیرعامل بی‌بی
سی، فرزندمدیرعامل کارخانه فیات ایتالیا، رئیس حزب مائویست نروژ، تعدادی از
افسران و درجه‌داران آمریکایی، اسلام آوردن بیست هزار زن در سال در
انگلیس، داشتن سریع‌ترین رشد در بین سایر ادیان در آمریکا و...

5- تأثیر مهم و عظیم انقلاب اسلامی بر جهان در ابعاد

مختلف مذهبی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و غیره

6- اعتراف عده‌ای از روانشناسان غربی مبنی بر اشتباه بودن کنار گذاشتن

مذهب از زندگی غربیان

7-اعتراف عده‌ای از مقامات کلیسا بر به بن بست رسیدن

مسیحیت و رویکرد مردم به اسلام

و...

شواهد و دلایل بر ادعاهای فوق در بخش بعدی آورده می‌شود.

پایان

علل جنگ ستیزی شیطان بزرگ با اسلام

حملات اخیر آمریکا به کشورهای اسلامی بعد از حادثه سپتامبر، مخصوصاً حمله به افغانستان و عراق و شاید در آینده به سوریه و ایران و عربستان و... دارای علل ظاهری و علل باطنی می‌باشند. اما در ظاهر این حملات به تلافی حادثه سپتامبر و علیه تروریستها و همچنین به خاطر غارت منابع انرژی و ثروتهای کشور مورد تجاوز آمریکا می‌باشد. که این یک سنت زشت برای آمریکا از همان ابتدای پیدایش تا کنون بوده است. اما با مرور اخباری که در یر ملاحظه خواهید کرد متوجه خواهیم شد با توجه به اینکه این اخبار و تحلیلها مربوط به سالهای 1371 تا 1380 می‌باشد، علت اصلی جنگ طلبی آمریکا، جلوگیری از پیشرفت اسلام می‌باشد. خطری که استکبار جهانی را تهدید می‌کند و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران همواره ذهن سردمداران غرب را به خود مشغول کرده است.

در طول نیم قرن گذشته هیچ حادثه ای در جهان به اندازه انقلاب اسلامی نتوانسته است ضربه بر حیثیت بین المللی آمریکا وارد کند. انقلاب اسلامی ایران که در بهمن 57 به پیروزی رسید، در حقیقت دولت آمریکا را از بزرگترین ستاد

فرمانروایی و ژاندارمی این کشور در خاورمیانه محروم ساخت. حکومت ایران حافظ و مدافع دیرینه مرکز فعالیت‌های جاسوس سازمان سیا در خاورمیانه بود. با وقوع انقلاب اسلامی، رابطه ایران با قوی‌ترین متحد خاورمیانه‌ای یعنی اسرائیل قطع شد و سفارت آن کشور در تهران تعطیل گردید و کلیه دیپلمات‌ها و جاسوسان صهیونیستی همراه با بیش از چهل هزار کارشناس و مستشار آمریکایی از ایران اخراج شدند، و سائل استراق سمع و جاسوسی آمریکا در ایران برچیده شد و جریان نفت بر روی دولتهایی مانند اسرائیل و آفریقای جنوبی قطع گردید. ایران از پیمان استعماری سنتو که در سال 1959 برای دفاع از منافع و متحدین غربیش به امضای کشورهای ترکیه و ایران و پاکستان رسیده بود، خارج شد و با این خروج موجبات انحلال پیمان را فراهم کرد. قراردادهای خرید تجهیزات و وسائل نظامی از آمریکا که در زمان شاه مخلوع منعقد شده بود، لغو گردید و از همه مهمتر نه ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سفارت آمریکا که در طول این مدت مرکز طراحی بسیاری از توطئه‌ها، کودتاهای نافرجام، بلوا و آشوب در نقاط مختلف کشور و کارشکنی در مسیر بازسازی شده بود، بعنوان لانه جاسوسی اشغال و تعطیل شد و جاسوسان دیپلمات نمای آن بعنوان اهرمی در برگرداندن شاه مخلوع که به آمریکا پناهنده شده بود، به گروگان گرفته شدند. تمام این حوادث باعث شد که دشمنی بسیار سختی با انقلاب از طرف دولت آمریکا ایجاد گردد و برای شکست

این انقلاب اسلامی، تاکنون از دهها توطئه و نقشه استفاده نماید که با امدادهای غیبی الهی و رهبریهای امام امت و در حال حاضر مقام معظم رهبری، تلاشهای این قدرت شیطانی به جایی نرسیده است. و تاکنون صدها توطئه و نقشه برای شکست این انقلاب طراحی نموده اند ولی با امدادهای غیبی و رهبریهای حکیمانه امام امت و مقام رهبری با شکست مواجه شده اند. لذا با حمله نظامی به کشورهای اسلامی می خواهند که به زعم خود مانع از پیشرفت اسلام در حداقل سرزمینهای خود بشوند. اما چون نمی توانند حقیقت اسلام را بفهمند خیال می کنند که با کشتار مسلمانان بوسیله بمب ها و گلوله ها و اشغال نظامی و تسلط بر حکومت های کشورهای اسلامی می توانند اسلام عزیز را شکست بدهند ولی خبر ندارند که همانطور که امام امت نوید داده اند و اندیشمندان زیادی این مطلب را تأیید نموده اند اسلام آنچنان گسترش خواهد یافت که در حقیقت قرن بیست و یکم را باید قرن اسلام بنامیم. بعد از حادثه سپتامبر - که در حقیقت بوسیله خود استکبار جهانی طراحی شد زیرا آنان برای رسیدن به اهداف خود و درست کردن بهانه برای حمله به کشورهای اسلامی حتی به مردم خودشان نیز رحم نمی کنند - فروش قرآن به بالاترین حد خود در آمریکا رسید و مردم جهان بیشتر مشتاق شدند تا با اسلام آشنا شوند و همین باعث می شود که نور اسلام در دل عده ای بتابد و آنها هم اسلام بیاورند. لذا باید استکبار جهانی و شیطان بزرگ بداند که دوران

افول قدرتش فرا رسیده است و طولی نخواهد کشید که همانند شوروی از هم خواهد پاشید و سرنوشتی بهتر از ابر قدرت شرق پیدا نخواهد کرد.

رادیو بی بی سی به نقل از یک تازه مسلمان:

ما باید در انتظار پیروزی اسلام در سراسر جهان باشیم.»

روزنامه ایل جورنالد ایتالیا:

«اگر وضع به همین منوال پیش بود تا دویست سال دیگر اروپا مسلمان

خواهد شد و تمامی شاخص‌ها از جمله رشد جمعیت این پیش‌بینی را تأیید

می‌کند.» «اکنون اسلام دین دوم ایتالیا و اروپا می‌باشد و آینده از آن اسلام می‌باشد

و هیچ دینی به سرعت اسلام گسترش نمی‌یابد.»

رادیو آمریکا:

«این رادیو در گزارش که با پخش صدای اذان آغاز شده بود گفت:

این صدایی که مسلمانان را به نماز فرا می خواند مربوط به خیابان های پر ازدحام مرکز شهر جاکارتا یا روستایی در پاکستان نمی باشد بلکه این صدای اذان در خیابان معروف ماساچوست واشنگتن است که بیشترین سفارت خانه های خارجی را در خود جای داده است و از مناره بلند مرکز اسلامی واشنگتن که یکی از قدیمی ترین مساجد آمریکا است به گوش می رسد.» (فرید تومن، محقق آمریکایی یقین دارد که روزی که اسلام یک دین واقعی آمریکا باشد فرا خواهد رسید.)»

«بر اساس آخرین آمار: بیش از ده هزار درجه دارد ارتش ایالات متحده به اسلام گرویده اند.» «بنابر گزارش رادید آمریکا، به نقل از عضو شورای مسلمانان آمریکا: شمار مسلمانان در نیروی مسلح آمریکا در حال افزایش است و نکته حائز اهمیت این است که درصد رشد مسلمانان در نیروهای مسلح بسیار از رشد جمعیت مسلمانان این کشور است.»

«خدیجه ریورا که در سال 1983 به اسلام گرویده با ایجاد یک ایستگاه رادیویی در نیویورک سعی دارد به مردم آمریکا بفهماند قبول اسلام به معنای قبول یک مذهب پیشرفته است.»

احمد حنیف کواسی تازه مسلمان آمریکایی:

«من یکی از چند میلیون نفری هستم که در طول تقریباً سی سال اخیر مسلمان شده‌اند. از لحاظ آمار در اوایل قرن بیست و یکم تعداد مسلمانان در آمریکا آن قدر زیاد می‌شود که اسلام دین دوم آمریکامی‌شود و پیش‌بینی می‌شود که در دهه اول قرن بیست و یکم دین اول آمریکا باشد.» «این پیشرفت اسلام در یک محیط دور از اسلام صورت می‌گیرد و در آمریکا یادآوری‌های دین اسلام وجود ندارد و تعداد مساجد خیلی کم است با این حال اسلام سریع‌تر از هر دینی پیش می‌رود. از پیروان همه ادیان آن جا هستند: بودایی، چینی،... و خیلی منظم هستند ولی مسلمانان حتی یک برنامه منظم تبلیغ هم ندارند امروز به روز گرایش آمریکایی‌ها به دین اسلام بیشتر می‌شود.»

«هفته نامه آبزرواتور ضمن طرح پیش‌بینی آندره مالرو، نویسنده بزرگ

فرانسوی و وزیر فرهنگ اسبق فرانسه، از قول وی می‌نویسد:

قرن 21 میلادی یا اصلاً وجود نخواهد داشت و یا قرن مذهب خواهد بود.

این هفته نامه افزود:

پیش بینی مالرو به حقیقت پیوسته و در همه جا بازگشت به مذهب به چشم می خورد.

«رابرت ووتنا» استاد دانشگاه بریتسون، و «دان لاتین» گزارشگر مذهبی هم در کتابهای جدید الانتشارشان با عنوان «بعد از بهشت» و «به دنبال خرید ایمان» بر اساس مصاحبه های پی در پی و داده های تحقیقاتی متفقاً معتقدند:

هم اکنون هجوم مردم امریکا به زندگی های مذهبی به صورت بی سابقه ای در حال افزایش است.

«توشیو کوردا، محقق و تازه مسلمان ژاپنی:

«قبل از انقلاب اسلامی ایران هر کتابی که با عنوان و محتوای اسلامی در ژاپن چاپ می شد دارای تیراژ کمتر از هزار نسخه بود. الحمدلله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کتاب های اسلامی در ژاپن رو به گسترش رفته است.

مدتی پیش کتابی در مورد روح و معنویت اسلام به زبان ژاپنی نوشتم که در عرض یک ماه بیش از بیست هزار نسخه آن به فروش رفت.»

«دکتر عبدالعزیز ساشادینا، استاد دانشگاه ویرجینیا:

«در بیست سال گذشته اسلام‌شناسی در آمریکا فقط در بعضی از دانشگاه‌های بزرگ تدریس می‌شد ولی در حال حاضر تمام دانشگاه‌های کوچک و بزرگ درس اسلام‌شناسی دارند و این نشان دهنده تأثیر انقلاب اسلامی ایران است»

خبرگزاری ایتالیا:

«تنها در دو سال اخیر بیست هزار زن تحصیل کرده انگلیسی برای نجات از تبعیض جنسی حاکم بر غرب به اسلام گرویده‌اند.»

روژه دوپاسکیه:

«به طور کلی این غیر قابل انکار است که امروزه اگر چه دین‌های بزرگ در حال عقب نشینی و یا دست کم سرگرم دفاع از خود هستند... اسلام رو به پیشرفت نهاده است.»

روزنامه آلمانی فرانکفورتر آلگمانیه:

«پس از شکست مدل‌های غربی از لیبرالیسم تا مارکسیسم باید شاهد رنسانس اسلام بود.»

گزارشگر سی‌ان‌ان آمریکا:

«ماه مبارک امسال (1374) نشانگر رشد فزاینده اسلام و علاقه روزافزون سراسر دنیا به فراگیرترین دین جهان بود.» «اسلام شاهد یک دوره شکوفایی دوباره است.»

روزنامه اسپانیایی ا.ب.ت:

«اکنون در نقاطی که حتی جانشینان آیت الله خمینی فکر آن رانمی کنند انقلاب اسلامی در حال گسترش است.»

اسقف اعظم کلیسای سوئد:

«ما نمی توانیم با این ارزش های نامشخص و غیرواضح و التقاطی و مسیحی که تصور می کنیم واضح و صحیح است بیش از این ادامه بدهیم و من معتقد هستم که اسلام یک عامل بیدارکننده ما خواهد شد.»

فیلیپ روند، نویسنده غربی:

«اسلام بسیاری از مردم، به ویژه مردم اروپا را به سوی خود جذب می کند.» «آن چه غرب را بیش از پیش نگران می سازد این است که حضور

اسلام در غرب هر روز تقویت می شود و به قول بعضی از غربی ها اسلام به بمب ساعتی تبدیل می گردد.»

«غرب اکنون در برابر شمارزیادی از روشنفکران و اندیشمندان و هنرمندان و بازرگانانی که اسلام را انتخاب نموده اند سرگردان شده است.»
مجله اشپیکل:

«بیش از هشت هزارنفر زن آلمانی در اوایل سال جاری مسلمان شده اند، بسیاری از این زنان مسلمان آلمانی، نماز را در محل کار خود و در برابر دیگران برگزار می کنند.»

روزنامه فرانسوی فیگارو:

«امروزه جوانان فرانسوی بیش از پیش به اسلام روی می آورند.»
خبرگزاری رسمی ایتالیا:

«تنها در دو سال اخیر بیست هزار زن تحصیل کرده انگلیسی به اسلام گرویده اند.»

مجله آیندی پندت:

«توجه شهروندان انگلیسی به اسلام، پدیده در خور توجهی است که در سالهای اخیر رشد آن در میان حلقه اشراف سرعت بیشتری پیدا کرده است تا آنجا که هم اکنون فرزندان برخی از سرشناس ترین اعضای این طبقه در زمره گروندگان به آیین اسلام قرار گرفته اند.» «از جمله این افراد «یحیی برنت» پسر جانت برنت مدیر عامل رادیو و تلویزیون بی بی سی و دختر و پسر «قاضی اسکات» رهبر کمیسیون اسکات و فرزندان برخی دیگر از رهبران اقتصادی و اجتماعی جامعه انگلیس هستند.» «نکته در خور توجه این است که این گروندگان به اسلام همگی از بالاترین درجات تحصیلی برخوردارند و با توجه به نفوذ اجتماعی و موقعیت فردیشان اسلام آوردن آنها تأثیر به سزایی در میان همگان داشته است.»

نشریه تایمز:

«در حالی که اختلاف میان فرقه های مسیحی و کلیساهای آنان روز به روز عمیق تر می شود بسیاری از مردم انگلیس که اکثر آنها را زنان تشکیل می دهند به طور غیر منتظره ای به اسلام روی می آورند.»

نحوه مسلمان شدن رهبر مائویست نروژ:

«وابسته فرهنگی سفارت ایران در نروژ در این رابطه می گوید: در ایام اقامت در اسلو

پایتخت نروژ هنگامی که روزنامه هارا بررسی و ترجمه می کردم به مقاله ای

برخوردم با این عنوان: اسلام به زودی به غرب می آید، بعد از جست و جو فهمیدم

که این مقاله به قلم دکتر لین سادرهبر حزب مائویست نروژ می باشد.

ایشان تحصیلات خود را در انگلستان گذرانده و فردی مبارز بوده و چندبار

جهت کمک به مسلمانان به فلسطین سفر نموده و در جریان معروف سپتامبر سیاه

و حمله اردن به فلسطینی ها مجروح گردید...

با تلاش فراوان ایشان را پیدا کردیم و ارتباط برقرار شد. بسیار در مورد ایران

و انقلاب و اسلام کنجکاو بود...

بعد از برگزاری جلسه اولی که با ایشان داشتیم و سؤال های ایشان را پاسخ

گفتیم از ما خواست که در جلسه دیگری با اعضای حزب همین سخنان را تکرار

کنیم...

تا این که دکتر لین ساد همراه دکتر اریک فویسر به مناسبت
جشنهای پیروزی انقلاب اسلامی به ایران دعوت شدند، این سفر آن قدر برای آنها
جالب توجه بود که این دو عاشق و شیفته انقلاب شده بودند.
بعداً ایشان مقاله‌ای نوشتند با این عنوان به زودی انقلاب ایران جهانی
می‌شود.

روزی در مورد قضایای غدیر خم سؤال نمود، توضیح دادم، در آن هنگام
حالت بسیار عجیبی داشت، عصر آن روز از انجمن حسینی تماس گرفتند و گفتند
بعد از نماز مغرب وعشا مراسم داریم، کسی می‌خواهد مسلمان شود. اصلاً گمان
نمی‌کردم این فرد دکتر لین ساد باشد... ایشان شیعه شدند و نام علی را هم برای
خود برگزیدند...

بعد از مدتی «آنا بریت» همسر ایشان با من تماس گرفت و گفت: می‌خواهم
مسلمان شوم.

من شگفت زده شدم و خدا را سپاس گفتم. آنا بریت گفت: من
چادر می‌خواهم!

گفتم: پوشیده بودن کافی است. چرا چادر می خواهی؟ (چرا که ترسیدم با جوی که در آن جا علیه چادر بود توان تحمل این سختی ها رانداشته باشد.)
اما او باز هم تأکید کرد:

می خواهم با لباس رزم زنان ایرانی که الگو و سمبل من بوده اند شهادتین را بگویم.

به او گفتم: چه اسمی را انتخاب کرده اید؟

گفت: زینب.

گفتم چرا؟

گفت تحقیق کرده ام دیدم حضرت زینب -سلام الله علیها- زن صبور، مقاوم و کاملی بوده است.»

یکی از طلاب محصل دانشگاه واشنگتن:

«الان آماری که مؤسسات رسمی آمریکا ارائه داده اند این است که اسلام نسبت به سایر ادیان سریع ترین رشد را داشته است. گرچه مؤسسات آمارگیری

عمدتاً در دست یهودی هاست ولی این آمار واقعی است و این را نه به نفع ما بلکه به عنوان زنگ خطری برای خودشان اعلام نموده اند.

یکی از زمینه هایی که برای تبلیغ و نشر اسلام بسیار مؤثر است زندان های آمریکا است. فردی از یک زندان در شهری دور افتاده از ایالت تگزاس عنوان کرد که ما چهار هزار نفر زندانی هستیم. از این جمع هفده نفر مسلمان شدیم، برای ما کتاب و قرآن بفرستید.

ما نیز کتاب هایی برایشان ارسال کردیم و پس از یک سال با یک بررسی مجدد متوجه شدیم که این 17 نفر به 250 نفر سپس به 800 نفر و بعد به نصف زندان (2000 نفر) تبدیل شده اند.»

پروفسور خوزه مارتینز رئیس دانشکده تاریخ باستان کمبلوتنسه:

«اسلام دینی کامل است و جامع با تمام قوانین صحیح زندگانی، من شخصاً قرآن را پنج بار مطالعه کرده ام. در سطر سطر آن قانون و ثبات دیده می شود. و از آن گذشته به نظر من اسلام دینی بسیار آسان و فهمیدنی است و... ولی شما می بینید در مسیحیت به اندازه ای روایات گیج کننده است که گاهی یک کشیش هم سرنخ

تثلیث را از دست می دهد.» «در نهایت مسیحیت به یک مذهب می رسد ولی در

اسلام به مجموعه قوانین خواهی رسید.»

مشاور سابق نیکسون رئیس جمهور اسبق آمریکا که مسلمان شده:

«نه مسیحیت و نه یهودیت هیچ یک توانایی ابدایی یک نمونه و

یا چهارچوب فکری مناسب برای خروج از این هرج

و مرج (در آمریکا) را ندارند، چنین چیزی تنها در اسلام وجود دارد و در

عناصر اسلامی به خوبی دیده می شود، عناصری که در عین اسلامی بودن می تواند

مغز و فرهنگ توده آمریکا شود.»

اسمون دانکه، افسر تازه مسلمان آمریکا:

اسلام بهترین روش اداره زندگی، جامعه و خانواده می باشد. به ویژه اکنون

که جهان غرب ارزش های اخلاقی را از دست داده است و رشته خانواده از هم

گسیخته و نژادپرستی بار دیگر جان گرفته است.»

خانم سمیه، تازه مسلمان فنلاندی:

«من از زمانی که مسلمان شده ام احساس می کنم که یک زن آزاد دارای

ارزش های معنوی و انسانی هستم. اسلام برای زنان ارزش بسیار عالی قائل است.»

پروفسور یاووس اوسس، تازه مسلمان آلمانی:

«من با توجه به حقایق آشکاری که در متن جوامع حکومت‌های غربی می‌بینم و با توجه به الهاماتی که از اشارات ورهنمودهای پیامبرگونه امام‌خامنه‌ای می‌گیرم، یقین دارم که قرن چهاردهم هجری قرن امام‌خمینی (قدس سره) و امام‌خامنه‌ای است. و این بزرگواران حکومت بر زمین را به دست صاحب‌الزمان (عج) مژده می‌دهد تا بعد از این همه اعصار قرون به نام اهل بیت پیامبر (ص) باشد.»

جرج بوش پدر:

«من از رئیس وقت سازمان سیا که به دلیل پیروزی انقلاب ایران از کاربر کنار شد، پرسیدم، یعنی شما با این همه آدمی که در دنیا دارید با این همه تجهیزات فوق پیشرفته با این همه بودجه‌ای که صرف می‌کنید نتوانستید انقلاب مردم ایران را پیش بینی کنید؟ او در پاسخ به من گفت:

آن چه در ایران روی داده است یک «بی تعریف» است، کامپیوترهای ما آن را نمی‌فهمند!»

امام جمعه نیویورک:

«برخی از مسیحی‌ها در مدرسهٔ مسلمانها ثبت نام کرده‌اند. به پدر یکی از آنها گفتم که ما در این مدارس، دروس دولتی نداریم، به دانش‌آموزان قرآن هم می‌آموزیم، ظهرها هم نماز جماعت داریم و چه بسا فرزند شمادر آینده مسلمان شود. او جواب داد: من نمی‌خواهم فرزندم فاحشه یا معتاد شود.»

«از فردی تازه مسلمان در ایالت بوستون آمریکا پرسیدم: اسم شما چیست؟ گفت: نامم علی است. گفتم: کی مسلمان شدی؟ گفت: حدود یکسال است. گفتم: چه شد که مسلمان شدی؟ او برای پاسخ رفت و کتاب شریف نهج البلاغه را که به زبان انگلیسی ترجمه شده بود، آورد و انگشت خود را زیر جمله‌ای گذاشت و گفت: این جمله مرا مسلمان کرد.

و همین طور که تعریف می‌کرد بلند بلند گریه می‌کرد. من این جمله را دیدم و عربی آن را جستجو کردم، همان جمله‌ای است که مولای فرمایند: *وَللهُ لَوْ اعْطِيَ الْاَقَالِمُ السَّبْعَةُ بِمَا تَحْتَ افلاكها عَلٰى اَنْ اَعْصٰى اللّٰهُ فِى نَمْلَةٍ اَسْلِبْهَا جَلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلَتْهُ وَاِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ لَآهَوْنٌ مِّنْ وَرَقَةٍ فِىْ فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا*

به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمان هاست به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز

نخواهم کرد و این دنیای شما از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی ارزش‌تر است.

آن تازه مسلمان آمریکایی می‌گفت: این عبارت نهج البلاغه مرا منقلب کرد، این عبارت مرا کشت. من علی(ع) را نمی‌شناختم تا این که این کتاب (نهج البلاغه) به دستم رسید. به مؤسسه ناشر زنگ زدم و به روحانی آن جا گفتم: می‌خواهم علی(ع) را بشناسم. او گفت اگر بخواهی علی(ع) را بیشتر بشناسی باید بیشتر مطالعه کنی. برایم برنامه تدریس نهج البلاغه را گذاشت و من مسلمان شدم. و اکنون خدا می‌داند چقدر اسلام را دوست دارم.»

رابرت کالستون، دانشمند کانادایی:

«از نظر من که یک غربی و فرد غیر مسلمان هستم این معجزه است که یک انقلاب مکتبی و الهی بتواند در جهان امروز این طور تحقق پیدا کرده و در جهت استقرار عدالت به پیش برود، این انقلاب بدون شک از جانب خداوند حمایت می‌شود»

شبکه اول تلویزیونی بی بی سی:

«آن چه در ایران در سال 1979 رخ داد نه تنها برای ایرانیان بلکه برای تمام ادیان جهانی نقطه عطفی بود، نقطه عطفی که از بازگشت میلیون ها نفر در سراسر دنیا به اصول گرایی مذهبی خبر می دهد.» در سراسر جهان، پیروان دیگر ادیان مانند مسیحیت، یهودیت و هندو نیز به اصول گرایی مذهبی روی آوردند، حتی در ترکیه نیز که هفتاد سال قبل بامذهب وارد جنگ شده بود روند بازگشت به اصول اسلامی سرعت گرفته است.»

کیدنز، جامعه شناس انگلیسی:

«در گذشته سه غول فکری جامعه شناسی یعنی «مارکس»، «دورکیم» «ماکس وبر» با کم و بیش اختلافاتی فرآیند عمومی جهانی را به سمت سکولاریزاسیون و به حاشیه رفتن دین می دیدند ولی از آغاز دهه هشتاد و با انقلاب اسلامی ایران شاهد تحقق عکس این قضیه هستیم، یعنی فرآیند عمومی جهان روند معکوسی را آغاز کرده و به سمت دینی شدن پیش می رود.»

لخ والسا، رئیس جمهور لهستان:

انقلاب شما روی ما هم اثر گذاشت و ما خوشحالیم از این که در کشور شما یک انقلاب بر اساس دین صورت گرفته است. پیروزی انقلاب اسلامی

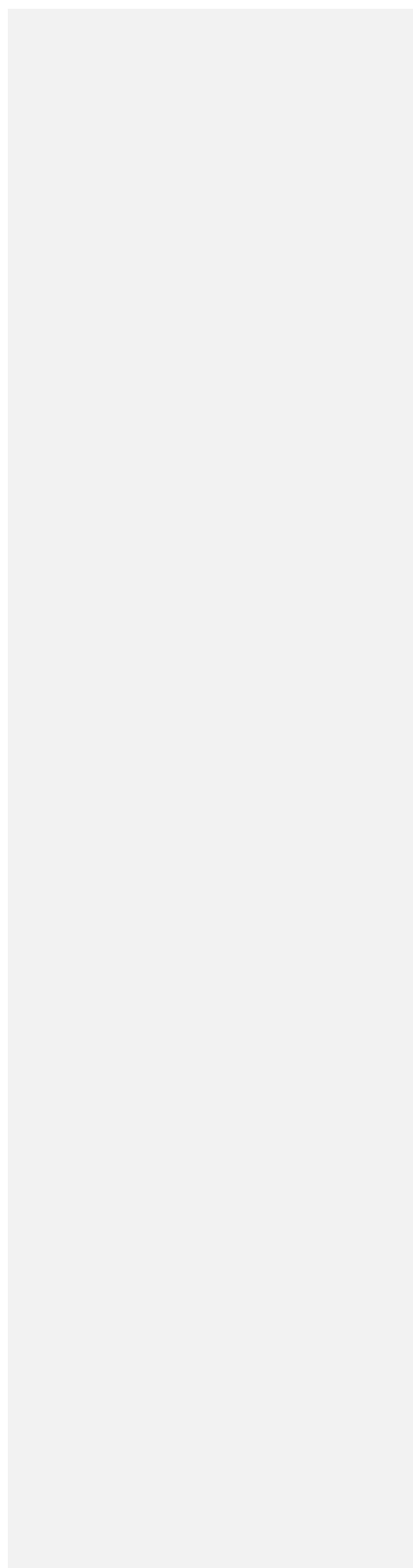
موجب احیای فکری دینی حتی در سطح حکومت‌ها شد، ولو در کشورهای

مسیحی.»

طلال عتریسی، استاد دانشگاه لبنان:

«رهبری امام خمینی «رض» و پیروزی انقلاب اسلامی اساس حرکت و تمدن

جهان کنونی می‌باشد.»



امام خمینی (رض):

«نهضت ملت شریف ایران برای قطع ایادی دشمنان ادامه دارد و تا امریکا و سایر ابرقدرتها به ستمکاری و جنایات خود ادامه می دهند ملت ما به مقابله و مبارزه خود با آنان ادامه می دهد و استقلال همه جانبه خود را با تمام قوا حفظ می کند. بر روشنفکران است که هر چه بیشتر در رسوای ابرقدرت ها بکوشند و امیدوارم که خمینی از راه مستقیم اسلام که مبارزه با قدرت های ستمگر است، هیچ گاه منحرف نشود و برای به ثمر رساندن اهداف اسلام از پای ننشیند، چنانکه امیدوارم ملت های مسلمان و خصوصا ملت مبارز ایران، در این هدف کوشا باشند و مبارزه خود را علیه ستمگران شرق و غرب ادامه دهند.»

«بیدار باشید که سالیان دراز مبارزه در پیش دارید، ابرقدرتها برای نابودی شما هر روز نقشه می کشند ولی آن کید الشیطان کان ضعیفا»

«این حقیقتی است که ملت ما به انقلاب عادت کرده اند و امروز همه انقلابی و آماده شهادت هستند. من جدا اعلام می کنم که ما می توانیم به آسانی در برابر تجاوز آمریکا بایستیم. آمریکا ممکن است ما را شکست دهد ولی نه انقلاب ما را و به همین دلیل است که من به پیروزی خودمان اطمینان دارم. دولت آمریکا مفهوم شهادت را نمی فهمد. ما با چنین روحیه ای است که همه مشکلات ایران را حل می کنیم. به شعارهای مردم نگاه کنید که می گویند، «کارتر نمی داند منطق شهادت چیست». باید به شما بگویم که ضایعاتی که با آن روبرو هستیم زایده پنجاه سال خیانت خاندان پهلوی است و حداقل بیست سال ترمیم آن طول می کشد. آزادی و جمهوری اسلامی برقرار شده اما استقلال کامل نیازمند قطع وابستگی به شرق و غرب است و آن هم هدفی است که ما به آن خواهیم رسید.»

«ما مبارزه سخت و بی امان خود را علیه آمریکا شروع کرده ایم و امیدواریم فرزندانمان با آزادی از زیر یوغ ستمکاران، پرچم توحید را در جهان بیافرازند. ما یقین داریم اگر دقیقاً به وظیفه مان که مبارزه با امریکای جنایتکار است ادامه دهیم، فرزندانمان شهد پیروزی را خواهند چشید. آیا برای مسلمانان جهان ننگ نیست که با اینهمه سرمایه های انسانی و مادی و معنوی، با داشتن چنین مکتب

مترقی و پشتوانه الهی تن به سلطه قدرتمندان مستکبر و دزدان دریائی و زمینی قرن
بدهند؟»

منابع

عصر امام خمینی (قدس سره) میراحمد رضا حاجتی

از جورج واشنگتن تا جورج بوش احمد ساجدی

ورای رویدادهاش 20 معاونت سیاسی تیپ 83 امام جعفر صادق (ع)

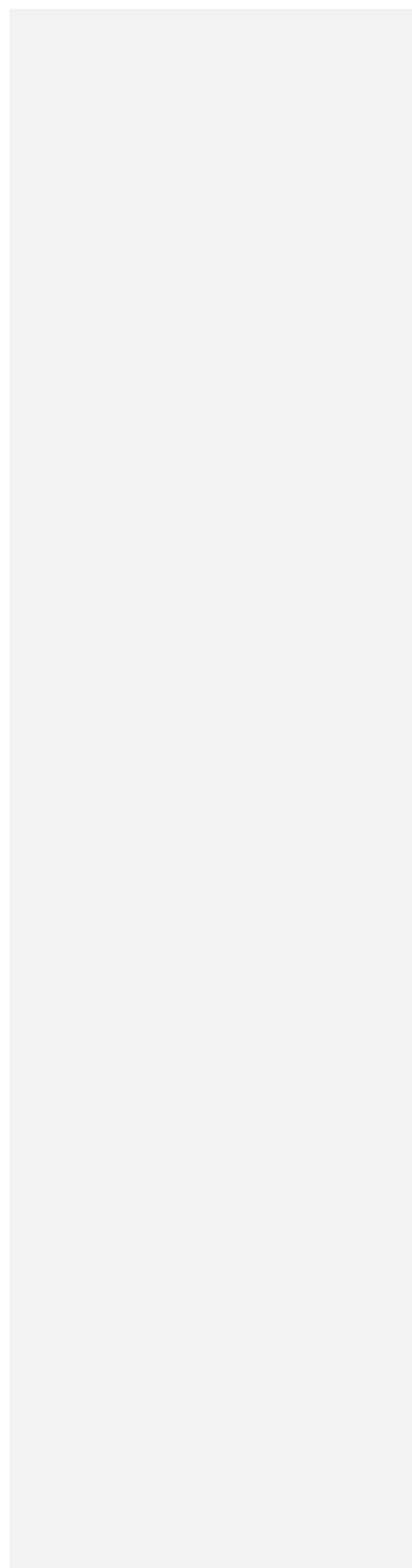
حجاب مودودی مصری

روزنامه‌های:

اطلاعات، کیهان، جمهوری اسلامی، ابرار، اخبار، همشهری، رسالت

مجلات:

کیهان هوائی، پیام انقلاب، یالثارات، دانستنیها، پرتو، پیام زن، امامت، بصیر



کتاب
دنیا و دنیا طلبی



دنیا در ایات قران کریم

«زندگی دنیا برای کفار زیبا بنظر می‌رسد» بقره 212

«زندگی دنیا فقط کالای گول زننده است» آل عمران 185

«بگو کالای دنیا کم ولی آخرت برای متقین بهتراست» نساء 77

«زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی است!» انعام 32

«زندگی دنیا مثل آبی است که از آسمان فرومی فرستیم و گیاهان

سرسبز می روید اما بعد از مدتی می خشکد و بادهای آنرا به هرسو

می کند و خدا بر هر چیز تواناست» کهف 45

«دنیا مثل بارانی است که محصولش ابتدا کشاورزان را از بسیاری متعجب

می کند سپس زرد و خشک می شود و به کاه تبدیل می گردد.» حدید 20

«زندگی دنیا شمارا گول نزند.» لقمان 33

اری دنیا خانه موقت انسانهاست. خانه ای که سعادت و شقاوت اودر

همین جا مشخص می شود.

دنیا برای افراد عاقل و متفکر و باهوش، تجارتخانه ای است که

در آن معاملات مهمی را بنفع خود انجام می دهند. مال و جان و فرزندان

خود را می دهند و در مقابل رضایت الهی و بهشت ابدی را بدست می

آورند. که متأسفانه این افراد کم هستند.

و دنیا برای افرادی که آینده نگر نیستند و فقط وضع فعلی را

می بینند، تجارتخانه ای است که تمام سرمایه های آنها در این محل از بین

می رود و جز پرونده ای سیاه از اعمال زشت چیزی برای آنها به ارمغان نمی آورد.

اگر شیری اگر میری اگر مور گذر باید کنی آخر لب گور
دلارحمی بجان خویشتن کن که مورانت نهند خوان و کنند سور
«باباطاهر»

در دین اسلام از دنیائی که بعنوان هدف باشد، بسیار مذمت شده و علاقه به دنیا ریشه همه خطاها و اشتباهات بشری ذکر شده است.
در قرآن هشدارهای فراوانی در این زمینه به انسانها داده شده است
در سخنان بزرگان دین نیز این هشدارها با عبارتهای مختلف بیان شده است.

آثار زیانبار دنیا طلبی

1- ثروت اندوزی مایهٔ عذاب می شود.

«به کسانی که طلا و نقره هارا انبار می کنند و آنها را در راه خدا خرج نمی کنند، بشارت عذاب دردناک بده. در روز قیامت همین ثروتها بصورت عذاب بر پشت و پیشانی آنها فرود می آید» (توبه 34)

2- ثروت اندوزی مایهٔ سرگرم شدن و از خدا غافل گردیدن است.

«ثروت اندوزی شمارا مشغول کرد تا زمانیکه از دنیا رفتید و شمارا دفن کردند.» (تکاثر 1)

3- دنیا طلبی باعث زحمت بی پایان، آرزوی دست نیافتنی و امید بی حاصل می شود

4- دنیا طلبی عقل را فاسد و دل را از شنیدن حکمت، کر می کند.

5- هرچه ثروت انسان بیشتر باشد، حجت‌های الهی علیه او در قیامت بیشتر است.

6- دنیا طلبی مانع عبادت و اطاعت خداست.

7- پول و ثروت طبق نظر امام رضا(ع) بایکی از اسباب زیر جمع می‌شود: بخل شدید، آرزوی طولانی، حرص زیاد، قطع رابطه فامیلی، ترجیح دنیا بر آخرت

8- ریشه های لذت‌های اصلی دنیا طبق نظر امام باقر(ع) هفت چیز پست است:

نوشیدنی‌ها که بهترین آن آب معدنی است که از لابلاي خاکها وحشرات و فاضلابها بالا آمده و کم کم صاف و زلال می شود.

خوردنی‌ها که بهترین آن عسل طبیعی است که عسل مدفوع زنبور است..

پوشیدنی که بهترین پوشیدنی ابریشم است که از آب دهان کرم

ابریشم به عمل می آید!

بوئیدنی‌ها که بهترین بوئیدنی مُشک است که از ناف آهو بعمل می آید!

شنیدنی‌ها که بهترین آن غنا و طرب است که صدای شیطان می باشد..

سواریها که بهترین آن در زمان گذشته اسب و حالا ماشین است که

آنهم گاهی قاتل صاحبش می باشد..

عمل جنسی که از همه لذات برتر است و آنهم که مبال اندر مبال است!

9-اگر کسی بت پرست نباشد ولی دنیا طلب باشد بگفته

ابلیس، همین برای گمراهیش کافی است.

10- بفرمایش پیامبر(ص) دنیا طلبی اولین عامل معصیت خدا

بوده است. {میزان الحکمه}

زهر دارد در درون، دنیا چو مار گرچه دارد در برون، نقش و نگار

زهر این مار منقش قاتل است می‌گریزد زو هر آن کس عاقل است.

در عرف جامعه ها کسانی را که دارای ثروت و مکنّت هستند زرنّگ
می‌دانند و گاهی به آنها حسرت می‌خورند. زیرا وضع فعلی و ظاهر امر را
می‌بینند ولی از عاقبت این افراد خبر ندارند

که اینها در معرض خطرند و افراد ثروتمند کمی هستند که نجات پیدا .
می‌کنند

یکی از افراد بسیار ثروتمند که عاقبت بدی پیدا کرد و داستان‌ش در قرآن
برای هشدار و عبرت گرفتن آدمی آمده است، داستان قارون است.

«قارون ابتدا جزء اصحاب موسی (ع) و پسر عموی او بود. او علم و
زیبائی و ثروت را باهم داشت. ثروت او آنچنان زیاد بود که کلیدهای انبار

گنجهای او را شتران حمل می کردند. وقتی در کوچه ها با آن شوکت و ابهت و زینتها حرکت می کرد، مردم می گفتند: ای کاش ماهم مثل قارون بودیم! ولی دنیا طلبی او باعث شد که با موسی(ع) مخالفت کند و علیه موسی(ع) توطئه کند و سرانجام دچار قهر الهی شده و به نفرین موسی(ع) خود و ثروتش به زمین فرو رفتند.» {بحار الانوار}

دنیا طلبی او را عاقبت به شر کرد

ثعلبه مردی فقیر بود. او از پیامبر خواست که دعا کند تا « ثروتمند شود! پیامبر به او هشدار داد که ثروت برای تو خطرناک است. اما ثعلبه اصرار کرد و پیامبر برایش دعا نمود. طولی نکشید که ثعلبه ثروتمند شد و جزء دامداران گردید. کم کم از نظر جا برای دامهای او در مدینه مشکل پیدا شد لذا از پیامبر اجازه گرفت تا به خارج از مدینه برود

او در خارج از مدینه به زیاد کردن ثروت خود مشغول بود. وقتی پیامبر (ص) نماینده ای نزد او فرستاد تا زکات گوسفندان او را بگیرد، ثعلبه امتناع کرد و گفت: چرا پیامبر (ص) سراغ افراد دیگر نمی رود و سراغ من فرستاده است؟

نماینده پیامبر بادرست خالی برگشت. ناگاه آیه ای (ایه 75 توبه) در باره این امتناع ثعلبه و افرادی مانند او از دادن حقوقی که به گردن دارند، نازل شد. که تقریباً از ارتداد ثعلبه خبر می داد. وقتی این خبر به ثعلبه رسید، گوسفندان خود را برداشت و به مدینه آمد و خدمت پیامبر رفت و گفت: زکات آورده ام! پیامبر فرمود: من نمی توانم از تو زکات قبول کنم! ثعلبه با شنیدن این مطلب شروع به عجز و لابه کرد ولی حضرت زکات او را قبول ننمود. ثعلبه بعد از مدتی با حسرت دادن زکات از دنیا رفت! {بحار الانوار

دنیا که دلت ز حسرت او زار است سر تا سر او تمام محنت زار است

دنیا که از او دل اسیران ریش است پامال غمش، توانگر و درویش است

نیشش همه جان گزاتر از شربت مرگ نوشش چونکو نگه کنی هم

نیشش است

"شیخ بهائی"

چهار مانع سعادت

«درسوره فجر چهارمورد دنیا طلبی بعنوان مانع سعادت اشاره می کند:

كَلَّابِلٌ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ: شما یتیم را اکرام نمی کنید! وَلَا تَخَاضُونَ عَلَى طَعَامِ
الْمَسْكِينِ: یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید! وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ
اِكْلًا لَمًّا: و میراث وارث را جمع کرده می خورید! وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا
جَمًّا: و مال و ثروت را بسیار دوست دارید!»

فرق محاکمه مومن فقیر با مومن پولدار در قیامت!

«هر گاه قیامت شود، مؤمن فقیر و مؤمن ثروتمند برای سؤال و جواب احضار

می شوند! فقیر می گوید: خدایا! برای چه سؤالی باید بایستم؟

به عزتت سوگند! نه حکومتی داشتم تا عدالت یا ستم کنم و نه ثروتی بمن

دادی تا حق آنرا اداء کرده و یا نکرده باشم! آنچه بمن رزق دادی، باندازه

کفایت بود نه بیشتر! خداوند جل جلاله می فرماید: بنده ام راست گفت! راه را باز کنید تا به بهشت برود. اما مؤمن ثروتمند می ماند تا اینکه آنقدر عرق می ریزد که برای سیراب کردن چهل شتر، کافی است. آنوقت به بهشت می رود!»

امت پیامبر در دنیا سه دسته اند....

«پیامبر (ص): امتم در دنیا سه دسته اند: عده ای هستند که جمع آوری مال و ثروت را دوست نداشته و به ضروریات راضی هستند. اینها ایمن می باشند.

دسته دوم از راه حلال مال و ثروت جمع کرده و جمع آوری مال را دوست دارند ولی بامالشان صله رحم نمی کنند و به برادران دینی کمک نمی نمایند و برادران ایمانی را از حقشان منع می کنند. اینها را اگر خدا بخواهد عفو می کند و الاّ بر آنها حجّت اقامه می نماید.

دسته سوم از حلال و حرام ثروت اندوزی می‌کنند. واجبات را نمی‌دهند و اگر خرج می‌کنند در اسراف و تبذیر است. دنیا بر اینها حاکم است و روز قیامت به جهنم روانه میشوند.»

دنیا طلبان ز حرص مستند همه موسی کش و فرعون پرستند همه
هر عهد که با خدای بستند همه از دوستی حرص بشکستند همه
"ابوسعید ابوالخیر"

امیر المؤمنین (ع): «اگر خدا را دوست دارید، محبت دنیا را از دلتان بیرون کنید!» {میزان الحکمه}
امام حسین (ع): «قیمت جمیع دنیا در نزد ولیی از اولیاء خدا و در نزد اهل معرفت مثل قیمت سایه است.» {میزان الحکمه}

حقیقت دنیا را از دیدگاه قرآن و روایات اهل البیت (علیهم السلام) معرفی می‌نماید.

1. ثروت فتنه انگیز

گاهی ثروت در دست افرادی مایه سعادت آنان می‌شود، و مراقب خود هستند که هیچ‌گاه وقتِ عبادت و کارهای واجب خود را صرف حرص دنیا نکنند و برای کار دنیا، کار آخرت را زمین نمی‌گذارند و به موقع امور دنیوی خود را هم اداره می‌کنند. این افراد مورد مدح و ستایش قرآن و روایات هستند.

اما گاهی انسان اگر ثروتمند شود آخرت خود را فدای دنیایش می‌نماید و از پرداخت واجبات کوتاهی می‌کند، وقت نماز و عبادت را هم صرف

کار دنیا می‌کند. قرآن کریم این چنین ثروت و دنیایی که موجب

:فراموشی آخرت باشد را نکوهش می‌کند و می‌فرماید

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ (هرگز، بلکه تمام دنیای نقد «

عاجل را دوست دارید و به کلی کار آخرت و نشانه قیامت را رها

(کردید. (قیامه 20-21

آری! کسی که هم و غمش فقط دنیا باشد از رحمت خداوند متعال دور، و

بنده دنیا می‌شود، و از چنین دنیایی که موجب فراموشی آخرت است

.باید برحذر بود

:جناب لقمان حکیم به فرزندش می‌فرماید

يَا بُنَيَّ لَا تَدْخُلْ فِي الدُّنْيَا دُخُولًا يَضُرُّ بِأَخْرَجِكَ وَلَا تَتَّكِرْ تَرَكًا كَلَّا عَلَى (

النَّاسِ) (فرزندم! آنچنان به دنیا مشغول مشو که به آخرت تو زیان رساند

و همین طور آنگونه هم دنیا را رها مکن که برای مخارج و نیاز خود،

محتاج دیگران شوی و بار زحمتت بر دوش دیگران باشد، که این هم

(مذموم است. (بحارالانوار: ج 70 ص 124

بنابراین ثروتی که باعث شود انسان به دیگران محتاج نشود و از امور

.اخروی غافل نکند، نه تنها مذموم نیست بلکه ممدوح است

2. دنیا، سرگرمی کودکانه

بدرستی که دل خوش کردن به لذتها و نعمتهای دنیا در مقابل لذتها و نعمتهای بی پایان و متنوع آخرت، کاری کودکانه است. کودک از لذتهای این دنیا چیزی غیر از شکلات و شیرینی نمی فهمد، و ما به این تصور کودکانه او می خندیم؛ اولیای خدا نیز به اینکه ما در مقابل بهشت بی انتهای خداوند به دنیای پر مرارت و محدود دل خوش کرده ایم، خنده شان می گیرد. و برآستی که ترجیح دنیا بر آخرت، نهایت جهل و بی خردی است.

به همین دلیل که زندگی دنیا در مقایسه با آخرت کاری کودکانه و نابخردانه است، قرآن کریم در آیات متعددی آن را بازیچه، و زندگی آن را شبه واقعی دانسته و زندگی واقعی را زندگی آخرت معرفی می کند.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند) (عنکبوت -

آری! زندگی واقعی تنها در آخرت است. آنجائی که زندگی از نظر طول مدّت، نوع و شمار برخوردارى از نعمتها و لذائذ، حدّ و حصرى وجود ندارد. جایی که هیچ غم و غصّه و درد و رنجی در آن راه ندارد. آیا در مقابل چنین زندگی، می توان این زندگی دنیا را جز سرگرمی و بازیچه‌ای بیش دانست؟! و آیا انسان عاقل به چنین دنیائی اعتماد می‌نماید؟

امام علی (ع) می‌فرمایند: (الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا يُعَايَنُ مِنْ غَيْرِهَا جَهْلٌ) (اعتماد کردن به دنیا، با وجود مشاهده تغییرات و دگرگونی‌های آن، نادانی است). محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه ج 4، حدیث 6114)

بنابراین اگر انسان به دنیایی که پس‌مانده دهان گذشتگان است و از او هم باید بماند تا به آیندگان برسد، خود را دلخوش و سرگرم نماید، کاری بس جاهلانه

است.

امام علی (ع) به عمّار فرمود: ای عمار! بر دنیا غم مخور که تمام لذّات آن شش چیز است: خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، آمیزشی، سوارشدنی و بوییدنی.

اما لذیذترین خوردنی‌ها عسل است که آن شیره گیاهی آمیخته به بُزاق
زنبور است؛ گواراترین آشامیدنی‌ها آب است که تمام حیوانات از آن
می‌نوشند؛ و بهترین پوشیدنی‌ها ابریشم است که از آب دهان کرمی
باشد؛... بهترین سوار شدنی‌ها اسب است و آن گشوده است و مردان
بی‌شماری را بر پشت خود به‌هلاکت می‌رساند، ارزشمندترین بوییدنی‌ها
مُشک است و آن خون ناف حیوان (آهو) است. پس دنیا چه زیبایی
دارد؟ و چگونه می‌شود به آن دلبستگی داشت و تفاخر نمود

چه کنیم تا در دنیا راحت باشیم؟

اگر هنگام رفت و آمد به بانک، به کارمند آن توجه نماییم، می‌بینیم که او
یک روز مسئول دریافت پول مردم، و روز دیگر مسئول پرداخت پول به
مردم می‌شود، او نه آن روزی که پول می‌گیرد خوشحال است و نه آن
روزی که می‌پردازد. زیرا او می‌داند هر دو روز، امانتداری بیش نبوده
است.

اگر نگاه ما هم به دنیا این گونه باشد، دیگر نه آن روزی که مالی از دنیا
نصیبمان می‌شود، خوشحالیم؛ و نه آن روزی که چیزی از دست می‌دهیم،
ناراحتیم.

:خداوند در قرآن کریم می فرماید

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (تا هرگز، بر آنچه از دست شما رود، دلتنگ نشوید و به آنچه به شما رسد، دلشاد نگردید)
(حدید 23)

انسان اگر محبت به دنیا و متاع آن نداشته باشد، دیگر هیچ وابستگی به آن ندارد که هنگام از دست دادن آن بخواهد ناراحت شود. اما اگر شیفته دنیا باشد تمام تلاشش را می کند که از دست ندهد و هنگام جدایی حسرت فراوان می خورد

:حضرت علی(ع) می فرماید

مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ إِشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا (کسی که دنیا همت او باشد، بهنگام مرگ زیاد حسرت می خورد) (بحارالأنوار، ج 74، ص 378)

علاوه بر آن مرگ برای چنین افرادی ترس آور می شود چون مرگ جدایی بین او و معشوق و محبوبش، دنیاست. و این جدایی بر او سخت می آید به حدی که موجب تزلزل ایمانش می گردد و فرصتی مناسب برای نفوذ شیطان، تا در آخرین لحظات ضربه کاری خود را وارد نماید.

زهد، ترک دنیا نیست

بعضی می‌پندارند که برای بهره‌مندی از زندگی آخرت، باید زندگی دنیا و لذائذ آن را به کلی کنار گذاشت و ترک نمود. تاریخ، افراد متعددی را سراغ دارد که گوشه عزلت گزیده‌اند و زندگی خود را به دور از مردم و جامعه، در غاری یا صومعه و دیری با کمترین بهره از مواهب و لذائذ دنیا سپری کرده‌اند. البته عده‌ای به دروغ و برای جلب نظر مردم این کار را کردند، اما همان‌هایی هم که به قصد واقعی سیر و سلوک و پیمودن مسیر تکامل و قرب الی الله چنین مسلکی را پیشه می‌کنند، قطعاً کاری نادرست انجام داده و اشتباه کرده و می‌کنند.

خداوند هیچ‌گاه نفرموده که دنیا را رها کنید، بلکه فرموده‌اند: دل به آن مبنید و فریفته آن نشوید. و هدف این بوده، که ما را متوجه کنند که لذتهایی بسیار بالاتر و بیشتر در پیش روی انسانها وجود دارد که قابل مقایسه با لذتهای دنیا نیست.

اگر معنای بهتر بودن آخرت از دنیا، این است که بطور کلی دنیا را رها کنیم، پس خداوند متعال این همه نعمتها را برای چه کسی آفریده است؟

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (بگو، «

زیورهای را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و روزی‌های پاکیزه را

(چه کسی حرام گردانیده است؟) (اعراف - 32)

خداوند خود می‌فرماید: این نعمت‌ها را برای استفاده شما آفریده‌ام؛ آن

گاه ما از کجای قرآن خدا، استفاده می‌توانیم کنیم که باید تارک دنیا شد

! و گوشه‌ی عزلت گزید و نعمتهای دنیا را بر خود حرام کرد؟

:پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) می‌فرماید

دنیا شیرین و دوست داشتنی است، هر که در دنیا مالی از حلال بدست

آورد و به حق خرج کند، خدایش پاداش دهد و به بهشت درآورد و هر

که مالی از غیر حلال به دست آورد و به ناحق خرج کند، خدا او را به

(جهنم در آورد. (نهج الفصاحه، ص 487، حدیث 1596)

بنابراین، بحث حرام کردن نعمتهای دنیا بر خود نیست، بلکه صحبت از

درست استفاده کردن است.

دنیا وسیله است یا هدف؟

در اکثر آیات و روایات از دنیا نکوهش شده و در برخی از آنها ستایش

گردیده است. جمع میان این دو دسته از آیات و روایات این است که

اگر دنیا ابزار و وسیله رسیدن به آخرت باشد، از آن ستایش، و اگر دنیا هدف و مطلوب بالذات باشد، از آن نکوهش شده است.

لذا خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (با آنچه که خدا به تو ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن) (قصص -

77)

بله، اگر دنیا هدف انسان باشد در این صورت اسباب لهو و لعب می‌شود، و آدمی را به خود وابسته و از آخرت غافل می‌نماید، که این نوع توجه به دنیا مورد مذمت واقع شده است. ولی اگر دنیا نردبان و مزرعه آخرت باشد، در این صورت نه تنها منفور نیست، بلکه قابل ستایش است. امام محمد باقر (ع) چنین دنیایی را بهترین یاری کننده، جهت سعادت و ساختن سرای آخرت می‌داند.

قَالَ إِمَامُ الْبَاقِرِ (ع): (نِعْمَ الْعُونُ، الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ) (دنیا چه خوب

(یاری کننده‌ای، برای آخرت است. (بحار الانوار، ج 70، ص 127

چیزی که در آیات و روایات ما نکوهش شده وابسته شدن به دنیا است نه داشتن دنیا. بسیار افرادی هستند که سرمایه‌دار می‌باشند، ولی ذره‌ای

به آن وابسته نیستند. و چه بسا افراد فقیری که وابسته به یک لباس خود هستند.

دنيا، عامل غفلت

انسان بطور فطری، موخّد و خداجو است؛ امّا کافر آن را فراموش می‌کند و در زمان حوادث تلخ و ناگوار دنیا و با ظهور حقّ در قیامت، فطرت اصیل او آشکار می‌شود. (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) (زمانی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند) (عنکبوت - 65) زیرا هنگام بروز حوادث، عوامل غرور و پایه‌های فریب درهم می‌ریزد و انسان فراموش کار متوجّه فطرت خود می‌شود. با توجّه به اینکه دنیا پست‌ترین عالم است، زیرا خداوند در هیچ عالمی (نه در عوالم قبل از دنیا و نه در عوالم بعد از دنیا) معصیت نمی‌شود و تنها در این دنیا معصیت می‌شود (نهج البلاغه، حکمت 185) بنابراین یکی از عواملی که موجب نسیان و فراموشی خداوند می‌شود، تعلّق و وابستگی به آن است.

انسانی که وابسته به دنیا شد، دیگر به توحید و فضائل توحیدی راه نمی‌برد و به همین دلیل که دنیا بزرگترین مانع شکوفائی فطرت اوست،

خداوند انبیاء و رسولان را فرستاد تا پرده دنیاگرایی را از جلو چشم جامعه کنار بزنند و فطرت انسان را بیدار نگه دارند، تا غافل از یاد خدا نباشند قرآن کریم به انسانهای با ایمان هشدار می‌دهد که مبدا اموال دنیائی موجب غفلت آنها از ذکر و یاد خدا شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (ای اهل ایمان! ثروتهایتان و فرزندانان باعث نشود که از یاد خدا باز مانید و کسانی که چنین کنند، از گروه زیانکارانند) (منافقون - 9)

ادمای عاقل اگر ثروتمند هم هستند اما ثروت آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد و ما در کشورمان همچو افرادی داریم که در عین حالی که ثروتمند هستند اما نماز اول وقتشان ترک نمیشود. حضورشان در مجالس اهل بیت مشهود است. خمس مالشان را می‌پردازند و اهل خیر هستند و از راه حرام ثروتمند نشده‌اند بلکه از راه حلال پولدار شده‌اند. اینها هم دنیا را .. دارند هم آخرت. افرین بر اینها

پیامبران و امامان و کتابهای اسمانی هشدار داده‌اند تا زرق و برق دنیا، موجب غفلت انسان از یاد خداوند، که مقتضای فطرت اوست، نشود.

کلام وصی بر حق پیامبر اکرم (ص)، امام علی (ع) بیانگر آن است، آنجا که می‌فرمایند: (وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ (رُسُلَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِهَا وَلِيَحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا)

خداوند مخلوقاتش را در دنیا اسکان داد و رسولش را به سوی جن و

انس مبعوث کرده تا پرده از چهره زشت دنیا برگیرند و آنها را از

(زیانهایش بر حذر دارند) (نهج البلاغه، خطبه 183

وقتی انسان با تعلیم و تذکر انبیاء و رسولان پرده تعلّق به دنیا را از جلو

چشمش برداشت، با عالم باطن و ملکوت آشنا شده، در این صورت

می‌تواند فضیلت و تقوا را در خود پیاده کند.

روز حسرت

بسیاری از انسانها هستند که تا پایان عمر به جمع آوری مال مشغولند، و

سرانجام برای دیگران و می‌گذارند، حسابش را خودشان باید بدهند و

بهره‌اش نصیب دیگران است.

این افراد، فردای قیامت بسیار حسرت می‌خورند که چرا خودمان

استفاده نکردیم؛ بطوری که آرزوی برگشت دوباره به دنیا را دارند ولی

آرزو بدل می‌مانند. «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» (اینگونه

خدا کردار زشت جاهلانه آنها را مایه حسرت و پشیمانیشان قرار دهد)
 ((بقره - 167).

امام صادق(ع) در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید: این آیه درباره کسی است که مالی را وا گذارد و به خاطر بخل، در راه طاعت الهی انفاق نمی‌کند، پس می‌میرد و آن را برای کسی می‌نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف کند.

سپس امام افزود: اگر آنها مال او را در طریق اطاعت خدا صرف کنند، آن را در میزان عمل دیگری می‌بیند و حسرت می‌خورد، چرا که مال، از آن او بوده؛ و اگر در معصیت الهی صرف کنند، سبب تقویت آنها در انجام گناه شده است. (و باز عقوبت و حسرت متوجه او می‌شود) (بحار (الأنوار، ج 73، ص 142)

آری! بیشترین حسرت را افرادی می‌خورند که از اموالشان به نفع خود، استفاده نکرده، بلکه یک عمر تلاش نمودند و با حرص و ولع برای دیگران اموال جمع نمودند.

از امیرالمؤمنین علی (ع) سؤال شد: (مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً؟) (چه کسی حسرتش از همه بیشتر است؟)

حضرت فرمود: (مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَ أَدْخَلَ وَارِثَتَهُ بِهِ الْجَنَّةَ) (کسی که اموال خود را در ترازوی سنجش اعمال دیگران ببیند، و خداوند او را به خاطر اموال وارد دوزخ کند، و وارث او را (به خاطر آن وارد بهشت سازد) (بحار الانوار، ج 70، ص 142)

بنابراین ای برادر بجاست که نگرانی و دلسوزیمان بیشتر نسبت به اموال خود باشد، نه نسبت به اموال وراثت، چنانکه پیامبر اسلام (ص) به اصحاب خود فرمود: اموالی را که از آن استفاده نموده و ذخیره‌ای برای عالم قبر و قیامت خود قرار دهید از آن شماس، اما اموالی که پس از شما باقی می‌ماند از آن وراثت است.

دنيا، انگیزه آرزوهای دراز

مهم‌ترین عامل و انگیزه طول‌أمل، و سرچشمه درازی آرزو، محبت و علاقه به دنیاست. چون انسان با دنیا و لذات آن انس پیدا کرد، مفارقت و جدایی آن سنگین می‌گردد و دوست دارد که دوام داشته باشد. پس هرگز در مورد مرگ فکر نمی‌کند، که باعث مفارقت و جدایی از دنیا است.

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (ای رسول ما؛ «

رهایشان کن تا بخورند و بهره‌ور شوند، تا آمال و آرزوهای دنیوی آنان (را غافل گردانند، تا نتیجه این کامرانی بیهوده را بزودی ببابند (حجر - 3) فردی که چیزی را دوست دارد، تفکر در عوامل زایل‌کننده و تباهگر آن را مکروه می‌شمرد، پس آرزو می‌کند که همیشه در آن باقی بماند و اسباب و شرایطی که فرض می‌کند در بقای آن مؤثر است، مانند: فرزند، مال، وسایل و ابزار زندگی گردآوری می‌کند و فکر او، غرق در این مسائل است. هرگز مرگ به فکرش خطور نمی‌کند و اگر هم مرگ و توبه یا توجه به امور اخروی به قلبش خطور نماید، آنها را از امروز به فردا و از این ماه به آن ماه، و از این سال به آن سال به تأخیر می‌اندازد، و می‌گوید: بعد از سپری شدن دوران جوانی، در کهولت سن انجام می‌دهم و هنگامی که به کهولت رسید، گوید: آن وقت که پیر شدم. آن وقت هم که پا به پیری نهاد، می‌گوید: پس از اتمام این ساختمان، یا پس از ازدواج فلان فرزندم و... بدین ترتیب توبه را، از امروز به فردا و از این ماه به آن ماه و از این سال به آن سال به تأخیر می‌اندازد تا آنکه ناگهان پیک اجل او را در می‌یابد، در حالی که او غافل از مرگ شده و حاضر و آماده آن سفر نیست.

بنابراین حبّ دنیا و دلبستگی به آن موجب تولید آرزوهای دراز می‌شود و آرزوهای طولانی، موجب غفلت از مرگ و سرای آخرت می‌گردد. لذا امام علی(ع) در نهج البلاغه، مردم را از داشتن آرزوی دراز بر حذر می‌کند.

:(قال امیرالمؤمنین علی (ع)

ای مردم وحشتناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، دو چیز (است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز؛ اما پیروی از خواسته‌های نامشروع نفس، انسان را از حقّ باز دارد و اما آرزوی دراز موجب (فراموشی آخرت می‌شود (نهج‌البلاغه، خطبه 42

آرزوهای دور و دراز به این دلیل موجب فراموشی آخرت می‌شود که تمام نیروهای انسان را به خود جلب می‌کند و با توجه به اینکه نیروی انسان به هر حال محدود است، هنگامی که آن را در مسیر آرزوی بی‌پایان سرمایه‌گذاری کند، چیزی برای سرمایه‌گذاری در طریق آخرت نخواهد داشت، بخصوص اینکه دامنه آرزوها هرگز محدود نمی‌شود.

اموال ماندگار

طبیعتِ زندگی این جهان مادی، فناء و نابودی است، محکمترین بناها و بادوامترین حکومتها و قویترین انسانها، و هر چیز که از آن مستحکمتر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده، سپس نابود می‌شود. اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت، رنگ جاودانگی به خود می‌گیرد، چون که ذات پاکش ابدی است.

به همین دلیل، قرآن مجید به ما هشدار می‌دهد که بیایید، سرمایه‌های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید و صندوق پس‌اندازی درست کنید که گذشتِ شب و روز، آنرا به فناء و نیستی سوق ندهد. بیایید سرمایه‌های خود را برای خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق عندالله گردد.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (آنچه نزد شما هست، همه نابود «
(خواهد شد و آنچه نزد خداست، تا ابد باقی خواهد بود) (نحل - 96
وجود نازنین امام علی(ع) نیز سفارش می‌کند که اموالتان را با اموال
خدایی که فناپذیر نیست، معاوضه کنید.

جُودُوا بِمَا يَفْنَى، تَغْتَاضُوا عَنْهُ بِمَا يَبْقَى (آنچه را از بین می‌رود، [در راه)

خدا] ببخشید تا در عوض، آنچه را ماندنی است بدست آورید. (غرر
(الحکم و درر الکلم، حدیث 8577

مذمت شدید دنیا در کلام امیرالمؤمنین(علیه السلام)

امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیانات بسیار زیاد و عجیبی در مذمت دنیا دارند. در نهج البلاغه آن قدر در مورد مذمت دنیا سخن گفته شده که اگر کسی بگوید اصلاً نهج البلاغه کتاب مذمت دنیا است، چندان حرف غریبی نگفته است. گاهی در خطبه‌ای چند صفحه‌ای، از اول تا آخر در نکوهش و مذمت دنیا سخن گفته شده است. شاید کمتر خطبه‌ای را بتوان یافت که امیرالمؤمنین(علیه السلام) درباره مذمت دنیا چیزی در آن نفرموده باشند: فَلَتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرْظِ وَ قُرَاضَةِ الْجَلَمِ؛¹ پس باید دنیا در نظر شما کوچک‌تر باشد از تفاله برگ درخت سَلَم و از خرده ریزه‌ای که هنگام چیدن پشم گوسفند بر زمین می‌افتد. در جایی دیگر می‌فرمایند: أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضاً؛² آیا در عوض زندگانی آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟ هم چنین می‌فرمایند: عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ؛³ بندگان خدا شما را سفارش می‌کنم به ترک این دنیایی که شما را رها می‌کند. در ادامه همین خطبه این گونه فرموده‌اند: أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُمَسُّونَ

و يُصْبِحُونَ عَلَىٰ أَحْوَالِ شَتَّىٰ فَمَيِّتٌ يُبْكِي وَ آخِرٌ يُعْزِي وَ صَرِيعٌ مُّبْتَلَىٰ وَ عَائِدٌ يَعُودُ وَ آخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ وَ طَالِبٌ لِّلْدُنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ؛⁴ آیا اهل دنیا را نمی بینید که در حالات گوناگون روز را شب و شب را صبح می کنند؟ پس یکی مرده است که بر او می گریند، و دیگری را تسلیت می دهند، و دیگری بیماری است که گرفتار بر زمین افتاده، و دیگری به عیادت بیمار می رود، و دیگری در حال جان دادن است، و یکی خواهان دنیا است و مرگ در پی او است، و دیگری غافل و بی خبر است در حالی که خدا از او غافل نیست.

شاید یکی از عجیب ترین کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مذمت دنیا، این جمله باشد که

1. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 32.

2. همان، خطبه 34.

3. همان، خطبه 98.

4. همان.

می فرمایند: وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْذُومٍ؛¹ به خدا سوگند این دنیای شما در چشم من خوارتر و پست تر است از استخوان خوک که در دست انسانی مبتلا به جذام باشد! حتی

مردار حیوان های حلال گوشت هم قابل تحمل نیست، چه رسد به خوک که حرام گوشت است و زنده آن هم نفرت انگیز است. از آن سو نیز انسانی که مبتلا به مرض جذام می شود چهره اش به حدی کریه و زشت و وحشتناک می شود که انسان هیچ مایل نیست به صورت و دست های او نگاه کند. حال تصور کنید استخوان خوکی مرده در دست فردی جذامی باشد؛ آیا کوچک ترین رغبتی و سر سوزنی، میلی در شما نسبت به آن به وجود می آید؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند بی رغبتی و بی میلی من نسبت به این دنیایی که شما با حرص و ولع تمام برای رسیدن به آن خیز برداشته اید، از بی رغبتی شما نسبت به استخوان خوک مرده در دست انسان جذامی کمتر است! این نهایت نفرت و انزجاری است که می توان نسبت به دنیا ابراز کرد.

(تفسیر «دنیای مذموم» در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اکنون با چنین تعبیرها و سخنانی واقعاً تکلیف ما در برابر دنیا چیست و چگونه باید رفتار کنیم که رفتار علوی و مورد قبول و رضایت خدا و پیامبر و ائمه (علیهم السلام) باشد؟

پاسخ این مطلب در خود نهج البلاغه و در کلمات خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود دارد. اگر آن حضرت در مورد دنیا چنین تعبیراتی دارند، از آن سو نیز مطالب دیگری در این باره دارند که از کنار هم گذاشتن

این دو دسته تعبیر، مراد واقعی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نحوه رفتار صحیح در برابر دنیا روشن می شود. در این جا به برخی از این شواهد اشاره می کنیم

در نهج البلاغه نقل شده که مردی در حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا بدگویی کرد. البته گویا آن شخص خود اهل دنیا بوده و نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و کسانی که در حضور آن حضرت بودند، به بی زاری از دنیا تظاهر می کرده است. صرف نظر از این مطلب، حضرت در پاسخ او مطالبی را در محاسن و نقاط مثبت دنیا بیان فرموده اند که قابل توجه است: إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا

همان، کلمات قصار، کلمه 228. 1.

مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ
اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَ قَدْ ءَاذَنْتُ بِبَيْنِهَا وَ
نَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَ نَعَتْ نَفْسَهَا وَ أَهْلَهَا...؛¹ محققاً دنیا سرای راستی است
برای کسی که با آن راست بگوید، و سرای ایمنی (از عذاب الهی) است
برای کسی که آن را درست فهم کند، و سرای توان گری است برای
کسی که از آن توشه بردارد و سرای پند است برای کسی که از آن پند

گیرد. جای عبادت و بندگی دوستان خدا، و جای نماز گزاردن فرشتگان خدا، و جای فرود آمدن وحی خدا، و جای بازرگانی دوستان خدا است که در آن، رحمت و فضل الهی را به دست آورده و سودشان بهشت خواهد بود. پس کیست که دنیا را نکوهش می‌کند؟ در حالی که دنیا مردم را به دوری خود آگاه ساخت و به جدایی خویش ندا در داد و خبر فناپذیری و ... مرگ خود و اهلش را به آنان داد

اگر دنیا نبود مؤمنان از کجا و با چه عملی به بهشت می‌رفتند؟ دنیا جایی است که فرشتگان خدا در آن به عبادت می‌پردازند. دنیا تجارت خانه اولیای خدا است که در آن تکامل می‌یابند و بهشت را برای خود می‌خرند. آیا دنیایی که این ویژگی‌ها را دارد قابل مذمت است؟

حضرت در جایی دیگر در مورد نحوه معامله و برخورد با دنیا کلامی دارند که در عین کوتاهی، بسیار پر معنا و روشن گر است. آن حضرت می‌فرمایند: مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛² کسی که (به دیده عبرت) به آن نگریست دنیا او را آگاه کرد، و کسی که به سوی (زینت‌های آن) خیره شد دنیا او را نابینا گردانید. این تعبیر حضرت، ناظر به همان تفاوت «نگاه آلی و ابزاری» و «نگاه استقلالی» است که قبلاً بیان کردیم. اگر با دیده عبرت بین به دنیا نگاه کردیم، دنیا پندها و

درس های فراوانی به ما خواهد داد، اما اگر در خود آن خیره شدیم و غرق در لذت ها و شهوات آن گشتیم ما را کور خواهد کرد.

نگاه «بزاری» و نگاه «استقلالی» به دنیا

ما اگر بخواهیم به لذت ها و نعمت ها و بهشت آخرت برسیم راهی جز زندگی در این دنیا و استفاده از آن نداریم. درخت بهشت را «لااله الا الله» ما در این دنیا غرس می کند؛ همان گونه که

1. همان، کلمه 126.

2. همان، خطبه 81.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ...؛¹ کسی که «لااله الا الله» بگوید درختی در بهشت، برای او کاشته می شود. اگر کارهای خیر ما در این دنیا نباشد نصیبی از نعمت های بهشت نخواهیم داشت. ما برای خریدن بهشت، سرمایه ای جز این دنیا نداریم. اگر بخواهیم در آخرت، محصول سعادت و نیل به لذت ها و نعمت های بهشت را درو کنیم، کشتزاری که باید در آن بذر بکاریم همین دنیا است. اگر زمین دنیا نباشد ما مزرعه دیگری نداریم تا بخواهیم با کشت و زرع در آن، نعیم الهی را در آخرت درو کنیم.

بنابراین مهم این است که ما حقیقت دنیا را آن گونه که هست بشناسیم. دنیا وسیله کسب آخرت است. دنیا محلی است که ما باید با تجارت در آن، زاد و توشه برای آخرت فراهم کنیم. اشتباه ما این است که گاهی می‌پنداریم ما برای همین دنیا خلق شده‌ایم و قرار است که برای همیشه در آن باقی بمانیم. اشتباه ما در این است که تصور می‌کنیم دنیا آخرین مقصد و اقامتگاه ابدی ما است. اشتباه ما در نگاه استقلال‌ی، به جای نگاه ابزاری، به دنیا است.

نگاه استقلال‌ی به دنیا این است که مثلاً انسان ماشینش را مرتب بشوید و تمیز کند و همیشه دستمال به دست ایستاده باشد تا اگر کوچک‌ترین لکه‌ای روی شیشه یا بدنه آن پیدا شد آن را پاک کند. چنین کسی فراموش کرده که ماشین را برای چه خریده است. ماشین وسیله و ابزاری است که ما را به مقصد برساند و با راحتی و سرعتی که دارد خستگی و زمان سفرهای داخل و بیرون شهری ما را کاهش دهد. اگر کسی 24 ساعت و مدام ماشینش را تمیز می‌کند و دستمال می‌کشد، در این صورت به جای این که ماشین در خدمت او باشد او در خدمت ماشین! در آمده است

دنیا نیز همین گونه است. دنیا وسیله‌ای است که خدای متعال در اختیار ما قرار داده تا با استفاده از آن، شایستگی دریافت هر چه بیشتر رحمت‌ها

و نعمت های الهی را پیدا کنیم و به مقصد برسیم. این همان دنیای ابزاری است. اما اگر ما تمام توجهمان معطوف به خود دنیا و لذت های آن شد و اصلاً فراموش کردیم که آخرتی هم در کار است، این جا است که دنیا مایه فریب و «متاع الغرور» است. چنین دنیایی است که مضموم است؛ دنیایی که به جای تسریع در رساندن ما به هدف، مانع رسیدنمان به هدف می گردد. باز هم بهترین و گویاترین سخن در

بحار الانوار، ج 8، باب 23، روایت 146.

این باره سخن امیر کلام است: وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْفَعُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛¹ جز این نیست که دنیا منتهای دید کوردل است، چیزی ماورای آن را نمی بیند، و بینا نگاهش را از آن عبور می دهد و می داند در پی آن، سرای اصلی قرار دارد. پس بینا از آن، نگاه برمی گیرد و کوردل به آن خیره می شود؛ و بینا از آن توشه بر می دارد و کوردل برای آن توشه بر می دارد. دنیا به مثابه عینکی است که انسان بر چشم می زند. عینک برای آن است که انسان بهتر ببیند. راه بهتر دیدن با عینک هم آن است که از

پشت شیشه های آن به اشیا و دنیای اطرافمان نگاه کنیم. اگر کسی به جای نگاه از پشت عینک، به خود عینک و شیشه های آن خیره شود چه خواهد شد؟ آیا چیزی و کسی و جایی را خواهد دید؟ هرگز.

بنابراین آنچه که مذمت می شود در واقع، نوع نگاه و نگرش ما به دنیا، و نه خود دنیا است؛ و گرنه دنیا مخلوق خدا است و آنچه در آن است به نیکوترین صورت خلق شده است: *الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ*؛² همان کسی که هر چیزی را آفریده، نیکو آفریده است. دنیا به خودی خود بد نیست، آنچه دنیا را بد می کند استفاده ناصحیح ما از آن است. اگر هم در قرآن و روایات و نهج البلاغه در غالب موارد می بینیم از دنیا مذمت شده و بیشتر صحبت از «متاع الغرور» بودن و بی اعتباری و بازیچه بودن دنیا شده، بدان سبب است که اکثر انسان ها در غالب موارد نگرششان به دنیا درست نیست و در معرض فریفته شدن به دنیا هستند. از این رو سعی شده با این بیان ها هشدار لازم به انسان داده شود. قبلاً نیز گفتیم که ما چون بیشتر با محسوسات سر و کار داریم و لذت های غیر حسی را کمتر درک می کنیم، به همین جهت طبیعت ما به گونه ای است که به دنیا و لذت های آن گرایش داریم و از آخرت و لذت های آن که فعلاً برای ما محسوس نیست غفلت می ورزیم. ما هر طرف که چشم باز می کنیم ماده و مادیت می بینیم. پس خدا و رهبران دینی باید سعی کنند کفه معنویات

و آخرت را ترجیح دهند و توجه ما را از دنیا به سمت آخرت بازگردانند. با این حال برای آن که کسانی دچار سوء برداشت نشوند و نپندارند که معنای این قبیل تعالیم آن است که به کلی از دنیا و لذت ها و نعمت های آن چشم

1. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 133.

سجده (32)، 7.

پوشند؛ گاهی نیز متذکر لذت های دنیا و استفاده از آنها می شوند: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؛¹ بگو، زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ؛² ای کسانی که ایمان آورده اید، از نعمت های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم، بخورید. البته در صد این نوع بیان ها نسبت به بیان های نوع اول کمتر است؛ چون انسان معمولاً بدون آن که نیاز به ترغیب و تشویق و توصیه باشد، خود به خود و به طور طبیعی به استفاده از نعمت ها و لذت های دنیا گرایش دارد.

!آیا تعالیم دینی، مانع رشد و توسعه اقتصادی است؟

یکی دیگر از سؤالات و احیاناً اشکالاتی که نسبت به تعالیم اسلام درباره برخورد با دنیا مطرح می‌شود این است که این تعالیم با حرکت «رشد و توسعه اقتصادی» منافات دارد. این مسأله به خصوص در سال‌های اخیر، از جانب برخی روشن فکران داخلی به عنوان یک اشکال بر اسلام و تعالیم آن مطرح می‌شود. این گونه تبلیغ می‌کنند که تا مردم ما پای بند دین و تعالیم دینی باشند کشور ما هم چنان با رکود و عقب ماندگی اقتصادی دست و پنجه نرم خواهد کرد و بیش از پیش از قافله رشد و توسعه عقب خواهد افتاد. دینی که مرتب به پیروانش تلقین می‌کند زندگی دنیا گذرا و فانی است، دنیا «متاع الغرور» است، زندگی دنیا بازیچه است و... چنین دینی ذاتاً با رشد و توسعه اقتصادی سازگاری دارد. اگر مردمی را آن چنان به دنیا بی رغبت کردیم که آن را استخوان خوکی در دست یک انسان جذامی دیدند، آیا می‌توان از این مردم انتظار داشت که با کار و تولید بیشتر بر درآمد و ثروت ملی بیفزایند و موجب حرکت رشد و توسعه در کشور شوند؟! اگر به پیروان خود توصیه کردیم که: عِبَادَ اللَّهِ اَوْصِيكُمْ بِالرَّقْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ؛³ بندگان خدا شما را سفارش می‌کنم به ترک این دنیایی که شما را رها می‌کند، آیا می‌توان متوقع بود که این پیروان در عرصه اقتصادی در

پی رقابت و مسابقه با سایر ملت ها و کشورها بر آیند؟! یکی از مهم ترین عوامل عقب افتادگی کشورهای

1. اعراف (7)، 32.

2. بقره (2)، 172.

3. نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، خطبه 98.

مسلمان، به ویژه کشور ما ریشه در همین نوع تعالیم دارد. از این رو باید از میان «دین» و «رشد و توسعه اقتصادی» یکی را برگزید! نمی شود هم از مردم پای بندی به دین و دستورات و تعالیم دینی را خواست و هم به آنان وعده پیشرفت و رشد و توسعه اقتصادی داد! روح تعالیم دینی، به ویژه تعالیم اسلامی به گونه ای است که روحیه کار، تلاش، تولید و کسب ثروت و درآمد را از افراد می گیرد! در تعالیم دینی آن چنان هیولایی از مال و ثروت دنیا می سازند که دین داران نه هوس کسب ثروت می کنند و نه جرأت آن را! تلاش برای رشد و توسعه اقتصادی، یعنی تلاش و رقابت در عرصه مسابقه برای رسیدن به دنیای بهتر، بیشتر و مرفه تر؛ و اسلام پیروان خود را از مسابقه برای کسب دنیا بر حذر می دارد و با!

تجمل و رفاه مبارزه می کند

آنچه منشأ این سؤال و اشکال می‌شود درک نادرست و ناقص از تعالیم اسلامی است. اگر بخواهیم پاسخ را در یک جمله و کوتاه و مختصر بیان کنیم، باید بگوییم: اسلام دنیازدگی و دل بستگی به دنیا و روحیه مصرف گرایی را مذموم شمرده و در هیچ کجای اسلام، مسلمانان به تولید کمتر توصیه نشده‌اند. مطالعه در روایات اسلامی و سیره عملی پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت(علیهم السلام) این مطلب را ثابت می‌کند.

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) یکی از عالی ترین و برجسته ترین الگوها برای مسلمانان و پیروان اسلام به شمار می‌رود. شما کسی را پیدا نمی‌کنید که در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی بیش از امیرالمؤمنین(علیه السلام) فعالیت کرده باشد. کسی که از امر اداره حکومتی پهناور - که ایران، عربستان، مصر، یمن، عراق و سوریه امروز فقط چند استان آن بوده‌اند - گرفته تا شرکت در جنگ و جهاد و تا فعالیت در عرصه زراعت و کشاورزی را به حد کمال رسانده است. تاریخ گواه است که آن حضرت چه بسیار درختان خرمایی که به دست مبارک خویش به ثمر رساند و چه بسیار چاه ها و نهلهایی که برای آبیاری زمین های کشاورزی و باغ ها ایجاد کرد. در هیچ کجا امیرالمؤمنین(علیه السلام) توصیه به کار نکردن و تولید نکردن ننموده و خود نیز هرگز در زندگی چنین نبوده است. علی(علیه السلام) کسی

است که به هنگام روز، در آفتاب سوزان مدینه و عراق بیل در دست و کلنک بر دوش دارد و شب هنگام نیز انبان های نان و خرما را برای سیر کردن شکم گرسنگان به این طرف و آن طرف می کشد. آنچه علی (علیه السلام) مدام توصیه می کند دل نبستن به دنیا، و کمتر استفاده کردن از لذایذ دنیا به جهت دل بسته نشدن به آن است.

ممکن است گفته شود، همین مقدار که توصیه به زهد و قناعت و استفاده کمتر از لذت ها و مادیات می شود، نمی تواند با روحیه تولید و رشد و توسعه اقتصادی سازگار باشد.

در پاسخ باید بگوییم، اگر بنا بر تحریف مطالب و سوء استفاده باشد، انسان از هر سخنی می تواند عیب و اشکال در بیاورد. سخن در این است که اگر ما مجموع گفته ها و عملکردهای اسلام و رهبران آن را در نظر بگیریم، هرگز پذیرش اسلام ملازم با توسعه نیافتگی و پرهیز از رشد و توسعه اقتصادی نیست. در این زمینه، نه افراط و نه تفریط، هیچ کدام صحیح نیست. علی (علیه السلام) از یک سو می گوید: یا دُنْیَا أُمِّی تَعَرَّضْتُ وَ إِلَى تَشَوَّقَتِ غُرِّی غَیْرِی؛¹ ای دنیا! آیا قصد مرا کرده ای و به من طمع ورزیده ای؛ غیر مرا فریب ده. اما از سوی دیگر نباید فراموش کنیم، این همان علی است که روزها در نخلستان ها زیر آفتاب سوزان کار می کند و عرق می ریزد، از چاه آب می کشد و به کار و تولید مشغول است؛ و این

همان علی است که شب ها بخشی از وقتش را صرف رسیدگی به امور نیازمندان و فقرا می کند؛ و این همان علی است که بخش مهمی از عمرش را در جبهه های نبرد سپری کرده است. کجای تاریخ نوشته است که علی (علیه السلام) شب و روز سجاده پهن کرده بود و عبادت می کرد؟! کجای تاریخ نوشته است که علی 77 دست و دل از دنیا برید و !به غاری در دل کوهی پناه برد و هیچ تولید و بازده اقتصادی نداشت؟

حاصل این که، اولاً، دنیا به خودی خود بدی ندارد و مذمت نمی شود؛ دنیا مخلوق خدا است و خداوند درباره مخلوقات خود می فرماید: **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ**؛² کسی که هر چیزی را که آفریده، نیکو آفریده است.

ثانیاً، اسلام هیچ گاه نفرموده، مطلقاً از دنیا و نعمت ها و لذت های آن استفاده نکنید و بهره مند نشوید، بلکه به عکس، کسانی را که چنین تفکر و رویه ای دارند نکوهش کرده و می فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ**؛³ بگو، زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟ به عبارت دیگر، اسلام نگفته دنبال علم و صنعت، پیشرفت و تولید نروید، سخن اسلام این است که تلاش کنید اینها را برای رسیدن به هدفی ارزش مندتر

1. بحار الانوار، ج 33، باب 20، روایت 524.

2. سجده (32)، 7.

3. اعراف (7)، 32.

مورد استفاده قرار دهید. هم چنین دستور اسلام این است که برای پرهیز از وابستگی و علاقه به دنیا، کمتر مصرف کنید؛ اما هیچ گاه به کم تولید کردن توصیه نکرده است.

یکی از دستوراتی که اسلام برای دل بسته نشدن به دنیا و پرهیز از نیازدگی به ما داده این است که گاهی باید اختیاراً از نعمت های دنیا که زمینه استفاده از آنها برایمان مهیا است، صرف نظر کنیم. اگر انسان این کار را تمرین و تکرار کند، باعث می شود علاقه و محبت به دنیا در دلش شکل نگیرد. هم چنین اگر چیزی را با زحمت و تلاش به دست آورده، در نهایت خودش استفاده نکند و علی رغم علاقه ای که دارد آن را به دیگری واگذار کند، این کار کمکی مؤثر برای کشتن محبت دنیا در خود و جلوگیری از شکل گیری این محبت است. قرآن کریم در این زمینه تعبیری بسیار رسا دارد: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛¹ هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید. البته کاری است بسیار مشکل؛ چیزی را که انسان برای به دست آوردن آن عرق ریخته و مشکلات و مصایبی را به جان خریده، اکنون که به دست آورده،

با کمال علاقه و احیاناً نیازی که به آن دارد، آن را دو دستی تقدیم دیگران کند! به همین دلیل هم که کاری بسیار مشکل است، اما اگر کسی توانست آن را انجام بدهد، گام بسیار بزرگی برای بیرون راندن محبت دنیا از دل خود برداشته است.

مهم همین است که ما دل بسته دنیا نشویم و به صورت ابزار به آن نگاه کنیم، نه این که آن را هدف ذاتی و اصیل خود قرار دهیم. اگر ما به دنیا نگاه ابزاری داشتیم، آن گاه در همان حدی که برای هدف نهایی ما کاربرد داشته باشد به آن علاقه پیدا می‌کنیم و اگر جایی مانع پیشرفت و نیل ما به آن هدف نهایی باشد، به راحتی از آن صرف نظر می‌کنیم و آن را کنار می‌گذاریم؛ چرا که فقط وسیله است و مطلوبیت ذاتی و بالاصاله برای ما ندارد.

البته این مطلب که به دنیا نگاه ابزاری داشته باشیم و تنها آن را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نهایی بدانیم، گفتنش آسان است اما عمل کردن به آن بسیار دشوار است. همه دستوراتی که در اسلام به زهد و قناعت و نظایر آنها داده شده به همین منظور است که انسان از ابتلای به نیازدگی و فریفته شدن به دنیا نجات پیدا کند. دنبال دنیا و لذا ید دنیوی و مادی رفتن توصیه نمی‌خواهد. انسان به طور طبیعی و بدون این که کسی او را تشویق کند، خود به خود به مادیات

آل عمران (3)، 92. 1.

و لذا یز دنیوی تمایل دارد و برای کسب آنها تلاش می‌کند. آنچه نیاز به توصیه دارد حرکت و توجه به سوی آخرت و دوری از افراط در پرداختن به دنیا است.

نکته‌ای دیگر درباره شبهه تعارض دین و توسعه

در پاسخ کسانی که دستورات دینی را مانع حرکت به سوی رشد و توسعه اقتصادی می‌دانند این نکته نیز قابل توجه است که برخی از جامعه شناسان غربی اظهار کرده‌اند که اصولاً یکی از عوامل پیشرفت اقتصادی اروپا و غرب در قرن شانزده و هفده، عامل دینی و «اخلاق پروتستان» بود. پروتستان که یکی از سه مذهب معروف مسیحیت (کاتولیک، ارتدوکس، پروتستان) است و در قرن شانزده پایه‌گذاری شد، پیروان خود را به زهد و استفاده کمتر از دنیا دعوت می‌کرد. ماکس وبر، جامعه شناس معروف آلمانی، در کتابی با نام «اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری» مدعی شده که پیشرفت جامعه غرب از آن زمان شروع شد که مذهب پروتستان در آن رواج پیدا کرد. او مدعی است، در بین کشورهای اروپایی، آنهایی که مردمشان پروتستان مذهب بودند پیشرفتشان در زمینه اقتصاد بیشتر بود؛ و این مطلب را مربوط به اخلاق

پروتستان می‌داند که به وارستگی از دنیا و کم مصرف کردن توصیه می‌کند. این دستور باعث گردید مردم کمتر مصرف کنند و بیشتر به پس انداز سرمایه روی بیاورند. انباشت این سرمایه ها بر روی هم باعث تقویت بنیه اقتصادی کشورهای غربی شد و در نهایت نیز به رشد و توسعه اقتصادی آنها منجر گردید.

البته استدلالی که ماکس وبر برای چگونگی پیدایش رشد و توسعه در غرب کرده، از نظر ما تمام نیست، اما غرض این است که ببینیم حتی برخی از کسانی که به دین و پیامبران الهی اعتقاد ندارند، نظرشان این است که تعالیم انبیا در زمینه زهد و قناعت باعث پیشرفت اقتصادی، و نه عقب ماندگی در این زمینه، می‌شود.

در هر حال همان گونه که توضیح دادیم توصیه های دین به زهد و قناعت و مصرف کمتر هیچ منافاتی با کار و تولید بیشتر ندارد. کاملاً ممکن است که مردم و ملتی از نظر تولید ثروت ملی در درجه اول قرار داشته باشند، اما مصرفشان از بسیاری کشورها پایین تر باشد. جمع این دو مسأله مشتمل بر هیچ تناقضی نیست.

از سوی دیگر، کسانی که تمام توجهشان به دنیا است و روحیه مصرف گرایی و تُلذذ هر چه بیشتر دارند، در اثر افراط در این امر مشکلاتی را

برای خود و جامعه به وجود می آورند. بسیاری از این افراد برای رسیدن به پول و لذت بیشتر دست به دزدی، خیانت، اختلاس، ارتشا و کارهایی از این قبیل می زنند. در نگاه کلان، گاهی هزینه هایی که صرف مقابله با این امور می شود به حدی زیاد است که درآمد ملی یک کشور را تحت الشعاع قرار می دهد. طبق آمارهایی که کشورهای پیشرفته غربی، خود منتشر می کنند، هزینه هایی که آنان برای معالجه بیماری های عصبی و برخی بیماری ها نظیر ایدز صرف می کنند رقم بسیار بالایی را تشکیل می دهد. بیماری های عصبی و ایدز دوره آورد روحیه مصرف گرایی و تلذذ هر چه بیشتر هستند. اگر پول ها و امکاناتی را که در این کشورها برای پلیس، زندان ها، ندامت گاه ها و مسایل مربوط به جرم و جنایت هزینه می شود به این رقم اضافه کنیم، خواهیم دید که رقم آن کاملاً قابل توجه و تأمل است. اگر این کشورها پیشرفت و صنعت و تولید را با اخلاق، زهد، قناعت و روحیه کم مصرف کردن همراه می کردند بسیاری از این هزینه ها پیش نمی آمد.

به هر حال اگر ما دین و دستورات دینی را درست بفهمیم و عمل کنیم، خواهیم دید که هم دنیا و هم آخرت ما آباد خواهد شد. متأسفانه ما «زهد» را به «تنبلی» و توکل را به «بی کاری و بی کاری» معنا می کنیم، و آن گاه نتایج سوء تنبلی و بی کاری رابه دین نسبت می دهیم. هیچ گاه

معنای زهد و توکل، تنبلی و بی کاری نیست. اسلام به زهد و توکل دعوت کرده، نه به تنبلی و بی کاری. اشکال در ما است که این دو مفهوم را بد معنا می‌کنیم و برداشت غلطی از آنها داریم. دو مفهومی که می‌توانند در رفتار و شخصیت فرد و ترقی و پیشرفت جامعه تأثیراتی بسیار مثبت داشته باشند، در اثر برداشت های غلط ما به عواملی بازدارنده تبدیل شده‌اند.

دستور و شعار اسلام این است که: لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا¹ خداوند هرگز بر مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است. آیا امروزه این پیام جز با کار و تولید و پیشرفت بیشتر در عرصه علم و صنعت قابل تحقق است؟ اسلام می‌گوید: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ² عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است. آیا در جهان

1. نساء(4)، 141.

2. منافقون (63)، 8.

امروز با تنبلی و بی کاری و بی کاری می‌توان انتظار داشت که مؤمنان و مسلمانان عزیز باشند؟ اگر فقط همین دو آیه را از دستورات قرآن و

اسلام در نظر بگیریم، خواهیم دانست که باید مسلمانان و جوامع اسلامی شب و روز در عرصه علم و تولید و صنعت و فن آوری تلاش کنند تا مجبور نباشند برای کوچک ترین نیازمندی های خود دست نیاز به سوی کفار و دشمنان خدا دراز کنند و ضمن هموار کردن راه تسلط آنان بر خود، عزت خویش را نیز زیر پا بگذارند.

اگر کسی برای تحقق عملی این دو آیه و به قصد امتثال امر الهی و تحقق خواسته خداوند به تحقیق علمی پرداخت و به کار و تولید روی آورد، این نه تنها نیازدگی نیست که عین عبادت و تقرب الی الله است. چه کسی می تواند اسلام را به ترویج و تبلیغ تنبلی و بی کاری متهم کند در حالی که نظر اسلام این است که: **إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تِسْعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ؛**¹ همانا عبادت ده جزء است که نه جزء آن در جستجوی روزی حلال برآمدن است. آری، اسلام کار در مزرعه و کارخانه و اداره را که برای کسب درآمد به منظور اداره زندگی و توسعه بر زن و فرزند انجام شود

!عبادت می داند نه طلب دنیا و فریفته دنیا شدن ،

اگر اشکال و ایرادی هست در فهم و برداشت های غلط ما و یا احیاناً نوع نگاه ما به دنیا و نیت و انگیزه ما در کار و تولید است؛ وگرنه در صورتی

که اسلام را درست بفهمیم و بعد هم درست به آن عمل کنیم، خواهیم دید که خیر و سعادت دنیا و آخرت ما را تضمین خواهد کرد.⁸²

بحار الانوار، ج 77، باب 3، روایت 6. 1.

⁸² درسهایی از ایه الله مصباح یزدی

رابطه دنیا و آخرت باهم

شباهت ها

بدون شک اشتراکات و مشابهت هایی بین زندگی این جهان و حیات اخروی وجود دارد. برخی از این شباهت ها عبارتند از: حقیقی و واقعی بودن هر دو زندگی؛ آگاهی انسان به خود و تعلقات خویش؛ اصل وجود لذت و رنج، سرور و اندوه، سعادت و شقاوت؛ وجود غرایز حیوانی و غرایز ویژه انسان؛ زیستن انسان با بدن و اندام کامل و اعضا و جوارح؛^[1] حاکمیت قانون علیت و نیازمندی هر چیزی که هستی عین ذات آن [نباشد به علت، در دنیا و آخرت].^{2]}

تفاوت ها

همانگونه که شباهت هایی بین زندگی این جهان و حیات اخروی وجود دارد، تفاوت های مهمی نیز میان آن دو هست. به عبارت دیگر عالم دنیا و آخرت دو نظام بسیار متفاوت اند. برخی از تفاوت های آن دو عبارت است از:

1. گذرگاه و قرارگاه

دنیا گذرگاه است و هر گذرگاه به قرارگاهی فرجام می پذیرد. جهان طبیعت همواره در حال کوشش و پویایی و حرکت از قوه به فعل است [3] و حرکت سمت و سویی به نام هدف را تعقیب می کند و وقتی به هدف رسید ثابت می شود: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» [4]. دنیا چون کشتی پرجوش و خروشی است که لنگرگاه آن «قیامت» است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» [5]؛ این کاروان کی به دار قرار و ثبات می رسد.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ، وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ» [6]؛ همچنین فرمود: «فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لَتَرْوِدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ».

[7]

قرآن «دنیا» را به عنوان «عَرَض» معرفی کرده است: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ» [8] دنیا طلبان متاع پست دنیا را می گزینند: «تَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى» [9]، حال آن که جهان بینی و

دنیاشناسی قرآن جمع بین حسنات دنیا و حسنات آخرت است. «...رَبَّنَا

[آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ] 10

واژه های جوهر و عَرَض که در علوم عقلی رایج است از همین ریشه لغوی گرفته شده است. لغت و عرف به چیزی که اصیل است جوهر اطلاق کرده و چیز ناپایدار را عَرَض می خواند. قرآن کریم درباره دنیا اصطلاح عَرَض را به کار گرفته تا بفهماند دنیا همچون عکسی است که اصلی دارد و انسان نباید به عکس دل ببندد؛ بلکه باید به صاحب عکس دل بست. متاع دنیا رفتنی است و «ما عند الله» باقی است و نزد خدا غنیمت های فراوانی است: «عند الله مغانم». پس «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» [11] و انسان چون با مرگ از بین نمی رود و باقی است نیازمند [متاع باقی و کالای جاوید است و آن فقط نزد خداست. 12]

2. نظام اعتباری و حقیقی

قرآن نظام دنیا را اعتباری دانسته که سرانجام باید به نظام حقیقی منتهی گردد. زندگی دنیا مجموعه ای از قراردادها است که با پایان پذیرفتن عمر بشر پایان می پذیرد و انسان وارد نظام فردی حقیقی می گردد. در این دنیا افراد در سعادت و شقاوت یکدیگر شریک و مؤثرند و به همین

دلیل مسئولیت و سرنوشت مشترک نیز وجود دارد و اگر کسی بخواهد گناهی مرتکب شود دیگران باید مانع او گردند.

رسول اکرم(ص) سرنوشت مشترک در این جهان را ضمن مثلی بیان کرده اند: «إِنْ قَوْمًا رَكِبُوا سَفِينَةً فِي الْبَحْرِ وَ اقْتَسَمُوا فَصَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَوْضِعَهُ فَنَقَرَ رَجُلٌ مَوْضِعَهُ بِفَأْسٍ فَقَالُوا مَا تَصْنَعُ قَالَ هُوَ مَكَانِي أَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتُ فَإِنْ أَخَذُوا عَلَيَّ يَدِيهِ نَجَا وَ نَجَا وَ إِنْ لَمْ يَأْخُذُوا عَلَيَّ يَدِيهِ هَلَكَ وَ [هَلَكُوا]»¹³

ولی در آخرت سرنوشت مشترک و جامعه یعنی ترکیب افراد به گونه ای که سرنوشت ها را به هم گره بزند، وجود ندارد. در نظام جدید معاد، هر فردی از دیگران بیگانه است. قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»^[14]؛ این آیه از جامع ترین آیاتی است که نشئه دنیا و قیامت را در کنار هم بازگو می کند و نظام اعتباری دنیا را به نظام حقیقی [آخرت منتهی می داند].¹⁵

زندگی انسان در قیامت فردی است؛ نه اجتماعی؛ یعنی هر فردی به تمام نیازمندی های خویش که فرآورده های دنیایی اوست، دسترسی دارد^[16] و در هیچ امری به دیگری نیاز ندارد و دانش هایی هم که به

منظور تأمین نظام اجتماعی در دنیا نقشی دارند در آن روز بی رنگ و بی اثر می باشند؛ زیرا تمام لوازم زندگی و امکانات آن از مسکن، خوراک، پوشاک و دیگر شئون لازم آماده است و حاجتی به تحصیل آن نیست؛ از این رو، نه مسائل خانوادگی از قبیل تولید و مانند آن مطرح است، نه امور اجتماعی از قبیل تعاون و توزیع کار و مبادلات و معاملات مطرح می شود. هر مقصودی از پیش تهیه شده و هر مقصدی قبلاً تأمین شده و هر کسی در گرو کشته های خویش است: «كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ [رَهِيْنٌ]».¹⁷

اگر بار خار است، خود کشته ای

[و گر پرنیان است، خود رشته ای]¹⁸

در قیامت انسان ها در حالی که جمع اند تنها و فردند و با اینکه همه حضور دارند، هر یک از دیگری جدا و از دیگران گسسته است؛ به طوری که نه او مسئول آنهاست، نه آنان مسئولیت او را به عهده دارند، نه ولا...» او بار دیگران را می برد، نه آنان بارگران او را حمل می کنند؛ [تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...]¹⁹

قیامت، هم روز جمع است، هم روز فصل، لذا همگان حاضرند، ولی از یکدیگر جدایند؛^[20] «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ...».^[21]

در آنجا گرد هم زیستن هست، [22] با این تفاوت که در جمع نیکوکاران انس و الفت و صفا و صمیمیت برقرار است، ولی در میان بدکاران تنفر و [بیزاری از یکدیگر و ناسزاگویی حکم فرماست. 23]

3. فرصت تغییر

در این جهان امکان تغییر دادن خود و سرنوشت خود هست، ولی در آنجا نیست. در دنیا امکان توبه و تحصیل توحید است، اما چنین فرصتی در آخرت نیست. زیرا فرصت یا به توبه است یا به فدیّه، یا به شفاعت [است یا به کفالت، و همگی در سرای آخرت منتفی اند. 24]

4. حیات ناب

در این دنیا مرگ و زندگی به هم آمیخته، ولی آن جهان سراپا زندگی است. زمین آخرت، جواهر و سنگریزه و درخت و میوه آن جهان همگی حیات دارند و آتش آن هم دارای ادراک است. قرآن کریم می فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِی الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». [25]

5. لذت و رنج خالص

نعمت ها و لذا یذ دنیا با غم آمیخته است و غم های دنیا نیز عذاب صرف نیست. در دنیا نشاط محض و غم صرف متصور نیست؛ ولی در قیامت، این دو از یکدیگر جدایند؛ زیرا در جهنم، نشانی از رحمت نیست؛ چنان که امیرمؤمنان (ع) می فرماید: «دار لیس فیها رحمه» [26]، و در آخرت، بهشتی ظهور می کند که هیچ رنج و ناگواری در آن نیست [27]: «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» [28]

6. کشت و درو

این جهان جایگاه بذرافشانی و آخرت هنگامه بهره برداری و درو کردن است. جهان ظرف تکلیف است و آخرت دار پاداش و کیفر محض که در کنارش کار و کوشش و تکلیفی راه ندارد. [29] امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید: «فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَإِنَّ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» [30] به بیان دیگر عالم طبیعت، محدوده آزمون است و هیچ چیز در این جهان، بدون امتحان نیست. هر چه در این نشأه به انسان برسد، خواه درد و رنج یا رفاه و آسایش، حوادث تلخ یا شیرین، همگی آزمونِ الهی است. [31]

خدای سبحان می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ [32] سرسبزی زمین برای آزمودن شکر است و پژمردگی [آن، برای آزمون صبر. 33]

قرآن کریم تصریح می کند که «مال» و «فرزند» چیزی جز فتنه و امتحان نیست: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...» [34] پس، همان گونه که نداشتن یا نقص مال، فتنه و آزمون است: «وَلِنَبْلُوَكُمْ بَشْيَاءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ...» [35]، داشتن یا زیادی مال. نیز فتنه و آزمایش است.

7. قطع اسباب طبیعی

نظام این جهان، نظام ظاهر و حکومت اسباب و علل طبیعی است؛ اما آنجا ظرف ظهور ملکوت خدا و مشیت مطلقه الهی است. در آن نظام علل و اسباب طبیعی همه قطع می شود، گرچه اصل نظام علّی و معلولی در آن حکم فرماست زیرا آن جا نیز اکرام الهی، سبب راه یافتن به بهشت و قهر خداوند مایه سرنگونی در دوزخ است.

در آن عالم علوم تجربی و مانند آن عملکردی ندارند؛ نه حاجت به هندسه مهندسان است، نه نیاز به طب پزشکان؛ زیرا نه جریان راه سازی و احداث ساختمان در آن روز مطرح است، نه جریان درمان بیماران و

علاج مرضی در آن عالم موضعی دارد. لذا رفته رفته این سلسله دانش ها از یاد دانشمندان علوم تجربی زائل می شوند، ولی علم توحید و وحی و نبوت و قیامت و سایر مسائل الهی که در دنیا فراهم شده است، همراه با روح انسانی از دنیا به آخرت منتقل شده و شکوفا می شود؛ زیرا در این مسائل هر چه به عنوان علم بود، به عین می آید و هر چه در گوش بود، به آغوش کشیده می شود: «از علم به عین آمد و از گوش به [آغوش]».[36]

این تحلیل عمیق درباره انواع علوم، همان است که محی الدین عربی در رساله ای به عنوان «تواصوا بالحق» برای معاصرش امام رازی نوشت و او را به تحصیل علوم نظیر مبدأ و معاد از راه شهود، نه مفهوم حصولی، تشویق کرد که نه تنها بعد از مرگ از بین نمی روند، بلکه شکوفاتر و مشهودتر می گردند؛ بر خلاف دانش های مادی که برای پس از مرگ [موضعی ندارند]. [37]

در آن روز معلوم خواهد شد که نظام علّی و معلولی به دست خداست و بنا به فرموده امیرمؤمنان(ع): «کلّ قائم فی سواه معلول»[38]. در آن روز روشن می شود که سبب ساز و سبب آفرین کیست و هر گونه علتی غیر او، مجرای فیض وی قرار می گیرد. سرچشمه حیات بخش خداست و دیگران بسان ابزار آب رسانی و مجاری آبند که از خود آبی ندارند.

قرآن می فرماید: در آن روز خواهند فهمید که اسباب و علل مادی همه منقطع است: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» [39] دیگر از وسیله های دنیایی و دسیسه های ابلیسی خبری نخواهد بود؛ زیرا در منطقه ظهور قدرت غیبی نه مجالی برای دستاویز طبیعی است و نه فرصتی برای دست آوردهای [شیطانی]. 40

8. ضعف و قوت ادراک

در این جهان ادراکات و شناخت ها ضعیف تر و از ورای حجاب ها و پرده هاست؛ اما درک انسان در آن جهان بسی شدیدتر و نیرومندتر است. به عبارت دیگر، پرده ها و حجاب ها از برابر انسان برداشته شده و انسان با بینش دورنگر حقایق را درک می کند، چنان که قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ [الْيَوْمَ حَدِيدٌ]» [41]. 42

9. دلزدگی و دلبستگی

در این جهان، انسان حالت گم کرده ای را دارد که در پی گم شده خویشتن است و آنچه را می یابد، می پندارد که آن را یافته است و به آن دل خوش می کند؛ اما پس از چندی احساس می کند که آن نیست و

لاجرم خسته و دلزده در پی چیز دیگر می رود. اما در جهان آخرت، مؤمن به آنچه در اعماق فطرت خویش دلبستگی داشته و گم شده واقعی او بوده، یعنی حیات جاوید در جوار رب العالمین رسیده است و به هیچ وجه خستگی و ملال و دلزدگی برایش پیدا نمی شود. قرآن کریم در این باره می فرماید: «در آنجا (بهشت) انسان ها طالب دگرگونی (و وضع جدید) نیستند.» [43] از همین رو بهشتیان تا ابد در بهشت به سر می برند و دلزده نمی شوند. افزون بر آن، هر چه بخواهند، به اراده الهی، برایشان [پیدا می شود و آرزوی آنچه ندارند، آزارشان نمی دهد]. 44

10. تزامم و عدم تزامم

زیرا دنیا جای تزامم و تمانع است و از همین رو در دنیا گاهی اراده انسان به مراد نمی رسد؛ ولی در آخرت، بهشتیان هر چه طلب کنند، برایشان حاصل است: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ...» [45] زیرا اراده آن ها در [طول علل قریبه و موثر است]. 46

تقابل دنیاطلبی و آخرت گرایی

گرچه جمع بین دنیا و آخرت امکان پذیر است، چنان که اولیای الهی دنیا را وسیله رسیدن به اهداف والای اخروی می دانستند؛ اما به حسب عادت و مشاهده، گرایش به یکی از آن دو مایه دوری از دیگری خواهد بود، بر

این پایه امیرمؤمنان(ع) می فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَّانٌ مُتَفَاوَتَانِ، وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا، وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَاشَ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ» [47]. آن حضرت در خطبه ای رسول خدا(ص) را چنین وصف می فرماید: «عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ وَ يَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: يَا فَلَانَةُ لِأَحَدِي أَزْوَاجُهُ غِيْبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارْفَهَا» [48]؛ دوستی دنیا زمینه آغاز انحراف و لغزش است. دنیا محبوبی دروغین است و در آخرت همه پیوندهای دروغین گسسته خواهد شد.

در مقابل برخی از مردم سرمایه، فرزندان، زر و زیور دارند؛ اما از مراتب تقوا بیگانه اند و در درون و بیرونشان اثری از پارسایی به چشم نمی خورد. پارسایانی نیز هستند که از مال دنیا بی بهره اند و با تهیدستی روزگار می گذرانند. قرآن حکیم حال هر دو گروه را تصویر کرده، در حق دسته اول می فرماید: «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» [49] و درباره آخرت جویان پارسا و از دنیا گذشتگان می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ

لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
[إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا] 50

انسان پرهیزکار در هیچ کار و اندیشه ای به بن بست نخواهد رسید؛ چه در مسائل اقتصادی و چه در مسایل علمی، سیاسی، نظامی و.... انسان وارسته و پرهیزکار گاهی مشکل علمی خود را از لابه لای پرسش و پاسخ دیگران حل می کند و این همان رِزقِ «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» است، یا در حین مطالعه به معارف بلندی دست می یازد که در کتاب ها و نوشته های رایج نیست.

خداوند در قرآن گروه اول را پیروان شیطان معرفی کرده چنین فرمود:
«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
[أَلِيمٌ]» 51

از نظر قرآن دنیاطلبی کوتاه بینی است. آنان که به دنیا دل خوش کرده اند و از هر سو به چپاول و یغماگری آن اشتغال دارند سخت در اشتباهند. اینان نمی دانند که زندگی دنیا، در برابر آخرت متاع ناقابلی بیش نیست. وقتی جهان بینی و جهان شناسی انسان در ظاهر پدیده های دنیا خلاصه شود و درباره سرای دیگر نیندیشد، بلکه به طور کلی گاهی از آن غافل باشد، اصلاً نمی داند که نظام آخرت، نظامی دیگر است و

علل و ابزار طبیعی و زر و زیورهای آن در معاد اثری ندارند و به طور کلی از آنها گسسته خواهد شد.^{۸۳} [52]

پی نوشت ها

۱. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۵۲۳ [۱].

۲. آیت الله جوادی آملی، معاد در قرآن، ج ۴، ص ۸۹ [۲].

۳. همان، ص ۸۷ و ۸۸ [۳].

۴. مؤمن (غافر): ۳۹. زندگی دنیا متاع اندک و ناچیز است و همانا [۴].
آخرت سرای قرار و ثبات است

۵. اعراف: ۱۸۷. از تو (ای پیامبر) می پرسند ساعت ظهور قیامت کی [۵].
است؟ به عبارت دیگر: کشتی دنیا کی لنگر انداخته و می آرامد،
سرنشینانش پیاده شده و به مقصد اصلی خود می رسند؟

۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳، دنیا گذرگاه و معبر و آخرت قرارگاه و مقرّ [۶]
است پس از گذرگاهتان توشه ای برای قرارگاهتان بردارید

همان، خطبه 132. دنیا برای شما به عنوان سرای ثبات و قرار [7]
آفریده نشده، بلکه آفریده شد تا عبورگاه باشد و از آن زاد و توشه و
کردار صالح جهت سرای قرار و ثبات (آخرت) فراهم کنید.

نساء: 94؛ شما متاع ناچیز دنیا را می جوئید، در حالی که نزد خدا [8].
غنیمت های بی شمار وجود دارد

اعراف: 169 [9]

بقره: 200 - 201؛ نیز: «تریدون عرض الدنیا و الله یرید الاخره» و [10]
الله عزیز حکیم) سوره انفال، آیه 67؛ شما متاع ناچیز دنیا را می خواهید
و خدا برای شما سرای ابدی و نعمت جاودانی آخرت را. خدا مقتدر است
و کارش همه از روی حکمت

نحل: 96 [11]

آیت الله جوادی آملی، معاد در قرآن، ج 4، ص 84 و 85. [12]

مجموعه ورام، ج 2، ص 294. گروهی سوار کشتی شدند و کشتی [13].
در دریا به راه افتاد. برای هرکس مکانی تعیین شد و همه در جای خود

قرار گرفتند. ناگاه یکی از مسافران در جای خود مشغول سوراخ کردن کشتی شد. از او پرسیدند چه می کنی؟ (چرا کشتی را سوراخ می کنی؟) پاسخ داد: این جایگاهِ خودم است و ربطی به شما ندارد. آنگاه اگر دستش را گرفته و مانع کارش می شدند هم خود جان به سلامت می بردند و هم او را نجات می دادند؛ در غیر این صورت سرنوشتی جز هلاکت در انتظار هیچیک نبود.

سوره انعام، آیه 94. «همانا شما تک تک برای حساب نزد ما باز [14] خواهید آمد، بدان گونه که نخست شما را آفریدیم و آنچه از مال و جاه به شما دادیم همه را پشت سر خواهید افکند و بین شما و آنها جدایی.» «خواهد افتاد و همه نابود خواهند گشت

.آیت الله جوادی آملی، معاد در قرآن، ج 4، ص 89 [15]

.مزمل: 20. [16]

.حدید: 21. [17]

شاهنامه فردوسی، ص 30 [18]

.انعام: 164 [19].

.آیت الله جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج 4، ص 561. [20]

مؤمنون: 101. «هنگامی که طلوعه قیامت ظاهر شود، هیچ گونه [21].

»پیوند نسبی بین افراد نیست

حجر: 47؛ اعراف: 38. [22].

شهید مطهری، مجموعه آثار، ج 1، ص 218 – 223. [23].

آیت الله جوادی آملی، تسنیم، ج 15 ص 67 و 68. [24].

همانا خانه آخرت تنها خانه ای است که زنده است؛ عنکبوت: « [25].
64.

نهج البلاغه، نامه 27. [26].

آیت الله جوادی آملی، دنیاشناسی و دنیاگرایی در نهج البلاغه، ص [27].
56

فاطر: 35. [28].

آیت الله جوادی آملی، تسنیم، ج 8، ص 22. [29].

الکافی، ج 8، ص 58. [30].

آیت الله جوادی آملی، دنیاشناسی و دنیاگرایی در نهج البلاغه، [31].
ص 46.

کهف: 7. [32].

آیت الله جوادی آملی، دنیاشناسی و دنیاگرایی در نهج البلاغه، ص [33].
48

انفال: 28. [34].

بقره: 155. [35].

دیوان اشعار سنایی غزنوی. [36].

آیت الله جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ج 4 ص 564 و 565. [37].

نهج البلاغه، خطبه 186. [38].

بقره: 166؛ هنگامی که پیشوایان باطل از پیروان خود بیزاری [39].
جویند و عذاب خدا را مشاهده کنند و هرگونه وسیله و اسباب از آنان
قطع شود و هیچ رابطه مادی برجای نماند

آیت الله جوادی آملی، معاد در قرآن، ج 4، ص 90. [40].

ما اکنون پرده را از تو بر گرفتیم، پس دیده ات تیزبین است ق: [41].
22.

شهید مطهری، یادداشت ها، ج 7، ص 152 و: همو، مجموعه [42].
آثار، ج 2، ص 523 و 524

کهف: 108. [43].

شهید مطهری، مجموعه آثار، ج 2، ص 524. [44]

فرقان: 16. [45]

آیت الله جوادی آملی، دنیاشناسی و دنیاگرایی در نهج البلاغه، ص [46].
57.

نهج البلاغه، حکمت 103. دنیا و آخرت، دو دشمن ناهماهنگ و [47].
دو راه جدای از یکدیگرند؛ کسی که دنیا را دوست داشت و به آن دل
بست آخرت را دشمن داشته و به آن دشمنی کرده است. آن دو مانند
خاور و باختر هستند که رونده بین آنها هر چه به یکی نزدیک شود از
دیگری دور می گردد. دنیا و آخرت اختلافشان به دو زن می ماند که
یک شوهر داشته باشند که هرگز با یکدیگر سازگار نشوند. آیت الله
جوادی آملی، معاد در قرآن، ج 4، ص 77

نهج البلاغه، خطبه 160. دنیا به رسول گرامی (ص) پیشنهاد شد، او [48].
از پذیرش آن امتناع ورزید و دانست که خداوند سبحان چیزی را دشمن
داشته او هم آن را دشمن داشت و خداوند چیزی را خوار دانسته او هم
آن را خوار دانست و خداوند چیزی را کوچک شمرده او هم آن را
کوچک شمرد؛ بر درِ خانه اش پرده ای که در آن صورت ها نقش شده
آویخته بود پس به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از نظر من

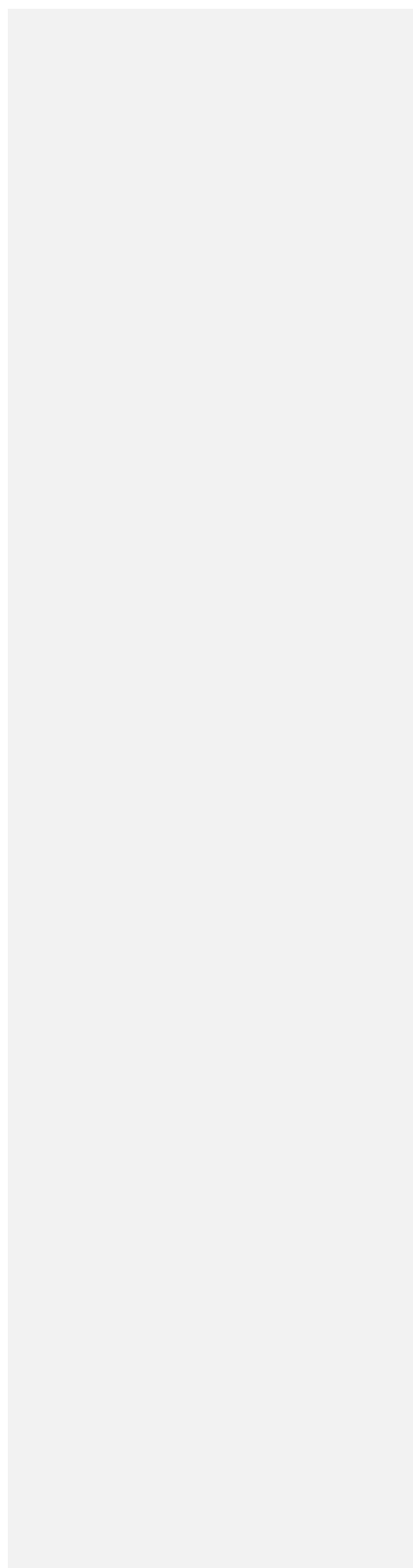
پنهان کن؛ زیرا وقتی به آن می نگرم دنیا و آرایش های آن را به یاد می آورم.

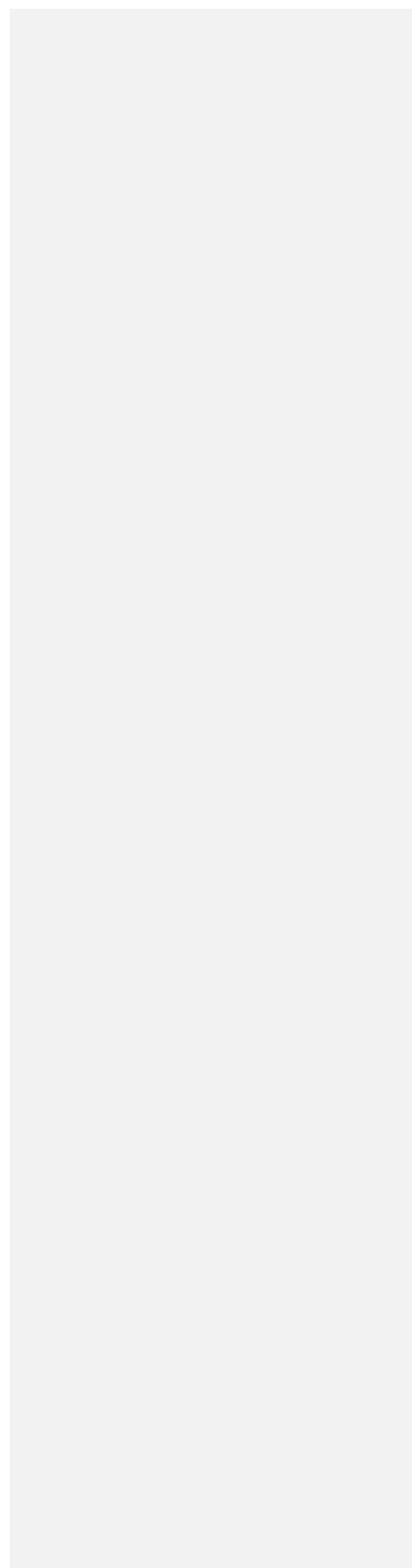
توبه: 55. مبادا تو از کثرت اموال و اولادشان در شگفت آیی. خدا. [49]
می خواهد آنان را به وسیله همان مال و فرزند در زندگی دنیا به عذاب افکند و ساعت مرگ نیز جان آنان ابدان آنها را رها کند در حالتی که کافرند.

طلاق: 2 - 3. هر کس پارسا و خدا ترس باشد خدا راه بیرون شدن. [50]
از گناهان، بلا و حوادث سخت را بر او می گشاید، و از جایی که گمان نمی برد به او روزی عطا می کند و هر که در هر امر بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد، که خدا امرش بر همه عالم نافذ و روان است و برای هر چیز قدر و اندازه ای مقرر داشته است.

بقره: 102 - 103. [51]

آیت الله جوادی آملی، معاد در قرآن، ج 4، ص 81-84 [52].





کتاب

نجات دهنده های انسان

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند قادر متعال و صلوات و سلام بر سید و اشرف انبیا حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم

انسان اگر بخواهد به سعادت در دوجهان نائل آید باید از راهی که او را به مقصد می رساند عبور کند و مواظب باشد به راههای انحرافی نرود که حتما از مقصد باز می ماند و احتمال سقوط در دره های هولناک جهنم برای او متصور است.

قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت، برای انسان ها راه درست را مشخص و معین کرده اند. تا با کمک اینها نجات پیدا کند و به مقصد و هدفی که خداوند برای او در نظر گرفته است برسد.

از جمله این نجات دهنده ها، تمسک به ولایت، دائم الذکر بودن، اهمیت دادن به عبادت مخصوصا تهجد و بیداری سحر، داشتن قناعت در طول زندگی، داشتن اخلاص در همه اعمال و عبادتها، خوش اخلاق بودن و...

**در این کتاب این نجات دهنده ها را روشن و تبیین می نماییم. هو
ولی التوفیق**

کرمانشاه-اسفند 96

نجات دهنده ها

تمسک به ولایت، دائم الذکر بودن، اهمیت دادن به عبادت مخصوصا تهجد و بیداری سحر، داشتن قناعت در طول زندگی، داشتن اخلاص در همه اعمال و عبادتها، خوش اخلاق بودن

تمسک به ولایت مهم ترین نجات دهنده

مهم ترین نعمتی که بعد از بعثت پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند به بشریت عنایت کرده است، نعمت وجود حجت های دوازده گانه است که اول آنها امام علی علیه السلام و آخر آنها امام مهدی علیه السلام می باشد.

اینها از طرف خدا ماموریت دارند تا انسان ها را از تاریکی کفر و بی ایمانی نجات داده و آنها را مومن به خدا کرده تا به کمال برسند. لذا مهم ترین صفت اینان هادی بودن است. آنها نور الهی در روی زمین هستند و خوشبختانه افراد زیادی بوسیله این امامان هدایت شدند و نجات پیدا کردند.

امامان ما دارای این ویژگیها هستند:

علم و دانش آنها بوسیله درس خواندن بدست نیامده است بلکه از طرف خدا به آنها داده شده است لذا بر حوادث گذشته و حال و آینده علم و اطلاع دارند

و این امتیاز خیلی بزرگی است که فقط مختصی امامان معصوم است و کسی دیگر حتی پیامبران قبل بجز پیامبر اسلام، دارای این امتیاز نبودند.

امامان معصوم افکار و نیت های مردم را می دانستند حتی از مرگ مردم اطلاع دارند. آنها همه دانش های بشری را بلد هستند. زبان همه مردم زمین را می دانند. آنها تفسیر همه آیات قران کریم را بلدند. آنها به همه مجهولاتی که بشریت دارد علم و آگاهی دارند و هیچگاه در پاسخ سوالی کلمه نمی دانم رابکار نمی برند. ولی هیچگاه این علم و دانش عظیم را در منافع شخصی استفاده نمی کنند و همیشه از علم خود در جهت هدایت مردم بسوی خوبیها و خیرها استفاده می نمایند.

دومین ویژگی امامان معصوم آنست که دارای قدرت بی نظیری هستند که از طرف خداوند به آنها داده شده است. زمان و مکان و ابرها و بادهای در تسخیر آنان است. می توانند در دقیقه ای از شهری به شهر دیگر بروند. می توانند دعا کنند تا باران بیاید و دعای آنان مستجاب است. می توانند به درختها فرمان دهند تا نزد آنان بیایند. می توانند مرده را زنده کنند و بیمار حتی نابینا را شفا دهند باذن الهی. می توانند در آن واحدهای طلاهای فراوان بدست بیاورند و سنگریزه ها را طلا نمایند. و هزاران کاری که از افراد عادی بر نمی آید اینان انجام می دهند.

سومین ویژگی امامان معصوم پاک بودن آنها از هر نوع بدی و پلیدی و گناه است. اینان معصوم از هر اشتباه و از هر گناه

هستند. هیچگاه دچار هوای نفس نمی شوند و دچار لغزش نمی گردند. شهوتها در اینان ذره ای اثر نمی کند و هرگز دروغ و ظلم و خیانت نمی نمایند. از چیزی جز خدا نمی ترسند و از همه رذائل اخلاقی به دور می باشند. و اگر اینان بجای حضرت آدم در بهشت بودند هرگز از میوه ممنوعه نمی خورند.

و در این ویژگیهای سه گانه فرقی بین جوان اینان با میانسالشان نیست.

ایا در جهان کسی را سراغ دارید همانند اینان باشد؟

پس اینان شایسته اطاعت و محبت می باشند و هر کسی از آنها پیروی کند سعادت مند می شود و هر کسی با آنها مخالفت نماید بدبخت شده و به جهنم گرفتار می گردد.

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَى حَيَاةً تُشَبِّهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَيَمُوتَ مِيتَةً تُشَبِّهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَيَسْكُنَ الْجَنَّةَ الَّتِي عَرَسَهَا الرَّحْمَنُ ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَلِيُّوَالِ وَلِيَّهُ ، وَلْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ عِزَّتِي ، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي ؛ اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِي وَعِلْمِي . وَوَيْلٌ لِلْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي ؛ اللَّهُمَّ لَا تُنَلِّهِمْ شَفَاعَتِي .

کسی که دوست دارد چون پیامبران زندگی کند و هم چون شهیدان بمیرد و در بهشتی که همه درختانش را خدای رحمان کاشته مسکن گزیند پس باید ولایت و رهبری علی را بپذیرد و با دوستش دوستی کند و به امامان پس از او اقتدا نماید زیرا آنان خاندان من هستند و از طینت من آفریده

شده اند ؛ خدایا ! فهم و دانش مرا روزی آنان قرار ده . و وای بر مخالفانشان از امت من ؛ خدایا ! آنان (مخالفان) را به شفاعت من نرسان .

1 - الکافی : 208/1 ، باب من فرض الله عزوجلّ ورسوله (صلی الله علیه وآله) ، حدیث 3 .

حدیث دوم همچون حدیث اول خیلی مهم و واضح اهمیت ولایت را در نجات انسان بیان فرموده است:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

مَثَلُكُمْ يَا عَلِيُّ مَثَلُ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ، مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَمَنْ أَحَبَّكُمْ وَوَالَاكُمْ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ النَّارِ ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ أُلْقِيَ فِي النَّارِ . يَا عَلِيُّ (. . . وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا . . .)
وَمَنْ كَانَ لَهُ عُذْرٌ فَلَهُ عُذْرُهُ ، وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلَهُ عُذْرُهُ ، وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا فَلَهُ عُذْرُهُ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذُرُ غَنِيًّا وَلَا فَقِيرًا ، وَلَا مَرِيضًا وَلَا صَحِيحًا ، وَلَا أَعْمَى وَلَا بَصِيرًا ، فِي تَفْرِيطِهِ فِي مَوَالِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ .

ای علی ! مَثَل شما اهل بیت همانند بیت الله الحرام است که هر کس بر آن درآید ایمن گردد پس هر که شما را دوست بدارد و شما را یاری رساند از عذاب آتش در امان خواهد بود و هر که به شما کینه ورزد به آتش در افکنده می شود . ای علی ! بر اساس کتاب خدا هر کس استطاعت دارد حج بر او واجب است پس آنکه عذری دارد معذور از رفتن است و آن که تهیدست است عذر او تهیدستی اوست و آنکه بیمار است عذرش بیماری اوست ، ولی خدا در کوتاهی نسبت به طرفداری و دوستی شما اهل بیت نه عذر توانگر ، نه تهیدست ، نه بیمار ، نه تندرست و نه کور و نه بینا را می پذیرد ! (خصائص الأئمه : 77 .)

داستان خانمی که شب اول قبر امام حسین به دیدار او رفت!

علامه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از عارفان و سالکان طریق الهی در کتاب شریف «المراقبات» درباره درک شب و روز عرفه ، توصیه هایی را داشته است که در خلال آن به بیان عظمت و جایگاه زیارت عاشورا می پردازد :

**مداومت بر خواندن زیارت عاشورا حتی *
همسایگان میّت را نیز از عذاب قبر رهایی
می بخشد**

اما چیزی که در زیارت امام حسین (ع) مهم تر است، این است که سوگواری اش (با

اظهار اندوه و ناله و گریه) را زیاد کرده، نالان و خاک‌آلود شود و رسیدن به مقام اصحاب حضرت (ع) در وفای به حق او و شهادت در رکابش را زیاد تمنا کرده و بگوید: «یا لیتنا کنا معکم» ای کاش ما نیز در رکاب شما می‌بودیم. و آن را از عمق قلب و با توجه به روحانیت امام (ع) بر زبان آورده، از فضیلت و انوار و برکات آن حضرت برای قبول شدن زیارتش استمداد بطلبد و از آن حضرت قبولی زیارت و دیگر اعمالش و ملحق شدن به اصحابش را بخواهد و باید بداند که در امام حسین در «رحمت واسعه» است. سریع القبول و مقرون به رضاست، چون حضرت در حیات خود می‌فرمود: مثل احسان، مثل باران است که هم به نیکوکار می‌بارد و هم به نانی‌کوکار. و چه خوب است که در اینجا، به حکایتی اشاره کنم که یکی از افراد مورد وثوق از اهل علم، نقل می‌فرمود: آن شخص، در کودکی در میان اهل شهر خود دوستی داشت که او را می‌شناخت، او وقتی بزرگ شد، جزو ماموران گمرک شد. و سال‌ها به این کار مشغول بود، تا از دنیا رفت. وقتی او را به خاک سپردند آن عالم او را در خواب دید که حالی نیکو دارد و در جایی زیبا و پر عیش و تنعم است. از او پرسید: سبب نجاتت چه بود؟! جواب داد

پس از مردنم به دلیل کارهای بدم، در عذاب بودم، تا فلان روز، فلان خانم را در اینجا (این گورستان) به خاک سپردند و شب دفنش، امام حسین (ع) سه بار به دیدن او آمد و زمانی که بار سوم آمد، به فرشتگان امر کرد عذاب همسایگان آن خانم را بردارند و عذاب از ما برداشته شد و حالمان خوب شد.

آن عالم وقتی از خواب برخاست. آن زن را جستجو کرد و او را یافت و از حال مرگ و محل دفن شدنش سؤال کرد. همانگونه بود که آن مرد در خواب گفته بود. عالم از اعمال آن زن پرسید و عملی نیافت، مگر مداومت به خواندن زیارت عاشورا در هر روز.

پس، ای برادر! به دوستی و وفاداری آن حضرت نگاه کن که زنی را که زیارت عاشورا میخوانده، در شب اول قبرش سه بار ملاقات نموده و او را از شفاعت و برکات خود محروم نمی‌کند و اثر آن حتی به هم‌جواران مُرده او نیز می‌رسد حتی مردی که باج می‌گرفت و عذاب از امثال او برداشته می‌شود.

ای پروردگار! در هر حال و هر زمانی تا به ابدترین ابدها به روح مطهر آن حضرت، از طرف ما سلام و صلوات و تحیت بفرست، به عدد آنچه علمت به آن احاطه دارد و تا به

آن حد که رضایت در آن باشد و تا به آن اندازه ای که تمامی نپذیرد⁸⁴

امام رضا علیه السلام به دیدار مرحوم مرتضی حائری امدند

حجت الاسلام والمسلمین عالی:

مرحوم آیت الله حائری آشیش مرتضی رضوان خدا بر او عاشق امام رضا بود آ شیخ مرتضی حائری یزدی استاد مقام معظم رهبری از مراجع فوق العاده ی ما بود بیست و دو سه سال پیش مرحوم شد ایشان دو سه روز اگر حوزه علمیه قم تعطیل بود می رفت مشهد اگر بلیط اتوبوس گیرش نمی آمد روی پیت حلبی ته اتوبوس می نشست تا مشهد این قدر مقید بود وقتی هم که می آمد با یک شور و شوقی می آمد بعضی ها دیده بودند ایشان را که بی تکلف صاف می رفت در حرم یک جاهایی را با عبایش جارو می کرد که جارو کش حرم امام رضا محسوب شود ایشان می گفت ما چهارده معصوم را خلاصه کردیم در امام رضا (ع) هر موقع از کسی می پرسید مال کجایی می گفت مشهد گریه می افتاد

حدود شاید هفتاد بار در کل عمرش مشرف شد آخرین باری که از حرم آمد بیرون به یکی از شاگردانش گفت با گریه گفت این دفعه ی

⁸⁴ المراقبات

آخر من است پابوس امام رضا آمدم شاگردش
گفت از کجا می‌گویی؟ گفت چون خود امام
رضا (ع) فرمود شما دیگر نیا! ما می‌آییم
به دیدنت! (حال چطور دیده بود نمی‌دانیم)
معلوم است که عمرم دیگر کفاف نمی‌دهد به
زیارت امام رضا بیایم.

آیت الله آقای مرعشی نجفی با ایشان یک
قراری گذاشتند. آقازاده‌ی آقای مرعشی
می‌فرمودند یک قرار گذاشتند هر کدام
زودتر از دنیا رفت به دیگری خبر بدهد پس
از مرگ چه شد!؟

آیت الله حائری زودتر از دنیا رفت آیت الله
مرعشی ایشان را دید حال یا در خواب یا
در چیز دیگری پرسید از آن طرف چه خبر؟
آقای آشیخ مرتضی حائری گفت: من وقتی از
دنیا رفتم دو ملک آمدند برای سؤال از من
!خیلی ترسیدم

می‌گویند یک مرتبه صدای دلنوازی از پشت سر
که نمی‌دیدم کیست، صدا را می‌شنیدم. گفت
نترس! نترس! می‌گفت من خیلی آرام شدم این
صدا نزدیک می‌شد نترس! این دو ملک دور
می‌شدند تا این که صاحب صدا آمد و دو تا
ملک کاملاً رفتند ترس من هم به کلی برطرف
شد.

آرام گرفته بودم چهره زیبای منور به من
گفتش ترسیدی؟ گفتم در عمرم این قدر
نترسیده بودم! بعد فرمود دیگر ترسی بر
تو نیست راحت باش. گفتم آقا شما؟ گفت
هفتاد بار زیارت من آمدی این دفعه‌ی اول
بازدید من است، 69 بار دیگر طلب داری⁸⁵

شب اول قبر مرحوم نخودکی و گریه بر امام حسین سلام الله علیه

یکی از علمای ربّانی و صاحب کرامات آیه
الله « شیخ حسنعلی اصفهانی نخودکی » است. وی
در نیمه‌ی ذی‌قعدة سال 1279 هجری قمری
در محله‌ی جهانباره اصفهان دیده به جهان
گشود و در 17 شهریور شعبان سال 1361 در سن 82
سالگی در مشهد رحلت نمود، قبر او در صحن
عتیق بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام
می باشد. نظر به این که او در اواخر عمر
خود چند سال در روستای «نخودک» نزدیک مشهد
زندگی می کرد. مرحوم آیت الله اصفهانی (ره)
این عالم ربّانی از شیفتگان خاندان رسالت
و امام حسین علیه السلام بود. هر سال دهه‌ی
محرم در منزل خود مجلس روضه برپا می کرد
و شب شام غریبان نیز مجلس روضه داشت
و بسیار گریه می کرد و یاد مصائب امام
حسین علیه السلام بسیار برایش
جگرسوز بود. به طوری که امام حسین علیه
السلام او را گریان می کرد. نقل کردند وقتی

⁸⁵ <http://hayat121.blogfa.com/post/200/> امام رضا - علیه السلام - و جبرزخ - آیت الله شیخ مرتضی حائری

که ازدنیا رفت یکی از بزرگان او را
 درعالم خواب دید و احوال
 او را پرسید، او گفت: وقتی که مرا درقبر
 نهادند دو فرشته نکیر و منکر برای سوال و
 جواب آمدند ازتوحید و نبوت سوال
 کردند، جواب دادم تا این که از امامان
 علیه السلام پرسیدند: نام امیر مومنان علی
 علیه السلام را به زبان آوردم که امام
 اول من است، سپس از امام حسن علیه السلام
 نام بردم؛ ولی وقتی که نام امام حسین
 علیه السلام را به عنوان امام سومم به
 زبان آوردم بی اختیار گریه کردم، آن
 دو فرشته نیز منقلب شده، گریه می کردند.
 سپس به یکدیگر گفتند:

آزادش کنیم کار این آقا (نخودکی) با
 امام حسین علیه السلام است دیگر نیازی به
 سوال نیست

مرا آزاد نمودند و رفتند و اینک می بینی که
 شاد و خرسند در جایگاه خوبی هستم.⁸⁶

ماجرایی شگفت

کرامات امام حسین علیه السلام صفحه ی 178

فرازهایی جذاب و خواندنی از زندگانی امام حسین علیه السلام - امیرحسین علیقلی صفحه 36 و 37

مردی مؤمن از بزرگان بلخ به مکه می‌رفت و در اکثر سالها به مکه و مدینه مشرف می‌شد . سالی به خدمت امام سجاد علیه‌السلام آمد و حضرت را زیارت نمود و به حضرت هدایائی داده و سؤالات دینی خود را از امام علیه‌السلام نمود و به بلخ برگشت . وقتی مراجعت کرد ، همسرش وقایع سفر را پرسید و هنگامی که شوهرش گفت من هدایای زیادی برای امام سجاد علیه‌السلام بردم . زن پرسید که امام علیه‌السلام در مقابل به تو چه چیزی داد ؟ شوهرش گفت : امام علیه‌السلام ، که ما برای او هدایایی بردیم ، پادشاه دنیا و آخرت است و اختیاردار همه آن چیزی است که در دست مردم می‌باشد . زیرا او جانشین خدا در زمین و حجت خدا بر بندگان و فرزند رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام می‌باشد . زن وقتی اینها را شنید چیزی نگفت . سال بعد مرد بلخی به مکه رفت و سپس به منزل امام علیه‌السلام وارد شد و سلام کرد و دست امام علیه‌السلام را بوسید . در این حال درمقابل امام علیه‌السلام غذا بود . امام علیه‌السلام او را نزدیک خود نشاند و فرمود که از غذا بخورد و بعد از غذا امام علیه‌السلام دستور داد که آفتابه و لگن آوردند و آن مرد بلند شد و آفتابه را گرفت و بر دست امام علیه‌السلام آب می‌ریخت . امام علیه‌السلام فرمود : ای مرد ! تو مهمان ما هستی سزاوار نیست که تو بر دست من آب بریزی . گفت : من این کار را دوست دارم . امام علیه‌السلام فرمود : حال که تو دوست داری ، به خدا سوگند چیزی به تو نشان دهم که آرزومند هستی و چشم‌ت به آن روشن می‌شود . بعد مرد آب بر دست امام علیه‌السلام ریخت ، تا اینکه يك سوم طشت پر شد . امام علیه‌السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه‌السلام فرمود : بلکه یاقوت قرمز است . مرد بلخی نگاه کرد و دید بله یاقوت قرمز است . امام علیه‌السلام فرمود : آب بریز و او هم آب ریخت تا اینکه دو سوم طشت پر شد و امام

علیه‌السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه‌السلام فرمود : بلکه زمرد سبز است . مرد نگاه کرد و دید آب تبدیل به زمرد سبز شده است . امام علیه‌السلام فرمود : آب بریز وقتی که طشت پر شد ، امام علیه‌السلام فرمود : در طشت چه می‌بینی ؟ گفت : « آب » امام علیه‌السلام فرمود : بلکه جواهر سفید است وقتی که آن مرد نگاه کرد ، دید همان طور است که امام علیه‌السلام فرمود و طشت از سه جواهر در و یاقوت و زمرد پر شده است . خیلی تعجب کرد و از حیرت دستش را بر پشت دست دیگر می‌زد . امام علیه‌السلام فرمود : ای مرد ما چیزی نداشتیم که در مقابل هدیه‌هایت به تو بدهیم ، حال این جواهرات را عوض از آنها بگیر ، تا نزد همسرت معذور باشی ، زیرا او از دست ما عصبانی شده بود . مرد سرش را بلند کرد و گفت : ای سرورم چه کسی شما را بر سخن همسرم آگاه کرد ؟ شك ندارم که شما از اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام هستید . سپس با امام علیه‌السلام خداحافظی کرد و جواهرات را برداشت و نزد همسرش برگشت و داستان جواهرات را برای او گفت . زن به سجده شکر رفت و شوهرش را قسم داد که سفر بعد او را با خودش ببرد . سال بعد مرد بلخی با همسرش عازم حجاز شد و قبل از رسیدن به مدینه زن مریض شد و مرد . شوهرش گریان نزد امام علیه‌السلام آمده و خبر مردن همسرش را به او داد . امام علیه‌السلام بعد از شنیدن این خبر بلند شد و دو رکعت نماز خواند و چند دعا کرد . سپس به مرد گفت : به سوی زوجه‌ات برگرد که خداوند با قدرت و حکمتش او را زنده نموده است ، که خداوند است که استخوان مردگان را در حالی که پوسیده و خاکستر شده زنده می‌نماید .

مرد بلخی با شنیدن این مطلب با شتاب برگشت و وارد خیمه‌اش شد و دید که همسرش با کمال سلامت نشسته است . مرد گفت : چگونه خدا تو را

زنده کرد ؟ گفت : به خدا سوگند عزرائیل نزد آمد و مرا قبض روح کرد و خواست که روحم را بالا ببرد ، که ناگاه مردی با این اوصاف آمد ، که وقتی اوصاف آن مرد را گفت شوهرش گفت راست می‌گویی این اوصاف امام سجاد علیه‌السلام است . وقتی چشم ملك الموت به آن مرد افتاد بر دو قدمش افتاد و گفت : « السلام عليك يا حجة الله في ارضه السلام عليك يا زين العابدين » و امام علیه‌السلام هم جواب سلام او را داد و فرمود : ای ملك الموت ! روح این زن را برگردان که این زن قصد کرده بود که به سوی من بیاید و من از خدا خواسته‌ام که خداوند سی سال دیگر او را باقی گذارد و به خاطر اینکه به دیدار ما آمده است ، خداوند به او زندگانی پاکی عنایت کند . ملك الموت گفت : سمعاً و طاعتاً ای ولی خدا . سپس روح مرا به جسم برگردانید و من نگاه به ملك الموت می‌کردم که دست امام علیه‌السلام را بوسید و رفت . مرد بلخی دست زنش را گرفت و در حالی که اصحاب امام علیه‌السلام دور حضرت جمع بودند ، او را خدمت آقا آورد . زن وقتی خدمت امام علیه‌السلام رسید بر دو زانوی امام علیه‌السلام افتاد و در حالی که آنها را می‌بوسید گفت : به خدا سوگند این همان سرور و مولای من است و این همان شخصی است که خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد . سپس زن و مرد در خدمت امام علیه‌السلام ماندگار شدند تا اینکه از دنیا رفتند»⁸⁷

بحارالانوار : ج 46 ، ص 68 .⁸⁷

دائم الذکر بودن

اگر خداوند مهربان ما را یاد کند و به ما توجه فرماید یقیناً ما نجات پیدا می کنیم و سعادت مند می شویم. اما چه کنیم که خدا ما را یاد کند؟

خدا خود در قرآن فرموده که :

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ⁸⁸

مرا یاد کنید تا منم شمارا یاد کنم. و از من تشکر کنید و کفران نورزید.

یاد خداوند مهربان، برطرف کننده همه ظلمتها و تاریکیهای دل هست.

برای همین است که پیامبران و امامان و اولیاء خدا همیشه به ذکر خدا مشغول بودند

⁸⁸ بقره 152

قرآن کریم، یکی از ویژگیهای خردمندان
(اولوا الالباب) را دائم الذکر بودن می
دانند:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى
جُنُوبِهِمْ⁸⁹

؛ آنان که همواره خدا را ایستاده و
نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند.
در روایت مفصلی، حضرت صادق علیه السلام
فرمود:

هیچ چیز نیست جز آنکه برای آن حدی (و
اندازه‌ای) است که بدان پایان پذیرد، مگر
«ذکر» که حدی ندارد تا پایان پذیرد؛
خدای عز و جل فرائض را واجب کرده و هر
که آنها را به جای آورد، همان حد و
انتهای آنها است... مگر همان «ذکر» که
براستی خدای عز و جل به اندک آن راضی
نشده و انتها و حدی برای آن قرار نداده
که بدان پایان یابد.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا
كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا⁹⁰

«ای آنان که ایمان آوردید یاد کنید خدا
را بسیار، و تسبیحش گوئید بامدادان و

آل عمران/ 191⁸⁹

الکافی، ج 2، ص 499؛ اصول کافی - ترجمه مصطفوی، ج 4، ص 258⁹⁰

شامگاهان» سپس حضرت فرمود: خدای عز و جل برای آن حدی که بدان پایان پذیرد قرار نداده است.

فرمود: و پدرم فراوان ذکر خدا می کرد، [گاهی] من به همراه او می رفتم و او ذکر خدا می کرد؛ با او غذا می خوردم، او ذکر خدا می کرد؛ و [گاهی] با مردم گفتگو می کرد، ولی آن از ذکر خدا بازش نمی داشت و من می دیدم زبانش را که چسبیده به کامش بود و می گفت:

«لا اله الا الله» و پیوسته ما را انجمن می کرد، و ما را به ذکر خدا فرمان می داد تا آفتاب بزند، و هر کدام ما که خواندن (قرآن) می دانستیم دستور به خواندن می داد، و هر کدام نمی دانست به او دستور .. ذکر می فرمود

ایه الله بهجت می فرماید

انسان باید دائم الذکر باشد! زیرا کسی «که دائم الذکر باشد، همواره خود را در محضر خدا می بیند و پیوسته با خدا سخن می گوید»⁹¹

حجة السلام والمسلمین خسرو شاهی می گوید

برگی از دفتر آفتاب، ص 144⁹¹

یکی از خصوصیات بارز آیت الله بهجت دائم «الذکر بودن ایشان است.

روزی ایشان هنگام بازگشت پس از اقامه نماز جماعت از مسجد به طرف منزل، به طلابی که همراه و پشت سر ایشان حرکت می کردند، رو کردند و فرمودند: با من کاری دارید؟ گفتند: نه می خواهیم همراه حضرتعالی چند قدمی برداریم و همراهی شما نصیب ما بشود

ایشان فرمودند:

من از مسجد تا منزل برنامه ای برای ذکر گفتن دارم، چون فکر می کنم شما با من کاری دارید ذکر را متوقف می کنم، و وقتی منزل می رسم می بینم برنامه ام کامل
«انجام نشده است و ناراحت می شوم»⁹²

ذکرهای فراوانی توصیه شده که مومن در طول شبانه روز بر زبان جاری کند که هر کدام خواص خود را دارد از جمله:

ذکر تسبیحات اربعه-1:

پایگاه اطلاع رسانی آیت الله العظمی بهجت⁹² mtb.ir

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 1 فرمودند: پنج چیز است که چقدر در میزان سنگین اند؛ گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فرزند شایسته ای است که از مسلمانی بمیرد و او در مرگ آن فرزند دامن صبر از دست ندهد و به حساب⁹³ خداوند منظور بدارد.

۲- امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول 2 خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» را زیاد بگوئید. چون در قیامت این اذکار با گروهی از فرشتگان و محافظ از پیش رو و پشت سر خواهند آمد. و این اذکار باقیات الصالحات می باشند⁹⁴.

تسبیح (سبحان الله) -2

۱- شخصی از امام علی علیه السلام درباره 1 تفسیر «سبحان الله» پرسید. امام فرمودند: این ذکر تعظیم و منزه دانستن خداوند است از آنچه مشرکین می گویند. و اگر بنده ای

خصال، شیخ صدوق، ص 295⁹³.

ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص 9⁹⁴.

آن را بگوید؛ تمام ملائکه بر او صلوات می فرستند.

۲ - امام صادق علیه السلام فرمودند: ابلیس گفت: پنج کار است که در آنها من هیچ حيله ای ندارم و سایر مردم در قبضه من هستند: ... و کسی که زیاد در روز و شب تسبیح سبحان الله می گوید و ...⁹⁵

۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام: هرکس روزی ۳ سی مرتبه تسبیح (سبحان الله) بگوید: خداوند هفتاد نوع بلا که کمترین آنها فقر است را از وی دفع می نماید.⁹⁶

تهلیل (لا اله الا الله) - 3

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند فرمود: (لا اله الا الله) قلعه من است و هرکس در آن داخل شود، از عذاب من در امان است.⁹⁷

خصال، شیخ صدوق، باب خصلتهای پنجگانه⁹⁵

سفینه البحار، ج 3، ص 202⁹⁶

سفینه البحار، ج 3، ص 202⁹⁷

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم -2-
فرمودند: کلمه (لا اله الا الله) بهاء و قیمت
بهشت است.⁹⁸

- امام صادق علیه السلام فرمودند: ذکر 3
(لا اله الا الله و الله اکبر) را زیاد بگوئید، چون
در نزد پروردگار چیزی از این دو ذکر
محبوبتر نیست.⁹⁹

امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ذکر
«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر» را زیاد بگوئید. چون در قیامت این
اذکار با گروهی از فرشتگان و محافظ از
پیش رو و پشت سر خواهند آمد. و این
اذکار باقیات و صالحات می باشند

تحمید (الحمد لله)

ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص 3⁹⁸.
ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص 5.⁹⁹

– از ائمه سفارش به زیاد گفتن (الحمد لله) در همه حالات اعم از نعمت یا مصیبت شده است.¹⁰⁰

– امام باقر و صادق علیهما السلام 2 فرمودند: هر کس (الحمد لله كما هو اهله) بگوید، نویسندگان آسمانها مشغول می گردند.¹⁰¹

و در روایت است اگر صبح چهار بار الحمد لله رب العالمین بگو اون روز شکرگزار نوشته میشود و اگر اول شب بگوید ان شب شکرگزار نوشته می شود.

ذکر (لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم)

در فضیلت این ذکر آمده است که آن از گنجهای بهشت است. و شفای از نود و نه بیماری و درد است که کمترین آنها هم و گرفتاری است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر غمها پیوسته به تو روی آورد، پس بگو (لا حول و لا قوّة الا بالله). و نیز روایت شده است

سفینة البحار، ج 3، ص 205-207.¹⁰⁰

سفینة البحار، ج 3، ص 205-207.¹⁰¹

فرزند یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسارت دشمن در آمد. وی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از این غم شکایت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او امر کردند که زیاد و در همه حال ذکر (لا حول و لا قوّة الا بالله) بگوید او نیز اطاعت کرد و پس از مدتی پسرش به همراه صد شتر در هنگامی که مشرکان از وی غافل شده بودند، بازگشت.¹⁰²

: استغفار

یکی دیگر از ذکرهای بسیار مهم استغفار است که مشهورترین صیغه آن (استغفر الله ربی و اتوب الیه) که از آثار آن بخشش گناهان، گشایش در رزق و حتی سبب بچه دار شدن است.¹⁰³

یکی دیگر از اذکار مهم دعاء مکروب یا ذکر یونسیه است و آن ذکر (لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین) است.

دعای مکروب و ملهوف :

سفینة البحار، ج 3، ص 207¹⁰².

مفاتیح الجنان و باقیات الصالحات¹⁰³.

در بحارالانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: دعای مکروب و ملهوف و کسی که در کار خود درمانده باشد و به بلیه گرفتار بوده باشد این کلمه شریف است: **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** آن را در شب جمعه بعد از نماز عشاء بگوید و فرمود که: فرا گرفتم این را از پدرم حضرت باقر علیه السلام و ایشان از پدرش حضرت علی بن الحسین علیه السلام و آن حضرت از پدرش حضرت سید الشهداء علیه السلام و ایشان از حضرت امیر المومنین علیه السلام و آن حضرت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از خالق عالمیان جل شانہ¹⁰⁴.

ثار و برکات ذکر یونسیه

1- پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم: هر بیمار مسلمانی که این دعا را بخواند، اگر در آن بیماری (بهبودی نیافت و) مرد پاداش شهید به او داده می شود و اگر بهبودی یافت خوب شده در حالی که تمام گناهانش آمرزیده شده است.

2- رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم: آیا به شما خبر دهم از دعایی که هرگاه غم و گرفتاری پیش آمد آن ادعا را بخوانید گشایش حاصل شود؟ اصحاب گفتند: آری ای رسول خدا، آن حضرت فرمود: دعای یونس که طعمه ماهی شد: **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**

3- امام صادق علیه السلام : عجب دارم از کسی که غم زده است چطور این دعا را نمی خواند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چرا که خداوند به دنبال آن می فرماید: فاستبجنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین (ما او را پاسخ دادیم و از غم نجات دادیم و این چنین مؤمنان را نجات می دهیم)

4-مرحوم کلینی نقل می کند: مردی خراسانی بین مکه و مدینه در ریزه به امام صادق علیه السلام برخورد و عرضه داشت : فدایت شوم من تا کنون فرزندان، نشده ام ، چه کنم ؟

حضرت فرمود: هرگاه به وطن برگشتی و خواستی به سوی همسرت روی آیه ، و ذالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمینرا تا سه آیه بخوان ان شاء الله فرزندان خواهی شد.

امام صادق علیه السلام فرمودند : تعجب می کنم از چهار کس که چهار نوع گرفتاری دارند چگونه بهاین چهار چیز پناه نمی برند.

از جمله اینها فرمودند : تعجب می کنم ازکسی که دچار غم و اندوه شده است اما به این سخن پناه نمی برد، زیرا که حقتعالی در دنبالهان فرموده: " و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین " یعنی ما او را " حضرت یونس را

به سبب این سخن " از غم و اندوه نجات دادیمو اینگونه ما
مؤمنان را نجات می بخشیم.¹⁰⁵

اهمیت دادن به عبادت مخصوصا تهجد و بیداری سحر

شب مردان خدا روز جهان افروز است ***

عارفان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

¹⁰⁵ اقتباس از کتاب راهنمای گرفتاران

یکی از راههای نجات و رسیدن به سعادت، سحرخیزی است. گویا در وقت سحر خداوند جوایز ویژه توزیع و پخش می نماید که فقط نصیب آنان که مشغول عبادت هستند می شود.

(تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)¹⁰⁶

پهلوهایی آنان از بسترها تهی می شود و از خوابگاه خودشان بر می خیزند و پروردگارشان را روی بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان داده ایم انفاق می کنند. کسی نمی داند که به پاداش اعمال آنها چه چیزهایی که باعث چشم روشنی است، برای آنها ذخیره شده است.

مرحوم ملکی می گوید:

من بسیاری از محصلین را می شناسم که از شب زنده داران بودند و همین موضوع سبب شد که فهمی عمیق و استقامتی بی نظیر در امر تحصیل نصیبشان شد و به مراتب و مقامات والایی رسیدند و بالعکس، کسانی هستند که در مطالعه ی کتب علمی کوشش بسیار دارند؛ ولی به جایی نمی رسند و از علم خویش سودی نمی برند و برکتی نمی بینند¹⁰⁷

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ *** از یمن دعای شب و ورد سحری بود

سجده، آیه ۱۷-۱۶¹⁰⁶

اسرار الصلاة، ص ۲۹۵¹⁰⁷

مرا در این ظلمات آنکه رهنمایی کرد *** نیاز نیم شبی بود و گریه ی
سحری (حافظ)

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

یکی از دوستان و نزدیکان ایشان گوید:

مرحوم ملکی رحمه الله شب ها که برای تهجد به پا می خواست، ابتدا در
بسترش مدتی صدا به گریه بلند می کرد. سپس بیرون می آمد و نگاه به
آسمان می کرد و آیات (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...)¹⁰⁸ را می
خواند. آن گاه سر به دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد و پس از
تطهیر نیز کنار حوض پیش از وضو می نشست و می گریست و خلاصه
از هنگام بیدار شدن، تا آمدن به محل نماز و خواندن نماز شب، چند جا می
نشست و بر می خاست و گریه سر می داد و چون به مصلاش می رید،
حالش قابل وصف نبود¹⁰⁹

محدث قمی

وی در تمام دوره ی سال، حداقل یک ساعت قبل از طلوع فجر بیدار و
مشغول نماز و تهجد بود. به عبادت آخر شب و قبل از سپیده دم زیاد
اهمیت می داد و معتقد بود که بهترین اعمال مستحب عبادت و تهجد است.
فرزند بزرگش می گوید: «تا آن جا که من به خاطر دارم بیداری آخر شب
«از او فوت نشد، حتی در سفرها».

آیات ۱۹۴-۱۹۰ سوره ی آل عمران¹⁰⁸

لقاء الله، ص ۲۸¹⁰⁹

محدث قمی درباره ی استادش حاج میرزا حسین نوری رحمه الله می نویسد: «او در زهد و عبادت سخت کوشا بود. نماز شب او فوت نشد و «راز و نیازش با خداوند متعال در تمام شب ها برقرار بود»¹¹⁰

مرحوم تنکابنی رحمه الله گوید: این بزرگوار از نیمه ی شب تا صبح، به گریه و زاری و تضرع اشتغال داشت و در صحن کتاب خانه اش می گردید و دعا و مناجات می خواند و بر سر و سینه می زد تا صبح چنان صدای گریه ی او بلند بود که اگر همسایه ها بیدار می شدند می شنیدند

مرحوم تنکابنی درباره ی فرزند حجه الاسلام شفتی یعنی مرحوم آقا سیداسدالله- که معاصر او بوده است- نیز چنین می گوید: هر شب از نصف شب تا صبح، در جایی خلوت به دعا و مناجات و گریه و عبادت و نماز اشتغال دارد و در گریستن از خوف خداوند متعال مانند برای او نیست¹¹¹

داشتن قناعت در طول زندگی

¹¹⁰ حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۹۱، ۹۲

¹¹¹ قصص العلماء، ص ۱۳۷، ۱۳۸

قناعت و حرص

قناعت یکی از فضائل خیلی مهم و تاثیر گزار در سعادت انسان است.

کسی که قانع است عزیز است و ذلیل نمی شود. کسی که قانع است به کرنش و تعظیم مقابل هر مرد و نامردی مجبور نمی شود! کسی که قانع است مجبور به تقاضا و درخواست از دیگران نمی شود. کسی که قانع است آرامش روحی خاصی دارد. کسی که قانع است از خیلی فتنه ها و شرها و مشکلات در امان است. کسی که قانع است به حرام خوری نمی افتد و به استفاده از مال حرام نیاز پیدا نمی کند. کسی که قانع است به قطع رحم و قطع رابطه فامیلی نمی پردازد. کسی که قانع است از بیماری ها روحی و جسمی که نتیجه حرص و آز و پر خوری است در امان می ماند. کسی که قانع است دچار بخل و خساست نمی شود. و دهها فایده و اثر مفید در قناعت وجود دارد.

1- اهل بیت علیهم السلام قناعت داشتند و ما باید به آنها اقتدا کنیم

2-

در معانی الاخبار از ابا بصیر از حضرت امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود :

فرشته ای خدمت حضرت رسول (ص) فرود آمد گفت: یا محمد (ص) (خدایت سلام می رساند و می فرماید: اگر بخواهی مکه را برای تو از طلا پر سازم، رسول خدا (ص) سر را به سوی آسمان بلند نمود و عرض کرد: بار الها این حال برابر من خوشتر است که یک روز از غذا سیر شوم و شکرگزاری نمایم و روز دیگر گرسنه بمانم و درخواست نمایم.^{۱۱۲}

قناعت امیر مومنان

نوشته اند در روزی گرم که آفتاب به گرمی می تابد «ابونیزر» مشغول بیل زدن زمین مزرعه بود. از دور مولای خود امیر المؤمنین (ع) را دید که به طرف او می آید بیلش را در زمین فرو کرد و به استقبال امام شتافت. امام روبه او کرد و فرمود: آیا طعامی برای خوردن داری؟ ابونیزر مقداری از کدوهای که محصول همان مزرعه بود را در روغن سرخ کرده بود و نصف آن را خورده بود و مقداری از آن نیز در ته ظرف باقی مانده بود اما شرم داشت که بگوید این غذا هست. عرض کرد: چیزی هست اما شایستگی پذیرایی از شما را ندارد که بیاورم. مولا فرمود: هرچه هست بیاور، ابونیزر با شرمندگی غذای نیم خورده خود را پیش روی امام گذاشت. امام برخاست و کنار نهر آب رفت و دستهای خود را شست و مشغول خوردن غذا شد. اندکی از آن خورد سپس

درس هایی از زندگی پیامبر نور و رحمت، آیت الله حائری تهرانی، کتابخانه مسجد ارگ، ۱۳۷۴، ص ۳۷-۳۸^{۱۱۲}

دوباره سرجوی آب رفت و چربی دستهای خود را با گل و آب شست. و آمد کنار ابونیزر نشست. سپس با دست به شکم خود اشاره کرد و فرمود: شکمی که با این غذای اندک پر می شود و قانع است، هرگز شایسته نیست صاحب خود را به خاطر قانع نبودن به غذاهای ساده وارد آتش دوزخ کند، سپس امام بیل را برداشت و فرمود: می خواهد در ازای غذایی که ابونیزر به او داده است مقداری در مزرعه او کار کند^{۱۱۳}

3..- پیامبر و شتربان

گله شترهای مردی عرب، آرام از میان صحرا عبور می کرد گله از جلوی پیامبر(ص) گذشت. پیامبر(ص) رو کرد به یکی از اصحاب خود و فرمود: نزد ساربان آن گله شتر برو و مقداری شیر از او بگیر

او نزد ساربان آمد و مقداری شیر درخواست کرد. شتربان گفت: شیر این شترها که در پستانشان است صبحانه قبیله و آن چه در ظرفها دارم شام آنهاست. او برگشت و به رسول خدا(ص) آنچه شنیده بود بیان داشت. پیامبر(ص) فرمود: خدا بر مال و فرزندان او بیفزاید

میرزا حسین محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 16، ص 330، قم، مؤسسه آل البیت، 1408 هـ.ق^{۱۱۳}.

پیامبر(ص) به راه خود در صحرا ادامه داد تا به گله گوسفند رسیدند. حضرت، شخصی را نزد چوپان گله فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. او نزد چوپان آمد. وقتی چوپان از درخواست پیامبر اکرم(ص) مطلع شد بی درنگ شیر گوسفندان را در ظرفی دوشید و همه آن را برای پیامبر(ص) فرستاد. چوپان به اندازه ای خوشحال شده بود که یکی از گوسفندان خود را نیز به فرستاده پیامبر(ص) داد تا برای ایشان ببرد و غذایی برای پیامبر(ص) تهیه نماید. در پایان نیز عذرخواهی کرد که بیش از این گوسفند و شیر چیز دیگری در بساط ندارد تا برای ایشان بفرستد. فرستاده پیامبر(ص) به سوی کاروان خود بازگشت و ظرف شیر و گوسفند را به پیامبر(ص) داد.

پیامبر(ص) از این رفتار چوپان خوشش آمد و دست به دعا برداشت. «و فرمود: «پروردگارا به او بسندگی و قناعت ارزانی دار

یکی از اصحاب جلو آمد و پرسید: «ای رسول خدا! شما در مورد آن شتربانی که از دادن شیر به ما دریغ ورزید دعایی فرمودید که همه ما دوست داریم آن دعا را در مورد ما نیز بکنید و از خدا خواستید که پروردگار مال و فرزندان را بیشتر کند ولی در مورد

این چوپان که هم شیر به ما داد و هم گوسفندی برای شما هدیه فرستاد دعایی می کنید که حتی ما نیز آن را ناخوش می داریم. شما فرمودید: خدایا به او بسندگی و قناعت بده، دلیل آن چیست؟

پیامبر (ص) به او فرمود: بدانید اگر انسان مال کمی داشته باشد ولی بدان قانع باشد بهتر است از اینکه مال زیادی داشته باشد و آن مال سبب غفلت او گردد.

سپس دست به دعا برداشت و فرمود: بار خدایا! به محمد(ص) و «دودمان او بسندگی در زندگی عنایت بفرما»^{۱۱۴}

روزی یکی از صحابه نزدیک پیامبر(ص) که خدمت ایشان نشسته بود نگاهی طولانی به وصله های پیراهن پیامبر اکرم(ص) کرد از گوشه قبای خود یک کیسه کوچک بیرون آورد و گفت: ای رسول خدا! با این دوازده درهم لباسی برای خود بخريد. این لباس دیگر خیلی فرسوده شده است. پیامبر اکرم(ص) رو کرد به امیرالمؤمنین(ع) و فرمود: این دوازده درهم را بگیر و برای من پیراهنی تهیه کن. امیرالمؤمنین(ع) کیسه را از مرد ستاند و برخاست تا به بازار برود.

محمد بن یعقوب کلینی، الأصول من الکافی، ج 2، ص 140، ح 4، تهران، منشورات مؤسسة الاعلمی، بی تا، 114.

مدتی بعد با لباسی در دست نزد رسول خدا(ص) بازگشت و لباس را نشان پیامبر(ص) داد. پیامبر(ص) نگاهی به آن کرد و فرمود: این لباس اندکی گران است برو و بین اگر فروشنده آن حاضر است آن را پس بگیرد لباسی ارزانتر برایم بخر. امیرالمؤمنین (ع) به مغازه فروشنده بازگشت و فروشنده با کمال میل پذیرفت که لباس را پس بگیرد. امیرالمؤمنین(ع) پول را پس گرفت و خدمت پیامبر اکرم(ص) آمد و سپس هر دو با هم به بازار رفتند تا لباس ساده تر و ارزان تری خریداری کنند. در بین بازار حرکت می کردند که کنیزی را دیدند گوشه ای نشسته و گریه می کند. پیامبر(ص) نزدیک رفت و به او سلام کرد و پرسید: چرا گریه می کنی؟ کنیز ایستاد و اشکهایش را پاک کرد و پاسخ داد: اربابم به من 4 درهم داده تا از بازار چیزی بخرم، اما من سکه ها را گم کرده ام. اکنون نیز جرأت بازگشت به خانه را ندارم. رسول خدا(ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود که 4 درهم از کیسه دوازده درهمی به او بدهد و به او فرمود: این 4 درهم را بگیر و هر چه قرار است بخری. خریداری کن و به خانه ات بازگرد.

پیامبر اکرم(ص) خوشحال از اینکه توانسته بود انسانی را شاد کند خدا را شکر کرد و به راهش ادامه داد. جلوی مغازه ای ایستاد و

داخل رفت و پیراهنی ارزان قیمت به بهای 4 درهم خریداری کرد و پوشید وقتی به سوی منزل باز می گشت در راه فردی را دید که سرش برهنه است و آفتاب بر آن می تابد در گوشه ای آن جامه تازه را بیرون آورد و به او داد و دوباره با امیرالمؤمنین(ع) به بازار بازگشت و جامه ای دیگر به 4 درهم خرید و آن را پوشید. در راه بازگشت دوباره همان کنیز را دیدند که گریه می کند. پیامبر(ص) از او پرسید: چرا به خانه ات بازنگشتی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! مدت زیادی است که به بازار آمده ام و دیر کرده ام می ترسم به خاطر دیر کردنم مرا بزنند، پیامبر(ص) فرمود: بیا با هم برویم. خانه تان را به من نشان بده من میانجی می شوم که تو را تنبیه نکنند.

هر سه به سوی خانه کنیز حرکت کردند. کوچه های مدینه را پشت سر گذاشتند، و کنیز ایستاد و گفت: همین خانه است، رسول خدا(ص) در را به صدا درآورد و بلند فرمود: سلام خدا بر شما اهل خانه باد. اما جوابی نشنید، بار دوم در زد و به اهل خانه سلام نمود. ولی بازهم جوابی نیامد.

پیامبر(ص) برای بار سوم به اهل خانه سلام داد. مردی از خانه بیرون آمد و تعظیم نمود و پاسخ داد: سلام و درود خدا بر فرستاده خدا باد! پیامبر(ص) به او فرمود

چرا اول جواب ندادید! آیا صدای مرا نمی شنیدید؟

پاسخ داد: چرا یا رسول الله! صدای شما را می شنیدیم و همان ابتدا متوجه شدیم که شما هستید.

پیامبر(ص) با تعجب پرسید: پس چرا همان بار اول پاسخ ندادید؟
مرد گفت: دوست داشتیم سلام شما را به خود مکرر بشنویم.

پیامبر(ص) فرمود: این کنیز شما مدت زیادی است به بازار آمده و دیر کرده است. من اینجا آمده ام تا از شما درخواست کنم او را به خاطر دیر کردنش مورد مؤاخذه قرار ندهید.

مرد که علاقه بسیاری به رسول خدا(ص) داشت دست بر سینه نهاد و عرض کرد: از رسول خدا! به میمنت قدم شما به درب منزل ما این کنیز از همین لحظه در راه خدا آزاد است

پیامبر(ص) تبسمی فرمود و از اینکه قناعت او در پوشیدن یک لباس سبب آزادی یک کنیز و پوشاندن یک برهنه شده بود احساس خرسندی کرد و دست به آسمان بلند کرد و فرمود: خدا را شکر! چه دوازده درهم با برکتی بود. دو برهنه را پوشانید و یک کنیز را در راه خدا آزاد کرد^{۱۱۵}

4- شاهان همه حریص بودند(فتح علیشاه و سید زن و بخشیدن 17شهر بخاطر..)(اقا محمدخان و غلطیدن روی سکه ها)(رضاخان و سند میلونها هکتار زمین شمال بنامش)

1..اگر آدمی دو رودخانه از طلا و نقره داشتند و-5

6-چند روایت درباره قناعت

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 16، ص 214، بیروت، مؤسسة الرسالة، 1403 هـ ق¹¹⁵.

: حدیث (1) امام علی علیه السلام

أَطْيَبُ الْعَيْشِ الْقَنَاعَةُ^{۱۶}؛

.خوش ترین زندگی، زندگی با قناعت است

حدیث (2) امام علی علیه السلام

مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةُ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ^{۱۷}؛

هر کس به مقدار کفایت، قناعت کند، آسایش می یابد و برای
خویش زمینه گشایش فراهم می کند

حدیث (3) امام علی علیه السلام

تصنیف غررالحکم و درر الکلم ص 391، ح 8982

مِنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ لُزُومِ الْقِنَاعَةِ^{۱۱۸}؛

پایبندی به قناعت، از والایی همت است

: حدیث (4) امام صادق علیه السلام

حُرْمَ الْحَرِيصِ خَصْلَتَيْنِ وَ لَزِمَتُهُ خَصْلَتَانِ: حُرْمَ الْقِنَاعَةِ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ وَ حُرْمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ^{۱۱۹}؛

حریص از دو خصلت محروم شده و در نتیجه دو خصلت را با خود دارد: از قناعت محروم است و در نتیجه آسایش را از دست داده است، از راضی بودن محروم است و در نتیجه یقین را از دست داده است.

حدیث (5) امام علی علیه السلام

إِنْتَقِمَ مِنَ الْحَرِصِ بِالْقِنَاعَةِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنَ الْعَدُوِّ بِالْقِصَاصِ^{۱۲۰}؛

تصنیف غررالحکم و درر الکلم ص 391، ح 8999

118

خصال ص 69، ح 104

119

شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج 20، ص 314، ح 607

از حرص، با قناعت انتقام بگیر، چنان که با قصاص از دشمن انتقام می گیری

حدیث (6) امام صادق علیه السلام

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ فَعَلَّتْهُ السَّكِينَةُ وَاسْتَكَانَ فَتَوَاضَعَ وَقَنَعَ
فَاسْتَغْنَى وَرَضِيَ بِمَا أُعْطِيَ وَانْفَرَدَ فَكُفِيَ الْأَخْوَانُ وَرَفُضَ الشَّهَوَاتِ
فَصَارَ حُرًّا وَخَلَعَ الدُّنْيَا فَتَحَامَى الشُّرُورَ وَاطَّرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَ
الْمَحَبَّةُ وَلَمْ يُخَفِ النَّاسَ فَلَمْ يَخَفْهُمْ وَلَمْ يُذْنِبْ إِلَيْهِمْ فَسَلِمَ مِنْهُمْ وَ
سَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَفَازَ وَاسْتَكْمَلَ الْفَضْلَ وَابْصَرَ الْعَافِيَةَ فَأَمِنَ
النَّدَامَةَ^{۱۲۱}؛

آدم دین دار چون می اندیشد، آرامش بر جان او حاکم است.
چون خضوع می کند متواضع است. چون قناعت می کند، بی نیاز
است. به آنچه داده شده خشنود است. چون تنهایی را برگزیده از

دوستان بی نیاز است. چون هوا و هوس را رها کرده آزاد است. چون دنیا را فرو گذارده از بدی ها و گزندهای آن در امان است. چون حسادت را دور افکنده محبتش آشکار است. مردم را نمی ترساند پس از آنان نمی هراسد و به آنان تجاوز نمی کند پس از گزندشان در امان است. به هیچ چیز دل نمی بندد پس به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد و عافیت را به دیده بصیرت می نگرد. پس کارش به پشیمانی نمی کشد.

7- اهمیت قناعت در زندگی به حدی است که امام زین العابدین(ع) در پاسخ به فردی «... که از ایشان جویای برترین اعمال شده بود، فرمودند: «هو ان یقنع بالقوت»^{۱۲۲}

برترین عمل این است که انسان به آنچه در دست او است، قانع باشد.

در روایتی دیگر، قناعت آن قدر مهم تلقی شده است که موجب سعادت انسان به حساب آمده است^{۱۲۳}

ر روایات بسیاری قناعت موجب عزّت دانسته شده است. «عن امیرالمؤمنین(ع): من تجلبب الصبر والقناعة عزّ و نبل»^{۱۲۴}؛ هر کس لباس صبر و قناعت بر تن کند، عزیز و با «فضیلت می شود.

نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج 15، ص 232¹²².

عبد الواحد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص 391¹²³.

در روایت دیگری حضرت می‌فرمایند: «القناعة تؤدى الى العزّ؛^{۱۲۵} قناعت به عزّت
«منتهی می‌شود».

بعضی از روایات حتی از این مرحله نیز فراتر رفته و قناعت را پایدارترین نوع عزت
«برشمرده‌اند: «القناعة ابقى عزّ؛^{۱۲۶} پایدارترین عزت قناعت است».

از این‌رو، وقتی به امام باقر(ع) گفته شد: «عظیم‌ترین انسان‌ها کیست؟ حضرت
فرمودند: مَنْ لَمْ يَبَالِ الدُّنْيَا فِي يَدِ مَنْ كَانَتْ؛^{۱۲۷} کسی که توجه نداشته باشد به این که
«دنیا در دست کیست».

عن الصادق(ع): لا تنظر الى من هو فوقك في المقدورة، فان ذلك اقنع لك بما قسم لك^{۱۲۸}؛
به افرادی که از نظر امکانات مادی از تو برترند، نظر نیفکن؛ چرا که این امر تو
«را به آن چه از سوی خدا برایت مقدر شده است، قانع‌تر خواهد ساخت».

امام باقر(ع) نیز در تحلیل این . از این‌رو، هم‌نشینی با اغنیا مذموم دانسته شده است
موضوع فرمودند: «لا تجالس الاغنياء فان العبد يجالسهم و هو يرى ان الله عليه نعمة
فمايقوم حتى يرى ان ليس لله عليه نعمة»^{۱۲۹} با ثروت‌مندان هم‌نشین مباش، چون
هنگامی که بنده‌ای در کنار آنان می‌نشیند، خود را مشمول نعمت خداوند می‌داند. اما از
«کنار آنان بر نمی‌خیزد تا این که می‌پندارد خداوند هیچ نعمتی به او نداده است».

¹²⁴ عبدالواحد محمد تمیمی آمدی، غررالحکم، ص 284

عبد الواحد آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص 39¹²⁵

همان¹²⁶

تاج‌الدین شعبری، جامع الاخبار، ص 109¹²⁷

محمدباقر مجلسی، همان، ج 75، ص 242¹²⁸

محمدبن حسن حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج 12، ص 35¹²⁹

ابو وائل گفت: من با دوستم به زیارت سلمان رفتم و سلمان نان -8- جو و نمک برایمان آورد

دوست من گفت: اگر در این نمک ستر هم بود بهتر بود. سلمان از نزد ما رفت و آفتابه اش را به رهن گذاشت و مقداری ستر گرفت و آورد

وقتی غذایمان را خوردیم دوست من گفت: شکر خداوند که ما را قناعت بخشید (و با قناعت غذا خوردیم) سلمان گفت: اگر به روزی خود قانع بودید آفتابه من به رهن نمی رفت^{۱۳۰}

9- آیت الله العظمی بروجردی

آیت الله بروجردی در تمام عمر خود با توجه به اینکه از خانواده متمکنی «بود، زندگی ساده ای داشت. یکی از عالمان در حضور فرزندان ایشان می گفت: روزی خدمت ایشان رسیدم، دیدم مشغول صرف نهار هست و نان و آب دوغ خیار میل می کند. عرض کردم: شما در این سن و با این همه کار، چرا غذای بهتر میل نمی کنید؟ فرمود: هشتاد سال است من این طور سر کرده ام. حالا شما می خواهید مرا عوض کنید؟

فرزندان آیت الله با تأیید این مطلب فرمودند: ایشان اصولاً چنین بود و هرگز توجهی به دنیا نداشتند و ما نمی توانستیم در وضع ایشان تغییری
«بدهیم»^{۱۳۱}

^{۱۳۰} مستدرک، ج 4، ص 123

گفتار امیرالمومنین علی علیه السلام به قصاب

روزی امیر المؤمنین علیه السلام از جلوی دکان قصابی می گذشت و قصاب گوشت فربه ای داشت، عرض کرد: یا امیر المؤمنین گوشت خوبی دارم مقداری از آن خریداری کن؟

امام علیه السلام فرمود: پول آماده ای ندارم،

عرض کرد: من صبر می کنم، تا هر وقت داشتید بهای آن را بدهید؟

فرمود: من بر خوردن گوشت صبر می کنم¹³²

11-

قال علی بن الحسین علیهما السلام

مَنْ قَنَعَ بِمَا أَقْسَمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ

هر کس قناعت کند به آنچه خدا به او داده است از بی نیازترین مردم می باشد^{۱۳۳}

داستان-12:

:ارشاد القلوب؛ جلد 1، صفحه 311¹³²

بحار 66 ص 402¹³³

روزی (شبلی) به مسجد رفت تا نماز بخواند ، در آن مسجد کودکان مشغول کتابت بودند . وقت نان خوردن آنها بود و با هم نان میخور دند .

دو کودک ، نزدیک شبلی نشسته بودند ، یکی پسر ثروتمندی بود و دیگری فرزند فقیری .

پسر ثروتمند مقداری حلوا داشت و پسر فقیر ، مقداری نان خشک ، . پسر ثروتمند حلوا می خورد و پسر فقیر از او حلوا می خواست

پسر ثروتمند به پسر فقیر گفت: اگر حلوا می خواهی باید سگ من !. باشی . و او قبول کرد

پسر ثروتمند گفت : پس صدای سگ در آور ! آن بیچاره ، صدای سگ در آورد و او مقداری حلوا پیش پسر فقیر انداخت . و این کار .. چند بار تکرار شد

شبلی به آنها نگاه میکرد و می گریست ! مریدان از او پرسیدند : برای چه گریانی ؟

گفت: نگاه کنید که طمع چه بر سر مردم می آورد ، اگر آن پسر فقیر به همان نان خشک قناعت می کرد و به حلوای آن پسر طمع نمی ورزید ، هرگز سگ فردی همانند خود نمی شد^{۱۳۴}

¹³⁴ <http://www.manbarak.ir/tag/> داستان قناعت

13-

امام صادق (ع) فرمود: هر که با معاش اندک خدا را ضی گردد خدا هم به عمل اندک او راضی شود.

علی (ع) فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کفایت نباشد.

پیامبر (ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.

از حضرت باقر (ع) است که فرمود: پرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی . کافیت بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:

((و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم))

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد.

و نیز فرموده است:

((لا تمدن عینک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا))

دیدگان خود را به زر و زیور دنیائی که بمردم کافر داده ام مگشای. پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا (ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد خوراکش نان جویی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود.

حاتم طایی را گفتند از تو بزرگ همت تر در جهان دیده ای یا 14- شنیده ای گفت بلی روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرای عرب را پس به گوشه صحرائی به حاجتی برون رفته بودم، خارکنی را دیدم پشته فراهم آورده. گفتمش به مهمانی حاتم چرا نروی که: خلقی بر سمات او گرد آمده اند؟ گفت

هر که نان از عمل خویش خورد***منت حاتم طائی نبرد**

من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم

آیت الله بروجردی در تمام عمر خود با توجه به اینکه از «15- خانواده متمکنی بود، زندگی ساده ای داشت. یکی از عالمان در حضور فرزندان ایشان می گفت: روزی خدمت ایشان رسیدم، دیدم مشغول صرف نهار هست و نان و آب دوغ خیار میل می کند. عرض کردم: شما در این سن و با این همه کار، چرا غذای بهتر میل نمی

کنید؟ فرمود: هشتاد سال است من این طور سر کرده ام. حالا شما می خواهید مرا عوض کنید؟

فرزندان آیت الله با تأیید این مطلب فرمودند: ایشان اصولاً چنین بود و هرگز توجهی به دنیا نداشتند و ما نمی توانستیم در وضع ایشان «تغییری بدهیم»^{۱۳۵}

آیت الله شیخ عبدالکریم حائری-16

یک روز یکی از بزرگان، عبای ظریف و پرقیمتی را به رسم یادبود «و هدیه برای یکی از فرزندان ایشان فرستاد. حاج شیخ به فرزند خود گفت: پسر! این عبا برای تو زیاد است؛ برای اینکه بعضی از طلاب، اصلاً عبا ندارند. به همین دلیل، آن را فروخت و با پول آن چند دست عبا متوسط خرید. یکی را به فرزند خود و بقیه را به طلاب مستحق داد. گفتنی است هنگامی که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم درگذشت، قیمت همه اثاثیه اش به 1500 تومان نمی «رسید، بلکه مبالغی نیز بدهکار بود»^{۱۳۶}

محمدحسن، صاحب جواهر-17

یکی از علمای بزرگ و وارسته تبریز، درباره محمدحسن صاحب جواهر چنین نقل می کند: «من از برخوردی که در دوران طلبگی صاحب جواهر با وی داشتم، او را می شناسم. روزی می خواستم مبلغی را میان طلاب تقسیم کنم. وقتی بررسی و حساب کردم، دیدم به هر طلبه یک تومان می رسد. شروع به تقسیم کردم. وقتی به محمدحسن رسیدم، به او گفتم: این یک تومان سهم شماست. گفت: نه نمی گیرم. گفتم: چرا؟ گفت: چون من امروز بیش از دو ریال احتیاج ندارم و برای روزهای آینده چیزی نمی گیرم. از کجا که من زنده باشم و آن را مصرف کنم. پس دو ریال را برداشت و بقیه را داد»^{۱۳۷}

آیت الله مدرس-18

مرحوم مدرس روزی برای خریدن ماست که بیشتر غذای او را «تشکیل می داد، از خانه خارج می شود و چون ظرف نداشته است، «ماست را در پوست هندوانه [می ریزند و] به وی می دهند»^{۱۳۸}

آیت الله اشرفی اصفهانی-19

شهید محراب، آیت الله اشرفی اصفهانی می فرماید: «بنده تا وقتی درس خارج می رفتم، یک کتاب ملکی نداشتم. حتی مکاسب که می خواستم بخوانم، از یک کتاب وقفی استفاده می کردم و در «هفته یک مرتبه چای می خوردم»^{۱۳۹}

آیت الله محمدحسن مامقانی-20

روزی یکی از ثروتمندان به او مالی هدیه داد و گفت: برای « سکونت خویش با این پول ها خانه ای بخرید. وی آن را میان طلاب و نیازمندان تقسیم کرد و درهمی را برای خود برداشت. وقتی که این خبر به صاحب مال رسید، آمد و گفت: من این پول ها را دادم تا خانه ای برای خود تهیه کنید. مرحوم مامقانی فرمود: «من هم برای خودم بهترین خانه ها را در بهشت خریدم»^{۱۴۰}

علمای سابق بسیار پُرکار و پُربار بودند و چه زحمتهای که در راه-21 تحصیل می کشیدند

آقا سید حسن صدر (رحمة الله عليه) از میرزای بزرگ خواست که صد تومان در سال برای حاج آقا رضا همدانی (رحمة الله عليه) تعیین کند ولی مرحوم حاج آقا رضا قبول نکرد و به پنجاه تومان و به قدر ضرورت اکتفا نمود و قانع شد تا به ایران مهاجرت نکند و در حوزه ی سامرا بماند و برای طلاب حوزه تدریس کند^{۱۴۱}.

آقا سید محمد فشارکی، استاد مرحوم نایینی و آقا ضیا عراقی و شیخ عبدالکریم حایری و آقا سید ابوالحسن اصفهانی (رحمة الله عليهم) و همان کسی که مرحوم آخوند خراسانی به فضلا می فرمود که در درس او شرکت نمایند، با چه وضعی زندگی خود و عایله ی خود را می گذراند، به حدّی که حتی نانوائی هم حاضر نبود به ایشان نان بدهد، زیرا بدهی اش زیاد شده بود و نداشت بدهد! حدّاقل ما از حرام اجتناب کنیم!

حجت الاسلام رحیمیان می گوید: «حضرت امام (ره) در طول 22- مدتی که در نجف اشرف اقامت داشت، در خانه ای محقر و فرسوده، در خم یکی از کوچه های شارع الرسول، همچون صدها طلبه معمولی اجاره نشین بود و در جماران هم ساختمان قدیمی که «حدود هفتاد متر زیربنا داشت، اجاره کرده بود

یک از همراهان ایشان می گوید: «امام در نوفل لوشاتو از نظر -23 مکان در مضيقه بود؛ صحبت شد که منزلی بزرگ تر تهیه شود. منزلی در یکی از محله های خلوت پاریس انتخاب کردیم. بسیار جالب بود، جای وسیعی داشت. منزل آماده شد، امام سؤال کردند: وضع این منزل چگونه است؟ عرض کردیم در سطح بالاست. امام فرمود: نه؛ «من داخل چنین منزلی که سطحش بالا باشد، نمی روم».

حجت الاسلام ناصری می گوید: «حضرت امام به نوع غذا -24 اهمیت نمی داد. ایشان خیلی به نان و پنیر و چای علاقه داشت که اغلب نیز خود سماور را روشن می کرد و سحری می خورد. آن شبی که ما را از کویت برگرداندند، به هتلی رفتیم؛ در آنجا به امام اصرار کردیم که اجازه بدهد برایشان غذا بیاوریم، اما ایشان قبول نکرد».

یکی از یاران امام (ره) نیز می گوید: «حضرت امام زمانی که در بیمارستان قلب بستری بود... منزلی برایش تهیه شده بود که بسیار معمولی بود؛ مدتی که گذشت امام فرمود: "این منزل مناسب من نیست، من باید از اینجا بروم. بروید منزلی مثل خانه پدر (خشت و گلی) برایم پیدا کنید و الا به قم می روم". تنها اشکال آن منزل این بود که ظاهرش سنگ شده بود».

جلوهای قناعت در زندگی حضرت امام (ره)

حجت الاسلام رحیمیان می‌گوید: «حضرت امام(ره) در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشت، در خانه‌ای محقر و فرسوده، در خم یکی از کوچه‌های شارع الرسول، همچون صدها طلبه معمولی اجاره‌نشین بود و در جماران هم ساختمان قدیمی که حدود هفتاد متر زیربنا داشت، اجاره کرده بود».

حضرت امام خمینی(ره) رعایت اعتدال و اقتصاد را در زندگی خویش عملی کرده بود. یک از همراهان ایشان می‌گوید: «امام در نوفل لوشاتو از نظر مکان در مضیقه بود؛ صحبت شد که منزلی بزرگ‌تر تهیه شود. منزلی در یکی از محله‌های خلوت پاریس انتخاب کردیم. بسیار جالب بود، جای وسیعی داشت. منزل آماده شد، امام سؤال کردند: وضع این منزل چطور است؟ عرض کردیم در سطح بالاست. امام فرمود: نه؛ من داخل چنین منزلی که سطحش بالا باشد، نمی‌روم».

حجت الاسلام ناصری می‌گوید: «حضرت امام به نوع غذا اهمیت نمی‌داد. ایشان خیلی به نان و پنیر و چای علاقه داشت که اغلب نیز خود سماور را روشن می‌کرد و سحری می‌خورد. آن شبی که ما را از کویت برگرداندند، به هتلی رفتیم؛ در آنجا به امام اصرار کردیم که اجازه بدهد برایشان غذا بیاوریم، اما ایشان قبول نکرد».

یکی از یاران امام(ره) نیز می‌گوید: «حضرت امام زمانی که در بیمارستان قلب بستری بود... منزلی برایش تهیه شده بود که بسیار معمولی بود؛ مدتی که گذشت امام فرمود: "این منزل مناسب من نیست، من باید از اینجا بروم. بروید منزلی مثل خانه پدر (خشت و گلی) برایم پیدا کنید و الا به قم می‌روم". تنها اشکال آن منزل این بود که ظاهرش سنگ شده بود».

حجت الاسلام دعایی می‌گوید: «امام در زندگی همواره ساده زندگی کرد، ساده پوشید، ساده خورد، از غذای چرب و نرم همواره پرهیز کرد و از خوراکی‌های مقوی دوری جست... در رفت و آمدها پیاده حرکت می‌کرد و

علیرغم اصرار و فشار همه‌جانبه دوستان و ارادتمندان در نجف، از گرفتن اتومبیل و رفت و آمد با ماشین خودداری می‌ورزید؛ با آنکه بسیاری از فداییان راه ایشان آماده بودند که با دل و جان ماشینی از غیر وجوهات شرعی به ایشان هدیه نمایند...».

. یکی از یاران امام می‌گوید: «بارها دیدم که معظم‌له از اتاقشان به طرف اندرون رفت، ولی چند لحظه بعد از میان راه برگشته، لامپ مهتابی را خاموش کرده و دوباره به طرف اندرونی رفت. با آنکه در آن دوره معمولاً بیش از چند دقیقه در اندرونی نمی‌ماند و دوباره به همین اتاق بر می‌گشت».

در حیاطی که حضرت امام زندگی می‌کرد، لامپی بود که صبح‌ها باید این لامپ را خاموش می‌کردیم. یک بار حضرت امام تذکر داد، ما یادمان رفت آن را به موقع خاموش کنیم. روز سوم که شد، امام ناراحت شد و گفت: «خانه من و گناه؟ چرا این لامپ را خاموش نمی‌کنید؟ الان که هوا روشن است. یا آن را خاموش کنید یا اینکه کلید آن را سمت من بگذارید تا خودم آن را خاموش کنم».

روزی حضرت امام در حال رفتن به حسینیه برای ملاقات با مردم بود. جمعیت زیادی هم جمع شده بود. آقایان توسلی و انصاری و چند نفر دیگر هم در حیاط بودند. حضرت امام تا نزدیکی در حسینیه رفت و به یکباره به اتاقش نگاه انداخت و دید که لامپ اتاق روشن است. از دم در حسینیه برگشت، به سمت اتاقش رفت، لامپ را خاموش کرد و دوباره به سمت حسینیه به راه افتاد.

حضرت امام در طول شبانه‌روز هر چند ساعت یکبار قرص می‌خورد. ما لیوان را پر از آب می‌کردیم و به ایشان می‌دادیم تا قرصش را میل کند. ایشان آن را با مقداری از آب لیوان می‌خورد و باقیمانده آب را دور نمی‌ریخت؛ بلکه کاغذی روی آن می‌گذاشت تا گرد و غبار به داخل لیوان

وارد نشود و دقایق و ساعاتی بعد که می‌خواست قرص بخورد، آب همان لیوان را می‌خورد.

امام در مصرف آب خیلی صرفه جویی می‌کرد. من خودم بارها دیدم ایشان وقتی وضو می‌گرفت، مشتش را از آب پر می‌کرد و شیر آب را می‌بست و با آن آب صورتش را می‌شست. دوباره شیر را باز و مشتش را پر از آب می‌کرد؛ یعنی هر دفعه یک مشت آب را بر می‌داشت و مواظب بود آب زیاد مصرف نکند.

روزی در حیاط مشغول آب پاشیدن به درخت‌ها بودم. حضرت امام در حال عبور از حیاط بود، تا مرا دید فرمود: «این آب خوردن نباشد که این‌گونه می‌پاشی». عرض کردم: آقا جان، این آب چاه است. فرمود: «آب چاهی است که فقط برای آب دادن به گل و گیاه حفر شده است» و دیگر حرفی نزد. روز دیگر که تشریف آورد، من آب می‌پاشیدم؛ فرمود: «همین آب چاه را هم زیاد مصرف می‌کنی».

روزی یکی از اعضای خانواده امام سیبی را که نصف آن خراب شده بود، داخل سطل زباله انداخته بود. حضرت امام آن صحنه را دیده و به اصطلاح به آن فرد تغییر کرده بود که چرا این نعمت خدا را می‌گذارید خراب شود؟ چرا همه آن را مصرف نمی‌کنید؟

آقای دکتر منافی پدرش را برای اصلاح دندان‌های حضرت امام می‌آورد. خود دکتر فرزندی داشت که او را هم با خود می‌آورد. روزی آن پسر دست‌هایش را شست و از داخل جعبه دستمال کاغذی یک دستمال بیرون کشید و دست‌هایش را خشک کرد. در همان حین دوباره به سمت جعبه دستمال کاغذی دست برد تا دستمال دیگری بردارد. حضرت امام دستش را گرفت و فرمود: «همان یک دستمال برای خشک کردن دست و صورت کافی است». امام تا این حد حساس بود و ملاحظه کسی را در این مورد نمی‌کرد.

خوراک حضرت امام در وعده شام، غذای حاضری بود؛ دو یا سه لقمه نان و پنیر، یا دو سه حبه انگور یا دو سه لقمه نان و پنیر با دو سه قاچ خربزه بود. ما چون می‌دانستیم شام حضرت امام همین غذاست، برای موقعی که مواد غذایی گران می‌شد و یا گیر نمی‌آمد، ذخیره می‌کردیم؛ زیرا اگر مواد غذایی گران می‌خریدیم، ایشان میل نمی‌کرد و می‌گفت: چرا گران خریدید.

ما هر 5 روز یکبار صورت حساب مخارج منزل امام را به ایشان می‌دادیم و ایشان مرور می‌کرد. یادم هست یک بار یک کیلو خیار خریده بودیم، به مبلغ بیست تومان. ایشان وقتی صورت حساب را دید، فرمود: «دیگر خیار نخرید». قبل از آن خیار کیلویی ده تومان بود و به یکباره بیست تومان شده بود، فرمود: «چون گران است». ایشان از هر جهت مواظب بود. می‌فرمود: «نان زیاد نخرید، به اندازه مصرف بخرید. مواظب باشید، حیف و میل نشود».

یک بار در نجف از طرف امام به من امر شد تا قبایی برای ایشان تهیه کنم. من پیش یک خیاط آشنا رفتم و به او گفتم قبایی می‌خواهم که برای آقا مناسب باشد. چند نمونه پارچه گرفتیم و همراه خیاط خدمت امام رفتیم تا ببینیم کدام را انتخاب می‌کنند. اتفاقاً امام آن پارچه‌ای را انتخاب کرد که به نظر من جنس خیلی بدی بود و من آن را نمی‌خواستم. این روش لباس پوشیدن امام بود. لباسشان همیشه تمیز و مرتب بود؛ اما از جهت جنس و کیفیت خیلی مراعات می‌کرد و جنس خوب را نمی‌گرفت؛ از این جهت مواظب بود که وجوهات کمتری مصرف بشود.¹⁴²

28- مسلمان فقیری از مدینه، (ثعلبه بن حاطب) از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا دعا کند خداوند او را ثروتمند کند. حضرت فرمود: مال اندکی که شکرش را ادا کنی بهتر از مال زیادی است که از عهده ی شکرش برنیایی. ثعلبه گفت: اگر خدا عطا کند، همه ی حقوق واجب آن را خواهم داد. به دعای آن حضرت، ثروتش افزون شد تا آنجا که دیگر نتوانست در نماز جمعه و جماعت شرکت کند. وقتی مأمور گرفتن زکات نزد او رفت، به او گفت: ما مسلمان شدیم که جزیه ندهیم¹⁴³

تفسیر نورالثقلین¹⁴³